

C&D

65

هو الغفور

تاریخ و سید ہمایون

ترتیب جناب شیر محمد خان صاحب مرحوم گنڈاپور ابراہیم زمی

متوطن رئیس کلاچی ضلع ڈیرہ اسماعیل خان

حسب فرمائش جناب سردار محمد حیات خان صاحب پشاور سب

ریاست بہاولپور و رئیس کلاچی

۱۸۹۴ء

در مطبع اسلامیہ لاہور باہتمام کرم بخش منتم و مالک مطبع

طبع گردید

فهرست کتاب خوش جهان و شرح جلاله ذکر دیگر مضامین

مطلع خوش جهان بیان حال فرشتگان عالم و تحقیق آن چیز اول بوجوه آمده

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳	لمع در بیان محفل حال یافت و اولادش	۴	لمع در بیان محفل حال پیدایش عالم فصل از عالم محفل نور ..
۱۴	لمع در ذکر محفل خزر بن یافت و اولادش	۵	لمع در بیان محفل حال حقیقت انسان ماهیت آن ..
۱۵	لمع در ذکر محفل حال توکم بن یافت اغلان	۶	لمع در بیان محفل حال مخلوقات که قبل از انسان بر صفحه زمین ساکن متصرف مانند
۱۶	لمع در ذکر محفل حال سقلا بن یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۷	لمع در بیان تسلط دیوان بر روزین بعد سپان ..
۱۷	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۸	لمع در بیان تسلط جنیان بر دیوان
۱۸	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۹	لمع در بیان محفل حال خلقت انسان
۱۹	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۱۰	لمع در بیان واقعه میثاق
۲۰	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۱۱	لمع در بیان محفل حال شیت بن آدم علیه السلام ..
۲۱	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۱۲	لمع در ذکر محفل حال انوش بن شیت بن حضرت آدم علیه السلام ..
۲۲	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۱۳	لمع در بیان محفل حال قینان بن انوش بن شیت علیه السلام
۲۳	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۱۴	لمع در بیان محفل حال مهلائیل بن قینان
۲۴	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۱۵	لمع در ذکر محفل حال برد بن مهلائیل
۲۵	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۱۶	لمع در ذکر خنوع بن برد بن مهلائیل
۲۶	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۱۷	لمع در ذکر محفل حال متوشلح بن خنوع بن مقب علیه السلام
۲۷	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۱۸	لمع در ذکر محفل حال لامک یا لامک بن متوشلح
۲۸	لمع در ذکر محفل حال یافت بن مهنر نوح علیه السلام	۱۹	لمع در ذکر محفل حال مهنر نوح بن لامک الملقب آفتمانی و نجی باشد

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۵	لمع در ذکر مجمل حال راجه باسیدو ..	۲۳	لمع در ذکر مجمل حال راجه باسیدو ..
۲۵	لمع در ذکر مجمل حال راجه رام دیو ..	۲۴	لمع در ذکر مجمل حال راجه رام دیو ..
۲۵	جلوه بیان مجمل ذکر حال سام بن مختار نوح علیه السلام و اولاد و احفادش		
۲۵	لمع در بیان مجمل حال اولاد برنیا واریا که فرزند برنیا	۲۶	لمع در ذکر مجمل از فخر بن سام بن مختار نوح علیه السلام ..
۲۵	آصف نام و فرزند اریا موسوم با فتنه معروفان بود	۲۷	لمع در ذکر مجمل شایخ یا شایخ بن از فخر بن ..
۲۶	لمع در ذکر مجمل سلطنت سلیمان علیه السلام بنویش ..	۲۷	لمع در ذکر مجمل عابریه ملقب بود پیغمبر علیه السلام ..
۵۸	لمع در ذکر مجمل طوطا طائفه افغان در عهد نبی آخر الزمان	۲۸	لمع در ذکر فغان بن عابریه ملقب بود علیه السلام ..
۵۸	و مشرف بن خالد بن الولید قیس عبدالرشید	۲۸	لمع در ذکر مجمل ارجون فغان بن عابریه ملقب بود علیه السلام ..
۵۸	سرا از طایفه شرف دین اسلام سارا و کا متعلقه	۲۹	لمع در ذکر مجمل سرور بن ارجون فغان بن عابریه علیه السلام ..
	این باب ..	۲۹	لمع در ذکر مجمل ناخور بن سرور ..
	لمع در بیان مجمل حال قیس عبدالرشید پنهان شد علی	۳۰	لمع در ذکر مجمل تاریخ بن ناخور ملقب آفر ..
۶۰	پنهانان اسلام آوردنش و مشرف شدنش به	۳۱	لمع در ذکر مجمل ولادت و رسالت و اوقات ابراهیم علیه السلام ..
	و صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ..	۳۲	لمع در ذکر مجمل حقیقت نمود ..
۶۴	لمع در ذکر مجمل حال آبادی در مشرف شدن کوستان	۳۱	لمع در ذکر مجمل حال اسماعیل که فرزند کلان حضرت ابراهیم علیه السلام
۶۴	از اقامت نسل ضحاک نازمی اختلاط افغانه و عویا		و حامل نور خاتم الانبیا بود ..
	با هم گیر در قومیت و توره ..		لمع در ذکر مجمل حال اسحاق بن ابراهیم علیه السلام که
	لمع در ذکر مجمل حال طوطا و مشرف طایفه افغانه در عهد	۳۴	جد تمامی نبی اسرائیل و افغانه است
	دولت بنی امیه ..	۳۵	لمع در بیان مجمل حال حضرت اسیریل از خوف برادر خود عیص
۶۵	لمع در بیان مجمل افزایش و کثرت این قوم و مشرف شدن	۳۸	لمع در ذکر مجمل حال فراعنه مصر ..
	اوشان بر طبقات خمسة ..	۳۹	لمع در ذکر مجمل نبوت حضرت اسماعیل علیه السلام ..
۶۶	لمع در ترقی شهرت و منزلت افغان در عهد سبکین	۴۲	لمع در بیان مجمل مخالفت ملک لوت با حضرت موسی علیه السلام
	ترک بادشاه غسنی ..	۴۳	لمع در بیان مجمل حال توبه بودن ملک لوت قبول شدن
	لمع در بیان مجمل عروج افغانه در عهد سلطنت		توبه او و شهید شدنش مع نرمان ..
	سبکین بادشاه غسنی ..		لمع در بیان مجمل حال سلطنت خلافت نبوت حضرت
	لمع در ذکر مجمل حال افغانه در عهد سلطنت سلطان محمود	۴۴	داود علیه السلام تغفت او هر دو حرم
۶۸	بن سبکین غزنوی ..		ملک طالوت را ..

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۷۳	لمع در ذکر مجمل حال این طائفه بعد از تیر تیر گورگان	۷۹	لمع در ذکر مجمل حال افغانان در عهد سلاطین مخور
۷۴	لمع در ذکر مجمل حال طائفه افغانه بعد از مبارک شاه بن سید	۸۱	لمع در ذکر مجمل حال نیابت ملک قطب الدین بیک و ج افغانه
۷۵	خض خزان بادشاه دہلی	۸۲	لمع در ذکر مجمل فتوح مؤمن سلطان شهاب الدین غوری
۷۶	لمع در بیان مجمل حال ملک بھلول افغان	۸۳	فتوح را و رسیدن ملک قطب الدین بسلطنت مستبد
۷۷	لودی شاه خوسیل که احسن سلطنت دہلی	۸۴	ہند و ترقی عزت افغانه
۷۸	و ہندوستان فائز گردیدہ مخاطب سلطان	۸۵	لمع در ذکر مجمل حال استقلال سلطنت ملک قطب الدین
۷۹	بھلول گشت	۸۶	ایک در ہند و عروج افغانه
۸۰	بھلول گشت	۸۷	لمع در ذکر مجمل حال عزت افغانه در عهد سلطنت فیروز شاہ
جلوہ بیان حال سلطنت بادشاہ دہلی باذل نظام خان المخاطب بن بیک بن سلطان بھلول			
۱۱۶	لمع در بیان مجمل حال سلطنت جلال خان بقیہ سلیم شاہ	۸۹	لمع در ذکر مجمل سلطنت سلطان ابراہیم بن بیک
۱۱۷	ابن شیر شاہ بادشاہ افغان لودی سور	۹۰	بن سلطان بھلول لودی
۱۲۰	لمع در ذکر مجمل سلطنت فیروز شاہ و عدلی سور	۹۱	لمع در بیان مجمل حال مغلوب و مقتول شدن سلطان
۱۲۱	لمع در ذکر مجمل حال امارت بانیہا در در ملک لودہ	۹۲	ابراہیم قنیم قنیم شدن بابر بادشاہ
۱۲۲	فر و ال آن در عہد اکبر بادشاہ	۹۳	لمع در حقیقت نسب ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ
۱۲۳	لمع در بیان مجمل حال بادشاہ تاج و عہد کرانی	۹۴	لمع در ذکر مجمل سلطنت ہمایون بادشاہ بن ظہیر الدین
۱۲۴	در ولایت بنگالہ و اڑیسہ	۹۵	محمد بابر بادشاہ غازی
۱۲۵	لمع در ذکر مجمل حال بانیہا در در ملک لودہ	۹۶	لمع در بیان مجمل حال حب و نسب خروج شیر خان سور
۱۲۶	لمع در ذکر مجمل حال بانیہا در در ملک لودہ	۹۷	بر بادشاہ ہمایون و غالب شدنش بر بادشاہ بھلول
۱۲۷	لمع در ذکر مجمل حال بانیہا در در ملک لودہ	۹۸	لمع در بیان مجمل حال حب و نسب خروج شیر خان سور
۱۲۸	لمع در ذکر مجمل حال بانیہا در در ملک لودہ	۹۹	بر بادشاہ ہمایون و غالب شدنش بر بادشاہ بھلول
۱۲۹	لمع در ذکر مجمل حال بانیہا در در ملک لودہ	۱۰۰	لمع در بیان مجمل حال حب و نسب خروج شیر خان سور
۱۳۰	لمع در ذکر مجمل حال بانیہا در در ملک لودہ	۱۰۱	بر بادشاہ ہمایون و غالب شدنش بر بادشاہ بھلول
جلوہ بیان حال سلطنت افغانان غازی و طائفہ دہلی و افغانستان و خراسان ایران			
۱۳۱	لمع در بیان مجمل حال ایل بادشاہی غازی خان بدلی	۱۳۲	لمع در بیان مجمل حال بادشاہی شاہ محمود و لودہ و شیرین قندر
۱۳۲	علیکوزی بر لایت اغانستان کو قاف تا حدود چرخ	۱۳۳	واصف خان و دیگر ملوک ایران
۱۳۳	لمع در ذکر مجمل حال خروج نادر شاہ افشار بر ابدالیان	۱۳۴	لمع در ذکر مجمل حال حقیقت قوم و ریاست طائفہ افغانان
۱۳۴	ہرات و تصفیہ بر صلح بعد محاربات	۱۳۵	ابدالی بر ابدالیان ہرات منازعات باہمی میان
۱۳۵	لمع در ذکر مجمل حال محاربا در شاہ اشرف غازی	۱۳۶	لمع در بیان مجمل حال تصرف ایل افغانان طائفہ ابدالی و ابدالیان
۱۳۶	و غلبہ و بر شاہ اشرف و شکست اشرف	۱۳۷	ہرات و منازعات باہمی ایشان

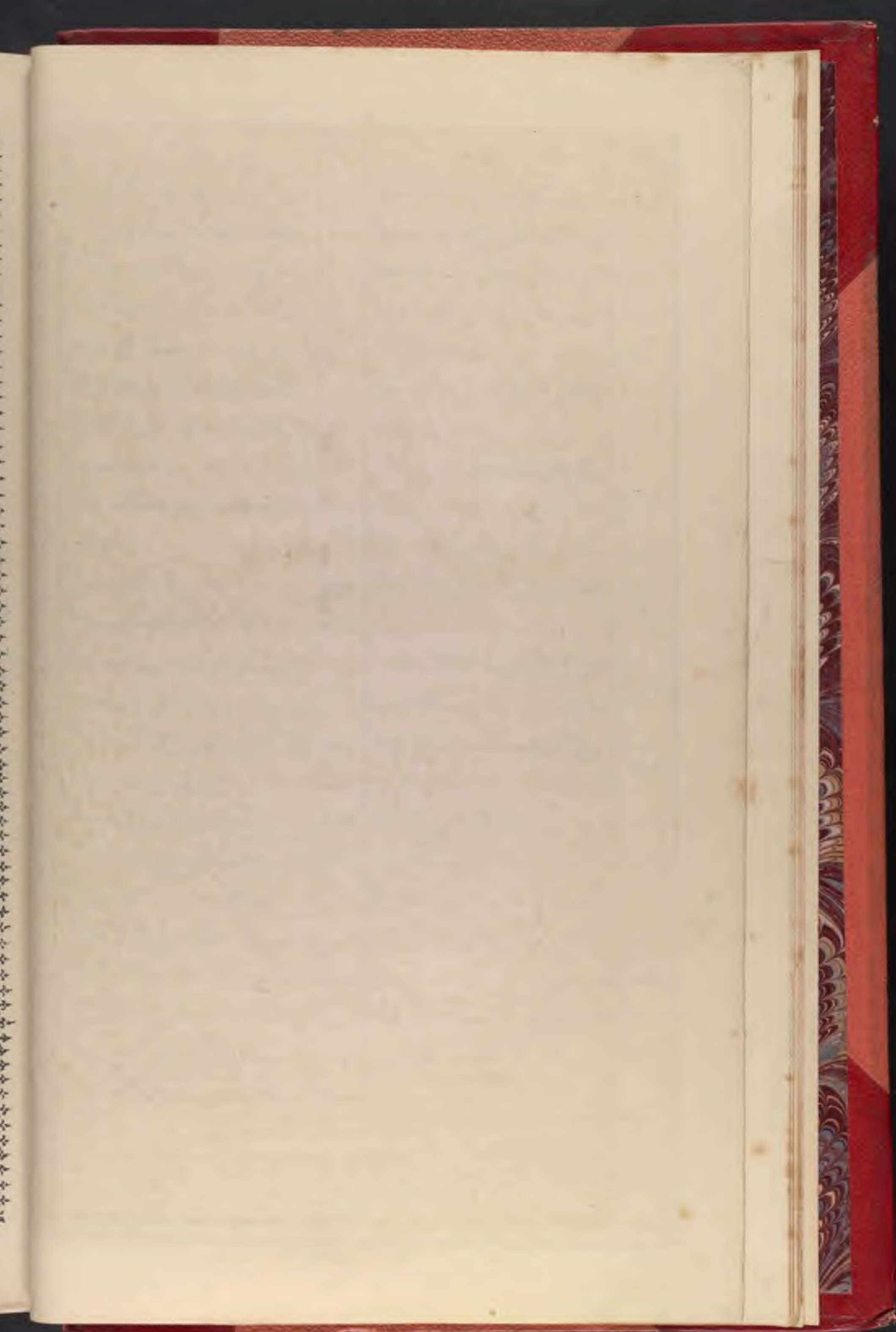
صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۵۵	لمع در بیان محمل حال گریخته رفتن و الفقار خان مع برادرش احمد خان سائر جماعه ایشان قید و قرار کردن نزد شاه حسین قید نمودن شاه حسین هر دورا	۱۴۳	لمع در ذکر محمل جنگ و گزند شاه با اسلام خان افغان که طهر لمع در بیان محمل حال جنگ سوم نادر شاه با شاه اشرف هتوک به مقام مورچه خوات شکست شاه اشرف
۱۵۶	لمع در بیان محمل حال ظهور حسن مات از بدایان هرات در محاربات نادر شاه بر سر خانی خال افغان ابدالی الکوزی می الی دغستان و مخص شده بدن ایشان از خراسان بوطن خود	۱۴۴	لمع در بیان محمل تسخیر نمودن نادر شاه دار السلطنت اصفهان و اخراج نمودن شاه اشرف و افغانان را
۱۵۸	لمع در بیان محمل حال خاتمه نادر شاه و مراجعت افغانستان با افغانان	۱۴۵	لمع در بیان محمل ذکر تصرف نادر شاه بر شیراز و بخت تصرف افغانه از آن لایت و لنواز و جنگ نمودن افغانه با نادر شاه به مقام زرقان و شکست افتادن بر افغانان قتل شاه اشرف
۱۶۰	لمع در ذکر محمل سلطنت احمد شاه بادشاه سدوزی از طبقه سترگی بر لایت افغانستان و پنجاب هندوستان بعضا از ملک ترکستان ..	۱۴۶	لمع در بیان محمل حال خروج افغانان ابدالی هرات به عزم تسخیر مشهد مقدس و شکست دادن ایشان بنظیر الدولابراهمیم خان برادر نادر شاه ..
۱۶۲	لمع در ذکر محمل احوال سده افغان معروفه و خان بدمحمد اقوام خمسه دزای مع دیگر متعلقات این قصه لمع در ذکر محمل سلطنت احمد شاه سدوزی خواج خضر محمل پسر زبان خان	۱۴۷	لمع در ذکر محمل حال جنگ الیار خان و دیگر افغانه با نادر شاه لمع در بیان محمل حال افتدای محاربات متصرف شدن نادر شاه بر هرات و مغلوب و مخرج شدن ابدالیان از هرات
۱۶۵	جلوه دیگر در بیان چیدان و کار متعلقه طبایفه افغانان طبعه خلاصه این کتاب		
۱۸۱	شجره کلیه قبایل ترین فرزند دوم شرجون بن شرجین بن قیس ذکر اولاد بامی بن حبیب بن پوپل بن یرک بن عیسی	۱۶۹	ذکر در بیان احوال حقیقت چهار ادیماتی
۱۸۲	بن خمر بن ابدال بن ترین بن شرجون بن شرجین ذکر اولاد مورد و بن صد و بن بامی	۱۷۰	ذکر در بیان طبقه طایفه افغانه
۱۸۳	ذکر اولاد بارکزی بن یرک بن عیسی بن خمر بن ابدال بن ترین بن شرجون بن شرجین	۱۷۱	ذکر در بیان خلیما پنج طبقه مذکوره
۱۸۴	ذکر اولاد علیکوزی یا الکوزی بن یرک بن عیسی بن خمر بن ابدال بن ترین بن شرجون بن شرجین	۱۷۲	ذکر در بیان احوال محمل رقوم سادات شریف نسب ذکر در بیان سلسله نسب قیس عبدالرشید چچان جدمحمد چچانان از قبایل افغان بن اریاه بن ساؤل بادشاه ذکر دیگر در بیان حال محمل اقوام فرملی و خانی شجره کلیه اولاد و اخفا قیس عبدالرشید چچان

[illegible]

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۰۴	شجره نسب قائم گدهان که خود را شایخ کاظم می دانند ..	۲۰۲	ذکر شجره نسب یاسین خیل ..
۲۰۵	دیگر شجره نسب مینی بن دانی بن غوغشت ..	"	ذکر شجره نسب شیراد بن کاظم ..
"	شجره نسب اقوام بن بن سربن بن قلع بن عبد الرشید	"	ذکر شجره نسب حسین خیل ..
"	{ سلطان و بن معروف پیشین است ..	۲۰۳	شجره نسب مینی بن دانی ..
"	ذکر شجره نسب غوث بن فرزند خجسم و مریبون ..	"	شجره نسب ساهنگ بن مینی ..
"	— ❦ —	"	شجره نسب بابی بن غوغشت ..
۲۰۷	جلوه ذکر مجمل حال طبقه سی و لادبی بی متونیشیج و شاه حسین بن ابراهیم غوری		
۲۰۸	حالات قوم تور ..	۲۱۰	ذکر شجره نسب غلزی پسر اول شاه حسین بی بی متو ..
"	احوال تاریخی قوم نیازی ..	"	{ شجره نسب اولاد نورالدین خان بن میر از می خیل
۲۰۹	احوال قوم جیسور ..	۲۱۱	{ از شایخ غلزی ..
"	حالات قوم بلج ..	"	{ بحلیه نامی که کتابت زمین دوم و از امر افغان
"	شجره نسب و ت بن نوحانی از شکم شیر ..	۲۱۲	{ یک امیر افغان استم پس کیفیت خاندانش مختصر
۲۱۰	ذکر شجره نسب نیازی بن لودی بن شاه حسین غوری	"	{ حالیکه از اسلاف خود شنیدم می نویسم ..
۲۱۱	{ ذکر شجره نسب نیازی بن لودی بن شاه حسین غوری	۲۱۳	ذکر شجره نسب ابراهیم بن غلزی بن شاه حسین متو ..
"	{ کرسی نامه خوانین عیسی خیل ..	۲۱۵	ذکر شجره نسب موسی بن ابراهیم فرزند دوم غلزی ..
۲۱۲	ذکر شجره نسب اولاد غاگو بن نیازی ..	۲۱۶	شجره نسب موسی خیل از قوم کاظم ملحق قوم اندر ..
۲۱۳	ذکر شجره نسب اولاد سردانی بن شاه حسین غوری ..	"	ذکر شجره نسب کی بن موسی بن ابراهیم بن غلزی ..
۲۱۴	ذکر احوال و نسب طبقه کرژانی ..	۲۲۰	شجره نسب قوم ناصر بن نامعلوم ..
۲۱۵	ذکر شجره نسب حیل طبقه کرژانی که طبقه پنجم است ..	۲۲۱	شجره نسب قوم خروئی ..
"	ذکر احوال قوم اورگزی فرزند دوم کودی بن کرژانی	۲۲۲	ذکر قوم خدوزی ..
۲۱۸	ذکر مجمل حال قوم منگل ..	"	ذکر قوم زمریانی ..
"	ذکر مجمل قوم قیل ..	"	ذکر شجره نسب ابراهیم ملقب دی بن شاه حسین غوری ..
۲۱۹	ذکر شجره نسب لکی پسر دوم کرژانی ..	۲۲۳	ذکر شجره نسب حیل بن سیانی بن لودی بن شاه حسین ..
۲۲۰	ذکر شجره نسب تقی بن معروف شک بن برهان بن لکی کرژانی	۲۲۴	ذکر شجره نسب بن سیاحیل بن سیانی بن لودی بن شاه حسین
۲۲۱	شجره نسب تری بن تورمان بن تقمان ندکور ..	۲۲۶	ذکر شایخ دولت خیل و غیره ..
۲۲۲	شجره نسب بولاق پسر دوم شک ..	۲۲۷	ذکر شایخ میان خیل ..

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون		
۲۵۸	شجره نسب ترک بن تورمان	۲۴۲	شجره نسب ترک بن تورمان		
۲۵۹	شجره نسب ران بن برهان بنیره گلی بن کرشان	۲۴۳	شجره نسب ران بن برهان بنیره گلی بن کرشان		
۲۶۰	شجره نسب اقبال خیل بن برهان بنیره گلی	۲۴۴	شجره نسب اقبال خیل بن برهان بنیره گلی		
۲۶۱	شجره نسب نوکیانی	۲۴۵	شجره نسب نوکیانی		
۲۶۲	مجله حال شاخ توری	۲۴۶	مجله حال شاخ توری		
۲۶۳	حال شاخ نازی	۲۴۷	حال شاخ نازی		
۲۶۴	حال قوم پرب	۲۴۸	حال قوم پرب		
۲۶۵	حال قوم عبدالرحمن معروف دربان	۲۴۹	حال قوم عبدالرحمن معروف دربان		
۲۶۶	شجره نسب سلیمان که اولادش وزیر می اند	۲۵۰	شجره نسب سلیمان که اولادش وزیر می اند		
۲۶۷	بیان شجره نسب محمود خیل بن اتان زری ابن سید شمس	۲۵۱	بیان شجره نسب محمود خیل بن اتان زری ابن سید شمس		
۲۶۸	ابن صدوری بن وزیر بن سلیمان	۲۵۲	ابن صدوری بن وزیر بن سلیمان		
۲۶۹	شجره نسب ابن خیل بن اتان زری	۲۵۳	شجره نسب ابن خیل بن اتان زری		
۲۷۰	شجره نسب ابن خیل بن اتان زری	۲۵۴	شجره نسب ابن خیل بن اتان زری		
۲۷۱	تتمه شاخ های جانی خیل	۲۵۵	تتمه شاخ های جانی خیل		
۲۷۲	شجره نسب احمد زری وزیر	۲۵۶	شجره نسب احمد زری وزیر		
۲۷۳	شجره نسب سعوزی وزیر	۲۵۷	شجره نسب سعوزی وزیر		
۲۷۴	شجره نسب بهلول زری پسر دم سعوزی وزیر	۲۵۸	شجره نسب بهلول زری پسر دم سعوزی وزیر		
۲۷۵	اسامی ملاقات مشهوره مقبوضه وزیر	۲۵۹	اسامی ملاقات مشهوره مقبوضه وزیر		
۲۷۶	علاقه شکی	۲۶۰	علاقه شکی		
۲۷۷	علاقه پرل	۲۶۱	علاقه پرل		
۲۷۸	علاقه زرک	۲۶۲	علاقه زرک		
۲۷۹	علاقه ششم	۲۶۳	علاقه ششم		
۲۸۰	دره خیسور	۲۶۴	دره خیسور		
۲۸۱	ذکر شاخ های نسبه و اختلاف قومیت از شجره نسب چچی	۲۶۵	ذکر شاخ های نسبه و اختلاف قومیت از شجره نسب چچی		
۲۸۲	جلوه بیان احوال نسبه قوم و است و عرف افغان		۲۸۲	جلوه بیان احوال نسبه قوم و است و عرف افغان	
۲۸۳	احوال تواریخی قوم بختیار بر طریق اجمال	۲۸۳	اول شجره نسب قوم بختیار که در اصل سید شریف است		
۲۸۴	واختصار	۲۸۴	شهر و با افغان است		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۰۹	شجره نسب شواتی بن سید محمد گیسو راز		ذکر شجره نسب چهارم سید شریف نسب معروف افغان
۳۱۰	شجره نسب قوم خوندهی اصل سید معرفت بافغان ..	۲۷۵	از نسل میر سید محمد گیسو راز صاحب زرحه اقدس علیہ
"	اولاد سید خوندهی حسب شجره ذیل اند		منشعب چهار فرزندانش
"	قوم سیدزی شامل قوم ترین شاخ کلان شهرن که	۲۸۰	ذکر شجره نسب ستوری بن سید محمد گیسو راز که او دوش
"	اصل انیظانف سید است		ستوریانی و غیب اند
۳۱۱	شجره نسب غوثین یا خرمین که در اصل سید معرفت	"	مجموع احوال پنج پسران ستوری بن سید محمد گیسو راز
"	بافغان است	۲۸۲	ذکر نسب ملا وطنی قوم گنڈاپور از افغانستان مغربی
"	ذکر قوم کوئی سید نسب معروف بافغان داخل و اصل		و پونده شدن شان
"	طبقه مبنی اند	۲۸۳	ذکر اقامت و قبضه قوم گنڈاپور بر ملک و شهری
"	شجره نسب قوم کوئی مذکور		علاقه دامان
"	ذکر شجره نسب اسمعیل معروف بگنڈاش محسوب از افغانه	۲۸۴	شجره نسب قوم گنڈاپور
"	کرسانی	"	شجره نسب یعقوب سی فرزند گنڈاپور
۳۱۲	تمه در ذکر حالات افغانستان بیان مجمل حال سائر	۲۸۵	ذکر شجره نسب برهمزی فرزند اول گنڈاپور از بی بی
"	اقوام مقیمه افغانستان		امیره خان قبائل گنڈاپور
۳۱۳	مجموع حال قوم هزاره که در کوهرستان مابین کابل	۲۸۶	شجره نسب باز کخیل بن برهمزی فرزند اول گنڈاپور
"	و هرات می مانند	۲۸۷	ذکر شجره نسب حسین زری یا سین زری
۳۱۵	بیان احوال چهارادایاق	۲۸۸	شجره نسب عمران زری بن گنڈاپور
۳۱۶	احوال طائفه کبیانی	۲۸۹	ذکر شجره نسب نده خوبی زری بنت گنڈاپور
"	حال طائفه سواتی	"	ذکر شجره نسب می پلاره معروف گنڈاپور
۳۱۷	احوال کوه کافرستان کافران اینکوه	"	ذکر احوال مجمل غانی و ریاست قوم گنڈاپور
۳۲۰	خاتمه	۳۰۷	ذکر شجره نسب هم فرزند پنجم ستوری بن سید محمد گیسو راز
"	تاریخ طبع کتاب	"	مجموع حال تواریخی این قوم
		۳۰۸	شجره نسب قوم هنی بن سید محمد گیسو راز
		۳۰۹	شجره نسب احوال وردگ بن سید محمد گیسو راز



تاریخ و رہبان

من تصنیف جناب شیر محمد خان صاحب مرحوم گنڈاپور ابراہیم زئی

متوطن رئیس کلاچی ضلع ڈیرہ اسماعیل خان

سفرائش جناب سردار محمد حیات خان صاحب پشاور

ریاست بہاولپور رئیس کلاچی

۱۸۹۴ء

در مطبع اسلامیہ لاہور باہتمام کرم بخش قہتم و مالک مطبع

طبع گنڈاپور

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد ستایش مر خداست که عالم حادث ممکن بوجود را بحکمت بالغه خود از ماده عدم بوجود آورده و درود و رحمت نامحدود و پیوسته
باید که صفه جهان از ظلمت کفر و عصیان پاک و صاف نموده رحمت بنهایت بر آل اصحاب و ابادا با بعد سیکوید بنده پیمان
شیر محمد بن محمد و ادعان خلف آنرا و خان عرف گندهاپور را بر ابراهیم زئی متوطن رئیس بلده کلچی علاقه و امان صنایع ویرانه سنجیان
که این تقریب ازین سینه سال یک ساله مختصر موسوم بگلشن افغانستان مفتومی بر ذریعہ حمل مال نسب تواریخ طائفه افغان تصنیف نموده بتقدیر
مضمون بیت سعدی علیه الرحمة عرض نقشه است که نمایا داند که هستی انچه نیم بقائے به خواستم که فی الباس طبع پوشانم -
در این اشنا ناگاه پندت من بچو اصل صاحب رنشی گونشی برائے ملاحظه طلب دوست و شکر فرج صاحب سکر سیم گونشی میرا ملاحظه
فرمود و بعد از آن پندت صاحب صوف آنرا حواله محمد حیات خان صاحب که آن وقت اکثر اسسنت محکم بنون دوست
جانی و محرم راز آشکارا و نهانی او بود نموده محمد حیات خان صاحب که از مدت متقاضی این ساله بود آنرا بقضه خود آورده تصنیف
کتاب تواریخ و انساب افغانه بنام خود پرداخته موسوم بحیات افغانی گردانید و بنظرمی گونشت پنجاب مطبوع ساخته بطالع
مالک پنجاب فرستاد و رساله مؤلف مصحح هر چند که در کان نمک رفت نمائند به در راه و مرعد و م غائب گشت

بجیب نرین غم چاک افتاد	نه ملک از لرم بر خاک افتاد	دولت از غش شد با و دوده ساز	دانش ماند از بخت ناز
تعب گشت غالب آن چنانش	که گشت ستم شد در دانش	دانش چون نرین گشت به نیم	زبان نرین شد زین درد ابحم
و ز قمار که دائم در نظر بود	سود که ز شرف نور بصر بود	بکج طاق نیان کرد منزل	ز آب دیده آغشته در گل
زبان نرین شد خشک از مرکب	پریشان گشت اجزاء و مرتب	بهره نامل بجای صل متفصلا	دست جلی سبل منمو کاین در کنون

که در بحر خاطر مخزون بود در رشته بیان کشد خواست سلم از قبول انصوت با فرموده زبان حال مضمون انمقال گچوش هوش میباید که عمر
مخدر است ضمیر انخون بگر بر و در دم مدتی ریاض مال را آب دیده در بر آورد و درم قبل از آنکه دیده شمش کشیده از دیدار آن تبار گشت عذارت متعین
و دل محنت کشیده از آن بساتین حضرت آئین بدست آرزو میوه مراد چینه آن گشت بصر صرنا لودی بر باد رفت اکنون بچه نیکو
سخن گذاری توان کشود و بکلام اسید رنگ حزن طلال از آئینه خاطر توان دید و دکن خجور در راحت جان عطاء الله محمد حیات خان صاحب
ناظم بهاد و پوچون همواره مستعدی آن نماند که احقر بهر حال یک ساله دیگر درین باب تکلیف نماید دست و بر سینه اتناس آن عزیز مشکلی

گران بونا بر آن قطع نظر از عدم استعداد و هیچچیزی خود کرده رساله هزار متکفل بر بیان احوال حسب نسب تواریخ افغانان در مجرای
اعتراضات مطاع طاعنان حسب اینگونه بانضمام بنی از احوال آن فریش عالم آدم افرو و شریفی نبی آدم تالیف و تم چون شجره
انساب جمیع رؤسا و امراء اکابر قوم فاغنه در آن نوشته ام و تصدیق سربلایت قوم افغان که اولاد ساول الملک طابوت باو شاه
هستند پس نام نامی از روشن بنام که منسوب کردن خواهم چنانکه از جد نام محمد از او خان چنان بمعنی میرید که ویرا با جناب
نوبت سید بیگم رابطه غیر خواهی بود و حصه از عمر خود در علاقه بپوپال نزد او گذرانید از اولادش نواب مستطاب و التاج سری
آفتاب کفایت ذره پروری جناب نواب شاهیجهان بیگم صاحب با و خلعت ملکها و قبالاجی - سی - ایس - آئی - کاسی شاهی
بلکه بعضی کمرست نامتناهی آئی نام ایالت سرخس از می عنان عدالت بنده نوازی در ولایت بپوپال علاقه جات بالوه بکف کفایت
و قبضه درایت عالی مکانی پیش از پیش در آمده که طلیعه سپاه اراده دولتش بهر جانب که رود آورده صبح اقبال از مطلع امانی امان
طلوع شده و جناح هائے شوکتش بر هر یار که سایه گسترده آفتاب فتح از اوج اقتدار لامع گشته سر پنجه شیر کارش منفتح ابواب من
وامان شش شمشیر بر بدیع آثارش سر انجام سباب نصرت از زبان شان جان ستانش با ملاء کصرتین الله زبان تیز و پرچم لوله
کشو کشایش تبسم و فتح قریب دلاویز **س** روزیجا که بخت بیدارش به خواب بخت عدو کند تعبیر به تیغ خون نرا و کشاده
زبان به آیت فتح میکند تفسیر به عدل کاملش کافل تمهید بانی دین دولت خرم شامش ضامن تشیید قواعد ملکست ملت نظم
جوان بختی که دوران کن سال به بدو داده نویز فتح و اقبال به بخلق خوش جهان بنده کرده به رسوم دین دانش زنده کرده به
فکر ناقش درائے صامیش همچون آفتاب درخشان با خاصیت نیر خواهی خلوص از دل و جان بوسیله عظمت سلطنت انگریزان کویران
چنان خد متی و خلوص باظهار آورده که همیشه از سر کار انگلیشی به خلاص می هیچ امیر می نوابی نرسیده از ان ملک بیرسیه از سر کار
انگلیشی عطا گرفته که ذکرش در کیفیت شجره انساب خواهد بود و لهذا این سال را بنام عظم موسوم **نخورد شید جهان** ساخته و چون
موسوم نخورد شید جهان گشت بنام ابواب فصول آن نیز بر جلوه با ولعالت نهادم امید از اصحاب فضیلت بلاغت و ارباب شرافت
و نجابت که خاص طبع شریفشان عیب پوشی خطا بخشی میباشد آنکه اگر دین ساله خطای پند آرا اصلاح بخشند و اگر از راه علودنش
و عدم تمجید با صلاح همچون تقاریر طفلانه نتوانند بحکم آنکه و اذا مروا بالغومر و کراما لغو و عیوب این ساله را بپوشند که انسان
همواره مرکب از خطا و نسیان است - وبالله التوفیق و منه الهدایت الی التحقیق والتدقیق -

مطلع خوش جهان در بیان محمل حال فریش عالم و تحقیق آنچسب که اول بوجود آمد

بدان سعد که اندک قطع نظر از عقاید فاسده اهل حکمت ریاضت اشراق و مذاهب باطله عقلیه نجیبین هند پارس و تاتار و چین که
تسلسل عالم حادث و تناسخ ارواح فی الابدان بناء روزگار برگردش دوار صغار و کبار معتقد شده قصص حکایات اساطیر و اخبار
ویرباب پرداخته اند مصنفین کتب تواریخ و اخبار و مریرین صحف میراث را نامی عقاید حقه و مذاهب نجیبین در بیان احوال فریش
عالم روایات متعدده و اقوال مختلفه درج کتب نموده که مطابقت آنها با هم شکل عقل سلیم از ان اطمینان کامل غیر محال بنا بر آن
روایتی را که فی الجمله مسلم محققین تمام فرق نبی دم است تحریر نموده شد آورده اند که در انزل از ان کان الله و لائمه معینی
بونا هستی فوات باری جلشاه و نبود چیز دیگر با وستی یعنی بود آن فوات پاک از عالم و عالمیان تا اسما و متناهی و اقتضای

آن داشتند که هر یک منطبق باشد مثلاً الرحمن الزمراق القهار اسم حق هستند و ظهور آنها موقوف بر وجود ارحم و جرم رازق و مرقوق
 و قاهر مقهور است زیرا که تا وقتی که ارحم و جرم در خارج موجود نباشد اثر حانیت محسوس شدن نمیتواند و علی بن القیاس احوال از قیاس و
 مزین قیاس قاهریت و مقهوریت دیگر اسماء الهی باید دانست پس سبب ظاهر شدن موجودات ممکنه جزو مطالب اسماء حق بود چون تکلیفیت که
 جمله اسماء الهی تحت حیثه اشتم بریف الله اند چه این اسم اعظم ذات جامع جمیع اسماء صفات محب طبر بر همه است بنا بر آن این اسم
 شریف اسم اعظم نخستین این اسم نیز اقتضا بر مظهر کلی کرد که آن مظهر از نوع جامعیت با اسم جامع مناسبت باشد تا که در حقیقت
 بود و در سائیدن فیض کمالات لهذا خالق بر حق و واجب مطلق جوهر نور محمدی را بوجود آورد که مظهر تمامی اسماء باشد و چه مظهر
 چه مظهر اسم جامع مظهر تمامی اسماء میتواند شد حکماء صوفیه و عرفان بریف آن جوهره چنین سخن فرموده اند که آن نورانی بصورت شانی بود
 کلی جامع جمیع شیون را که تمامی اجزای تفصیل عالم علوی سفلی و در بطون آن در و نیز چون رخت در وانه مندرج مندرج بودند بدو و این اعتبار بعضی
 از بعضی و آن شان کلی جامع را اهل سیر نور محمدی گفته و اهل تصوف از آن تعیین اول و جلوه اول و حقیقت محمدی عالم غیب و عالم جمع
 و وحدت تعبیر نموده و مورخین آن را عالم مجمل و حکما عقل اول نامیده اهل طریقت عرفان آن را برزخ اکبر برزخ اعظم فرموده
 و وجوه بر خت کبریه و مظهر از آن جهت نور محمدی ثابت است که آن نور عاجز آمد در میان مرتبه و مقام مکان از جایگاه تعیین
 اول برزخ است جمیع برزخ را بنا بر آن او را اعظم و اکبر گفتند آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن شان کلی جامع را
 گاهی فرموده گفته که اول ما خلق الله نوری و دیگر وقت آنرا بقلم موسوم ساخته که اول ما خلق الله القلم و گفته آنرا روح خود
 فرموده که اول ما خلق الله روحی و در حدیثی آنرا عقل نامیده که اول ما خلق الله العقل حالانکه در حدیثی جز یک چیز تصور
 نمیتواند شک نیست که در حدیث عبارت نبوی از اختلاف اعتبارات است چنانچه اهل انبیعی را مولانا نور الدین جامی علیه الرحمة شرح دارد و در
 شواهد النبوة بیان ساخته رعایتاً للاختصار بآن مفسر پرواز و معنی مراد از آن همگی الفاظ مترادف معنی واحد نور محمدی است عدم
 تسلیم مخالفان کور و دل انبیعی را جز استیلا بر بنجار جبل مرکب بر طبائع شان نخواهد بود چرا که انبیعی برابرین ساطعه ثابت است
 یکے آنکه احدی از انبیاء پیشین کتب منزل سابقه مانع این دعوی نشده دوم آنکه هیچ یک از پیغمبران سابقه باین ذات شریف
 خود و دعوی انبیعی نموده که اول چیزیکه خدا تعالی آفرید نور و سوس بود و سوم این اخبار آن است که عالم صلی الله علیه و سلم بقای حکماء
 و متفکرات عبارات مختلفه متحد المعنی بالاندر کور شده و که است چهارم نبوت رسالت و ختمیت راست گوئی و ستودگی و
 مبارکی شفاعت امانت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آیات تورات زبور و انجیل و سائر کتب آسمانی بخوبی ثابت است
 اگر کسی را شک باشد کتاب از الاله او نام مصنف مولوسی آل حسن کتاب استفسار مصنف مولوسی رحمه الله مطالعه نماید که در حجه
 تعیین فرموده هر چند پس این قول و سائر اقوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر همه فرق و مذهب افاضی آدمی که بر می از تعصب است
 باشند واجب القبول و لازم التسليم خواهد بود و اگر کسی بتابع است تدلل عقل تقیم تعلیم شیوه چهل مرتب تسلیم برین قضیه انکار
 نماید حاصل دنیا و الاخره نخواهد بود و فلیتامل بالصواب الله الموفق الى السداد و الصواب اليه المرجع و المآب

المعینان محمل حال پیش عالم مفصل از عالم محمل نور

بفرمودن کتب بی اخبار واضح است که درین باب نیز روایات مختلفه درج کتب تواریخ و غیره که از شرح آن جز کمالات حیرت

حاصل میست بنا بر آن بین باره تقیید که خلاصه مضامین همه و یا است مرجع مقصد آنهاست آورده شد گویند که چون اراده
کامله صانع بر کمال جل جلاله متعلق تفصیل اجمال شد بر جوهر حقیقت محمدی که چهار صد برابر تمام عالم علوی و سفلی بود و بگوییست آن جوهر
از اثر نظر خداوند اکبر مبرزه در آمده لطیف شده پاره پاره شد خلاصه همه پاره ها که نورالانوار و نور خاص محمدی بود ممتاز گردیده
و قریب جوار بارگاه ایزدی قرار گرفت پاره از آن پاره با بصوت نورانی عرش اعظم و پاره دیگر با دانه آب صافی مجسم شده
موانع مضمون آن یکرمه و کان عرشه علی الماء عرش ملائک آب ممکن یافته پاره دیگر بحقیقت عقول و نفوس و ارواح و ملائکه نورانی شست
و دوزخ و لوح و قلم و کرسی اجسام نورانیه علویه چون کواکب ثابته و نجوم و سیاره و تحول گردیده از پاره دیگر آتش بخت عظیم
وجود یافت پس حکم الهی آتش بر آب مستولی گشته از اردواج این دو گوهر فیض اثر شوره غنائی نور زبانه و دخانه غریزه
از میان آن باد و زبدین گرفت بر آب سطح کف برآمده و از میان آب امواج تا طمس یافته پس خالق چون معمار کارخانه کجی چون
از دو و لطیف که بهر ایل نمود هفت طبق آسمان بوجود آورده از دو و کشف با رج نام پذیر یوان از زبانه آن نار جان پریض
و از روشنی آن ملائکه نارسی از کف زمین از امواج جبال را بداع فرو نه هر یک از موجودات علویه چون عقول و نفوس و ارواح و
ملائکه نورسی بهشت و دوزخ و لوح و قلم و کرسی کواکب ثابته و سیاره را در عالم علوی فراخو حیثیت طبائع هر یک بر مدارج
مناسبه ایشان ممکن داده و میان آسمان دنیا عناصر را بعد از موانع خفت و ثقل طبائع هر یک چنانچه کرده نار را که از همه خفیف لطیف
بود بالا همه متصل فلک قمر و متصل آن قمر تر از آن که متصل کرده باد و فرو تر از او کرده آب فرو تر از همه در جوف همه کرده خاک را قرار
داد پس از آن عناصر را با موزن و موازنه فیضان در آمدند و از اثر فیض آن اموات اربعه موانع شیت ایزدی موالیه شد
یعنی جمادات نباتات حیوانات پیدا شدند و آخرین انواع حیوان انسان بود گرفت و اقلی نشانه کاین خانه علومی سفلی
را در همه شش و از آن جهان تمام ساخته و تانی را بر عجلت پسنداشت تا بندگانش بتابعیت خود ملک در امورات خود تانی
دارند و از سرعت عجلت در مهلت اجتناب نمایند

معبر بیان محال حقیقت انسان و ماهیت آن

بدانکه از دلائل اعتدال و تقیید ثابت که انسان ششم از انواع حیوان و فضل عالمیان خلیفه رحمان است چنانچه محققین حقائق موجودات
آورده اند که حق سبحانه تعالی هر چه آفرید از مملکت و عقول و نفوس و افلاک و نجوم و ارواح و دیو پری می حیوانات سائر مخلوقات هر یک بحکمت
خود آفریده هر یک از موجودات مزبوره فیاض اعانه است بر انسان را بنا بر آن خواست که از لطائف قدرت خود مجموعه
کلی سازد که مظهر حقیقت تمامی معانی موجود باشد و هر چه از اثر خلق و عقل و نفس و افلاک و نجوم و کائنات طبائع
و عناصر موالیه قوه ارواح و خلقت و نورانیت و خشونت و لطیف و مطاوعت و سرکشی هر چه از مفردات مرکبات عالم باشد تمامی از
وجود آن مجموعه نمود نماید اصانع واجب الوجود انسان را بوجود آورده چنانچه مظهر مجمع تمامی آمد زیرا که آدمی بعینه هم صوت هم
معنی است تمامی مفردات مرکبات در داخل هم بصوت عقل و نفس هم بصوت افلاک و نجوم و عناصر موالیه است از هجرت حکما
انسان انسخه و عالم کبری میگویند و اهل توارخ او را خلیفه اعظم میگویند پس هر که عقل باشد چون مرکب و شکل و طبع قوه آدمی بقوه
نظر کند خواهد دانست که میوه خلاصه فریش اوست از یک طرف ملک از طرف دیگر دیو و از جتنه نور و از دیگر خلعت از رسته آتش

و از روی آب است هر چند که در شرف اختصاص آدمی بحث رود و گنجایش دارد چرا که انسان جمله عالم ملک ملکوت است چنانچه
مولانا جامی علیه الرحمۃ میفرماید آدمی صیت برزخ جامع به صورت خلق حق در واقع به صورت نیک و نیکو در به
سیرت میبود و شسته در و به پس آدمی مرکب از دو عالم است عالم صورت عالم معنی اما عالم صورت پس گوشت پوست و خون و
استخوان است عالم معنی عقل و نفوس و ارواح است بعضی گویند عالم معنی نفوس است عقل و ارواح و قوای حواس و تناسف اند
چون حقیقت تعریف کیفیت هر یک از عقل و نفوس و ارواح قوای حواس و تعلق آنها به بدن انسان اختلاف اهل شریعت حکمت
محققان حدت که بعضی ازین گروه معتقد عقیده صحیح و جذب شود و بعضی مقلد عقیده سقیمه حدت وجود اند و در کتب حکمت و تصوف
و عقاید مسطور است عایتا للاختصار بآن اقدم رفت شائق بسط و شرح را باید که بآن کتب رجوع نماید

لمعه بیان محال مخلوقات قبل از انسان بر زمین است

آورده اند که بعد از تمام کارخانه عالم علوی سفلی و پیدایش موالید ثلاثه از امهات اربعه حق سبحانه و تعالی منجمه انواع حیوان نوع اسپ
بر بنی نوع خود و سایر حیوانات بادشاهی بخشید و بنوعی شکر و تکلیف اختصاص داده بدست دراز چنانچه در تاریخ طویل مسطور است
بر روی این خاک که ان بے بنیان متصرف و کامران باند نمود چون بر عکس امر آسمی نسبت بنی نوع خود و سایر حیوانات ظلم و غصیان بعمل
آوردند پادشاه آن اعلان بآدم کردند

لمعه بیان تسلط دیوان بر زمین بعدین

آورده اند که حق سبحانه و تعالی مارج نام یو را که پدر جنس دیوان است از دو کثیف مخلوق نموده و زوجه و را که مادر جنس دیوان نام داشت از پهلوی چپ
مخلوق ساخته و از او و او را که دیوان و دیوان بسیار بود و آدم خلقتی انبوه شد چنانچه پان تیر و عصیان اختیار نمودند از تعالی مارج و دیوان و او را که
را بنحالی اسپان نام و فرموده و دیوان بتقتضا کلام حکما که قادر علی التشکل با شکل مختلفه بشکلما میباید چنانچه تصاویر روشن
در کتب تواریخ مصوّرات شکل گردیده بر روی زمین ظهور نموده به برانداختن اسپان مضروب شده اسپان امید وند و میشتند میخوژند
چنانچه جنس اسپان با خراب قلیل ذلیل ساخته بباد شامت رفته بین متصرف شدند و بنوعی از او امر و نواهی مکلف گردیده مد
پنج دور تو است که بقول متقدّمین در سی راسی شش هزار سال باشد و متاخرین بست پنج هزار سال گفته اند حکمرانی زمین بود و بعد
تسلط خود زمین با که نشیب فراز بود بکنندیدن پشته های بلند و انداختن آن بر پستی مسافت هوار نموده ابدیه و عمارات و انوار
تکمیل و تیار ساخته و آن می نمودند تا آنکه باز بکاشیده کرد کفر از پرستش نمودن صورت مهادیو که لقب مارج یو است سائر
معاصی مبادرت کرده مورد غضب و مخط اکی مستوجب خرابی و تبااهی حق تعالی جان اولادش را بر ایشان استیلا داده و ایشان را
خراب نموده تصرف زمین بجنیان از آن گشت

لمعه بیان تسلط جنیان بر دیوان

آورده اند که حق سبحانه و تعالی جان پاک پدر جنیان است از زبانه آتش از پیش فرموده و زوجه و را که جان نام داشت از پهلوی چپ جان

مخلوق ساخته و متواله تناسل پرواخته از ازواج ایشان خلقه انبوا از جن پرپی وجود یافته و با و امر و نواهی و بهشت پیغمبران انجس
شان مخصوص گشته و جنگ دیوان با موگر دیده چنانچه بر دیوان غالب آمده او شان را مغلوب و ذلیل ساخته برین خاک که ذلیل اینان
متصرف و حکمران گشتند و بعد از نقصان او و از حمله است از باد شهابت ایشان بر روی زمین چون در آخر دور پنجم که تمام آغاز
نهاده مستوجب عقاب و عقاب شد حق تعالی لشکر فرشتگان را بسواری هارث الملقب عزرازل که بعد از ایل بنیان و چهارم
فرشتگان او را با آسمان برده از عذبه زنان ملائکه مقربان آسمی گردیده بود و بر خرابی و استیصال جنیان نازل و مامور شد عزرازل مع
فرشتگان حسب الامر آسمی بر زمین آمده بعد از اتمام حجت جنیان را ذلیل و خراب ساخته و خود مع فرشتگان حکم قادیان و بر جان جنیان
محنت بنیان طرح افکند انداخته و روی زمین را در تصرف داشته و در از عبادت آسمی تسبیح تقدیس و تعالی شان روی
زمین از یزید زینت داده تا آنکه خلاق بر حق انسان را ابداع فرموده سلطنت برین خلافت را بر عزرازل و قومش زرانی داشت

مجموع بیان بحال خلق انسان

بدانکه انسان نام نوع حیوان با طلق عقل است اسم محضه فرد اول او آدم نقیض ابواب شمس است اهل هند و ایرانیانند لیکن این را
نه آن بر با است که هند و برعم خود پیدایش آدمیان دیوان جنیان فرشتگان حیوانات از وجود او گمان برده اند آن بر با است
که وجود او را برادر از فرزندان او قرار داده وجود و سوچ را از وجود و چند را از اثر مقتضی شده پیدایش را بجان سوچ
از نسل این سوچ برین برادر وجود در اجکان چند نفس هند را از نسل این چند برین برادر نوشته اند و نه آن بر با است
که صورت بر جگون مقرر کرده اند و نه آن بر با است که بنحله هند فرزندان بنو سارومی یعنی بر بالمشین و هیدس بر ساخته و نه آن بر با
است که از کوستان عاقل شرقی هند بر آمده و بکارت کشن را بجا اول هند و مشرف شده تهذیب کننده و دلا و دهن با ناست
و علمیت گشته تمام نسل هند را بر چهار تا یعنی برین کهری بیش و سوزنق ساخته و کتابی مثل بر چهار بید تحریر نموده این فرقه را
بمقلید هب چهار بید تهذیب ساخت و نه آن بر با است که شش نفس لچوت از نسل او یند بلکه قابلیت خاکی انسانی که
حق سبحانه تعالی خاک را بدست قدرت خود شسته از ان ابداع ساخت و بر موضع که اسحاق خانه کعبه است آن کلبه خاکی را
استاده کرده و روح انسان را از خطایز قدسی طایفه بنوه بدخول در آن کلبه خاکی با موساخت روح نورانی که از عالم لطیف بود
از دخول در آن خانه کثیف و ظلمانی متوحش شده دخول در آن گوارانمیداشت تا آنکه حق تعالی نور محمدی را از قرب جوار بارگاه
خویش بر آورده بضمانت جبرائیل و اسرافیل و جمع ملائکه مقربین بر زمین فرستاده و جبرائیل آن نور روشن را در گنجهین آدم صافی
مثل شمع افروزان نهاده اسرافیل در آن کلبه صافی شمشاد یافه نواخته نفس روح معانی دیدن آن صورت خوش و شنیدن
آواز و مکش موافق قول سعدی که آن خط نفس است و این قوت روح بکمال فوق و شوق بر سر آدم آمده دخول در آن خانه نمود و بهر
جایکه از جسم آدم اثر روح و نفس میرسد آن بت خاکی بگوش و خون پوست استخوان متحول می شد تا تمام جسم آدم زنده
گردید و حق سبحانه تعالی تعظیما نور نبیته آنحضرت را بسوچ ملائکه گردانیده عزرازل چون از سجده آدم پهلوی ساخت حق تعالی طوبی
لعنت و گردن او انداختن چون آدم از سبب دن هم جنس در وحشت تنهایی بود حق تعالی جوار او در حالت خواب بر پهلوی
آنحضرت بوجود آورده او را بانس و بهمی او سر و شادان فرموده پس محض از کرم را گنجان خویش آن هر و عذرازان را بهشت برین بنید

و مدت نیم روز آن جهان که پانصد سال این جهان باشد از نعمت های بهشت متنعم ماند. بعد از آن چون حسب سوسله پیش از آنکه در آنجا
خود را بیاخت عصیان آن خرد و عزیز مع مار و طاوس و شیطان از بهشت خارج گردیده بر زمین فرود افتاد و چنانچه آدم بر این
هیولان و طاوس بر بند وستان شیطان بر تان افتاده و حوا بر مغرب زمین نزول کرد چون آدم از بهشت
باین عالم محنت قرین سید بر ذلت خویش بسیار ناام و پشیمان گردیده و توبه زاری می نالد و بپندار می پرداخت بعد از شش ماه و بیست و یک
سال علی اختلاف الاقوال برین حالت بر طالع حق تعالی تو به و اقبال فرموده جبرئیل امین بشارت مغفرت و سائید محنت و بر
سبک گشت اما با وجود آن طالع و انفعال شامل حال او بوده از خوشی بهشت و محالست ملائکه یادمی نمود بنا بر آن حق تعالی جهت تسلی
خاطرش بیت المعمور را که خانه ایست از یاقوت شمش از آسمان بر زمین فرستاده بر این موضع که حالا خانه کعبه است استایند آدم
بطواف آن نامور گردانید آدم علیه السلام از کوه سرانید که بهندی سنگی ب میگویند بر راه سلسله کوچه جزیره سرانید بر زمین
جنوبی هند که آنرا وکن میگویند اتصال داده بود و طرف آن مقام احب است از حرکت کرده بهر جائیکه اثر قدم مبارکش رسید و بایام
در آن مواضع بلا و امصار محو شدند و بعد وصول بکعبه مبارکه موافق تعبیر جبرئیل مناسک حج و طواف بیت المعمور قیام نمود و بعد
بشارت جبرئیل بکعبه عنفاست متافته حوا را بران کوه یافت بشناخت از آن جهت آن کوه اموسوم بعرفات ساخته پس
از آن با جازت از درت العزت هر چه سرانید بفته و بعد عقد نکاح که جبرئیل امین ایشان بست با بر توالد تناسل پر داختند و بر
مشهور است نوبت از آن حضرت را بهار و شده فرزندان دختران او و هر نوبت که حامله میشد یک پسر یک دختر از وی می آمد
می یافت آدم علیه السلام موجب حی سواد می خضر بلخی را با پسر بلخی که عقد نکاح بین دو چون قایل پسر آدم با اقلیماتو نام خود که آدم حکم سعیت
خود با قایل نامزد کرده بود و از دواج خواست آدم آن ممنوع را منظور نداشت لهذا قایل بجات غیبت آدم با قایل راکشت و
بعانه احوال و غراب که با هم جنگ نموده یکدیگر را کشته و آن کشته می بیند و متفکر کند و غراب که کشته شد و در آن حفره انداخته
زیر خاک پنهان کرد قایل نیز متفکر گشت که با هم چنین باید کرد بنا بر آن گوی که کندیه قایل را در آن مدفون گردانید این اول نطفه بود
بود که بر زمین بوقوع آمد قایل اول قبیله بود که پراختند شد بعد از آن دم که جهان را متغیر دیده و کشتن قایل را از طویل قایل دریافت
قایل را مرد و دود و مطر و گردانید پس قایل یا اقلیماتو نام خود و گریخته بملک می رفت و در اندک مدت اولاد ایشان کثرت تمام
یافته و بلخی بصوت آدمی اشنند بیان ایشان در آمده اول صوت آدم علیه السلام ابرنگ تراشیده پرستش آن را براس
ایشان عبادت قرار داده ایشان را برت پرستی مبتلا ساخت بعد از آن شیوه آش پرستی و دیان ایشان بجا و نموده پس از آن
فرمانی ابداً کرده و ایشان را بسرو و مزار و ولع و لعب و قصه و لایق قرار گردانیده تمامی فاسق و فاجش را بنده بنا بر آن حق تعالی آدم
را که در آنوقت عمرش پانصد سال سیده بود و برایشان برسات مبعوث ساخته برین فرستاد و هر چند که آن حضرت برین رفته و
آن فرزند آن خلف را بدین صدمیت دعوت از شرک و معاصی لغت کرد و برانند که بان حضرت نگردیدند پس حضرت بان جماع
قلیل که هدایت یافتند بکعبه مراجعت فرمود

معبر بیان و امیشاق

چون حق تعالی خواست که از بهیمنی آدم از پشت آدم قیامت پیدا شوند و بکعبه بنابر آن نزدیک آنحضرت در وادای آنجا برفت و

قدرت الهی جلش از پشت آنحضرت را مسامحه ده من زیادت آدم تا روز قیامت پیدا خواهند شد بصورت ذرات مشکله بشکل ریزه
 بقدر ریزه خور و از صلب آنحضرت بیرون میند و بعد بیداری آنحضرت از خواب بآن جانب نند و ندای الست بر یکم گوش
 ایشان ساینده مجموع جواب آن کلمه قالوبلی گفتند چون دم علیه السلام بجانب زمین نظر کرد اشخاص نورانی دید در جانب شمال اشباح ظلمانی
 مشاهده نموده از بارگاه باری جل جلاله سالت کرد که اینها کیستند جواب یافت که این تمام فی ریت تواند که تا قیامت بوجود خواهند
 آمد این گروه اصحاب الیمین بهشتیانند مرا پرواه ایشان نیست گرو ثانی دوزخیانند مرا پرواه ایشان نیز نیست بعد از آن فرمود
 مسو حضرت پیغمبر صاحب مقام محمود را بر ذرات تمام فریت آدم چپنها و چپنتیان ایشان عرض نمودند همه نبوت آنحضرت را قبول ساخت
 و بتابعت نصرت او عهد کردند و عهد از ایشان نوشته بشهادت انبیاء الواعزم مرسلین تا مکه مقربین شمع ساخته پیر آدم علیه السلام کردند
 و این روز را روز میثاق این عهد اعمد میثاق میگویند آنحضرت بر است خود پنجاه نماز در شبانه روزی در روز غسل از جانب شمال
 فرموده از خورن مردار و خون گوشت منع کرده حق تعالی می یک رق حروف تهجی را بای دستاد و بعضی گویند کتابی مثل
 چهل صحیفه را و انزال فرمود و برایت صاحب تفسیر کشف ده صحیفه را آنحضرت نازل فرموده و مضمون صحف از حکمت طبعی معرفت منافع و مضار و دوی
 و کیفیت تسخیر جن شیاطین علم هند حساب غیر آن بود صنعت هفت حراش استخراج آهن از سنگ در یستن فن هند سه بقوله
 علم طب سیقی نیز در ایام حیات آنجناب اختراع یافت چون هر سال از عمر او گذشت حق تعالی نزد آنحضرت فرستاد صحیفه که در آن سائمی
 انبیاء آنحضرت غاتم الانبیاء و امامتای تمام خلفا از انوشال شیش تا جناب خاتم الخلفا نوشته بودند با آنحضرت پیرو آن حضرت فرزندار جمنه خود
 شیت علیه السلام را که حامل نور نبوی و صطفوی بود و بجهت ریاست و لاد خود مقرر فرموده نصاب و صایا با و بیان نموده از عالم فانی به عالم
 جاودانی رعت فرمودند و در آن وقت و لاد و احفاد و عقاب آنحضرت چهل هزار رسیده بودند بفات آنحضرت جبریل امین تجنید
 تکفیر و عمل آورده شیت علیه السلام نماز جنازه او بجا آورده و جسد بارکش را در تابوت نهاده در غار کنز واقع کوه بقیس من مضافات که مذکور
 گردانید تابوت او تا و انطوفان متفرع علیه السلام همانجا مدفون بآنند بر وقت آغاز طوفان آن پیغمبر ایشان بکلمه یزد سبحان تابوت
 او را از غار کنز بر آورده در کشتی نهاده چون فان فوج شد آن تابوت را از کشتی بر آورده در کوه سمریه پنهان مدفون ساخت بعد
 وفات حضرت آدم یک سال یا هفت سال علی اختلاف الاقوال تا انیز انتقال نموده در جده مدفون گشت آورده اند که آنحضرت عیسی علیه
 و دراز بالا بعد که گویند مگوین اصلع بود از کافه اناس و اما جمال اقصی داشت مدت مرض ایشان بیست سال بود و هشت آنحضرت را
 بعضی مورخین منقاد بعضی غمینه گفته و فرقه ثانی نیز با هم اختلاف نموده بعضی بر آسمان بعضی بر زمین اعتقاد نموده اند شرح وار دلائل هر یک
 در کتب مبسوطه و تاریخ و سیر مسطور است رعایتاً لا اختصار بآن توجه شد

معبر بیان محل حال شیت بن آدم علیه السلام

منجمله فرزندان آدم علیه السلام آنجناب حامل امانت نور نبوی بوده و بلیجی پدر و مادر سی فرق بشر اختصاص یافت آنجناب اول شیت
 که تعلیم علم حکمت تدریس سایر علوم پرداخته بنا بر آن حکما آنحضرت را او را اول گفت چینی او را با باغت سیرانی معلوم است و نیز آن
 جناب اول دیست که ریش بر آورده و ببقا نسل نوع انسان مختص گشت چنانکه سبب جمیع فرق نبی آدم با آنجناب متبقی میشوند زیرا که
 نسل تقی و لاد آدم و طوفان متفرع علیه السلام قطع یافت آنجناب اکثر اوقات در زمین شام بسر می برد و بعد فوت پدر نبوت

در سال هجرت و دعوت قوم قایل مشرف شد و پنجاه صحیفه بر من نازل گشت و آن صحیفه اشکال داشتند بر علوم علمی و بعضی ریاضی و آلهی صنایع مشکله و غیره چون اکیه غیره و شریعت و موافق شریعت آدم علیه السلام بود و جمله اولاد قایل اندک با پنجاب گردیده بقیه بدستور بر کفر و شرک مصرطند بنابر آن پنج کشتار قوم قایل را از زیارت قبر آدم علیه السلام و زیور و از دوج مومنان با ایشان ممانعت نمود و چون بیت المیوبه فاسات آدم علیه السلام با سان مرتفع گشت آنجناب با مرضه و نذرتعالی در آن موضع که بکعبه زنگ گل معمور گردانید و چون صد و دوازده سال از مشرفیش گشت بر وضع جهان خرامیده و در زمین جلب من نواب و ولایت شام مد فون گشت و

لمعه در ذکر محمل حال انوش بن شیش بن حضرت آدم علیه السلام

منجمله اولاد شیش علیه السلام انوش ارشد افضل محمل نور نبوی بود بنابر آن بخلافت پدر و سرداری فرق بنمایز شد و شیش علیه السلام پنجاه سال بود که انوش از قول یافت بقول تاریخ جعفری اول یکصد و دوازده و امر تصدق نمود انوش بود و برایت بنا گشته و شش تن کس است که درخت خرمایشان و مدت حیات او بروایت نهصد و شصت و پنج سال و بر علم ابن جوزی نهصد و پنجاه سال بقول فاضل بیضاوی ششصد سال بود و اشد علم بحقیقه الحال

لمعه در بیان محمل حال قینان بن انوش بن شیش علیه السلام

قینان افضل و اکمل اولاد انوش و حامل نور خانم الانبیاء بود بنابر آن بولجیدی پدر خلافت و سرداری اقوام بشر اختصاص یافته و بر او تاریخ گزیده آغاز عمارت بابل او نمود و بانفاق طبری حافظا بر عمر او هشت صد و چهل سال بقول ابن جوزی نهصد و ده سال بود و

لمعه در بیان محمل حال املاسل بن قینان

و اعقل و افضل اولاد قینان و حامل امانت نور پیغمبر زمان بود و بنا بر آن خلافت پدر و سرداری آوسیان مختص گشته و در زمین بابل قمر ارگشت و بنای بلده سوس قائم نمود و در عهد او میان آنقدر کثرت یافتند که بر تمام زمین اقطار و اکناف عالم پراکنده گشته جا بسجا بلاد و مزار و قصبات قریه و روستا می شدند و عمر آنجناب و ایت طبری نهصد و شصت و شش سال بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال بود و

لمعه در ذکر محمل بر دین املاسل

بروایت درج الدرمسنی بر وضابطه است که از اولاد املاسل حامل نور محمد صلی الله علیه و آله بوده بخلافت پدر و سرداری طوائف بشر مشرف شد با عقدا و تاریخ جعفری و جو از رودخانه باین آورده و خوردن گوشت مرغ و ماهی اختراع نمود و او را حق تعالی چهل و پیرایی رزانی داشت و بروایت ابن جوزی منقول از اعمار الایمان عمر او نهصد و شصت و هفت سال بود و

لمعه در ذکر خنوع بن بر دین املاسل

منجمله اولاد بر دین املاسل و حامل نور و عالم بوده بنابر آن بخلافت پدر و سرداری بشر متاخر شد و در کتب حکما باور یا ثبات

مشهور است و در میان یونانیان بطرس مدین شهرت دارد و اعراب آنحضرت را هر س و مثلث بالنغمه خوانند و مراد از هر س طار د
است و از لفظ نغمه مذکور نبوت و حکمت و حکومت مراد است و ادیس بنی عیسی السلام عبارت از آنجناب است معمولاً و وقت
نام وضع از دیار مصر است آنحضرت در وقت وفات و علم علیه السلام صیاد و یا صید شصت ساله بود و آنحضرت در اول سال نزد عایشه
مصری که ملقب باویانه نامیده است در سلک انبیای زمان آنحضرت داشت که میگرد و معنی عایشه بن یک شجرت است و ادیس بعد فوت
آدم علیه السلام بیست سال رسالت مبعوث گشت و منی صحیفه بر نه نازل گشت و آن صحیفه شمال داشت بر سر سما و منی تسخیر عیالات
و علوم عجیبه و غیره معرفت طبائع موجودات و غیر ذلک آنحضرت صد و پنج سال بایست سال مبعوث خلایق پرداخته و جمعی از
گمراهان بهدایت او از ضلالت نجات یافته باقی به دستور کفر و شرک اصرار کردند و دعوت آنجناب اقرار بوحانیت پروردگار و عمل
بعد از ام پناه روزی که در شریعت آنحضرت مقرر بود و امر بجهاد با مشرکان و زکوة اموال و غسل از جنابت حیض و مساحتی بود و از خوردن
گوشت شتر و حوک و کلب و حمار و از اکل باقلا و اشیا برضه مانده مسکرات و مخدرات منع می نمود و سنت جهاد و بی زاری کفار
از جمله سنن نبویه است و او اول کسی است که علم نجوم را دانست و بوضع اسامی بروج و کواکب ثوابت بسیار پرداخته و شرف و هبوط
و بخت و وبال و نظرات بسیار پدید آورد و صنعت کتابت بوساطت قلم و حرفه خیاطت از نتائج طبع اوست و آنحضرت خلایق را
به تفاد و دو لغت دعوت فرمود و صد شهر بنا کرد که کوچک ترین همه بلاد را است بنا هرمان مصر نیز منسوب به اوست و بروایت
تاریخ حکما ادیس امت خود را از عدو پیگیری آنکه بعد از مبعوث گشت سند اعلام نموده و نیز از واقعه طوفان انجبار نموده بود و آنجناب
وقت صعود باسمان هشت صد و شصت و پنج ساله و بروایت دیگر چهار صد و پنج ساله بود که باسمان رفت و

لمعة در ذکر مجلس خیرین ملقب ادیس علیه السلام

مجلس خیرین از اولاد خنوع حامل نور آنحضرت بوده بعد رفع پدر خلیفه پدر و سایر اقوام بشت گشت مدت سه صد و هفت سال در دنیا
گذرانیده بعد به عالم بقار حلت نمود

لمعة در ذکر مجلس لکب بن متوشلح

از متوشلح فرزندان و خست آن بسیار باقی مانده از انجمله لکب حامل نور پیغمبر خلیفه پدر و سایر اقوام بشت گشت مدت نه صد و شصت
سال زندگانی نموده پس عالم جاودان حلت کرد

لمعة در ذکر مجلس حال مترون بن لکب الملک آدم ثانی و نجاشی

چونکه مترون بن لکب حامل نور آنحضرت و اصل او لکب بود بنا بر آن دل بخت داشت پدر و شرف شریفه آخر نبوت رسالت مبعوث
گشت و باتفاق موفان آنحضرت او این پیغمبریت بعد آدم که نسخ شریعت با قبل نمود و اوست را بعد از بیم کرد و خستین سولیت که
که کفار بدعت او هلاک شده و او لکب بعد خاتم الانبیاء در روز قیامت سزاوار خاک بر آرد و آنجناب خواهد بود و آنحضرت بقول
بعضی برالت بکافه عباد مبعوث گشته و عموم فان تمام اطراف جهان امویة میقول است اعتقاد جماعتی آنکه رسالت الهی بابل

و تواج آن اختصاص داشت و ظاهر آیه کریمه و لقد ارسلنا نوحا الى قومه الاية تا يدين عقيده می نماید و آنحضرت برایتی بعد فوت
آدم بصده و بیست و شش سال تولد نموده در وقت بیست و شش ساله بقیه و بیست و پنجاه ساله بمذبحه سده و پنجاه ساله
بود و بر طبق نص فلبث فیهم الف سنه که خمصدین عامات آمدت و نصف پنجاه سال با بر دعوت اشتغال داشته و بعد از طوفان
و بیست و پنجاه سال یا سده و پنجاه سال علی اختلاف اقوال دیگر عریافت - و روایتی آنکه پنجاه ساله بر سالت مبعوث شد
و نصف پنجاه سال دعوت قوم اشتغال داشته همان سال که بعد از طوفان از کشتی برین آمده و زمین را میان فرزندان تقسیم نموده برین
رضوان خرامید و در این باب دیگر اقوال نیز وارد گشت اخرا از اعراب لاطناب بنزک شحر بر این پرداخت - چون قصه بیست و آنحضرت
بر سالت دعوت کفار بدین حدایت و شمرعیت خود و انکار آوردن قوم ایذا و اضرار رسانیدن نعم با آنحضرت و مانعون
آنحضرت بر کفار که دین را از سر علی که از رض من الکافرین دین را زد و واقع شدن آن طبعی فان برین زمین غرق و هلاک شدن
کفار آدمیان دیگر حیوانات بان طوفان نجات یافتن آنحضرت و سه فرزندانش مع دیگر مؤمنان و میان که جمله بیست و نهم بود و در کشتی
و طیوه و دیگر حیوانات که در کشتی آنحضرت بودند از کشتی شتار عاجب شریح ندارد و لهذا شرح آن پرداخت - و آنحضرت را
چهار فرزند از نرینه بودند یاقوت و سام و حام و یام که او را کنعان نیز گویند و این یام معروف کنعان سبب حیات و شمول با کفار و طوفان
غرقا شده بود و محققین تاریخ هنوز آنحضرت را منسوب دو سه فرزندانش با برما و بشن و قیس منی نامند و بعد از طوفان
آب بقار و وجود کشتی نوع انسان از این سه فرزند آنحضرت میدانند و منوطف مهران است و سه را یعنی سر عهد است
که بعد از طوفان از آنحضرت سه فرزندانش تجدید یافت اما آنچه هنوز و منور خال فسانه پسند خطاطه برما و بشن و قیس را از صفات
انسانیت بر آورده و موصوف بصفات خدایت ساخته محض انسان و تورات است انقصه هنگام وقوع واقعه طوفان سوا
عوج بن عقیق و سواران کشتی متبر نوح علیه السلام بر نعم تمامی مفسرین مورخین اهل اسلام پیود و نصاری تمامی اهل کتاب بعد از
آدمیان و غیره برین باقی مانده و در باب سلامت ماندن عوج بن عقیق نسبت آدم علیه السلام با وجود کافری و دشمنی و وجه
بیان کرده اند که آنکه دعای هلاک از آنحضرت اجابت آن از بارگاه کبریا در باره کفار اهل دار بود چه تیار یعنی اهل دار باشد و معنی دار
بخارسی خانه است چون عوج بن عقیق سبب کفانی جنة خانه و دار نه داشت و همواره در صحرای میگردانید بنا بر آن اخل و عیالاک نبوه بر سلامت
ماند و وجه دوم آنکه عوج بن عقیق در ساقین کشتی آنحضرت آمد و اعانت کرده بود بواسطه آن عمل از هلاک نجات یافت میگوید بنده
منیف سپیدان شیر محمد مولف ساله که از نظر تراوید اهل مفسرین اجمال دارد که بحد فرق کفار بنی آدم آن دم که بعد از عید آدم قبل از عهد نوح
بدرین نظام معاش آمد و رفت بحری موجوده آنوقت با طرف و اکناف و جبال و جزائر بید و واقعه بحر محیط رفته و اقامت بود و با شایع
اختیار کرده و صحرای شینی کار داشته خانه و دار معروف است همواره در کھوف جبال و معاریت و بیشه ها و اقله آنجبال و جزائر و غیره سکونت
داشتند و هرگز دعوت آنحضرت با و شان نرسیده و انکار و اضرار نسبت آنحضرت بمل ساید و رده بودند از غرقابی و هلاک طوفان
ند و بر سلامت مانده باشند و مویا برین عاست آنچه سیاحان مالک فرنگستان در بیعه جازمه فی خانی و یحیی با پنجهان جزائر واقعه
بحر محیط رسیده که از ان در کتب مقدمه احکام از فرق آدمیان نامی و شان نه نبوده و آن جنس را مملو از آدمیان یافته
و با بادانی آن جزائر و تهذیب آن آدمیان پرداخته آن جزائر را از روستا بادانی و ادیت بر جزائر مسمومه و معروفه قدیمی و فیضیت
و اوند چنانچه جزیره امیکا و غیره که جزیره امریکار از سبب سعیت قبیه خولی آباد می بنام نونا نام نهادند شک نیست که ثانی آن جزیره

در مخاربات کوه مسل بدست آوردند و از آن جملوا بختند *

ذکر محمل حال تکبیر بن یافث اعلان

که بعضی مستأخرا بن از و یو و ک تغییر نموده اند و شکار و دوست بود و در شکارگاه قننه بن از دستش در زمین شور و زاری
نمکین شد و چون بدمان برداشت آن پسندش آمده بنابر آن رسم نمک در طعام انداختن پدید آورد *

لمعه در محمل حال صقلاب بن یافث بن مهران

چون صقلاب کشته اولاد مبتلا شد بجانب کعبه و جانب خرم تقیم بود و رفت از و التماس مع صنع کرد که جهت خود تمین نماید و در عبادت
نکر و بعد از آن نزد کمارسی رفته از و التماس مع صنع نمود و او نیز ابا آورد و از نا امید می بخشید و در میان او و کمارسی محاربه افتاده آخر کار
صقلاب مغرم شدند و در آن طرف اقلیم بنفتم افتاده و بخت بد و بدست بود و از زیرین جانها ساختن و از سختی میان در یو معاش نمی زدند *

ذکر رس بن یافث بن مهران علیه السلام

از جمله فرزندان یافث و سخت بیازم بود و رسم بر سر سیدان او اختراع نمود و در وقت قوش بر سلطنت علیا متمکن شده اند *

لمعه در ذکر نمک بن یافث بن مهران علیه السلام

که عرب و انشع می نامند و اهل تواریخ اسلام با حوج را از نسل اومی شمارند که زویر تصاف داشت و در کنار دریای اقل تقیم شد و در
ظفر نامه نمک و افسر بنام بود و قوم غزیز بن فرق مغول اند و بر وایت جامع نظم غزیز و واسطه یافث بود چنانچه سابق ذکر
یافت و باتفاق مورخان در میان غز و ترک لقب یافث اعلان بسبب نمک دیده محاربه و نمک بود زیرا که آن نمک بعد وفات
یافث بن مهران علیه السلام بدست غز افتاده و در وقت طلب ترک از و سنگی مشایبه تماش پیدا کرده و آن را بش اصل
منقوش ساخته و ترک و او چون ترک باران محتاج شد آن نمک را وسیله گردانید یک قطره باران بناید لاجرم بر فرب غز مطلع شده
شکری بر سرش کشید و بنی الجانین محاربه سخت بوقوع رسید چنانچه بنام فرنگان غز در آن جنگ قتل رسید و آن نزاع و صورت بسیار در دست
است

لمعه در ذکر محمل حسین بن یافث بن مهران علیه السلام

آورده اند که حسین بن یافث در موضعی که حالا بلده حسین است رفته و در آنجا ساکن گشت چون بدقت طبع و قدرت فهم تصاف داشت
صوت گری قناری یافتن جمل طون اختراع نموده و نیزه بر شمشیر را از سید حاصل کرد *

لمعه در ذکر محمل حسین بن حسین

گویند حسین پسر بود و حسین نام در حیا پدر خود و بنام حسین نام ساختن نم چون دستار خود پدید آورد و نیزه و شمشیر را از ناف او حاصل نمود

لمعة ذکر محمل کما ری بن یافث متهن نوح علیه السلام

گویند کما ری بن یافث بنکاحش میل داشت و در جایگاه شریفی استقامت نموده و او را و پسر وجود آمدند بقار و بر طاس پوتین
سجده و سمور بر طاس بدست آورد و میگوید بنده و پسران اگر چه بعد ذکر یافث بن متهن نوح علیه السلام ذکر سام بن متهن نوح و اولادش که
فرزند دوم خلف از چند آنحضرت است مناسب بود اما بنظر آنکه اگر ذکرش درین مقام کرده آید و بعد از آن ذکر حام و تاجر آید
بیان سلسله اولادش که این سالک آنانی گشتند منقطع خواهد شد و این که جمیع متعاقب داشته ذکر احوال عام فرزند سوم آن حضرت است و دانست

لمعة ذکر محمل احوال عام بن نوح علیه السلام

چون متهن نوح علیه السلام بی سکون بود میان سه فرزند خود چنانچه بالا مذکور شد تقسیم ساخت عام قیمت خود در فقه در آن زمین سکونت
و زریه حق تعالی او را نه فرزند درین بدین ترتیب از زانی داشت هنده سنده پنج توبه کنعان کوش قطه بر رجبش اما همگی سیاه
فام پیدا شدند و در سیاه فامی ایشان روایات متعدده منقول است یکما آنکه روزی متهن نوح علیه السلام بمقام سوق الشامین در
خواب بود و عورتش می نمود و عام آنرا دیده بخندید و یافث چون دید از راه ادب چشم پوشید اما چون سام را بر آن نظر افتاد عورت آنحضرت
را پوشید و عام را در آن سودا و ب سلامت گردانید بعد بیداری از خواب چون آنحضرت برین واقعه مطلع شد بحق سام عاف نمود که حقیقتا
نسل ترا بهشت بنمیران مخصوص و شرفی نماید و بیافث دعا کرد که خداوند تعالی نسل ترا با دشمنان عالی مقدار عز و دار و در حکم سبب
آن شوخی بدعا کرد که خداوند انطفه او را متغیر گردان و نبوت از نسل او منقطع کن و روایت دوم آنکه در ایام قیام طوفان متهن نوح علیه السلام
تمامی دمیان جانوران را از جفت شدن باز و اج خود ممانعت کرد زیرا که سبب حادثه طوفان بطول انجامد و از کثرت نسل سواران
کشتی آن کشتی را گنجایش مخلوقات نماند و عام برخلاف حکم آن بنیعیع القیام را باز و خود مقاربت کرد بنا بر آن با طالع انعمی متهن نوح
از و رنجید و برود عا تفریطه و قطع نبوت از نسلش فرمود لهذا اولاد او سیاه فام بودند و از نسل او نبوت منقطع گشت و آورده
چون اولاد عام کثرت یافتند از قدرت الهی هر یک بطنی جدا گانه متکلم شدند بنا بر آن از صحبت یکدیگر متنفس شده و هر یک از دیگر
دوری جبهه بطرفی از اطراف قسمت پذیر و در آنطرف است نمود و آنطرف آن زمین بنام آنکس مشهور گشت چنانچه دیار اقامت
هند بهندوستان گشت و یافته درین سنده مغرب بنام سنده شده علی بن القیاس ملک زنج بنجبار درین پیش بنام مشرق اقلیم نوبه
بنام نوبه اشتها گرفت از کتب تواریخ اسلامی تواریخ نصاریع و یهودی و پورانهها بنود واضح است که در ابتدا چون نسل هند برین عام
کثرت یافته و متفرق بر فرق و طوائف بسیار گشته در دیار هند پراکنده جا بسجا سکونت و زریه هند مالک و سطر هند را از حد شرعی
تاصد بحر مغربی و از کوستان موسوم به حاله تا حد کوستان موسوم به چایل پیا که آن ملک را مؤخرین هندو آریا ورت میگویند و از تمامی حکما
هند متبرک میدانند و اگر گفته بودند و خارج ازین حدود و هیچک آبادانی از آدمیان نبود و نیز در تواریخ اسلامی مذکور است که اگر چه
اولادش در ابتدا بر دین صلیت و شریعت متهن نوح علیه السلام بودند اما بعد و در قرون چون عالمان علم سینوی آن شریعت مندرس
گشتند و بهشت تنبیه بر آن ازین طائفه ممنوع بود و با کمال جاهل مطلق و لاند هب مانند اما بمتقنا طبع جلی انسانی هر یک از طوائف
را مقصد و سر پرستی می بود و مقدم بکار از مقدان سر پرست جمعی از سر پرستان را می میگفتند که آخر افظ را می بمل بر چه شد

در کتب معتبره تواریخ اسلامیة بطور است که در زمانیکه قوم هندو کهل و لاندی بی بضاعتی از سی بتلا بودند در عهدیکه کشتن را نیکو نمیدادند
رایان فرق این قوم را نامی بود و بهر کمال عقل داشت بر تاتامی شخصی که با و صانع علوم حکمت طبیعی و ریاضی و آسمانی تصف و بقبول داشت
و نتایج آن از کاشفات معروف از ممالک واقع شرق و شمال هند از حد شرقی و جنوبی تا تار برآمده بیان هند رسید بملاقات
کشتن را نیکو گردیده و کلمات حکمت سمات او و طبیعت راجه اثر کرده راجه نیکو را و را مقرب و زیر خود مقرر ساخت به تندیست
تعلیم و آراستگی قوم هند را موزموده و بر با حکیم متقدمین این قوم را علوم حکمت و ریاضت آموزانیده و ایشان را با عقاید و تسلسل عالم
دنیا و تناسخ ارواح فی الابدان و حلول خدا و اجسام عالمیان و دیگر عقاید حکما چون عقیده وحدت وجود معتقد گردانیده پس از آن
تمامی افراد نسل هند بنجام را منقسم بر چهار قسم ساخت چنانچه اهل علم و فضیلت را بر بن نام کرده و اهل سلطنت و سیف را
موسوم بر کتتری گردانیده و اهل حرفه و پیشه را پاکیزه را مثل زمینداران و نجاران و دوکانداران و غیره بن نام کرده اهل خدمت
و پیشه را رذیل چون جلا و و کتاس و حجام و غیره را سودر بن موسوم نموده و کتابی موسوم بر بید تل بر چهار جلد شمل بر بیان عقاید
احکام حکمت و قواعد و ضوابط ریاضت مع طریق عقیده و عمل وحدت وجود تحریر کرده حواله ایشان نموده بعد از آن مع میان
خود از وسط هند برآمده بلکه که آنرا ملک برامیگویند شتافته و در آن ملک اقامت و زبده انو و مرایش طائفه انبو پیدا
گردیده آن ملک را آبادان کردند و نیز میگویند که علوم حکمت را از علمای تار حاصل نموده بودند نیز نوشتند که چون قوم هند آنقدر
کثرت یافت که وسط هند را که در صدر ذکر شد و آن کرده شد حد نجاش ایشان نمایند که و به انبو این قوم به سمت شرق و وسط
که مشرق را بر زبان هند پورب میگویند رفته و در آن ملک آبادان شدند و آن مین را آباد نمودند و ساکنان آن ملک موسوم بر شرقیان
و پوریان شدند هم بر بنوال گر و عظیم از این قوم که پیشوایان ایشان تنگ و کرنا نام و سنگل نام داشتند از وسط هند رعت نموده
جمعی از ایشان ملک جنوبی وسط هند را که بر زبان شاستری آنرا دکن میگویند آباد کردند چنانچه ملک تنگ موسوم بر تنگان و ملک
کرنا نام معروف بکرنا نام شد و از آنجمله گروه سنگل که پیشوایان بر بن بود جزیره سرنیپ از راه سلسله کوه که راه طریق افت
آدم علیه السلام از سرنیپ بیکه بود رفته آن جزیره را آبادان کردند و از نام سنگل معرفت بکلیب گشت چنیب یعنی ولایت و
زمین است یعنی ولایت سنگل و تنگ نامی پیشوایان که در هند و آل و عیال طوالت تابعین خود بر زمین شرق و جنوب از وسط هند
رفته آن ملک را آدم شین آبادان کردند و از نامش آن ملک موسوم بر بنگاله شد و هم بر بن نامی با گروهی از هند و سمت گوشه غرب
جنوب رفته شهر بنام نهر و آباد نموده آن شهر را موسوم بر نهر الد ساختند و در اطراف راجه آن شهر نیز دیهات بنام نهر و آن ملک را
آبادان کردند و اتفاق است موخین هند را بر بن اول شهر که در ملک هند معمور گشت شهر و ده بود و این کشتن را نخستین راجه است
از هند و که در هند و از علم و تدبیر حکمت لیاقت امتیاز بهره ور شدند و اول راجه ایست که لیل وحشی را بدام آورد و بران سواری
نمود اکثر صناعات مثل آهنگری و در و دگری و غیره و در عهدش نذر برجه حکیم بر بابو جو آمده اما مطابقت عهد این راجه و حکیم با عهد
اصد از سلاطین عجم رقوم معلوم نیست اما دیرین هم شک نیست که قبل از عهد ضحاک و فریدون بوده است و برایتی نوشتن نیز در
عهد طایر یافته و نیز هر قدر راجگان خور و کلان که بعد عهد کشتن را تا عهد راجه بخت کتتری گذشته و هر قدر بلاد و مصار که در آن
عهد آبادان گردیده مطابقت زمانه ایشان با زمانه اسکندر سلاطین عجم معلوم نیست اما دیرین هم شک نیست که در میان عهد
کشتن را و راجه بخت کتتری نیز راجگان بسیار گذشته و مواضع و مصار آباد شده اند و دیرین هم شک نیست که قبل از عهد

راجہ بھرت احمد ساراجگان بسلطنت تمام کشور ہندوستان و نگر دہ چو احوال تواریخی رایان قدیم کہ قبل از عہد راجہ بھرت کھتری نیز
بعد از ان گذشتہ اند صبح و درت سلسلہ واریاب است بنا بر آن بزرگمیل آن راجگان کہ موافقت عصر ایشان با عصر سلاطین عجم
یک گونہ مرقوم معلوم است می پردازد و از عہد راجہ بھرت آغاز می نماید ۴

لمعہ بر بیان محبلی از احوال راجہ بھرت کھتری

وئے راجہ بود عظیم الشان از کھتری برن کہ بر تمامی راجگان و علیا کے کشور ہندوستان مستولی و حکمران گشت بنا بر آن ملک ہندوستان
جہت نامش بہ بھرت کہند شہرت یافت رایان صاحب شکت شان از نسل او بوجود آمدند چنانچہ بعد فاقش از نسل او راجہ بھرت
نامی بر تخت راج ہندوستان نشین شدہ بعد تے لاولد مردہ بودہ اش بیاعت آئکہ ہندو لاولد مردہ را دوزخی میدانند یا بار او آئکہ
بر راج شوہر غیہ سلسلہ نشو و یا بقتضائے دھمی شہوت نزد کھیشو ریاس نامی برہن متاض رفتہ از وقاع و ہم بھتری او دو فرزند
بوجود آوردہ و بیاس کیے راجہ بھرت را دختر و دیگر را پانڈ نام نہاد اگرچہ بھرت را دختر پسر کلان بود اما بسبب ہم بھریاست تعلق بہ برادر
خو و پانڈ نام داشت اولاد پانڈ کہ پنج نفر بودند بدھتہر و بدھتیم سین و ارجن از یک مادر و کل و سہدیو از مادر دیگر و این گروہ از نام
پانڈ بہ پانڈوان شہرت یافتند و دختر را شتر ایک صد یک پسران بودند صد پسر از گندھاری کہ بزرگ ایشان دیریو دھن بود
و یک پسر دیگر بود جوہ از دختر بقال بوجود آمدہ و این تمامی معروف بگوروان شدند و بعد فاقش پانڈ راج تعلق بہ دیریو دھن گرفتہ و
دیریو دھن ہمارہ در محرومی پانڈوان از ملک راج موروثی چنانچہ افسانہ آن شرح دارد و ما بھارت ند کو راست ساعی می ماند تا آخر کا
نوبت ایشان بچنگ سیدہ و دیریو دھن گروہ او مغلوب و مقتول گردیدہ و این جنگ بڑایت پوتھی راج ترنگری مصنفہ کلہن کب
بعد انقصائے ششصد و پنجاہ و سہ سال از گل بگ ہندوان بوقوع رسیدہ و بقول محققین زیادہ از شش صد پنجاہ و سہ سال گذشتہ
بود و بدھتہر بارادران کشن بن سہدیو سلاست ماندہ بر تمام کشور ہند مالک بادشاہ گردید و آخر کار از خونریزی عظیم خود کہ بر اس
حطام دنیا بعمل آوردہ بود فدا دم و پشیمان شدہ و ترک راج و کار و بار دنیا نمودہ و مع برادران و نہاد کوہ ہمالہ گردیدہ و اوق عقیقہ ہندیہ
خود و خود را مع برادران در برف گذاختہ ہلاک شدند و این ہلاک را کفارہ و نوبت افتند بعد ہلاک پانڈوان راجہ بھرت نواسہ
بدھتہر تخت نشین شدہ اند کہ از راج او گذشتہ بود کہ شہر ہستنا پور کہ دارالریاست او بود از طغیانی رود گنگا غرقاب گردیدہ
او نیز را ہی عالم تھا گشت پس از و راجہ اگر سین برادر دیو کہ بر تخت نشستہ او نیز بزودی از دنیا رفت بعد از و راجہ کنس را پھر مانو را
گشتہ ہم در او امل ایام راج سہمی کشن لہ سہدیو کہ راجہ و وار کا بود و اورا گشتہ بردارالریاست او کہ متعہ بود و قابض گشت بعد
این واقعہ جہرا سہہ ملقب بہ راج کہ با فریدون شہنشاہ عجم رابطہ نیاز و دوستانہ داشت و محسن کنس بود بر سر کنس لشکر کشیدہ و کنس از
متعہ کہ بختہ بدوار کا رفتہ در انجا جمعیت عظیم ہم آوردہ بنا بر آن مہراج کہ غزم مصمم انتقام داشت از کثرت لشکر کنس اندیشہ مند شدہ
از فریدون اتماس مدد نمود و فریدون کاوہ سپہ سالار خود را کہ ہندوان او را کالبوین پیو بسند بلاشکر گران بہد مہراج فرستادہ
و مہراج بجمایت افواج عجم بر کنس غالب آمدہ او را با متقام کنس گشتہ و وار کا را خراب ساخت پس قلمت بیش قیمت کاوہ سپہ سالار
فوج عجم بخشیدہ و تحائف گران بکے گذارش بخدمت شہنشاہ عجم باو دادہ و خصت فرمود اما آخر کار در میان شہنشاہ عجم و مہراج
بسبب بعض اتفاقات کہ شرح آن در کتب مبسوطہ مذکور است مخالفت رونما گشتہ و از پیگاہ شہنشاہ کہ شاسب مع افواج گران

هندوستان نامور و دانه شده تا عرصه سال بغارت هندوستان پرداخته بعد مراجع کر شاسب را بدادن زربهار و اسباب
 بیشمار و تحائف لائقه بادشاه انبار در انبار راضی نموده مراجعت کرد. بار دیگر چون سلیم نریان از حضور شاه تیسخیر هندوستان باز
 شده بهند آمد باز مراجع بدریعه مال چند سپ سال از خود بدادن زربهار و اسباب و ملک پنجاب با وصلح نموده مراجعت فرمود
 و از ان باز ملک پنجاب در تصرف سلاطین عجم آمده با ملک کابل و زابل و سند و غیره و زربهار را که شاسب اولادش که رستم و اجدادش
 باشند قرار یافت. بعد وفات مراجع پسرش کیشور راج بر تخت راج نشست و او معاصر منوچهر بادشاه مجسم بود و منوچهر تحایف
 می فرستاد و بنا بر آن بهنگام بغاوت زربهاران و کن منوچهر حلسب تمهید او و سام نریان را مع افواج گران بهد و او فرستاد و ملک
 و کن را بر آید او تسخیر کرده و خلعت و تحفه جات لائقه گرفته مراجعت کرد و این کیشور راج تمام کشور هندوستان را تا جزیره نگلیه
 مسلط نموده بود و بعد وفات او پسرش فیروز راج بر تخت راج هندوستان نشست چون بعد وفات زربهار ضعیف و در سلطنت
 منوچهر پدید آمده و او فرسایاب بر او غالب آمده بود و فیروز را وقت مینی را بکار داشته و حقوق منوچهر بطلاق نیان نهاده و پنجاب
 لشکر کشید پنجاب را از تصرف مردم مال بن سلیم بن نریان بر آورده و خلعت خالص راج خود گردانیده شهر جالندهر را دارالملک خود ساخت
 و ایلی محلی تحایف بخدمت افراسیاب فرستاده خود را و خلعت و تحفه بآن داد و پس از ان تا عهد کیتبا و ملک پنجاب در تصرف نریان هندوستان

ذکر مجمل پیدایش ندر هند در کشور هندوستان

بقول و عقیده محققین از زمانه نوایخ هندوستان هم در عهد فیروز راجی هب بوده و در هند وجود و رواج یافت مجمل حال ابداع این مذهب
 چنین آورده اند که شاکتی سنگه گوتم نامی شخصی در ملک هند در عهد فیروز راجی ظهور نموده و بر مذهب بید و بت پرستی مقرر گشت چنانچه
 رفته تمام فرق چهار بر بن هندوان در تمامی ممالک جزائر هند این مذهب جدید را اقبال نموده از جان و دل آنرا پذیرفتند و از مذهب
 بید و بت پرستی یک سخت برگشتند و مدت دراز این مذهب در تمام ممالک جزائر و جبال هندوستان رائج مانده تا آنکه راج
 هندوستان بر ایان تا ناما مسلم شد و او شان این مذهب را احماکن بر انداخته و مذهب بید و بت پرستی را رواج دادند و کیفیت تسلط
 رایان تا آمار بر هندوستان رواج دادن ایشان مذهب بید را چنین بیان نموده اند که مهار راج بر مانامی که راجه تاتار
 و مورث اعلا ششش فیس را چورت است از تاتار بر ملک هندوستان خروج نموده رفته رفته بر اکثر ممالک هندوستان
 قابض گشت چنانکه مهار راج موصوف مذهب بید داشت و مردم قوم و لشکر او نیز مذهب بید داشتند و منقسم بر چهار طائفه بودند یعنی
 اهل فصل و علم که معنی آن بر بهمن است اهل راج و سیف که معنی آن کھتری است اهل حرفه و پیشه یا پاکیزه چون زمیندار و بنجار و غیره
 که معنی آن کشیش است و اهل خدمتکاری می پیشه را و از میان جلا و کناس و حجام غیره که معنی آن سوداگر است چون بر هندوستان تسلط
 شد و فیروز راج نیز بطریق صلح با خود متفق ساخت سعی و کوشش در بر انداختن مذهب بود و اجراء مذهب بید بکار برده و اکثر ممالک
 هند چون سطهند و ممالک پورب و بگال و وکن و کچهم و او ترند مذهب بید را جاری نموده فرق تاتاری بر بهمنان را با بر بهمنان هندو
 کھتریان را با کھتریان هند و بیشان را با بیشان هند و سودران را با سودران هند اتحاد داده همه فرق تاتاری و هندمانند
 یک قوم هند مقرر ساخته معاشرت را از میان بر انداخت مگر راجگان و رعایای ممالک جزائر بعیده که دست او با نرسید
 چون سنگلیه و ممالک ایوادیکو و سائر ساکنان ملک تبعیده بدستور بر مذهب بود و قائم و راسخ ماندند گویند که این مهار راج برنا

تا تارسی را شش سپهر بلند اختر بود آمدند بدین ترتیب سوری چند رچون پنوار بجائی سونگهی و از نسل سوری راجگان سوری
 نسل رچوت و از نسل چند راجگان چند ریس رچوت بود یافته و از نسل چوان و پنوار و بجائی و سونگهی نیز راجگان فیضان
 پیدا شد ندیعی شش نسل رچوت از نسل این شش سپهر راج برآمد اگر چه این بیان را با فسانه خیالیه هند و انجلیفت
 است چون موافق واقع و مطابق ساه صاحبان عقل سلیم است بران ترجیح تمام دارد و ممکن است که آنچه هند و راجگان سوری
 نسل از نسل وجه و راجگان چند ریس را از نسل اترو و پسوان بران خیالی قرار داده اند باید که آن بران خیالی دیگر و این بر تارسی
 دیگر و آن سوری بسیار چند ریس رچوت و مرشان دیگر باشند فلیتال با بصواب لا تعسف آورده اند که بنفحات مهاراج بر تارسی
 ولد ارشد و سوری بر تخت اجود و جلوس نموده در عهدی جهان بهلوان رستم دستان بقصد استرداد ملک پنجاب عازم هندستان شد
 و فیروز را که بطول عمر مخصوص تا آنوقت زنده بود و خود را بدستور قدیم ران ریایان هندی گفت از هیبت رستم متعلقان حج و
 بکوستان تربت گریخت چون رستم هندوستان را متصرف شد به بزم انتقام تنویر فیروز را بگشت سوری و والی اجود هیاب نشین
 خبر مع سپاه خود وقت را غنیمت شمرده بمرد رستم دستان آمده هر کاب رستم گشت چون فیروز را بگشت رانجالت راشنید از تربت
 بکوستان چهار گنبد و دایره گریخته هم در انجا بساط زندگانی را نور و دید بیداران رستم دستان را بفرمان تمام کشور هندوستان
 سوری را رچوت بخشید و از ان پس سوری را استقلال استبداد و راج هندوستان داده و ران ریایان و مهاراج عظیم
 هندوستان گشت و از ان پس به کمال تاحسب و کن همه جا حکام و عمال خود شانیده و قتی زراعت و عمارت را منقوش خاطر نموده
 بسیار از اراضی ایران را آباد گردانیده بلده قنوج را پایتخت خود ساخت اکثر اوقات قنوج می بود و در عهد او عمومی قنوج
 بیست پنج کوه رسید و در عهد او برهنه از کوهستان چهار کوه برآمده معامله بت پرستی را رواج داد و بعد از و پشت پشت
 مهاراجی هندوستان و ران ریایان و مانده تا آنکه پس از رچوت از نسل او راج و سر قنده و از نسل راجه سوره رچوت را
 فرمانروای هندوستان گشت باز اجود و هیواد را تسلطت شد و رام چند را سوری نسی و نقر راجه جنگ را که راجه را و ن برین
 والی لنکا و تمام جزیره سنگلیپ بران سینه عاشق بود و بقدر نکاح در آورده و را و ن مذکور زوجه او را که سمات سیتا را نامی بود
 بحالت غنیمت رام چند را بقریب شکا بازی را و ن مذکور خود را بحیل و فریب گداگری خود را بملت خانه را میچند را سانیده
 و سیتا را را گرفته بجزیره سرنیپ گریخته اند بقلعه لنکا برد و را میچند را بعد حاضر آمدن بدولت خانه و مطلع شدن بر نیادش
 سر انجام امور لشکر کشی نموده با عسا کریشما را از راه سلسله کوه که طریق آمد و رفت آدم علیه اسلام بکوه تا آنوقت موجود بود گذر کرده
 خود را مع عسا کر بجزیره سرنیپ رسانیده و را و ن غایب را گشته و شهر لنکا را سوانیده و را و ن خود را بحالت بار داری از را و ن
 بعد مفارقت شش ماه بدست آورده و منظر و منصور از لنکا مراجعت نمود و با جود هیواد را تسلطت خود مراجعت کرده ملقب بسری
 را میچند را گشت و با لیک شاعر در او صاف و آنقدر رسالت کرد که هندو و را و ن را و ن را قرار داده بخدائی پرستیدند و آن
 راجه عالی شان را سوره سپهر بودند که سوره و شوره هر یک از سپهرش در عهد مهاراجی او شهر که در ملک پنجاب بنام
 خود بنامها و ن در سرخ و افرنی را بنام پدر خود بدین عبارت مسکوک ساختند سری را میچند را که کونک
 شهر لهور بنا ساخته لهور را است که در ایام و کثرت استعمال الف و یا که حرف علت اند ما قنط گشته لهور شد و از لهور به لاهور
 تسمیه یافت و همچنین کسوره بر کنار غربی و شمالی در ایستاد شهر بنام خود معروف بشهر کسوره آبادان نمود و از کثرت استعمال

طائفه از طوائف قدیم هند در شرف بزرگی برابر قوم راجپوت و حکمران پندت نیست قتال بدامک بعد از راجگان مذکوره
 بمدته بهراج سورج منی رایان هندوستان گشت شهر بهراج که اکنون بخرانج شهرت دارد از بناهای اوست
 وبلده بنارس را پدرش بنانهاده بود و او باتمام رسانید و ترقی علم موسیقی بدرجه کمال نمود و برادران عشیره خود را معزز داشته
 بجایگزینت لائقه نبوغ و هوشش پس راجپوت را به بزرگی بر تمام طوائف هند ممتاز ساخته و تمامی فرقه ها هند و نسب را
 نام نگذاشت اما ضوابط پدری را مختل نموده مملکت او از نظم و نسق برافتاده در هر سرسوطای پدید آمد و کیدار نامی پسر
 از کوهستان سواک بر و خروج نموده بعد محاربات و راکشت و بر سلطنت او متصرف شد راجه بزرگ شد و اطاعت کیکاؤس
 و کیشور را موجب سرسبزی راج خود دانسته همواره تحت هدایای مستراد و قلع کالنج را بنانهاده آخر باتمام رسانید و در آخر
 عهد دولتش شکل نامی بر دوستی از نواحی کوچ خروج نموده اول بر ملک بنگ متصرف شد و آخر کار او راکشت به تخت راج هند
 جلوس نموده شهر مکنوتی را احداث نموده و این راجه شکل چار بنزانیل و صد هزار سوار و چهار لک پیاده جوار بهر رسانیده از
 دادن باج و خراج با فراسیاب جواب داد و فراسیاب پیران دیه را مع افواج بر سرافزستاده اما چون پیران دیه کار
 پیش گرفته از دست در کوهستان محصور شد و این خبر با فراسیاب رسید بنابر آن فراسیاب مع فوج سواران جوار ترکان از شهر
 گنگ و ترک ما بین خطا و ختن است و از بلده خان مانع بقاصد کج راه است بطریق لغیار روز نهاد هندوستان شده و ناگهان
 بر سر افواج هندوان سیده دشمنان را شکست پیران دیه را از محاصره نجات داد و بر مال و اسباب فیضان عد متصرف شد و قبا
 شکل نمود و بیایه از ایشان بقتل رسانیده اما شکل بسلاست بدرفته کوهستان تربت گریخت ترکان آن مملکت با جوار
 غارت رفته آخر شکل مستعفی جرائم گشت و فراسیاب جرائم و اعفو نموده بهر کابی بادشاه قبول یافت بنابر آن فراسیاب راج
 را به پسرش بخشیده و او را هم کاب خود بترکستان برد و مدت العمر در خدمت فراسیاب مانده تا آنکه در جنگ واران دست تم کشیده

لمعه در ذکر بهت بن شکل

راج او از حسد کفر تمی مالوه بود و حال مملکت خود را یک حصه خیر استی کرد و دوم حصه بخریچ پدربوران بنیستاد و سوم را
 خیر خود و سپاه می نمود و لهذا الشکرش کم شد و راجه مالوه که مالکدار او بود بغاوت اختیار نموده قلعه گوالیار را از تصرف محصل او برادر و نیز
 راجه تربت که قلعه بهتاس بنا کرده در آن مشغول طاعت می بود و از و برگشته و هم در آن نزدیکی فغان کرده و اولد مرد و نیز در نواحی
 قنوج که دار راج او بود هرج مرج پدید آمده و برین عرصه شخصی بهراج نام از قوم راجپوت کچو به از زمین بار و از خروج کرده و بر قنوج
 تصرف نموده راجه شد و بعد حصول قوت کمکت تمام لشکر بلایت نمر و الک شیده نمرال را از تصرف بیند ران آن ملک اسیان
 و کاکه چیران بودند کشیده بر کنار دریا شورت آمد و شد مردم بناور بنانهاد و کشتیها ساخته و در آب انداخته برگشت و بعد چهل
 سال فغان کرد و معاصر کشتاسب بود هر سال پیشکش میفرستاد و در آخر عهد سلطنت کشتاسب شخصی عالم و منحل و حکیم
 متراض باین نام موافق ارشاد راجه هند اقاویل بید برما حکیم که بعضی تحریری و بعضی سینه می بودند بلا علایت ترتیب تقدیم و تاخیر شده
 می آمدند و همه بلفت سنسکرت بودند از زبانها و کتب جمع آورده بر چهار مجلد منقسم و مرتب ساخته مجلد قسم اول را کتب بید و مجلد قسم
 دوم را جبر بید و مجلد قسم سوم را سیام بید و مجلد قسم چهارم را اتھرن بید نام نهاده علاوه از آن کتابی بسوط موسوم مهابهار

دران ایام تصنیف نموده و اثبات این معنی که بیاس در آخر عهد کشتا سبب راجه معاصرش بود و بقول ابراهیم زرتشت است که در دساتیر
او در نامه ششم و هشتاد و نهم در فقره هشت و پنجم مذکور است اکنون برهنه بیاس نام از هند آید پس داناکه بر زمین کم کس خپان است آخر
ازین کلام ثالث صاف ثابت است که بیاس در آخر عهد کشتا سبب راجه همان بود پس آنچه بنود و در قدمت افسانه ها از شیده اند افسانه ها تصویب باید کرد و

ذکر محل کید راج

در خواهزاده مراح است بموجب مصیبت بانشین گشت چون دران ایام رستم دستان کشته شده و ملک پنجاب حاکم صاحب
نداشت بنا بر آن کید راج بیسوت بران متصرف شده و در بلده بیره که از بلاد قدیمه پنجاب است اقامت نموده و دران ایام قلعه جمون را
بناموده یکبار از خویشان خود را که دگر نام داشت ماکم آنجا ساخت و از ان باز تا این وقت آن قلعه و آن ملک در تصرف فرقه دگر است
پس از مدتی چون اقوام گله کوچ بیه که از زمینداران معتبر پنجاب بودند بامر و مقررانشین میمان کوه مابین کابل و قندهار اتفاق نموده
بر کید راج خروج کردند و کید راتنگ کردند لاچار کید راج آن ملک را بشان گذاشت و آن قوم پراکنده در هر کوهی سردار
که بود آن ملک را متصرف شد

لمعه در ذکر محل ابله جیچند

آورده اند که جیچند سپه لاکه بسلج بود چون قدرت یافت قدم بر تخت راج گذاشت و از سبب قحط و غلاد و عهد و توجبه و بعیش و
عشرت و خیرات و قصبات ویران گشته چنانچه سالها ملک هند و ستان بجات اصلی خود باز نیامد و بعد حکمرانی
شصت سال انتقال نموده پسر خود و سال از و باقیمانده را پسر را بر تخت نشاند و خود متصدی امر حکومت گشت اما برادر جیچند
و صلوات نام با سرداران اتفاق نموده و آن پسر را از میان برداشت و بر راج متصرف شد و این جیچند هم زمان هم برادر اب بود
هر سال پیشکش می فرستاد و دهل و راجه شجاع و دیو بر خلق مشتاق و مهربان بود شهر دلی را او بنا نهاد و بعد حکمرانی چهل سال راجه فور
نام که با راجه کمالیون نسبت خویشی داشت از انجا خروج نموده اول بر کمالیون متصرف شده نگاه بر قنوج نر و و غلبه قبضه کرده و راجه
و دهل را قید نموده و در قلعه متاس اسیر کرد و بعد مغلوب ساختن راجه و دهل و لشکر بر ملک بنگ کشیده تا کناره دریای انخر متصرف گشت
و فرستادن پیشکش بادشاه ایران متوقف داشت بنا بران اسکندر لشکر بر سر او کشیده او نیز با عساکر گران بقابل سلطان سکندر
حرکت نموده در صدد سربردن با سکندر محاربه سخت نموده شکست خورده بقتل رسید اما روایت قومی آنکه شکست خورده بدرفت
بعد از ان چون سلطان اخلاق حمیده او شنید از جبارت او غمخوار گشته و در گذر نموده او را بحضور خود طلبیده سلطنت هند و ستان را بوی
بخشید و اکثر راجگان پورب و دکن بجز غلبه سکندر بران راجه و الا نشان از هیبت سکندر برسان گردیده تحفه فرستادند
و محالک خود را از صدمه اسکندر بصلح و اطاعت محفوظ داشتند بعد راجه فور که او را راجه پورس مینویسند راجه سنسار چند
ملک سلج هند و ستان گشت و هند و ستان برهنه شده را در اندک مدت آبادان ساخته هر سال پیشکش بالا مال پیش گو در زباده شاه
ایران می فرستاده بعد حکمرانی هفتاد سال راجه جونا نامی که برایتی خوانده راجه فور بود بر و خروج کرده بر حکومت او متصرف شد و افعال
پسندیده عمل آورده در معموری ملک کوشید و بر کنار دریای گنگا و جنایات و قصبات بسیار حادث فرموده بعضی بنا بلده
جونا گنده را نیز با و منسوب دهاند و رساله که آرژندیر با بکان بجز تمسخر هندوستان تا حوالی سرسند رسید مضطرب شد به سخت

بادشاه شتافت و ز رویکم و جواب و فلان پیشکش ساخته بادشاه را رضامند کرده برگردانید و خود بقنوج رفته مدتی بعدیش واستراحت بعد حکمرانی نو و سال درگذشت و از دو و پینار شت ملک باقیانمند راجه کتیان چند پسر کلان و جانشین او گشت شخص بود ظالم باندک جرم مردم را بر باد ساخته و نیز معاملة را از رعیت جز و سختی تحصیل کردی بنا بر آن مردم با طراف جوانب گفناشته رفته و هندوستان خراب شد و پادشاه قنوج که بلده بنی نظیر بود جهان ویرانی یافت که راجه با جمعی قلیل در آن باندی بنا بر آن هندوستان پر آشوب گشت و رایان اطراف قومی گردیده در هر دیای راجه بن خود و سری پرداخت ملک هند از طوائف الملوک شد تا آنکه راجه هندوستان راجه بکر باجیت بنوار

لمعه بیان راجه بکر باجیت بنوار

و از نس راجپوت چند رئیس از شاخ بنوار بود یک نهاد می انصاف پشروی می او در ترقی علم و علما و آبادی ملک رعایا از حد ساعی بود و عنفوان شباب لباس فقیر و سیاحت اکثر ممالک را سیر نموده چون عمرش به پنجاه سال رسید سپاه گهر می اختیار ساخته آخر کار به سلطنت غطی هندوستان رسیده و راندک مدت تمام ملک نهروال و مالوه تصرف در آورده با وجود سلطنت غطی با خلق الله سلوک برادرانه نمودی در خانه خود جز کوزه گلی و حصیر نباشته بلده جین در عهد او آباد شد و قلعه و حصار را او بنا نهاده و تنجانه ممالک را در امین او تیار ساخته بر جهان جوگیان را و طوائف مقرر کرده عالمی در آن تنجانه ساکن گردانیده او شان را بعبادت و بندگی خدا اشارت فرمود اکثر اوقات خود را نیز صرف عبادت خدا و پرورش خلق الله می داشت باعث آنکه هندو را نسبت او اعتقاد تمام بود و سال ماه را در دفاتر خود از فوت او ثبت نمودند بروایتی معاصر آن در شیر و جزایت دیگر هم زمان شاپور بود در آخر عهد راجه او سالیان نامی از عمایه زمینداران دکن بر می خروج کرده و برکنار دیای نزدیک با و جنگ نموده و غالب شده او را بقتل رسانید گویند بقتل بکر باجیت سالها ملک مالوه خراب بود و حال که عادل صاحب جود و بهت نداشت تا آنکه راجه بھوج راجپوت حاکم شد و

لمعه ذکر مجمل حال راجه بھوج

و نیز از طائفه راجپوت از نسل بنوار بود چون ملک ملکات در سخاوت و شجاعت پیروی بکر باجیت میکرد تا آنکه هنگام شب تغییر وضع نموده گرد شهر راجی و خبر گیری مساکین و غریبا کردی اما در جمع نمون زنان حریص بود و بلده کرکون و بیجا نگر و قصبه هند بود و عهد او بنا یافته بعد حکمرانی پنجاه سال از عالم فانی انتقال کرد و

لمعه ذکر مجمل سلطنت راجه باس دیو

بعد از بھوج جهانماری هند بر می سیده ملک بهار را که مانند ملک بنگال از تصرف رایان قنوج بدر رفته بود متخلص کرده شوکت و مکت تمام پیدا نمود و بهرام گور بادشاه ایران بعد او در لباس تاجری جهت تحقیق مملکت هند و معلوم نمودن اوضاع و اطوار هند و بدارالراج قنوج آمد فیلیه مست حشی را که در نواحی قنوج پیدا شده بود و هر روز جمعی از مترو دین را چنانچه شرح آن در کتب مطبوعه تواریخ مسطور است باهمال میست و بار باس دیو بقصد قتل او برآمده و دفع او قدرت نیافته بود و بهرام گور تن تنهار فریاد بزم دفع او برآمده و از قوت و قدرت خدا و او آن قیل بضر یک چوبه تیر برانداخته و خلق وضع و شریف که آنوقت بنظر آه آن قیل برآمده بودند از دیدن این معامله

و در پایه بهرام گور افتاده صدای تحسین و آفرین بلند ساختند چون این ماجرا بخدمت راجه باسدیو رسید باستماع آن راجه موصوفه
نزد خود طلبانیه چون بهرام نزدیک راجه رفت یکبار از مقریان راجه که در سال سابق پیشکش بهرام گور از طرف راجه باسدیو بولایت رسانیده
بود بهرام گور را بشناخت و حقیقت را بگوش راجه رسانیده راجه شنیدن اینحال فی الحال از تخت فرود آمده بهرام گور را ملازمت نمود
و او بتیام نموده و دختر خود را در نکاح او در داده با عزا از واکرام تمام بولایت رسانید و مدت عمر تحفه نفیسه می ستود باسدیو نیز
بعد حکمرانی هفتاد سال از دنیا در گذشت راجه دیگر متعلق شد

لمعه ذکر مجلس راجه رام دیو

مجلس از قوم راجپوت از شاخ سورج نمس بود و از سورج نمس منجمله قوم راجپوت آورده اند فی سیه سالاران راجه باسدیو بعد وفات او
باتفاق سرداران سپاه بر تخت راج قنوج جلوس نمود و در پیشگاه و مدبر روزگار بود و اول سرداران کوش
را مطیع نموده آنگاه با سپاه آراسته تمام لایت را و از تصرف راجه چنانچه بهرام گور در راجه باسدیو در آن ممالک ساکن می نمود
ساخته و قوم کچوا بهرام گور را کچوا چیده در حد و قلع رهناس ساکن گردانید و دختران سرداران کچوا بهرام گور را در حرم خویش جای داده بعد از آن
در ملک لکهنو که تصرف نموده آنرا بهرام گور را داده و در آن سرغنائیم بسیار بدست آورده بعد سه سال بقنوج مراجعت فرمود و بعد
اقامت دو سال در قنوج باز بر سر ملوه لشکر کشیده آن ممالک تصرف کرده در آن ممالک قصبهات دیهات معموساخت و قلع و قبر را
مرمت کرده یکی را از اقوام راجپوت حاکم آنجا ساخت از برای سیجا نگه دختر گرفته و شیدوای حاکم کن نیز دختران حج مع جنبه لائق بخدمت
او ارسال داشته مدت دو سال در گوند و امرو بهر بزره و جمیع رایان زمینداران آنجا را مسخر و با بگذا ر ساخته تمامی سرکشان را کشته بقنوج
مراجعت کرد تا هفت سال در قنوج بعیش و استراحت گذرانیده بعد بکوستان سواکت آمد جمیع رایان آنجا را با بگذا ر ساخته راجه باسدیو
که از عرصه هزار سال پیشت حکومت آن ملک داشت بمقابل راجه رام دیو برآمده و بعد جنگ سخت قتل شدن هزار نامم از طرفین
فتح نصیب راجه رام دیو گشت و راجه کیایون اموال و اسباب اقبال با خرقه بالاخره دختر خود را پیشکش رام دیو نموده و ملک را بر او تسلیم داشت سمت
کوستان نگر کوٹ متوجه شد و آن لایت را اکثر غارت و تاراج نموده تا موضع دهنکوٹ پند می رسید و در آنجا بهر بی عایت بتخانه درگاه
واقع حوالی نگر کوٹ اقامت در زبیده پیشتر زنت راجه آنجا را طلبیده و آخر بوساطت برهمنان طرفین بتخانه با یکدیگر ملاقات
نمودند بعد رام دیو بر بسیار بنجار دمان بتخانه داده و دختر راجه نگر کوٹ را برای پسر خود خوشننگاری نموده بجانب قلع جمون روان شد راجه جمون
بغور و لشکر بسیار و قلع استوار و صعوبت ماه و بنو بجعل و اشجار و افزونی غلاتن بغیر و تنی در داده بکنگ پیش آمد آخر چون خود را مرد
میدان رام دیو ندیده بهر بنیست نهاد و رام دیو جمعی را از فرج خود بدنبال او تعیین ساخته و خود بمحاصره قلع جمون پرداخته و راندک
ایام قلع را کشود و محققه کثیر را مقید و اسیر گردانیده جهان جهان بال اسباب بدست آورد پس از آن راجه جمون عجز و نیاز اختیار ساخت
مطیع و مشرف خدمت شد و رام دیو دختر دیگر او را برای پسر دیگر خود است از آنجا کوچ فرموده از کنار نهر بهت که از کوه به کشمیر میریزد
نیز من پنجاب می آید و ماحد و دکناله و کناره دیهانه که کوهستان سواکت آنجا منتهی میشود شاید که پنج ماه راه باشد نیز فرموده قریب با پند راجه
که در آن کوستان بود و باش داشت با بگذا ر ساخته باز راجه بسیار و اموال اقبال بشیا علم مراجعت بهر قنوج را فرستاد بعد
رسیدن بقنوج شش غنیمت ترتیب داده جمله سپاه را یکسر بهر بیت اضافه کرده و مردان شجاع را نواخته و شش غنیمت را بر طبق قسمت فرمود

برسند استراحت و آرام ممکن گشت و بجز بیج طوفان سوارسی نغمه موده تا آنکه بعد از فرمانفرمانی پنجاه و چهار سال از جهان فانی و گشت و گشت می
 راجه عظیم ایشان در هندوستان نبوده و معاصر فیروز شاه ساسانی و کیکاووس بود و سال باج و خراج معمولی میستاد و بعد وفات او در میان
 فرزندان در باب حکومت نزاع بوقوع رسیده و نوبت بجدال و قتال رسیده از آن سبب خبری بسیار در پای تخت قنوج واقع گردید و خزان
 رام یو که محاسب هم از شمار آن عاجز بود و تلفات بسیار آن یکبار سپاه لاران رام دیو پرتاب چند نام بر مملکت مسلط شد.

لمه در ذکر محل راجه تاج پند

و از قوم لچوت سوارسی از شاخ سینیو بود و مخالفت فرزند لاران رام دیو را غنیمت دانست و سپاه را با خود متفق ساخته به سوات بر تخت قنوج
 متصرف شد بعد از آن بر انداختن سپاه لاران رام دیو پرداخته اثری از ایشان نگذاشت و نگاه زمینداران سرکش را بر انداخته راجه بزرگ شد و از غرور
 و عجب و نخوت پیشکش معمولی از سلاطین لاران باز داشت و بنا بر آن نوشیروان سپاه بیکان سمت هندوستان را مورد و روان فرمود
 چون بمالاک متان پنجاب رسیدند و مزاحمت رسانیدند پرتاب چند پشیمان شده و زره و جواهر بسیار فرستاده آن لشکر را باز گردانیده
 نیز مدت عمر بلا ساهل میفرستاد و بعد وفات او رایان اطراف را آورده اکثر اطراف اگر قند خا پنجه اندک مملکتی بر سر فرزند لاران تاج پند
 باقی ماند آن در تصرف ایشان بود تا آنکه اولاد امیر تمور گورگان ملک خجور و مند سور و دیگر پادشاهان از مالاک ایشان ضبط کرده گرفتند.

ذکر محل در ذکر انند دیو

و بنی قنوج از راجپوتان بر وایتی از فرق پیش بود و بعد وفات پرتاب چند سینیو از مالاک لو خوج میج نموه کاش هر روز در ترقی می بود تا که
 تمام ملک مهر و مال و مال و ملک مره و سرزمینی کن برار را قابض شده بنا قلعه رام گره ماهور و در عهد وصوت یافت و قلعه مند و
 نیز می تیار ساخت و او معاصر خسرو پرویز بود و بعد از آنکه شانزده سال حکومت نموده وفات کرد و هم در آن ایام مالک یونام هند و راجه شد
 این مالک یو هند می بود که از میان دو آب خروج و جمعیت بهم رسانیده دلی را از تصرف فرزند لاران پرتاب چند بر آورده پس قنوج
 متصرف شد و بلده قنوج در عهد و از صد آبادان بود و بعد حکمرانی چهل ساله از دنیا رفت چون فرزند داشت در هر سرزمینی را که خود را
 بهر سیده هند وصوت طوائف الملوک گرفت و تا طلوع آفتاب جهانتاب دین متین محمدی طوائف الملوک را ماند چنانچه بنگامیکه
 سلطان محمود غزنوی عازم غز و جهاد هندوستان گشت در قنوج کوز نامی راجه حاکم و در میوه و در حرمت و در مهرون گنجینه و در لاهور
 بیتپال بن اسپتال و در کانج بختی را و در دیگر ممالک نیز علی بن القیاس راجگان جدا جدا بودند چنانچه در مالوه و اجمیر و گوالیار و بهار
 راجه دیگر بود و بعد زوال سلطنت بهسکیکنان در عهد سلطان شهاب الدین غوری چه چند را که راجه قنوج و پرتقی راجه لچوت
 چو مان راجه اجمیر و دلی را که رایان هند بود.

جلوه در بیان محل در حال سام بن مهنر نوح علیه السلام اولاد احفادش

آورده اند که سام وقت طوفان مهنر نوح علیه السلام نود و هشت ساله بود و بعد از رفع طوفان باصح روایات سه صد و پنجاه سال دیگر زیست
 و نسل داشت اولاد مهنر نوح محامل نوح خلیفه تم الانبیاء بود و بنا بر آن بولیعمدی پدر فائز شده و بقول اکثر مورخان از انبیاء و مرسل بود و بکثرت

کیاست و نور فراست و صلاح نفس و نجابت ذات استودگی صفات از سائر اولاد مهنر نوح علیه السلام تیار داشت و تمام علم اهل اسلام
و تمام اهل کتاب بفضیلت سام از یاقوت عالم بفضیلت سام از حاتم متفق اند و آنجناب مجد اکثر انبیاء عظام و سلاطین کرام عرب و شام و روم
و فارس و عراقین است بی ثبوت پرست که مهنر نوح علیه السلام قسمت عمده لوح سکون بحیثی زانی داشته و آنحضرت نیز مدت عمر در آن
قسمت نزد سام گذرانیده عند الوفاات او را بخلاف ولایت برگزیده بعد از آن بی ثبوت نیز رسید و آنجناب را پسران بودند بدین ترتیب
از نخست که ابوللانیام است و کیومرث که پدر سلاطین عالم است و سلطنت در نسل او بر تمام عباد البشر سلسل مانند سوم اسود بقول تاریخ بنیای
شهر مینوی در حیدر مائش را او بنا ساخته دیگر یقین که شام و روم از پسران او آیند و بلاد شام و روم بقول بنا کرده این دو بزرگ است و نیز کثر
طوائف یورپین حای روس از نسل ایشانند دیگر ارم که اقوام عاوا از اولاد او آیند و دیگر نوح که از و جزنامه باقی نیست و دیگر عیلم که توفیر جزئی
منسوب است و دیگر لاد و بقول حمد الله مستوفی چار پسر داشت از بیجان و آران و آرم و نوحان و نیک که بعد وفات سام مردم نسل او کثرت
تمام یافته و در اطراف قسمت پدر خود منتشر شده بجا آید باشند و مقتول است که اولادش بنورده گفت سخن گفتند چنانچه در بستان
الوالیث مذکور است که فرق الله تعالی نوحاً علی اثنین و سبعین لساناً و جعل فی اولاد سام تسع عشر لساناً و فی اولاد
حام ست عشر لساناً و فی اولاد یافث سبعا و ثلاثین لساناً انقضى و بر روایت دیگر آنجناب بعد از زندگانی پانصد سال و
بقول بعضی پس از ششصد سال از دنیا رحلت فرمود.

لمعة ذکر مجمل افخشد بن سام بن نوح علیه السلام

معنی افخشد چراغ روشن است و سال بعد واقعه طوفان تولد یافته و از جمله پسران سام آنجناب عامل نور سید الانام بود و بعد از آنجناب و بعد
پدر و فرزندی طوائف بشر مکرّم شده و بسبب وقوع پیدایش اکثر انبیاء و اولادش باب الانبیاء ملقب گشت یعنی موجب فخر اولادش بزرگوار میانش

لمعة ذکر مجمل شالخ یا شالخ بن افخشد

گویند که افخشد بهرستی و پنج ساله بود که شالخ از وی بوجود آمد بعد از ولادت شالخ چهار صد سال دیگر زنده مانده بعد از دنیا رحلت کرد و شالخ عامل
نور محمدی بود بنا بر آن بولیعهدی پدر و سوارسی مشرف شد.

لمعة ذکر مجمل عابر یا عیبر ملقب به و نیمه علیه السلام بن شالخ

بی ثبوت سیده که شالخ را پسران دختران بسیار بودند از جمله عابر عامل نور نبوی گردیده بخلاف پدر و خفصا صافیت شالخ نسی ساله بود که عابر
از تولد یافت بعد از عابر چهار صد سی سال دیگر حیات یافته پس از آن از دنیا رحلت کرد و معنی عابر برایت سول و بقول نیمه است
و عابر اسم عبرانی و هود اسم عربی است و عابر ملقب به و علیه السلام بعد از خفصا صافیت شالخ نسی ساله بود که عابر
به لایت و ارشاد قوم عاد که بطول قامت و ضخامت جثه از سائر ذریات آدم علیه السلام تیار داشتند و بشدت بطش و کثرت قوت
مغرور گشته بعبادت اصنام که نام یکی صیدا و نام دیگر صمود بود و میقتند و بشدت و بر سر گشت مدت پنجاه سال اهل ضلال را بشیرعت
مهنر نوح علیه السلام دعوت کرده اما جز اندک ایمان نیاد و رده مستوجب عذاب الهی شدند بنا بر آن هجوم بامر الله تعالی با متابعتان خود

از میان آن قوم برآمده و خداوند قهار طوفان باد بر او شان فرستاده چنانچه از ابر سیاه که از ان امید باران داشتند سرخسرم برشان
 وزیدن گرفت و نخست جهات اموال و عیال و اطفال ایشان را در بروده بعد از ان همه کفار را نیست تا بود گردانید و این قصه در راه
 شوال در ایام مجوز واقع شد پس از ان بدست پیغمبر علیه السلام بدعوت ارشاد شد بدو شد و پسران عابد بن علق بن لاد و بن ساهم که قوم
 بهمن علق بن سوبند نام و مملکت گشته چون شدید باد شاه شام و سمرقند علق بود و پیغمبر علیه السلام حسب الامر الکی مجلس و رفته بدعوت
 پرداخت شد اگر چه ایمان نیاورد اما ادب او میکرد و در طریق عدل و داد می گوشت و قتی که شدید نوش بود و در شاد و باد شاه شد
 بود و علیه السلام بدست حسب الامر الکی مجلس و رفته بدعوت از زبان کشاد و روزه آن شقی در جواب آن حضرت گفت اگر متابعت
 تو کنم و بخدا تو ایمان آورم من چه انعام میجو گفت بهشت غیر شربت و شهد از صفات بهشت پیش او بیان نموده شد و گفت
 این سهل چیز است من خود در همین جهان ساختن میتوانم حاجت نیست که برای این چیز سهل متابعت اطاعت دیگر من نام و برین نعمت
 خرم نموده نزد خدا که بن علوان که خواهزاده او بود و وزیر بدیو حکام اهل اقلیم ایمان فرستاده تا از زر و نقره و مروارید
 و گوهر مشک و عنبر و سایر اجناس نفیسه و جواهر حجاز شنبه هر طایفه آنچه یافتند بدرگاه او رسانیدند و آن تیره بخت در موضع خوش هوا از
 متعلقات شام باغی وسیع مشتمل بر قصر رفیع و بدیع طرح انداخته بعد از آن زمان در بهشت نشسته از سیم و شسته از زر ساخته حکم فرمود
 تا هر یک از سر بندگان او که هزار نفر بودند کوشک باشان شوکت زیرین دران تیار نمودند و حوائج غلامان و کنیزان را که
 در صحبت و لطافت و حسن صورت نظیر نداشتند از اقلیم فراهم آورده بجای حوران و غلمان بهشت دران ساکن نموده و آنها را از
 آب مصفا و شکر و روغن شیر و شهد بچکان حکمت تدبیر دران جاری کرد که بعینه بهشت برین بنیو بجای سنگریزه و ماد تک حیاض
 جواهر و آلی ریختند القصص آن باغ در مدت پانصد سال بشری که بسط آن در تفاسیر مبسوطه مذکور است بچکان عظمت و حشمت تمام انجلم
 یافت که حضرت خالق العباد و کلام مجید خود از ان باغ بارم ذات العباد اللتی لم یخلق مشلهافی البلاء و تعبیر فرمود موسوم
 بباغ ارم شد و شداد و در نواحی حضر الموت خبر تمام آن شنیده بدوق و شوق تمام بجای میترسید که آن باغ دلارام متوجه گردید قول
 مغتبر آنکه در اثنای راه آهوشی که بین میان نظر و بدو طبع صید پس برانگیزد بتعاقب آن دو امید چنانچه از فوج خود دور افتاد و هم دران اثناء
 سوار میسر بنظر شرسید که متوجه او بود از ان سوار متوجه شد چون سوار بنزدیک او رسید از شداد پرسید که عمارت بچکان شاد شوکت
 ساختنی یا دانستی که از چنگ اهل نجات یافتی شداد از مهابت استماع آن سخن تبرید چنانچه بر خود بلزید سوار را گفت تو کیستی سوار
 جواب داد که ملک الموت قبض روح تو آمده ام شداد گفت اینقدر فرصت ده که برین گستان که پانصد سال در تیارسی آن صرف کرده
 و دولت بی مسکون ابران خرج نموده ام یک نقطه که بیندازم سوار گفت خصصت نیست نگاه شداد از اسب فرود افتاده بیجان
 و سپاهش از آسمان و آنسای اهل شنیدند که هم از هول آن جلن و او بعد از ان عمارت عالی از نظر مردم پنهان گردید در تاریخ طبری کورست
 که در زمان حکومت معاویه بن ابی سفیان حاکم شام شخصی شتر را گم کرده در بعضی از ان بیابان بطلب شتر گم کرده خویش میگشت نگاه
 بوستان عظیم ایشان بنظر شرف آمده که هرگز مثل آن گمان نبوده بود پس اندرون آن شتافت و از آنچو بجای سنگریزه و مروارید
 در تک حیاض ریخته بودند مقداری برداشته نزد معاویه آورد و حالت را بیان کرد حاکم شام از دیدن آن جواهر عجیبه شنید
 این باجر اغریب متعجب گشت با هیبت آن قصه را از کعب اجار پرسید کعب جوابش گفت آن بهشت شداد است من در کتب سلف
 دیده ام که شخصی موصوفه کند و کذا صفات از است تمام الانبیاء آنجا رسد پس چون آن شخص را حاضر ساختند آن بگلی صفات بیان کرده

کعب در چهره جبرش یافتند بعد تصدیق این امر معاویه در طمع افتاده و آن شخص را دلیل ساخته و جمعی از اعراب را همراه او داده آن بوم را
راحت و واقعی نمودند اما باز نیافتند بعد از آن معاویه آن اعرابی را مصحوب عبدالمطلب بن قلابه نزد نظر العجائب الغرائب امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب منی افتادند بکوفه ارسال داشتند و کیفیت واقعه را شرح و از معترض گردانید امیر المؤمنین فرمود که آنچه کعب اجازت داده است
اخبار نموده مطابق واقع است و گرنه روز قیامت هیچ آفریده را چشم بر آن نمیتواند بود

لمعة در ذکر فالغ بن عا بر ملقب هو و علی السلام

گویند هجده سنی و چهار ساله بود که فالغ زایید و آنحضرت واسطه فالغ نیز سپهران دختران بوده اند از آنجمله فالغ با ناست نور نبوت و یحیی
پدر و شتر مرغی که مشرف شد و هو و علی السلام بعد ولادت فالغ چهار صد و نهمی سال دیگر حیات یافتند بعد بر حمت حق پیوستند

لمعة در ذکر مجمل اربعین فالغ بن عا بر ملقب هو و علی السلام

و فی فصل وارثان اولاد فالغ بود بنا بر آن محمل نور نبوی و خلافت و یحیی پدر اختصاص یافت

لمعة در ذکر مجمل سروج بن عا بر فالغ بن عا بر

محمل فصل اولاد و حامل نور نبوی بود بنا بر آن بخلافت پدر و ریاست او میان ممتاز شد و وارثی و دو ساله بود که از سروج بوجود آمد
و بعد ولادت سروج دویست و هفت سال دیگر زندگانی نمود

لمعة در ذکر مجمل ناخو بن سروج

گویند سروج نهمی ساله بود که ناخو ولادت یافت بعد از آن دویست سال دیگر سروج زندگانی نمود و ناخو نیز مجله اولاد سروج
حامل نور نبوی بود بنا بر آن بخلافت ریاست مخصوص شد

لمعة در ذکر مجمل ناخو بن عا بر ملقب آذر

فصل پرستش و تراثش نمود و ناخو نهمی ساله بود که آذر از وجود آمد بعد از آن نیز ناخو یک صد و نود سال زنده ماند
و آذر مجله اولاد ناخو حامل نور نبوی بود بنا بر آن بخلافت پدر ممتاز شد و این ناخو ملقب آذر را چندین فرزندان بودند یکی از آن
که او را در کتب یازده نام نیز می نویسند که بعد نبوت ریاست ملقب تخیل افشد و تخیل الرحمان ابو نیغان شد و دوم ناخو بن حطی
و سوم ناران از جمله اولاد آذر نور نبوی را بر او تعالی یافت و آن پدر مهتر بود پیغمبر علی السلام است که در حین حیات آذر و ناران
یافت و ابراهیم ناخو هر دو کتف داشتند نام سنکو و ابراهیم علیه السلام ساری خاتون نام زوجه ناخو را نگاه بود و نام پدر
ساری خاتون بود و آنچه بعضی مورخین ساری خاتون را نخست نمرود گمان برده اند قول ضعیف است قابل قبول
محققین این علم نیست

لمعة در ذکر مجمل ولادت رسالت ابراهیم علیهم السلام

بدانکه چون قصه ولادت رسالت ابراهیم علیهم السلام واقعات عهد رسالت آنحضرت نهایت طویل از غایت شهرت معنی
از بیان تفصیل این ساله مختصر است لهذا بشرح آن پیر و احسنه قلیله از آن مذکور می گردد و به ثبوت پیوسته که آنحضرت در عهد
نمود بادشاه بابل که از نسل لام بن سام بن نوح علیهم السلام بود تولد یافته چون نمود با نخاع شیطان راه شرک طغیان پیچیده و در حق
الوہیت نموده بتان را بصوت خود تراشیده مردم را به پرستش آن پامور نموده بود و این فساد او مردم مہبت ابراهیم مفضی گشت حقیقا
ابراہیم علیهم السلام بن آذر را که مقرران بارگاه نمود بود رسالت مبعوث فرموده و دعوت ارشاد نمود و متابعتش امور ساخت آنحضرت
چنانچه در تفاسیر مبروطه مذکور است مجلس دو شتافته اول او را در مناظره ربانی ملزم ساخته بعد از آن سبقت صنیعت پروردگار
دعوت فرمود چون آن مردود انکار آورد بعد از آن بار او را در ظاهر با خشن برگی و جلال خداوند و الجلال و الخشایف و الخسار اصنام فرق
انام بتان ایشانرا بشکست که در کتب مبروطه ذکر یافته بر ہم رده شکست بعد روشن شدن این معنی بزود و متابعتش نمود و مردود و پاداش شکست
بتان آنحضرت را چنانچه شرح آن در تفاسیر مبروطه مندرج است زمار نمودی انداخت و از پروردگار آن بار را بر آنحضرت گذار گل
ریحان شکر نثار تابان گردانیده بعد از یک یا هفت روز چون نیالت بان شتی و شتی گشت دو دحیرت حسد باغش صوفی نموده
خیال محال قتال با خداوند و الجلال صمیم نموده و اعیه صود آسمان نمود چون در آن اعیه ناممکن شواثر سرمنده فوج گشت بعد از آن بفرست ابراهیم
را زود و طلبیده است و عانو و با سحر نمود و در اید و خداوند خود را بعد و خود بخواند آنحضرت اجابت نموده و فرست بر ایستاد و مقرر ساخت
و در آن روز آن مردود با سپاه و جنود نامعد و بصحرای مود و بیرون رفت بہت بر قتال با خداوند و الجلال گماشت از نیطرت آنحضرت مطلق
و عده بتوکل خدا تنہا بان صحرای فتنه در برابر نمود و اوفلج او ایستاد چنانچه نمود و سپاهش در آنوقت از کمال تهور و شجاعت آنحضرت در تحیر
افتادند انکس گشت تب بود که ناگاه دیدند که بفرمان فرمانروای مین آسمان لشکر بیکان پیشه گان رسید بچندین فرست نمود و بان پرده
و او شان را گزند تمام ساندند تا تمامی ضرور و گریزان شدند و فرست بچندین گریزان گریزان گریزان گریزان بقصر خود رسیده در آنجا پیشه
در غایت خوردمی و حارث بر سرش آید اول لبش را گزیده بعد از آن بد باغش متصاعد گردید و اندرون باغش منزل گزید و مغرور
خوردن آغاز داشت تب بیدیش می پراخت همواره ازین گزند در عذاب بقیار می می مانند چون غد شکاران خبر گشتش پاسبان بر سرش میزدند
یک گزند در دوش تسکین می یافت بنا بر آن هر روز صد کفش پاسبان از دست خادمان خود بر سر خورده باین سو الحال در چهل سال آن پیشه
کارش تمام ساخت آورده اند که چون آن شتی برضد مانع ایند پیشه مبتلا گشت آنحضرت بعد از آن دعوت مردم بدین حق بر ملا آغاز ساخت
و در آن ایام آفرید آنحضرت نیز انتقال نمود و انگاه نمود آنحضرت را در خلوت طلبیده او را گفت بواسطه این ملت محدث که پیدا کرده
خلل بمات ملکی را می باید باید که از مملکت من بدر روی لهذا آنحضرت باز و جو خود ساری خاتون کن صاحب حسن جمال تمام بود
با برادر زاده خود لوط ابن لاریان که بجز از اهل ایمان بود و نادر بابل سحر نموده چون بنواحی مصر منزل کرد عالم آنجا که بقول حبیب از مؤرخان
سنان بن علوان بقیة زمره دیگر صاد و ف نام داشت از جمال ساری خاتون خبر یافته کس مستاده تا ساری خاتون را با ابراهیم حاضر کردند
از ابراهیم پرسید که این ضعیفه بتو چه نسبت دارد آن حضرت نجو آنکه اگر بزوہیت ساری اقرار نماید آن ظالم قاصد جان او شود یا تکلیف
بطلاق دهد دختر عی ساری خاتون را بمحوظ خاطر داشته جواب داد که خواہر من است پس آن عی ساری خاتون را باندرون قصر خود طلبیده

و نیز آنکه بعضی مورخان منجاک ملائرا بن علوان بن ارم بن سام نوشته و نموده این کنعان بن کوش بن ارم بن سام گفته احد القولین بن ارمول
بر غلط داشته آید فلیتال باصواب باز آمدیم بر سر سخن آورده اند که حضرت ابراهیم علیه السلام را از ساری خاتون فرستاده نیت و ساری خاتون
همواره خوانان آن بود که آنحضرت را فرزند می نسل باشد بنا بر آن ساری خاتون با جبر کثیر خود را با آنحضرت بخشید و آنجناب بیک یمن و
تصرف ده عالم شد و ساری خاتون را از آن رشک و حسد پدید آید و اول قسم خورد که دو گوش و عضو نهانی با جبر را خواهد برید چون
ابراهم بر حلف ساری خاتون را بر بریدن بجز عضو نهانی و سلیخ نمودن به هر دو گوش با جبر مصالحه نمود با دیگر چون ساری خاتون ابراهیم را
را به برون با جبر و انداختن او در بیابان مجبور کرد و حق تعالی را پاسبان آن مهاجره صالحه بحال منظور بود و بنا بر آن آنحضرت با جبر را بجا
حل برداشته و در بیابان بے آب و سینه بر در حرم کعبه تقیم ساخته و وعاد رخ بی بی با جبر و نسلش خواسته باز آمد و تولد حضرت
اسماعیل را نداشت بے آب و وقوع رسیده و پروردگار بر حق بوجوب عالم اجابت اتمام حضرت ابراهیم و رحم و توجه جلال
بی بی با جبر و نظر آنکه غیر آن زمان از نسل او نبوی خواهد آمد چاه رزم را از مقدم مبارک اسماعیل پیدا نموده کوچیان بنی جرهم بر آن آب
اقامت ساخته آن مکان آبادان شد بعد از آن حضرت ابراهیم بر بنا کعبه در حرم محترم مامور گشت تا آنحضرت با ساری خاتون
حضرت اسحاق که حق تعالی از ساری خاتون با آنحضرت بعد اسماعیل عطا کرده بود و از شام بجزم فتنه بد و حضرت جبرائیل ناخدا کعبه نمودند
و پس از آن و پس شایم آمدند نوبت دیگر چون آنحضرت بجز حج خانه کعبه از شام بکمر رفت بعد فراغت از مناسک حج اسماعیل را بخلالت
خود مشرف ساخته مراجعت فرمود چون اوقات حالات آنحضرت تا یوم مائت آنحضرت بسیار است رعایتاً مختصراً شرح آن
نیرواخت آنحضرت را یکس از زندان جبر یعنی حضرت اسماعیل از بی بی با جبر بوجود آورده و این عزیز حاصل نور خاتم الانبیا گشت و
فرزند دوم یعنی حضرت اسحاق از ساری خاتون تولد یافته و سرش را علی اکثر انبیا است که خلافت باطنی خاتم الانبیا داشتند آنحضرت
بعدها ساری خاتون چند ده مسامت قطوره بنت یقطن از اهل کنعان بکاح آورده بود و از آن عورت شش پسر بوجود آمدند
از آنجمله نام یکی مدین دوم مدیان بود و

معه ذکر مجمل اسماعیل که فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام و خاتم الانبیا بود

و آن نورس را بعد نسل در اولاد آنجناب امانت از اصلاط ظاهر و انتقال می یافت تا بشکم آمد رسید و از شکم آن عقیقه در جسم حضرت اسماعیلی
حضرت فرهادم النبیین ظهور نمود و بدانکه کنیت اسماعیل ابو العرب است علیه اش تمام سیاه چشم شبیه پدر بود با قفا و بعضی از جوانان
آنجناب اول کسیت که بلغت عرب تحکم کرد اما عقیده جمهور مورخان آنکه اول سید ابراهیم بن عبرتی تحکم کرد و عرب بن قحطان از سوطنا
که حضرت اسماعیل بود چون سید به ساگی رسید قضیه قربان می قوع یافت در پانزده سالگی مادر کمرش که بنو سال سیده بود و وفات کرد
و بعد از آن که سیده بن مضاض بن عمرو با جبر همی با کنعان آورده مدت با جبر و کنعان خود نگذاشت و در زمان حیات پدر نبوت رسالت بعثت
گشته به مدت ارشاد بعضی از ساکنان بنی ماموشه و بعضی سات آنحضرت را بعد وفات پدر اقطاع نموده اند و پنجاه سال با چیل مهنت
سال علی اختلاف الاقوال گرانان را بدین جنیف دعوت کرد اما ایمان نیاوردند و لاجرم بحرم حرم باز گشت هم در آنجا وفات یافت صیبت
آنحضرت تیر ساعتی تیر انداختن بود و مدت عمر شریفش هشتاد و بعضی هفتاد سال برین فرموده اند مقدسهایش در حجر قریب بقبر
بی بی با جبر واقع شد و اولاد او که آنجناب و از ده نفر بودند قیدار بنا بر یث ثابت مدین مراد و زید قطور زرد طنا قیدام شمع

میار قبایع و بجز اولادند کوره اسماعیل علیه السلام بموجب عده خداوند جلالت که در کتب معتبره یغیر این مقدس اخبار شده بود که نبوت
 در عرب قید از خواهد بود و نوزوی به قید از متقل شد آورده اند چون کثرت احفاد و اعتقاد حضرت اسماعیل موافق و عده خداوند که در کتب
 معتبره یغیر این اخبار در اسماعیل رفته بود که نسل ترا خواهم افزا مید بجا رسید که زمین حرم را گنجایش ایشان ننماید بعضی از ایشان بعزم قوم در
 دیار عرب از یکدیگر بیرون رفتند هر کس از انقوم که عازم شهر میشد حجره سازا حجار که با خود می برد و در منزل اقامت آن سنگ در جایی
 پاک می گذاشت و بدستور میت افتاد آن سنگ را طواف ساخته و تخطی می کرد تا آخر تباد می بینید در عوام این معنی مفران شد که هر سنگی در نظر ایشان
 مستحق سجد و آزار داشته زیارت آن می نمودند چنانچه بعد از چند گاه تبلیغ این احکام شریعت خلیل الله را بر طاق بسیار رسانیده
 آغاز بت پرستی کردند و زمره از ثورخان آورده اند که سبب بت پرستی ایشان آن شد که آساف نام که در مکه در مکه از قوم بهم
 بودند بواسطه کمال شجاعت شهوت پرستی و نفس خانی که نمیکردند و خداوند جبار صوت هر دو را بصوت سنگ می شنید و امید مردم آن
 هر دو جسد را از کعبه بر آورده آساف را بر کوه صفا و ناکه را بر و نصب کردند و بر و اعصار ساکنان مکه به پیشش آن مشغول گشتند و
 عقیده جمعی آنکه سخت شخصی که ملت حنیف را تیره و آدم و مردم را بعبادت آساف و ناکه مامور گردانید و بنی حرامی بود و ایام عمر و
 مذکور است که اگر عظم تبان قریش بود از شام بکند آورده فرق نام را به پیشش آن امر کرد و بعد از وقوع این حرکت از آن گروه طریقت پرستی
 در میان قبایل قریش شیوع یافت تا زمان ارتفاع اعلام منصوره اسلام استمرار پذیرفته ماند تا آنکه نور از قید از فرزند اسماعیل تخلی داد
 صلح شد و از بت پرستی و شیوع انتقال یافت اهل تاریخ آورده اند که قبل از پیغمبر صلی الله علیه و سلم هیچکس از اولاد اسماعیل بر اولاد اسحاق
 و سایر صنادید آفاق مالک نشد بنی اسرائیل و شام و یمن و نجد و حجاز را مالک نشد و شام و یمن و حجاز را مالک نشد و شام و یمن و حجاز را مالک نشد و شام و یمن و حجاز را مالک نشد
 از مالک فرس نیز مستولی شد و هیچکس از بنی اسرائیل مالک از بیت اوجده کرد و آن نور از شیوع آید منتقل شده و از او با و انتقال
 یافت و وجه تسمیه و با و آنست که بلند از او و چنانچه از او و از ویل او از او شنیده می شد و او اول کسی است از فرزندان اسماعیل که کتابت
 آموخت و به بت پرست چهار زبان سخن میگفت و به بت پرست چهار نوع خط می نوشت و از او آن نور بعد از انتقال به او و او را عدنان از نخبه
 گفتند که جن انس تر صد هلاک او بودند و میگفتند که اگر این غلام بزرگ شود از نسل او شخصی پیدا گردد که مالک انس و جن خواهد شد ما حقا
 او را از شر ایشان نگهداشتیم و آن نور از او و بعد منتقل گشت و معذرت از او و بگویند از میوه گل و غیر آن کنیت او ابو قضاة است قضاة از
 مشایخ فرزانان معدود تازه روی و خوب و از خلائق بود و در زمان خود و آن نور از او و بعد ریاند از انتقال یافته و از نذر یا نذر مضر
 منتقل شد و او را مضر از نخبه گفتند که هر چه که او را دیدی دل در پی عشق او شدی بخدا و خیر الانام مضر و بنی سلام بودند و تقویت
 ملت حنیف سعی نمایند و بشریت را بر ایم یوحنا میکرد و از مضر آن نور با یاس رسید و نیز مومن بود و از یاس بعد که از نذر که خیریه
 و از خیریه بکنانه رسید و از نذر منتقل شد و نضر لقب به قریش بود و به بت پرست آید قریش را با است بحری که بزرگترین بهاست باعث
 تفوق بر تمام قوم و شرف و علوهست باین اسم لقب گشت و بعضی گویند قریش معنی جمع شدن است چون قبایل متفرقه که بجای بیت الله می
 بنحانه اوج می شدند بنابر آن باین لقب متشبه و نمیشد و وجه دیگر نیز گفته اند و از نضر مالک انتقال یافته و مالک عرب بود
 و از و بعد از او و بنحاله از مکه بلوچی و از و کعب و از و بکره و از و کلاب و از و بقیع منتقل شد و اسم قصه زیارت دارالندوه
 راقصه بنام بود و آن نور از قصه به بعد مناف سید نام او و غیره است مناف نام یک از تبان بود و و غیره لقب عتبات عالمه را که در مضر
 مرده بود بخواست اشم و عبد الشمس از و توانان بوجود آمدند و نور آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عبد مناف به اشم تعلق گرفت گویند

که پیشانی آن هر دو را در هر هم چسبیده بود بشیر از هم جدا کردند و برادیت پشت ایشان هم چسبیده بود و بشیر بریندیکه از عقلا عجب
 بشنید و گفت بچیز دیگر بایست جدا کردن که پیوسته در میان ایشان بشیر خواهد ماند و بچنان شد که آن انا بان تکلم کرده بود و عبادت را
 دو پسر دیگر بودند یک نوقل دوم مطلب ششم عبد الله پسر حضرت خبیب الهی و عبد الله ششم بنی امیه نوقل جد جبر بن مطلب و مطلب جد علی امام
 شافعی بود و القصد آن نور از ششم عبد الله مطلب سیده عبد الله مطلب را ده پسر بود و شش دختر را پسران پس فارس ابوالسب جمل و مقوم
 و خزار و بنیر و ابوطالب و عبد الله و حمزه عباس - و بعضی نیز ده گفته اند و عبد الله و قثم و عبد الله و بران افزوده اند اما آنکه ده گفته اند عبد الله
 جمل با یک میدانند و عبد الله ششم را از اولاد عبد الله مطلب میدانند و ابی و دختران صفیه و بیضا و قره امیه اروسی بودند و از انجمله و
 ذبیح و ابوطالب عبد الله و همگی دختران غیره نیز یکماد بودند و عبد الله از ذبیح و ابوطالب خور و تربود و نظر عبد الله مطلب از همه بجانب عبد الله ششم
 بود و حمزه و مقوم و جمل و صفیه از یک مادر بودند عباس و ضرار و قثم از یک مادر و ابوالسب ان سلام را در یافته اما توفیق رفیق نکشت و از
 عمارت آنحضرت صفیه مسلمان شده و از جمله مهاجرات است بعضی گویند عاتکه و اروسی نیز اسلام آورده اند و القصد چون نور آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از عبد الله مطلب بیدار رسید و از صلب عبد الله شکم امنه انتعال نموده و از شکم امنه در جرم غمصری انسانی محمد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بجا آمد و شهادت فطمو آمده حق تعالی و عده صادق خویش را که در نوریت بر زبان وحی ترجمان معنی علیه السلام به بنی
 اسرائیل از ان اعلام نموده بود که من پیغمبرم را بحجت ایشان یعنی جنت بنی اسرائیل از میان برادران ایشان یعنی از بنی اسماعیل مانند تو
 مبعوث خواهم کرد و کلمات خود را بر زبانش و بیعت می نمود و هر چه او را بفرماشم او بایشان در میان خواهد آورد و چنین خواهد شد
 که کلمات مرا بنام من بگوید و هر سبکه اطاعت نکنند من از و محاسب خواهم گرفت آنحضرت با یقارسانید و مطابق آنکه بطرح حوائج در باب
 سوم کتاب اعمال بامت حضرت مسیح علیه السلام و عده نموده فرموده بود که توبه نمایند و بازگشت کنند تا که گناهان شما محو شود تا که زبان
 تازه گیر از حضور خداوند بیاید و یسوع مسیح را که نداده بشما می شود و باز بسته زیرا که آسمان را و انکهار در تا وقت ثبوت آنچه خداوند
 بر زبان پیغمبران مقدس خود از قدیم الایام فرموده است که موئے به پدران ما گفت که خدای شما خداوند پیغمبر را برابر شما از برادران
 شما مبعوث خواهد نمود و هر چه او بشما گوید شما راست که اطاعت نمائید آنحضرت کاشم فی نصف النهار روشن و ثابت گردید پر ظاهر است
 که مطابق و عطا بطرح اری آن پیغمبر موعود تا عهد بطرح موصوفی بوجود نیامده بود و نیز بعد عبد الله حواری تا زمانه آنحضرت پیغمبر مثل موئے
 علیه السلام سوگند رسول الله مبعوث نگشته و ایضا مماثلث آنحضرت بپوشی در اکثر صفات یعنی در شهادت هر دو پیغمبر بزرگوار بودند
 و الوهیت پروردگار و اقرار بر اسات عبد الله بپایان و ات خود و بودن هر دو حضرت صاحب شریعت جبرئیل انتقامی مصاحب و
 چون هر دو صاحب بیعت بهاد بودن ایشان نیز در دیگر خصوصیات مستغنی از بیان است بر عکس آنحضرت مسیح عیسی را که نصاری بپایان اللهیت
 او متقدم و بودن آنجناب از قائم نماز است و مقبول و شریعت جبرئیل انتقامی نداشت بهاد نمودن با مخالفان بن خود و دیگر
 و بپای پر پیدا شد و از و اج و اولاد نداشت منرا بلی جرائم کبیره چون نافرمانی و مجوز فرموده هیچگونه مخالفت و شاکت در او صاف کوره
 و غیره نیست قطع نظر از ان خود مسیح عیسی علیه السلام مثل موئے علیه السلام بطرح پیشین گوئی از وعده خداوند تعالی در باب نبوت آنحضرت
 خبر داده چنانچه در بحیل مقدس مسطور است که ترجمه آن بے کم و کاست اینست که بعد از من فار قلیط باشد و معنی فار قلیط بعضی
 احمد یا محمد بفارسی ستوده ستوده تر - و تسلی بنده و روح راستی و پیغمبر است - و درباره من شهادت خواهد داد و شما را مفید است
 که من بروم که اگر من بروم آن فار قلیط نزد شما نخواهد آمد آنحضرت - زیرا که بودن و پیغمبر مستقل الشریع در یک عصر ناجا است و شهادت

آن حضرت صلی الله علیه وسلم در حق حضرت مسیح آن است که انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمة القاها الی مریم و روح منه الایته و جلال داد آن شخصیت مسیح عیسی است که و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبهه لهم شهابا و آنحضرت بپاکدامنی حضرت بی بی مریم و تولد شدن حضرت مسیح از ان غنیف بی پروا و دیده شدن روح در آن حضرت از قدرت الهی بی توسط پدر بیان فرموده و نیز حضرت مسیح آنحضرت صلی الله علیه وسلم را روح راستی یعنی پیغمبر مود و چنانچه گفت و ادینی روح راستی بیاید و شمار تمامی راستی ارشاد خواهد کرد که از پیش خود بخشنه نیکوید یعنی کلام او کلام خداست بلکه هر چه از خود می شنود خواهد گفت و شمار از آینده خبر خواهد داد و مرا جلال خواهد داد و انتقاس و این کلام حضرت مسیح موافق کلام مجید است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی الایته القصه آنچه حقیقی بر زبان وحی ترجمان مسیح علیه السلام در انجیل خبر داده بود و همچنان بوقوع رسید و مطابق آنکه آنچه در کتب عتیق واقع شده بود که آن پیغمبر خاتم الانبیاء اشتر سوار و از فرق عرب از نسل قیدار خواهد بود و یاران اصحاب او دوستان خدا و تیرانداز باشند و از ملک دست بیابل رسیده انتقام بیت المقدس از اهل بابل گرفته بابل را خراب خواهند ساخت بنصیق رسید که در عهد امیر المومنین عیسی روق آن یاران پیغمبر دوستان خدا از ملک دست یعنی از مدینه و ملک عرب بابل رسیده بابل را مطابق وعده الهی چنان خراب می یابند که بعد از آن بابل بابل نماند بلکه دشت ویران جای خوش و سبوع و ماران گشت و همچنانکه سطح کاهن بخواب ازاده خود و عبد المسیح کاهن جواب خواب نوشی و ان عادل فرموده اخبار نموده بود که اذا اظهر التلادوت و بعث صاحب الحراوت و فاض وادی السعاده و غاضبت بحیرة ساوة و خمدت نیران فارس لمدین بابل للفرس مقام و انشام للسطیح مناما واقع شد که شب و لایات آنحضرت ناله ساوه جاری شد و بحیرة ساوة که از صد مائین جاری بود بی سبب همان شب یک نخت خشک گردید و آتش فاریان که از مدت دراز از زمانه گشت تا سبب از خدازن و افروزان بود یکدم سرد و منطفی گشت باد شاهی فاریان در عهد هدایت مهدیان پیغمبر خاتم الانبیاء عیسی بایم خلافت فاروق اعظم با کمال متصل و تا بود گشت نیز در حدود که آخرین باد شامان انقیوم بود گشته شد و همدان ساعت که سطح جواب خواب نبی شیران در شام بمسیح وادهم در شام از عالم گذران انتقال نمود و موافق روز غرزه خندق با آنحضرت نمودند و آنحضرت بصحابه حاضرین اخبار نمودند و لایات مداین و بین شام و روم و قسطنطین را از امتان آنحضرت مفتوح ساخته گرفتند و ادیان آتش پرستان معبد صنم و سائر مذاهب شرک را برانداختند و ملت حدیث الهی را موافق مضمون این آیه شریف هو الذی ادخل رسول به بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلامه الایته در هفت مقدمه شایع و ذائع ساختند و موعید خداوند و اخبار پنهان بایستید و کتب منزله یحشین با یقارسانید تند

در بیان کمال حال اسحاق ابن عیسی السلام که جدی سبطی و فاعله است

آورده اند که حضرت اسحاق بعد تولد حضرت اسماعیل پنج سال به چارده سال علی اختلاف اقوال بوجود آمد و معنی اسحاق خندان است علیه السلام تا قدم و سیاه چشم و روی مبارکش شجره بلبل بود و در زمان حیات پدر عالیشان دعوت ارشاد اهل کنعان مبعوث شد و از حدود فلسطین آن سرزمین رفته بلو از مبعوث قیام نمود و زقاربت تاریخ بنان جور را که دفتر عرش بود و بلکاح آورده از ان دو پسر فرخنده اختر یک پیغمبر و عیسی نام یک شکم توأم تولد گشتند و لقب یعقوب اسرائیل است و بالاتفاق حضرت اسرائیل از کبار انبیاء مرسل بود و اهل کنعان اکثر انبیاء که بعد از او نبوت مبعوث شدند از نسل پاک او بوده اند و مدت دعوت یعقوب علیه السلام پنجاه سال بود و در نو و ساکنی به جان یوسف علیه السلام مبتلا شد

و بعد از آن چهل سال در مفارقت گذرانید با دیگر بدیدار یوسف سرور گشت و هفتده سال در واصلت یوسف بگذرانید و روایت
آنکه بیست و چهار سال مفرح بوحال مانده پس برونده رستوان خراسید یوسف جسد مبارکش را بعد از هجده روز تابوت کرده از مصر تقدیر خلیل
رسانیده همان نقطه جنازه عیص بن نجار رسیده آن دو گوهر گرانمایه را در یک صندوق ریخته و با خشت و مدتی حیات هر یک یکم چهل و هفت سال بود

لمعنی بیان حال سحر حضرت ایل از خوف برادر خود عیص

چون حضرت اسحاق عیص از یعقوب و سبب میباشست بی بی رفقا که مادر هر دو بود با یعقوب محبت زیاد ترمی ساخت روزی اسحاق در ایام نیایی
چشم عیص گفت بزغال کوهی امید کرده بریان کرده نزد من برسان تا از آن تناول کنم و وعده نمایم که حق تعالی از صلب تو انبیا برین آورد
بنابر آن عیص بجانب صیدگاه متوجه شده وقت رفقا را این فریاد شنید یعقوب آگاه گردانیده گفت وقت آن است که تو در این امر
سبقت نمایی و این نعمت را بپس خود حاصل کنی پس یعقوب بزغال را که داشت حلال کرده بریان نمود چون بجهت کباب مانع حضرت
اسحاق رسید بلا فرصت آن کباب را طلبیده تناول کرد و بعد از اکل آن طعام زبان سوال بدو نگاه خداوند ذوالجلال کشاده گفت باز آیا
برکت نبوت نصیب لادین فرزند من گردان که بطعام من قیام نمود و نیز عابر هدف اجابت رسیده امری که منظور تقدیر بود واقع
گشت متعاقب آن عیص شکای بریان پیش پدر آورده نهاد اسحاق انست که در نیابت خلاف بدعا من صد عین موافق تقدیر خداوند
رو نموده بعیص جواب داد که آن عابر باره یعقوب واقع گشت اما برای تو تیر و عاصی سازم تا پادشاه علی الاطلاق ذریه تو بسیار گرداند و ملوک
فوق الاقمار از نسل تو ظاهر سازد و بر بنویسند بقیه رسا نیذ حق سبحانه و تعالی همچنان کرد چنانچه در کتب تاریخ مسطور است عیص
اعمال علیه السلام را بنکاح آورده از چندین پسر بلند اختر بوجود آمدند که از جمله یکی روم نام داشت او در زمینه که حالا موسوم بروم
ساکن گشته و دیگر فرزندانش در اطراف و اطراف آن یار اقامت و زریه کثرت تمام یافتند و برای شهر قیصره روم از نسل او ظاهر شدند
و رومیان را از آنجست بنی الاصفه گویند که رنگ موم بن عیص مانع بصفت بود و در روایت تاریخ طبری کثرت نسل روم بجای سید
که اکثر انالی دیار اسکندریه مغرب ایشان بر گشتند انست میگوید عبدالضعیف شیر محمد که نظر بر مفهوم روایت طبری چنان معلوم شد
که اکثر اقوام یورپین یونان روم و آفریقا و فرانس جز من انگلیس و غیره متوطنان مغرب من روم و جزائر معترف از نسل روم دیگر پسران
عیص باشند اما این روایت با روایت سابقه که در بیان ذکر شام روم پسران یقین بن سلام بن مهران علی السلام گذشت منافات دارد
و مطابقت با همی این هر دو روایت جز این تاویل که گفته شود که طوائف قدیمه شام و روم پسران یقین بن مهران قرون اعصار قلیل و مغلوب
گردیده بعد کثرت و غلبه اقوام اولاد روم و سایر پسران عیص را آن روم قلیل از نام خود برآمده شامل و داخل اقوام نسل عیص گردیده با ساقی توأم
نسل عیص گشته یافتند باشند فقط تا ویلی دیگر معلوم نمی شود و اینصورت در جهان دنیا قدیم تا حال مروج شده می یابد و در هر دیار توأمی
فرق موجود و مسلوک است انقص چون علی اسحاق بجهت که مذکور شد و باره یعقوب وقوع یافت عیص را نیمی بر آشفته قصد انصراف
و ایضا برادر نمود و یعقوب نیز غصه او را دست برداشت و پدزیده تر برسان گشته شبی پنهان از کنعان برآمده بجانب مدائن مسکن
خال اولیان بوژتافت و در اینجا دختر لیان را که سمات بر حیل بود خواستگاری نموده و حسب شرط خواستگار خیمت هفت ساله را
بجمله آورده اما لیان سمات لباه دختر کلان خود را بنکاح یعقوب داد چون بنحال بر یعقوب ظاهر شد بسبب آنکه سیل دلش بجانب
را حیل بود و برنجید از راه شکایت بنحال خود گفت مرا بعد از تکاب چندین محنت فرمود ای لیان بخواستگاری تو بیایم که در عیص باشد پیش از

دختر هفت و هشت کمتر خود را بشوهر می بند اگر هفت سال دیگر خدمت قبول کنی راحیل را نیز بنویسد هم اسرائیل قبول نموده هشت و هفت سال دیگر شبانی بجای آورد و راحیل را نیز بکاح آورد و چون که لیان را دو کنیز کرد و نه یکی قلعه دو و نه رهاه نام آن هر دو را بخانه یعقوب برساند بعد از آن یعقوب را حب الوطن برآورد که مقرر نجات بوطن گشت لیان گفت یک سال دیگر اینجا باش تا غنایم خود را دو قسم ساخته یک بخش را نامزد تو کرد و نام و هر بره نر که از آن گوسفندان بوجود آید تو بخشیم یعقوب اجابت نمود و از قدرت آسمی در آن سال تمامی برادر متولد شدند لیان از زمین تنبیه شد گفت یک سال دیگر توقف کن تا پیش که از قسم ماه سال بوجود آید ترا باشد اسرائیل بچپان کرد و در آن سال از تمامی گوسفندان بر داماده متولد شدند پس لیان حسب الوعد اغنام را تقویض اسرائیل کرد و اسرائیل نال عیال و اطفال و اموال و دامه بنگان شد چون قریب بآن یار رسید متعلقان خود گفت اگر کسی از شما استغفار نماید در جواب گوئید یعقوب نام غلام عیال است باز بجا از دست عیال آمده است و بایان از مردم یعقوبیم اتفاقاً روزیکه یعقوب و فلان شهرت عیال شهر بزرگ را دیده بود و دید که جمعی از مسافران از راه دور می آیند و از غریب بر جبین ایشان نمایان است عنان اسپ بجانب مسافران معطوف ساخته چون بایشان رسید پرسید که شما چه کسانیدید بکجا خواهید رفت متعلقان حسب الامر یعقوب جواب دادند که یعقوب غلام عیال است عیال بگردشیدن نام برادر از اسپ فرود آمده گفت یعقوب تو چشم من است و دیده یعقوب او بخل گرفت سر و ریش او را بوسید و انواع تملطف بهرانی فرمود و او را بیشتر برده منزل شبان شبان لایق برای سکونت او مقرر نمود و روز دیگر تمامی مال و منال خود را یازده حصه کرده از آن حصه با دو همسر خود داده و یک حصه به برادر خود یعقوب عطا فرمود و از بنیم یعقوب را فراغت کلی از وجه معاش حاصل گشته بعبادت حق مشغول گشت تا حق تعالی او را به پیغمبری رسالت دعوت مالی کنعان برگزید و حق تعالی یعقوب از آن دو منکوحه و دو سر سیه و دوازده پسر نیک اختر مرحمت فرمود بدین ترتیب بن یاسیل شمعون یهو واه لادوی شجر یوسف بنیامین و آن نعمانی زبولون گاد و اشیر و از انجمله شش پسر که عبارت از روبن و شمعون و یهو واه و لیوی و شجر و یاسیا کار زبولون باشد از شکم بی بی لیه از وجه کلان اسرائیل یوسف و بنیامین از شکم بی بی راحیل منکوحه خود آنحضرت بودند و نعمانی و دان هر دو از یک سریه و گاد و اشیر از سریه دوم متولد شدند و بزعم مصنف مرآت الافاخنه و بعضی دیگر از مصنفین یهو واه کلان بن فرزدان اسرائیل بود و نیز مصنف که رافاخنه را از نسل او اخذ نموده اما خضیه جمهوره و بنیامین را بر عکس آنست زیرا که او شان روبیل را فرزند اول اسرائیل میدانند و رافاخنه را از نسل ساول پادشاه اسرائیل از سبط بنیامین شمارند چون یعقوب با یکسال در کنعان گذشت بنیامین متولد گشت و همان زمان مادرش راحیل بعالم تقاضا فتنه بنابران بنیامین مع سوم گشت چنانچه بنیامین بخت عربی مادر مرده را میگویند و یوسف عیال را تصبیق و حلیه اش حبس و معتدل اقامت مسفید پوست و حلیه خلق و صغیره السرقه بود و چشمها مبارکش بزرگ و کشاد و دندان بود چون تبسم کردی نور از خواص او لامع شدی و هنگام کلام شعاع از دندان معجز بیانش لامع گشته صوت او مشاب صوت آدم علیه السلام بود که قبل از خطا و ذلت داشت و سال بود که مادرش وفات کرد و زهده سالگی بجنّت مغارقه پدر گرفتار شده در چاه کنعان افتاد و سهران چاه بجزایت قاضی بیضاوی بوحی سماوی فائز گشت بعد از آنکه قضا او را بمصر رسانید و بقیه قیمت گرفتار گردانید شش سال در خانه عزیز مصر بسر برده بعد از آن بواسطه تشنگی ریختن در قیفا افتاد و هفت سال بایر و دوازده سال علی اختلاف الاقوال در محبسه گنجانیده و موافق صحت روایت اول در سن سی سالگی از محبسه بیرون آمده بهرمد نیابت پادشاه مصر بر سر عزت نشست بعد از وفات پادشاه مصر متقل گشت و در سی و دو سالگی زینجا را بکاح آورد و در چهل سالگی بواسطه پدر کا میاشت و پدرش زهده سال دیگر چشم بدیدارش روشن گشته اما گاه به بهشت برین خرامید یوسف بعد

فوت پدر بست سه سال در مد عزت گذرانیده بعد از آن انتقال فرمود و بنا بر روایت مذکوره عمر آنجناب نود و هفت سال
 باشد و صاحب مبارک عمرش صد و بست سال نوشته و زمره بر آنند که مدت مفارقت پدر و پسر هفتاد سال بود و سوداگرے که
 یوسف را از برادرانش خرید و نامش مالک بن عمرو نام عزیز مکه آنحضرت را در شهر مصر از مالک بن عمرو خرید و بقبول طبری
 عامر بود و عزیز نائب بادشاه مصر بود و بادشاه مصر بروایت ریان بن الولید بن المصعب بن حاز بن نمیر بن سلواش بن
 قارون بن عمر بن علق بن عاذ بن ارم بن سام بن مهنو نوح علیه السلام بود و زینجا بروایت اکثر علما اسرائیل نام داشت پدرش را که
 از اعیان مصر بود عاسیل میگفتند و بقولے نام زینجا نکاه و پدرش موسوم به بوش بود و جامی علیه ارحمت پدرش را طیموس نام
 گفته است چون بعد نیابت مصر زینجا را بکاخ آورد از شکمش دو فرزند یکے موسوم افراحم دوم منسه بوجود آمدند گویند چون اسرائیل
 مع بی بی لیا و یازده پسران احفاد بوجود بین خود هنگام نیابت یوسف وقت حیات ریان بن الولید بادشاه مصر در شهر مصر بملاقات
 یوسف حاضر شد آنوقت تعداد اولاد و احفادش مع یوسف و دو فرزندش سولے نسوان بهشتا و نفر رسید بود چون بمصر رسیدند حضرت
 یوسف در ارمع تمام خاندان با جازت فرعون در موضع کوش که مقام بهتر مع زمین سائش قرین بود ساکن گردانیده و در تفسیر اهر
 آورده چون یعقوب بعد طول مدت مفارقه با یوسف مواصلت یافت احوال گذشته منجا بنین به بیان می آید یوسف در
 اثناء ذکر ماجرا خود از و برادران شکر گفت و فرمود که چون برادران قصد من کردند من از تمام شنگی بنالیدم زیرا که غلبه شنگی را
 نزدیک بسلامت سانیده بود و لاوی پنهان از دیگران شسته آب بن داد و مرا از آن نمک گیران ورد و قتی که بقتل من اتفاق کردند
 یهود ایشان را مانع آمد و مرا از قتل ایشان نگذاشت بشنیدن این سخن یعقوب علیه السلام دعا فرمود که خداوند انبوت و نسل لاوی
 و مملکت در سبط یهودا باشد آتیه و نیز در تفسیر جواهر قوم است که قبل از سلطنت ملک لوت مملکت بنی اسرائیل همواره در سبط
 یهودا بود که متر بوینع علیه السلام هنگام وفات یهودا را بجای خود خلیفه و جانشین گردانیده بود و آتیه کلامه در مراتب الافاغنه
 در مناقب و آورده که چون برادران آنحضرت را بشنیدند و در سبط یهودا بودند و فرستادند یهودا و اگر فتن از آن در ارم عار و است
 مخوفت از طفولیت باضلاق ستوده آراسته از جمیع برادران شجاعت فمروت ممتاز بود و حقیقی در دست آن مجید تعریف کرده
 فرمود و قال قاتل منهم لا تقتلوه و القوه فی غیابات الحجب الایه و برایت بشرف نبوت نیز مشرف شد و خلافت
 یوسف مانند مملکت بنی اسرائیل در سبط یهودا است متفق علماست و حقیقی او فرزند آن شجاعت عطا فرموده و مع جد امجد طائفه شریفه
 افاغنه است آتیه و بمجده عطا می فرستد حضرت اسرائیل یکے آنکه هفتاد و نه پسر و بنی اسرائیل او بیعت گشتند دیگر آنکه از عهد اسرائیل تا
 موسی کلیم آمد که نسب موسی بچهار واسطه آنحضرت می پیوندد و حقیقی نسل اسرائیل را آنقدر افزانید که شب خروج حضرت موسی
 از مصر نسل دوازده پسران اسرائیل سولے نسوان و احفاد ششصد و نه مرد و پیاوه و سوار ششصد و نه نفر و شمار آمدند اما بنیامین برادر عیانی
 یوسف علیه السلام بود و بقول جمهور سبط افاغنه یا بنجاب می پیوندد و حقیقی او را فرزند آن بدین ترتیب از زانی فرمود
 مع یحیی بن اسرائیل و گیر و نمان و ابی که او را حج و حج نیز می نویسند دیگر روش و پییم و پییم و این سما هم بلغت عبرانی اند و اصطلاح
 عرب تغییر حش در آن واقع است و این تغییر اصطلاحی لغات موجب تغییر اسمیان میگردد و با اتفاق مؤرخین اهل اسلام اهل کتاب ملک
 طاوت پادشاه عظیم ایشان اسرائیل از نسل بنیامین بوده است و آنچه بعض مؤرخین طاوت را از نسل یهودا و زمره از نسل
 لاوی بن یعقوب بن عم نموده اند روایت ضعیف است و

لعمریه ذکر محال من اعنه مصر

اهل بیت سحر زنده اند که در زمانه سابقه ملک فرعون میگفتند چنانچه سلاطین و مرقیصر باوشانان حبشه را بنجاشی فرمانروان
چین بافقویر بخوانند و اول فرعون مصر شان بن علوان بن عبید بن عرج بن علق بن بود و این آن شخص است که در قیدی بسیار خان
در زمانه و بالاخر قدرت و عظمت ایتعالی را برای العین مشاهده کرده از قصد آن معیت برگردید چنانچه در معیت آن عقیصر را از
دست تعدی او بختی رسید فرعون ثانی ربیان بن الولید است که نسب او به عمر بن علق می رسد او یوسف علی السلام را چنانچه فکر
شد عزیر مصر گردانیده بجهایان آورده بود فرعون ثالث قابوس بن مصعب است که در آخر ایام حیات یوسف بنحیت مصر نشسته
با حیار اسم کفر و شرک پرداخت چون بنی اسرائیل کشش در هارپ اند پذیرفتند و عقیصر شش نعل قیت و غل عبودیت برگردان ایشان نهاد
بتمحل اجمال و اعمال شاقه مامور گردانید و پس از آنکه او بجهنم رفت برادرش که فرعون چهارم است و نلیلم داشت فرعون موسی عبارت است
رایت سلطنت برافراشته بیشتر از برادر و در دنیا و دهر و اولاد اسرائیل بنی غیر کوششید با وجودیکه مردان ایشان را بندگان میفرمود و سوان ایشان را
نیز بطالبعراج رنج میسرین و پس از گذشتن هفتاد سال از سلطنت او جمعیت ساخته زبان معجزه خدای کشاد و متوطنان قدیم مصر قبطیان
بودند و بدینش را قبول کردند اما قوم اسرائیل سر از قبول آن نماند و نامعقول سر از زندن بر آن بیاید و در پناه بنی اسرائیل گشته اقویاء
ایشان را بقتل احبار از جبال و اشال آن مامور نموده ضعیفان را کمر کرد که مزدوری کرده بخریدند و خود را هر روز قبل از غروب آفتاب بخوارانید
چون بنی اسرائیل از ظلم و نهایت خوار و ذلیل شدند بهواره دست انابت باسید ابابت بدرگاه و تعالی برداشته و تنجی فضل و نجات خود
می مانند تا آنکه حقیقی را بر عجز و زاری ذلت خوار می و شان رحم آمده حضرت موسی بن عمران بن قهاث بن لاوی بن یعقوب
بن یحیی می رسالت برگزیده بدعوت آمد و در دود مامور گردانید و بیکت آنحضرت بنی اسرائیل را چنانچه شرح انقیص شرح دارد در تفاسیر مطبوعه
از ظلم و کمال آن بدگال نجات بخشیده آن شقی را مع جمعیت غرقاب گردانیده و موسی علیه السلام و بنی اسرائیل را بر سلطنت و عیالات
و اراضی ممالک مصر مستولی ساخته و بعد از آن بنی اسرائیل بذر به جهاد و تواتره بطریق می یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب
و دیگر بنی اسرائیل بر تمامی ممالک مصر و شام و ولایات قریب جوار آنها مالک قباض شدند و آن ممالک چیز بچهارمین حیات موسی علیه السلام
و چنانچه بعد از آن در بیان اسباط و وزده گانه اسرائیل منقسم گشت از این فتوحات تمام اقوام اسرائیل مراند که متکی صاحب جاه و جلال و
جمعیت و کثرت ثروت بالمال شده از کمال جمعیت و غمی نیاز و ثروت تنعم و ترفه پرداختند و مدت دراز در تنعم و ترفه و خوشنودمانی و ظلم و
عناد پیورده مخالفت احکام آیات تورات بعمل آوردند بنا بران جبار طلق با و اشر اعمال سید ایشان یکبار از ملوک عماره را بران داشت
که از جانب مغربش کریم بر ایشان کشید ملک اسرائیل ایلایق نام داشت القصد عماره با اسرائیلیان مقابل نمود و اسرائیلیان بهریت
خورد و تابوت سینه را باخته گریخته رفتند چون بنی اسرائیل با و شاه اسرائیل سید سینا و از غم و الم منشق گردیده حلت کرد پس از آن
بنی اسرائیل نهایت خوار و ذلیل و بکسار گردیده مدت چهار صد و شصت سال تبه و اعمالی چسبیدند هر چند باوشانان جبار بر ایشان استیلا یافته
اوشانرا ذلیل میکردند و با وجود آن از طریق فتوح فساد بازمی آمدند و بیش از پیش در بدی میگوشتند اما صاحبان انقیوم پس بهریت تبصره ناری
بدرگاه باری مسلت می نمودند که حقیقی ایشانرا بنی عیسی عطا فرمایند تا بمرد و او بر اعدا غالب نیند و حقیقی انقیوم خود و عیسی ایشانرا
اجابت فرموده و اسرائیل علی السلام را نبوت مشرف گردانیده و بموجب عیسی حضرت اشمویل ساؤل ملقب ملکوت بن قیسی از سبط

بنیامین سلطنت اسباط اشعرا سراسر ایل برگزیده بنوعی اواسر ایل را نجات داد *

لمعه در ذکر محفل نبوت حضرت اشموئیل علیہ السلام

آورده اند که بعد وقوع ذلّت و خوارگی نام پر اسباط اسرئیل غی سبانه و تعالی بر طبق اجابت دعای صلح ایشان اشموئیل علیہ السلام را بر سر قوم اسرئیل
یو جو و آورده و بعد حصول پیغمبر محفل سالکی نبوت رسالت مشرف گردانیده بنی اسرئیل نیز خوشی بجای گردیدند و تجدید احکام ملت محسوس و یافتند
و از اشموئیل التماس کردند که بجای ایشان از بارگاه الهی جلستانه با و شاهیه تعیین نماید تا بتأبیت او با جباران شام جهاد و قتال نمایند تا باران اشموئیل
مسئلت قوم را بدرگاه حق معزز گردانید و جواب آن از حضور حق تعالی جبرئیل علیہ السلام اشموئیل اخبر که اراده خداوند صلی آن است
که ساؤل نام بن قیسی از سبط بنیامین سلطنت بنی اسرئیل سرفراز سازد و جبرئیل از بارگاه خداوند عصائے قرنی پر از روغن بیون پیش
اشموئیل آورده گفت که بنی اسرئیل بگویند که ملکه کایشان میخواهند از میان ایشان آنکس را که بود که قدا و باین عصاب را برآمد و چون اشخص بر تو
در آمانیقرن روغن بجای آید که آتش میندود و بخود و در جوش آید و چون پاره ازین روغن بر آن شخص بمالی همچون اکلیل خواهد شد پس او را با و شاهیه
مال ملک بردارند و از فرمان او عمل نکنند فقط حضرت اشموئیل بموجب فمائش جبرئیل نام ساؤل را حقیقی داشته و خبر محفل تقرر با و شاهیه
مخبر بر بر ارمی عصاب قدش و بجوش آمدن قرن و روغن بیون از حضورش مثل اکلیل شدن بر سرش پیش اعیان عوام اسباط و آورده گاه
اسرئیل ظاهر ساخته چون بنی اسرئیل از نیمنی آگاه شدند از ان باز صنادید عظام صغار اسباط اسرئیل با سید آنکه شاید باین غنیمت
مشرف گردند و در وقت بنجانه حضرت اشموئیل آغاز ساختند اما بقدا حکم عصاب را بر نمیداشت قرن و روغن بجوش نمی آمد تا آنکه روزی ساؤل
بن قیسی از سبط بنیامین که ملقب ملک لوت بود و بتقیی که غنیمت بر مذکور خواست بنجانه اشموئیل سیده باین ذلّت فلان زگر وید
و بیان این قصه بر سبیل اجمال نحویت که قیسی پدر ملک ساؤل ملقب ملک لوت مرده بود از بنی اسرئیل بقول حمبو موخیرین اهل سیر
سبط بنیامین بود و عقیده کتب اخبار و حدیث مستوفی و محدثین اسحاق است که از سبط بیو بود و هر صورت شخصی بود و نهایتش که نکست
فرزند داشت ساؤل نام قومی هم که قدا و کرد از هر طول قامت او را طلوت میگفتند و در شجاع و بهادر تمام بود و پیشیا و آن بود
که در ده سالگی در یک تار بعد از جباران بن قیسی و خانها و اموال کفار را تاخت و تاراج نموده و همه از ان مجرب و شایسته قوت حاصل ساخته و از
کمال و انگیزش و شجاعت و شتاب را مثل سوره بر پیش شمس که پدرش قیس صرف چار شاخ گوسفند داشت روزی آن چهار گوسفند همراه غلام
برای چرانیدن بصحرای مستاد و اتفاق در آن روز برق بلدان بر و مانده آن هر چهار گوسفندان از و گم گشتند طلوت چون بیونی
پدر را میدانست و میدید که پدرش از گم شدن آن گوسفندان نهایت حزن است غلام را همراه گرفته تا جایی که گوسفندان برخاسته
به سر می شتافت اما نیافت آخر کار چون گذار ایشان بر خانه مبارک متشر اشموئیل افتاد و با غلام گفت که اینجاست پیغمبر خداست بیایا
بخجست او رفته حالت اعراض کنیم شاید که بر گوسفندان گم شده بجا دلالت نماید لهذا با اتفاق غلام بنجانه حضرت اشموئیل درآمد و مجدداً در
آندرش قرن روغن قدس بخوشید چون اشموئیل این حالت را دید پرسید که تو کیستی چه نام داری طلوت جواب داد که نام من ساؤل است ملقب
بطلوت و پیغمبری اسرئیلی ام دین غلام پدر من است درین وقت اشموئیل دانست که همین شخص است که جبرئیل از و بمن اخبار نموده بود که
با و شاهیه اسرئیل خواهد شد پس ان قیس روغن بر سرش آید آن روغن از قدرت الهی مثل اکلیل شد و محفل خود تجاوز نکرد پس از ان قدا و را بان عصاب بود
بر آمد بعد اشموئیل ساؤل را گفت ترا مبارکباد و که با و شاهیه اسرئیل و بعضی دیگر از ممالک نیز از ان تو خواهر شد طلوت گفت

اے شیخ! قبیلہ یامان از جمیع قبائل اسرائیل مجلس و محاور از است و اوقات گذری یامان بکشت سوسمار و مان کنگل سلطنت را
 شکر و دوتے میباید تا طاعت او و فردا رند اشموئیل گفت حکم خداوند تعالی چنین است ترا و احدی او حکم خدا تعالی اختیار
 نیست شان و بحکم الله مایشاء و بحکم ما یرید است بر طاعت او و درین باب از اشموئیل بنی طلبید اشموئیل گفت چون بنی
 بروی پدرت گوسفندان گم شده خود یافته باشند بعد طاعت بخوشی تمام سخت نه رفت چون بنیانه رسید دید که گوسفندان گم شده
 را پدرش یافته بود از بنی بر طاعت راستی سخن حضرت اشموئیل روشن گردید و اسید و سلطنت قوم اسرائیل گشت القصد اشموئیل بعد
 ملاحظه آثار قدرت الهی در شان طاعت او و صنادید و دوازده اسباط اسرائیل طلبانیده بحضور جمع آورده بایشان گفت که
 باری تعالی بر یامان و شمایان طاعت را بادشاهی داد از شنیدن بنی سخن بنی اسرائیل استبعاد و سرکشی نموده گفتند چگونه باشد ویرا بادشاهی
 بر یامان و حالانکه یامان حقدار تر ایم از ویرا بادشاهی زیرا که مستقر سلطنت از میان اسباط اسرائیل سبط یهودا و جائے نبوت
 سبط لاوی است و او را زین و شرف یکے ہم نیست علاوه بر سبط بنیامین است که باری تعالی از سبط نور از کباب جبرائیل صبی
 سبط بنیامین بر اسبط آلام خوانده و مغضوب است و نام ایشان را از دیوان ملک الملوک موصوفه و بالفرض التقدر بر اگر سبط
 یهودا هم باشد چون حواری مجلس و بی نام و نشان است سلطنت اسرائیل را سزاوارت چو اگر کسی بدولت و کنت شان شکوت
 موصوفه نباشد حکم او بر بنی اسرائیل نافذ نیست و نخواهد شد القصد هر چند اشموئیل ایشان را پند و موعظت فرمود و از تفرّد و سرکشی منع
 نمود و در داشت پس متر اشموئیل ملک طاعت را بنحای خود گماشت تهمت بر پرورش و گماشت و هر روز عظام اسباط اسرائیل را
 طلبانیده از قهر و غضب آبی بنابر عدم تسلیم سلطنت طاعت که بجانب اشد بود و تیرسانید چون مبالغه اشموئیل از حد گذشت بنی اسرائیل
 نیز از غضب ضعیف و ندرت رسیدند بعد علی الصبح تمامی مرداران کلان تران اسرائیل بحمد مت اشموئیل حاضر شده عرض نمودند که اگر
 این امر از جانب جناب باری است و تو بنفاد آن ماموری مایز از قهر و غضب و تعالی شان میتیرسیم ما بشرط طاعت طاعت
 اختیار میکنیم که طاعت بدرگاه حق مسکت و درخواست کنند که تا بدخواست و تابوت سکینه بیا باز گردانند بعد به سلطنت طاعت
 او را رضی خواهم شد و متابعت او از جانب دل نمائیم چون اشموئیل از وحی سماوی دانست بود که هرگاه ملک طاعت و بار امور
 اتماس کند پذیرا خواهد شد لهذا درین باب از بنی اسرائیل عزم پیمان گرفت پس طاعت را فرمود که چون شب با حسن سر
 بدرگاه قاضی الحاجات سوال کن در خواه که هرگز بدعا تو مقصد اسرائیل تمام خواهد شد قصه کوتاه در آخر شب موعود اشموئیل خود
 نیز نزد ملک طاعت حاضر گردیده و طاعت موافق فرموده اشموئیل بدرگاه خداوند مناجات نموده و درخواست سکینه کرد و هنوز
 در مناجات بود که ناگاه تابوت سکینه از هوا در آمد پیشتر اشموئیل ملک طاعت بر زمین نازل نموده بایستاد چون متر اشموئیل تحت
 باری را در باره ملک طاعت بلند و دید سرشکرانه بسجده نهاد پس علی الصبح مرداران اعیان بنی اسرائیل را جمع کرده تابوت سکینه
 برایشان ظاهر ساخت بدین آن اتفاقا بنی اسرائیل متحکم گردیده سجده شکرانه بدرگاه یگانه بجا آوردند و بر حضرت اشموئیل
 ملک طاعت ابرسیر بر بادشاهی شانند و خطاب مکی مخاطب ساختند و بانواع کلمات شانه آراسته او را جلوس دادند و در طاعت
 حکم و کمهت بر میان جان بستند و دوازده نقیب از دوازده سبط اسرائیل مقرر بودند در لوازم خدمت فرمانبرداری او تمامی
 حاضر می ماند چون از بنی سلطنت ملک طاعت بنی اسرائیل را اتفاق و جمیعت استعداد حاصل ملک نیز استعداد کامل هم رسید و
 خالمان را از دامن مملو مان کوتاه ساخته نظام سلطنت بر اقامی نمود و در وقت بحضرت اشموئیل وحی رسید که ملک طاعت بفرماید که

با جالوت و قوش حرب جهاد نماید بنا بر آن ملک طالوت بنی اسرائیل را جمع آورده و آن صوابیست و شموئیل لشکر بنی اسرائیل را
 عرض خواسته جمله هفتاد هزار سوار شش هزار نیزه گذار شمار آمدند و سواران کهن سال و مرصان اطفال که معذور و معفو ماندند دیگر تمامی
 در رکاب ملک متوجه جنگ جهاد جالوت حاکم فلسطین گشتند و این جالوت بکرات مرات لشکر بنی اسرائیل کشیده مراستم قتل و اسروفتار
 از حد تقیید رسانیده بود و آن قصه بعد روانگی به بیابانی بے آب رسیدند و از غلبه شکی نهایت تنگناش ندیدند و وقت ملک طالوت
 سپاه را فرمود که خمر آید و هر کس خواست که بنشیند بنشیند و هر کس نخواست بنشیند بنشیند و هر کس نخواست بنشیند بنشیند و هر کس نخواست بنشیند بنشیند
 آن آب بود و اردن یا فلسطین بود و آن قصه چون بآن آب رسیدند شصت و شش هزار کس خلاص گشتند و آن آب یاده از حکم نوشیدند
 و بیا رنده باز ماندند و چهار هزار کس مراعتت و موافقت حکم پادشاه روانه گشتند از آن طرف جالوت نیز با صد هزار کس در برابر ایشان آمد
 بایستاد چون بنی اسرائیل را نظر بر کثرت عدت و شوکت سپاه جالوت افتاد و بیدل شدند و گفتند لا طاقت الیوم بجالوت و جنود
 و اکثر بنی اسرائیل گفتند لا طاقت الیوم بجالوت باقی ماندند بنی اسرائیلی که از سبط یهو ابودا و نیز با دوازده
 پسر خود از جمله آن پیشین بود طبری گوید و قتی که طالوت متوجه جنگ جالوت گشت شموئیل علیه السلام فرموده فرموده بود که این چه
 بر قدر کس است راست آید او کشته جالوت خواهد بود چون هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیدند ملک طالوت فرمود تا نماز کردند که هر کس جالوت
 را بکشد ملک را در ملک شریک سازد و دختر خود را بنحاح او دهد چون داود که خردترین و لادیشی بود این بنی اسرائیلی را بر اختیار
 ایستاد و برادران را ترغیب داد چون ایشان ازین امر استعاده نموده باز آوردند داود گفت من مبادرت نمایم و او را بقتل رسانم انگاه
 نزد ملک طالوت رفتم و فرموده اری قتل جالوت زبان کشا و ملک طالوت داود را خیره بجهت دیده گفت ای کار از قدرت تو زیاده است
 داود گفت ملک امتحان فرماید ملک این مزار را فمیده زره مذکوره را حاضر آورده و او را پوشانید چون بر قد او درست آمد و است
 که کشته جالوت اوست لاجرم او را بجز جالوت نامزد فرموده باز دو اوج یکبار از نبات شکر در امر سلطنت و عده داده فرمود
 تا اسب سلاح مناسب ده و با او تسلیم نمایند داود گفت مرا باین اشیا حاجت نیست و من با همین سنگ فلان کج در دست من است
 با جالوت مقابله خواهم کرد گویند که قبل از مقابل جالوت از بعضی علامات بردا و ظاهر گشته بود که جالوت بر دست او کشته خواهد شد
 بنا بر آن بآن مبادرت کرد و یکبار از آن امارت این نوشته اند که روزی در اثنا قطع مسافت داود از سنگ آواز شنید که من
 سنگی ام موسوی که یکبار از اعدای خود را بواسطه من بقتل رسانیده بود و از سنگ دیگر آواز شنید که من سنگی ام که بارون فلان دشمن را
 بمن هلاک نموده و همچنین از سنگ دیگر آواز شنید که من سنگی ام که دم که جالوت را بوسیله من خواست و داود آن هر سه سنگ برداشته
 در توبره انداخته هر سه سنگ یکدیگر متصل شدند و قوی آنکه شموئیل علیه السلام با وجود داده بود که جالوت بر دست تو مقتول خواهد شد
 بصورت داود علیه السلام با جامه شمعین فلان سنگ در برابر جالوت افت جالوت ضعیف بیت و حقارت بنده داود علیه السلام را
 دیده متعجب شد پس یکبار آمد و گفت آمده ام تا ترا بقتل رسانم شنیدن این سخن آغاز سخن نموده و داود آن سنگ در فلان کج در دست
 جالوت انداخت آن سنگ در هوا سه باره گشته یکبار به پیشانیش رسیده و دو باره دیگر بجانب سینه و سینه میل نموده جالوت از پا
 یافیل و در افتاده هلاک شد و بجز و هلاک شدن او سپاهش منزه گشتند و بفرار نهادند و بنی اسرائیل آغاز قتل و غارت نموده و داود و
 جالوت بریده نظر ملک طالوت سانیه بقول است که نسب جالوت بعلیق بن عابر رسید و نامش کلیات بود انما سبی جالوت
 لحواله و چندان عظم خلقت داشت خودی که بر سر خود میخاد و بدست بنی اسرائیل افتاد چون زن کردند صد مظل من بود و آن قصه

بعد از آن فتح نمایان حصول غنیمت بپایان بشکرا سلام که تعداد از رواج استعد آن غنیمت از شرح میران بود ملک طالت و بنی اسرائیل را
مکت و شروت تمام دست اوده بعد مراجعت ملک طالت و داود و بر یک تخت نشستند و نیز ملک طالت حسب الوعد خود وکیل نام را
بنکاح داود و در داده در قدر و منزلت او افزوده قبض بسط تمام سلطنت خود را بدست داود داد و

لمعه در ذکر مجمل حال مخالفت ملک طالت با حضرت داود علیه السلام

آورده اند که چون کار سلطنت ملک طالت در قبضه اختیار حضرت داود درآمد از انجا که داود در مری خوش خلق و خوش خلقی و لیر بود و با رعایا
و سپاه سلوک نیکو پیش گرفته تمامی مردم اهل سیف و قلم و اخطار و اهل حرفه از دل خوانان او شده و در یکی امورات رجوع بوسه آورده
با ملک طالت و خلق ترک نمودند و از بنی عرق رشک و حسد طالت و حرکت آمده با داود بغض و عداوت پیدا نمود و در خیالی و هلاک داود
مضمر خاطر ساخت اما بواسطه زندگانی حضرت اشمویل مافی الضمیر خود را ظاهر کردن نمیتوانست چون حضرت اشمویل بر صحنه رضوان خرامید
ملک طالت که تخریب هلاک داود بر میان بسته است خود بر آن گماشت و ذوالفین نام که از خواصان و مقربان ملک بود و داود را از ارباب
ملک مسلح ساخت بنا بر آن داود از قهر و غضب او ترسیده است از سر انجام مهم پای از آمد و رفت بارگاه شاهای کوتاه کرد و فقط
خود پرداخت نیز ملک را و یونان که پس از یک اختر ملک طالت بود و با داود محبت و عشق از حد داشته تازه از ارباب و
داود را آگاه می ساخت منقول است که روزی ملک بهانه عیادت خویشانه بخانه داود درآمد و در آنجا محاکات از دختر بیکل که زوجه داود بود
خواجگاه داود را استفسار نموده مراجعت کرد بعد از آن چون داود بخانه خود رسید و از بیان بیکل باو معلوم کردید که ملک مستفسر خواجگاه او بود
بنابر آن وقت شب مشکه پر آب در خواجگاه خود گذاشته چادر سفید بالای آن انداخته تعبیه ساخت تا که ملک بپندارد که داود خفته چادر
بر خود انداخته است و خود رفته در گوشه پنهان نشست تا آنکه وقت نیم شب ملک تن به تنش حیل کرده بخانه درآمد و آن مشکه پر آب
چادر کشیده را داود و گمان برده شمشیر از نیام بر آورده بالاسکنانند و بر سبدن ضرب شمشیر شک چاک شده آن بینه روان
گردید چون ملک این تعبیه را دید و دانست که داود از مافی الضمیر او آگاهی یافته اکنون او نیز در عداوت خواهد کوشید لهذا پیش از پیش
همت خود را بردفع داود و مصرف داشت اما داود خود را در صحرا و بیابان نیز در هر مکان خود را مخفی و محفوظ میداشت تا آنکه شبی
داود بخانه ملک رفته در حالتیکه ملک در خواب بود چار تیر از ترکش کشیده در چار گوشه خواجگاه ملک لاییده شمشیر حیدر ملک را
گرفته میرانفت علی الصبح چون ملک آن حالت را دید بر پاسبانان حراسان و حجابان معترض شده و از ایشان صد کس را بقتل رسانید
تا مکید تمام فرمود شب بیکر باز داود و وقتیکه بر پاسبانان حرا غفلت آید داشت بخانه ملک آمده و نزدیک پیر بادشاه رسیده
و شمشیر و جهر را برهنه کرده بر روی بادشاه نهاد و آنقه نوشته بر بالین او گذاشته برآمد چون بادشاه بیدار شد و صوت حال را برانمود
دید و آنقه را بخواند نوشته بود که ای ملک اول بادشاه اسرائیل اگر من میخواستم که ترا بقتل رسانم مانع بود و باسانی ترا میکشتم لاف خفا
و حق نمک خویشی تو مرا از کشتن تو مانع است متنبه شو و از خدا ترس آئیده اندیشه قتل و هلاک من بیکینه را از صفی خاطر مکن این آیه
از ملاحظه این میبایکی و گستاخی و جسارت و لیر می داود ملک غضبناک تر شده پیش از پیش بدافع او متوجه شد و بر پاسبانان بد گمان گشته
برای ایشان بهانه می جست چنانچه بانکه جریمه از یک کس بظهور می آمد تمامی خاندان او را در حبس میکشید و بد آن حالت هلاک می ساخت
تا آنکه تمامی ما و خواص را کین امر را دولت اسرائیل از دستش نشد اهل پیشه و حرفه از او طان خود و جلا وطن گشتند و در اندک

نتی نهر کس از قوم بنی اسرائیل رفته تهنیت گذرانیده طریق خونریزی و غارت را عادت ساخته علماء بنی اسرائیل چون وضع
 و اطوار ملک ناشناخته دیدند زبان طعن برکشادند چنانچه از شنیدن آن ملک غضب آمده شال ثقیل بنی اسرائیل در داود و بر او
 کتبت برده سیزده هزار علما و شرفا را بقتل آورد و داود علیه السلام نیز درین ایام افتان و خیزان در میشه و کوهستان مخفی میماند و در کجائی خود
 میگوشت و خلق الله ملک طالت را از سبب ارتکاب خونریزی مردم با دشا و خونخوار لقب کردند و بالاخره چنانچه مذکور خواهد شد
 فصل آلهی انگیر حال او گشته بتوبه و انابت پرداخت توبه و اجابت یافت

معبر بیان محل حال توبه نمودن ملک طالت قبول شدن توبه و شهید شدنش مع فرزندان

در کتاب مژات الافا غنه حالت توبه ملک بدینطور مرسوم است که روزی که ملک طالت بشار برآمده گذرا و بر قبرستان واقع
 گردید در آنجا دید که عورتی بر قبر کشته نشسته نوحه و زاری میکند با دشا از آن عورت پرسید که این قبر از کیست گفت قبر شوهر من است
 و تا ایام زندگانی بصید شکار اوقات میگذاشت و وجه معاش را ازین ممر حاصل میکرد و در میان من و او عسک بود که هر یک که اول
 وفات کند دیگر را بر سر او دعا و استغفار نماید اکنون که من اول مرد و من او را در عالم رویا بخواب دیدم که بسبب پیشه داشتن شکار
 با نوران محض و شستن معاش خویش بر این عذاب گرفتار است بعد بیدار شدن از خواب نظر بر واجب داشتن نماز و عده و محبتی که در میان
 من و او بود و نزد عورتی صاحب کرامات و مستجاب الدعوات فتم و از او درخواست نمودم تا در حق شوهر من عاظمی مرزش و مغفرت کند آن
 صالحه دعا کرد و از برکات دعای مستجاب آنصالحه امید دارم که از عذاب آلهی ربانی یابد و مرا در عالم رویا از نجات او خبر رسیده است
 از آنجا که وقت انابت ملک بر گاه خداوند در میان کشایش دروازه مغفرت و رحمت در باره او رسیده بود و سخن آن عورت بزرگ
 اثر تمام نموده در دل و جان او جای گرفته و از خوا غفلت بیدار گشته از اعمال ناشائسته خود پشیمان و نادم شد و صیوت میرت او
 بحال اصلی باز آمده آه و زاری و جگر پر درد بر کشیده متنبه شده بانحو گفت بیهاست بیهاست اینم و بشکار حلال مانخود و معذرت است حالت
 من بچنان خواهد انجامید که نتوانم کس علماء و فضلا و اهل بیان را از قوم اسرائیل کشته ام بعد دست در دامن آن عورت زده گفتم
 نزدیک آن عورت صالحه بپرسید دارم که در حق من عاظمی نماید بنابر آن عورت ملک همراه گرفته بدر سرای آن صالحه
 رسانید و خود اندرون رفته حالت ملک را بنحدمت آنصالحه گذارش ساخت و آنصالحه ملک را اندرون طلبیده چون ملک
 نزدیک آنصالحه رفت بعد از آنکه آداب سیم تکبیر دست برداشتن آنصالحه زده گفت در حق من عاظمی و بمن باده بنمائی که باعث نجات
 من باشد صالحه گفت من قبک را از قبور انبیاء می دانم هر شکلی که پیش من آید آنجا رفته و نزد من بشهرت حاجت خود را از خدا نیغالی
 میخواهم بعد از آن هر چه برآمد کار باشد جواب می شنوم بیا تا ترا بر آن قبر رهبری نمایم پس آنصالحه برخاسته روان شد و ملک طالت
 از عقب او میرفت تا بقبر آن نبی رسیدند بعضی گویند که آنقبر یوشع بن نون بود و زمره قبر اربع بن اخطوب گفته اند و جمهور بر آنند
 که آن قبر شموئیل نبی بود و القصص آن را بده بلکه ملک طالت گفت ای بادشا هر چه حاجت داری ازین قبر اتماس کن که مزار
 فیض آنرا شموئیل پیغمبر بزرگوار است بادشا از دیدن قبر شموئیل و شنیدن نام مبارکش نهایت خجل و شرم گرفتار گردیده از کمال حجاب
 خواست که آتش و دیر گفت ای صالحه مرا طاقت نیست که در برابر این مقدس مبارک دم زخم پس آنصالحه فریاد و زاری آغاز نموده
 یا پیغمبر خدا اینک ملک طالت بادشا اسرائیل بنحدمت تو رسیده و از اعمال سیئه و افعال فیهی خود ندامت و زبیده میخواهد که توبه کند

بامر الله تعالى زنده شود و او را زنده بجا بمانی برخواست انصاح قبر شکنان شد و اشموئیل علیه السلام باره خاک لوده از خاک برآمد و گفت
 ای طاعت بعد از آن چه سبب افت گشت که مصدر افعال ناپسندیده شدی و چنان کرد از ناشائست از تو وقوع یافت که زمین
 آسمان از دست تو نالان و از فریاد خویشی تو گوش ملایک کردند و یاکن آن نزد افلاس مغرب خویش را که در طلب گنج مفقود گشت
 بخانه من آمدی و من در باب سلطنت تو چه قدر اهتمام و سعی نمودم تا بنی اسرائیل را طاعت و کرامت قبول کردند و چنانچه از افلاس مغرب خویشی
 خود فراموش کرده دست جور و تعدی دراز کرده هستی هزار سواران اسرائیل را بیکناهی قتل آوردی و قاتل خود را بطول نمودی که
 فریاد و فغان جباری تو بملکوت رسید و زلزله در اقیانوس زمین افتاد و علاوه از آن بکشتن تو که برگزیده بارگاه خداوند است و عنقریب
 بیوت مبعوث خواهد شد سعی نمودی و جمعیت بنی اسرائیل را متفرق ساختی ای طاعت از کردار تو بد خود بسوی خدا که جزا و عتاب است
 باز گرد که قهار و جبار است و از افعال قبیح خود پشیمان شو و راستی اخلاص تو بکن که حق تعالی قبول کننده توبه تائبان است ملک طاعت
 چون انیمو غلبه زنتش امین از زبان حضرت اشموئیل شنید از حسرت مانند بار بر خود پیچید و آه سوزان از دل بر کشید و گفت یا پیغمبر خدا
 راستی باز کردار من خود پشیمان و تائبم پس اعمالی که موجب نجات من باشد بقبول اشموئیل گفت یا طاعت گناهان بکبر از تو صادر
 آن زمان توبه تو قبول باید که سلطنت را بداد و تفویض کنی و خویشتن را ده فرزندان خود با کفار جهاد نموده شهادت رسمی طاعت
 گفت یا پیغمبر خدا بخوشی قبول دارم که خود را مع ده پسران در حرکت شهادت سالم بعد از آن اشموئیل گفت دو عورت تو که در خانه تو
 حاملانند تفقد پرورش آن دو عقیقه را بداد و تفویض کنی که از آن دو عقیقه دو فرزند را در جسد نامدار از عقب توبه بوجود آیند و حق تعالی منظور را
 بقا نام و نشان تو از آن دو فرزند است جماعتی عظیم و گروه انبوه پیدا خواهد کرد چنانچه ربع سکون از دست ایشان شگون خواهد شد و مدبر
 جهان بر او لاد تو خواهد ماند و آنست که چون اشموئیل این تقریر تمام کرد بقرینه آمده غائب شد و ملک طاعت از آنجای سجده آمده جمیع بنی اسرائیل
 و بزرگان سپاه را طلبیده گفت که منتر اشموئیل علیه السلام مرا پند و نصیحت فرموده که بجهت حصول سعادت شهادت نجات تو امکان
 بر وید هر جا که داود باشد او را بیارید یا بدشاهی پس ماندگان خود با تسلیم نام و من خود مع ده فرزندان بنیت شهادت با کفار جنگ
 نمایم باستماع این حکم بنی اسرائیل داود را حاضر آوردند چون داود نزدیک ملک رسید ملک او را از دست گرفته بخت سلطنت نشاند
 و بادشاهی اسرائیل با و تفویض نموده آنچه در باب حرم محترم خود از زبان حضرت اشموئیل شنیده بود و داود یکایک بیان کرده
 تفقد احوال آن دو عقیقه و تکفل پرورش او را و او شان جو را و داود ساخت پس از آن در ادای حقوق مسلمانان رضامندی مطلقان
 حتی الامکان پوشیده بگذاشت و از خود راضی و رضامند گردانیده بعد از سقاط حقوق مردم از گردن خود منادی کرد که هر کس که بر دوش من حقی
 داشته باشد و فرائض قیامت بمن عیال نماید اکنون آمده حق و انتقام خود از من بگیرد هر مردم شنیدند این سخن حقوق خود را بخوشی ملک
 بخشیده رضامند و خشنود شدند و احدی را سنگیر او باقی نماند بعد از آن ملک هر دو حرم محترم را بداد و سپرده و خود استعداد جهاد نموده
 منع پسران شریک حال و اعمال توجه گرفتار شده ملک جباران آمده محاربت نمود تا ملک پسران شهادت میداد و قبول التوجه عزیز در جگانه میزد و

معراج حال سلطنت و بخت داود و تفقد هر دو حرم ملک طاعت را

چون بعد شهادت ملک طاعت حضرت داود بادشاه مستقل بنی اسرائیل شد و علاوه بیوت خلافت شرف گردید و اوقاف و حقیقت
 ملک طاعت بر پرورش و عیالگری حرم ملک طاعت پرداخته تا آنکه حق تعالی در یک و از آن هر دو عقیقه را دو فرزند را در جسد مرت

فرموده و حضرت داود علیہ السلام یکی را موسوم به برخیا و دیگری را ارمیا نام گردانید بر تولد آن دو شانزده خوشی و شانزده مانی نموده و در سالک نهم زندان خود پرورش مینمود تا بسین شد رسیدند بعد از آن حضرت علیه السلام را بکلیه ایشان تعیین نمود و چنانچه از توبه حضرت استاد نیک نهاد با خلق صوفی معنوی علوم ظاهری و باطنی آراسته شدند بعد از آن فن سپاه گری باو شان آموزانیده چون زمین فن نیز کامل گشت پس از آن سرگرمی جلد سرداران اسرائیل ماتحت خود را بهر کدام از ایشان تفویض فرموده مدارالمهام امور ملکی و مالی حضرت داود شدند و بهر کار که تعیین میشدند تسبیح و غیره و زی بر لای ایشان می زدید و نیز در محارباتی که مردم بسط بنیامین بابا بت سلطنت پدری با داود و علیهم السلام بر می کار آمدند حامی و ناصر دولت داودی مانند و حق پرورش حضرت داود را بر نوره بنیامیت مقدم داشته آخر نیز بر یسایس ملک و لیاقت مختار رتق و فتق و قبض و بسط کارخانه سلطنت خلافت مانند و وزارت ملکی متعلق بذات برخیا و افسری سرداران فوج منحصراً بر میا گشت و آنحضرت نیز او شان از مرمره فرزندان عزیز القدر دانست و تمامی سرداران خویشان منتظر حکم ایشان می ماندند

لمع در ذکری حال و لاد برخیا و ارمیا که فرزندان برخیا آصف نام فرزندان ارمیا موسوم بافغنه معروفا فغان بود

چون حق سبحانه و تعالی برخیا را فرزند سراجست عطا فرمود موسوم بافغنه شد و ارمیا را فغان نام نهاد و نام صفت در زجره مکتب عمیق اصناف نام افغنه انگاه واقع شده و معنی افغنه بلغت فارسی اثر و است و اسم افغنه قرار بر افغان یافته و تمامی طوائف نجیب افغان از نسل این افغنه وجود یافته اند و رده اند که این هر دو سردار زاده در حالت حیات با بر توجیه حضرت داود و علوم و کمالات انسانیه دست یافته آصف بن برخیا که فنون عجیبه علوم غریبه حاصل نموده بود و لیاقت از بهر اقدار اسرائیل موجودین آن عهد زیاده تر داشت بعد فات پدر بر عهد ملکی پدری و افغنه بر عهد فوج و سپاه گری تعیین یافته و دقیقه از دقائق فادای و خدمتگذار می حضرت داود و علیهم السلام فرو گذاشتند و چون حضرت داود و علیهم السلام ببله کجای پیوه او را میبشاشد و جبرائیل و میکائیل چنانچه شرح آنقصه در قرآن مجید کوراست آنحضرت را بران دولت متنبه ساختند و آنحضرت بر آن فکرت توجیه استغفار اختیار خست از خواب نوراک باز مانده صبح شام بدرگاه حق معجز و زاری که بر آتیه چهل روز از مسجد سر بر نه داشت الاجت ادا نماز و تجمید وضوء آخر الام خداوند غافر الذنوب الذلالت به او را قبول فرموده جبرائیل بشارت مغفرت رسانیده گفت که خدای میفرماید که اگر در روز جزا او را با تو محاسبه نماید چندان از تعیم بهشت و حور و قصور و غلمان او را بر آن بخشم که از خصومت تو یاد نیارد و بعد از آن او را تسلی یافت و بشکرانه این عفو و بخشش الهی بنامیت المقدس بخود واجب ساخت قول محمد بن جبریل میری آنکه آن بلیه آن بود که در زمان خلافت داود و علیهم السلام با غنیم در میان بنی اسرائیل افتاد و داود با صالح قوم بصره بیت المقدس میران آمده سر با سجده نمود و دفع آن بلیه از حق مست نموده و همان روز آن سوال اجابت یافته و بار خدای از بنی اسرائیل بر یافت و بعد تسکین با و که برایتی یکصد و هفتاد هزار بنی اسرائیل بدان فات کردند داود با قوم خود گفت که بشکرانه فضل الهی بر نجات ازین بلیه با سجده در نی مقام نهند و بنی اسرائیل در این امر با داود و علیهم السلام اتفاق نمودند بعد از آن آنحضرت تعمیر مسجد اقصی آغاز فرمودند و بعد از آنکه بقدر قد آدم بلند شد از بارگاه خداوند خطایب سید که شکر شام قبول افتاد اکنون دست از آن بازدارید که مقدس چنان است که با اتهام یکبار از اولاد داود و علیهم السلام زیست اختتام خواهد یافت پس ترکان نمودند آورده اند که چون امر سلطنت بر داود و علیهم السلام قرار یافت زبور بر و نازل شد که فنون سواعظ و حکم دران کتابت بود بودند و آواز خوش آواز می نیکو الهانی آن حضرت که وقت خواندن زبور بر آورد و سماع

جن انس و سبع و بہائم و وحوش و طیور رسیدہ امتداد کلمات بحجت او گرایند و چون بفرمان خواندے آدمی پر پی ہائے سبع و طيور بر گرد او جمع گشتند و چون تسبیح گفتے شجر و دربا و اتفاق نمودے و از معجزات آنحضرت بود کہ آہن بر دست مبارک آنحضرت مانند موم نرم شدے تا آنحضرت از ان زمرہ یافتے با وجود ملکوت عظمت و جلال خود و آل و عیال از ان مرسلتے و ایام حیات خود را تقسیم چار قسم نموده بود روزے با علماء و اہل درس و فتوایے صحبت داشتے و بذکر علوم پرانے روزے در دیوان حکومت قلعہ فیصل تقدمات و مهمات برایا ساتھ و روزے در محراب عبادت خلوت گزیدے و روزے بانسوان اہلبیت صحبت داشتے و نود و نہ عورت بکجاء آورده اما بعد از آنکہ بیوہ بیاء را بکجاء آوردند و منکومات آنحضرت بعد رسیدہ واقعات نبوت و خلافت آنحضرت آنقدر است کہ این سال مختصر گنجائش آن نماید لهذا بشرح آن نمی پردازد و از آنجملہ یک مقدمہ واجب التعمیر تعلیم می دراید کہ روزے آنحضرت با صحبت یونانان پسر ملک طوط کہ دوست جانی او بود و با او توشق و محبت از حد میداشتند یاد آمدہ گفت کہ از اولاد ساؤل است کہ بخصوص یونانان او را ہم نوال سازم و حاضر خدمت ملک او و کہ فراموش او بود نماز تخصیص نام یونانان تعلیم فقط اولاد ساؤل نیز از نیکو با وجود ہم پیالہ ہنوا الہ بود آن صفت افغان کہ از اولاد ساؤل اند مراد آنحضرت خواستن ہم نوال ساختن شخصے از نسل یونانان است بتلاش اولاد صلبی یونانان پرداختہ مضیوشت سنگ کہ از صلب یونانان بود بدست آورده بحضور آنحضرت حاضر ساختند و آنحضرت او را ہم پیالہ ہم نوالہ ساخت و یمن نامرہ محبت کہ با یونانان داشت او را حاصل شد حقیقی داؤد علیہ السلام را اولاد امجاد بسیار عطا فرمودہ از آنجملہ حضرت سلیمان را بر وراثت علم و حکمت نبوت سلطنت عظمت مخصوص ساختہ آورده اند کہ سلیمان علیہ السلام بعد قبول توبہ داؤد علیہ السلام صغیر السن بود کہ حقیقی موافق مضمون آیہ قرآن شریف ففہمناہا سلیمان حکمت و علم او را از رانی داشت بنا بران داؤد علیہ السلام نظر بر لیاقت او گماشت نتیجاست کہ سلیمان با بولعی مدعی خود تعیین نماید اما از جهت سعادت خاطر دیگر اولاد انیمنی را ظاہر نمی کرد تا آنکہ جبریل علیہ السلام نگینے و صحیفہ تسمیہ سوالات نزد داؤد علیہ السلام آورده گفت فرمان خداوند چنین است کہ ہر کہ از فرزندان تو این سائل را جواب گوید این بگین را در انگشت او دراری و او را ولیع ہر خویش گردانی بنا بران داؤد علیہ السلام مجھے ساختہ و علماء و رؤسایہ نووران جمع حاضر آمدہ آن صحیفہ را بکشد و اجوبہ سوالات مندرجہ آن از اولاد خود خواست بہر عاجز آمدند مگر سلیمان کہ ہمہ سوالات اجوابت بر وجہ صواب گفت لاجرم داؤد و بگین سلیمان دادہ و او را ولیع خویش معتہ ساخت *

لمعہ در ذکر محمل سلطنت سلیمان علیہ السلام و نبوتش

آورده اند کہ چون حضرت داؤد علیہ السلام چهل سال بزرگوئی یافت تقویت دین و ملت موسوی قیام نموده و چون سال یکصد و بیست و علی اختلاف الاقوال از عمر عزیزش منقضی گشتہ بروضہ رضوان خواہد حضرت سلیمان بر تخت سلطنت لبوس فرمودہ مناجات کرد کہ آئی مرا یکے بخش کہ بعد از من احکام را شاید و این درخواست او قبول یافتہ انس و جن و وحوش و طيور فرمانبرداران حضرت شدند و با وزیر منقاد او گشت نیز علم منطق الطیر با عطا گردید و سلیمان علیہ السلام دیوان فرمود تا بساطے کہ گنجائش دربار آنجا داشت یافتہ و ہر گاہ سلیمان عزم سفر کردے فرمودے کہ ماہی حاج بادشاہی بران بساط رسانند و شکریان در پایہ سر زیناقت صف کشند انکاء باورامو فرمودے تا بساط را برداشتہ بہ مقصد برے و بان طریق در یک شبانہ روز راہ دو ماہہ طوی گشتے و بروایت روضۃ الصفا آنحضرت بعد باوشاہ شدن متصل با پانے خویش میدانے مسطح ساخت دوازده فرنگ در دوازده فرنگ فرمان داد تا از آنجستے بیستم روز

فرش انداختند و هر روز تختی از طلایی اهرم صاع بدر گوهر دین میدان می نهادند و آصف بن برخیا بر کرسی زرین که نزدیک تر
تخت بود نشسته و بر بیتن امورات مملکت پرداخته و بر دیگر کرسی چهار هزار از اجار سپه و قرار گرفته و در عقب سیر چهار هزار کس از
خواص آرمیان با خواص دیوان پریشان می ایستادند و مرغان بالی سر بر سیلمان لشکرش پر در بافته سایه میکردند و شیاطین و صوت شیر
بودند که تخت حضرت سلیمان بر پشت آن دو شیر موضوع بود و طلسمی ترتیب کرده بودند که هرگاه سلیمان قصد تخت نمود آن دو شیر و شها
برداشتند و با هم متصل می افتادند و سلیمان پس مبارک بران می نهاد و بر بالی سر بر می رفت منقول است که بعد فوت سلیمان یک از کوه
هوس شد که بالی آن تخت نشین و یک از آن دو شیر چنان دست بر پای زد که ساقش شکست بمقصد رسید راست گفتا ند. **میت**
تجیه بر جلای زرگان توان بگذشت مگر اسباب بزرگی میباده کنی و

آنست که کلامه آنچه حقیقی در قرآن مجید فرموده است که قال الذی عند علم الکتاب انا انیک به قبل ان یحسد الیک
طرفک الا ینکمر ادا آصف بن برخیا است که بر و علم و عمل در یک طرفه العین تخت بقیس از مسافت دراز حضرت سلیمان
حاضر ساخت سبب بیان نیاد و در بعض کفار عهد سلیمان بران حضرت بعض مفسرین چنین بیان کرده اند که آنکه شقاوت پشوه
پریدن تخت سلیمان را بر هوا و طبع بودن چوین و وحش و طبع پیش آنحضرت از علم و سل آصف بن برخیا اعتقاد نموده معجزه نبوت
آنحضرت نمی انگاشتند لهذا پیغمبری آنحضرت ایمان نیاد و درند. و نیز از آنجا که آصف بن برخیا شخص با علم و عمل و مرد با حکمت
و تدبیر بی نظیر گذشته سلطین زمان در برای یقین خود را با آصف له و له مقب میا زد و جناب آصف بن برخیا با اتفاق مومنین فاعنه
عزاده افتند و از نوادگان ملک طالوت از سبط بنیامین بوده است و ماد و عقیفه او از نسل لاوی بن یعقوب بود و آنچه در ترجمه
کتب عمیق آصف از نسل لاوی اعتقاد نموده اند این عقیده او شان از ان قسم تحریرات محرمان و مترجمان کتب کوره است
که حضرت سلیمان را بت پرستی شتم ساخته و دامن عصمت آن نبی معصوم را بلوث شرک کفر لوث گردانیده اند و حقیقی
ازین عقیده کا و به او شان در قرآن مجید پیغمبر خبر داده که و ما کفر سلیمان و لیکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر
یا از ان قسم تحریفات علماء هندو است که برای کام روانی نفوس شهوت پرست خود حضرت لوط علیه السلام را بزنا با دختر خویش
و ابشالوم را بنحسوار می زنار با خواهر حقیقی خود منسوب ساخته و رج توریت دیگر کتب عمیق نموده اند و از ان تحریفات
علمای ایشان است حقیقی در قرآن مجید اعلام نموده فرموده است که یکتبون الکتاب باید یحکم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشترو به ثمنًا قلیلًا الا ینکمر بنا بران بقابل تواریخ صحیح غلط و ساقط الاعتبار است قتال م قوم است که حق سبحانه و تعالی
آصف را چند فرزندان افغان را بهره پسران عطا فرموده و هم در حالت حیات حضرت داود علیه السلام اولاد و احفاد افغان را
آنقدر کثرت داد که خیل و قبیل علی گشته موسوم بنی افغان شدند و اولاد آصف چون یالی یافتند و گروه اندک مانند شال خیل افغان
گشتند بنا بران اولاد و نسل هر دو بزرگوار افغان گفته شدند و سلیمان علیه السلام بوجوب صیت پدر بزرگوار چنانچه در صدر مذکور است
در کل امورات ملکی نایب مختار مطلق خود داشته و افغان را با میل لامائی و سپاه لاری تمامی افواج دام را فوج تعیین نموده قدر و منزلت
او شان را از تمامی سرداران خور و دکان اسباط اسرائیل بلند ساخت و نیز بوجوب صیت پدر و حکم خداوند اکبر تمام تعمیر میت المقدس را
پیش نهاد و خاطر شریف ساخته چون دید که طبیعت افغان بن ریا در نفاذ امور فرمانروائی و ترویج احکام دارائی استعداد تمام دارد
بنابران هشتاد هزار نواب الوات و حجاب با افغان تفویض فرموده فرمان داد که در تمام آن میت مبارک سعی تمام نماید و

و در اندک مدت عمارت بیت القیسه با تمام ساند چنانچه افغان سجد و هوشیاری بیکران بصرفه و جواهر اسباب
 نفی بیکران گشت آن در کتب مکتوبه کورستان بیت مبارک تعیین می آید و در که حضرت سلیمان علیه السلام را مکار گذاری افغان بند و بست صف نهادند
 گشت جناب آصف و افغان پیش از پیش منظور نظر سلیمانی گشت و بهمدی هزار سی سلیمان اختصاص یافته مخصوص جناب افغان انعام عظمی را
 تعلیم داد و رانے جدیدی داد و نمودن کلمات راز که در اجلاس بیکدیگر گفته باشند در مجلس بر مراد آن علم نباشد تراشیده جاری ساخت که
 بنزدی آن سخنان راز در میان حضرت سلیمان آن دو را عیان نشان بیکدیگر می نمود و اکثر مردم سل افغان برکت عید متعین گشت چنانچه اکثر
 قراب طائفه با حضرت سلیمان طایفه افغان معروف طایفه سلیمانی شدند و زبان لغت افغان شهو زبان سلیمانی گشت مردم عرب انوقت
 تا این زمان طایفه افغان را سلیمانی میگویند منقول است که چون بیت المقدس تحلیف و ترصیع قرین تمام رسید ایام حیات سلیمان
 نیز با خر رسیده رفته بر بنیگر عصا اندون گنبد بلورین ایستاده و غط میفرمود که ملک الموت حاضر شده نخبه با رتعالی رسانیده گفت
 با مر خداوند تعالی جان پاک ترا با عالی عیدین میرم سلیمان گفت اینقدر فرصت ده که در صحنه رفته بقیس را و دعای کرم عزرائیل گفت گشت
 با حضرت سلیمان گفت اینقدر مهلت بخش که آصف و افغان را انتظام امور سلطنت سپارم و بفحائم ملک الموت گفت ترا بملک
 مملکت پروردگار چه کار است او داند و کار او بعد گفت اینقدر فرصت ده که دو گانه نماز و انعام گفت یا حضرت سلیمان باین مجاز
 فیستم پس ملک الموت نزدیک جناب رفت و دروازه گشت خود بر در چشمان مبارکش نهاده جان پاکش را قبض نمود و اما بدش بیکدیگر
 عصا بدستور ایستاده ماند و حکمت در استاده ماندش آن بود که دیوان ضیان او میان پندارند که در خواب است متعرق
 تماشا عالم ملکوت یا منمک تجلیات شود و امور حکم بوده مسجد القیسه را با تمام رسانید القیسه موقوف معمول در رواج کارخانه سپاهکار
 و اتمام عمارت مسجد القیسه صورت بود تا آنکه عمارت با تمام رسانید و در بنیقد مدت که یکسال گفته اند از حسن بیرون آصف
 برین خل در امور مملکت سلیمانی واقع نشد آخر الامر چون دیوان یک گونه از مکارا گاه گشتند کرم چوب خورنده را بصلای حضرت رسانید
 چون کرم عصار خورده بشکست آن بنیعی عالی گوهر بر زمین افتاد و خبر وفاتش شهره افتاد گشت دیوان بریان مرغان غیر مطلق العنان
 شده رفتند و آصف و افغان پسرش رجام را بر تخت سلطنت نشاند تا آخر ایام زندگی در بیت المقدس شام و روم صاحب اختیار ماند
 اما بعد از آن و در ازمانا در وفات کردند و در میان مردم باطراسل تخلف توقع رسیده و از ان اختلاف افتراق منصف
 و هر تنام در سلطنت رجام رونما گردیده سلطنت بنی اسرائیل منقسم بر دو قسم شد قسمی که متعلق بر رجام قوم یهود و موسوم به
 یهود و قسم دوم که سرگروهی آن متعلق با عاظم سبط بنیامین بود و سلطنت اسرائیل نام نهادند و در تاریخ طبری مذکور است که بعد از
 حضرت سلیمان پسرش رجام نبوت سلطنت سیده و مدت هفتاد سال در بعضی از بلاد شام حکومت نمود و بعد از فاشش
 حاکم شد و در میان سبط یهودا و بنیامین سه سال ریاست کرد اما از دین موسی برگشته بت پرستید و بنی اسرائیل بت پرستی
 کرد چون محبت هم رفت آسانام قایم مقام او شد و بتجدید شریعت موسی چنانچه انام را بقبول دین موسی احکام تورات لالت
 فرمود چنانچه اکثر بنی اسرائیل ترک بت پرستی کردند و بر حق مردم قیام شام که سالک طریق ضلالت مانند او شان را چه هند و ستان
 برج نام که پرستش شمس و قمر میکرد بران داشتند که با شکر بسیار توجیه بیت المقدس گشت چون بنی اسرائیل را طاقت متفاوت با
 آن جنود ناسعد و نبود آسا با دوشاه یهود بیت القیسه درون رفته و طایفه ملک آنگوده را از بارگاه باری جلشانه مشت نمود و دعایش
 اجابت یافته نبوت شرف بوعده ظفر نصرت سرفراز شده بر طبق وحی آسمانی بانکه مردم از اسرائیل بیرون آمده باراجرج

مقابل گردیده بر لشکر راجه تیر باران کردند کفار هند نیز تیر انداختن پرداختند حقتعالی فرستادگان را بمردان اسلام فرستاده تیر لمسه
کفار را واپس بکفار راند نمودند و بدین واسطه از زخم تیران اسلام و در تیر لمسه خویش جمیع کثیر از لشکر برج بقتل رسیده آنکارا اتباع خود را
جمع ساخته گفت این شخص اگر چه مردم اندک دارد اما سخو خوب میداند و میخواهد که ما را با آن سید بقتل رساند درین اثنا ملاک عظام با تیغها
بر منظر برج درآمدند و از معانته انبیاء علیهم السلام و عیسای مسیح و یحیی و یونس و ابراهیم و اسماعیل و یوسف و موسی و هارون و نوح و آدم و شاد
نشت تا از آب عبور نموده بملکت خود بروی کشتی چون بمیان دریا رسید غریب گشت و راجه برج با تمامی اتباع خود از راه آب
بیا رسیدند میگویی ضعیف از تقریر مرقوم که سواری کشتی مراجعت کردند معلوم می شود که فوج کشتی این راجه از سمت هند شام نیز سواری
کشتی خواهد بود قتل میگویی بطبری چون بست سال از ریاست آسمان منقضی شدند وفات کرد و پیش از وفاتش هوشا قایم مقام او گشته بست و
پنج سال حکمرانی کرده رحلت نمود و بعد از او غلبانام عورتی ریاست بنی اسرائیل را تا مدت در قبض نمود و او را با بعضی از ملک زادگان
ویرا بقتل رسانیدند بعد از او شاکا پادشاه شد چهل سال حکومت کرد و بعد از او مقبلمانام بست و ده سال الی بوده در زمان سلطنت و هوشا
نوط بن هوشا و اموص پدر شمیما بر تبه نبوت رسیدند و بعد از مقبلمانام پیش عورتان پناه و دو سال پادشاهی نموده پس از او پیشرویان
یا سومانان شانزده سال حکمرانی نمود و ببقیده شحمه مکیه پوشع و عاموش و اشعیا و متی علیهم السلام هر چهار در ایالت سویا تا بر تبه نبوت
مشفق شده و بعد سویا تا پیش از اجمان جیشان که ملقب بصدقیه یا صدقیه بود و در پائین خویش قصه داشت پادشاه شد و در
سلطنت و قتل و اسیر و جلا و طنی بنی اسرائیل از بیت المقدس وقوع یافت بیان این قصه بطریق اجمال نحویت که صدقیه پادشاه اسرائیل از
اولا و اسرائیل از اولاد دلیمان علیهم السلام در پائین قصه داشت در عدا و بسبب ضعف و عجز او ملوک اطراف الحطم و در تخریب مملکت اسرائیل
پیدا شده نخست حاکم که بر شهر بیت المقدس لشکر کشید ملک جزیره انکار نام بود که پریش زهره میکرد و در نذر کرد که اگر بر یهود غالب آمد پس خود را
از جهت زهره قربان کند و در ایته بخت نصر کاتب و فشی نگار بود چون نگار بالشکری نظام بیت المقدس نزول نمود حقتعالی بادی فرستاده مجمع
سپاه او را هلاک ساخت الا نگار و بخت نصر که غائب و غایب از گشت پیش نگار که از نذر پدر مطلع شده بود پدر خود و نگار را بقتل رسانیده بعض
مملکت پدر گشت اما بعد از آنکه بخت نصر و را بحید از میان برداشته خود بر پادشاهی تصرف شد منتقل است که بعد از بیت نگار
شاه مصل و والته آذربایجان پیغمبر از یکدیگر گریخته بکربیت المقدس کشیده و در نواحی بلده شریفه بهر سیده در میان او شان مجاریه
اقتاده بایستی بنی اسرائیل شهر و کفایت شد بعد و قائل مذکوره یهود فارغ ابدال شده بعیش و عشرت پرداخته و در کج و نحو
اقتاده از غایت ترفه و نعم آغاز فسق و فساد کردند تا آنکه حقتعالی بخت نصر را برایشان گماشت محمد بن اسحاق صاحب غاری آورده که در عهد
صدقیه اشعیا بن ارموصا از نسل سلیمان علیهم السلام نبوت مبعوث شد و دعوت را شد و بنی اسرائیل را موعظه گشته و بطریق عیسای بن مریم و بخت
حضرت خاتم الانبیاء طوائف نام را بشارت داده یهود را بترک فسق و فساد متابعت شریعت موسی و احکام بیت نصیحت بلوغ فرمود اما
یهود بر عکس آن تمکب فساد و بیفرمانی مانده هرگز باز نمی آمدند و ظلال اشغال حقتعالی بخاریب پادشاه بابل را بران سلط کرده بشصنم
سوار جوار غارم بنی اسرائیل گشته بظواهر بیت المقدس نزول نمود چون در آنوقت در مرض بایه صدقیه استیلا داشت و اشعیا
صدقیه را از کیفیت حال واقعه آگاه گردانید گفت شرط وصیت سجایا که وفات تو یک سید است پس بموجب فرموده اشعیا
عمل نموده بخلو بخانه در آمده از حقتعالی تبرع و ناری نجات بنی اسرائیل را از شر خاریب مستلک نمود و عایش اجابت یافته اشعیا
وحی نازل شد که با صدقیه بگو که سلطنت تو قبول کردم و ترا بر عدا منظر و تصور گردانیدم باستعمال فلان دوام مرض ترا شفا بخشیدم

و بعد از آنکه سال افزوده شد و مردم اشعیاه این شارت بصدقیه رسانیده و صدقیه حبس و شکنجه آبی در پای علاج کرد و صبح روشنی خبر یافت
 که تمامی دشمنان مرده اند مگر نحاریب پنج نفر دیگر که بخت النصر از آنجا بود و صدقیه آن شش نفر را گرفتار کرده و اراده قتل ایشان نمود اما
 اشعیاه علیه السلام بطریق وصول امر آبی صدقیه را از آن اراده بازداشت و گفت که نحاریب اتباع او را رخصت کن تا دیگر منتوان را ازین
 آگاهی دهند صدقیه قبول نموده هر شش کس را بغیرت رخصت داد چون نحاریب ببابل رسید هفت سال زنده بود و بعد از شش و پنج
 بحکم وصیت او قائم مقام گشت پس از آنکه صدقیه رحلت فرمود بنی اسرائیل بار دیگر قتل و فجور آغاز نهادند و هر چند اشعیاه علیه السلام ایشان
 را نصیحت نموده فائده بران مرتب شد بلکه اشعیاه را چنانچه قصاص و تقاضای سیرندگوارست شهید ساختند و بیشتر از پیشتر در فساد کوشیدند
 لاجرم وندجبار بنصرت سرکدانی را که پادشاه بابل بود برایشان گماشت تا بتخریب بیت المقدس و قتل واسطی غارت بنی اسرائیل پرداخته
 دقیقه از وقایع خرابی ایشان فرو نگذاشت و بخت نصر بعقیده محمد بن جریر طبری از اولاد گودوز سپهسالار کتیره بود که نوبته بفرمان امر
 لشکر بیت المقدس کشیده بود در مغلوب و مقتول نمود و منسوب گردانیده کرت دیگر در اوقات بهمن بدان دیار ستانته از آبادانی
 آن دیار از طوائف انسانی دیار نگذاشت استیسه کلام و مرما را بمل تغیر سیر بران گفته اند که در غطف حرام بود و بسبب آنکه بخت یعنی بنده نصر
 نام بیت است چون مادر او را زانیده در تبهخانه انداخت و زود نصرت پرورش یافت موسوم بخت نصر گشت یعنی بنده نصر و قصه تسلیم
 او بر بیت المقدس و خرابی و نش آن بقعه پاک و شهر مقدس و قتل واسطی غارت و اعلان و نش بنی اسرائیل و از بیت المقدس و شام بجا آمد
 عرب عجم در سیر و تواریخ بمسوط شرح و اسطوارست سحایه لا اختصار بایر و خلاصه آن می پردازد آورده اند که چون بنی اسرائیل پادشاه
 تیغال بنز گشتند بخت نصر کدانی ملک بابل بر بیت المقدس و ممالک شام خروج نموده با ششصد هزار سوار و شصت هزار پیاده و شصت
 و شش متولی شد چون بنی اسرائیل تاب مقاومت در خود ندیدند و در اندک محاربه فرود و منزم شدند و درین حالت آن بجاک بیاباک
 جمعی کثیر از ایشان بقتل رسانیده و گروهی را از ایشان که اکثر ابناء و اقرباء ملوک سبط یهو و بنیامین بودند اسیر نموده و باقی تمامی مردم
 اسباط اثناعشر و قوم افغان و اصف که شاخ بنیامین اندیک بخت از بیت المقدس و شام بجا وطن شدند و بنیامین و سبط یهو و بنیامین و سبط یهو و بنیامین
 قسم گشته طائفه انبوه که قاید قبائل آن گروه بنی افغان و بنی اصف بودند و نهادوست ممالک عیشیمه تارقه رفته بولایت خراسان
 رسید و بجلال شام و شاداب خود و ساخر و فیر و در جوار مردم شل ضحاک تازی که از عهد تسلط فریدون بر ضحاک و قوش از ممالک فارس
 گریخته و بنبال مذکور مستحق و تقیم گشته بودند و سکونت پذیر شدند و فرقه دوم از جلا و طمان که بنسبت طائفه افغان و متعلقان ایشان از
 بنی اسرائیل در تعداد بسیار کم و قلیل بودند بشمول اندک از قبائل افغان و نهادوست ممالک عرب گردیده و در زمین شیرب حجاز اقامت
 گزین گشتند و از گروه سوم اسیر شدند کان اسرائیل که اکثر ملوک و ملوک زادگان سبط یهو و اسرائیل بودند و تعداد آنها بر دایته ده هزار بقول
 دیگر دوازده هزار و همدان اوج و عالم بودند چون از سجد بخت نصر را آوردند بقتل رسانیده و باقی ماندگان انبوه شاهی را که زیاده بر
 چهار هزار و کم از پنجاه مرد بودند بعد قید داشتن و چندی خلاص فرموده باز بهشت مس آیدند و نیز دیگر اسرائیلیان که در اطراف شام از خوف
 قتل آن شتی مخفی بودند بشام و پس آمدند قان که قوه سیل بکس رفت به در شیرب حجاز و عیشیمه بودند و در ایام نخست بانیته قبل
 بسیار شدند و در میان ایشان علماء و ارباب و سرداران باشوکت و شان پیدا شده چون حضرت خاتم النبوت صلی الله علیه و سلم بعد هجرت از مکه
 بمدینه رسید و اکثر اراضی شیرب آنوقت در دست اسرائیلیان بودند آنحضرت ایشان را بدین ملت خود دعوت فرمود و بعضی از سرداران با علم و
 عمل این طائفه چنانچه ایشان اسلام میبویس و سرار و عالم فاضل قلم خیر چند شخص دیگر که آنحضرت را از علامات مندرجه پیش نشان میدادند

و دانستند که همین است آن پیغمبر و تورات سائر کتب سماوی بنا بر آن بر آنحضرت ایمان آوردند بابت پاک او را آمدند و باقی
 تمامی قبایل یهود و بنی نصر و بنی قریظه و غیره بحدود ستور بر سر آمدند و طغیان مانده ترک دین آئین ابا و اجداد و قطع زنا رسم عادت را
 شاق تصویده به باخات و مقاتلات اختیار شیوه نفاق و شقاق پرداخته که آخر کار از دست بردن از میان است آنحضرت متامل
 و خراب گشتند و مراد آیات تورات سائر کتب عتیق از واپس آمدن مردم سبط یهو و بنیامین که از قید سخت نصر خلاص یافته
 واپس ابرش قدس آمدند آن مردم سباط دوازده گانه بنیامین یهودا که بکلیه سرب فتنه در شرب و عجز و شتمند و آن گروه غصه مردم
 اسباط اثنا عشر اسرائیل که بشمول بنیامین طائفه اصف و افغان بملکت خراسان رفته در جبال غرور و ساغر و فیروزه قیام کردند و ازین عبارت
 تورات که چون نجات نصیران یهود و بنیامین را از دفرموده بر زمین قدس آمده آباد شدند لازم نمی آید که مردم یهود و بنیامین صرف
 همین کسان بودند که نجات نصیران بوده بود و نیز از عبارت تورات هرگز مفهوم نمیشود که بنحله قبایل یهود و بنیامین صیقل
 ممالک دیگر رفته پس آنچنین بعضی مخرجین نصیران چنانچه آنرا نسیل انفس صاحب غیره متابعان قول ایشان چنانچه مصنف حیات افغانی
 گمان برده نوشته اند که از سبط یهو و بنیامین کس به ممالک دیگر نرفته بود و نارسانی ایشان است عبارت تورات که نشاء مفهوم آید
 تورات دیگر کتب عتیق موافق فهم ایشان نیست اگر کسی را در نارسانی و غلط تامل نمودن ایشان شک باشد ترجمه تورات
 و سائر کتب عتیق موجود در مطالعه نماید تا حقیقت این بحث بر روشن گردد و قطع نظر از تقریر بالا چون فتنه یهود بکلیه شرب و
 بون آمد و مردم تا عهد سید العرب و بعثت می است بنصوص قرآنی ثابت و در تفاسیر توارخ معتبره چون حبیب السیر و فتنه الصفا و تاریخ
 محمد بن جریر طبری و تفسیر معالم التنزیل و غیره صاف نوشته است که این گروه یهودی نصر و بنی قریظه که در حدیث نبویه و عهد هدایت آمدند حضرت آباد بودند
 اسلاف این طائفه از صده نجات نصیران و طایفه اصف و افغانی اختیار نموده بکلیه در حدیث ساکن گشتند و بنحله قبایل یهود و بنیامین که در غلط گفته
 آید چون طایفه اصف و افغان که از آمدن سبط یهو و بنیامین بملکت عرب کار بود و غلط آن کار بخوبی روشن گشت آنچنانکه طایفه اصف و بنیامین
 قبایل اصف افغان در باب فتنه ایشان بملکت خراسان کار نموده اند غلط تر خواهد بود و نیز آنچنین مصنف حیات افغانی ضل مغرور و بخیال واریا نام ز پس بملک
 طاوت هرگز نموده اند و نه بخیال واریا از سران حضرت داود بودند و وجوهای ثابت ضل مغرور و بخیال واریا نموده که اگر بخیال واریا سران
 عالیشان از فرزندان ملک طاوت نزد حضرت داود علیه السلام موجود می بودند پس چرا میگفت که آیا کسی از اولاد ملک طاوت هست
 که بخصوص یونانمان او را بنواله سازم علاوه نام آن مرد در تمدن و سران حضرت داود درج کتب عتیق شد حال آنکه درج نیست میگویم
 که درج اول بالکل بیهوده است از نارسانی مصنف مذکور بحقیقت مضمون آیات تورات ناشی شده زیرا که در کلام الهی هیچ تفسیر
 و تفسیر لغوی نمیشاید و تخصیص بعد تعمیم در هر اصطلاح مروج است و چون تخصیص تعمیم واقع شود هرگز به تخصیص نظر نمیشاید چرا که اگر مراد در
 تعمیم منحصر باشد لفظ تخصیص لغوی فتنه در اینجا چون مراد حضرت داود از طلبیدن اولاد ساؤل خاص اولاد صلبی یونانمان بودند و از وجود بخیال
 واریا کتفی مطلب آنحضرت نبود و لفظ بخصوص بچ ناثان بر زبان مبارک آرد و مزاج دانا و حقیقت شناسان بجائی کلام مجزئ توام
 آنحضرت دانستند که مطلب آنحضرت اولاد صلبی یونانمان است لهذا میفرمود بشف لنگ را که از اولاد صلبی یونانمان بود بحضور حاضر آمد و فرمود
 و آنحضرت او را بنواله ساخت چرا که مراد و مقصود آنحضرت عام اولاد ملک طاوت می بود و بخیال واریا و فرزندان عالیشان در صحبت او
 همواره حاضر بودند حاجت نبود که دیگر بر اولاد او هم نواله میساخت و همین لفظ کفایت داشت که کسی از اولاد ساؤل هست که او را
 بنواله سازم چون لفظ بخصوص یونانمان فرمود معلوم شد که مراد آنحضرت اولاد صلبی یونانمان است نه مطلق اولاد ساؤل و مزاج شد

اسماء بنیاد و در میان اهل اسلام آصف و افغان در میان مانع وجود او شان نیست چه لفظ عیسای مسیح محمول افغان
 کتب معتبره که موجود اند نیست و وجود هر دو حضرت یقینی است قطع نظر از آن تغییر و تبدل و تحریف استقاط آیات کتب معتبره نزد
 اهل اسلام نصایح بدلائل قوی ثابت است از نیوجیب اقوال آیات کتب معتبره که مخالف قرآن باشند بالاجماع نزد اهل اسلام قط
 الاعتبار اند از کلام ساقط الاعتبار از ازم خصم درست نمیشود قطع نظر از آن بسیار از اسما هستند که در کتب معتبره بلفظ دیگر مندرج و در کتب با لفظ
 و لغت دیگر مذکور اند چنانچه در کتب معتبره آصف را آصاف و برخیا را بر گیا و ارمیا را ایر میاه و نبوت نصر را نبوکذاص نوشته و علی بن ابی طالب
 حالت بسیاری از اسامی و لغات دیگر واقع بنا بر آن نیز محمل مستحسن در دست باشد و شجره نسب سلاف اشرف ملک طاعت از نجباء
 تا حضرت یعقوب در تفسیر و تواتر هر یک در ترتیب مندرج است که ساؤل بن قیس بن خزار بن انس بن یحیی بن بنیامین بن حضرت
 اسرئیل و در کتب معتبره موافق عبارت تفسیر و تواتر است این معنی بقصد اهل اسلام منافات ندارد و چه عبارت کتب معتبره نزد ما
 ساقط الاعتبار و عبارت تفاسیر واجب الاعتبار است و برای اثبات ایند عا که طائفه افغان از نسل حضرت اسرئیل اند روایت تاریخ
 گزیده حمد الله مستوفی و روایت کتاب سحر الانساب غیره که از مؤرخین معتبرین اند کافی است بمقابل آن روایت شاذ و بے سند
 مصنف مطلع الانوار که این طائفه از نسل قطب بیان نموده از ریشه و قبولی ندارد و بنا بر ثبوت این دعوی که طائفه افغان از نسل
 ملک ساؤل بادشاه اسرئیل از سبط بنیامین اند که برود و در وادعصار مشهور بافغان و سلیمانی شده اند روایات تاریخ معتبره و مؤلفان
 افغانه چنانچه مراتب افغانه و مخزن افغانی و تاریخ ابراهیم شاه و نظام شاه و سایر دفا تر افغانه که از قدیم تحریر شده می آیند بر این
 قاطع اند قول مصنف افغانی که جز اعتقاد ترجمه معترف و متغیر کتب معتبره و قول آریل انفسن عیسائی سند معتبر قابل لحاظ اهل اسلام
 ندارد و بمقابل روایات معتبره تاریخات ثقه اهل اسلام که ذکر بعضی از آن بالا مذکور است اعتباری ندارد و دلیل دیگر بر اثبات اسرئیلیت
 افغانه قومی تر از همه بر این آن است که این طائفه با وجودیکه درین وقت بنابر اوصاف متن سیده خود را مردم دوازده تن میگویند و دواز
 تن معنی دوازده سبط است و این شمار دوازده گانه از قدیم تا حال بدوازده سبط اسرئیل مخصوص شده می آید پس صراحت ثابت
 گشت که این طائفه دوازده سبط اسرئیل اند دلیل دیگر بر اثبات ایند عا آنکه مردم این طائفه شریف و اسلاف ایشان از قدیم تا
 حال نسل بعد نسل با عن جد بر عصبه نسب اسرئیلیت متفق شده می آیند و درین قوم و اسلاف این قوم از قدیم تا حال سلاطین و مدار
 و علماء با وقار و صاحب اعتبار و مردم پر پیروز گشته می آیند و همگنان برین عصبه اسرئیلیت اتفاق دارند و بحکم حدیث صحیح لن یجتمع
 امتی علی الضلاله هرگز احتمال ندارد که این قدر مردم صد هزار از اهل اسلام است حضرت خیر الانام بر عصبه دروغی که داخل ضلالت
 اجتماع نموده باشند بنا بر آن نیز قول مصنف حیات افغانی و مقتدایانش چون آریل انفسن نصرانی و هندو شاه مقلد مطلع الانوار
 باطل و لغو باشد قطع نظر از آن بقول مضمون مایدمی اهل البیت حاله لایدمی غیری به قوم و طائفه آدمیان را
 نسبت نسب اصلیت خود و واقفیت زیاده از مردم اغیار حاصل می باشد چو که این طائفه از قدیم خود را بنی اسرئیل میدانند و میگویند چرا
 بنی اسرئیل نباشند و چون عصبه هر قریب نبی آدم در باب نسب آن فرق در هر ملک و دیار حجت کافی است و محلی قبیل این طائفه که تا حال
 پشت بر پشت شده می آیند چرا حجت نباشد و خلل قیاسی و اختراع مصنف حیات افغانی و آریل انفسن صاحب چیزه
 وحی سماوی نیست که خواه نخواه قبول کرده آید و روایات مستنده مؤرخین فی قند و اعتبار را بقول انکیسان مشکوک تصور کرده آید
 و بنقول مصنف حیات افغانی که عرب طائفه افغان را از سبب بود و باش کوه سلیمان سلیمانی میگویند بقول اختراعیه و اصل ندارد

زیرا که هرگز ثابت نیست که عرب این کوستان را کوه سلیمانی می نامند بلکه این کوستان که متضمن آنرا کوه سلیمانی گفته بر سرحد
 هند واقع است و در قدیم الایام هندوان آنرا بریت ستی پر لادی گفته حال نیز آن نام منی مند و فارسیان بسبب آنکه روزی از روزها
 حضرت سلیمان علیه السلام هنگام سیاحت شیرخت خود را بر بند سی جواد این کوه سردیر نهاده استراحت نموده بود از آن ایام
 این کوستان کوه سلیمان خوانند و آن مکان خاص الحال نیز مردم تحت سلیمان می نامند و چون قیس عبدالرشید جد محمد پنهان
 بتقریب جهاد باین کوستان سیده آنرا از وجود کفار خالی ساخت افغانان آنرا با افغانی قبیسی غر گفته یعنی کوه قبیسی چنانچه حال
 نیز افغانه این سلسله کوه ستی پر لاد را که ثانیاً کوه سلیمان شهرت یافته بر اقبسی غریگویند و آنچه مصنف مذکور خل نموده که اگر افغانان را
 غری سلیمانی از قریب خصوص سلیمان حاصل شده باشد واجب بود که چنانچه در عاوش از سلیمانی میگویند و در هند سائر قایلیم نیز سلیمانی
 گفته باشند فقط سرسبز است زیرا که لازم نیست که هر قوم که در یک ولایت بیک نام معروف باشد در سائر ولایت نیز بهمان نام
 مشهور باشد زیرا که مغول و قزلباش در اصل تمامی ترک اند ازینکه در ولایت مغول و در دیگر ولایت قزلباش یا ترک گویند لازم نمی آید
 که ترک نباشند حال افغانان نیز برین مطلق است که در قدیم الایام اول نام ایشان افغان بود بعد از آن سلیمانی و بعد از آن پنهان
 و پس از آن پشتون معروف شدند و عرب ایشان را سلیمانی و در فارس افغان و در هند و ستان پنهان و در افغانستان پشتون گفته
 می شوند همچنان زبان انیقوم با افغانی و سلیمانی و پشتو مشهور است لازم نیست که چون فارسیان افغان میگویند هندیان نیز افغان گویند
 قائل می آیند زیرا که بعضی صاحب شسته که زبان پشتو یعنی افغانی زبان قدیمی نیست و از انقلاب عیسای برانی در عهد سلیمان
 پیداشده بلکه مرکب از لغات مختلفه السه متعدد یعنی فارسی جدید و پهلوی با هم مختلط شده از آن این بان سخت پیدا کرده است
 و اکثر الفاظ فارسی بتغییر خفیف و بعضی بلا تغیر لفظی موجود است زیرا که از پشتو زبان دو صد هزاره لفظ که مطلب آنها از دیگر زبان
 همین بود از زبان زنده پهلوی و سنسکرت هندوستانی و عربی و از منی جو جانی و عبرانی با بابل مقابله نموده شد از آنجمله یکصد و یک زبان
 مطابق نشده باقی اکثر فارسی و بعضی از پهلوی و زنده در فارسی آمدند و بعضی اینطور بودند که خود زنده بود و بعضی سنسکرت و افغانی
 و پنج باش از هندوستانی زبان بودند اما عبرانی بلفظ هم مطابق نشده و مولف حیات افغانی میگوید که من خود یکصد لفظ را
 با پنجابی مقابله نموده پس از آن پنج لفظ پنجابی موافق یافته میگوید عبدالضیف که این تمام خطها از زبان انیقوم صاحب حیات افغانی
 فضول و غلط اند جواب آنکه یکسری لغات افغانی که زبان پشتو مثل زبان عربی و عبرانی و فارسی و سنسکرت و غیر قدیم است بلکه صاحب مخزن
 افغانی و مرآت تمام موخرین افغانه و مخزن نموده اند که زبان جدید است که در عهد سلیمان علیه السلام بدیده افغان از انقلاب لغات
 عبرانی اختراع یافته است زیرا که آن قدیم عبارت از آن است که مترنوح علیه السلام و فرزند او و اولاد ایشان بان
 تکلم نموده و آنجمله هفتاد و دو زبان اند بعد از آن اگر کدام زبان پیدا شده باشد آنرا جدید گفته میشود خواه مستقل و مستند لغت و خواه مختلط
 بلغات السه مختلفه باشد از تغیر و تبدیل و تقلید لغات بجز زبان موجود آمده باشد و این زبان افغانی اگر چه از اسن قدیم نیست مگر زبان
 مستقل و مستبد جدید است که از انقلاب لغات عبری وجود یافته اصول و فروع مصاد و صنایع مشتق آن از مصاد و بیج یک از
 زبانهای نشانده معترضان مذکور مائت و شایسته و مطابقتی ندارد چنانچه نمیشود از دانشندان السه شناس مخفی نیست با اتفاق
 تمامی فرق بنی و ثابت است که تمامی لغات احکام از اسن قدیم و جدید مستقل و مستبد از آن نیز شرف اختلاط الفاظ و لغات خبریه
 السه دیگر از حقیقت اصل خود بر نمی آید چرا که صورت متغیر داشتن اختلاط بعض الفاظ خبریه یک زبان در زبان دیگر و باب انتقال استبداد

آن هیچ زبانی را زبان مستقل نتوان گفت زیرا که هیچ زبانی از آمیزش و اختلاط لغات زبان دیگر خالی نیست خاصه چون اکثر لغات
پشتو یعنی کجیه و ده لغات زبانها دیگر مطابق نیامند صاف واضح گشت که زبان پشتو زبانی مستقل مستبد است مطابق بعض
الفاظ پشتو لفظا و معنی و بعضی در معنی و مقصد موجب این امر میشود که پشتو زبان مستبد نباشد و آنچه ما قسیم که طائفه افغان در صورت
وسیرت و جسم قاسم و خوی و خصلت سرشتی غیرت با یهود و اسرائیلیان مشابهت و مشابهت تمام دارد و مقترض خلل نموده سفیدی
چهره بلندی بینی و قد آوری که بنی اسرائیل بسیار از قطع نظر از آن همگی نیز با این صفت موصوفیستند و اگر این اوصاف دلیل
اسرائیلیت شدن توانند باید که قوم آذریبک آدیباق بلکه و صوند و کرژال نیز بنی اسرائیل باشند فقط سیگیم مشابهت و مشابهت و حضور
وسیرت لباس و خوی از عنف و لطیف و غصه و غیرت و رسم و عادت نیل قومی است در اتحاد اهل کیفره با فرقه دیگر بشرط وجود دیگر
دلائل اتحاد و مجانست چون بنی اسرائیل بودن این طائفه از بودن سایر دلائل قوی قلیه که مذکور شد منتهی ثابت است این امر نیز از دلائل
قوی تصور است سفیدی رنگ بلندی بینی و قد آوری و قوت دلیل کافی نیست که غیر آن دلائل دیگر موجود نباشند قطع نظر از آن
برای قواعد علمیة مدار احکام بر قوت و کثرت میباشد چون ایند عار از سایر بر این کثرت قوت تمام حاصل و اکثر مردم این طائفه بصفات
مذکوره موصوف اند اگر قلیه از ایشان را به سبب تغییر آب هوا و مسکن و غلبه سودا و سی بر طبع و اخلاط اسلاف ایشان آن صفات کمال
موجود نباشد ضرر بعد عا ندارد چرا که در طوایف اسوالون اولاد حام از ساکنان هندوستان و غیره نیز مردم بیض اللون و بلند قامت
بینی یافته میشوند اما چون غلبه و کثرت سواد است قلیل را اعتبار نیست زیرا که اگر قلیل را اعتبار بود باید که همه مردمان زن و نسل
عام موصوف بصفات بیض اللون و قد آوری و بلندانی افغان یا اسرائیل یا ترک یا قزلباش بود حال آنکه خالی مشابهت و
وسیرت بدون وجود و جوهرات دیگر دلیل نمیشود و مردم و صوند و کرژال و ادیباق که موصوف بصفات بیاض لون و بلند بینی
و قد آوری اند این امور دلیل این امر اند که این فرق از نسل سام یا یافت بن مرفوح علیه السلام باشند از نسل عام نباشند اما بودن قلیه
از نسل سام یافت پس از کتب تواریخ ثابت است حاجت بر بیان ندارد و اما و صوند و کرژال و ایشان نیز خود را از نسل شریف سام
میدانند چنانچه یعنی از وفات زبند و بست انگیزی که میر غیاث است هر چند صفت بیاض لون و قد آوری و حسن صورت همه فرق
اولاد سام یافت را علی العموم نسبت اولاد حام ثابت است اما هر فرق را خوی و خصلت غصه و غیرت و رسم و لباس تفاوت است اما غلبه را
در خوی و خصلت غصه و موت و غصه و رسم و لباس با بنی اسرائیل اتحاد کامل حاصل است چنانچه هنگامیکه این بنده ضعیف را در ایام
سیاحت خراسان ترکستان با علما و شرفا و قوم یهود که ساکنان ترکستان ایران بودند و از کتب تواریخ خطی و افرو داشتند ملاقات
و محاکات دست داد و در باب نسب افغانه از ایشان تحقیق نمودم گفتند برادران ما اند از نسل حضرت اسرائیل اند و محمد بن حجت النصر
شام را گذارند به جبال خراسان که به تشریح و بر دوازده و دهون خلقه کثیر گردید و داند و بنون و کرانی طائفه یعنی افغانان در کتب تواریخ
بعد صد و پنجاه سال است ایشان در جبال تا عهد حضرت خیر الانام ازین سبب است که در کتب تواریخ ذکر آن طوائف انسانیه در هیچ
می آید که اقامت پذیر ممالک محروسه و مقبوضه سلاطین یک گونه مالدی که اعمال حکام بلاد و امصار باشند که در آن بلاد و محران قانع نگا
میشاندند و در بیان آن طوائف نام و نشان و شش و شش باشد اما ذکر آن قسم و کوم ساکنان جبال و همیشه در دور و راه و مقیمان مغار است
و کوف جبال بوده هیچکس علاقه معامله گزاری یا تجارت یا نوکری یا آمد و رفت با دایان دیار و مردم مصارند باشند بهر کس و مردم
نیوه است و احوال این طائفه بعد صد و پنجاه سال است سید البشر از قسم ثانی بوده است یعنی این طائفه بعد صد و پنجاه سال در جبال و

گردین از شام اقامت نمودن در کوهستان محروم و در شدن از امنیت و علمیت و داشتن عداوت با کتبی با اصدای سلاطین
ایران توران خراسان و بلستان و کابلستان و افغانستان و طبرستان و گیلان و مازندران و سمنان و قزوین و
وشی و کوهی محسوب بوده بنا بر این هیچک از احوال تواریخی این طائفه درج کتب تاریخ نگریده اما هنگامیکه بارقه شمس اهل اسلام
برق اندازد اقلیم عرب و عجم و خراسان و سیستان گشت و این طائفه اول در عهد هدایت محمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشراف
ایمان سعادت جهاد مشرف و جوگر گشته ثانیاً در سلطنت بنی امیه که بمید سلاطین اسلام بسته شجاعت و شهامت موفقی را
بنظر آورده و در بلاد و امصار اقلیم نام خود را ظهور دادند از آن بعد در تمامی تواریخات سلاطین احوال این طائفه درج گردیده و نیز
نسب سرسبیلیت این طائفه بر مصنفان صاحب علم و تحقیق ظاهر شده درج کتب خود نموده و نیز آنچو مصنف حیات افغانی از مصنف
تاریخ فرشته و مصنف تاریخ فشته از مطلع الانوار نقل آورده طائفه افغان را از نسل قب طبر قرار داده نوشته است که بعد غرق شدن
فرعون چون قبطیان مصر را موسی علیه السلام اخراج فرموده بکوهستان غور و فیه زده آمده اقامت پذیر شدند و بر و ایام کثرت تمام
یافتنی زمان تمام مردم و ایشان را افغان میگویند و نیز مصنف تاریخ فشته نقل نموده که لودی سور فرزند ان یکس از افغانان سکمان
که سلیمان بودند را ایشان را خیر خالده بن عبد بن خالده بن لید بوده است و بجای دیگر در کتاب خود درج نموده که افغانان
قبطیه فرعون اند که بعد غرقابی فرعون پس بخت قبول کردن بنی اسلام و راسخ بودن بر دوشی فرعون از مصر جلا وطن شده بهندوستان
آمدند و در کوه سلیمان کونت پذیر شدند و بعد کثرت قبائل موسوم با افغان گشتند و دیگر نوشته که چون ابرهه بر سر کعبه میرفت
طائفه افغان با بر شغال گشته چون بکه رسیدند سر بر سجده فرود آورده و بکشدند و چهارم نوشته است که هنگام مقابلت
و مقاتلات این طائفه با راجه لایحوم و مسلمانیان خلیج و غور بعد از ایشان آمده بودند و چون واپس بکشد خود رفتند هر که از ایشان
می پرسید که احوال مسلمانان کوهستان بجا رسید و چه صورت پیدا کرد و جواب میدادند که کوهستان گوییده آه و فغان بگویند که بخجراه
فغان غوغا در اینجا چیزهای دیگر نیست ظاهر برین سبب مردم کنه ایشان را افغانستان و وجود ایشان را افغان خوانند و دیگر اینهم نوشته
است که وجه تسمیه این طائفه بر پنجان در هندوستان آنست که در عهد سلاطین اسلام فعول که بهند آمدند چون در بلده پنهان ساکن شدند
اهل هند ایشان را پنجان خوانند از تنه خلاصه کلام الطاعن میگوید بنده ضعیف که اینهم اختراعات و ایهامات و تاریخ فشته است
بطلان آنهمه بطلان بجای خوانم تواریخ مخفی نیست زیرا که آنچو معتضدان مذکور لودی سور را از شکم دختر خالده بن عبد الله و از لب
افغانی مجبول الاسم قرار داده اند قول میسند سر با غلط است چرا که سولیس سیمیل بن عمرو بن یزید بن سید بن حیدر است
که شیر شاه و اسلام شاه از نسل او سلطنت عظمی هندوستان رسیدند شخصی صحیح النسب و شریف القبیله است برادر لودی هرگز نیست
بلکه از نواسه لودی است و پدرش اسمیل شخص نامی و معلوم است چنانچه از شجرات کلیه فغانان ظاهر است خاص کر سنی که
صحیح سلاطین و بر بطلان این عصبه لائل قاطع اند و نیز آنچو هند و شاه و مصنف حیات افغانی این طائفه از نسل قب طبر بیان کرده و سبب
وصول ایشان باین کوهستان غلبه حضرت موسی و بنی اسرائیل نوشته اند سر باطل و غلط است بر بطلان این عصبه و آیات
تاریخ گزیده و بحر الانساب و مراتب الافاعنه و غیره دلیل کافی است خاصه و اصدای آن کتب تفصیلی و معتبر این وایت موجود نیست که
افغانان از غلبه موسی علیه السلام مصر را گدشته به جبال خراسان رفتند و در کتب عهد عتیق مذکور شده که این طائفه افغان قبطیان
که از غلبه موسی علیه السلام مصر را گدشته به جبال غور رفته ساکن شده اند و نیز آنچو تحریر کرده که این طائفه افغانه هنگام لشکر کشی ابرهه

بکوشش بریفه شامل فوج ابریه و ده همدان سلسله ملک شد محض افترا و بهتان است چرا که اصداف تقاضی کتب سیر تواریخ مغنیه و در قصه
 ابریه شمول افغانان با ابریه مذکور نیست اگر این امر حقیقتی میشد ضرورت کتب سیر تواریخ میشد بقول مخالف کتب سیر تواریخ
 و انساب است نیز قصه بر بافته غیر معقول است کجا بشش و بین کجا غور و ساغر و زهره جایی کمال افسوس است که مذکور را با وجود
 علم و دانش از اندراج همچون کراقراس بے سند و ثبوت سرم نیامده بلاتحاشا درج کتب و دند زیر که هر ذی عقل و دانش بخوبی میدانند
 که در وقت خروج ابریه بر کعبه زب کمال محول و جبال بعیده نامی نشان در ممالک محروسه لطیفین استنباط وجود آن اگر رفتن ایشان
 از پنجبال دور و دراز برای شمول واقع غطیه میشد لاجرم گذر ایشان در بسیاری از ممالک است که نشان نداشت و اگر ممکن میشد البته در
 کتب سیر تواریخ و تفسیر درج میشد حال آنکه در کتب سیر به ازانان اثری نیست و نیز آنچه در تفسیر ایشان از سکونت ایشان اول در ملک
 هند و بلده پشته اختراع نموده لاف و کذاب است سند و وجه از نقل و عقل ندارد و آنچه مورخ از مورخان نصاری در تاریخ
 بیست هند تحریر نموده که طائف افغان از شل مردم پس ماندگان سکندر رومی اند هنگامیکه سکندر عظیم حصول فتوحات ممالک یورپ و ایشیا
 اراده بر تسخیر ممالک هندوستان گماشت بعضی مردم یورپ را سپه اسکندری که از برادرش کالیف شاکر و در دست او ایام سفر
 آمده فتن به هندوستان گواراندا شدند از فوج اسکندر گر نجیته در سلسله از سلسله جات کوه بام جهان به پوشش اقامت پذیر گشتند و هم
 در آن کوستان ماند و هر روز منته و اعصار خلق انبوه شدند فی زمانه او شانرا افغان میگویند البته میگویند که این قوم نیز قیاسی اختراعی
 است اصل ندارد و زیرا که اول در سمیات قیاس مخینه را قبول نداشته اند و دوم مخالف دایا صحیح است که کتب سیر تواریخ و انساب
 سوم وضع شکل و رنگ و معاش و رسم و رواج و لباس و زبان افغانان و زبان ایشان از قدیم تا حال مخالف زبان و نسوان مردم یورپ
 سوم بر بطلان این قیاس فتن شهادت عاقله موجود است و آن این است که قوم نسل پس ماندگان سکندر رومی طائف دیگر است
 که در سلسله از سلسله جات کوه بام جهان به سوم به کوه کشمون مشهور به کوه کافستان میقلیم است و مردم آن فوج آن طائف کافر و رنگ
 و کافر سیاه پوش میگویند فرقه انبوه است که تا حال در کافستان موجود است و موسوم بودند و شان بکافر و رنگ دلیل روشن
 و صریح بر اینک است طائف از مردم فغانستان باشند که در عهد سکندر همراه آمدند و بین کوه پوش کردید و نندرجه سوا سکندر قبل از سکندر خروج از سیستان
 و مردم یورپ بر ملک هندوستان منتقل نیست علاوه از آن وضع و طبع شکل و رنگ و صباحت لطافت حرکت سکون و دان و زبان این طائف موسوم کافر و رنگ
 که در وقت او شانرا شرح کافر نیز میگویند شکل الوجوه شاکل و متاعل مردان و زنان فغانستان است پس اینها از قبیل تاثیر آب و هوای این کوستان سرد و
 برف و یخ و میوه خیز بودند و غلایشان از گوشت حیوانات عمده نوشیدن آب نجس گوار و شراب سبز و رنگین گوری ملحت ایشان صباحت افروزه
 صباحت ملحت ایشان از مردان فغانستان در گذشت فرقه بدیع الجمال سفید رنگ سرخی میز لطیف نمکین و چشم گلابی و شکم عنبیه
 شد که نظیر حسن جمال این طائف و طوائف بکون کباب است چون مولف غلامان و حارثی بصورت این طائف را هنگام سیاحت ترکستان و فغانستان کشیم
 خود مشاهده نموده میگوید که اگر این کوستان را پرستان و حواری و غلامانش را حور و عسلمان خوانند
 رواست خاصه هر یک طائف باند اهل مدس از اقوام قریب جوار موافق نیست و لسان ایشان نیز سانس متقل و علحه است
 با اصداف از السنه هند و فارس و افغان و ترک مطابقند مدارا گرچه به سبب اتصال حدود کوه این طائف از طرف هندوستان و از طرف
 دیگر با ترک و تاتار و از سمت با فغانستان و از جهت با هزاره و تاجیک فارسی بان اند که الفاظ از هندی فارسی ترکی و در آن
 اختلاط یافته اما این امر دلیل آن شدن نمیتواند که این زبان از السنه مذکوره اختراع یافته باشد چه اکثر لغات و الفاظ آن مستبد اند

وزیر این طائفه کافر و نیک نام محفل نای نوش مردان و زنان مثل مردان فرنگستان کجا مجتمع شده و یک تخت پادشاه
 چوبی و چرخ واری در میان نهاده بالاس آن اعمه چیده گردان بر مندی های تخت دار نشسته طعام می خورد و شراب می نوشند
 و بعد فراغ از اکل و شرب برخاسته و حلقه زده و تهله بکشد و گرفته می تصند و سرود می سریند و این شیوه فرنگیان چنین
 است که تا حال در میان ایشان رایج است پس طائفه افغانه را از آن فرقه گمان بردن صاف غلطی است و نیز آنچه مورخ ایرانی
 در کتاب بیخبره با غیرت و شکوه را از نسل آدم کو بی دیو صوت آهمن سیرت قرار داده تخریر نموده است که در عهد ضحاک پادشاه
 هفت اقلیم چون سمع ضحاک سید که در دیار مغرب تا چند ساله راه تصرف نمان خوبصوت پر می بیکر واقع است بشنیدن
 این قصه پادشاه فوجی بآتشخواران لایت فرستاده مگر هنگام مقابله فوج شاه می مغلوب شده آمدند بنابران ضحاک زیرا تا با فوج جوار و سکر
 بشمار برانضام ایستاد و تعیین نمود و در میان جنگ کم بر سر آن زنان فتنه و بعد محاربات شدید فیما بین زیرمان آن زنان بر نهار
 عورت باکره صلح قرار یافته بعد از آن فوج ضحاک آن هزار تن را خوبصورت باکره را گرفته طرف دار السلطنت اصطخر واپس روان شدند و پادشاه
 راه جنگ میگذرانید که ایشان بر کوستان افتاد و وقت شب یک آدم یو صوت آهمن سیرت از کوستان برآمده بر لشکر زیرمان حمله نمود و لشکر
 زیرا تا زده پراکنده ساخت پس از آن با تمامی عورت در همان شب جماع نموده غار شب باز چون لشکر زیرمان جمع گردیده بر منظر نگاه
 شبانه رسیدند همه عورت را حامله یافتند بمانند این حالت زیرمان دیگر سرداران عرض داشتند شش فصل حال این ماجرا بخدمت پادشاه
 گذارش کردند بخواه آشکم شد که این عورت حامله را بهدران صحرا و کوه یکه سازند که از نسل آنها آتش فتنه بر پا خواهد شد یعنی آه و فتنه
 ظاهر گردد و او شان را محب کم آن عورت حامله را در اینجا گذاشته واپس آمدند و آن عورت در آن کوستان وضع حمل کردند و اولاد
 ایشان کثرت یافته این گروه که ایشان را افغان میگویند همان فرقه آه و فغان است انتی میگوید عبدالضعیف هیچدان سبحان الله عجیب
 افسانه نامعقول است که آن مرد ایرانی بر بافته و نمک مجلس ساخته انصاف باید کرد این اگر از راه تعصب نیست پس چیست
 بدلائل کثیره مردود است یکم آنکه مخالف عقل دوم آنکه مخالف وایات معتبره تواریخ و انساب است سوم مخالف حدیث شریف
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم است که در احوال قمیسه عبدالرشید همچنان نه کور خواهد شد اما بطلان آن عقل پس ظاهر است که بود آن دم بنصیرت
 که هزار عورت باکره را در یک شب جماع نماید و آن تمامی عورت از آن جماع کیباده او در شب حامله شوند و همدران چند پاس
 حمل آنها بر زیرمان لشکر او ظاهر گردد و حال آنکه قبل از آنکه او در حیض و زنده شدن جنین عورت را خود هم از حمل خود بقیضه حاصل نمیکرد
 اما سائر آدمیان را پس آنکه شش هفت ماه زنده کلانی شکم ظاهر نگردد و هرگز بران اطلاع شدن نمیتواند پس عقلاً ثابت شد که این
 افسانه باطل و فضول نامعقول است دوم در دیار مغرب تصرف عورت بر زمین چند ساله راه خود غلطی بنیاد است چرا که
 اهل جغرافی و هیئت و مرکبان سیاحت تمام ربع مسکون را که شش اقلیم است بست چهار دانگ یکساله راه گفته و از شرق
 تا غرب از جنوب تا شمال هیچک جزیره باین پهنائی نیست که یکساله راه باشد زیرا که اهل فرنگستان این زمانه بدریای بجا و چهار دانگ فانی
 سیر میجویند و جزایر واقع آن سیاحت اقلیم سبعه بچنان تحقیق نموده اند که ضحاک خواب هم ندیده پیش از ایشان احدی از سلاطین حتی که
 سلطان کند زنی آن استعداد و تحقیق حاصل نکرده او شان با وجود اینقدر استعداد کامل عالم معاش تا امروز هیچک جزیره را که چند ساله
 باشد نیافته و ندیده اند پس انمقول معتبره مورخ مذکور جزاوت گذافت متعصبانه چه گفته آید قطع نظر از استعداد جغرافی و هیئت کسی که
 بخواهد که از عقل و علم داشته باشد بالبداهه خواهد دانست که اینمقول قابل تسلیم نیست قطع نظر از وجود و عدم وجود جزیره و زمین باین فانی

مورخ مذکور وجود آن بخبریده و آن کوستان را در دیار مغرب نوشت است اصدی از موفین مقتدریت که انیطاطف افغانه اول در دیار
مغرب و ند بعد از آن در کلام زمانه از آن دیار کوستان برآمد در فلان عهد از فلان راه به ملک خراسان مغرور رسیده اند و چون به آنکه
ضحاک ماران بقول بعضی از مورخان معاصر حضرت خلیل الرحمن بود و در آن زمان نیز بعد از آن تا به سال قبل از عهد داود و علی السلام
و سلیمان از انیطاطف وجودی نمانده و زشتی نبوده است بلکه در عهد حضرت داود و علی السلام انطفه حضرت افغان تولد یافته و هم در عهد
جناب داود و اولادش کثرت شوکت یافته و در عهد حضرت سلیمان علی السلام ملقب سلیمانی گردیده اند و تعصب عدوت فارسی بآنان
ایران با طائفه افغان مستغنی از بیان است آنچه شعرا انیطاطف لسان نسبت افغان شعر و ابیات تراشیده چنانچه
پرسیدم از فلان که مگر خانات کجاست که کشید و گفت که افغان خراب کرده یا
حقیقت افغان از من چه پرسی خرس خزانده کرسی به کرسی -

علی بن ابی القیس در یک اشعار بشمارانده که ذکر آن موجب است و آنرا منسوب به سیدی شیرازی نموده اند و الا آنکه هرگز از سعدی علیا الرحمة نیستند و
نه بشان سعدی طایفه دارند و ذکر اینج و بیت برای نام افغان مال افغان فارسیست با وجود سر و شدن انیطاطف نام افغان فارسی
زبانان ایران نسبت افغانان اگر چه افغانه در عهد تسلط او شاه ایرانی سختی از حد دیده بشرفت اصل و نسل مفید بوده همچون دیگر زبانها
بر لسان نیاورد و اندر بر آنکه سخت سر می سخت بانی و در از مقتضای شرافت انسانیت قتال و نیز آنچه مؤلف در کتابی از کتب لغت
و دیده که مصنف آن کتاب نوشته است که اسماعیلی طائفه ایست که بره رومی پرتییدند طائفه افغانان اسماعیلی اند اما ایشان میگویند که ما از اولاد
اسماعیل بنیامینیم و این کلام این بیت نیز محض غلط و غلط است بلکه که سابق مذکور شد مرد و بلبل است عایشا اختصار بکار آن نمی چرخد

در مجمل طایفه افغان در آن خبر از آن سرشت خالو و قدیم از سید سرن انیطاطف ثبت

دین اسلام و سائر اذکار متعلقه این باب

آوردماند چون در ماه نisan و من سنا کندری هشت صد هشتاد و دو سال حضرت خاتم الانبیا محمد طه صلی الله علیه و سلم در مکه مبارکه تولد یافت
و بعد صلوات بر جمیع سالکی بر رسالت مبعوث شده مردم را بدین مین اسلام عوت نموده گوید از شر فارقیش که در سائر مرقم عرب مدینه با حضرت ایان
آورده اکثری از قریش راه عناد و انکار پیونده باید از او اضرار حضرت صلی الله علیه و سلم اقدام نمود از سبب آنکه او به بنجارا گوید از صحابه با پیام
آن پیغمبر بقدر بجانب حبشه هجرت کرده بعد از آن بعد بقای اصحابان نیز باذن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجانب حبشه هجرت کردند -
چنانچه حضرت امیر المومنین ابو بکر الصدیق حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب رضی الله عنهما اصدی از صحابه بکبار نزد آن سیدالابرار و رکه
نمانده و در آن اثنایا فارقیش در باب فقه آنحضرت در بیت اقصی جمع شده بشوره شیخ محمدی قصد قتل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
پیش نهاد و خاطر داشت بر دروازه مبارکه خانه آنحضرت سیده توقف نمودند و آنوقت آنحضرت وحی سید که ازین شرار پیرین رود و از
که بدین هجرت نماید بنا بر آن آنحضرت علی مرتضی رضی الله عنه بر فراش خود خوابانید و چادر مخطوط خود با آنحضرت انداخته و او را برانید
امانت بر دوش صیت کرده قتل فرمود که یکس از ایشان بر قتل دایدا و تو قاتل خواهی شد بعد از آن بدروازه رسیده حق سبحانه و تعالی چنان
غفلت بیوشی بر خود آن بدبختان سلسله ساخته که آنحضرت بپایان ایشان در آمده بر سر و رویش هر یک خاک انداخته از ایشان بدر شده

بخانه ابو بکر صدیق رفت از آنجا بر فاقه آن یار وفادار ثانی اشین افغانی انکار از کعبه میران آمده چنانچه شرح آن در کتب مبسوطه
درج است سلامت عزت بعد از طبع سید و از آنجا بعد چند سالی بقتال کفار با موگشته و در جنگ بدر کفار غالب آمد و بعد از آن جنگ
مکرده اش را با جمل بن هشام بن قیس قتل رسید جمعی از آن گروه شقاوت پر و بدست آنحضرت یا آتش سیر گردیده بدو ن زنده بر نمانی
یافتند بعد این فتح نمایان از اطراف عرب خلق بسیار بدین سلام در آمده در سال هشتم از هجرت خالد بن ولید بن عقیبه بن عکرمه سرسپاهی از طایفه
افغان که بزرگانش از عهد نبوت انصاریان قدس ساکنه اشته بر زمین شیرین حجاز آمده در میان قبائل قریش اقامت پذیر شده طریقه موافقات
باقیله قریش بنی عبد شمس سلوک اشته از نهایت اتحاد و اختلاط با قریش از قریش بنی عبد شمس محبوب و معزم قبول دین اسلام
بعد از طبع شافیه ایمان آورد و مدارک ثقات از بغزوات پسندیده بعمل آورده در خدمت آنحضرت عزت و وقار از حد یافتند و در
نزدیکی حسب الامر آنحضرت معمم همراه لشکر بدرین جا رفته و جعفر بن ابیطالب عبداللہ بن واحد بغزوه مودت رفته و بعد از آن محارب بعد شهادت
آن سه مردار نامدار با میل آنحضرت اتفاق مسلمانان اعیان آن لشکر یا مارت مسلمانان فائز شده بوسید انهار شجاعت نمایان جرات
نمایان برگزیده کفار قتیلا شده انتقام رید و پدرش آن دوسر و نامدار و سائر مسلمانان با قبیله از کفار گرفته چنانچه در ذوق قتل کرد
کفار شمشیر ریخته صحیفه خالی در دستش ماند و بصله آنحضرت شجاعت از پیشگاه رسول اللہ خطاب یافتند کرم شده که آنحضرت در حق
او فرمود و خالد بن الولید سیف من سیوف الله الصوره علی الاعلاء الحدیث پس از آن آنحضرت بمواریه او را بر عهد
امیر الامرائی و سپاه لاری منسوب شده و نیز بعد سال آنحضرت معمم در عهد امیر المومنین صدیق اکبر نیز در اکثر ایام عهد امیر المومنین عمر بنی امیر
بر عهد امیر الامرائی و سپاه لاری شرف مانده و آنچه بوقت خلافت صدیق اکبر فاروق اعظم مالک مین شام و شوق و محض فلسطین بود
از آنجا کارهای بزرگ و فتوحات سترگ بطور رسیده شرح دارد در کتب سیر و تواریخ مسطور است این مختصر را حیثیت گنجائش آن نیست
لذا آنچه در حیب السیر در شجاعت او بربان فارسی مندرج است بان اکتفا نموده می آید

تتمت که بر روز با جسد تو	بجز معرکه دندان خیل کام نماند	تیاست زگر ز تو در ماکوم	المصیبت تنج تو در بلاد فرنگ
در آن بان که ابله دشمنان جاه ترا	شو و مخالفان زشتاب و رنگ	لکن سنان بازمی بجای جسم چنانکه	بعقل و لشکر کان لبران شایر رنگ

و این بیات ترجمه تقریبی قصیده عربی است که اشعش بن قیس کنسی بعد قتیلاست بن خالد بر صندل با افواج روم در مدح او گفته و خالد بصله
آن بلغ ده هزار و پشیمت را بنشید و بود و آنچه کتابچه فی الفضل و شامل اللغات در معنی لفظ ولید نوشته است که ولید یعنی کودک
و بنده نام من که حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را بخوبی دیده بود و حق تعالی در کلام مجید خود بدله آن داور و شناسا و داوود آن است که عتق
بعد ذلک زنبیر یعنی سرکش است بعد از آن حرامزاده است پنهانان اولاد پسر او پیدا کند که نام او خالد بود و بغایت تقوی و شجاع و
دیرینه کار بود و همیشه با کفار جنگها کرده رسول مقبول در حق او فرمود و خالد بن الولید سیف من سیوف الله الصوره علی الاعلاء
استه کلام یعنی آن بزرگان خالد را پسر ولید بن مغیره قریشی مخزومی زعم نموده اند و پنهانان را اولاد و صلی اللہ علیہ وسلم قریشی مخزومی ندکور قرار داده
و نیز دیگر اهل سیر را این غلطی اشتباه پیش آمده حال آنکه ولید بن مغیره قریشی مخزومی قرآن شریف میگرد و ولید پدر خالد شجاع سرسپاهی بن عقیبه بن عکرمه
شخص گیر اول عرب و دومی سیامانی است و سبب اشتباه مخزومین آن است که ولید پدر خالد سرسپاهی حلیف قریش بنی عبد شمس و نیز مادرش از قبیل
بنی عبد شمس بود و از هر باب اتحاد و اختلاط و شرکت مخزومی شادی با قبیل بنی عبد شمس داشت بنا بر آن از قریش متصو میشد بهین سبب با فرزند
ولید بن مغیره قریشی گمان برده نسبت را موافق گمان خود درج کتب نمودند و ندانستند که آن ولید پدر مخزومی پسرانش بسبب کثرت

آزارسانی با آنحضرت بموجب علی ایجاب است نمائے محضرت هلاک شده بودند و شخصی مسی خال شجاع که در دین اسلام شجاعانه و غزوات
 حنیفجا آورده و در ایام خلافت شریفین امیر الامراء و سپاهداران خاندان بن لید بن عقیب بن عکرمه سلیمانی اسیر ملی افغانی سان است نیز آنچنان
 از اولاد پسر خال قرار داده اند خطا خورده اند زیرا که چنانکه اولاد و پسر خال غازی میستند بلکه اولاد دختر او نیز چنانچه امینی از قصه عیسی الرشد
 جلد مجد چنانان و شن است که عنقریب کفر خواهد یافت و آنچه اخباری نقل شده که چون آنحضرت فرمودند که من عرب لم و قرآن عربی و سان
 اهل بهشت عربی است و زبان اهل دوزخ عجمی خواهد بود و چون لدای حدیث شنید سوائے عربی می فرق آد میان را عجمی گمان برده و خود را نیز
 از عجم شمرده برنجید و ملکین شده از غزوات آمد و رفت بخدمت نبوی گوشه گزید و آنحضرت چون آن گرفت خال را مسدود و دید سبب آن
 از صحابه پرسید صحابه جواب عرض نمودند که سبب آن گوشه گزینی او حدیث است که آنحضرت در باب سان بهشتیان و دوزخیان فرمودند
 آنحضرت بشنیدن با خبر اتبست نمود و غرسته برد و از ده خالده تشریف برده زبان پشتو خال را آواز بلند دادند که خالده را نشین عیسی
 لیسده را و زده ترجمان بغاری نیست که لیس خالده بیاتیر و کمان بیار خالده چون آواز مبارک آنحضرت زبان پشتو شنید خورم الحال گردید
 و نیز کمان بهشت دوان بخدمت آنحضرت حاضر گردید و قدس شد و گفت الحال که زبان مبارک خود الفاظ پشتو فرمودید غم ندارم که در
 صحبت نیست نخواهم بود آنحضرت بشنیدن تقریرش تبسم کرده فرمودند که غرض من از فرمودن حدیث مذکور این نبود که عجمیان اگر چه من
 باشند بسبب لغت عجمی دوزخ خواهند رفت بلکه مراد من آن بود که دوزخیان عرب باشند خواه عجم در دوزخ بلغت عجم حکم خواهند کرد و بهشتیان
 عرب باشند خواه عجم تمامی لغت عربی تسلیم خواهند شد و این خبر در میان یو فین افغانه از کمال اشتها بد رج تو اتر رسیده اگر چه در کتب صحاح حدیث
 مذکور نیست کم از آن اخبار هم نیست که در باب اخبار اویس قرنی و شیخ ابو علی الغزنوی در کتب اخبار رقوم گردیده که آنحضرت نصیحت فرمودند
 که پیراهن مبارک من بخواجده قرنی رسانند و شانه مرا با ابو علی الغزنوی ساندند تا لینی چون آن اخبار را در مدح منقبت آن دو بزرگوار
 علماء صوفیه قبول داشته اند این خبر را که ام عارض است که قبول نه باشد

الحسین مجمل حال قدسین الشیخان ابو شایع پنهان و اسلام آویش مشهورش نش

بخدمت و صحبته صلوات الله علیه

آورده اند که بعد از آنکه خالده بفرقه اسلام غزوات دین اسلام امارت مسلمانان مشایخ شد روز آنحضرت صلوات الله علیه و سلم خالده فرمودند
 که لیس خالده قوم تو نبی اسیر مل چون از صحنه نجات انصاری از شام بلاد وطن شدند طائفه قلیله از ایشان که اجداد تو از آنجا بودند بکعبه آمد و در
 زمین شیر اقامت اختیار نمودند بدین خیال که چون شامت اعمال از بیت المقدس خانه خدا بنا کرده حضرت او و ویلیمان علیهما السلام است
 محرم شمیم بازار زیارت بیت الله که خانه اول خدا و بنا کرده حضرت ابراهیم است محروم میجو نباشیم علاوه از آن در کتب ساموی قیامیم که
 پیغامبر آخر الزمان که خاتم الانبیا است و از نسل قیدار و از قوم عرب است مولود و قریه که دهر نگاه او دیده خواهد بود و نجات منحصر در
 متابعت نصرت او باشد اگر چه هنوز زمانه او دور است تا هم باید که اولاد ما متابعت نصرت او و شرفش مذق در ولایت شریب
 و حجاز طرح اقامت نمودند و حق تعالی ترابان سعادت که مامل اسلاف تو بود و شرف کرد ما آن گروه انبوه که بعد قوع سانحه نجات نصرت
 متوجه ممالک عجم گشته در جبال غور و فیروزه که واقع ولایت خراسان است اقامت در زیند و بمر و قرون دهر و خلقه کثیر گردیده

و بسبب نقصان علم و علما احکام مبین موسوی را بیاورد و او را که غرض از عارضه جعل صلوات اند باید که ایشان را از بهشت نبی آخر الزمان آگاه گردانی
 و بدین متین سلام بخوانی است بعد از خالص الهم نهوی با نگرده مکتوبی نوشته است تا چون کتاب خالید بن گرو صاف دل رسیده تا مل
 اجابت کردند و چند کس از بزرگان آن طائفه که بزرگترین ایشان قیس نام داشت و نسب او بنی و هفت اسطه بملک طالت و بچهل و پنج و هط
 بحضرت ابراهیم علیل آمد و شصت و سه واسطه حضرت آدم صغی آمد و سیصد و از جبال غور روانه گردیده بطی منازل و قطع مراحل مدینه
 سکینه رسیدند و توسط خالید سلیمانی بخد مت حضرت خیر البریه شرف شده مسلمان شدند و آنحضرت از عمت نمودن ایشان بقبول
 دین سلام نمودن تا مل در آن بسیار خوشدل گشته فرمودند که قیس اسم عبرانی است من عوم او را عبدالرشید نام کردم نیز آن طائفه فرمود که شما از
 نسل ملک طالت هستید و او را حقیقی و در قرآن مجید خود خطاب مکی بیاورده و در حق او طالت ملک طالت فرموده است پس باید که منم
 شما را ملک گویند از آن باز مردم عرب او را ملک عبدالرشید میخوانند چون در آن ایام حضرت سید الانام عازم فتح مک بودند ملک عبدالرشید
 را مع طائفه نو مسلمه فافقه همراه خالید بن الولید بآن غرض تعیین نمودند و روز فتح مک هنگامیکه عکرمه بن ابوجبل و دیگر شجعان قریش بر لشکر
 خالید که مقیم می بود که آنرا الحال در خالید میگویند حمله کردند و حضرت شیر سیدان میان خود آورده پس سمت مک رو برگزیدند و خالید و لشکرش
 تا کوه چاهش که تقاطع شان جبل آورده و در آن معرکه چندین کس از قریش بر دست ملک عبدالرشید کشته شدند چون خبر رسید
 قیس عبدالرشید با آنحضرت سید زربان حنی بر جان گذشت که از نسل انیر و سلسله عظیمه پیدا خواهد شد که است حکام مبین من کنند و مثل انیر و در
 استحکام قوت مثل قوت چوب بطان کشتی است که قوام کشتی و جواز بران می باشد و بطان کشتی من است فقط از آن باز عرب
 عبدالرشید را بطان گفته و لفظ بطان بیاورده تحتانی و طاء مملعه مدوده خطی حرف ن ثغت عربی است معنی بطان بفارسی
 زیرین است یعنی چوب زیرین کشتی که در باطن آب می باشد یعنی در زیر آب می باشد و زربان هندی آن جنحه را سخا کشتی میگویند لفظ
 بطان عربی مشتق از بطن بطن بطن و باطن و باطن است اطلاق آن بر هر چیز زیرین باطنی چنانچه تخت زیرین کشتی که در باطن
 آب می باشد و جامه زیرین که در زیر و باطن جامه دیگر باشد لفظ استعمال عام عرب است چون این لغت عربی بملک عجم خصوص مملکت
 هند رسید با موصوفه تحتانی عربی مبدل بیاورده تحتانی فارسی عجمی طاء مملعه عربی مبدل بتأقیل شنات فوقانی عجمی گردیده منقلب چنان
 گشت و تبدیل با عربی بیاورده فارسی و طاء مملعه عربی بتأقیل شنات ثقیل عجمی قاعده مصطلحه عجم و عکس آن قاعده عرب است که شکسته مصنف
 حیات افتخانی که دعوی همه آنی دارد ابواب صرف خوانده از صیغه باطن و باطن و باطن معانی آن علم دانسته تا اعتراض فکر خود بر
 پتان عطیه حضرت پیغامبر آخر زمان بقیس عبدالرشید پتان نموده باینقدر تحقیق باین دین اعتراض غیر صحیح او کافی است آورده اند که هنگامیکه
 آنحضرت قیس عبدالرشید را مشابست بطان دادند متصل آن از زبان مبارک فرمودند که از نسل انیر و شجعان و بهادران قتال و جلاوت
 و حران صاحب حال و قال اهل معرفت و حدت بظهور آینه فقط و شک نیست که موافق فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر امان و ا
 موصوفین بصفات مذکوره بظهور رسیده میرسد و امید اثن است که مردم موصوف باین اوصاف از نبط طائفه تا قیامت منقطع
 نخواهند شد و نیز موافق فرموده حضرت شموئیل که سابق شرح آن مذکور شده که مدار جهان بر اولاد تو خواهد ماند فقط و بوقوع رسیده
 که در زمانه مولف سالها شهنشاهان اقالیم و اسع یعنی هندوستان و پاکستان و روس و روم ایران و ایچیان و زوشان و امیران
 این طائفه بهار سلطنت قابل ستاده هر یک از سلاطین مذکور بتجی تعلق و رابط این طائفه شدند و آنچه محاربات مراد و مقامات
 شیرانه این طائفه در زمانه قدیم پادشاهان هندوستان و ایران و ترکستان بوقوع رسیده بود و آنچه مکرر بوقت مقابلات با افواج

چون بخواج سرکار گردون قمار انگشت میزد کار آمد حاجت بر بیان ندارد فقط بگوید پیوسته که چون حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله
 بعد فتح مکه بانصره طغر مدینه مراجعت فرمودند ملک عبدالرشید را بعد تعلیم و تلقین احکام شریعت بهر بانی تمام بوطین خست فرموده ارشاد
 فرمودند که در دیار غورستان نخته مردم غورستان را بدین اسلام دعوت نماید با منکران این قتال و جهاد نماید و آن بزرگ بزرگان افغانه
 بعد از شش ماه از حضور لایع النور نبوی صلی الله علیه و آله مسات بل بی سارا و دختر حضرت خالد بن الولید بن عتبیه بن عکرمه بن نجیح آورده همراه خود بغورستان
 برد و چون بغورستان رسید مردم را بقبول دین اسلام ترغیب و تحریض نموده اکثر ساکنان غورستان از افغانه و غوریان ضحاک خرا و دیگر مردم
 گردنواغ آن بدلاست او شرف بدین اسلام گشتند تمامی مردم غورستان مقدم قیس عبدالرشید پشچان را بسبب شرف صحبت نبوی
 حصول خطاب انعام بزرگی از جناب نبوی واجب التعظیم الاطاعت دانسته سرداران و رعایا سر باطاعت حکم او زیر نهاده و
 گوش بسخن او داشته حسب حکم جهاد متواتره با کفار مردمان کوهستان و دامن کوه عیال آورده آن کوه و دامنش را از صدد هلاکت تا
 حدود قندهار بفرسایوف از کفار باجیک غیره صاف پاک نموده می رفتند و میزدند تا آنکه زیر لواء قیس عبدالرشید جهادکنان بسیار
 کوه کلان واقع سرحد هندوستان که درین وقت تحت سیلیمان قیس غرگفته میشود رسیده آنرا از مخالفان دین اسلام خالی ساختند و هم ازین سبب
 آن کوه قیس غرگفته نام یافت و در ایستان است که آنحضرت هم بر قلعه آن کوه فات یافته و همدان کوه و فون شدند تعداد آن غازیان افغانه
 بوطین غورستان دامن آنکه بران بکومت داشتند و اجعت کردند چون لقب پشچان را استعمال اسم آنجناب آب آید و او را مختصر پشچان گفتند
 و او را دوش معروف پشچان شدند این است خلاصه کتب تاریخ افغانه که مذکور شد و سلسله نسب قیس عبدالرشید پشچان از آنجناب ملک
 طاووت بادشاه اسرئیل در کتب انساب تاریخ افغانه بدین ترتیب مسطور است که قیس بن عیص بن سلول بن عتبیه بن نعیم بن مره بن جندب بن
 بن مان بن جنین بن سلول بن سلم بن صلاح بن قار و بن عصیم بن سلول بن کرم بن محال بن ضیف بن نهال بن قیس بن عیص بن سلول
 بن بن بن قار و بن ابی بن صلیب بن طلل بن لوی بن عیصیل بن تارح بن رزند بن مندول بن سلم بن افغانه بن ارمیا بن ساول ملقب
 بطاووت و اینک مصنف حیات افغانی از راه غر و ربه انی نقل نموده نوشته است که این کرسی را افغانه نام داشت ساخته این طائفت
 زیرا که کم از کم یکصد سال پیش از این تعداد پشت با کحل کم است و هم اعتراض نموده که افغانه مردم جاهل و بی علم بودند ازین
 حفظ پشت نامی نسبت بقول نیست فقط جواب اعتراض اهل سیکیم که این اعتراض منحل بعلی مقرر نشده است که یکصد سال
 پیش از این ضروری قرار داده و قاعده کلیه است زیرا که پشت نامی نسبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا حضرت آدم کم از شصت
 است و هم برین مذهب حالت پشچان سلاطین مغول چغتای و سلاطین صفوی سلاطین ترک عثمانیه و غیره بطاقت تصریح واقع اند حالانکه از عهد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا عهد حضرت آدم پنجاه هزار و پانصد سال میبار یعنی و ایات زیاده تر از این واقع گردیده پس نظر قاعده کلیه
 ضروری حیات افغانی لازم می آید که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا حضرت آدم یکصد و شصت پشت بلکه زیاده
 باشد حالانکه کم از شصت است دوم پشتی که کرسی آنحضرت موسی علیه السلام از عیصیل تا عهد حضرت اسرئیل زیاده بر پنج پشت نیست
 و از عهد موسی تا اسرئیل مدت هشت صد سال سپری شده بود و نظر بر قاعده اختراع حیات افغانی از موسی علیه السلام تا حضرت اسرئیل است
 چهار پشت باید یا کرسی نامی هر دو پنجاه و یکصد و بیست و شش پشت لامل مصنف مذکور غلط باشد حالانکه تمام موضوعی اهل ایمان مطابق حکم
 علم تواریخ بصحت آن منتقدان پس معلوم شد که این اعتراض مصنف مذکور مخالف عقاید مسلمانان و بیورد غلط و خود ساخت است
 جواب اعتراض دوم آنکه از تعلیم و جهل افغانه لازم نمی آید که هشت پشت نسبی از بصوت حصول قدری استند و محرم بصوت انعدام استند و محرم

آن ۳۵ پشت را بطریق حفظ یاد داشتند و سینه بر سینه مستعد انقوم تعلیم داده باشند که اینمقاله نهایت قلیل و حفظ آن نهایت سهل و
 اسان است از مشکلات نیست چنانچه مردم طوائف اصیل بلوچ و زمینداران هند و پنجاب و بختان که بایستی حفظ کرسی های انساب خود از
 قدیم الایام میراثیان بختان را در امر اینکار ساخته و بصل آن بکلیه و نشان قومات برات از محاصل اراضی مقرر ساخته و نیز بر مگر وجود
 معاش رعایت و نشان می نمایند و آنچه کرسی نامی ایستان را میراثیان از روی حفظ سینه بر سینه می زنند از معتبر تمام میدانند فقط
 و آنچه مصنف حیات افغانی اعتراض نموده که صحبت ملک عبد الرشید که حضرت ثابت نیست که ملوک و بر مره مهاجرین انصار در کتب صحاح درج نکردند
 نقطه بجا نیست گویم که این خلل از ظلمها سابقه زیاد تر قابل تسلیم نیست زیرا که اول قیس عبد الرشید را مره مهاجرین یکم و انصار مدینه نیست که نام او در مره مهاجرین
 درج میگردد بلکه از خود و طوائف اقوام بعید است و درج شدن سامی تمامی صحابه حضرت که اهل سیرت و اوشان موافق تعداد انبیا
 یکصد و بیست و پنج نفر و مسلم است که اندر کتب صحاح ضروری نیست چنانچه سائر مره و قلیل مهاجرین انصار و بعضی دیگر از صحابه درج
 صحاح و نیز نگردیده بلکه از مشرق مغرب و بکلیه شرف اسلام بخیرت میرسیدند و بشفاف سلام و تعلیم احکام شرف شده پس
 می گفتند و آنحضرت که نام روزنامه نویسنده مقرر ساخته بود که نام هر یک از ان درج می ساخت پس معلوم شد که این عندی اختراع مصنف است
 نیست بصورت تسلیم آن باید که کسان صحابه که سامی آنها درج کتب صحاح گشته دیگر احدی صحابه نباشد و نیز سوان آن بنمبران که
 نامها را درج کتب عتیق نیست بنیبر باشد حال آنکه این عقیده باطل است زیرا که نام بسیار از انبیا یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم و غیر
 پیشین معلوم کرده اند و درج کتب شده اند چنانچه حق تعالی و قرآن مجید فرمود من قصصنا علیک و منهم من لم نقص علیک
 الا نیکم همیرین طریق حالت صحابه آن بنیبر واقع است - و نیز آنچه مصنف حیات افغانی از عطا شدن لقب ملکی عبد الرشید از پیشگاه شهنشاه
 رسالت انکار نموده نوشته است که این یک تعریف رسمی است عام بای سفید نشان در پیشوایان قوم مصطلح شده می آید از سلطان محمود
 غزنوی جاری شده چنانچه در تاریخ فرستاده می نویسد که این خطاب ملک اکثر امیران و غلامان غیر قوم افغان را در و بار بار و شاهان گفته میشود
 خاص افغان نیست همه کلامه میگویم ملا و در مسجد گواه مثال در حال مصنف تاریخ فرستاده و حیات افغانی راست می آید زیرا که این خلل او
 و مقتدرانش از ظلمها سابقه لائق قبول نیست چرا که لفظ خان که در اصل خطاب ملاطین و امرا توران است و بعد از مدتی در افغانان شائع
 گردیده پست از ان هندوستانیان نیز خود را با این خطاب مخاطب ساختند و امثال در عهد سلطنت انگلستان عیوش و بیقراری شایع بکلیه سید
 که چون عیسای جمعی سها را بهیا را بنو کرسی چوکیداری یا چپر اسگری میرسد عیسای خان و خیمه خان سها را خان و سها را خان نوشته می شوند و اگر
 کسی و شاهان خان نگوید در ششمی آیند ازین عموم و بیقراری لفظ خانی لازم نمی آید که این خطاب اصل از امراء و ملوک ترکان توران باطلین
 ترکان استنبولی نباشد و تعریف رسمی باشد چون شک نیست که از کتب تاریخ بخوبی ثابت است که اول این خطاب انان ملک ساؤل جلیج
 این طائفه بسبب بادشاهی بوده و در عهد آنحضرت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قیس و سزاران این طائفه را از مره ملک ادگان
 نسل ملوکت میدادست قیس و رفقایانش را بخطاب صلی خاندان خود که ملکی باشد مخاطب ساخت که بعد از ان این طائفه هر یک بزرگ
 قبیل و قوم را ملک میگفتند و چون بزرگان سرداران این قوم که هر یک از میان قوم خود خطاب صلی ملکی داشتند بخیرت سلطان محمود
 غزنوی رسیده همکار سلطان محمود بغزوات هندوستان رفتند بسیار کسان از پیشوایان اقوام هند و غلامان شاهی چون منظر خدشت
 عمده ای شدند خطاب شریف ملکی سرفراز شدند و رفته رفته این خطاب را از منعم باقیه پیشوایان و بقایان زمینداران و غیره نیز خطاب
 بخود تخصیص نمودند بعد از ان لفظ و شائع شدن آن در میان فرق و نژاد رفته رفته بزرگان طائفه افغان خطابانی را پسندیده

دارا خلفه داشت دران ایام شاه بهرام سوسی پادشاه غورستان بخدمت شاه مردان سیده حضرت شاه مردان مشهور حکومتان
 به مهر مبارک خود مقرر نموده باو عطا فرموده بود و چون بنی امیه بعد شهادت حضرت شاه اولیاء برسلطنت عظمیٰ اسلام متولی شدند
 و بر ممالک خراسان فوج کشی نموده بجلال غور رسیدند افواج را بر سلاطین سوری فرستاد و بعد محاربات تفرقه بسیار در خاندان شاه بهرام سوسی
 افتاد و جلال الدین حسن فرزند کلان شاه بهرام متعبد گردیده جمال الدین حسین گریخته رو نهاد و بکعبه طعمه شد و بعد برین تفرقه و بدداری شاه حسین بن
 معز الدین محمود بن جمال الدین حسین گشت و آخر کار مصالحه قرار یافته بنابران جلال الدین حسن اگدا شده بدلا امارت خود غورستان
 و نیز دیگر مردم خاندانش سوائے شاه حسین غور مراجعت نموده بران کنج و قرار گرفتند و در شش ماه و شش هجری در عهد سلطنت سید مذکور
 چون حجاج بن یوسف ثقفی سپاه افواج ولید حبس الحکم پادشاه خواهرزاده خود و عماد الدین محمد قاسم را امیر افواج نصرت امواج اسلام ساخته
 بتسخیر ولایات سیستان و سنده و لمان و موگشت و بهر حد جبال غورستان سید طائفه افغان را که جنگام محارب افواج بنی امیه با سویان و غیره میطیع
 متقاعد مانده بودند همراه خود گرفته و لشکر این طائفه جریه پشتوان فوج اسلام مقرر نموده مزاران ایشان را در کار داشته متوجه تسخیر سیستان و بلوچستان
 و سنده و لمان گشت بعد محاربات شدید و باراج سیستان را بهر اقبال رسانیده ولایت سیستان را فتح نموده پیشکمر در سیستان اقامت
 کرده افواج عرب را فاعنه را بر فتح بلاد اطراف جوانب آن ولایت مأمور فرموده اکثر ممالک بلوچستان و سنده و لمان مفتوح ساخته و بعضی از
 متمدنان آن ولایت مقتول شده و اکثری مشرف بشرف اسلام گشتند از فتوحات ولایت سیستان که فارسیان آنرا ولایت نیمه خوانند
 و بلوچستان و سنده و لمان و ولت بسیار غنیمت بشمار بست افغانان و دیگر غازیان از عرب عجم درآمده و نیز غلامان و حواری فرادان
 بتصرف غازیان رسیدند چون درین مهم شست ساله لشکر افغانان بر پشتوانی لشکر عرب متعین بودند از انجست مردم فارسی بان آن افغانان را
 پشتوانی میگفتند و مردم این طائفه نیز خطاب پشتوانی لشکر اسلام را فخر و عزت خود دانسته خود را پشتوان میگفتند تا موسوم و معروف
 به پشتوان شدند و رفته رفته حرف علت که الف است در استعمال تخفیف یافته از پشتوان بر پشتون قرار یافت از آن باز زبان این طائفه
 نیز معروف به پشتو گردید و این تسمیه پس است که بعد تسمیه اسرائیلیت این طائفه را حاصل شده زیرا که در اول بنی اسرائیل بودند بعد از آن افغان
 و پس از آن سلیمانی شدند و در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد عطا شدن لقب بطان قمیس عبدالرشید پنهان گفتند و در سلطنت بنی امیه
 چنانچه بالا ذکر یافت به پشتون تسمیه یافتند اکنون فارسیان ایشان را علی العموم افغان و عرب ایشان را مطلق سلیمانی می نامند و هندو ایشان
 میخوانند و در افغانستان پشتون گفته میشود القصه چون مدت شست سال در خدمت محمد عماد الدین محمد قاسم بوده غزوات حمیده خدا
 پسندیده و شجاعت شایان بنمایند و او امیر موصوف تازگانه و حاله تنگداری می بهادری این طائفه بخدمت حجاج مینوشت باین فریاد
 شهر عرب و عجم گشته قومی نامی جماعه گرامی شده بانواع منایات و اصناف توجهات از پیشگاه امیر اختصاص داشته بعد اتمام
 آن خدمت و فتح ولایات مذکوره بحصول انعام و اکرام رخصت یافته بولایت غور مراجعت کردند و از ایشان ذکر در کتب تواریخ و تاریخ درج نگرفت

لمع بیان محل افزایش و کثرت این قوم و قسم شدن ایشان ب طبقات خمس

و پراگنده شدن ایشان در ممالک نابل و کابل و کوه کلان و غیره و شرقا از حدود ایران و سیستان تا حدود کشمیر و کوه کافرستان و جنوبا و شمالا از
 حدود هزاره تا حدود هندوستان گویند که مردم قبایل این طائفه تا رسیدن تاریخ سنی هجری بدو صد و دوازده هجری آنقدر کثرت پیدا کرد
 که کوهستان غور و قرب جوار آن گنجایش مردم مال مواشی ایشان نمیکرد و نیز صورت بدست بنظر رسید و تقسیم بر پنج گروه یعنی پنج طبقه

سرسبز و خوشی - سستی - کرگزارانی - پس از کوه غورستان غرض نموده در ممالک هرات و قندهار و غزنی منتشر
 گشته بر تمامی ممالک و اراضی که با آن قدیم آن فرق کفار تا جیک هزاره و غیره از دست بردن از آن اسلام متاصل شده بودند
 سرحد هرات تا سرحد کشمیر از حد ابوچستان تا هندوستان متصرف و قابض گردیده بر کوهستانها و دامنه‌های کوهستانها و اراضی
 هموار آبادان گشته اما بسیاری از قبایل افغانه طبقات خمس که صاحب جمعیت بودند بدستور در غورستان مقیم مانده نیز مالداران و مردم کوچیان
 این طائفه هنگام شدت برف و سرما مال چرانی بدامنای کوهستان مذکور دیگر دشتها و ملکها صد و دهرات قندهار و غزنی و کابل فرود
 آمده بعد از انقضا موسم زمستان پس با آنکه میرفتند و بر لای گذاره ایام سفر خرگاه نامیدند بدانجهت آمدن مردم کوچیان را بپنده
 و اهل خرگاه میگفتند و خرگاه را بر زبان پشتو کیشدی میگویند و از آنوقت ممالک کابل و غزنی و کابل قندهار و سلسله کوهستان و ممالک
 آن موسوم بافغانستان گشته زیرا که سولای آن ممالک بلاد کابل و آن از تاجیک هزاره و غیره و بیان آوردند بر دیگر تمامی ممالک
 و ضلع آن و این طائفه شریفه قابض ممالک شدند تا آنکه بعد از ولت سلطان محمود غزنوی چون در میان سلطان محمود و امیران سولای
 غور مخالفت بسیار میان آمده نوبت بمحاربات انجامیده نایره عداوت در میان بکتگیان و سویان اشتعال تمام یافت بعد از آن
 تمامی قبایل باقی مانده افغانه و غور مع آل و عیال و اطفال از غور کوچیده بیرون آمدند هر یک بر تنی از طبقات خمس پیوستند و بعضی
 گشتند الا چهار قوم و دوازده طائفه ضحاک نژاد و دو دومان افغان اما ضحاک نژاد پس سوری جمشیدی بودند و افغان نسب نامینی
 و غیره که کوهی بودند که این چهار قوم با هم متفق در جبال غور و فیروزه و بادغیس کونت پذیر ماندند و از آن باز طوائف گردنواح غورستان
 این چهار قوم را چهارایماق گفتم چون تن سوریان بمرو و ایام قلیل و ذلیل گشته قابل حساب تنهای نماند و دوازده هزار خانوار از هزاره
 بیشتر اسلام مشرف شده از سرحدیان این فرق بودند ایماق چهارم متفرق شدند از آن باز سه ایماق قدیم نامینی و فیروزه کوهی
 و جمشیدی ایماق جدید هزاره نسی را چهارایماق گفتم که تا حال این چهار قوم چهارایماق گشته میشوند و ایماق او ایماق لغت ترکها
 معنی آن بغاری الوس است و اکثر اوقات غلبه ایلیان هرات متفق بر اتفاق چهارایماق مانده این چهارایماق را از اراکین دولت
 هرات قرار داده اند و فیصله بالصدوب نیز واضح باد که طبقات خمس افغانه تقسیم بر دو قسم است طبقات اصلی و طبقات صلی
 اما اصلی پس عبارت از طبقه شریفین و ثنین غور گشت است که از نسل فرزندان جلای ملک عبدالرشید پشان اند و طبقات و صلی و داندستی
 و کرگزارانی نسی عبارت از طائفه غوری ضحاک نژاد است که از نسل شاه حسین بن شاه مغزالدین محمود بن جمال الدین حسین بن شاه بهرام غوری
 صاحب نشو و علومی منشعب شده از اتحاد پشیمانان اصلی مشهور بافغان پشان شده عرف غوری را متروک ساخته اند و تا حال افغان
 و پشان گفته شده می آیند و کرگزارانی عبارت از انزوم است که از نسل کرگران تبتی و اورمژین شرخون بن مژین بن ملک عبدالرشید
 پشان منشعب شده بسیار از قبایل افغانه که قدیم از نسل افغان بن یرمیه بودند درین طبقه داخل گردیده مشهور و معروف
 به پشان گردیده اند و نظر بر این فرق که از کتب انساب افغانه نظر آمده فرق در میان افغان و پشان از قاعده عموم خصوص مطلق باشد هر که
 پشان باشد افغان نیز باشد چه که پشان از افغان پیدا شده است و از افغان لازم نیست که پشان باشد چه که افغان بهر حال
 افغانان از نسل ملک عبدالرشید پشان نیست اما در نیوقت که طوائف قدیمه افغان با طوائف جدیده اصلیه و صلیه پشان
 چنان مختلط و متحد شده اند که هیچ تمیازی در ایشان ممکن نماند و افغانان را پشان و پشان را افغان و هر دو را سلیمانی
 و پشتون گفتن یکسان درست و رواست و قنائل

آورده اند که در عهد التیمور گک بادشاه غزنوی که راجه جیپال یا دیپال مالک ممالک پنجاب و لغمان و بعضی از ضلع هند و از سرهند تا لغمان
و از کشمیر تا لغمان ممالک را در تصرف داشت و دار السلطنت او لاهور بود و طائفه افغانه مردم صحرائین و بالدار که در نواحی کوه سپید بنگر و بطریق
خرگانه نشینی جا سجا اتراک برادر ایام صاحب عدت شوکت گردیده در سنه صد و چهار هجری جمعیت نموده بعزم غز او جهاد و ملک
گیری خرج نمودند و بزواضع معموله سرحدی مملکت راجه موصوف مانند کرناخ و پشور و سوزان حمله نموده بزور شمشیر بر آن متصرف شدند
بنابر آن که مذکور کی از امرای خود را بدفع ایشان ناموساخته اما شکست خورد و اکثر فرج او که هنوز بودند قتل رسیدند بعد از آن فوت دیگر
راجہ ندولر برادر زاده حقیقی خود را با لشکر پیش از پیش سنجاب این طائفه ناموسفرموده درین ثبوت مردم غور و بلخ نیز بمذاق افغانه رسیده در حد دیشور با
جنود هندو متقابل آرا شده و جنگها متواتره در میان فریقین وقوع آمده چنانچه در مدت پنج ماه هتادود و جنگ وقوع یافته و در اکثر محاربات
افغانه غالب منصور و هندو مغلوب مقهور مانده شکست بر شکست خور و در سال دیگر باز راجه موصوف استعدا و نموده افواج دیگری بدفع لغمان
مامور ساخت اما مانند سابقا گذشت تکه کار نساختند چون در ان ایام در میان اچکان قوم کھلور راجه جیپال نیز مخالفت پیدا گشت بنابر آن
که کھلوران نیز با افغانه متفق شده از بیعت راجه ندولر لاچار شده با افغانان صلح نمود و چند مواضعات را از لغمانات با ایشان گذاشته
و قوم صحرائین ضلع را نیز با ایشان شرکاء ساخته محافظت سرحد هندوستان را از ذیل سلاطین سامانیه بذمه افغانه مقرر داشت بعد
افغانه در وره کوهر ساreshادر که راه آمد و رفت سلاطین گابل بلوک پنجاب هند بود حصائی کشیده موسوم به خیبر ساختند و تمام
کوستان را بتصرف خود آوروند و نگذاشتند که افواج ملوک سامانیه سمت پنجاب هند عبور و مرور نمایند چون در ان زمانه اکثر اوقات
تاخت و تاراج افواج ملوک سامانیه بجانب هندوستان از راه سند به لغمان و بطنیان میشد راجه لاهور بصلاح راجه بخشیر شیخ حمید
لودی را که در الوقت از میان طوائف افغانه بمنزله عزت و اعتبار امتیاز داشت پیش خود طلبیده بمنصب امارت بنواخت
و ضبط ولایت لغمان بعده او مقرر داشت شیخ حمید لودی در هر یک از ولایات مذکوره از جانب خود حاکمی از افغانه منصیب
فرموده از ان بعد افغانه بر کارهای بزرگ و عهده های سنگین کامیاب شده ضابط و محافظ ممالک سرحدی پنجاب و لغمان گشتند

مؤید بیان حال مجمل عروج افغانه و عہد سلطنت بکتکین بادشاہ غزنی

آورده اند که چون الپتگین ترک با دوشاه غزنوی از پنجهان فانی حلت ساخت و فرزند وارث ملکة تاتی نگذاشت و اراکین دست بکتگین
که داماد و مدار الهام الپتگین بود به سلطنت غزنوی برواشتند و بکتگین بعد بادشاه شدن بهمت بر جها و توخی مملکت هند گماشت
افغانان کوستان را که سواره سالطین لایت بودند ترغیب و تحریص جهاد داده باستماله و مهربانی با خود متفق ساخته و نیز شیخ حمید
صوبدار لغمان و سایر خوانین افغانه کمر طاعت آن بادشاه اسلام بر میان بسته و خلقی کثیر از نبطا ئفه به ملازمت آن بادشا عالیجاه
در آمده بر مناصب عده منصوب شدند بعد از ان در سیصد و شصت و هفت هجری سلطان مدوح متوجه تسخیر پنجاب گشت
و در ان هنگام راجه بیپال یا دیپال از خوف بادشاهان اسلام پورگانداشته و قلعه شچیانه آقامست میداشت باسماع خبر توجه سلطان
بکتگین از راجگان هند و ستان مارواڑ استمداد نمود و همه راجگان بهاسن و خیمبر و راجه جمیری و راجه کالج و قنوج که خلاصه کار خود را

با خزان و جواهرات ضروری وانه پنجاه سینه خنجر و پنجاه راجه مذکور با جمیعت صد هزار سوار جبار و سپاه و پیشه و متعادل برآمده با سبکین
جنگ آراشد و بعد جنگ سخت شکست فاش خورده خزان اسباب پزال قبول را گذاشته گریخته رفت چون برین جهاد از تمامی طوایف
اهل اسلام محبت مدانه بطور رسید خصوص طایفه افغان که شیوه شجاعت و رسم جلالت را در بر و سواد شاه برهنه یاده آشکارا کردند و در
نظر بادشاه از همه پست تر آمدند القصه چون بادشاه بحصول فتح و نصرت با خاتم بیکران از سمت هند بغزنی مراجعت فرمود اهل خود را
با دو هزار سوار از افغانه و غیره در پناه و گداشته و بسیار از اعز و افغانه و خلیج را در زمره زمین مغز نجای داده از عزیزان دولت مذکور شده

لمعه ذکر محل حال افغانه در عهد سلطنت سلطان محمود بن سبکتگین غزنوی

بعد فوت سبکتگین چون سلطان محمود بخت سلطنت غزنی نشسته و پس از انتظام ملک چون عزم بر جهاد بت پرستان پنجاب هند و غیره
آن ممالک گماشته گرد و افغانه را که از عهد پدرش از ملا و دین و با وقار بودند هم که خجسته داشته و در هر هم و محاربه ایشان غنایمات پسندیده بودند
نموده ایشان از عهد پدر زیاد تر معزز و مکرم داشت خصوص چون بعد فراغ از مهم بلخ و غزنی شنید که هندوان میگویند که از اول
بعد مغارت از ابدان بخدمت سومات بت حاضر میشوند و او هر یک را از اول ح به پیشه که لائق او میداند حواله مینماید بطریق تناسخ
و همچنین بر حق بت مذکور اعتقاد دارند که در جزر و ریا از برای عبادت اوست و نیز بر همان آنجا میگویند که چون سومات از بتخانه که
سلطان محمود پنجاب هند شکسته است رنجیده ناراض بودند حمایت ایشان کرد و الا که اطاعت شکست آنها بود که سومات هرگز نخواهد
در یک چشم زدن هلاک سازد و اینهم باور دارند که سومات بادشاه است و باقی بتان ممالک جزائر کشور هند حجاب بوابا ویندیشند
این احوال فصول دشمنان بهره و نام مقبول نبود و از کمال جمل ایشان طبع سلطان بکوش در آمده و او فتح سومات قصد پاکت آن بت پرستان
آنجا متعوض خاطر ساخته و بر آن اصرار این مهم حکم فرامی سپاه و ایلات فتوالت اهل اسلام داده تمام مکان خانان من افغانه را حکم فرمود
که با دوازده هزار سوار شیر زن جبار دوازده تن افغانه حاضر خدمت سلطانی شوند بطریق و معول حکم و الا سلطان مژگان افغان که
اسامی ایشان در کتب تاریخ بدین ترتیب بطور است ملک خانو - ملک عامو - ملک اوو - ملک کجی - ملک محمود - ملک طرف ملک غازی ملک شاه
ملک احمد با دوازده هزار سوار اهل افغان حاضر خدمت سلطان محمود شدند و سلطان محمود بتاریخ و هم ماه شعبان ۳۱۰ که چهار صد و سیزده
هجری با سستی هزار سوار خاصه دوازده هزار سوار اهل افغانه و دیگر ایلات ترکان غیره متوجه سومات گشت گویند سومات شهر
بود بزرگ برکنار دریا و شور معبد کلان بت پرستان نبود و در سلطنت راجه کرشن که مهراج جراسنده او را بهد و کالیون ایرانی گشت
و بت موسوم بسومات نیز در آنجا بود و آن بت از زمان کرشن که با اعتقاد نبود از آنوقت تا حال زیاده بر چهار هزار سال باشد
و درین زمان آن شهر و بتخانه را دوار کا میگویند القصه سلطان غازی در شققت رمضان بلمان سیده و از لمان سامان علف
میانموده چنانچه از آن اوقات خاص سلطان غازی بت هزار شتر آب بار کرده بودند روانه گجرات گردید و چون از میانان شک
و نحو شوگر گداشته با جمیع سید راجه انجالب باعث بغاوت و بغاوت سانی و آن ملک را بغایت تاراج و غارت نموده و بفتح قلعه مقید نشده
پیشتر روان گشت و در اثنا راه چندین قلاع را مفتوح کرده منزل بمنزل میرفت تا به نهر واکه پن گجرات است رسید چون آن شهر از
مردم خالی دید از آنجا حلف و سامان کثرت برداشته بنازل متواتر بسومات رسید بر همان چون لشکر سلطان را دید بر سر دیوار
برآمده نعره میزدند و میگفتند که خدای سومات شمار در اینجا آورده که همه یکبار هلاک سازد و انتقام جمیع بتان از شما بکشند که پیشتر

شکسته آید القصه و زدیگر سلطان بجای خود مناسبت پرداخته و فوج سلطانی نزد آنها ساخته بالاس باره قلعہ صومونودہ با و از بلند
تجیه گفته از طرفین جنگا قتل اشتغال یافت و تا شام صوت زد و کوب جاری ماند و قتل شام لشکر اسلام مع عسکر مراجعت فرمود روز
دیگر دستور جنگا خونریزی گرم است و چنانچه پشته از کشته تا بر زمین افتادند و زیوم راجگان اطراف مع افواج بیکران بمباران
رسیده از اندرون بیرون نائره کارزار اشتغال گشته راجه راجه و ایشلیم هر دو بنده و خود مع سپاه شدت تمام مشغول جنگند
از صعوبت محاربه حالتی رونما شد که غنقریب ضعف بر لشکر اسلام طاری گردید و بشاهده آن حالت سلطان از اسب فرود آمده بکوشه
رفته و خرقه شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره برد دست گرفته و روئے نیاز بر خاک نهاده با خلاص و نیاز فتح و نصرت را از خداوند تعالی
مست کرده بمیان فوج آمده و بصیحت فوج یکباره بر کفار حمله نمود و از عون عنایت آلهی منصور منظر گشت یعنی چون دران زد و کشت
بست هزار بست پرست بقتل رسیدند و عسکر اس تمام بر دم قلعہ مستولی شده دست از جنگ باز داشتند و فرار برقرار اختیار نمود
اکثر قتل رسیدند و بقیه سیف بر نهان خود متگاران سومات که چهار هزار مرد بودند و بدو سوار سی کشتی سمت خبره لاریپ
فرار اختیار نموده بودند غریق دریا گشتند بعد سلطان مع سواران افغان ترک تاجیک بقلعه در آمده و به بت خانه رسیده بت
سومات را به گرز زد و دست داشت ریزه ریزه ساخت و جواهر بیکران از شکم آن بت بدو رسیدند القصه بت سلطان
در شهر سومات توقف و زدیگر عساکر را با طرف فستاده تا بسیار از ممالک معا بدست پرستان از حار ساخته و هزار بت را
شکسته و خزاین بسیار از زر و سیم و جواهر و اسباب بدست آورده بخدمت حاضر شدند بعد سلطان خطایشان مناد راجه پرید
والی نهروال منقوش خاطر نموده متوجه نهروال گشت راجه پرید و از نهروال گریخته در قلعہ محکم که بقاصد چیل و پنج فرسخ از نهروال واقع بود مستحصن
شد حسب حکم سلطان افواج ترک و افغان بتعاقب و رفته بشنیدن خنجر قتل افواج سلطانی راجه ند کو بجنگل گریخته پنهان گردید و افواج
سلطانی تمامی اهل قلعہ را بقتل رسانیده و غنائم بسیار بدست آورده بخدمت سلطان آمدند سلطان چون نهروال رسید آب هوا
آنجا سلطان را پسند خاطر افتاده چند سال دران اقامت فرمود و از نهروال را پائے تخت خود قرار دهد لیکن بموجب
صلاح امراء و وزراء آن اراده را نسخ نموده راجه و ایشلیم را قید نمود و ایشلیم مراض را راجه سومات مقرر کرده در آنجا چهار صد و
هجری بقرنی مراجعت فرمود چون مدت ثانیست از افغانان ملاحظه فرموده بود قدر و منزلت افغانان را ترقی داده با انواع
مراحم خسروانه نوازش فرموده چنانچه رکنی از اراکان دولت محمودی شدند

مذکر مجمل حال افغانان در عهد ملاطین غور

چون در سال پانصد و پنجاه و پنج هجری سلطان علاء الدین غوری ملقب جهان سوز وفات کرد و ملک سیف الدین پسرش با و شاه
و او هر دو برادر زاد طایفه غوریات الدین محمد معز الدین محمد بنای شام را که در قلعہ غرستان مجوس بودند بر او رده لایست خجہ را بقتل
غیاث الدین محمد و چون بعد کمال ملک سیف الدین و جنگا لکن کشته شد بعد از وفات الدین محمد سلطنت فیروزه کوه رسیده
برادر خود معز الدین محمد لقب سلطان شهاب الدین غوری را سپه سالار لشکر نموده در اندک مدت خراسان و هندوستان را تسخر ساخت بیان
انقصه سبیل احوال آن است که چون غیاث الدین محمد و االتسلطنت غرنی را از دست امراء خسرو ملک فاضله سلطان محمود غزنوی بردوم
کشیده بسلطان شهاب الدین سپرد و سلطان شهاب الدین با جازت غیاث الدین محمد را تحسین و ستان کرد و اول ملتان را و چون

مستحق است که در میان او و علی کراچ حال نموده بعد از آن در سنه پانصد و هشتاد و پنج از غزنی با وچ و متان آمده از راه
 ریگستان به گجرات روان گشت و راه هم دیو از نسل راجه پرمدیو که حکومت آن دیار داشت بتقابل سلطان برآمده با سلطان مجاد
 سخت نموده چنانچه سلطان بچنت تمام جان بسلامت بیرن برده بنیل مراد بغزنی مراجعت فرمود سال گیر آن ناحیه بغزنی شیر
 مسخر ساخت بعد از آن در سال دیگر لشکر بلا هو کشید و خسر ملک قلعہ محاصره نموده تا آنکه خسر ملک پس خود ملک شانه نام با یک بنخیریل که
 از آن بهتر در کار او بود نزد سلطان فرستاده و سلطان صلح منظور داشته مراجعت کرد سال دیگر سمت یول از متعلقا ستند هفت تمام نامه
 بحر اقصی کرد و پس رفت سال دیگر به او آمده خسر ملک بسبب نقض عهد پناه قلعہ برده سلطان فوادی لاهور را غارت ساخته و قلعہ کوٹ
 را در میان دریا و می چناب بنانهاده حسین خیریل قلعہ دار ساخته مراجعت کرد و بعد مراجعت او خسر ملک بشمول حکمران قلعہ سیالکوٹ
 را در محاصره داشته تا آنکه کامیاب بازگشت سال دیگر بلا هو کشید و خسر ملک با پسرش ملک بدست آورده حکومت لاهور به علی
 کراچ حاکم متان پوره باز رفت و خسر ملک پسرش را با دیگر خوشان اقر با بغیر و زده کوفه ستاد و سلطان غیاث الدین به قلعہ
 غرچستان مجوس که ده آخر در حادثه خواندم شاه تمامی را بکشتن فروداده از سلسله سلاطین محمودیاش به باقی نگذاشت و در سنه پانصد و هشتاد
 و هفت باز از غزنی متوجه هندوستان گشته قلعہ بنخیریل را که تنگگاه ابجکان غلیم اشان را بچپو شده بود از دست مردم راجه احمر کشیده
 ملک ضیاء الدین توکی را یک هزار و دویست سوار را قلعہ داران گذاشته خواست که مراجعت کند ناگاه خبر رسید که پرتقی راجه را بچپو شده
 راجه اجمیر را برادر خود کھاندسی را به راجه ملی و چندین بلیان را بچپو شده بود و ملک ستار و ده هزار فیل و بزم اند و قلعہ بنخیریل که پرتقی راجه متوجه می شد
 بشنیدن انجین سلطان شهاب الدین نیز باستقبال او رفته در موضع ترائن کنار آب سرتی بغاصله شتاد کرده از قلعہ فیر چل کرده از
 دلی فیما بین طرغین بتقابل سخت و نموده کار بجای سید که سلطان از دست راجه تان خم خورده از آب فرود افتاده نزدیک بود که مخالفان
 او را طعمه تیغ بیدریغ سازند و در آنوقت جماعتی از افغانه شیردل خود را سپهر جان سلطان نموده بغیر سیوف ستمانه دشمنان از سلطان باز
 داشته تا آنکه غلامان خاص سلطان را از میان معرکه برگرفته بیرون بردند و بعد از آن فوج سلطان بهر میت خورده به میت سلطان فرهاد
 غزنی شده مسیه فتنه تا بغزنی رسیدند و چون سلطان از غزنی بغور رسید و بهت مردان افغانه و بزدلی مردم غور و خلیج را درین جنگ
 پیش غیاث الدین محمد بیان نمود غیاث الدین محمد بنزار علت سستی و بزدلی امر غور و خلیج را تو برادر چو بگردن در آویخته گردن شهر
 بگردانید و افغانه را انعام و اکرام فرمود و انقصه بعد بهریت سلطان شهاب الدین پرتقی راجه قلعہ بنخیریل را از ضیاء الدین توکی بصلح
 گرفت سپر سپاه خود کرد سال دیگر سلطان شهاب الدین بخصت برادر بآمین سلطان محمود غزنوی سرداران افغان را با ایل دوازده
 هزار سی طلبیده علاوه از افواج قلمی خود هزار افواج از طوائف ترک تاجیک غور و خلیج و غیره جمع آورده افواج افغانه را مقدر بکیش
 ساخته متوجه هندوستان شد چون بمقام پشاور رسید جشن عظیم آراسته دهر یک ساله قدر مناصب و استحقاق قلمت و کرب و مصعب بخشیده
 روز دیگر آیات نصرت آیات برافراشته متوجه متان گشت امیران صوبه متان را که در غیبت دولتخواهی کرده بودند و نیز صوبه دار را
 نواخته بلا هو رفت و در آنجا توام الدین حمزه را که از اعیان ملک مشاهیر دولت بود حجابت با جمیز ستاده راجه و رعایا به اجمیر را
 با سلام خواند تا پرتقی راجه چو آن بجواب و سخنان درشت نوشته و از تمامی راجگان کشور هند مدخواست بقول معصف مراتب افغانه
 با بشت صد هزار پیاده و سوار و بقول نگیران با صد هزار سوار را بچپو شده و چند بنخیریل پانصد هزار پیاده جنگی بتقابل سلطان شهاب الدین
 شتافت بهم در موضع معرکه سابقه در سنه پانصد و هشتاد و هشت بجری تملاتی قریبین ستاده هر دو لشکر بر کنار آب سرتی فروکش شدند

روز دوم سلطان شهاب الدین کثرت حشمت با جگان اودیده مقابل با ایشان شکست خورد و پیغام فرستاد که بعد از آن
برادر با شما بدین شرط صلح منظور از آن که سرهند و پنجاب و گجرات از آن با بوده باقی ملک هندوستان از آن شما باشد فقط از شنیدن
این پیغام فرار از راجپوت لشکر اسلام باز برون داشتند و خواب خرگوش رفتند و سلطان غفلت میباید که ایشان اغنیت داشتند
صبح که راجپوتان بمانندیش جهت قضا حاجت انسانی و دست در می زدند و شستن از دایره معسکر خود میفرمودند و بودند سلطان صفت
آراسته میدان جنگ را آمد و راجپوتان هندوان بن تعبیه سلطان را دیده سرسپه شده و با وجود آن جمعیت پراخته و دندان جنگ
فشرده بقایده و مقامه سلطان شتافتند و از صبح تا چاشتگاه سلطان شهاب الدین حسب قاعده نائره جنگ را مشغول داشته بودند از
باد و از ده هزار سوار انتخابی بزرگ غور و افغان با شمشیر برهنه بران سنانها جان ستان نیزه ها بر گوش سپار است کرده و بعد
حملة آوردند و خاک معرکه را بخون لیران آغشته در یک طرفه امین تر نزل و صفوف هندیان را نداشتند و همدین حالت تمامی
مرداران افواج از هر طرف حمله آورده سپاه هند را شکست دادند و کھاندی های اجنبی با بسیار اسلحه از دیگر راجگان بر زمین بگام
جنگ بقتل رسیده با پر تھیراج از میدان معرکه بدرفت و در و بفرار نهاده و در صد و هشتاد و ستی بدست غازیان اسلام گرفتار گشته آخر کار
بحکم سلطان مقتول گشت و ازین فتح غنائم بسیار بدست لشکر اسلام افتاده قلعه سرستی و دانیسی که رام و غیره منجر گردیدند و نگاه سلطان
باجمیر نرفته آنحضرت و ازین قبضه آورد و کینیزان غلامان بسیار را بر ساخته و در کشتن مردان را تقصیر نموده پس از آن بنا بر صلاح ملک
باج و خراج میباید آورده باجمیر را بکوتاه پسر پھیراج ند کو تقویض نموده متوجه ملی شد چو رائے ملی معجز و نیاز پیش آمد هر گونه تحائف بخت
سلطان فرستاد و بنا بر آن سلطان از دلی کوچ کرد و ملک قطب الدین ابیک اگر غلام برگزیده او بود و بقاصد هفتاد و کرده از دلی معراج
افغانه در کھرام گذاشته خود در کوهستان سواک واقع شمال هندوستان در آمده تا راج کنان بغزنی رفت چون دیرین غزوات
در هر مهم شجاعت شایان خدمات نمایان از افغانان بر نموده بودند و لهذا ملک قطب الدین درخواست بودند افغانه نزد خود نموده و
بوجود درخواست او افغانه را نزد او گذاشت

لمعة ذکر مجمل حال نیابت ملک قطب الدین ابیک و عروج افغانه

آوردند که بعد از جمعیت سلطان شهاب الدین ملک قطب الدین در جهان پال لشکر کشی نموده قلعه میثه فلی را مقرر خود گردانید اطراف و نواحی
آن ملک را بنوک ششیر غازیان اسلام که سر حلقه آنها افغانه بودند بضبط آورده اشعار اسلام را در آن رواج داد و دلی شهریت بادشاه
نشین بنا کرده راجه پهلور راجپوت است در زمانه قدیم بسیار آبادان میبود و بعد از آن بدست قبیل از دولت اسلام چنان مجرای خراب
گردید که جای خوش و سبلع گشت باز در سنه ۷۸۵ هجری دایه تونز آنرا در پهلوسه شهر قدیم اندر پست بنا ساخت بعد از
دایه پست هفت نفر از تونزان نوبت نبوت حکومت آن کردند و بعد زوال حکومت تونزان حکومت آن بطائفه راجپوت چو مان
رسید اول ملک یو چو مان بران مستولی شد و بعد از پنج کس دیگر از چو مان بران راج کردند آخرین ایشان راجه پرتھی راج بود و
لمعة ذکر فتح تونز سلطان شهاب الدین بن می قنوج را و رسیدن قطب الدین بسطیند هند و ترقی عزت افغانه
چون ملک قطب الدین شهر دلی را دارا الملک اسلام مقرر کرد و بعد از آن سال سلطان شهاب الدین بغزم تیتصال جی چند راسه را مشهور

مراجعت فوج که مردم مسلمانان متوطن شهر قنوج را بترغیب همنان بقتل رسانیده بود از غزنی متوجه هندوستان گشته ملک قطب الدین را
از خود اعلام فرموده که قبل از وصول سیات سلطانی بقنوج در اثنای راه مع فوج ما زرم کاب گرد و موافق حکم ملک قطب الدین
مع تمامی فوج جوار از افغانه و غیره تمویل نمود چه چند ساعه الی قنوج و بنارس چون از توجه سلطان آگاه شد جمعیت نموده با لشکر گران
و سه صد و نه نفر فیل عمده که فیل سپید را بجمعه بود باستقبال سلطان برآمده در نواحی میدان چند دار و اماوه بمقابله رسیده اول
با فوج مقدمه بجیش سلطان که امیران ملک قطب الدین و لشکریان اکثر افغانه بودند تلافی نموده نیران مهار را بشغال یافت
و بعد مقابل سخت از ضرب سیوف و نیزه ها فوج ملک قطب الدین شکست یافته فیلان و شتر را گذاشته به سمت قنوج رو بهزیمت
نهاد و روایتی آنکه در حالت فرار گشته شد و قتل آنست که بقنوج رسیدند و در آنجا نیز مجال قاست نیافته مع آل و عیال و اطفال و اقربا
و تابعان از قنوج برآمده بقلعه سنی رفت و از آنجا هر قدر خزان و جواهر که ممکن شد برداشته بمالک مالوه مارواژ گریخته رفتند سلطان
شهاب الدین فیلان و اسبان و اسباب و را که در معرکه جنگ گذاشته رفت ضبط نموده بعد بقلعه سنی رفته از آن قلعه خزان بسیار
از سیم و زر و جواهر و شمار بدست آورده به بنارس رفت و در آنجا یک هفته بختیانه را شکسته و آنرا ساکن مومنان ساخته بکوفت
و در آن مقام بر طبق سیدین بنان بخدمت سلطان غیاث الدین محمد چتر و افتاب و سلطنت دہلی و هندوستان را بطریق استقلال ملک
قطب الدین سپرده منصوب و منظر بدار السلطنت خود غزنی مراجعت فرموده

لمعه ذکر مجمل حال استقلال سلطنت قطب الدین ابیک در هند و عروج افغانه

آورده اند که چون ملک قطب الدین بالاستقلال استبداد بادشاه هندوستان شد و قدرت و منزلت افغان افزائیده چنانچه ملک
بتنی منتهی را بخطاب عالم و وزارت سرور از فرموده و ملک قادر و اومتی را بخطاب خاندانان و منصب سپاه لاری ممتاز نموده و هر یک را
از افغانان فراخور قدر و حیثیت پرورش ساخت و اول کساز سلاطین اسلام که بر تخت دہلی جلوس فرموده ملک قطب الدین ابیک بود
و دویسب صفت کمال سخاوت بقطب الدین ابیک بخشش ملقب گشت چون در عهد او افغان بخت و دولت با محمد وزارت
و سپاه لاری سید بعد از آن قدر سلاطین اسلام کشور هند که از عهد قطب الدین ابیک تا عهد فیروز شاه بسلطنت هند فائز شدند
همایند قوم را رعایت می فرموده اند

لمعه ذکر مجمل حال عزت افغانه در سلطنت فیروز شاه

چون ابوبکر سلطنت هندوستان بفریز شاه زینت یافت از قدرت ایزد بخشند و در انحصار عقد و قبض و بطا امورات بادشاهی
بدست قدرت افغانه چنانچه خان جهان لودی وزیر اعظم و بیرم خان منی سپاه لاری قرار یافته جزو سید و پشتو و پشتو گوئی دربار
فیروز شاهی اصم و پیش قدمی مقدور بود و طائف افغانه را فیروز شاه از تمامی شرفا در هندوستان عزیزتر میداشت و چند موضع
ساکن اماکن که افغانه در هندوستان بنا کردند در عهد دولت آن بادشاه عالم پناه بودند و قبل از وصول امیر تیمور گورکان
از عرصه بود سال بهین طائف معزز و مقرب
بادشاهان هند بودند

لمعة ذكر محل حال این طائفه بعد اسیر تمیور گورگان

چون در سنه هشتصد یک هجری امیر تمیور گورگان پنجمین پسر وستان قوچ فرمودند ملک خضر خان شریقی و ملک بهاء الدین نیاز می ملک سمرقانی و ملک حبیب شریقی بطریق حکم اهل دوازده تن افغانه بخدمت امیر تمیور حاضر گشته و امیر تمیور نیز بدستور سلاطین بخونی و غور این طائفه را در لشکر مقدمه بجیش خود تعیین نموده هر یک از سرداران این طائفه را خلعت اسب نشین و کمر بند و صاع عطا فرموده بعد سمت هندوستان به سمت فرمود و منزل به منزل ملتان سیده مزرا پیر محمد فرزند رشید خود را که دقله ملتان از غوغای زمینداران متحصن بود مخلصی و باغبان و کشان آن ملک را سزاوارتی ادعای نم نمود و ملی شد اما اول از ملتان به راه دیپالپور سمت لاهور روان گشته در اثنا راه شهر تولانی را که از تولایح صوبه ملتان است تاراج کرده و قلعه را بنجاک برابر ساخته منزل را به لاهور رسید و سکه و خطبه آنجا بنام خود ساخت بعد متوجه ملی گشت چون قریب ملی رسید بنشیند و بنیختر ملو خان قابض ملی از ملی گریخته بکوهستان شمال ملی رفت و دار السلطنت ملی تیصت صاحبقران آمده بهشت و وزیر کنار حوض خاص مقام فرموده بعد از آن متوجه بنیختر گشته آن قلعه را مفتوح ساخت اما در آن جنگا به سبب هم سپاه خانهای قناتان میر محمد غارت تاراج شدند و معنی باعث از دیار بغض و کینه با همی افغانان منولان القصد صاحبقران خضر خان را بر حکومت ملی و ملتان گذاشت به جانب سمرقند که مستقر سلطنت او بود و از راه کابل بطریق لیسان روان گشت و در اثنا راه چون بعضی از اقوام افغانه کوهستانی و خوش سیرت سدر راه او شدند به تماشا و امتیاز نیک از بد بسیار از افغانه آن نواحی قتل رسانیده و از کوه گذر نموده قتل و بیاواقه دوم بود که ازین اقوام امید می افغانه از مهربانی شهنشاه مغلان سبب اشتغال نادره عداوت بغض افغانان مغلان گردید از آن باز حکام عمال امیر تمیور در پلایه و اضرا و تنه و تنه و تنه افغانه شدند

لمعة ذكر محل حال طائفه افغانه بعد اسیر شدن شاه حسین بن حسین با شاه ملی

آورده اند که سید حسین بن با شاه ملی مرد صالح و اول و علیم و کریم از اهل بیت سیادت بود و والد او را که ملک سلیمان نام داشت ملک دولت انگریزی شان دولت غیر دومی مخاطب صید الملک صاحب اقطاع ملتان آورده بود و بعد مردن ملک سلیمان دولت ریاست بر سپهر ملی او را شایخ مسلم شد چون او نیز وفات کرد ملک سلیمان را شد و بعد وفات ملک سلیمان نیز شاه ملتان را بنیختر خان آمار نجابت و شهادت و کیا ست از غفلت و لجاجت بودند و داده از آن روز باز کار دولت او قوت پذیرفته تا در عهد تسلط امیر تمیور ملک ملتان و ملی بر و مسلم شده و اقطاع دیپالپور را از اضافت گردید عاقبت الامرا و شاه ملی ملی نصیب او گشت این خضر خان ابن ملک سلیمان هفت سال دو ماه با شاه ملی نموده بعد وفات او مبارک خان بن خضر خان تیرت ملی جلوس فرموده مخاطب مبارک شاه گشت چون رایات عالی خضر خان از سادات تمان افغانه بود و لهذا همه اسلافش بختاب ملکی و خانی مخاطب مانند و بهیمن اسطه افغانه را از هر فرقه عزیز تر میداشتند و در سنه هشتصد سی و چند سال هجری مبارک شاه اسلام خان بودی را که از حسن خدمات مخاطب سلطان شاه گشته بود ایالت سرهند و میان آب عطا فرموده اسلام شاه در آن خود و سرور آورده نواحی و اطراف ممالک سرهند و دواب اما کوهستان جمون و لکھی جنگل بزرگ و شمشیر افغانه ضبط نموده معاندان و متمردان استاصل ساخته اسیر عظیمی گشت و از آن باز احوال افغانه روزمره و بتری آوری و آنکه سلطنت عظمی ملی و کشور هند بقصد اقتدار این طائفه درآمد و نخستین کسی که بعد ملک لوت

از طایفه افغان نسل اسرائیل سلطنت عظمی هندوستان فائز شد ملک بملول بن ملک کالابن ملک بهرام برادرزاده حقیقی اسلام خان
مخاطب سلطان شاه لودشی خلیل بود رحمة الله تعالی و

گشت
معمیان محمل حال ملک افغان و شاخه که از سلطنت ملی هندون فائز گردید ملک بملول

آورده اند که در عهد فیروز شاه باریک ملک بهرام جد ملک بملول بستان آمده نوکر ملک در آن دولت حاکم بستان گردید و او پنج پسر و چند ملک
اسلام خان ملک مختار طایفه افغان شاه شد و این خطاب از خاندان خضر خان یافت دوم ملک کالاسوم که فتنه غیر چهارم ملک محمد پنجم ملک
و ایشان بعد فتنه پدر در بستان ساکن می بودند چون سید خضر خان در عهد سلطان فیروز شاه حاکم بستان شد ملک اسلام خان نوکر سی او
اختیار ساخته بر سر ری جماعتی از افغانه مختص گردید و آخر کار بعد از حسن از پیشگاه بادشاه مخاطب سلطان شاه گشت بعد از آن چون این
بخت اقبال در جنگی که خضر خان را با ملو خان واقع شد با ملو اقبال خان مقابل شده او را بقتل آورد و از ظهور این شجاعت مردانه نزد سید خضر خان
اعتبار تمام یافته اول خطاب سلطان شاه می بعد از آن حکومت سرسند یافت و بمحمد برادرانش ملک کالابدر ملک بملول بتوجه برادر حاکم دور
گشته اند چون شهر بستان در محله کما گران بکونت پذیر مانده و همدان سکن ملک بملول چنانچه قصه غریبه تولدش شرح در توارخ مسطور است
متولد گشته و هم در حالت صغر سنی ملک بملول پدرش ملک کالابا افغانان نیاز به جنگ کرده از دست نیازیان بقتل رسید بعد از آن
ملک بملول را که در آنوقت بر بوشه بود از بستان نزد او درش اسلام خان برآمد و در حجر تربیت اسلام خان پرورش یافت و بعد حصول استعداد علم
و سپاه گری در یکبار معارک شجاعت و جلالت شایان ظهور آورد و اسلام خان خضر خود را بکلیح او در داده و پیش از پیش عزیر داشت
مسطور است که بزرگی اسلام خان بجا رسیده بود که دوازده هزار افغان که اکثر خوشان همقوم او بودند بجلالت مازست او در آمدند و هم
حکمت از اینجهان گذران با وجود داشتن فرزند آن ملک بملول را قائم مقام و بعد از آنکه اسلام خان در عهد سلطنت محمد شاه نواسه
خضر خان فوت شد نوکران او در باب تقرر و تسلیم قائم مقامش نگه گرفته شدند جمیع برعایت مصیت ملک اسلام خان فاقه ملک بملول
اختیار نموده فرقه دیگر بملک فیروز برادر اسلام خان که او نیز از بادشاه وقت صاحب منصب بود متفق گردیده گروه سیوم قطب خان پسر
اسلام خان پیوستند و ملک بملول قوت غلبه تمام پیدا کرده ملک فیروز و قطب خان را ضعیف گردانیده بنابران ملک قطب خان بخت
محمد شاه زنده مستغاث گردید و محمد شاه که شصت و دو سال از منظر داشت این استغاثه را مفید علیه خود یافت ملک که کند رتبه امیر خود را بالشکر
گران همراه قطب خان روان نموده غمانید که بزند زنده افغانان را بدرگاه بافرستد و اگر تفرق نمایند و شاز از سر سرند اخراج نمایند و نیز بنام را
جستجو برادر قوم حکمران بنیمنون مثال او چون افغانان از بیحال مطلع شدند پناه بکوهستان گرفتند ملک که در راه جستجو با افغانان پیغام
فرستاد که چون تقصیر از شما واقع نشده پس سبب فرار چیست ازین پیغام افغانان را امید پیدا شده طبعیت و پیمان نمودند هر دو
افغان شاهی با افغانان همپیمان بود که با میان ساختند پس آن ملک فیروز لودی فرزند خود شایر خان برادر زاده خود ملک بملول را
بر سر آمل عیال گذاشته خود با افغان متبرزو ملک که در جستجو رفت و آن هر دو بجهت یک قطب خان تقصیر عمل کرده ملک فیروز را
قیود و دیگر معتبران افغانه را کشته لشکر را بر سر آمل عیال ایشان فرستادند ملک بملول باطلاع یافتن این امر اهل و عیال و اطفال را
بجای سخت رسانید و هنوز باز نیامده بود که شایر خان دیگر افغانه با ملک که در جستجو جنگ نموده شکست خوردند بعضی از ایشان زنده
گرفتار شده بسیار با شایر خان در میدان معرکه بقتل رسیدند چون سران قتلوان بر سر نهاد آوردند جستجو حکمران یک را ملک

فیروزی نموده استفسار نام هر یک از ویکر دما آنکه سر شاهین خان را به نظرش آوردند ملک فیر و گفت این را نمی شناسم خبر گفت
 که این شیر فرست که بغایت شجاعت جلالت هنگام محاربه ظهور آورده که از حد بیان بیرون است بشنیدن این تقریر ملک فیر و ز
 بنالیه خبر گفت چه اگر یه کردی ملک فیر و گفت این پسر نو چشم من است اول از شرم آنکه مباد در جنگ سستی کرده باشد نام و را
 مخفی میداشتیم اکنون که خاطر بسج شدم اظهار کردم معلوم میشود که برادر زاده من ملک بملول در جنگ حاضر نبوده یا سلامت بیرون
 رفته است بملال او و دوست لا و رنجید انتقام این طائفه از اینها چنانچه باید خواهد کشید انقضه خبر سرسند را به ملک سکندر پیوسته که آن
 پنجای اجعت کرد و ملک بملول بحسبیت لشکر و تیه استعداد و صرف مانده و مانند کشت فوجی کثیر از افغانان فراهم آورده بعد از آن
 که ملک فیر و از دلی گرفته بر ملک بملول پیوست قطب خان نیز از کرده خود پشیمان گردیده با او متفق گشت خروج نموده بغلبه بر سرسند
 متصرف شد بوصول این خبر به علی حسام خان زیر الما که مع فوج گران از حضور محمد شاه بدفع ملک بملول مامور روانه گشت و در موضع گریه
 که از مواضع پرگنه خضر آباد و شاهپور است با ملک بملول مقابله آرا گردیده شکست فاش خورد و اسباب سلمان سکاری گداشته بدلی
 گریخته رفت ملک بملول با از حصول این غنیمت قوت و اعتماد داده و بر و شتر تاصد و پانی پت متصرف تا بعض گشت نیز
 بعد از هم ساختن حسام خان عریضه شکر بنام خود بخبر محمد شاه نوشته درج کرد که من بسبب ناخوشی از حسام خان از خدمت
 دورم اگر او را بکشند و منصب ارت بجای من دهند بطبع و فرمانبردار خواهم ماند بوصول این عریضه محمد شاه بلا تأمل خود حسام خان را
 بقتل رسانیده ملک بملول نیز از راه اخلاص اختصاص ملازمت با و شاه اختیار نموده سرسند و آن نواحی همچنان بجای گیرش مقرر ماند
 و در آنکه و لودیان در کمال استقلال می بودند و چون سلطان محمد علی با و شاه جوینور لشکر بدلی کشید بها وقت ملک بملول طلب
 محمد شاه بابت هزار افغانان مغول که از آنجمله چارده هزار سوار اقاغنه بودند بملک محمد شاه رفته و بر و ز دوم داد مردانگی داده
 سلطان محمد را پس با ساخته و بسیار مال و منال و اسباب پیرل او بغارت آورد و بصدای جن من از پیشگاه شاه خطای خان غامانی فرزند
 ارجند یافته رخصت گردید بر سر نهادن و از نهایت علو خیال بلند می آید که داشت بکیم با و شاه لاهور و دیپالپو و ملتان و دیگر ریگات
 را بقصر آورد و باین گفتا کرده بنا کرد و رتبه نو که با محمد شاه داشت بر سر محمد شاه لشکر کشید و او را در محاصره داشته اما نا کامیاب
 باز گشت و در فراخی ملک کوشیده علاوه از صوبه متصرفه بسیار ممالک دیگر را چون هانسی محصار و فیروز آباد و ناگو قبض آورده با
 بر سر نهادن هم درین ایام از عالم غیبی سلطان بملول گوشش رسیده اما خطبه و سکه را بر تنویر علی مقرر داشته خود را حشر
 اعلی گویانید بعد وفات محمد شاه پسرش سلطان علاء الدین شجرت بدلی نشست و در امور سلطنت خود از پیر رست تر
 علاوه از آن عیاش و آزادی پسند و بزدل بود و بنا بر آن بجای او در هر سوره کافاده اکثر امر از خود سر می اختیار نمود و تمام
 ملک هندوستان صوبت ملوک طوائف گرفت چنانچه از پانی پت تا ملتان هانسی محصار و ناگو و بیکانیر و لاهور و دیگر پنجاب
 در تصرف سلطان بملول بود و از مهرلی تا به پید خان میواتی در تصرف داشت و ولایت سنبهل تا پرگنه لونی دریاخان
 لودی بضر شتر گرفت و کول جلالی و چند واریه خان ترکچه داشت و در بیان و جت و اثره داؤد خان اودهی حاکم بود
 و در گویا رود و هوپو و پید راجه مان سنگه حاکم بود و در ممالک گجرات و دکن مالوه ماند و وچو و جوینور و بنگاله با و شاه
 جدا جدا بودند انقضه سلطان بملول نوبت سوم بر سر بدلی رفته محاصره نموده اما به نیل و با و گشت و لاهور رسیده در آنجا جشن
 ترتیب داده همه در آن ملازمان رعایا را بنوازشات شاهانه نواخته با خود متفق ساخت و برای طائفه افغانان که کار تجارت و

زینداری و دیگر پیشه نامی نمودند حکم فرمود که سوار سپه سیف نوکری کار دیگر نکنند و بسوی حاکم نرسند از نیمه تقوّل شوند -
 چنانچه چندین کسان افغان بعلت خلاف رزمی از نیمه تقوّل سید و بعلت این سیاست افغانان یک سخت کار ملازمت اختیار ساخته
 در ملک کران ملک ببلول درآمدند علاوه از آنکه هزار افغان از کوهستان حسب الطلب حاضر شدند هر یک با وسعت
 و جاگیر فراوان حال سفر شدند چون بعد سپاه ملک ببلول بچیل هزار رسید و با به بطریق انعام بجله سپاه عطا فرمود پس از آن از لاهور
 بسرآمدند نشست و فرصت می جست که درین اثنا بتربیع قطخان را که پرتاب حمید خان از وزارت معزول ساخته قید و
 زنجیر فرموده بجانب مرو کوچ کرد و نوبت دیگر بنگامیکه بادشاه علاءالدین در آن نواحی تشریف داشت بموجب عرض ثانی قطخان و پرتاب
 بقتل حمید خان مثال داد و سبب عداوت را که پرتاب با حمید خان آن بود که پرتاب در سوابق الایام لایت را که پرتاب غارت کرده
 و زوجه او را گرفته بود القصد برادران حمید خان از مثال بادشاه خبر یافته مستعده گردیده برادر و غلبه حمید خان را از قید برآورد و بهر ملی بر
 و خلقه انبوه بر حمید خان جمع آمده ملک محمد جمال را که نگهبان او بود و بقتل رسانیده نیز فوج شاهی را که قتل بود شکست دادند پس حمید خان
 بحرم خانها می شاهی درآمدن زنان و دختران پسران بادشاه علاءالدین را بر سوانی از محلات بیرون آورده بر خزان اسباب
 شاهی تصرف نمود علاءالدین از باعث زبونی و کم همتی انتقام امروزه را بفرزادگانش ایام برسات در بادون توقف فرمود و حمید خان
 و رفرا آن شد که دیگر را بادشاه سازد و سلطان محمد شرتی را بربوب داشتن قرابت با علاءالدین را که اینکار پسند نداشتند و سلطان
 خلجی بادشاه مندور را اگر چه منظور داشت اما دور بود و دیوان را از همه نزدیکتر و پسند داشت ملک ببلول را خوشتر تا نام بادشاهی بر
 گذارد و در معنی خود بلو شام باشد ملک ببلول که از مدت در کمین چنین فرجه بود بخت خویش را امر حاکم بادشاه علاءالدین فرستاد که من
 بهت دفع حمید خان متوجه ملی شدم بعد از آن با جمیعت تمام بهر ملی رفته اول بنا بر شوره باطنی که در میان او و حمید خان بود حمید خان را
 محاصره نمود اما آخر کار عهد پیمان بیان آمده و مطابق عهد حمید خان بر طرف شده ملک ببلول بهر ملی درآمد و در سه هشت صد
 پنجاه و پنج بر تخت ملی جلوس فرموده علاءالدین عرض داشت که نوشت که من دشمن ترا از ملی بدر کردم و کار سلطنت را که از دست ترا
 بود بدست آورده رونق بخشیدم و شهر را بنام شما محافظت نمودم نام بادشاه را از خطبه نینداختم بلکه از طرف تو بنیابت تو
 بادشاهی میکنم علاءالدین در جواب نوشت که پدر من محمد شاه مرحوم ترا فرزند خوانده بود و تو مرا بشاه برادر بزرگ بادشاهی بادشاهی
 من است و من از طرف خود بادشاهی تو بخشیدم مرا برین پرگنه بدادون بگذارد که پرگنه بدادون مرا بس است که در آن عمر خود را با نام
 و استراحت بسر برم از رسیدن این جواب ملک ببلول برادر اول کامیاب شده و در سه ندر کورتیا رخ هفدهم ربيع الاول بالاستقلال بامر
 بادشاهی پرداخته و نام علاءالدین را از خطبه و سکه برانداخته سکه خطبه را بنام خود ساخت و پرگنه بدادون را بر علاءالدین سجده داشت
 خود را مخاطب خطاب سلطان ببلول گردانید و همدار سال پسران خود خواجه بایزید را با دیگر اماران و ملی نشانیده خود جهت
 فراهی عساکر و انتظام ملتان پنجاب و بیالپور رفت و در بعضی صدها سلطان محمود با لشکر فراوان از جوینپور برآمده و در سه هشتصد و پنجاه و شش
 خواجه بایزید را در ملی محاصره کرد با تسلع انجیل سلطان ببلول از بیالپور بهرعت تمام متوجه ملی شده بموضع بیره پانزده کره
 از ملی فرود آمده و لشکر یا نشتران گاو ان بارکش شاه محمود را از چراگاه زده آوردند بنابر آن محمود شاه فتح خان هر وی را
 بانسی هزار سوار و شش زنجیر میل مست بر سلطان ببلول تعیین ساخته و بعد بمقابله سخت فتح خان با لشکر خود شکست خورده آخر کار
 فتح خان اسیر و ستیگر شده را که کرن برادر پرتی را که چونان که شامل سلطان ببلول بود فتح خان را بدله آنکه برادرش را گشته بود

کشته و سرش را بریده بخدمت سلطان بهلول آورد و محمود شاه از وقوع این واقعه تاب نیاورد و بجنوب مراجعت کرد بعد از آن سلطان
 بهلول بجزم ضبط ولایات حرکت نموده اول احمد خان میواتی را مسخر و طبع ساخته هفت پرگنه از تصرف او برآورد و باقی ولایات
 بر قسے جلال داشته از آنجا بقبضه ایران فتنه دریاخان بودی حاکم سنجمل را منقاد نموده آنگاه بکول آمده حاکم آنجا باطاعت پیش آمد
 آن ولایت را برود بجالد داشته و همچنین بر برهان تشریف برده بکیت ارباب رکنان نوغانی حاکم آنجا مسلم داشت پس بجهنم گانوشا فتنه
 آنرا بر لای پرتاب مقرر ساخته از آنجا به پاپری فتنه قطب خان پسر حسین خان را که در پاپری مستحص شده بود بعد محاصره مسخر کرده به
 پاپرش خانجهان جاگیر دار واپس میسر محنت کرد پس از آنجا با ماه رفته حاکم آنجا باطاعت پیش آمده لهندا جاگیرش را تغییر داد و بعد از
 ایام جوخه خان از باد شاه رنجیده نزد محمود شاه شرقی رفت و حکومت شمس آباد یافت بعد از آن کرت دیگر سلطان محمود مع افواج چون
 بحر مواع بر سلطان بهلول آمده در سوادا ماه و نزل نمود و سلطان بهلول نیز بمقابل او در رسیده روز اول نائره کارزار از طرفین
 مشتعل مانده روز دیگر توسط قطب خان پسر قطب چنان تصفیه شد که آنچه در تصرف مبارکشاه بود آن مملکت از آن سلطان
 بهلول آنچه در قبض سلطان ابراهیم بود آن در تصرف سلطان محمود شرقی باشد و هفت فیل که سلطان بهلول در جنگ فتح خان گه فتنه
 بود واپس بدو شمس آباد و سلطان بهلول از جوخه خان بگیرد بنا بر آن سلطان محمود سمت جنوب رفت سلطان بهلول بجنوب خان تو
 که از شمس آباد بر رود اما جوخه خان اطاعت ننموده لهندا سلطان بهلول بر سر او رفت و او را بدر کرده شمس آباد را حواله راکر ساخته
 ضبط آن خود و عیال آورد و بشنیدن ابن خبر محمود شاه نقص عمد نموده بقتل مراجعت نمود و چون بحوالی شمس آباد رسید قطب خان بودی
 دریاخان بودی بر لشکر او شجون زدند و همدین دار و گیر قطب خان کندی خورد و قطب خان از ناسپ جدا شده بدست
 مردم شاه محمود ابرگشت و محمود شاه فوراً او را بجنوب فرستاده مجوس فرمود و سلطان بهلول شاهزاده جلالخان شاهزاده کند و عطا ملک
 بمقابل فوج سلطان محمود و دلا کران که در قلعه محصور بودند و ستاده خود بفرم مقابل سلطان محمود رفت مقابل او فرو آمد و همدران آتشند
 سلطان محمود وفات کرده پسرش محمد شاه قائم مقام او گردید و به تدبیر مادر او بی بی راجی میان هر دو بادشاه صلح وقوع یافته شرط آنکه
 ولایت سلطان محمود در تصرف محمد شاه اما آنقدر که سلطان بهلول غلبه بر آن تصرف نموده است آن در تصرف سلطان بهلول باشد
 بعد محمد شاه سمت جنوب و سلطان بهلول بدلی مراجعت فرمود و قتی که سلطان محمود بداد الملک رسید شمس خان خواهر قطب خان که حرم محترم
 سلطان بهلول بود پیغام فرستاد که تا قطب خان در زندان محمد شاه است بر تو خواب و خوراک حرام است بادشاه از این کلمات حرم متاثر
 گشته واپس مراجعت نمود و بجنوب روان گردید چون شمس آباد رسید آنرا از راه کران متغیر ساخته بجنوب خان که باطاعت نیاز پیش آمده بود
 عطا کرد و باستماع این خبر محمد شاه نیز با فوج گران از جنوب حرکت نموده باستقبال سلطان بهلول آمد و در حوالی سستی میان هر دو بادشاه
 تا چندین ایام گاه بیگاه محاربه شده میماند تا آنکه جلالخان برادر خود محمد شاه از هراس محمد شاه گریخته با فوج از سپاه و فیلان سمت تنوچ
 گریخته میرفت و سلطان بهلول شاهزاده عطاخان را باستقبال او مامور فرمود و عطاخان او را اسیر کرده آورد و سلطان بهلول او را
 بعوض قطب خان مجبور داشت همدین ایام امرای جنوب را از محمد شاه روگردان شده او را قتل نمودند و حسین خان ارباب و شاههی برداشته
 مخاطب سلطان حسین ساخته و سلطان حسین سلطان بهلول را هم صلح نموده عهد بست که تا چهار سال اصد میزد که میزد نشود و لای پرتاب
 و دیگر زمینداران آن خود و بدلا ساس قطب خان نزد سلطان بهلول ماند و در همان سه روز سلطان حسین قطب خان را که از هفت ماه قید
 بود خلعت داده و سلطان بهلول فرستاد و سلطان بهلول شاهزاده جلالخان را بعد عطا خلعت پیش سلطان حسین رخصت فرمود بدلی

مراجعت فرموده بعد از آنکه مدت معنی باقتضای رسید سلطان بهلول جانب شمشیر آید و رفت و آنرا از جوناخان تغییر داده بار دیگر
 بجای کرن عطا فرموده هم در آنجا ز سنگه پیرایه کرن ملازمست سلطان بود و ز سنگه بهنجوز قطب خان قتل رسیده از نیمه امله قطب خان پسر
 حسین خان افغان مبارکخان را به پرتاب باهم متفق شده از سلطان بهلول برگشتند و سلطان حسین شرقی میبایستند و سلطان بهلول
 در توفیق پرخاش اصصاعت ندیده مراجعت کرد و بعد چند گاه بنا بر انتظام مهام صوبجات ملتان پنجاب خانبهجان خان وزیر اعظم را
 بنیابت خود در دلی گذاشت و قطب خان بر حسین با لوه حاکم فرموده متوجه لاهور گشت هنوز بلا هنوز رسیده بود که خبر حرکت سلطان حسین
 باراده تهمید دلی شنیده ناچار برگشت و پنجاب را به قطب خان لوفی و خانبهجان پسرده سرعت سیر از قمر گرفته بدلی روان گشت و در
 موضع چند وار با سلطان حسین صف آرا گشته و تا هشت روز جنگ سخت جاری انده روز ششم بدین شرط صلح قرار گرفت که تا
 سه سال مزاحم یکدیگر نشوند پس سلطان حسین بنحیو و سلطان بهلول بدلی رفت بعد از آن سلطان بهلول از دلی کوچ کرده بر سر احمد خان
 میواتی که درین تپا شش مافق سلطان حسین گشته بود رفت اما احمد خان بوسیله خانبهجان امیر لاهور معافی یافته حاضر شد و خبر بغاوت
 احمد خان بلوانی پسر یوسف خان حاکم بیانه و نیز آنکه سکه و خطبه بنام سلطان حسین کرده به پیران اسطه سلطان حسین با دو کس پیاده و سوار
 و فیل مست یک هزار باراده تهمید دلی روان شده می آید و واضح گشته اند اسطه سلطان بهلول نیز لشکر بفرم مجاری بنیم برآمده و بمقام کودگان
 تلماتی فریقین مقابل سخت رونموا اما باز صلح قرار یافته طرفین مراجعت کردند بعد چند گاه باز سلطان حسین نقص عهد کرده بر سلطان
 بهلول لشکر کشید و سلطان بهلول نیز با استقبال اورفته نزدیک لکهنوئی از صبح تا شام هنگام کارزار گرم مانده وقت عصر سلطان
 بهلول میدان درآمده سلطان حسین با بجلاوت خواند اما سلطان حسین خود را در میدان سلطان بهلول ندیده و غیبت خان بهلول نامی
 خود را زره و پوشاک خود پوشانیده اسلحه خود عطا نموده باز رت سلطان بهلول فرستاد و سلطان بهلول بجان آنکه سلطان حسین است
 بمقابل او پیش قدمی نموده باهم در افتادند و آخر کار سلطان بهلول با وجود معبودن و زخمها بسیار خود را از دست غیبت خان غایت
 زبون ساخته بر زمین انداخت و قتل رسانید چون سلطان حسین از مجروحی سخت سلطان بهلول آگاه شده بود همان شب بر اردوئی سلطان
 بهلول شهنشون ده و سلطان بهلول با وجود سخت مجروح بودن تمام شب بیدار نشسته و پسریدان فشرده از طرفین و آن بسیار مقتول شدند و زیاده
 باز بصوابیدام اصلح قرار یافت - درین ایام بی بی راجی والد سلطان حسین نیز فوت شد و کلیان مل پسر کرن راجه گویا و
 قطب خان لودمی از گویا و مالوه بنا بر تعزیت پرسی نزد سلطان حسین رفتند چون قطب خان مزاج سلطان حسین را نسبت سلطان بهلول
 در پرخاش تمام دید از روی خوشامد گفت بهلول فکر شماست او را چه یا راست که با شما دم برابر نمی ندومن تا دلی را بتصرف اولیاء
 دولت تو در نیارم نخواهم آسود و عرض کن یحیی لطائف الحیل بیرون جسته و بخدمت سلطان بهلول آمده حالت را بیان ساخت
 درین اثنا سلطان علاء الدین در بدآون بر حمت حق پیوست بهمانه تعزیت پرسی او بدآون رسیده بدآون را از فرزندان علاء الدین
 غصب ساخته دغ بنه شکی و بی مروتی بر خود نهاده و از آنجا متوجه مراد آباد شده آن را منخر ساخت و مبارکخان پسر تارخان
 حاکم مراد آباد را قید نموده بچو پوز فرستاده پس متوجه تهمید دلی گشت بدلی سینه دلی بکنار آب جمنان زول کرد و درین ایام سلطان
 بهلول تهمید ملک کشمیر و کوهرستان شمال اشتغال داشت با سماع آن خبر ملینا کرده بدلی رسید و روز دیگر با سلطان حسین جنگ آراء
 گردیده بعد گشت و خون بوساطت قطب خان صلح قرار یافته حدود مملکت هر دو بادشاه آب گنگا مقرر گشته بعد سلطان حسین
 در نهایت تکبر و غرور در جانب چو پوز کوچ نموده و سلطان بهلول قابو یافته بدلی عهد شکنی چند باره اومع افواج تعاقب نموده

و بیابانها را پاره خزان پرتال و فیضان کوه پیکر و اسپان و شتران سلطان حسین را غارت و قتل خان وزیر اعظم و ارباب و
 مع چند امراء دیگر و ملکه جهان حرم محترم او در دست افغانان اسیر و دستگیر گشتند و سلطان بهلول اسیران را بدین دست داده خود مع
 افواج پیشتر رفته چند ملا و سلطان حسین را تصرف آرد و ملکه جهان را بحفاظت خواجہ سرایان مقبر پیش سلطان فرستاده آخر کار برین صلح شد
 که تاجاے که سلطان بهلول تعاقب ده آن ملک تمامی از آن بهلول باقی ممالک شرقیه بدستور از سلطان حسین باشند پس ممالک
 خود مراجعت کردند سال دیگر باز سلطان حسین تقض نمود و بهر سلطان بهلول رفت و در نواحی سونهار با سلطان بهلول جنگ نمود
 اما شکست خورده گریخته باری رفت. درین اثنا خبر وفات خانجهان لودی رسید سلطان بهلول فرزند او را خطاب خانجهانی عطا
 فرموده بجای پدر مقرر کرد و از آنجا باراده مقابل عقب سلطان حسین متانته و بعد مقابل او را شکست داد و سلطان حسین از آب
 جمنابور نموده مخدرات و عیال و اطفال و اقربا و غریق بحر فنا گشتند و او سر اسیمه شده خواست که از راه گوالیار بهجنپور رود و در اثنا
 راه طائفه بیداری با و نقصان بسیار رسانیدند چون نزدیک گوالیار رسید لایه کران استقبال او نموده چند کله و روپیہ بخشید و
 اسپان بار و برداری برای او مهیا کرده و خود مع فوجی تا کاپی مشاغت او نموده مراجعت کرد و بعد ازین سلطان بهلول بفتح اٹاوه
 رفته اولاً ابراهیم خان برادر سلطان حسین بیت خان گرگ انداز قلعه را قائم کردند اما بعد سه روز زمان خواسته و قلعه را بکلای
 سلطان بهلول سپرد و رفتند و سلطان بهلول قلعه اٹاوه را مع اقطاع دیگر بابر ابراهیم خان نوحانی عطا فرموده از آنجا متوجه جوپور گشت
 و در موضع رزنگارسن توابع کاپی باز با سلطان حسین جنگ آرا گردیده و او را شکست داد و بجانب بھراج گریخت چون بھجار
 آب رسید سلطان بهلول نیز بر سر او حاضر گردید باز جنگ وقوع یافت باز شکست نصیب سلطان حسین شده تمامی اسباب سامان
 سلطنت او بدست سلطان بهلول افتاد پس سلطان بهلول مبارکخان را بجکومت جوپور سرفراز نموده و قطب خان و مبارکخان
 و رنجولی گذاشته خود مع فتح و فیروزی بیدارون رفته تسخیر آن ولایت مشغول شد درین ضمن سلطان حسین باز استعداد و بهر قیله
 تسخیر جوپور رفت و مبارکخان جوپور را گذاشته در بھجلی قطب خان پیوست و سلطان بهلول با جماع این سانخشا نهاده بارکش را
 به و قطب خان با مور فرموده خود نیز متعاقب ایشان متوجه جوپور گشت چون بآن نواحی رسید سلطان حسین تاب مقابلہ نیاروده
 بے مقابلہ گریخته بهار رسید. درینوقت قطب خان خلف اسمعیلخان بر حمت خن پیوست سلطان بهلول بواسطه تعزیت ارمی چند روز
 در آنجا توقف فرموده بعد از آن به سمت جوپور نهضت فرمود و در سه ہشتصد ہشتاد و چهار خلف الصدق خود بارکش را بر تخت
 جوپور جلوس داده و او را بسلطنت ممالک شرقیه سرفراز نموده عنان سمت کاپی معطوف داشت ولایت کاپی را تادیو گزید
 جانمیر با عظم ہمایون محنت کرده از راه چند برمی بہ دھولپور تشریف فرمود و راے دھولپور آداب اطاعت بجا آورده پنجاہ
 من طلا و احمر پیشکش نموده اخل و دولتخواہان گشت پس سلطان عالیشان بقلعہ باری رسیدہ جماعت حاکم باری لوازم بندگی ادا
 نموده در ملک ملازمان منسلک شد ہفت من طلا و احمر نظر اشرف گدازید و بادشاہ والا جاہ باری را بروبحال فرموده از آنجا
 سمت اٹاوار و زتھور نہضت کرد و زتھور غارت تاراج خراب نموده بت خانہا را بر انداخته و بجای آن مساجد بنا فرمود ہمینوال
 قلعه چوڑا منخر ساخته و بتخانہاے آنجا را منہدم کرد و بر جلعے آن مساجد تیار فرمود و خطیب موزن مقرر نموده بدین رونق بخشید و در
 دہلی جشن خسروانہ ترتیب داده ہر کس را از افغانہ کہ در محاربات خدمات حسنہ بظہور آورده بودند رو برو تخت فیروزی حاضر نموده زر
 سنج و مروارید بر سر آنجا ریخت و انعام تام فرمودہ ہمہ اغنی ساخت پس از آن گنجینہ با نورا و اگر دستہ خان در دیشان سار ضلع

روزے از سر نو تازه نموده و قیام از دقایق جهان کشانی در سپاه نو از سی نامی نگه داشته بعد از سم گویا کوچ فرمود و راجه گویا را
کودانی روزگار بود و ملقب بندگی در گوشه انداخته دو کاتب که علماء امر بنحویه بادشاه پیشکش گدازید سلطان از خود راضی ساخت
چنانچه گویا را راجه بجا داشت بهمت انامه کوچ فرمود و آنجا رسید انامه را از سبک سنگه پیرانی اند تغییر فرموده بایست نظام اصلاح
کار کوچ و کچپ کوچ کرد و حکومت آن محال را به خانخانان مغلستان علی بنی عثمانیوه بدی مراجعت فرمود چون درین ایام حواس قواس او
ضعف پیدا کردند ولایت را به هند را به فرزندان خود تقسیم فرمود چنانچه چون پور را بدستور بر بار بک شاه مقرر داشت و گزیده مانیکپور را
با عظم هایون فرزند خواجیه یزدان میره خود داده و بدآون را آنجا بجهان که از امر او معتبر بود از زانی فرمود و بی را با بسیار از
ممالک میان دو آب بشانه زده نظام خان که آخر ملقب سلطان سکندر شد عنایت کرده نیز او را بوسعید می خود نامزد فرمود بعد از
چند گاه باز گویا را رفت و از آنجا با انامه و از انامه بدی مراجعت کرده در شاهی به بیمار گردید و درین وقت اکثر امرا لودگی صاحب
حشمت شوکت تمام بودند بران شدند که بادشاه عظم هایون را و سعید فرمایید بادشاه چون چاره نداشت قبول آن معنی نموده کس را به
طلب شاهزاده نظام مستبداندا عمر خان سروانی که منصبی داشت بود اسطریشیعی بادشاه صاحب اختیار ملک و
مالی شده بود و چون بگشایش امر واقف گشت با تصواب او در شاهزاده نظام که درین سفر همراه بادشاه حاضر بود معتمد سیرج السیف بدی
فرستاده شاهزاده نظام را مطلع ساخت که سبب طلب ایشان خبر قیامت در آمدن خود قتل اقبال را صواب دانند شاهزاده بموضع
بعد مطلع شدن بر نینمی از قتل خان وزیر سلطان حسین شرتی که در دوی مجبور بود و درایه صواب داشت در نیایب استصلاح نمود و مطابق
صلاح قتل خان ظاهر بعزم روانگی سر پرده از دوی بیرون زده آذاره رفتن خود را بنا بر حاضری بخدمت بادشاه آشتهار داده و با
نزشت تا آنکه مرض بادشاه آشتهاد پذیرفته نزدیک به داولی من اعمال سکینه در نهشت تصد نو دو چار بچری از عالم فانی بعالم جاودانی
رحلت فرمود چنانچه بر رگه در تاریخ وفاتش این ابیات انشای نموده میست

بهشت عدد نو دو چار رفت از عالم	خدیو ملک کشا و جهان ستان بملول
به تیغ ملک ستان بود یک دفع اجل	بود مجال شمشیر و خنجر مصقول

آورده اند که بادشاه عالم پناه سلطان بملول بظاهر بصلاح آراسته و بتباعت محمدی پیراسته بود و همیشه در حضور سفر با علما و شایخ
صمیمت داشت و اکثر اوقات با ایشان بسر میبرد و بار و سوار افغانان برادران سلوک کر می و در حضور آنها بر تخت نشسته بر یک
بساط تعاده نموده قتی که دلی را گرفت خزان بادشاهان ماضی را با افغانان بود می قسمت کرد و خود نیز چون سایر اناس قسمت بردار
گرفت طعام در خانه خود خورد و بلکه هر روز طعام رفاه یک از امر او را مینه تناول فرموده بر اسپان طویل خاص سوار شده به ملک نظام
رکوب بر اسپ یک از ایشان سوار شده و گفته مرا از بادشاهی بهین نام کافیت و به سپاهگری مثل اعتماد تمام داشت ازین سبب
سرکار او قریب بست هزار شاهزاده و امرا مثل نوکر بودند و هر جا که جوان کا تا مدنی را شنیدند طلبید و فرار حوال با و سلوک نمود
عاقل و شجاع و متفرد و متهور بود و قوا عذر سوم جهان داری نیکو میدانست و در کار شتاب دگی نداشت و از روی عدل و داد
با خلق اشد معاش میبرد و سلطان مروج نه نظیر بود و ندخواجیه یزدان نظام که آخر مخاطب به سلطان سکندر شد بآگاهان جهان
معرف بادشاه علاء الدین جهان خان میان یعقوب فتح خان مولی خان جلالتان از امر ارامی او که اکثر نسبت خویشی و سلسله
یگانه با او داشتند و چار کس بودند قطب خان پسر اسلام خان لودی - خانجهان لودی - یوسف خان جلوانی - علیخان ترکچیشی - فرعی

احمد خان سیتانی - خاندان فرعی - تاتار خان پسر یا خان لودی - مبارک خان لودانی - یوسف خان خاص خیل - عمر خان سروانی -
 قطب خان پسر حسین خان افغان - احمد خان میواتی - خاندان نوحانی - شمشیر خان - وزیر خان - خاندان پسر سید خان شیخ احمد
 شمرانی - منگ خان لشکر خان شهاب خان بیر - مبارز خان مهند - رستم خان - جونا خان پسر زینجان - ملک چمن برخان حبش -
 عماد الملک - قباخان میان فرید معروف بفرعی - شیخ جمال - شیخ عثمان - راکه کهلین - راکه کرن -

جلوه بیان محال سلطنت پادشاه بادل نظام خان الخطاط سلطان سکندر بن سلطان بهلول

چون سلطان بهلول رحمت حق پیوست بعضی از امراء پادشاهی اعظم همایون فرزند خواجه بایزید رغبت نموده و اکثر پادشاهان
 باریک شاه حاکم جوینو را ملگشت تا ما خاندانان فرعی که امیر عالیشان نزد دست بود امراء را که با او اتفاق داشتند مع انواج نزد خود
 خوانده و نقش پادشاه را بر دوشته و نظام خان را که بر وقت حاضر آمده بود همراه گرفته بقصبه جلالی رفته و در آنجا شانه زده نظام خان را برابر با
 بلند می واقع کناره آب بیا که آن مکان را کوشک سلطان غیر فرسیگو بند بر سر پادشاهی جلوس داده به سلطان سکندر مخاطب ساخت
 بعد از آن سلطان سکندر جواز پدید آمدن فرستاده و خود مع خاندانان و دیگر امراء و انواج بر سر عیسی خان که از پادشاه است او را
 داشت رفته او را مغلوب ساخت و بعد مغلوب ساختن گناهش عفو فرموده به ملی مراجعت کرد و بطریق پدید با افتخار سلوک برادرانه
 منظور رفته با اتفاق اکابر قوم و برادرانشان بر سر سلطنت ملی جلوس فرمود و بر سر شانه زده آراسته هر یک را از امراء با سپ
 و خلعت و زر و جواهر و اقمشه و جاگیرات و مناصب عالی قدر مراتب نواخته و نیز خراج یکساله بر عایا و بر ایاتام مالک خود معاف فرمود
 و دو ماهه نخواه بر سر انعام سپاه بخشیده با نظام ملک پرداخت و بعد چند روز بر اثر سی فتنه عالم خان الشوی پادشاه علاء الدین
 برادر خود را که در قلمه چند و استخمس شده بود و گریزانیده نزد عیسی خان به پیشیالی رفت بعد سلطان سکندر را بر سر پادشاهی را بنخاندانان فرعی مقرر
 فرموده با نوا و هفت ماه در آنجا گزرا نیده عالم خان علاء الدین را از اعظم همایون جدا کرده نزد خود آورده اما او را با وحمت
 فرموده بعد به پیشیالی رفته و عیسی خان را بعد جنگ شکست داده علاء دهمی گردیده آخر کار ملازمت سلطان اختیار نموده اما
 از بهمان زخم درگنه شست همدین عرصه را که کھیلن از باریک شاه برگشته و به سلطان سکندر سپیسته اقطاع پیشیالی یافت چون باریک
 پیغام پادشاه را در با خطبه پذیران ساخت بر سر او لشکر کشید باریک شاه با اتفاق کالاپارز رو نهاد سمت قنوج گردید باریک شاه بعقبش رسید
 هنگام کارزار گرم گردیده و کالاپارز در معرکه کارزار گرفتار شده او را بصورت سلطان سکندر آوردند پادشاه از اسب فرود آمده او را در نعل
 گرفته نوازش فرموده گفت تو بجای پسر منی التماس کن که اب فرزند منی قبول کنی کالاپارز ازین مهربانی پادشاه شفعول گردیده ارک
 مافات را بر جانفشانی خود حاضر نموده بر اسب سوار شد پس با اتفاق بر فوج باریک شاه حمله آوردند و باریک شاه شکست خورده گریخته به
 بدوین رفت و شانه زده باریک خان گرفتار گشت بعد پادشاه متعاقب باریک شاه رفته او را در بدوین محاصره کرد و آخر عاجز شده ملاز
 اختیار کرد و پادشاه او را با خود جوینو آورد و بر تخت جوینو نشاندید بعضی معتقدان را در خدمت او گذارشته و نیز در اکثر اضلاع آن
 ولایت حکام خود گذاشته علاء از آن بعضی برگزانت آن دیار را با امراء درگاه خود قسمت کرده از آنجا کالپی آمد و آن حکومت را از اعظم
 همایون تنبیر سلطنت به محمود خان لودی داد و از آنجا بخره تافت چون تاتار خان با طاعت پیش آمد خبره را با و مقرر فرموده توجه
 گویا رشتد و خواجه محمد فرعی را با خلعت خاص پیش اجه مان سنگه حاکم گویا رشتد و در اجه مذکور طاعت اختیار نموده

بست و پنجاه هزار نفری و صد اسپ برسم نعلبندی بخمدت بادشاه گد را نیده برادرزاده خود را با هزار سوار و ملازم سلطان
 تعیین ساخت چون بادشاه بر بیانه رسید سلطان شرف حاکم بیانه بملازم آمد بادشاه او را فرمود تا قلعه بیانه را بگذارد و در
 آن جایگزین چند واداره و سکت بگیرد و کلید قلعه را به عمرخان سروانی سپارد چون قلعه رسیدند سلطان شرف نقض عهد
 نموده قلعه را محکم ساخت بادشاه بکنند زیده و دانت ازین امر غافل و زرمیده با گره مراجعت فرمود و بوقت بناوت نمودن پست خان
 سروانی در قلعه آگره سلطان جمیع از احرار را بمحاصره قلعه گذاشته و خود برج القمقری برگشته قصد در سه شصت و دو قلعه بیانه فتح شده
 بادشاه حکومت آن بخانخانان مرحمت ساخته بدلی شریف بر دیرین ایشان خبر رسید که در اطراف جوین و خصوصاً پنجکوتی مردم پیاده سوار
 بسیار جمع آمده مبارکخان حاکم قنوج را بجای ساخته و شیرخان برادر او را بشهادت رسانیده و مبارکخان برگرد آید بنگاه دست ملاحان
 اشرافه و راجه بھید و الی پنه باز و مبارکخان از ملاحان گرفته مجبور ساخت و مبارکخان از جوین و گرنیته پیش محمد خان ملقب لایپا رفت
 هند و در سه شصت و دو و نه بادشاه سکندر متوجه جوین برگشته چون بدو رسید بر کشته با امرا حاضر خدمت گردید راجه بھید نیز بر آن
 گشته مبارکخان نوحانی را با پیشکش مناسب گاه اسکندری فرستاد و هنگام رونق افرا شدن ب مقام حکمرانی انبوه از بغات بمقابل
 سلطان آمده شکست خوردند و پراکنده شدند و غنیمت بسیار بدست افغانان آمده هر افغان کج در آن ملک جاگیر ایل تغا و زمیندار
 درخواست کرد و بطلان آن سرفراز شد بعد از سلطان جوین و شریف بزمه کیمه و جوین و پیش و شکار گد را نیده پس از آن سمت او
 و گویند رفتند در آن ملاقات خبر رسید که مبارکخان از غلبه زمینداران و جوین و اقامت کردن نمیتواند حکم شد که خانخانان نوحانی و خان
 لودی و عظیم بهایون سروانی از راه او و مبارکخان از راه کهره جوین و رفته ضبط آخذ و نمایند و مبارکخان را قید نموده بحضور بفرستند
 بنا بر آن امرا موافق حکم عمل کرده مبارکخان را گرفته پیش بادشاه آوردند بادشاه او را به بیست خان نوحانی و عمرخان سروانی سپرده بعد از
 قلعه چپاژ توجه فرمودند چون با آنها رسیدند بعضی از امرا سلطان حسین بحرب مبادرت نموده شکست خوردند و بعد شکست قلیعه درآمدند
 اما بادشاه محاصره قلعه را صلاح وقت ندیده متوجه اربل و سیاهکشته و در نیالت راجه بھید با پیشکش بخمدت سیده کیت و پنه بربحال
 گردیده اما چند گاه راجه نند کور بسبب همه بیایا و هراسان گشته جلایا بای ششم و خیام را گذاشته متفرق شد و بکشم شاهی سیاه غارت
 گردیده نیز زراعت باغات شهرات و قصبات او تمامی خراب و تباه گشته بعد از بادشاه از راه کره مانکپو بدیو گره شریف برده خمر
 شیرخان نوحانی را بکلج آورده از آنجا شمس آباد رفت و برسات در آنجا گد را نیده قلع و قمع نمود و آن قطاع الطریق آن نوحانی بمل آورده
 جمله مفسدان را قتل رسانیده آبادی نو لایت را بنحاک برابر ساخته و بعد برسات در سه شصت و دو شمالی راجه بھید و جوین گردیده
 چون نزدیک رس رسیدند شکو و یو پیر راجه بھید بمقابل آمده اما فوراً شکست خورده و گرنیته رفت بشنیدن این خبر و شست اثر راجه بھید
 خائف گشته سمت موضع مرچمه و جبال چهار کهنه رفت و در آنجا ایستاده و بادشاه بر مردم آن میانه غصبت نموده
 اثر از آبادی آن بلاد و امصار باقی نگذاشت اما در آن میانه عسرت غل و انیون نمک خرابی هوا بجهت سید که اکثر اسپان ضائع گشتند
 درین فرصت ران لکھی چند پسر بھید و سائر زمینداران و چوکیان سلطان حسین بیوت و یک لک سوار نزد سلطان حسین فرستاد
 بخت از نرساد کرده است بادشاه جلور شد و چون بر هفت کرمه رسیدند بادشاه عرض سپاه خواست از هفتاد هزار سوار افغان هفت
 هزار سوار برآمده و از نسی هزار اقوام مختلفه سه هزار سوار بشمار آمدند باقی جمله بے کسپ ید پیاده بودند سلطان توکل خبر از نرسادان کرده
 باین جوار ایستاده و برابر لک سوار ستاده مانده کارزار اشتعال گرفت و شدت محاربه بجهت سید که سزای افغانان بر پله از جلع رفت

با وجود آن مبارزان شیخان نبطان از کمال غصه غیرت چون کوه البرز پائے بر جاسے فشرده جنگ ستانه میکردند و سلطان حسین فیلانی را
 مقدر سپاه ساخته بر افغانه یورش آورده درین گیر و دار ناگاه فیلی مست سلطان سکندر را در خرطوم پیچیده بر زمین دو همدار حالت
 سلطان سکندر بتایید غیبی گذشت حمله بر خرطوم فیل مذکور زد و چنانچه فیل از ضرب آن فریاد کنان گریخته رفت چون افغانه ایرکامت سلطان
 عالیشان مشاهده کردند تمامی بخوش و خروش درآمده و بهار آمدند آن گرفته یکبار حمله بر قلع سلطان حسین کردند و سلطان حسین از جاسے
 برداشته و راشکست فاش داد و چنانچه او و همراهانش وادی گری پیچیده رفتند تا بهار رسیدند بادشاه سکندر نیز قدم بر قدم او گذاشته
 وارد بهار گشت پس سلطان حسین از بهار نیز فرار نموده بجهیل گانوسن توابع لکهنوتی بر ملک کهنه پناه گرفت اما ساکنان آنجا بخوف بادشاه
 او را پناه نداده بکوهستان شمال رفته از آن هم در گذشت و در سته نهم بهار مفتوح گشت پس سلطان سکندر محبت خان مشوانی را
 که تازه از قندهار آمده بود با چند امرای در بهار گذاشته بدرویش پور آمد چون درین وقت خانخانان فرلی فوت گردید بادشاه پسرش را
 بنحاطب عظمیای خان طلب نموده منصب جاگیر و اقطاع و دوازده هزار سوار و سپهر فراز گردانید بعد از بیارت شیخ قزلباش حسین قزلباش و ساکین بک
 میری را خوشدل ساخته از آنجا متوجه بنگال شد و سلطان علاءالدین حاکم بنگال در قلعہ کجور مستحسن و پسر خود را با کسوت و پنجهزار
 فیل بمقابلت او روانه کرد و ازین طرف سلطان عالیشان محمد خان لودی و چرخان بختیار خان بختیاری و دل مخاطب پریست خان را با چهل هزار سوار
 بمقابلت او تعیین ساخته و در موضع باڑه بعد جنگ صلح بر میان آمده بران قرار یافت که بولایت یکدیگر را حاکم ترسانند و مخالفان یکدیگر را
 پناه ندهند پس امرای مذکور مراجعت کردند و در قصبه سیتیمین اربع بهار مبارک خان نو صافی فوشتند و لهذا بادشاه از قلع پور برگشته بدرویش
 پور آمد و چند ماه آنجا توقف فرموده و آنولایت را با عظمیایون عطا کرده مبارک خان پسر مبارک خان را بمنصب جاگیر بدرویش و حکومت
 بهار سرفراز فرموده و بعضی استیصال معاندان بجا رسانیده و آنولایت را از مفسدان صاف ساخته بجاگیر افغانه نو آمد از افغانستان
 و قندهار و کوه سلیمان تنخواه فرموده چون سابق ازین بادشاه از راجه سالباهن الی پٹنه دختر طلبیده و او انکار آورده بود و درین وقت
 در سته نهم چهار هست انتقام بپٹنه رفت و از معموری آن یارانش نگذاشته چون بکوالی مانده و کلمه حکم ترین قلع و حاکم نشین آنولایت
 رسید از محاصر ساخت چون تسخیر آن دشوار بود و گذشته چون پور آمده اقامت فرمود درین ایام محاسبه مبارک خان لودی که بعد قید باریکناه
 جو پور حواله داده شده بود و مبلغ مال تلف کرده میخواست که بطایف اجمیل گذارند بیان آمده هر چند خوشنحان شفاعت از نموده فائده نکر و حکم
 شد که از محاصل چند ساله موافق بند و بست بادشاهی باز یافت نمایند و این حکم موجب بخش افغانه گشت اتفاقا دران ایام روزی پادشاه
 بچوگان بازمی بیرون آمده در عین آن هنگام چوگان بیست خان مروانی بچوگان سلیمان خان بن دریا خان لودی خورده و سلیمان شکست
 بنا بران خضر خان برادر سلیمان با انتقام برادر چوگان بر سر بیت خان مروانی زده شور و غوغا برخواست اما محمود خان لودی خانخانان
 بیت خان اتسکین و ادب منزل بردند بادشاه نیز از آن میدان مجمل رفته بعد چار روز باز بچوگان بازمی برآمد در شناختن شمشیر خان
 از اقربا بیت خان چوگان بر سر خضر خان برادر سلیمان زده بادشاه ازین جرات او بغضب درآمده شمشیر خان را بت بسیار نموده مجمل
 مراجعت کرد اما از معانته این گستاخی تاب نیاورد و بپٹنه شده بعضی را که از تته دل و تنخواه خود میدانست بیاسانی اشارت فرموده
 بهمدین زمین بیت خان مروانی و دوسر و دیگر اتفاق نموده شانها را در فتح خان ابن سلطان بملول ترغیب بادشاهی داده متعهد شدند
 که اگر او قبول فرماید بادشاه را از میان برداشته او را بپادشاهی بردارند و شانها را در این سر را بر شیخ طاهر کاللی و مادر خود و شانها را
 حسب صلاح دادن شیخ طاهر و خود را بدام ایشان در نیاورده و نام یک یک از بداندیشان بیادشاه نشان داد و درین وقت

گشت اما راجه کشن بنگه حاکم متدار بالانجام قلعہ را تفویض ملایان اسکندری ساخت بعد سلطان بتجارت آنجا را خراب کرده بریاست
آن ساجد تعمیر فرموده بعد از آن متوجه قلعہ چوڑ شد بنشیند توجہ بادشاه راجا بنگه الی آنجا قبل از رسیدن آنرا دولت گماشته خود را مع چپا
کتنگه ز سرخ بطریق مشکین و کلیه قلعہ بخدمت بادشاه فرستاد چون بادشاه آنجا رسید دروازه قلعہ را کشاده باندروان آن وقت بت
کمانزاد بست خود شکسته و بریاست بتجارت سجدگان تعمیر فرموده نماز جمعه را در آن گذارده از آنجا کوچ فرمود و بعد از آن به قلعہ که میر قلی داران
مع کلید قلعہ و زر نعلبندی بخدمت می بند پس سلطان از آن طرف مراجعت نموده چون بدو رسید قلعہ را از آنجا که یو تغییر فرموده شیخ
قمر الدین را در آن تعیین نمود و خود بدولت با گره تشریف فرما گردید امر را با گماشته خدمت داد و در سه نصد یازده هجری روز یکشنبه
سوم صفر و اگر چه چنان لرزه واقع شد که نمونه حشر بود بعد طلوع سیل واقع سنه مذکور بادشاه سمت گویا حرکت فرموده یک نیم ماه در
دو صولپور توقف نمود و بعد قلعہ بدو صولپور را حواله ملک معز الدین ساخته و از آنجا کوچیده بر کنار آب چینل نزدیک گذر کوه که فرود آمده
چند ماه هم در آنجا ماند بعد از آنکه شاهزاده ابراهیم خان شاهراده جلالت را باخوانین با اعتبار در آنجا گذاشته خود بعضی بیت جماد و سوار گردید اکثر
بت پرستان آن نواحی را که در پیشه او کوه خیزیده بودند تنیج کرده غنائم بسیار بدست آورده اما چون غلدران ملک کیان بود بنابر
اعظم بایون احمد خان لودمی مجاهد خان علی زئی راجه ت آوردن سرداران فرمود و گویا راجه ایشان گرفته اما کلمه ساخته بگشت
در سد غلدر بشکر منصوب گشت و مهمل شده بعد از آن بادشاه سیرکتان موضع جنوبی اعمال گویا رسید از آنجا بجهت پاسبانی لشکر فوج طلایه کرده
پیشتر بجانب بنیم میرفت تا آنکه فوج را گویا از زمین برآمده حربی سخت واقع گردید اما از سمت و دیر می او د خان صاحب خان پسر
خانجهان بن خانجهان فرعی شکست بر لشکر بنیم افتاده راجه پوتان بسیار مقتول اسیر شدند بادشاه آن هر دو سردار را نواز نشو و آواز خانزا
بخطاب ملک او و سر فرزند ساخته با گره آمد و برسات را در آگره گذرانیده در سه نصد و دوازده هجری جانب قلعہ رو تخته گمر متوجه گشت
چون بدو صولپور رسید عمارت مجاهد خان را با چند هزار سوار و چندیل مست در قلعہ رو تخته گمر تعیین ده خدمت حجابی بقاضی عبدالواحد پسر
شیخ طاهر کابلی و شیخ ابراهیم سپه و ولایت کاپی که بعد فوت مجاهد خان بجای آنجا سپه و مقرر شده بود و برادران او حاجی خان و بکسر خان با
او در مقام سازعت بودند از نو تغییر نموده بغیر و زانو خان مرشد و مجاهد خان را بدو صولپور گذاشته خود چینل رفت و در آنجا ماند
نمود و در آنجا خوانده بکسر خان بلامت رسید عینایت شاهی مهابی گشتند پس از آن بادشاه با ودیت گمر آمده قلعہ را محاصره
فرمود چون فتح آن ضمیمه گویا بدو تمام سپاه را حکم فرمود که سمت بر تسخیر قلعہ رویت گمر گمارند و خود میسبان آورده از
اطراف جنگ را نداشت و سپاه چون مور و مخ بقلعه سپیده تا آنکه قلعہ را منخر ساخت پس راجه پوتان بجوئی فاجات تحشده عیال
خود را بیکاشته می سوختند و خود بسیدان آمد جنگ میکردند تا مقتول می شدند انقضای پوتان بسیار قتل رسیدند و بادشاه بعد فتح
قلعه لشکر آبی تقدیم رسانیده بتجارت با بر انداخته بجای آن ساجد بناناده قلعہ را بکسر خان سپه مجاهد خان تفویض فرمود چون بسم بادشاه رسید
مجاهد خان از راجه هنوت گمر شت گرفته تعهد گردانیدن بادشاه نموده بود بنابر آن بادشاه او را قید فرمود بکشتج الدین کنبه سپه
بعد بجانب آگره روان گردیده در آنجا آگره ابی مفصل کس ملک شدند چون بادشاه بدو صولپور رسید چند روز در آنجا اقامت
و زمره بعد از آن بدو السلطنت تشریف بردند و بعد انقضا برسات و طلوع سیل در سه نصد چهارده بنابر تسخیر قلعہ رویت
جلالت خان کم کاپی حکمت که بکلمه می نموده از آنجا محاصره نماید و االی حصار اگر صلاح خواهند قبول نماید ایند جلالت خان برود و رفته محاصره قلعہ چوڑ
روز دوم بادشاه نیز بقلب رسید جهت ملاحظه قلعہ سوار شد جلالت خان بشکر خود را سه فوج ساخته چنانچه یک پیادگان دوم از قیل سواران

سوم از اسباب آن و بقصد سلام با و شاه بر سر راه استاده خواست که سلام کند با و شاه چون کثرت جمعیت او مانع نمود از قوت او اندیشه
در دل قرار داد که او را ضعیف کند و باید کرد و بقصد با و شاه آنقدر که هشت کرده و در آن است بحال محاصره کرده هر روز جنگ می نمود
گشته بشوند بعد از هشت ماه با و شاه شکست گشت که بعضی از معتبران میرانی باند و نیان بان از ندیش نخست جلالخان را قید نموده بود
از و شیر خان را مجبور نمود آخر کار محصوران قلعه نیز از گمی غلبه زبون شده امان خواستند و بدر رفتند و سلطان ششماه در پای قلعه نشسته بتجارتها
بر انداخته و بجای آن مساجد بنا ساخته و قتی خطیب و موزن تعیین فرموده علماء و طلبه را و طائف مقرر گردانیده در آنجا متوطن نموده بجهت جانب
و صولیه نهضت نمود و در راه شکر از عدم ستیابی آب جان بلب سیدند با و شاه بعانه خراب حالی لشکر از تشنگی دست سوال و مناجات
بدرگاه باری جلشانه برداشته و بجز دست برداشتن مناجات آغاز نمودن آب حیات آسمانی را آسمان بازیدن گرفته مردم از هلاک
امان یافتند و بلا خطر از محال کرامت اشتغال آدمیان خورد و مکان بولایت با و شاه مقصد شدند و در آخر شهر سفر با و شاه بگوالیار رسیدند
چون شتاب از ترتیب او افغانان که درین مجاریات منظم شده بودند بنام بجا کیرت فرار و حال بلند پایاخته و خلعت اسپ
فیل و جاگیر بطریق صحنک محنت فرموده و کسانیکه درین حوض شربت شهادت نوشیده بودند متعلقان پیمانندگان آنها را و بجهت
مواضعات جدید از هر حال بطور جاگیر متاعا عطا کرده بر سات را بدستور معهود بعیش و عشرت عطا بخشش بسر برده درین اثنا سلطان شهاب الدین
پسر سلطان ناصرالدین فرمانروای یار دکن بپادشاه رسید و از پدر خود استغاثه نمود و سلطان کند را و لا استمالا و دلا سا کرده اسپ
خلعت شتابان مخصوص داشت بهدین اثنا بشاه و عروج اقبال سکندر علی خان میان تحفه فرستاد بهدین ایام نعت خاتون
استغاثه تقصیرت جلالخان شانه زده و درخواست نمود و با و شاه درخواست میرا اجابت فرموده سرکار کالپی اسبجا کیش مقرر کرده علاء
پانزده روزه فیل و سیلغی نقد با و عطا ساخته همراه نعت خاتون نخست بایته کالپی رفت و در سینه نموده پانزده هجری با و شاه توجیه از الملک
گردیده چون ببلکاست رسیدند و آن انبارا گوشمال واقعی داده جابجا تهاجمات گذاشته با گره رونق بخشید و نیز وقت بسع شرف رسید
احمد خان پسر مبارک خان بودی حاکم کهنوتی شیوه ارتداد پیش گرفته از اسلام برگشت بنابران با و شاه بنام برادر خود احمد خان فرمان فرستاد
احمد خان حسب حکم او را مقید و مغلول کرده بخدمت با و شاه روانه ساخت و سرکار کهنوتی حسب حکم پسر عید خان برادر سیانی او قرار گرفت
بهدر آن میان محمد خان نیره سلطان ناصرالدین بالویی از خشم جد خود ترسیده پناه بدرگاه اسکندری گرفت و از حضور اسکندری سرکار
چند بری من اعمال مالوه بجا گیر او مقرر شده بشهزاده جلالخان حکمش که ممد و معاون او بوده نگذار که از سپاه مالوه با و آسبیه برسد و خود بدست
جهت شکار سمت و صولپور و از گشت و از اگر تاد و صولپور منزل منزل عمارات بنانند بهدین ایام از ممالک تنگانه و کرنا مالک اطاعت
نامها مع تحائف و پیشکش از حکام آن زمین بخدمت با و شاه رسیدند بهدین اثنا محمد خان کوری بر خورشان خود علیخان و ابابکر
که غم گشتن او داشتند غالب مدد ایشان گریخته بدرگاه با و شاه سکندر رسیدند و محمد خان نیز عاقبت اندیشی نموده عرض اخلاص و
عقیدت با تحائف بدایا فرستاده و خطبه و کمال ولایت بنام با و شاه سکندر ساخته با و شاه از وصول آن بشارت نهایت خوشدل
گردید و خلعت فرار و حال نزد او فرستاده بعد با گره آهده چند گاه با سترخت و آرام و شیر شکار گزرا نیده باز سمت صولپور روان شد و میان
سلیمان پسر کوچک خانخانان فرعی حکم فرمود که با لشکر بهنوت گزیده فتنه میکس حسین خان نو مسلم باشند او غدر آورده گفت که از حضور دور
نیشوم و معنی موجب خفگی با و شاه گشته حکم کرد که او از خدمت او با شد و موجب حکم بعمل آورده برفت و در بریری ساکن شد بهدین اثنا
بجست خان حاکم چند بری که اباعن جلیطی سلطین مالوه بود بنا بر حانه ضعف حال سلطان مجبور بودی قی قی و در سلطنت او با و شاه سکندر

توسل حست عماد الملک پرت که احضام داشت حسب الحکم بچند برسی رفت تا با اتفاق بهجت خان را نزد خود که خطبه بنام سلطان سکند
زود خواندند بعد بادشاه با گره آمده بار سال فراموش تملک اطاعت بهجت خان خوانده شدن خطبه آن ولایت بنامش و سکونت شدن
آنجا نیز بنام نامی بادشاه سکند و حصول فتوحات تازه با طرف اکناف قلمرو ولایت خود پراخت بهدین ایام بنابر صاحت ملک بعضی ارا
را تبدیل تغییر جایگزین عمل آورده سیلین پسر بارخان بود می شایع جمال فرملی و ساعی بکرمین کچو به حضرت خان خواج احمد را بچند برسی فرستاد
و ایشان را نیز تصرف و درویش گشتند و حسب الحکم شاهزاده محمد خان پسر سلطان ناصر الدین با لوسی را شهر بند کرده سلطنت آن ملک را ظاهر کرد
مقرر دانسته بهجت خان حاکم چند برسی چون آمد دید بودن خود در انصوب صواب دیده ناچار ملازمت بادشاه رسید بهدین ایام خاطر شاه
از حسین خان فرملی ضابط سارن مخوف گشته حاجی سارنگ با نظر فستق و تارقه لشکر را حسن بن میر جان خوب و کشیده در فکر قید کردن
او بود اما لو واقف شده با بعد از چند روز موافقان بولایت لکهنوتی رفت و علاء الدین بادشاه بنگاله پناه گرفت و در سنه نهصد
بست دو بجزی علیخان ناگوری که در سرکار و وسیع میوات زمین بود بادشاهزاده دولت خان حاکم زنجبور که محکوم سلطان محمود لاهی
بود موافقت نموده مقرر ساخت که ملازمت بادشاه سکند نموده قلعه ندر کور را پیشکش نماید چون عریضه علیخان درین باب رسید
بادشاه بنایت خوش وقت شده عزم انطرف نمود و در نواحی بیانه مدت چهار ماه به شکار و ملاقات مشایخ کباب و صیاد رفت
و شیخ حسینی که خوارق عادات و مکاشفات است تبار داشتند گدازانیده در آن ایام شاهزاده دولت خان و والد داشت که حساب
اختیار نموده بود و مذموب اعیان بسیار فریفته چنان ساخت که شاهزاده بلا تامل بیعت تمام عزیمت ملازمت نمود و با جمیع امار را
باستقبال او فرستاده به عزت تمام بار دوشه ملکی آورد و وقت ملاقات بطریق فرزندان نواخته خلعت فاخره چند زنجیر فیل و
فرموده به قرار معوضه تکلیف بفرستادن قلعه متبهر نمود و اتفاقاً در آن اثنا علیخان ناگوری خلاف زریده او را بران داشت که قلعه ندر
و بادشاه ازین سرگامی یافته سرکار شیو پور را از او تغییر داده به شیخ زاده بکرمین سپرده و بدار خلافت آمده عبادت قدیم فرامین فتوحات
جاری فرمود و درین عرصه بیماری عارض شده رفته رفته کار بجای رسید که نقه بگلوش فرو میرفت و راه نفس بسته شده ازین عارضه تیانج
بهفتم ماه ذیقعد سنه نهصد و بست و سته از دارفانی بدار جاودانی رخت بست

ساقیانند درین بزم بین برجمی	که چه هنگام طرب عالم مزور گیرند
کاس شربت گل و خاک سکندر سازند	با دیش ز خون دل سحر میگرد

و اوقات سلطنت آخر کرامات ولایت این بادشاه حجه نمانده رهنمویان مختصر بخش آن نماید بنابر آن عایشه للاختصار به شرح
آن نمی پردازد شرح کرامات ولایتش و مرآت الافاغه و دیگر کتب این مضمون مفصل مسطور است از آنجا جویند و مجمل حال اوصاف حمیده
و اطوار پسندیده و معاش برگزیده آن سلطان در کتاب تاریخ بهادری علی سبیل الاجمال به بی نظیر مسطور است که در
بزرگ و عظیم و کریم و با عزت و آدب و قار بود در طرق زیب و زینت و کوفه و فرادشاهی تحکفات رکوب لباس و غیره ساده رو بود
و از جنس فحش و قبا و ذمائم و فضائح و نقائص شرعی و عادی گرد سر پرده حال او را ندانست نشست و برخاست و با
اکابر علماء و صحابه بود و بعد از نماز پیشین تا صلوة عشاء صحبت علماء دانسته و تلاوت کلام مجید کرده و نماز باجماعت گذارده و بعد از نماز
خفتن بجرم درآمده طعام طلبید و بنجاء علماء و شایخ کرامت صحبت داشتند هر طبعی که میخواستند شاید که در آنوقت در خلوت قصد صحبت
بر طریقه مدوات علاج طبیعت و مراقبات و رعایت طریقه آداب برنجی که بچکس بران مطلع نشد و خیر از سبب پیش و شربت نیز

ارتجاب کرده و در زمان او کار و اشتغال از ولایات عرب و بمکناف اطراف هندوستان بجا و به غنایت و
 مجتهدی بدلی و اگر آموخته توطن کردند و اکثر اقامت و در اگر می بود و شهرت اگر از آن با و شاه مجاهد است که پیش از زمان
 می بود و ملوک امراء افغان در زمان او بسیار بودند که هر کدام مرد میدان جلاوت و شیر پیشه شجاعت بود و ولایتی را بس و دانا و مست
 بر رعایت جمعیت وقت و رعایت آسوی خلق بر گماشته و ترک نزاع و جدال و محاربه و مقابله با ملوک امراء و سلاطین و غیره راه
 فتنه و فساد و وسوسه و ساختن بود و بهانه راز و اقطاع مملکت که او را بود و قناعت کرده و اخص و جمعیت سرزمین را بنا به حد که راجه مان در
 گویا بود و بجال می چنانچه با و شایان عینت ابا بدست عرض نمیشد و بهمان مقدار که راجه مان در راه انقیاد و اطاعت سهل برسم
 پیشکش چیز می یافتند و اکتفا کرده بود و حق سبحانه تعالی در آن زمان بزرکات خیرات بر عالم و عالمیان فاضل کرده و کرامت فرموده
 بود که در زمانه آن گویا وجود و کثرت ممالک و مزارع و ولایت و اجتماع اموال و خزانین نبود و در زمان می کار تقوی و صیاح و شیوه یا
 و صیانت رواج گرفته و شیوع یافته بود و مردم ملوک امراء و خاص عالم او ب حیا و صلاح و فلاح و تسبیح و تعقیب دین داری و دین پرستی
 پیدا شد اگر چه قسام علوم و انواع فضائل و صنایع و بدائع که از آن شیوع یافته و اهل رباب آن بوجود آورده اند در آن زمان نبوده است و
 جز صرف نحو و فقه و قدس از عربیت شیوع نداشت و لیکن صفت صلاح و دیانت غالب بود و در تاریخ فرشته مینویسد که در ایام سلطنت او
 نهایت از رانی بود و اموال و امان و امان علیان حاصل بود و هر روز بارعام نامی خود و بدخواهی خلق رسید و در ایام سلطنت او دست
 زمینداران هند کوتاه شد و قومی ضعیف برابر شد و همه طبع گشتند و کار را انصاف می آست و کمتر به واسطه نفس رفتن نهایت رزق
 و بر خلق خدمت مهربان بود و هر سال و بار اسامی فقر و استحقاق ولایت نوشته آورده و در آن احوال هر کس میبغضت شاه میفرستاد
 و در هر استان جاها و شالها با ایشان داد و نیز هر چه به پیش جمعی بقدر شهر میبغضت رسانید می هر روز چندین جلیه طعام نچته و در شهر کسب
 و از رباب جاه هر کس محتاجان مساکین را و فلیقه داد و آنکس نزد و بادشاه میبغضت و او را گفته بنا و خیر نهادی در آن نقصان بینی
 بنا بر آن اکثر مردم موجب رعیت از مال خود و مستحقان میرسانیدند تا پیش و بادشاه معز را باشند و تصب لایم بسیار داشت چنانچه جمیع جانان
 وین بجاک برابر کرده و مکانها میبود و اگر از امتیاز میدادند و در آن استان میگردند و در مدارس با نذر و ساخت و موقوفات
 بران گماشته که مجال غسل کردن را نداشتند و نیزه که بسیار بود و هر سال میفروشیدند و عورات را از رفتن مزارات نمی فرمود و اعلام مردم
 کف در هند را یک تخت بر انداخت و در جلد ساجد مملکت خود و قاری و خطیب و جارب و کشت تعیین کرده و طیف آنها مقرر داشت و در علم و علم
 رواج تام یافت و امراء و ارکان دولت و سپاهیان که به علم اشتغال نمودند و کافران هند و مذاهب بخواندن نوشتن علم فارسی که تا
 آن زمان در میان ایشان هرگز معمول نبود و از آن با کل اجتناب مینمودند و پرداختن و سپاه گری نیز رونق دیگر گرفت و هر کس به
 نوکری می رسید نسبت تحقیق نموده و فرخوان رعایت کرده و ب آنکس پیرایه آورد و جایگزین داد و گفته از محاسن جاگیر سامان خود و
 نمود و خبر داری و از احوال سپاه و رعیت بجمعه بود که بر خصوصیات خانه مردم اطلاع داشت و گاه گاه از احوال تنهایی مردم را خبر داد
 چنانچه ازین امر بعضی مردم گمان می بردند که جنس سلطان آشنا است که او را از غیبات خبر میداد و بعضی این معنی را بر کشف کرامت او
 حمل کردند هر گاه لشکر بجای میفرستاد هر روز و فرمان بان لشکری رسید که صبح که کوچ کرده غلامان با منزل کنیدی و یک وقت لشکر
 چنین چنان کنیدی و اینضا بطه هرگز تخلف نمود و اسپان و اک چوکی دائم مستعد می بودند و با امر حاکم که فرمان صادر میشد آنکس زیر
 آمده فرمان را ز بهر دست میگرفت و بر سر میگذاشت و اگر حکم می بود که با نجا بخواند آ رنده فرمان حکم میرسانید و او با نجا میخواند

و اگر حکم میبود که در مسجد بالا میهنه خواند چنین میکرد و اگر مخصوص بان شخص میبود میخفت خواننده شدنی بطریق زمانه علاءالدین خلجی
 هر روز روزنامه نزع اجناس و واقعات جمیع ممالک محروسه احوال لشکر بائسته که بخدمت بادشاه برسد اگر مرموزا ملایم معلوم شد
 فوراً بتدارک آن پرداخته یا وراے آن از حدت فیم وجودت عقل از و سخنان غیر منقول است از انجمله کرامت احیاء موتی نیز
 از ان بادشاه منقول و شرح دارد مرآت الافاغنه مسطور است طبع موزون داشت شعر متین گفته و مگر نمی تخلص کردی شیخ جمال کنتو
 از مصاحبان و سهدان او بود این دو بیت از شعر شیخ جمال است

ما را از خاک کویت پیل برین است بر تن آنم ز آب دیده صد چاک تا بدامن

ما را از تیر تار و پراز پر گشت هیلو کنون پرواز خواهم کرد سوی آن کمان ابرو

کتاب فرهنگ اسکندری و دیگر بسیار کتب در عهد او نوشته شدند بت بادشاهی او بقول مصنف فرهنگ اسکندری سی و شست
 سال بروایت تاریخ بها ویری سال یا بنقدرا کتفا نموده شده اند که سلطان سکندر را جمله شش پسر بودند ابراهیم بن جلایون
 اسماعیل خان حسین خان محمود خان عظیم هایون خان از امرای می و پنجاه و کس بودند خانبهان لودی - احمد خان پسر خانبهان بن خانبهان
 فرلی - شیخ زاده فرلی - خانبهانان لودانی - عظیم هایون خان سروانی - دریا خان پسر مبارک خان لودانی - سیامیل نایب بهار علیخان
 لودی - جلایخان پسر محمود خان لودی - سیامیل لودی - شیرخان لودی - ابراهیم خان سروانی - محمد شاه لودی - بایو خان سروانی -
 حسین خان فرلی - سیامیل خان پسر دوم خانبهانان فرلی - سعید خان پسر مبارک خان لودی - اسماعیل خان لودانی - تاتار خان
 فرلی - شیخ جمال لودیشی عثمان فرلی - شیخ احمد شیخ عثمان فرلی - شیخ جهان پسر مبارک خان لودی - تاتار خان حاکم تجاره - شیخ زاده محمد لودیشی
 کالا پشایر پسر عمو خان فرلی - احمد خان لودی - حسین خان برادر آدم خان لودی - بحیر خان لودی - نصیر خان لودانی - غازی خان لودی
 میان چین کنبه حجاب خاص - مجدالدین حجاب - شیخ ابراهیم حجاب خاص - شیخ عمر حجاب خاص - میان کنبه خان پسر خواصخان - و
 عبد الواحد حجاب شیخ عثمان حجاب خاص - شیخ صدیق حجاب خاص - خواجہ نصر الله و مبارک خان حاکم قصبه پڑوسی و اصغر خان پسر قوام الملک
 حاکم دہلی - شیرخان برادر مبارک خان لودانی - عماد الملک کنبه از متعلقان مبارک خان لودانی و حاکم خان لودی و بحیر خان فرلی
 لودانی و عمر خان سروانی و جبار خان سروانی و تاتار خان جلوانی

مذکر مجمل حال سلطنت ابراهیم بن سکندر بن سلطان ببول لودی

بعدها سلطان سکندر آنچه در باب تقریر بادشاه ابراهیم قبل از حال واقع شده در مرآت الافاغنه و تاریخ فشته و دیگر کتب شرح و تفسیر
 است عایه لانتصار تفصیل آن نمی پردازد مجمل حال بادشاهت او بدینطور است که سلطان سکندر لودی در آگره نوشته و پسر
 بزرگ او سلطان ابراهیم بجای او بادشاه گشت و بی شجاعت و فراست کیاست اتصاف داشت اما شخص مغلوب الغضب و درشت طبع
 بود و بعد بادشاه شدن بظرافت و طریقه جد و پد رقاعه و آداب سلوک با خویشان مسلک داشت و نیز کرد و فرافغانان را تغیر داده میگفت
 بادشاهان را خویش و قوم نباشد همه نوکرانند باید که شرایط خدمت بجا آورند منقول است که چون مراد سلطان ابراهیم را شغرت نشانند قرار
 دادند که تا صد جوینو سلطان ابراهیم فرما روا باشد و در جوینو تا بنا در شرقی شهر زده جلایخان حکمران باشد و بر بنیاد جلایخان متوجه جوینو
 گشت فتح خان ابراهیم هایون ابوزارت گرفته درین اثنا خان جهان لودی انام را کبار اسکندری جایگزین کرد و پسر بی خدمت بادشاه

ابراهیم رسیده بر امر مترض شده گفت مقرر شدن دو بادشاه در یک لایت سراسر غلط و موجب خللها و فساد است این امر بجای
 تدارک باید کرد بنا بر آن باتفاق با امر بنام شاهزاده فرمانی فرستادند که مراجعت شما بجای مشوره ضرورت بجای می
 واپس آید چون جلالتان پیشتر بر این امر مطلع گردیده باشید که قید خواهد شد از مراجعت انکار نموده میت خان اگر گراندار برقع
 فرمان ناکامیاب باز آمد پس از آن چند سرداران نامی دیگر را چنانچه شیخ زاده فرمائی و شیخ زائی و سلطان محمد و ملک اسماعیل و
 علاءالدین جلوانی و شیخ سعید فرمائی و قاضی محمد الدین حجاب را پشاهزاده روان فرمودند ایشان بنی سید ادرمراجعت کردند پس بنام امر
 و حکام آنحضرت و فرمان نفاذ یافت که از اطاعت شاهزاده اجتناب نمایند تا بران بعضی امر صاحب شکوه و شمت آنحضرت و در جمیعت
 سنتی هزار و چهل هزار لشکر داشتند شل دریاخان فوجی حاکم ولایت بهار و نصیرخان حاکم غازی پور و شیخ زاده محمد فرمائی ضابط او و کشتی
 و غیره را خلع فاخره و کمر و خنجر مرصع غایت کرده فرستادند و بجوئی ایشان بواقعی نمودند آن تمامی امر اصیب فرمایین سرازاطاعت
 شاهزاده پیچیدند در آن ایام بادشاه ابراهیم متعصب مرصع و مکمل بجواهر و مروارید و دیوانخانه نصب نموده روزی دین پانزدهم ذی الحجه
 شانزدهم ترتیب داده بر تخت مزبور جلوس فرموده بارعام داد و اعیان دولت و ملازمان درگاه را بقدر منازل و مناسب خلعت و کمر و خنجر
 و شمیر مرصع و اسب فیل و منصب خطاب جاگیر محترم فرموده بعد از آن ابواب خیرات برافشید فقره و مساکین صلحا و ارباب
 استحقاق کثاده و تنفق حال مجذوبان پرداخته نیز خراج سه ساله را بر عایا معاف نمود و انعام و خلعت با بجان قبیل حار و کوه سلیمان
 و مستحقان مکه معظمه و مدینه منوره مصحوب بابل خان و دلاور خان علی زائی شیخ زائی ارسال ساخته و محبوبان جمیع ممالک را حکم خلاصی داد
 چون شاهزاده جلالتان تنظیم عمده برادر را شنید و تقاضای خود را با او ممکن ندید برگشته بجای پیشت و مدارا را برکنار داشته علانیه طبل
 مخالفت فرودگرفت باتفاق جمعی که با او بودند خطبه و سکه کاپی بنام خود ساخته و در گنجینه شکر و تسلی زمینداران مقرر شده
 خود را بادشاه جلال الدین مید و کسان نزد عظم بایون سروانی که با لشکر گران حکم سلطان ابراهیم قلعہ کابجرا که تعلق پشاهزاده داشت
 قیل کرده فرستاده پیغام کرد که بجای پدر منی و خود میدانی که از من تقصیر سر برزده سراسر نقض عهد از جانب سلطان ابراهیم است
 قلیله ملک که بطریق میلش بمن تجویز گشت در آن نیز چشم دوخته و پیوند صلح را بریده است امید دارم که جانب حق را از دست
 نهی حمایت مظلوم را بر خود واجب شماری چون عظم بایون در اصل نیز با بادشاه ابراهیم سو مزاجی داشت علاوه از آن این
 شکستگی و ملامت شاهزاده در و اثر کرده است از قلعہ کابجرا برداشت و پشاهزاده پیوست بعد از عهد و پیمان بادشاهزاده قرار
 داد که اول جوینپور و آنحضرت و در ابدست آورده انگاه فکر دیگر نمایند پس کوچ بر کوچ بر سر سجستان پسر مبارکخان لودی ضابط او و ده
 رفتند و اوتاب نیارده به کشتی رفت و حقیقت حال را به سلطان ابراهیم عرض داشت بر سیدن انغریغی بادشاه ابراهیم برادر
 محبوب و اعز شاهزاده اسماعیلخان شاهزاده حسینخان شاهزاده محمودخان را بدولت خان سپرده بحاطت ایشان امور ساخت و
 جهت خدمت هر یک حرم مقرر کرده و از ماکول و شرب بلوس سائر مایحتاج بجای آنها مقرر فرموده روز پنجشنبه بیست چهارم
 ذی الحجه بیست شوق توجه فرموده روان گشت در اثناء راه شبی که عظم بایون با پیوسته فتح خان از شاهزاده جلالتان مخوف گشته
 و بلازست می آیند از استماع این بید نهایت مسرور گردید چون نزدیک رسیدند تمامی امر را با استقبال فرستاد و با عزا و اکرام
 آورده بنواخت و بعد بهرعت تمام عازم مقصد گشت درینوقت جی چند زمیندار چرتولی از پرگنات کول که مواس مشهور بواجب خان
 پسر کندر خان سور جنگ کرده او را به شهادت رسانید و شنیدند بواقعه ملک اسم حاکم سبعل بر سر چند رفته آن منفسد طمع جمیع

باغیان بنزارسانید چنانچه اکثری را مقتول و زن بچه آنها را اسیر کرده متعاقب آن بخدمت بادشاه رسیده در قنوج حاضر حضور گشت
 همدین ضمن حکام و صوبداران و دود گورکھپو و لکھنوتی مثل شیخ زاده شیخ زائی و سعید خان بادوزائی بخدمت رسیدند بعد از آن
 بادشاه ابراهیم اعظم بهایون لودوی و اعظم بهایون سروانی و نصیر خان نوحانی میانیخیل را با لشکر گران بر سر شاهزاده مامور فرمود و مابقی
 از رسیدن ایشان شاهزاده جلال الدین عماد الملک بدرالدین نعمت خاتون و زوج قطب خان لودوی و سایر متعلقان حرم مخترم خود را
 در کاپی گذاشت خود بزم قنوج توجه اگر گشت بشنیدن این خبر بادشاه ابراهیم ملک آدم کاکر را با بست و دو امر اجبت محافظت اگر
 فرستاده خود نیز متعاقب ایشان با فوج گران توجه اگر گشت و ملک آدم قبل از رسیدن شاهزاده جلال خان قتل اگر گردیده چون شاهزاده
 با گره سید ملک آدم بچربانی وحید او را بر گردانیده اگر از غارت او محفوظ داشت متعاقب آن بهادر خان نوحانی و اسمعیل خان علیی
 و بخیل خان لودوی با فوج کثیره با گره آمدند و از انجاسیج امر جلال الدین پیام کردند که اگر از هوس بادشاهی باز آید و چهره افتاد و کوه بخت
 و تقاره و مکهد و شیخ و نبرد و سائر آلات سلطنت را ترک نموده بطریق سائر امرایا بادشاه ابراهیم سلوک نماید کاپی را از بادشاه در جاگیر او
 منظور گناتند رسیدن این پیام شاهزاده صلح مزبور را رضی شده و اسباب سلطنت را تفویض امر نموده همراه امرای تمام آمده در خدمت
 سلطان ابراهیم حاضر گشت چون امر منظوری صلح را از بادشاه درخواست کردند بادشاه از غرور و نخوت منظور داشت به دفع
 جلال الدین پرداخت و جلال الدین گریخته بگوایار پناه برد و بادشاه ابراهیم در اگر اقامت نموده بیست خان کرگ انداز را بکومت
 دو آب و کریم و اقدند هاری را بکومت سرسند سراز کرده دولت خان لودوی را بمحافظت ملی مخص ساخته و شیخ زاده شیخ زائی را
 بایالت چند بری بخدمت پیشکاری سلطان محمد نواس سلطان ناصر الدین تعیین نمود و درین اثنا خبر رسید که معرفت خان اودل حاکم ملتان فوت
 شده صوبدار می ملتان بنام عیسی خان اودل حاکم خوشاب حال مقرر گشت بعد از آن بادشاه میان بجا و بمضو ویر اعظم سلطان سکندر
 کار طو زان فطاطون دوران بود طوق و زنجیر انداخته حواله ملک آدم ساخته و پسر میان بجا و را به منصب به و جاگیر و اقطاع هفت
 هزار می صوبدار می کشمیر سراز فرموده بعد از آن عزم تحریک انهدام گویار نمود و اعظم بهایون سروانی را بانستی هزار سوار و پنجاه فیل
 مست و عمل و قلعه گیری بدان سمت روان مامور گردانیده چون نزدیک گویار رسیدند شاهزاده جلال الدین با پنجاه هزار
 سوار بر آمده پیش سلطان محمود خلجی بمالوه رفت و اعظم بهایون بهت بر تنه گویار گماشته بحکم بادشاه علاوه از فوج سابقه سراز خان
 مشوانی و مرست خان ستر بنی و خضر خان داد می و سلیمان خان غرشین و جلال خان مرستینی و مبارز خان نوحانی که هر یک سب
 نقاره نشان بود سوائے آنها خانجهان لودوی را که صاحب لوا و علم و دوازده هزار سوار بود و بکلی خان پنی این تمامی امر را مع فوج
 بملک اعظم بهایون فرستاد و محاصره قلعه گویار بجهت کار آمده و عین حالت محاصره مان سنگه والی گویار که در شجاعت و تدبیر و نظیر
 فوت گردیده پسرش بکراجیت نام قائم مقام او گردیده در استحکام قلعه مبالغه نمود و انقضای فوج شاهسی در تنه قلعه گویار جانفشانی اخذ
 نموده تا آنکه آنچه راجه مان سنگه زیر قلعه عمارت عالی سلسله بادل گره بر دروازه حصار ساخته بود فتح کردند و گاهی زیرین که در انجا
 نهاده بود از مدت دراز بنود پشش آن میکردند حسب حکم بادشاه با گره ستاندند و بادشاه آنرا از اگر بدلی روان نموده
 بر دروازه بنجد و نصب کردند و قایم اکبر بادشاه آن کا و بران دروازه منصوب و القصه شاهزاده جلال الدین نزد سلطان محمود خلجی
 نیز مانند آنست از انجا فرار کرده نزد راجه راج گره رفت و در آن ملک و راجعه گوندان گرفته بخدمت بادشاه ابراهیم آوردند
 و بادشاه او را بقتله نسی فرستاده اما در آتنله راه موکلان او را به عالم بخت فرستادند

شربت سلطنت جاه چین شیرین است	اکو شسان از پے او خون برادر ریزند
خون آزرده دلان را ز پے ملک مریر	کز ترانیز همان جسر به ساعت ریزند

پس از آن نخواست و بکشید و شاه ابراهیم از حد گذشت و عظم هایون سمرانی وزیر بدر پدر را که بعد فتح عمارت عالی ببول گزیده بجا صحره گویا در صحره بود نزدیک بود که قلعہ را فتح نماید بسبب هم سو افطن که نسبت امر پدر پیدا کرده بود و بحضور طلبید مجبوس ساخت پیش فتح خان که در محاصره همراه پدر بود و از قید پدر خبر یافته علم مخالفت برافراخت و احمد خان شقار شاهای را شکست داده و بهم در آن وقت خبر فتح گویا که از عرصه صد سال در تصرف کفار بود و بادشاه رسیده در فکر فتح قلعہ گزیده شد و درین اثنا ناگهان عظم هایون لودی و سعید خان لودی و پسر یار مبارک خان لودی از لشکر گویا فرار نموده بولایت لکھوتی که جاگیر ایشان بود رفتند و با اسلام خان کتابت نموده در اشتغال ناکره فساد و فتنه کوشیدند بجانده این حالت سلطان ابراهیم نیز عساکر جمع آورده و احمد خان برادر عظم هایون لودی را رعایت کرده با چند سوار امراد نامی و لشکر گران انتخابی بر سر آن جامعه تعین ساخت و قتی که این فوج به قصد بانکر نو نزدیک قنوج رسید قبا لخان غلام عظم هایون لودی با پنجاه سوار خاصه عظم هایون و چند زنجیریل مست بر لشکر بادشاه زدند بسیار مردم را از فوج شاهای گشته و کثیره را زخمی نموده بدرفت بشنیدن این خبر بادشاه ابراهیم اعتراضی شده بامراء قنوج که مادام که آن ولایت را از دست بغات بر نیارند از زمره مردودان نخواهد بود و احتیاطا لشکر دیگرنیز بکمک ایشان فرستاد از مخالفان نیز قریب چهل سوار مسلح و پانصد فیل مست جمع شده و فریقین بهم رسیده درین اثنا شیخ راجو بخاری و شیخ زاده شیخ زانی قندهاری بیان آمده مانع جنگ شدند مخالفان گفتند که اگر بادشاه عظم هایون را و اگر از نماینده شرط میکنیم که مخالفان بادشاه از مالک هندوستان بمالک ایران و توران خواهیم رفت اما سلطان از تیزی طبع پیغام لوشان از مشایخ قبول نکرده بدریا خان نوحانی سیاهیل صوبدار بهار حکم فرستاد که باتفاق نصیر خان نوحانی و شیخ زاده جمیع جاگیرداران بر سر باغیان رفته استیصال ایشان نمایند باطلع انبغی باغیان سبقت کرده بقبال آمدند و بعد از کشت و خون بسیار و مقتول شدن آن بیشمار نهریت بر باغیان واقع گردیده اسلام خان سردار ذمی قار ایشان بقتل رسید سلطان لودی بدست نوحانیان بیاختار گرفتار شد و ملک مال ایشان بدست دو تنخوانان دولت آمده آن فتنه فروشت

مکن چون ابرکاف نعمتی با منم کرم که یابد نعمت از بحر و زند بر سینه پیکانش

آورده اند که ازین فتح مزاج بادشاه زیاده تر مغرور و شکست خورده و طبع او بامراء اسکندری بیش از پیش انحراف پیدا کرده هرگز امراء مجوسین را بجا نماند بلکه عظم هایون را در زندان زهر خورانیده بملک ساخت با شملع انبغی و دریا خان نوحانی حاکم بهار را که از سپه سالاران او بود از بادشاه و همه و شکست خورده و نیز سائر امراء قنوج و هراس گشتند بباران دریا خان نوحانی و محمد خان سور و خانجمنان لودی و میان حسن نوز زانی سزا طاعت بادشاه پیچیده و بایکدیگر عهد اتفاق نموده به بهار رفتند و در آنجا دریا خان داعیه بادشاهی نموده خطبه و سکه آنجا را بنام خود ساخت و استعداد عمده بهم رسانید و چنانچه صاحب فوج هشتاد هزار سوار گردید و خانجمنان لودی و حسن خان بعضی دیگر امراء جاگیرات خود رفته در صد حفاظت خود شدند و تفرقه تمام در سلطنت بادشاه ابراهیم رونما گشته و در فیض دریا خان لودی فوت گردیده پسرش مبارز خان و بهار جانشین پرورشیده که مخالفت بادشاه ابراهیم بر میان ستوار بسته خود را مخاطب بسطان محمد شاه نموده خطبه و سکه ولایت بهار بنام خود ساخت اکثر امراء که

از سلطان ابراهیم مخرق شده بودند با و پیوستند و قریب یکصد هزار سوار و جمع آمدند بهرین اثنای نصیران نوحانی از افواج سلطان
 ابراهیم در جنگ شکست خورده او نیز پیش محمد شاه رفت. بهرین ایام پیرانند بانیادرگاه بادشاه ابراهیم فریادی شد که حسین خان
 در چند بری دختر مرا گرفت و برود و سلمان نموده بجای آورد و بشنیدن این استغاثه بادشاه ابراهیم حسین خان از حکومت چند بری
 تغیر فرموده بخصو و خود طلبید چون حاضر گردید او را در پای پیل انداخته بذلت تمام هلاک گردانید و بعد هلاک ساختن لاش او را بدم
 پیل بسته در تمام شهر کوچ کوچ بگردانید و مواش را بتمام ضبط ساخته از ملاحظه این واقعه امراد دولت بیش از پیش هراسان بیدل
 گردیده و اکثر آن بخدمت محمد شاه نوحانی رفته با و پیوستند. و در عرصه چند ماه که در ولایت بهار خطبه بنام محمد شاه میخواندند و سکه
 بنام او میزدند چندین کثرت افواج ابراهیم ششم بی بر محمد شاه رفته و با محمد شاه جنگ آراگشته اما هر بار مغلوب منهنم گردیده
 و پس آمدند. بهرین ایام غازیخان پسر دولت خان لودی صوبدار لاهور بخدمت سلطان آمد چون دائم انقضی قهرسپیدی
 بادشاه را ملاحظه کرد هراس تمام بر دستوی گردیده وقت نیم شب سرور شده و پس لاهور رسید و حقیقت بد مزاجی سوادظن
 بادشاه ابراهیم شرح و اپیش پیر بعنوان مختلف بیان نمود پدرش از استماع این خبر سر اسیم گشته و نجات خود از قهر و غضب بادشاه
 ابراهیم خبر توسل و زبردستی ممکن ندیده و غازیخان ترین دیگر امراد عاقبت اندیش را با خود متفق ساخته از سلطان ابراهیم رو
 گردان شده علم مخالفت بر افراخت چونکه سابق عالم خان شاهزاده مخاطب علاءالدین برادر سلطان ابراهیم که حالت مخالفت او
 با سلطان ابراهیم شرح و اردر کتب مهسوطه مسطور است از خوف بادشاه گریخته نزد محمد بابر بادشاه کابل بجا بل رفته بود و در وقت
 دولت خان نیز از راه بخردمی ناعاقبت اندیشی غلبه و اسیم بظهور الدین محمد بابر بادشاه التجا و جب انسته عریضه خود بخدمت بابر بادشاه
 فرستاده درج آن ساخت که اگر بابر بادشاه بر سلطنت پنجاب و ملی اکتفا نماید و دیار شرقیه را با استقلال شاهزاده علاءالدین مسلم دارد
 که بر تخت جوینور نشسته صاحب سکه و خطبه باشد و صوبداری لاهور باین جانب مسلم دارد و بادشاه بابر این عهد پیمان منظور فرموده قسم
 خدا تعالی و قرآن شریف موکد نماید که بعد از آن بامر بخد رو غول نماید بهتر است که زود عازم هندوستان گردد که من تخت ملی را از
 بادشاه ابراهیم گرفته به شاه میدانم. بادشاه بابر که همواره مترصد یگانه بشارت میبود از استماع این خبر و وصول تحریک دولت خان بذریع
 عالم خان نهایت مسرور گشته بختی تریب او و مخالفت با همی افغانه لشکر باری جلشانه بجای آورده عزم تغیر هندوستان مصمم ساخت
 و عالم خان را تسلی تمام نموده و عهد و پیمان را موافق التماس دولت خان با او بپایان موکد ساخته با قیام دولت خان شاهزاده عالم خان
 علاءالدین ایات شاهی لاسمت هندوستان حرکت دادند درین ضمن فرار و امر مغول بمرض حضرت بابر می سانیدند محتمل است
 که بعد حضرت الوعلیه سمت هندوستان رسیدن بادشاه بیانه مملکت هند افغانان با هم صلح و اتفاق و زرمند در نیصورت باز
 رسیدن بپایان بجا بل سخت دشوار خواهد شد بابر بادشاه جواب ایشان فرمود که من از صاحبقران تیمور شاه شنیدم که گفت افغانان
 مثل گرگان و گانند با یکدیگر جنگ و کینه میترارند و این بیت مناسب حال ایشان فرمودند

جان گرگان و گان از هم جداست متجد جانها شیران خداست

یقین که اتفاق اختلاف و شان روزمره زیاد تر خواهد بود و مرا امید اصلاح و اتفاق انیطان نیست با وجود آن که خیر خواهان دولت
 مملکتند و این پست تابعت مغلان جهان دیده از دولت خان علاءالدین عهد گرفت که ایشان بالشکر افغانه عهد کرده پیشتر از لشکر مغلان
 بمقابل برادران خود خواهند رفت و بعد معائنه مقابل ایشان با سلطان ابراهیم و برادران خود و حصول اطمینان کامل حضور باند دولت

و لشکر منگلان با ایشان بجای و متفق خواهند شد چون علاء الدین دولت خان این شرط را منظور کرد پس از آن اول علاء الدین با اتفاق دولت خان افغانه بدخواه بادشاه ابراهیم روانه شد و ملی گردیده و در شان راه املیخان جلوانی و دیگر امرائیکه جمعیت ایشان بملیر می رسید با ایشان پیوستند و صد کرده قبل از منگلان بدلی رسیده ملی را محاصره نمودند چون این پنج سلطان ابراهیم رسید بطریق ملیر از آگره بدلی متوجه گشت چون بفاصله شش که ده از بدلی رسید نزول فرمود و علاء الدین عالیشان پسر دولت خان لشکر خود را آراسته ششون بر فوج بادشاه ابراهیم زدند و بزور و کشتن سپاه بادشاه ابراهیم را متفرق ساختند اما سلطان ابراهیم پسر شهابت فشرده بر طرفی که از اردو خود استاده مانند آنکه شصت هزار سوار و زمره دست او جمع آمدند پس تا دم صبح استاده هرگز دست بکارزار نکشادند چون صبح صادق دید و لشکر عالیشان علاء الدین مشغول غارت گردید چنانچه در پهلوی او خبر معدوم چند نماندند و در فرصت سلطان ابراهیم چپا و زده بجمه اول آنهارا از پیش برداشته گریزان شدند و عثمان را باز گرفته تا میان دو آب افتند و درین محاربه از جانبین نسی هزار کس و آن کار از افغانه قتل رسیدند و بقیه السیف پریشان گشته با طراف رفتند *

لمعربیان محمل حال مغلوب شدن ابراهیم و تحلیشیدن بادشاه

آورده اند که چون افغانه مطیعان شاه ابراهیم و افغانان مخالفانش با هم جنگ سخت نموده نسی هزار کس چنانچه مذکور شد از طرفین کشته شد بشا به این واقعه نصیر الدین محمد بابر بادشاه را اطمینان تمام از افغانه دست داده هرگز که از احتمال اتفاق با همی افغانه داشت یک سخت بر طرف گشت و بخاطر جمعیت از لاهور متوجه بدلی گشت آورده اند که پیشتر از اینجا طبعه نگامیکه در میان بادشاه ابراهیم و امرا افغانه مخالفت پیدا کرده بیکدیگر در افتادند آنوقت بابر بادشاه را در سلطنت هندوستان طمع پیدا کرده سه سال کامل بمغیر میبرد و کمر بسته و سال فوج کشی نموده و جنگها نموده تا کاسیاب بر گشت این سال چهارم بود که بدریجه عجمیچیان با عالیشان علاء الدین دولت خان صوبدار لاهور سمت هندوستان لشکر کشید القصد چون از لاهور سمت بدلی روانه شد در شان راه عالیشان علاء الدین غیره مخالفین بادشاه لودمی بابر بادشاه منحل پیوسته منزل بمنزل می رفتند تا به پانی پت رسیدند و در مقام سلطان ابراهیم نیز با لشکر اتفاق اثر خود بپاکانی آمده و در اینجا در میان آن دو بادشاه آمده عالیجاه جنگی غطی می کشید که آمده چون آنوقت افغانه رو فروب با و با بابر بر چرم اقبال ایشان می فرید لاجرم نیم فتح و فیروزی بر لولای باری و زمین گرفت شکست نصیب افغانه گشته بهمدان معرکه سلطان ابراهیم قتل رسیده دولت افغانان لودمی با ختم انجامید و بعد از آن که از خاندان لودمی شاخوخل سلطان بهلول و سلطان سکندر و سلطان ابراهیم سه سلطان والا شان قریب هشتاد سال بادشاهی هندوستان کردند سلطنت هندوستان امیر تیمور گورکان منتقل گردید و سلطان ابراهیم بعد از انقراضی و دوازده سال انتقال نموده بمقام پانی پت منون گردید که تا حال بر زیارت او مجمع غریب شده و در تاریخ بهادری مرقوم است که بمحمد خاصر محمد سلطنت ابراهیم لودمی آن بود که غله و جامه سائر اجناس چنان از زانی شدند که در هیچ عصری نبودند لاهور آخر محمد سلطان علاء الدین خلجی الله اعلم شده باشد اما از زانی عهد سلطان علاء الدین بصد هزار تخلف و ضبط و ربط و قهر سیاست و جبر و اکراه بود و از زانی عهد سلطان ابراهیم آسمانی بود و در عهد سلطان سکندر نیز از زانی آمانه چنین که در عهد سلطان ابراهیم شد بر یک بهلولی ده من غله و پنج سیر روغن زرد و ده گز جامه خرمی شد از نیقیاس سائر اسباب اجناس و موجب این همه فاقه است از زانی آن بود که بارانها بر مراد شد و زراعتها بحال رسید و ارتفاع ولایت یکم به آمده و حکم کرد که ملوک و امرای خاصر عام

جز غله و آنچه از زمین براید نگیرد و مبلغ و زر نقد از رعایا نستانند غلات بے حد و اندازه از جا گیرند و هر چه اسیر و خراج ملوک امراء
همه از زر نقد می یابست بکلم ضرورت غله را به نرخ که کس می گرفت می فروختند اگر کیس چهارمین به بلوکی میداد و دیگر بے سبب اختیاج و
پنج من میداد و دیگر بے بران می افزود و تا حکمت بالغه الهی اقتضا آن کرد که بایرج سیر رسید که بیک به بلوکی ده من شد اما با وجود زر و نقره
و نقود نایاب پنج تنگه با میان مرصه آدمی که توابع و خیال داشت می کردند و بست و سستی تنگه با میان سواراگر کیس از دلی با گره نیت
و با خود اپنے چار و ادارے میداشت بر یک به بلوکی بغراغ خاطر و خوشحال با گره میر رسید باجمده از زانی عهد سلطان ابراهیم از غریب
و نوادر و زکار بود و سبب ال ملک ابراهیم آن شد که مرصه امراء اسکندر می را شکست داد و در گنج داشت خلط امراء و دل بدست آوردن
سپاهیان تقصیر کرد و اکثر امراء از نیوجیه با مرصه بد شدند و برگشتند و شانه زده عالمخان بن سلطان بهلول را که گنجش پیش سلطان بخلغرفته بود
طلبید و در سینه صد تنگه شایین و تعالیه او را سلطان علاءالدین خطاب داده در مقابل سلطان ابراهیم استاده کردند چون طاقت مقاومت
با سلطان ابراهیم در خود نیافت بوساطت دوستخان لودی نزد ظهیرالدین محمد بابر بادشاه کابل رفته و او را چنانچه بالاند کورشده بند و ستان
آورده و بر پانی پست با سلطان ابراهیم مقابل ساخته و سلطان ابراهیم در جنگ کشته شده محمد بابر بادشاه مالک سلطنت هند شد
بیان این قصه بویل اجمال خوبست که بعد فوت شدن سلطان ابراهیم بقام نانی پت بادشاه بابر همانوقت شانه زده بهایون و خواجه کلان بیک
و شاه منصور و ولی خان بهرعت تمام ضبط خزائن آگره ماسور و روان فرموده و محمد سلطان مرزا و مهدی خواجه و سلطان جبیند لیس
برای محافظت اموال دلی رفتند با و شاخ و نیز روز سه شنبه دوازدهم رجب بر عقب ایشان بدلی تشریف برده روز جمعه پنج رجب
بالا سبب خلیفه بنام می بادشاه بابر خواند و جناب بابر می سیر قلعه و عمارات شهر کرده و زیارت قبور شایخ اسلام سلاطین احرار
بجا آورده روانه آگره شده و در جمعه بیست و دوم ماه مزبور در دار السلطنت آگره نزول ساخته عازم تسخیر قلعه که در تصرف مردم بادشاه
ابراهیم بود گردید بکراچیت لاجوگوالیار که همراه بادشاه ابراهیم بود و در جنگ مقتول گشت مردم او که در آگره بودند شانه زده بهایون
الما سے بوزن هشت مثقال که از خزانه سلطان علاءالدین خلجی بالو می مست بدست بایشان سیده بود و جوهر بیان قیمت آن نصف
خراج یک وزنه تمامی پنج مسکون قرار داده بودند مشکیش کردند و شانه زده آنرا بنظر بادشاه در آورده آنحضرت قبول کردند باز
بر شانه زده بخشیدند و اهل حصار آگره که داؤد کرانی و غیره خان سوردانا و سلطان ابراهیم از آنجمله بودند امان جان مال خواسته رنو
پنجم قلعه را تسلیم کردند و بادشاه بابر تیاریخ بست و هم تها شاخ از آن شایان لودی رفته صد و پنجاه هزار روپیہ و یکم خزان سربسته شانه زده
بهایون بخشید و محمد سلطان مرزا را چافیل و کمر شیر مرصع و دو کاسه و پیرنجشیده جمیع مزایای امیران لشکریان حاضر و غایب طالبان علم
بلکه سوداگران نیز که در آن سفر همراه بودند بقدر مرتبه و منزلت بهره سائیده به بخشید و خراسان کاشغر و عراق با شایان خوشان غلات
فرستاد و بیکه مبارکه و مدینه منوره کربلا علی و نجف اشرف و مشهد مقدس اکثر مزارات متبرکه خراسان سمرقند و زکریا مرسل استحقاقین
آنحدود را خوشدل گردانید و بیکه هر یک از مرم شهر کابل از مردوزن بنده خورد و بزرگ غنی و فقیر یک شانه خن که یک مثقال نقره باشد
بشرایمی فرستاده خوشحال ساخت و آنچه بادشاهان سابق بپالماند و ختم بودند در یک مجلس صرف نموده به شهرت آنجناب بقلندری
معلوم عالم و عالمیان گشت - آورده اند که چون محمد بابر بادشاه بر سلطنت دلی فائز شد اول عهد پیمان صلح ایان را بر طاق
نسیان گذاشته به بهانه که شرح آن در کتب مبسوطه تواریخ مندرج است دولت خان لودی را نیست نابو و گردانیده روز سوم
ملکه جهان الدله ماجده سلطان ابراهیم را در کتب مبسوطه تواریخ مندرج است که اراده زهر خورانیدن به محمد بابر بادشاه کرده بود و در محل

بادشاهی بر داری بر آورده و بر خرسوار ساخته عارت کرد پس از آن عالمخان غازینخان ترین را سردار بختن در داده
 مصدق مضمون وقت مقرون حدیث من جفر میرا لایحه فقد وقع فیه گشتن پس از آن بحکام حکام صادر فرمود
 که آمد افغانان کابل و قندهار را با شمشیر و سپر و توفنگ از دریای سند عبور کردند و افغانان هندوستان را نیز حکم شد که سوا
 پیشه بیو پار و زراعت کار دیگر نکنند الغرض مهاکمن بخلاف در تحریک افغانان ساعی گشتند و چون هندوستانیان از مندان
 هر اسان بودند و راوول نابل نشده هر کس هر جا که بود مضبوط شده علم مخالفت بر افراخت چنانچه قاسم خان و سنجلی و علیخان علی
 و میوات و محمد زیتون در دھلی و تاتارخان باین مبارکخان در گوالیار و حسین خان لوهانی در راپر و می قطب خان در ناو و علیخان
 در کابل و نظام خان در بیانه ساک ساک بناوت شدند و آنطرف آب گنگا را خود افغانان بزرگ مثل نصیر خان لوهانی و
 معروف خان فرملی و نجه و بنصرف آف رده بودند و آنها چنان سرکش بودند که سلطان ابراهیم را نیز متابعت نیکر وند و این نصیر خان
 لوهانی و معروف خان فرملی بضرورت با هم اتفاق نموده مبارز خان لوهانی را بسلطان محمد ملقب کردند و بر خود حاکم ساختند و با لشکر
 بسیار بطرف کره آمده مقام کردند و مقارن اینحال حسین جلوانی نیز از جناب بابر می روگردان شده بایشان پیوست و کار بجای
 که تمامی امر امتلیه بادشاه بابر را بران داشتند که ترک ملک هند نموده بکابل برود اما بادشاه بر الواعزمی خود ثبات و زید نموده
 کلانرا بپاس خاطرش و غدر بیماری و خصمت داده علاوه حکومت کابل را بخشیده و درین برج برج بکابل رفت و هنگام وانه شدن بریکه
 از دیوار عمارات دھلی نوشته رفت

از دیوار عمارات دھلی نوشته رفت

اگر بخیر و سلامت گذارند کنم سیاه روی شوم گر هوای هند کنم
 چون سرداران و حاکمان هندوستان چنانچه و چه دیگران ثبات الواعزمی بابر بادشاه را دیدند و راوول نابل شدن اطاعت نمودن
 کردند چنانچه نخست شیخ گھوون باد و سکه نهر اکر از میان دو آب باکره آمده نو کردند و علیخان فرملی نیز از میوات چون پیش
 بدست آمدان بابر می گرفتار شده بودند بدرگاه بادشاه بابر آمده از پیشگاه سلطنت بطوع و تقاضا سر بلند شد و تعاقب ایشان فیروز خان
 و شیخ بایزید فرملی نیز با جمیع خود حاضر شدند و گردیده اطلاع یافتند محمود خان لوهانی و قاضی حبیب نیز حاضر حضور گردیده اطلاع
 مناسب هم شدند و درین اثنا حسین بایلمین جلوانی قلعه سنجلی را محاصره کرده قاسم خان سنجلی اطاعت استمداد جناب بابر می اختیار
 بنا بران بادشاه فرامندی کوکلتاش را با آنطرفه ستاده چون از آب چون عبور کرد و با افغانان جنگ آگشت ایشانرا شکست
 داده و ازین استمداد قاسم خان مرهون حسان بادشاه گشته قلعه را بمرز ممدی سپرد و خلد و توتو امان بابر می شدند پس بادشاه سنجلی را
 بشانهزاده هلیون داده و را بر سر افغانان شرقی مامور فرمود و چون وانه شده قنوج نزدیک سید افغانان شرقی که قریب چیلنار رود
 بودند بآنگه جنگ شد و سمت جنوب رفته لاقح خان سروانی که از آنجمله بخدمت شاهزاده حاضر شد و شاهزاده او را بدرگاه
 فرستاده از حضور بادشاه نوازش یافت و او را هم پیاده و نواله ساخته بامر پوشیده خود باو بخشید و با قطع عمده سر فراز گردید
 باستماع این لطف اکثر افغانه باطاعت نابل گشته دل نهاد بر سلطنت چغتائی شدند نظام خان حاکم بیانه که از راجه ساکا
 خائف بود و افیز اطاعت اختیار نمود اما چون بادشاه او را بپسند قلعه مامور ساخت اباد آورده بنا بران با باقلی بیگ بمقابل
 و محاصره او مامور گشت نظام خان نیز بمقابل او در آمده با باقلی بیگ جنگ نموده و با باقلی را شکست فاش داده باز قلعه
 در آمد چون رانا ساکا که دشمن جانی او بود برینحال مطلع شده فی الفور عازم تنبیهال او گشت بعاثه اینحال نظام خان زلا چاری

بر کرده خود نماست و ز زیده بملازمت اطاعت بادشاه رسیده قلعه را بپادشاه سپرد و دست لکه تنگ از میان دو آب
 با قلعش مقرر گشت بهمدان ایام منگت سالی از حکام خاندان قدیم گوالیار باتفاق کافس که خانبهان نام لشکر بر گوالیار بر
 تاتار خان در قلعه محاصره کردند تا تاتار خان نیز اطاعت بابر بادشاه اختیار نمود از درگاه بابر می استمداد کرد و بادشاه
 رحیم داد خان شیخ گهکون را بهمداد و روانه ساخته قلعه را از محاصره منگت سالی خلاص کردند و با وجود آن تاتار خان از سپردن قلعه
 از آمدن رحیم داد خان قلعه مانع آمده اما آخر کار رحیم داد خان تعلیم شیخ محمد شکر مرعی در ویش عامل بود خوف منگت سالی را بهانه
 ساخته تنها بدخل قلعه باز رفت یافت بعد و خل شدن وقت شب باتفاق سازش مریدان محمد غوث که محافظان دروازه
 بودند دروازه را ساخته و جمعی کثیر از فوج خود باندرون قلعه در آورده وقت مسلح چون تاتار خان بر خیال مطلع شد بجز سکوت
 چاره ندید قلعه را بر رحیم داد سپرد و خود با گره رفته در سنگ امداد و شاه می و خل گشته بست لکه تنگ انعام یافت محمد زیتون هم از
 وصول پادشاه از حضور بابر می منصب یافت هم درین ایام حسین تیمور سلطان ابو الفتح ترکمان بر سر حمید خان و سازگهان
 و دیگر افتادگان نواحی حصار فیروزه رفته او شان را سزا دادند بهمدان ایام خواجگی اسد الدینی با سلمان نامی ترکمان از خدمت
 شاه طهاسب مغوی از عراق باز آمده خلعت بپای بادشاه بپا آوردند از آنجمله دو کنیز خوب صورت از قوم چکس بودند که بادشاه
 بسیار تعلق خاطر بآنها پیدا گشت بهمدان ایام شاهزاده بهایون که به تخیل ممالک شرقی رفته بود بسیار از حد و جو بنو ضبط نمود
 و سلطان حسین بر لاس سپرده مراجعت فرمودند چون بجایی رسید عالمخان میانه حاکم کالپی پلازمت آمده هم کاتب شاهزاده با گره آمده
 از حضور بادشاه نوازش یافت بهمدان ایام رانا سانگا قریب یک لکه راجپوت جمع آورده بسیار از امرار سلطان ابراهیم
 که هنوز مسلح نه شده بودند با او متحد شده و نیز محمد خان پسر سلطان سکندر باده هزار سوار با و پیوست هم برین مطر را بجان بار و بار
 چنانچه پرم بود و زر سنگ دیو راجه چند بر می موسوم به پیدنی سالی و راول دیو ولد و انو سنگ و راجه دیو نگر سنگ و سالی چند راجان چو مان
 و ناک چند چو مان و دیو غیره با پنجاه شصت هزار سوار مطیع او گشته علاوه از آن جن خان سیواتی باده هزار سوار از روش آمده با جمل
 دو لکه سوار بقصد استخلاص هندوستان از مغلان باراده محاربه توجه اگره شدند با تملع این ساسخ محمد بابر بادشاه بالشکر و ابرامول
 و چهار کس از امرار هندوستان چنانچه کما الخان بجلال خان پسران سلطان علاء الدین علی خان فرعی و نظام خان حاکم میان از اگره متوجه
 گشت و در نواحی بیانه تقارب فریقین و داده قراولان بادشاهی زخمی شده آمدند و نیز مردم قلعه بیانه در جنگ از فوج غنیمت گشت
 خورده قلعه درآمد و دست خان نیاز می حسین خان سیواتی نیز از فوج بابر می گریخته بهیم پوستان اضطراب و تند بنده تمام بخلان برو
 نمود و نیز محمد شریف بنجم موجب از دیاد هراس مردم بادشاهی گشت که هر لحظه میگفت میخ طرف مغرب است هر کس که از طرف مغرب
 جنگ کند البته مغلوب میشود و بادشاه چون درین مهم با امرار گفتگاش نموده اکثر امرار گفتند بهتر آنکه قلاع بزرگ را پر و مردم سپرده بادشاه
 بنفس نفیس خود با پنجاه و بادشاه گفت سلاطین که در اطراف و کناف عالم اند چه گویند که بادشاه بابر زندگی را غنیمت شمرده چنین
 مملکتی را از دست داد و سزاوار مردی آنکه دل بمرگ نهد و بجان بکوشد اهل مجلس چون تقریر مردان بادشاه شنیدند متاثر شدند و
 همگی یکدل و متفق الی شده ای الجهاد و الجهاد در دادند و عرض نمودند که مرجاء بادشاه از پنجه بهتر است که کشته ما شریک نشده
 غازی باشد و تمامی بر جانفشانی ما سوگند خوردند و بادشاه بابر که لب از لب جام بر میداشت و هرگز صراحی و پیال را از دست
 فرو نیگذاشت درین وقت از تخرج باده از خوانی بلکار جمیع محارم و مناجی ختنه که از ریش تراشی تو بوضوحانموده و تنها مسلمانان ملک

محرم را بخشیده و فرامین تمامی قلم و مرسله داشت روز شنبه بهر جسم می آید روز نوروز جنگ آراسته و نیز و هم ماه مذکور از انجا
 کوچ فرموده و موضع کالوه بن اعمال بیا به رسیده هنوز فرشتان خیمه برپا کرده بود که مخالفان با افواج چون بحر موج از مور و بلخ بیشتر با
 فیضان کوه پیکر ظاهر شده و کپاس از روز مذکور گذشت بود و برابر باو شاه آمدند و زلزله در زمین و لوله در سپهر برین انداخته هنگامه
 قتال مشتعل ساختند و بامین الصلواتین فریقین بقتل خونریزی یکدیگر مشتعل مانده آخر شکست بر لشکر اناساگافاده رسیده و بر نیز نهاد
 و حسن خان میواتی که از عرصه دولت سال ابا عن بعد بالاستقلال حکومت کرده بود و خبر تو فتنه گشته شد نیز را و لید و چند راجان
 چو مان و نامی چند و کرم سنگه راجپوت که سرداران صاحب کوه بودند بحساب اموات آمدند و راناسنگا بهر محنت جان از حرکت بدر
 بره اگر خیمه رفت و بعد ازین فتح بادشاه را بادشاه بابر غازی نوشتند و این فتح را فتح بادشاه اسلام تایید کردند و بعد ازین فتح
 محمد شریف بنجم را پس از خطاب یک لکنه انعام داده از ممالک محروسه اخراج فرمودند - بعد از انان محمد علیخان خنک جنگ
 و عبدالملک قورچی و شیخ گهکون را برابر ایاس خان که در دواب خروج کرده بود فرستاده تا او را بقتل رسانیدند و از انجا به بیوت
 از فتنه هر خان که حسن خان میواتی اطاعت نموده بدرگاه آمد بادشاه ولایت میوات را باقطاع حسین تیمور سلطان که خطاب برادر
 ممتاز بود در داده بدانصوب فرستاد و در حین مراجعت با گره شاهزاده محمد بهایون را جهت حفظ کابل و بدیشان تسخیر بلخ و قنجا
 و خزان عمه روان فرموده و محمد علی خنک جنگ ترودی بیگ را بدفع حسین خان و دریاخان افغان که متصرف چند و اثر و لایطری
 بودند و قطب خان افغان که در اناوه باغی شده بود تعیین فرموده حسین خان بی ارکاب جنگ فرار نموده در عین حالت عبوان آب
 جمن غرق گشت و دریاخان آواره گشت - و بهمنان محمد سلطان مرزا بدفع بلبن افغان با مور ساخته چون قنوج رسید بلبن از انجا بفرار
 گریخت - و بادشاه در دست و نیم ذی الحجه بعزم شکار و بجانب کابل و سبھل رفته و بعد از حفظ و افره با گره مراجعت فرموده تب
 غبار رضی حالش گشت چون صحت یافت بعزم استیصال میدنی بکشد و چون بدین سبب اتفاق راجپوتان در ارگ
 تحصین نموده روز دوم ساکرام قلع را بجنگ و کشته شدند و پنجاه راجپوت اقبال رسانیدند و درین گیر و دار جمعی از راجپوتان
 ذمی بجا است مع قبائل سجان میدنی بکشد که اندرون قلع بود در آمده دروازه را بسته بجنگ قیام نمودند آخر کار چون رفته کار از دست
 رفته دیدند مستورات خود را از دست خود قتل نموده و بعد از ان موافق رسم خود شمشیر برهنه بدست یک و داده یک یک نجوشتی خود
 نزد او رفته و گردن زیر تیغ نماده و راسی گشت تا تمامی قتل رسیدند چنانچه میدنی بکشد خود نیز بدینصورت و اصل جنم گشت
 و قلع تبصرف اولیای بابر می آمد آنکس تمامی شمشیر مساجد و خانقاه چند برسی و سازنگ پور و تپور که بنود بفرموده میدنی را
 ساکن حیوانات ساخته بفضله گاواند و ده بودند بحال خود آورده بکشد و تیغ زیرین صدر آن کثافت و نجاست را ازل گشت و موزون
 بار و کشت و وظائف مقرر کرده از سر نو اسلام را در ان دیار رواج دادند و فتح دارالحرب تایید این فتح نوشتند و حکومت چند
 بوارث قدیش احمد شاه بن محمد شاه بن ناصر الدین مندوسی که ملازم رکاب و عطا فرمودند درینوقت خبر رسید که امراء و عساکر که بد
 افغانه شرقی رفته بودند به مرفه جنگ نموده و شکست خورده اند بنابراین بادشاه عجزت سمت قنوج روان گردیده و بتمام راپری
 امر شکست خورده نیز بانجانب پیوستند چون بجنا آب گنگ رسیدن چهل کشتی بهر رسانید و پل بسته حسین تیمور سلطان و
 دیگر امرا شروع و در عبور کردند و وصول اینخبر افغانه مضروب گردیده رفتند حسین تیمور ببال کرده افغانان را تمام اداره ساخته
 علاوه از ان زمان فرزند ان بعضی از ایشان را اسیر کرده باز آمد پس بادشاه در حوالی رود گنگا شک کرده با گره ملوک نمودند و محمد مان را

مقتضی الزمان که از پنج گریخته بدرگاه آمده بود حاکم اگر گردانیده خود بدولت در پنجم ماه محرم هجری و شش جانب گویا رسای
فرمود و قلعه گویا رو فیل سنگی و عمارت بکراجیت و راجه مان سنگه را که دران حصار است نظاره فرموده پس به سیر باغ و خوش
رحیم داد رفت و در آنجا گلشن آتشین که کمتر بنظر آمده بود دیده نهال آنرا با گره بردند و همچنین مسجد جامع سلطان شمس الدین التمش را
که در گویا راست تماشا کرده بکرات مرات فاتحه آمرزش بجای او خوانده بدار اخلافه اگر خود فرمود و در پنج حرکت و طبع شریفش
ظاهر شده بیاگرشت بعد شفا یابی حسب طنذر رساله ولدیه حواجه عبید الله احراز قدس الله سره با تمام رسانیده هجری سال مرزا
عسکری حسب الطلب بحضور حاضر آمده اراده آن بود که او را بر سر نصرت شاه فرستند اما نصرت شاه اطاعت نمود - هجری سال
برهان نظام شاه بحر دلی احمد نگر عین شتمیه شتمیه فتوحات سابقه و لاحق رساله ارشته انظار عقیدت اخلاص نمود و در آخر
این سال خسته که سلطان محمود ابن سلطان سکندر لودمی لایت بهار را تصرف نمود و بلوچان اتفاق عجیب در میان علم بغاوت
برافروشتند و بادشاه هم ملتان را در تعویق انداخته بجانب بهار توجه فرمود چون بگوشه رسید جلال الدین شاه شرقی بلوازم ضیافت
و گذرانیدن پیشکش قیام نموده رعایت خسروانه یافت و محمد زمان مرزا ولد بدیع الزمان مرزا بفتح بهار مانوشده چون نزدیک
بهار رسید سلطان محمود تا مقابله دست نیارده فرار نمود و در همان چند روز باز افغانان جمعیت ساخته بقصد جنگ کنار آب گنگ
رسیدند بادشاه نیز مرزا عسکری را بالشکره شائسته بگذر بدری فرستاده و مرزا بالشکره آب عبود نموده بر سر مخالفان وقت
اما حسین بنیور سلطان تخته توغا سلطان قبل از و از آب گنگ عبود نموده جمعیت افغانه را برهم زده بودند چون نصرت شاه غاشیه
اطاعت بردوش گرفته مستعد انجام مهمات افغانان آنحه و دیگر دیده بود و موسم برسات نیز در رسیدن بابران بادشاه عبود بر
را صاحب اختیار آنصویر گردانیده با گره برگشت و شاه زاده همایون را از بدخشان طلب فرموده و او مرزا بندان را بر حکومت
بدخشان گذاشته به ملازمت بادشاه رسید پس آن سلطان سعید مرزا حاکم پنج مرزا بندان را در قلعه محاصره ساخته اما فتح نکرده
و غارت و تاراج بسیار نموده مراجعت کرد بعد از آن چون تخریر محمد بابر بادشاه بطریق برادر می دوستی در باب مقرر کردن
مرزا سلیمان در قلعه بدخشان داشتن سلوک برادرانه با او بنام سلطان سعید رسید - و مرزا سلیمان به بدخشان رسیده با انجام
شده مرزا بندان به بندوستان آمد و ظمیر الدین محمد بابر بادشاه در ماه رجب سنه هجری هفت و هشت مرخص شده شاهزاده همایون
که بر تخریر قلعه کالجبر متعین بود بحضور طلبیده قائم مقام خود گردانید و بر روز و دو شنبه پنجم ماه جمادی اول سنه هجری هفت
و اعی حق سالی یک گفته عالم بقا فرامید بعد از آن نقش او را موافق وصیت بکابل برده در قدم گاه حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه و سلم مدفون گردانیدند اما الله الیه راجعون

لمعة حقیقت نسب ظمیر الدین محمد بابر بادشاه

علی سبیل الاجمال چون سلطان ابو سعید مرزا در هرات شهید کردند او را یازده پسر بودند سلطان احمد مرزا - سلطان محمود مرزا -
شاه رخ مرزا - النغ بیگ مرزا - عمر شیخ مرزا - سلطان مراد مرزا - سلطان خیل مرزا - سلطان عمر مرزا - سلطان مرزا - و از پنج پسر
پسر بادشاهی سیدند و در عهد پدر هر کدام در مملکت بادشاهی میکردند النغ بیگ مرزا در کابل سلطان احمد مرزا در سمرقند سلطان محمود
مرزا در حصار و قندز و بدخشان و عمر شیخ مرزا در اندجان و فرغانه و یونس خان حاکم مغولستان غیر از النغ بیگ مرزا هر یک از ان

سپهران که برادر بودند یک یک خرداده بودند شیخ مزارا در شصت و هشتاد و هشت از دختر و نرس خان اغنه قتل نگار خانم
فرزند سبزوآباد موسوم بمزارا برگزیده و نسبت سلطان ابوسعید مزارا به صاحبقران چنین میسر ابوسعید مزارا ابن
سلطان محمد مزارا ابن مسلمان شاه مزارا ابن امیر تیمور گوگان

لمعه ذکر مجمل سلطنت بیابان شاه بن علی الدین محمد با برادر شاه غازی

بتأیست نقل شهر مشیت نه خروار میانشه تعلیل و مجمل از واقعات سلطنت نوبت اول اومی پرداز آورده اند که چون بادشاه
همایون بر سر سلطنت هند جلوس نمود از پیک در استیصال و خرابی افغانه ساعی گشت و قتی که مزارا کامران عالم کابل با جمعی از مملکت پنجاب
بطریق مبارکباد بخدمت برادر خود محمد همایون بادشاه مشرف شد بادشاه از راه مکارم اخلاق از اطوار او انعام نمود و پنجاب و
پشاور و لغمان را اضافه کابل و قندهار و بامیان نموده بحسب محرمت کرد و ولایت میوات بمزارا بندهال غایت نموده ولایت
سبزل را بمزارا عسکری ارزانی داشت و در نصد و هشتاد و هشت بغزم کشادن بر قلع کالنجر لشکر کشید چون در آن راه
عمو خان ولد سلطان سکندر لودی با اتفاق ملین یا مسین افغان چون پیکر متصرف شد بنا بر آن لاجپار از راه کالنجر پیشکش
گرفته بچونپور رفت و افغانان را بعد محاربات شدید شکست داده حکومت آن طرف ابدستور به سلطان به صید برلاس
سپرده بآگره مراجعت کرد و بجنه ساخته دوازده هزار کس را با انعام خلعت سفرا فرستاد متوجه فتح شیرخان گشت

لمعه بیان مجمل حال حسب و خراج شیرخان بزرگده همایون عالم اندیش بر بادشاه بعد ایدیا

آورده اند که چون سلطان بهلول لودی داعیه جهانگیری منقوش خاطر ساخته و باراده تصرف بر تخت دلی لایه پور آمد بجمعیت افغانان
پرداخت و افغانان از کوهستان و دامان طلب نموده بحایت مقوت شمشیر افغانه بر دلی قابض شد در آن ایام افغانان کوهستان
و دامان را هوس آمدن بهندوستان پیدا شده جوق جوق از کوهستان و دامان بهندوستان می آمدند در آن ایام میان ابراهیم
بدا محمد شیرخان با پسر خود میان جن نام از وطن سوریان واقع دامان قیسی غریبه وستان رسیده ملازمت میان شته خان شیرانی
که پرگنه هریانه در جاگیر داشت اختیار نموده در پرگنه بجاوزه سکونت پذیر شد و در عهد سلطنت سلطان بهلول در شصت و هشتاد
و هشتاد شیرخان تولد یافته موسوم به فرید خان گشت و بعد چند سال میان ابراهیم استه خان جدا شده بجانخان سارنگ خانی
پیوست بعد از چهل روز سوار گردیده در سرکار ناول جاگیر یافت و بعد چند سال میان جن پدر فرید از میان ابراهیم پدر خود جدا شده
بخدمت مستند عالی عمر خان سروانی امیر بکیر سلطان بهلول رفته موضع نهاولی از معمول شاه آباد و اهل سرکار سرسند جاگیرش مقرر شد
رفته میان جن برلے نوکری فرید اتناس نمود و مستند عالی بجاوب آن فرمودند که فرید هنوز کودک است لائق نوکری نیست از راه
مهرانی بهنام مزارا و نهالی را در وجه اخراجات فرید عطا کرد بعد ایام خبر رسید که میان ابراهیم وفات یافت بنا بر آن جن خان
برخصت مستند عالی و بملے تعزیه داری و اهتمام کار بار پیمانندگان بجانده رفت و بعد اتمام ایام تعزیه داری مستند عالی جاگیر میان
ابراهیم بنام میان جن بجال فرمود و بعد از آن نزدیکی سلطان بهلول وفات یافته سلطان سکندر بر تخت دلی نشست
و میان جن خدمت جمال خان بوجا حسن نمود چنانچه جانخان از و نهانیت رضامند شد چون سلطان سکندر بچونپور را از ابرکتاباه

تغیر فرموده جهانخان را بامارت و حکومت و اقطاع دوازده هزار سوار جاگیر مقرر فرمود جهانخان قلع پانصد سوار برگشته مستقر انو
 بجایگزینان حسن مقرر کرد میان حسن هشت پسر داشت فرید و نظام از یک مادر افغانیه و سلیمان و احمد و مداح هر سه از دیگر مادر
 و شادی و علی و یوسف و تقی از حرم دیگر بودند و پنجاه عورت میان حسن ابا مادر سلیمان محبت بسیار بود و بد فرید هیچ
 اتفاقی نداشت لذا در وقت تقسیم جاگیر سلیمان بدانش بد فرید و دیگر برادرانش مقدم داشت بنا بر آن فرید از پدر رنجیده
 به خدمت جهانخان بجنبه رفت هر چند پدر او را واپس طلبید نیامد و در جنبه کافیه را با حواری قاضی شهاب نمیده خوانده و
 از کتب فارسی گستان و سکنه نامه شاهنامه را خوانده و از ابتدا ایام شباب ابتدا کافیه تا و آخر ایام سلطنت
 سکندر نامه شاهنامه را دستور العمل خود داشته بر آن عمل میفرمود و بطالع آن سعی خیریل مبتدول سید داشت بعد مدتی چون
 خوششان و اقربا میان حسن را در باب مجوری فرید بطعون ساختند خود بجنبه رفت و فرید را دلاسانه آورد و حکومت
 جاگیر را پدر او ساخته خود در ملازمت جهانخان ماند و فرید دانست که ایام جاگیر را موافق شمس که در مرات مذکور است چنان
 انتظام نموده بود که تمام اراضیات ایران آبادان گشته پیدا و آن از سابق ده چند گشت متمدن و در نهان را یک گشت
 معدوم ساخت چون جاگیر اصلاح پذیرفت و سپاه و رعیت مرده الحال گشتند میان حسن از حق بیرون شجاعت انتظام فرید چنان
 خوشنود شد که در محافل او را میستود و بعد چند سال چون میان حسن بخصت جهانخان بجاگیر خود آمده جاگیر را بان آبادی و
 غنای سپاه و رعایا را مرده الحال میداد و والد فرید سلوک نیکو پیش گرفت و از شادمانی سرخف فرمود که اکنون من ضعیف شدم
 تعلق کل امورات خانگی و جاگیر به فرید است بشنیدن این سخن مادر سلیمان برنجیده عدوت و حسد اختیار نموده تا آنکه میان حسن
 را بر غزل فرید و نصب سلیمان آورد چون فرید بمشغلی را نمید خود بخود دست از کار و بار جاگیر کشیده رنجیده خاطر گشته بداد خلعت
 آگره رفت و در بلعه کاهن پور بخدمت سلطان ابراهیم رسیده در خدمت دولت خان ابن بدخشان خانه زاد عظم بهایون پهل
 بسته بعد از آنکه دولت خان را بخدمت مأمون ساخت عرض کرد که پدرم پیر شده از عهده سرانجامی امور ملکی مالی و فوکاری
 به کار برآمدن نمیتواند و سحر و سحر حرم است اگر بنوج عالی جاگیر پدر خود را فدوی گردد بنده خواه برادرم میان نظام هر یک
 که منظور حضور باد شاه باشد یا پانصد سوار ملازم رکاب ماند و دیگر در جاگیر خواهد بود و چنان دولت خان بر موقع
 این عرض را بخدمت سلطان ابراهیم گذارش کرد در جواب او فرمودند بد مرد است که از پدر خود شکایت میدارد و بشنیدن
 اینم قول باد شاه و دولت خان ساکت شد و دیگر نه هر گفتن نداشت جواب باد شاه را از فرید مخفی داشت او را دلاسانه استمال نموده
 گفت که غنای کرب تو خواهد شد بکسی مدوخرج فرید و نسی سوارانش که همراه داشت یومیز از سرکار خود مقرر کرد و درین اثنا خبر وفات میان
 حسن رسیده نیز معلوم شد که پسرش سلیمان در تار ریاست بر سر است اما میان نظام برادر فرید دستار از سرش در بروده گفت
 فرید برادر دکان است تا او زنده است مرا و ترا نمیرسد که نام من را بر سر بزرگویم صبر کن فرید بیاید القصد و دولت خان سعی جمیل در کار
 فرید برده منصب جاگیر پدر فرید عطا گشت فرید از حضور باد شاه بخصت یافته بجای آمد و همه سران و لشکریان عیا طبع او شدند الا
 سلیمان که نزد دل موافقت و نیایه مقاومت داشت لاچار ترک مسکن مقام کرده پیش محمد خان سورد و دوشه خیل حاکم بکنه جنبه
 رفت محمد خان صاحب کچهر و پانصد سوار بود و در باطن بامیان جن غناد و خلاف داشت مخالفت رنه میان حسن و غنیمت
 دانسته جهت از دیار مخالفت با سلیمان طریق نیکوئی مدارا پیش گرفته گفت رفتم چند صبر کن که حالا هندوستان پر آشوب شده

چنانچه سلطان ابراهیم بر امر بزرگوار و بزرگوار گردیده و تبرغیر علیخان و دولتخان آمدند بابر بادشاه مثل ششستر و عاقبت کار هر دو
 بادشاه نامعلوم اگر سلطان ابراهیم یافت من از حضور سلطان جاگیر بدیرت تمام بود نام یعنی خاص پور تانده از آن تو و پرکنه
 منتظر آن فرید مقرر کرده خواهد شد و اگر تسلط مغلا شد نگاه مناسب وقت کار کرده خواهد شد پس محمد خان فرید پیام فرستاد
 که من تصفیه جاگیر شما چنانچه ذکر یافت آمده میکنم فرید جوایب برستاد که خان اعظم در رأی ما صاحب قبیل است چنانچه حاجت که قدم رنج
 فرماید سلیمان خود در خدمت خان حاضر است مرا نیز بالمشافه طلبیده قیل و قال فریقین شنیده فیصله فرماید لیکن از تجویز پدر مرحوم
 در باب فریقین تجاوز نه فرماید که در صورت تخالف از آن تجویز تصفیه ناممکن است رسیدن بنحو محمد خان سلیمان گفت
 ازین تقریر معلوم شد که فرید بطوع و رغبت فیصله نخواهد کرد چند اوقات دیگر نیز صبر کن غمخیزان حاضر و خواهد شد که رضای تو جوید
 و سلیمان باین وعده خوش وقت شده در خدمت او مقیم ماند و فرید خیال اینکه برادرش بدین منتهی زبردست پناه گرفته باید که او نیز
 مری قومی بدست آورد بنابراین بخدمت مبادر خان نعلف میرا خان لوفیانی ملقب شد بادشاه بهار رفت و در خدمت او ماند
 تا که از حسن خدمت کار دانی مقرب گاه محمد شاه شد و همدان ایام در کارگاه با شیر به جنگ کرده و بر روی محمد شاه شیر را کشت
 و صیقل آن بهادری از پیشگاه محمد شاه مخاطب شیر خان گشت بوسیله صفت شجاعت و قابلیت از تمامی افغانه امتیاز یافت و
 بهین جهت محمد شاه او را بخدمت اتالیقی فرزند خود شاهزاده جلالخان سرفراز ساخته و رفته رفته بچنان مرتبه بلند رسید که محل عقد
 امواجلخان شاهزاده محل الوجود بوی تعلق گرفت بعد چند بهر خدمت محمد شاه بجای خود رفته زیاده از میعاد و خدمت رجایم
 توقف کرد و اهل عرض مجال یافت بخدمت محمد شاه عرض کردند که این بهال شیر خان لیل آن است که منتظر قدم سلطان محمود
 بر او سلطان ابراهیم است که از قیة خلاصی یافته و افغانه او را بپادشاهی برانشته متوجع این طرف است اما برادرش سلیمان که در
 عهد پدر جاگیر باو تعلق داشت شیر خان از و غصب نه از مدت بطریق استغاثه بر درگاه آمده نشسته است اگر بادشاه
 بدو برگردد در جاگیر سلیمان مقرر فرماید آنوقت شیر خان بالضرورت باز دست بالا خواهد رسید محمد شاه در جواب گفت حقوق خدمات
 و دولتخواهی سالیان شیر خان را بر دوش و اجانب چگونه به ثبوت تحصیل او را بنجام چون را با و بی ابطه تربیت است باید که در میان او و سلیمان
 میانجی شده صالح در میان برادران نمایند چونکه محمد خان منتظر بانه بود بیکله مصالح نمودن در میان برادران را بادشاه فرصت حاصل کرده برگرد
 چند ماه و شادمانی معلام خود را به شیر خان فرستاد و پیام داد که سلیمان برادرش از جاگیر بهر حصه مقرر نماید شیر خان بوجواب گفت این ملک
 کوستان نیست قسمت برادران در آن لازم باشد بلکه انیولایت بادشاه است حکم تصرف ملک تنها در آن نیز بیکم بادشاه است و ضابطه
 سلاطین افغانه چنان است که اگر شخصی از امیرین منصب بران حلت کند متروکات او را موافق حکم شریعت برادران او قسمت می نمایند جاگیر را بیک از
 از او لاوش که بزرگوار و نوکاد است و داند دیگران متنازع باشد مقرر می نمایند اکنون بدینست که من بحکم سلطان ابراهیم برین کج
 متصرفم و بقیه خزائن و فائز میان حسن مغفور سلیمان بحالت غیبت من بر و روغندی برداشته و پناه به تو گرفته ام
 جمیع برادران حقوق خود را از سلیمان طلب میکنند هرگز رفتم بخدمت محمد شاه قضا یا طرفین رجوع فیصل خواهد شد و اینکه بگوئی
 و بگوئی که در جاگیر و اقطاع سلیمان بر همه برادران مقدم داری بهرگز صورت پذیر نیست چون شادی بنحو محمد خان رسیده
 بر اشفت و تمام لشکر خود همراه شادی داده بر سر کھا خاخیل پذیر خواص خان که مدت عمر شکر حاجیه بود و شیر خان و سنی داشت نامور بود
 شیر خان نیز جمله سپاه خود را بیک سکاها فرستاده و سکاها با شادی جنگ نموده قتل رسید و خواص خان زخمی گشت چون شیر خان

اینجاست بنید در متحرقات قاضی خود مشکل می ده تو مسل خود بدلت چنانچه واجب است بنحدرت سلطان جیند برلاس که در کوزه مانچور
 منجانب شاه قاضی است پناه برده از قول عهده حاصل نموده نیز از و کمک گرفته بر سر محمد خان سلیمان رفت با او شان جنگ که ده
 هزار شکست داد و بر جای خود برگشته چون که جایگزین محمد خان بود متصرف شد و خویشان خود را که در ملازمت محمد خان بودند به تفریق و پراکنش
 محمد خان جدا ساخته بنحدرت خود آورد چون باز به شیرخان برافقت خویشان قومی شد چنانکه همه صاحب هم محک بنحدرت سلطان
 جیند برلاس فرستاد و بعد از آن به محمد خان نوشت که خان آمده برگشته خود را که چون دست متصرف شد و که مرا بجای او کار نیست چون میخواست
 و پشیمان مانده بود این دولت از شیرخان غنیمت دانست از کوهستان فرود آمده برگشته چون تصرف کرد چون خاطر شیرخان ازین غنمه
 فارغ شد میان نظام را در جایگزین گذاشته خود بنحدرت جیند برلاس رفت در آنجا مدتی در کوزه مانچور در خدمت سلطان جیند مانده تا آنکه
 سلطان جیند عازم آستان بوسی باو شاه گردید و شیرخان را هم که بنحدرت باو شاه بهایون مشرف ساخت شیرخان در مهمالوه
 چند روز در خدمت باو شاه مانده نظر بر اوضاع و اطوار مغلان انداخته گاه گاه به یاران خود میگفت که بر آوردن مغولان از هندوستان
 امری بس سهل و آسان تر است که همه بر بستر ناز بنای نوش و عیش و عشرت آرام است و حشمت تمام اختیار کار با سلطنت به خود سپرده اند و روز
 شیرخان در مجلس باو شاه هنگام تناول نمون طعام آشپچیان را می نمودن میان خوراک آن آشکارا از شر بهر آورده آن طعام را بان ریزه ریزه
 کرده با قاشق خوردن گرفت باو شاه را در آن حالت بعضی نظر افتاده فرمود که این افغان کجاست پس با تدبیری نماینده کار دولت فرماندهی به
 چهاره وظایف بلند بسامد بپایان افغان بنحدرت باو دولت آمده لیکن آنچه از مشاهده اینمرد بخاطر حضور کرد از مشاهده هیچکدام بخاطر نگذاشته
 گویا مله غمی بایستاقی نماید که او را باید گرفت مثل دولت خان و دینی بنجم باید فرستاد چون جیند برلاس به شیرخان بنحدرت خلیفه که وزیر اعظم باو شاه
 و برادر او بود سفارش بسیار نموده بود خلیفه عرض کرد که شیرخان چندان حمیت ندارد که از او بهیسه هر کسی باشد و بهیسه جری و گناه نقض عهد
 و پیمان نمودن راه مرمی و آید میگردد و درین اثنا باو شاه متوجه کار دیگر شد و شیرخان را دایه لب جیندین زیر اعظم متنبه گشت بهیسه خصمت از
 مجلس باو شاه برآمده سمت جایگزین رفت بعد ساعتی چون باو شاه نظر کرد و او را ندیده معلوم کرد که گریخته رفت باو وزیر اعظم گفت که تو مرا
 از قیدش بازداشتی و این شخص است که غتر خجاست می که ازین افغان فتنه می بخیزد خواهد آمد که تدارک پذیر نباشد القصه چون شیرخان
 بجایگزین رسید پیشکش تازه بنحدرت سلطان جیند برلاس فرستاده و عند تخلف خود بنحدرت عرض داشت نمود که مغلان سوار بر دوش
 سلیمان قصد خرابی جایگزین اجتماع کردند و من بعد استماع این خبر صبر کردن نتوانستم زیرا که در انتظار رخصت وقت از دست میرفت و
 ممکن بود که رخصت میسر نمیشد لذا بهیسه تحاشا بجهت حفظ ننگ ناموس و محرم و افتاد بر لطف و شفقت ایشان کرده ملک بخیاری اضطرابی
 شدم اما هر چند که شیرخان جیند برلاس اطمینان میکرد و دلش آرام میگرفت و در پی انتقام او گشته تا آنکه شیرخان را چار گردید بار دیگر بنحدرت
 محمد شاه به بلده بهار رفت باز از حضور محمد شاه باو ایتقی نشانه داده جلال خان مقرر گشته تا آنکه محمد شاه بر حرم حق پیوسته و امر سلطنت
 به جلال خان نیابت به شیرخان تعلق می یافت شیرخان درین حال مدت سه سال در کار خود استقلال تمام پیدا کرده اکثر لشکرها را بر عا
 و احسان از خود ساخت و درین اثنا باو شاه بنگال داعیه لشکر بهار و استزاع آن را فاعنه متقوش خاطر نموده قطب نام متقوش را
 با لشکر بسیار برین مهم تعیین فرموده شیرخان نیز با لشکر بهار و برآمده بعد جنگ سخت قطب خان بر خیم جیند خان کاکه کسی خواهرش در
 محاصره عیال سوار بود و کشته شد و شکست بر لشکر بنگالیان افتاد و غنیمت بسیار از آن فتح حاصل شد و شیرخان این غنای تمام قبض گردید
 از آن بوجایان نصیب نماد و بنا بر آن بوجایان را باو عدوت عناد سخت پیدا کرد و دیده امانفاق خود را تخفی می داشتند تا آنکه باو شاه

بنگال لشکره گران بر خشم و علم لم حاکم حاجیه من توابع مملکت بنگال که در جنگ شیرخان بجای پادشاه حاضر گردیده بود فرستاده و مخدوم علم
 خزانن خان خود را با اعتماد و ستان نزد شیرخان فرستاده و حکم طلبیه پیام کرد که اگر فتح یافتیم دولت خود را واپس خواهیم گرفت و الا پس
 نزد تو او لایق تراست از آنکه بدست مخالف افتد بنا بر آن شیرخان میان جسد و له عباس خان مردانی شوهر خود و خود را مع سه هزار سوار
 بکشد و علم لم ارسال نموده عذر عدم توجه خود خواست از تقدیر آسمی مخدوم علم لم در آن معرکه مقتول میان جسد و له کشته آن تمامی
 خزانن دولت مخدوم علم لم نزد شیرخان ماند. درین اثنا نوحانیان با اتفاق جلالخان و خفیه شوره بلا کش خان نمودند و شیرخان بنوع
 جماعه نوحانیان خیر خواه خود از نیکی آگاهی یافته جمعیت کثیر حاصل کرده بعد از آن عداوت نوحانیان را بر جلالخان ظاهر نموده گفت باز
 پادشاه بنگال بقصد تسخیر مملکت بهار حرکت کرده و دفع شترایشان قبل از وقوع آن باید کرد و چون قوم نوحانیان از سه پشت بهار
 در تصرف اشته صاحب جمعیت و خزانن شده خبر ملک اکنون بسی بنده و گاه بتصرف آمده در ضبط آن نیز طمع دارند مقصد
 من آنست که بجای ملک مجدد و لشکر جدید نگاه دارم تا معاندان بمانند و فوراً فوج ترک فضولی نمایند و نوحانیان بنوع بهار بدوایت
 اگر حضور مرا از دولت خوانان خود دانند و بغرض گوئی نوحانیان گوش ندارند مرا مجاز فرمایند که بعد ازین در خدمت حضور با استعداد
 خواهیم آمد پیشیندن این تقریر جلالخان است که شیرخان از مشوره نوحانیان آگاهی یافته بنا بران طمایت آغاز نموده فرمود رضا
 من بنوع برضای تست به نوع که خاطر قرار گیرد همان کن بعد از آن شیرخان در تفرقه نوحانیان کوشش عیال آورده نفر و جماعه
 جماعه را بدلا سار طرف خود میکشید تا اکثری از نوحانیان را با خود متفق ساخت و در حوالی جماعه مخالفه سعی بیش داشت بجلالخان عن ضد نشسته
 نوشت مضمون آنکه امروز و دهم در پیش است یک مقابل سپاه بنگال دوام نظام تحصیل مالیات ملک چونکه از کجا بودن با هر دو در مقابل
 متمشی شدن هیچ یک ازین دو امر ممکن نیست التماس من آنست که پادشاه یک گروه را بتم جنگ بنگالیان دیگر را بمنصرف اموال
 ملک فرماید تا در اصد از دوا امور حلقه بوقوع نیاید جلالخان گفت که رعایت خاطر از بهر نزد مخدوم تر و اختیار جمیع اموات ملکیم
 بدست تست اما بعض اموات که تعلق به ملاقات دارند بهنگام ملاقی شدن ظاهر نموده خواهد شد چند روز صبر کن بعد از آن موافق صلاح
 کار کرده خواهد شد و در تخلیه نوحانیان را طلبیده عریضه شیرخان را بر او شان خوانده گفت جمعی غفیر که از قوم بایان بدام شیرخان درآمده
 با او متفق شده اند و من از مشوره آگاهی یافته و از تفرقه قوم و اتفاق او شان با شیرخان بخاطر تمام بخاطر خطور میکند بدین واقعه تست
 نوحانیان بعد از آن تقریر طویل گفتند که شیر شاه قوت تمام پیدا کرده قوم بایان را نیز با خود متفق ساخته الحال اطفا نایره داعیه او
 رسا و شوار است اکنون بجز آنکه مملکت بهار را پیشکش بادشاه بنگال نموده و باز بطریق اقطاع و جاگیر از گرفته متصرف شویم و بعد از آن
 او را براندازیم صورتی دیگر بطلب آید و بدین حصول امیدمان است که شیرخان را تحصیل اموال مملکت مقید و تعیین ساخته و بایان به بهانه
 مقابل با سپاه بنگال بیرون افتد چون قریب بیکه گیریم از و شان عهد و پیمان حاصل کرده با نهایت پیوندیم و مملکت آنها گرفته شیرخان را
 مسائل سازیم و مملکت بهار را بتصرف خود در آوریم جلالخان این امر را قبول نموده شیرخان را تحصیل اموال مملکت گذاشته خود با فوج
 متفق بمقابل بنگالیان رفته با سلطان ابراهیم پادشاه بنگال پیوستند و از اینجا بجز تم بهار و بهیصال شیرخان مراجعت کردند -
 پیشیندن این خبر شیرخان بجای هرس بخاطر نیاورده با استقبال رفت با فوج بنگالیان نوحانیان مقابل آراگشته موافق تعویه و کتب
 مسووظه کور است در جنگ بر مخالفان غالب آمده ایشانرا شکست داد و اکثر بنگالیان را بحالت فرار قتل رسانیده نیز سلطان
 ابراهیم پادشاه ایشانرا کشته و عنایم و فتوحات بیکران بدست آورده لایت بهار را تا بنگال مصفا ساخت با استقلال بران بعض

بهرین ایام قلمچاژ را چنانچه شرح آن در کتب تواریخ مسطور است بدست آورد و نیز در آن ایام بیوه تاج خان که بنجانب سلطان
 ابراهیم حکومت چاژ داشت بعد قات شوهر همین بیوه سات لاؤ ملک بن آن متصرف بود و بصلاح حمیداد خان و مهراد خان و تاجان
 مجبوسی به کج آورده و لاؤ ملک را موالفان خود یکصد پنجاه قطعه جواهر که هر یک بخرای و لایته می ارزید و صد من طلا همراهش
 شیر شاه کرده علاوه از آن خزانه مدفون بتصرف شیر خان آمده سو آن هفت من مردار را از اموال تاج خان بشیر خان رسید
 بهرین ایام از سات کج که با بیوه نصیر خان نوحانی که از خوف مغولان با ولایت آمده بود صد من طلا و چهار من مردار بدو دیگر
 اشیاء و اجناس نفیسه بست آورد و شیر خان را جمعیت کمند خاطر خواه حاصل گشت درین گمان سلطان محمود سلطان سکندر که در قلعه
 هندی قید بودند خلاص یافتند و امرا و ارباب و شاهای در آنجا به جنگ با شاه چغتایی رفت و در محاربه شکست خورده سمت قلعه چتر رفته
 مدتی در آنجا ماند بعد از آن با لوه رفته بود و عمر خان حاکم اجمیر اعظم بهایون سلطان محمود و سند عالی بیگ خان خلیف سند عالی عمر خان
 و ابراهیم خان علی زنی و احمد خان پنی و یوسف خان ابن مبارز خان یوسفی و مینا خان ابن میان عطاشا خیل که از پانزده
 سال حاکم سرهند و دواب و میان با نرخیل نیر میان قاسم سلیمانی که از ایام قاضی سلطان ابراهیم با شاه لودی تا اینوقت بجال خود
 مانده و بارها با عساکر مغول جنگ کرده غالب شده بودند و ارباب و شاه خود مقرر ساخته بولایت بهار رسیده و تمامی ولایت بهار را
 بجز پکنه متحران که جاگیر قدیم شیر خان بود متصرف شده در میان خود قسمت نمودند و شیر خان محض از مجبوسی اطاعت آنها اختیار نمود
 از ولایت بهار دست کشید اما ایشان با شیر خان عهد و پیمان کردند که هرگاه جوینو را از دست مغولان برارند حکومت بهار
 را بدستور کند که دریا خان نوحانی داشت بر و سلم دارند و وثیقه در میان بخت شیر خان دادند و شیر خان بوعده آنکه متحران
 نموده باز حاضر خواهد گشت بجا گیر خود رفت و درین ایام ظمیر الدین محمد بابر با شاه بر حمت حق پیوسته محمد بهایون با شاه زینت بخش
 تخت ملی بود چون سلطان محمود عازم تسخیر جوینو گشت و شیر شاه حاضر نشد لهذا سلطان محمود با لشکر و امرا به متحران رفته و ارباب فتن
 همراه خود مجبوساخته و نیز از لاچاری همراه ایشان و آن گشت مغولان چون آوازه سلطان محمود و فاعنه شنیدند از جوینو رست
 لکهنوتی مغرور شده رفتند و آن ممالک بلا فراموشی بتصرف سلطان محمود درآمد پس سلطان محمود جوینو زول نموده افواج
 بیشتر روانه ساخت ابراهیم صمد محمد بهایون با شاه بجزم پیکار با سلطان محمود سمت جوینو روانه گشت قریب لکهنوتی و در لشکر مقابل
 یکدیگر درآمد و هر روز شجاعان از طرفین با هم آویخته و ادوات میدادند چون شیر خان میدانست که آخر کار لشکر این ابلهان نیکو
 نخواهد بود و خفیه بهایون با شاه پیغام فرستاد که مرا با بنجانب کی قدیم است از لاچاری باین بوالهوسان نفاقت نموده ام بروز
 جنگ و تلخاهی من تو معلوم خواهی گشت چون این پیغام بهایون با شاه رسید بسیار خوش وقت گردید شیر خان را بمواعد
 موفوره امیدار ساخت روز محاربه با شیر خان بین لشکر بود و عین التهاک را زارشت بمهر داده سنگ خلیل و تفرقه جمعیت
 جماعه افغانانداخته برین فتنه موجب شکست لشکر افغانه گشت ابراهیم خان علی زنی که سر حلقه بهادران بود قتل رسیده و نیز میان
 بازید قتل گشته و سلطان محمود شکست خورده بر سر صدنگال رفت و ترک اعیه سلطنت نموده گوشه گرفت تا آنکه در آنجا و در حمت
 حق بهیست و بقیه امرا افغانه متفرق گردیده بعضی به شیر خان پیوستند و بعضی با طرف بعیده فتنه نشسته و بعد حصول این
 فتح عظمی با شاه بهایون مواعد خود را بر طاق نسیان نهاده فی الحال هند و بیگ با افواج چون بحر موج بر شیر خان تعین کرد تا رفته
 قلعه چاژ را از وستاند و چون شیر خان مستعد مقابل شد با شاه خود نیز عازم آن طرف شد چون که شیر خان تاب مقاومت با افواج

شاهی اشته پس خود جلالت را مع حاجی خان و قلعه چهار گزانه خود با آل و عیال اطفال خود افغانه کوه چهار گزانه رفتند همایون
 بادشاه بمحاصره قلعه چهار پخت چون محاصره افتاد یافت خبر رسید سلطان بهادر گجراتی قلعه ماند و اگر گرفت افواج او قلعه ناگور را
 در محاصره داشته اند و خود عازم تخمین گشت شیر خان وقوع این واقعه را بخت خود دانسته بخدمت بادشاه عریضه نوشت مضمون آنکه
 اگر بادشاه بمهربانی خود مرا مخصوص ساخته نیابت محافظت قلعه چهار با تمام او مقرر فرماید و فرمانبردار بادشاه خواهد ماند و قطب خان
 فرزند خود را بایستخوار سوار در ملازمت بادشاه تعیین کند ساخت بادشاه جواب نوشت که اگر جلالت را بملازمت بمهرکابی بابت
 تعیین نماید در خصوص قلعه چهار را با و خواهم بخشید هنوز جواب نید عازم شیر خان رسیده بود که خبر دیگر بمضمون بادشاه همایون رسید
 که مرزا محمد مان که در قلعه بیاض بود فتنه غیر واقعه برای خود ظاهر ساخته و از قلعه برآمده و با شش بسیار بر جمع شده خلق عظیم از دور
 هندوستان و ننگ گشت از سونج این بانجو بادشاه بسیار بر اسیم مضطر گشته نظر مصالحت وقت ملازمت قطب خان را منظور ساخته
 اهتمام قلعه چهار را بشیر خان گذاشت نیز شیر خان قطب خان را مع عیال بملازمت همایون بادشاه تعیین کرد و بده بادشاه با گره مرا
 فرمود هنوز با گره نرسیده بود که قطب خان فرصت یافته و از لشکر شاهی گریخته واپس قلعه چهار رفت همایون بادشاه بعد رسید
 با گره اصلاح کار محمد زمان اند اگر بنیار نموده و بمقام مندوب گجراتیان مقابل آرا گشته ایشانرا شکست داد و حکومت گجرات و
 اندیاری برادر کامران برادر کلان خود تفویض نموده با گره مراجعت فرمود و تا یک نیم سال در انجا بایش و عشرت گذرانیده درین
 عرصه بطرف حرکت نفرمود و درین عرصه دراز شیر خان را فرصت خاطر خواهد دست داده فوجی برار از افغانه نزد خود جمع آورده
 نهایت قوی بازو شده درین فرصت بمجله امر قدیم سلطنت لودی یکم عیسی خان بن محمد عالی عمر خان سرائی و دیگر اعظم همایون
 سرائی و دیگر میان سیدین لودی شاه خیل بشیر خان پیوستند شیر خان را از معاینه استعداد عمده خود ملاحظه فوج شایسته بپای سلطنت
 هندوستان و در داغ افتاده خود را مخاطب حضرت اعلیٰ ساخت همدان عرصه بی بی فتح دختر کالاپار زوجه سلطان ابراهیم کاز
 صدمه مغلان پناه یار آورده بود و مواخذه کرده مجموع مال دنیا که صد من طلا و احمد و ده من موارید انور و سوا آن نقره و طلا و اجناس
 دیگر بود نماز فیه گرفته دخترش را که مهر سلطان نام داشت جلالتان پسر شیر خان بجای خود خواست اما چون بی بی فتح باز نمانی
 نبود شیر خان جلالتان را از ان امر باز داشت همدر غیره تقی شاهی بادشاه بنگاله فرستاد چون پسرش اشته را ملازمین فرستاد
 جلالتان نوحانی سابق بادشاه بهار را بسلطنت بنگاله برداشتند چون شیت این امر از جلالتان بهیتر گشت و در سپاه بنگاله
 بهرج مرج واقع شد بنا بران شیر خان عزیمت تخیر مملکت بنگاله نموده بیک تاخت ولایت مونگیر را تسخیر کرده در وانه سیکر هی
 گهرهی را متخلص گردانید این گهرهی بنامیست میان ولایت بهار و بنگاله در نهایت استحکام که از یکطرف کو هیت نها
 رفیع و جنگی بسیار صعب طرف دیگر آن دریا گنگ است که گذشتن از ان تمام دشوار است همدرین ایام همایون بادشاه
 از مهم گجرات پس با گره رسیده توقف داشت و رایام توقف بادشاه با گره خانخانان یوسف ثانی عرض کرد که شیر خان جمعیت
 دنیا و فوج استعداد تمام بهم رسانیده از حد قوی شد صلاح وقت آن است که همدرین وقت با همین سپاه که در رکاب است
 بر سرش روند چرا که اگر فرصت یافت تا آنکه بنگاله را تسخیر کرد و برگشته قلع میانجی را قبضه نمود آن زمان علاج او دشوارتر خواهد
 بود بادشاه بجواب فرمودند از هم کمال سپاه و اسبان کوفته دست اند بعد بارت نهضت خواهم فرمود و شیر خان چه سنگ
 خواهد بود که با ما همی نماید یک یلغار تمامی ممالک شرقیه را از غوغای افغانه که مثل خس خاشاک اند صاف خواهم ساخت

و بدستور هندو صد راه اردو می خود نموده عیته قبول خواهند نمود القصه بادشاه توقف استراحت اختیار کرده هم در آن وقت
 هندو بیگ با بارت جنوب فرستاده بانی فرمود که استفسار احوال شیر و نموده حقیقت اوضاع اطوار و تازه بتازه بحضور بادشاه عرض
 نموده باشند چون هندو بیگ بخپور رسید شیرخان از نقد و جنس نقد رتخائف نفیسه بود او که او را از خود کرده همواره نیک وضعی و بحضور بادشاه
 می نشست و بوصول انص هندو بیگ بادشاه بخاطر بود بنابراین توقف یک نیم ساله بر کای آمده در نیم صحره هرگز بکار شیرخان نپرداخت
 و شیرخان فرصت یافته درین ایام جلالتخان پسر خود را با خواصخان و دیگر امرایر شیر بنگاله تعیین ساخت و چون سلطان محمود مع فوج بنگاله بقابل فوج
 جلالتخان برآمده جنگی داشت شکست یافت و از آنجا گریخته در شهر لکهنوتی مستقر گشت و آن تمامی ممالک شیرخان هسل شدند بعد از آن
 جلالتخان بنسبت محض قلع پراخت چون آنجناب بهایون بادشاه رسید فوراً از سمت اگر به سمت بهار نصبت فرمود و در وقت وصول
 به بنارس چون از هندو بیگ فاختانان یوسف می گنگاش پرسید که اول تسخیر قلع چپاژ پر داز و یا قصد تسخیر بنگاله مقدم اردو بهار
 اصلاح تقدیم تسخیر قلع چپاژ دادند اما فاختانان گذارش کرد که در نیاید صلاح بخاطر خطور کرده یک پیرانه و دیگر جوانان است جوانان
 آنکه نخست از قلع چپاژ فرغت نموده بعد از آن متوجه تسخیر بنگاله شوند و پیرانه آنکه فتح بنگاله مقدم دارند و گنجینه باند خود قلع گوژید آورده
 بعد از آن متوجه تسخیر قلع چپاژ و اسیصال شیرخان شوند که در نصوت طلب باسانی حاصل خواهد شد بادشاه جواب داد من که جوانم
 برای جوانان عمل خواهم کرد پس و از سمت چپاژ شد و شیرخان غازیخان سورو سیف خان مرانی را در قلع چپاژ گذاشته و جلالتخان را
 مع خواصخان بر حفاظت بیکر هی گمر هی تعیین نموده علاوه خواصخان را بکشد و قلع گوژ و بنگاله که یکیم خود بانی میان و اهل و عیال افغانه بجا
 مناسب افغانه بجبال در آمده سمت قلع رتاس رفت راجه رتاس اگر چه عده پناه دادن در قلع با شیرخان نموده بود چون کثرت افغانه
 را دید هر اسان گردیده از در آمدن ایشان قلع مانع گشت پس شیرخان گوهره پیش قیمت نزد جوار سن برهن زیر راجه فرستاده او را
 زین خود ساخت و بیکه که در کتب سوطه تواریخ مرقوم است خود را بتدیرج مع جماع افغانه عیال و اطال ایشان باندرون قلع رسانیده
 بعد از وقت خبر یافت که بادشاه بهایون قلع چپاژ را مفتوح ساخت چونکه پیش از آن بچند ساعت خبر یافته بود که خواص خان در خندق قلع
 گوژ غرق شده اند صاحب خان برادر خود را بخطاب خواصخان می مخاطب فرموده بطرف قلع گوژ فرستاده حکم داد که چون بهایون قلع
 چپاژ را گرفت اکنون بلا فرصت لازم گوژ خواهد شد بیکه قبل از وصول او فوجش قلع گوژ را فتح نمایند بنابراین خواصخان به سرعت
 تمام قلع گوژ رسیده و بقلعه آویخته قلع گوژ را مفتوح ساختند بعد به شمول جلالتخان فتح نام قلع گوژ بنگاله را بخد مت شیرخان فرستاد
 از وصول خبر آن فتح نهایت مسرعت شد بهدین انتار شیرخان راجه رتاس و لشکرش را بیکه که در کتب سبوطه مسطور است از قلع
 رتاس بدر ساخته بقلعه متصرف شد و پس خود عاداتخان و قطب خان را بر حفاظت قلع رتاس گذاشته و خود فرود آمده بجانب کوه رتاس
 چهار کفشد توج نموده در میان آن میگشت هرگز یکجای قرار نگیرد بهایون بادشاه چون بعد تسخیر قلع چپاژ به بلده بنارس سیده قامت
 فرمود و بشیرخان پیغام فرستاد که بخد مت آمده ملازمت نماید شیرخان در جواب نوشت که من بنده بادشاهم محض از ترس بیم
 بادشاه آمدن نمیتوانم جمعی کشید افغانه نزد من جمع آمده و پسرم جلالتخان قلع گوژ را فتح ساخته درین وقت ملک گوژ و بنگاله و بهار در دست
 من است اگر بادشاه ملک بهار حواله گماشتگان خود نموده ملک گوژ و بنگاله را بطریق جاگیر بمن عنایت فرماید در نصوت
 تمام خزان گوژ بخد مت ارسال دارم علاوه از آن سبال ده لک روپیه بخادمان خزان عامه خواهم رسانید با اتباع و متعلقان خود
 بفرمانبرداری جان سپاری قیام داشته و نیز بعد از آنکه خاطر جمعه حاصل شود از دستم ساخته به بندگی شرفش من میتوانم شرط

آنکه بادشاه ببنارس مراجعت نمائید بایون بادشاه متمسک شیز را قبول فرموده اسب و فلعت خاص مع من این شیرخان فرستاده -
 شیرخان نیز فرستاده بادشاه را مسرور ساخته مراجعت فرمود در وقت ملک سلطان محمود که بادشاه بنگال شده از فوج شیرخان خبرم کرد
 بپادشاه بایون شاه رسیده بود عرض کرد که سوائے قلعه گور که بدست افغانه است دیگر تمام ملک بنگال در تصرف من است بادشاه در فوج
 گوئی شیرخان عمل نماید فی الفور عازم بنگال شود و از نیطرف منج در فته راه آمد و رفت برافغانه مسدود ساخته یک نخت بدخواه دست
 را خواهم بر انداخت بادشاه بایون بشنید این فرمان سلطان محمود از عهد شیباق حیدر خورشید میری برلاس سپاه را خود را و خانانان این
 زرائی و دوامیر دیگر را حکم فرمود که پیشتر روان شوند و مرزها بنهال برادر خود را بکلی تنظیم بآگره فرستاد و خود با بقیه لشکر عازم تهیصال
 افغانه چهار کشته گردیده و از کوهستان و جنگل دشوار گذار که گذرگاه شیرخان آنجا بود روان گشت شیرخان چون این خبر شنید لشکر خود را
 سمت قلعه رهناس روان فرمود و خود با پانصد سوار بر گاه گور بنگال شد بایون بادشاه چون قصبه میر رسید میری برلاس و خانانان
 یوسف فی و سلطان محمود بادشاه مسرور بنگال را بخدمت بادشاه آوردند چون سلطان محمود آنجا از بادشاه امید داشت میسر شده
 از آمدن خود و پشیمان گردید و از غم و الم بیمار گشته بر حمت حق پست - بادشاه بایون از قصبه میری را بگله بنگال شده شیرخان
 نیز با سماع این خبر مع جماعه قلیله مذکور مخفی طرف بنگال روان شده جانب بگریز گشته است چون از روزه سیکری گذری
 کرد سیف خان سردانی اچاخیل با سه صد مرد از برادران آل عیال شیرخان بر خور و شیرخان و را گفت برگرد که لشکر منول آمد سیف خان
 گفت آل عیال مرا همراه گرفته بر من عزم آن نموده ام که خود را مع برادران فعلی تو کرده نگی گذرگاه را مضبوط ساخته بایون بادشاه
 چنان مصلحت دارم که تو خود را بگانه برسانی هر چند شیرخان او را بر فتن تاکید کرده منظور نداشت آخر شیرخان آل عیال و اطفال او را همراه
 گرفته روان شد و سیف خان مع برادران غسل و طهارت نموده تنگی گذرگاه را نگه داشت تا آنکه طلبیه لشکر منول نمود و اگر گشت پس مع
 سرائیان چون شیران گشت از کمپله بدو آمده بنگال منولان پر داختند و تا شام بایون لشکرش را از آن بقعه گذشتن ندانند و درین
 جنگ سیف خان سه خم کاری خورده و اکثر برادران سیف خان خود را قتل در داده بعد مغلان سیف خان بهادر را بحالت مجروحی بهی
 بر داشته بخدمت بادشاه برد و بادشاه جرس ثابت شجاعت سیف خان آفرین فرموده گفت تو کرد و رفیق در کار صاحب چنین باید
 که از مرگ نیندیشد و کثرت قتل مخالف را و نظر نیارد بعد بادشاه سیف خان را در رفتن جانب شیرخان یا ماندن نزد بادشاه متما
 ساخته اما سیف خان رفتن خود نزد شیرخان اختیار نموده پس در خدمت اودن بادشاه بمقام مونگیر شیرخان پست شیرخان از آنجا بهادر
 کشتیها روان سمت گور بنگال شد و جلالتخان و خواصخان حاجی خان را بهر عقبه سیکری گزهی متعین ساخته بایشان حکم داد که این روزه
 را مسدود دارند و جنگ نکنند و دشمن را معطل سازند تا آنکه من تمامی خزان و دفائن قلعه گور را بقلعه رهناس رسانم بعد از آن شما را
 خواهم طلبید و او شان حسب حکم آن در روزه را مضبوط کرده توپ را بالای آن نصب و مستعد فاعل نبشتند ناگاه طلبیه لشکر منول
 نمود اگر گشت فاصله کرده از گزهی اثره بر پا کردند و هر صبح فوجی از مغلان اسپان تاخته نیز با گزهی اثره در روزه رسانیده و در
 تانرا با قحانان داده بدو باز میگشتند تا که جلالتخان از بهیوه گوئی مغلان تنگ آمده حوصله غیرت افغانیاد از تحمل این با
 عاجز آمد و با وجود مانعت شیرخان عزم محاربه مقابل نموده روزی چون مغلان برسم محمود روز علی الصباح اسپان تاخته و نیز با در روزه
 عزمی ده و ششام یاده گوئی نموده بدو باز خود باز گشتند و مسدود زینها از پشت اسپان فرود آورده فکر آبی از پراکنده شدند
 و صاحبان ایشان بر بستر ناز و استراحت خوابیدند قریب نیم روز جلالتخان در روزه و اگر دره بر لشکر منول جلوریز گشت قلیله از

مثلاً کراپان بجام داشتند به مقابله آمدند و اکثری ست و پاکم کرده و بگریز نهادند مقابل آریان نیز ضرب شمشیر افغانه خورده تمامی
 بگریز نهادند و تمام دایره از حیمه و اسپان شتران فیلان را گنداشتند و رفتند و قصه به چکل از سپاه نعل نماد که اسیر یا قتل شد
 جز سواران قلیل که پیام روی اسپان بدر رفتند چون خبر این فتح نمایان به شیرخان سید برین فتح مثل فرمود که خرو و لاکه در اول جنگ
 شکست سداگر او را باز بان جنگامه بر بند بانگ میزند اما جنگ نمیکنند و بعد ازین فتح جلالخان جلوه شیرین حاجی خان را شیرخان
 طلبیده براه که گریزگاه قدیم او بود و خبیثه روان شد و در شتای راه راجه چهار کشت سدا راه او گردیده اما بلا محاربه گریخته بقلعه پناه گرفت
 و شیرخان تعاقب فرموده قلعه او را بعلیه فتح ساخت و او را که بحیث سنگ تمام داشت چون کوفته فتح نموده آن قلعه را منهدم و ویران
 متوجه ریتاس و هلیون بادشاه منزل بنزل قلعه گور رسیده آنرا تصرف کرده اقامت گور پند خاطرش افتاده تا چهار ماه در گور
 توقف فرموده و پیش و عشرت مشغول گشته حکم فرمود که تا انقضاء هفت ماه او را از مقدمات ملکی و مالی بمرض نرسانند و درین
 فرصت بے اعتنائی بهایون شاه شیرخان بنارس را تسخیر نموده حاکم آنجا را مع فوج در آنگنگ غرقاب گردانید و جلالخان جلوه شیر
 را با پنجه سوار بنواحی گور و بنگاله تعین فرموده حکم کرد که نگذارند که غله و غیره بشکر بهایون شاه برسد - لهذا در گور و بنگاله گران غله
 بنهایت سید بنایران بادشاه بهایون میرخان یعقوب بیگ را باده هزار سوار بجلوه جلالخان فرستاد و اما عند الحاربه شکست خورده
 واپس بنجدت بادشاه آمدند و شیرخان خواصخان را با فوجی سمت مونگیر فرستاده و بر سر خانانان یوسف ائی که سنجانب بادشاه حکوم
 مونگیر داشت رسیده او را اسیر دستگیر طوق و زنجیر کرده معلول بنجدت شیرخان فرستادند و او در نواحی قلعه چهار درخت
 شیرخان سید شیرخان در باب تجویر خانانان یوسف ائی که همیشه در باب استیصال افغانه بنجدت بادشاه بهایون از حد زیاده
 ساعی می نماز افغانه ساعی طلبیده بگنجان بالاتفاق ملای دادند که او را بقوت سخت هلاک بایند و در بدخواه قوم بود لهذا شیرخان
 او را سنگسار نموده بملاکت رسانید و همانوقت شیرخان قلعه چهار لاکه در قبضه مغولان بود مفتوح ساخت و بهیت خان نیازی
 در سرستان اول را با جماعه از رجال ابطال جانب و لکهنوتی و بھڑانچ روان فرمود و او شان گماشتگان بهایون بادشاه را
 از مالک از سنجصل و ملوآباد بضر بشمشیر برآورده آنولایت را مفتوح ساختند و بعد ازین قوالت شهر سنجصل تیاراج رفت ساکنان
 آن شهر اسیر حکام آن ممالک مقتول شدند بعد شیرخان فوجی دیگر همراه ستران شل قطب خان حاجی خان بجانب جنوب تعین نموده
 و او شان آنجا رفته حاکم جنوب را با پنجه از منلان قتل آورده بر جنوب متصرف شدند و همان فوج بجانب گره و مانکپو و قنوج مشافه
 و مغلاز شکست بر شکست داده کرده مانکپو و قنوج را فتح نموده و در نیوقت شیرخان خواصخان را مع فوج عمده بر سر میره تعین فرمود
 و حاصل این تمامی لایات افغانه بطرح جمعی تا سال تمام تحصیل کردند بعد ازین که کور چون بهایون بادشاه از این واقعات آگاه شد
 و نیز مطلع شد که مرزا ندال در آگره سرپوش بر داشته شیخ بملول برادر شیخ محمد خوش مالک از جانب بهایون بلای نصیحت
 نزد او رفته بود قتل رسانید و مرزا کامران از گجرات برخاسته و هرده برادر نامبر و او به طبیعت غلام کابل شد و پس از گور بنگاله
 کوچ فرموده جانب گره متوجه شد و شیرخان نیز بر عساکر خود را جز خواصخان فوج او که بر سر سره متعین شده بود بجنوب و جمع آورده
 فراهم ساخت و سبب فرستادنش خواصخان را بر سر سره آن بود که وقتیکه شیرخان از مهم پیش آمده باغینم مقابل آراشته قلم سره ادکل
 کوه برآمده مملکت را غارت کرد و طریقی رهنرانی پیش گرفته لشکر شیرخان را غله و غیره رسد رسیدن مانع و دودار میبایست قصه
 چون لشکر شیرخان در پای قلعه ریتاس مجتمع شد و سان خواست به قتل هزار سوار و یک هزار فیل جنگی شکار آمدند و در نیوقت شیرخان خبر رسید

که باو شاه هایون فاصله نسی کرده از قلعه رتاس چنانچه گذشت بر سرعت تمام سمت آگره روان است نهایت سرسیمی پشیمان
 خاطر است بنابران شیرخان با سپاه گران تعاقب روان گشت آهنگی را بکار برده بر منزل که مقام میکرد گرد تمام لشکر قلعه
 می ساخت از شاه راه عریضه بخیرت باو شاه نوشت مضمون آنکه من بکن بنده ام و بر عهده و پیانم اگر باو شاه بنگال را موافق التماس کن
 بمن کنم فرمایند طریق و نتوانی را از دست بهم. و متعاقب بعینه خود نیز بکچ متواتر باو شاه رسیده در مقابل باو شاه باین موضع جوی
 بکمر آره خود بر پا کرده برابر باو شاه نشست باو شاه مضمون عریضه و راضیه خواست که مملکت بنگال را بمن بدها با استصواب
 ارکان دولت اول شیخ خلیل را که از اخلاص و شجاعت و از پیشوایان فاعنه بود برسم سالت نزد شیرخان فرستاده پیغام کرد که چون تو
 باینه دینی موافقت می کنی ما بدولت خیر بر پا کرده صلح می نمایی تا ما که منصوبه من چند منزل تعاقب نموده باز گردند بعد از آن هر چه اراده
 هست پس باید که بکوتاه توقف کوچ کرده برسی و هیچ جای مقام نمی تا ما که منصوبه من چند منزل تعاقب نموده باز گردند بعد از آن هر چه اراده
 هست همان کرده خواهد شد شیرخان چون این پیغام باو شاه شنید محمول بر دفع الوقتی ساخته در جواب آن با شیخ خلیل فرمود که از جانب
 من بخدمت باو شاه عرض کنی که شما جنگ میخواهید لیکن لشکر شما خواهان جنگ نیست اما لشکر من پس از جان و دل جنگ میخواهد حقیقت
 نفس الامر این است که گفتیم دیگر رضای باو شاه است بعد از شیخ خلیل رخصت شده وقت چند رین وقت شیرخان مغلاز غافل دید اهل
 مناسب بدو فرصت را غنیمت شمرده وقت شب ایام فرمود و قریب صبح با لشکر آراسته با شصت و نود و فیضان کوه سیکو جنگ باو شاه
 آمد چون لشکر باو شاه را فرصت ترتیب قیام جنگ حاصل شد شکست فاش خوردند و بعد وقوع شکست باو شاه هایون بحالت فرار
 متوجه آگره گردید بعد از آن شیر شاه فوجی را سمت بنگال تعیین ساخته و آن فوج بر سرعت تمام با بنجار سیده جهانگیر قلی بیگ با لشکر
 همراه او بود و علف تیغ بیدریغ ساخته قصد حصول این فتح شیرخان خود را شیر شاه خطاب کرده که و خطبه بنام خود ساخت و
 سال دیگر یا غلبه و بد به تمام متوجه آگره گشت از قدرت الهی تعالی شانه و چنین وقت که بیکانه را بیکانه باید ساخت کامران مرزا از باو شاه
 جدا شده بلا هو تو چون دود و دگر امرای چغتایی نیز از باو شاه مخالفت و زیدند با وجود این امور هایون باو شاه خود را از ادعای معاف
 ساخته از آگره متوجه قنوج گشته و از تاب گنگ بار او مقابل شیر شاه عبور نموده درین زمان لشکر مغل صد هزار سوار و لشکر افغان پنجاه
 هزار سوار بود و روز عاشورا سه نهصد و چهل و هشت سوار لشکر مغل کوچ نموده چون اراده فرود آمدن بر منزل کردند درین وقت شیر شاه
 صفوف آت است بر سر باو شاه هایون مدونا نره کارزار را شعل کرد و لشکر مغل دست پاگم کرده فرار را برقرار اختیار نموده منظم شدند
 و بسبب کمال سربلندی و پیروی چون چپا حق شمشیر فاعنه سوار و پیاده نمودند و باو شاه را انداختند و اکثر غرقاب شده اند که از ایشان
 بصدت مخت جان از قتل و غرقابی بیلاست بر بند باو شاه هایون همچو نیز از نهایت چارپی سرگردانی بیگمات و حرم را گذاشته روی
 بفرار نموده خود را سواره بدریا انداخت آب را از خانه زمین جدا ساخته قریب دو غرقاب گرد و ابامد و شخصی شمس الدین نام که مشک
 دم ده زیر ران داشت باصل نجات سیده از حصول این فتح انمی شیر شاه را غنائم و اسبابا شایهی بدست آمد و اول تو بنگالبانی
 عصمت بیگمات شایهی عورات سائر مغلان نموده و ملکه زمانی و دیگر بیگمات باو شایهی را همراه شخص معتبر و امین خود روانه قلعه رتاس نموده
 و سائر زنان مغولان را مطلق العنان ساخته فرمود هر چه که خواهد بپزند کس مزاحم حال مال او شان نگردد. باقیمانده گان لشکر مغل که از
 غرقابی بیلاست مانده بودند نزد باو شاه هایون جمع آمدند چون لشکر افغانان تعاقب مغلاز از دست ندادند لاچار باو شاه مع لشکر
 متوجه لاهور گشت چون لاهور رسید از طرف مرزایان مغلان بپس جمع آمده درین وقت شیر شاه ملکه زمانی را مع دیگر بیگمات باو شایهی

به سوارسی و دله با پرده دار سزاوارشان ایشان حضرت مهران روانه لاهور ساخته بخجست بهایون بادشاه رسانیده بعد از آن بدو
 خود مع افواج تعاقب بهایون شاه متوجه لاهور شدند چون بلاهوز نزدیک سید بهایون شاه طاقت مقاومت و زخو و ندید از لاهور
 برآمده راه میان پیش گرفت شیر شاه نیز تعاقب بعمل آورد و چون بهایون شاه سه منزل از لاهور سمت میان رفت درین منزل
 مرزا کامران از جدا شده براه چوباره متوجه کل گشت و بهایون شاه براه سواحل دریا را وی سمت میان کوچیده منزل به منزل میر
 چون بمقام خوشاب این خبر بشیر شاه رسید از آنجا فوج سنگین با تحت خواصخان حاجی خان میان حبیب خان بلینی و قطب خان بودی
 و سرست خان اول و جلالتخان جلوه شیرین علی خان نیازی و برزید گو رجب بهایون تعین فرموده ایشان را فهمانید که جنگ نکنند و قنات
 او نیز از دست ندهند تا آنکه در از ممالک محروسه خارج نمایند و بعد از آن مراجعت نمایند و امر اندکوره بعد روان
 شدن و فوج گشته خواص خان علی خان نیازی و برزید گو رجب حاجی خان از دریا گذر نموده کتاسه دریا به خپاب
 گرفتند و جلالتخان قطب خان سرست خان و غیر هم برپاشته بهایون بادشاه روان شده سواحل دریای را وی گرفتند ناگهان فوج مرزا کامران
 با فوج خواصخان غیره و چار شده امانا متبادر شده است و در ده ست کل گریخته رفتند علم و تقارن اسباب و بدست افغانان آمده نیز بسیار
 از رفیقان او قتل رسیدند و خواصخان غیره بعد از آنکه بهایون بادشاه از ممالک محروسه بدر کردند مراجعت نمودند و بمقام خوشاب حضور شیر شاه شدند
 بهایون بادشاه حیران و سرگردان بپایان سید و از آنجا که کس نمیکرد دیده بر قوت سیدان بکلی با ایلان و شکری ایستادند و مرزا شاه حسین
 زخون حاکم سنده فرستاد و از دست او گرفتار و اتفاق او بکجاست که آنکس را تسخیر نماید اما مرزا که در راه نفاق بادشاه را تا شش ماه
 بیست لعل متوقف داشت چنانچه در نیر صده اکثر لشکریان از بادشاه متفرق شدند یعنی مرزا هندال جدا شده نزد قراچ خان حاکم
 قندهار رفت و مرزا یادگار بموجب ایام بادشاه بر شهر کجی قبضه کرد و بادشاه قلع سپیدان را محاصره فرمود و اما بر تصرف کن قادر نشد
 و نیز مرزا شاه حسین را روانه آمد و رفت غلبه بر بادشاه سده و ساخت بنا بران لچار بادشاه نهیوان بیکر مراجعت نموده اراده عیون از
 دریای سنده نموده چون دم بایام شاه حسین شتیه را از گذر جات دور برده بودند بادشاه را عیون از دریا میسر نشد تا چار از راه
 جیسید به جانب لایت بلج مالیک بود که بر سر امید داشت روان گشت راجع جیسید از راه بیرقنی جمعه را بر سر راه او فرستاده بادشاه با او
 مردم قلیل که همراه داشت با آن گروه و انبوه جنگ نموده او شان را منظم ساخته خود را با اینبار بر سر حد راجه مالیک رسانید چون در آنجا
 معلوم کرد که از سبب گشتگی سخت نیست راجه مذکور در حق او بدست چنانچه اراده گرفتاری و فرستادن او نزد شیر شاه دارو نیم شب
 سوار شده جانب امر کوٹ روان گردید و در آستانه راه آنجا از تحلیف شداید عاید حال بادشاه گشتند در کتب مسمومه تواریخ
 شرح و از مسطور است عایتا لا اختصار بان اقدام گرفت انقصه چون بامر کوٹ رسید رانای امر کوٹ بجه شگنداری و غیر خواهی پیش
 آمده بادشاه و لشکرش نزد او آسوده شدند در ایام توقف بادشاه بمقام امر کوٹ بتاریخ پنجم ماه رجب سده چهل و نه هجری لایق
 شاهزاده محمد اکبر از ملکنانی که همراه بادشاه بود بوقع رسید پس از آن کوچ و دبر را در امر کوٹ گذاشت با اتفاق رانای متوجه تسخیر بیکر شد
 امانا کامیاب گشت از آنجا مع کوچ و دبر روانه قندهار گشت چون از دریای سنده عیون نموده بمیان ایلات بلوچیه عرف سراسر ایستاد
 و مرانی و غیره سید و اسمعیل خان هوت و غانم خان مرزانی و دو واهی فتح خان گورانی خدا حسنه از تهیه سباب برادر می دیگر
 ضروریات نسبت بادشاه بجا آوردند خصوص اسمعیل خان هوت که عوتمی غیره و از خوبصورت جوان خوش بیکل و قندرست بنابر
 ارضاع و دایه گیری شاهزاده محمد اکبر از خاندان خود بخجست بادشاه بهایون حاضر ساخت بادشاه از خدمت بلوچان مزبور نهایت

خوشدل و مکرر گشته بود حرمات ملک جل دریا سند ملک قتل دهنی بطریق جاگیر میدان مذکوران عطا بخش فرموده و در
شاهی ممالک بزرگ بادشاه عطا فرموده متوجه منزل مقصود شد و بلوچان متذکره چون سجا گیداری پرگنات مذکور را فرستاد و اول اسیران
هوت برکنار غری دریا سند بلده دیر اسماعیل خان را با فاصله دوازده کوه از موضع میرسکن قدیم قوم خود بنیاد نهاده بعد از آن غری
مرانی به فاصله یک صد کوه از دیر هوت مت جنوب بلده دیر جنوبی موسوم بنام دیر غازی خان آغاز نموده
و در میان هوت و دیر فتح خان گورانی بلده موسوم بدیر فتح خان نیز برکنار غری دریا سند آباد است
و این هر سه دیر برکنار غری دریا سند بنا شدند القصه چون بادشاه هالیون از ساکن بلوچان روانه سمت
قندهار شد و در آن راه به یرم خان نیز برخورد بادشاه رسید چون بادشاه بسال و هستان سید و رقیق خبر یافت که مرزا مکی
که متجاوزان حکومت قندهار داشت ابعاد فرموده و لازم گرفتاری بادشاه است بنابراین بادشاه تعجیل تمام مریم مکانی ملک
زمانی را همراه خود سوار کرده و شانزده محاکم تمام نهب و اسباب در اردو معنی گذاشته خود بابت دو کس یرم خان از جمله
بود سرعت رفتن از قمر گرفته از به راه را گرای سمت خراسان گشت مرزا مکی بر اردو معنی آمده اسباب اموال را متصرف
گشته و شانزده محاکم را نیز همراه فرستاده و پس بقندهار رفت از آنجا بعد چندی شانزده مانز و مرزا کمران بکابل فرستاد و بادشاه
هالیون مع رقیقان خود به ملک خراسان اصل گردید اما شیر شاه بادشاه چون هالیون بادشاه را اخراج فرموده و خوشاب سید
آب هالیون خوشاب پسند خاطرش و موافق طبعش رقیقش آمده بسیار مدت در مقام توقف فرمود و چاه و باو و ریها و بنا و در آنجا
اصداقت نموده پیش و عشرت شکار میکرد و انید بهر رقیقان هالیون مرانی و فتح خان گورانی و نیز فتح خان
جسکانی چنانچه در اوقات افافه مسطور است بجز مدت حضرت شیر شاه شرف شده و بایشان حکم شد تا کفیل لایسپان را بدین شاهی
رسانند که ضابطه لشکر مابعد دولت است باستماع این حکم هر سه بلوچان برپای برخاسته و کفیلان خود را عریان نموده بزبان اسماعیل خان خبر
رسانیدند که دیگر مردم لشکر موافق ضابطه شیر شاهی کفیل لایسپان خود را بدین میسرانند و از خواست میگیریم که بتطوری حضرت اعلی
داع بادشاهی ابر کفیلان خود و نیم تا بندهای خاص بادشاه از سایر مردم ممتاز باشند شیر شاه باستماع این سخن متواضعانه بلوچان از
خوشدل گشتن بستم نمود و حکم فرمود که داغ اسپان هر سه بلوچان در نقای شان معاف و جاگیرات ایشان عطیه محمد هالیون بادشاه که ببله
نمک ملالی و خدمتگداری بایشان مرحمت فرموده از پیشگاه مابعد دولت بدستور برایشان بجال باشد هم به تمام خوشاب هم
کابل و قندهار بر تهنیت مبارکباد و بخدمت شیر شاه آمدند و تمامی فرار و حال مناصب بانامات و جاگیرات و خلایع شرف شدند
بعد از آن شیر شاه سوارسی نموده متوجه تادیب مرزانش گکزان شده بر سر سارنگ گکزان رفت بعد جنگ بر تهنیت گردید
و او را قتل رسانید و دختران او را بچو همتان بخشید و بعد دوره و ملاحظه کوهستان نهند و حوالی بانات در مقام مناسبه حکم بنابر
گوشتال گکزان طرح انداخته موسوم برهتاس گردانید میخه در سینه گکزان و همدران ایام خوشنحان غلام خود را که بسی مردانگی و شیر شاه
زمام بادشاهی بکف آورده بود امیر الامرا گردانیده عشرت تمام ممالک محروسه با قطع او مقرر فرموده او را قبول میت خان نیازی
با لشکر سنگین ران نواحی گذاشته خود جانب هندوستان مراجعت فرمود چون بدار الخلافت گره رسید شنید که خضر خان
مرانی که از جانب حاکم بنگال بود دختر سلطان مجور بکاح آورده و بخت طلافی نشسته بر خاست میکند از استماع رنج برآمده و
تادیب مقدم تهنیت به بنگال نهضت فرمود و خضر خان با استقبال آمده حاضر حضور گردید شیر شاه سر جلاس ده تا زیاده زوده

محبوس فرمود و ولایت بنگاله را در میان چند کس قسمت نموده ملوک ملوایف ساخت قاضی قضیت را که از علماء ولایت گزیده بود و
 بقاضی قضیت شهرت داشت امیر آن ولایت گردانیده صلاح و فساد ملوک را در قبضه او گذاشت بعد از آن با گره مراجعت فرمود
 و در سنه هشتصد و چهل و نه به تخریب ولایت مالوه حرکت کرده شجاعت خان را که بهار را حکم فرمود که قلعہ گوالیار را محاصره نماید شجاعت
 خان حکم به سرعت تمام محاصره گوالیار بعمل آورده و قلعه را فتح ساخته تصرف گماشتگان شیرشاهی را بدو چون بمالوه رسید ملو خان حکم
 مالوه که از ملازمین سلاطین خلیج بود از راه صلح بخدمت سید مالوه چند روز به سبب راهی که بر خاطرش مستولی گشت گریخته رفت
 چون شیر شاه خبر گریختن او شنید بالبدیه این مصراع را بر خواند **بماچه کرد و دیدی ملو غلام کیست که شنج عبدالحی ولد**
شیخ جمال کنبه نو را مصراع دیگر گفت **قولیست مصطفی را الاخیر فی العبد** که قصه شیر شاه حاجی خان را بر حکومت
 مالوه گذاشت بهدین ایام بیرم خان ترکمان که مهر و اورهایون بادشاه بود و در روز شگست بهایون شاه از لشکر بادشاه جدا
 بهترسین را که کهنه پناه برده و مترسین از لاجاری او را لواله نصیخان نموده و نصیخان قصد کشتن او کرده مسند عالی او را از نصیخان طلبیده از
 کشتن شنج خان خلاص نموده بجزرت توقیر منزل خود برده و بعد یک سال را به ترسین سپرد با او عهد نموده بود که بملازم شیر شاه و استغفار جرم او نماید
 بترسین آستان بوسی شیر شاه شرف سازد و درین وقت او را حسب العده بقام صحن بترسین از دست شیر شاه سر فرار ساخت بادشاه عند الملاقات
 بیرم خان پرسید که تا اکنون کجا بودی عرض نمود که قبله عالم سلامت و خانه نیره شیخ علی قتال سردانی بودم بادشاه فرمود که خوش
 به شیخ علی قتال بخشیدم مسند عالی عیسی خان عرض کرد که چون خوش را بمیلی قتال بخشیدید اسب خلعت بنماطرنده حمت فرمایند
 بشنیدن این بطیقه شیر شاه تبسم فرموده اسب خلعت عمده به بیرم خان عنایت فرموده مطلق العنان ساخت و او را نزد محمد قاسم قلعہ دار گوالیار
 که تا این وقت بجانب یون بادشاه متعین بود رفت با و شامل گشت چون افواج شیرشاهی بر گوالیار را مورد تعین شدند و محمد قاسم خود را از
 قلعہ برآورده راه فرار پیش گرفت بیرم خان نیز همراه او فرار اختیار ساخته محمد قاسم در آستانه راه بزرگ گنواران کشته شد و بیرم خان
 افتان و خیزان خود را بکجرات رسانیده و در هنگامیکه بهایون بادشاه از ملک سنده اگر آئے قندار بود در آستانه راه چنانچه در
 قصه بهایون ذکر یافته بهایون بادشاه پیوست - القصه شیر شاه شجاعت خان را که آنوقت در اطاعت شیر شاه بود و در کمر رسوایی
 جاگیر داده و او را در همانجا گذاشته خود بدولت متوجه رتبه و کشت ملو خان بعد حضرت باز بمالوه آمده باخو صحن شجاعت خان
 جنگ را گشته اما شگست فاش خورده بدو رفت بعد از آن شیر شاه با گره مراجعت فرمود و یکسال در آگره وقف نموده سرانجام لشکر و
 ملک را بخوبی فرموده امارت لاهور و پنجاب را پسند عالی عیسی خان نیاز می حمت کرده بنام بیست خان نیازی حکم صادر فرمود
 تا رفته ملتان را از تصرف بلوچان برادر و فتح خان بلوچ را اسیر و دستگیر سازد و این فتح خان بلوچ از کوٹ قبول بود که بمالوه
 ولایت بگل را تا حد ملتان تجارت می ساخت و از لاهور تا دلی شاعر عام را متزلزل سید شت بر طبق وصول حکم بیست خان خود را
 به سرعت تمام بسنگه رسانیده فتح خان از انجار روان ملتان گردید بیست خان نیز تعاقب تا پتن شنج فرید بخش را دست نداده
 منزل به منزل واپس و میرفت تا آنکه فتح خان به فتح پور که در رسیده در قلعہ متحصن و بیست خان محاصره او پرداخت تا آنکه فتح خان
 ببیند که در کتب مکتوبه کوراست گرفتار شد و در ضمن بنده نام از امر بلوچ از اردو بیست خان مفور شده در قلعہ که در متحصن گشت
 و قلعہ را باز قالم ساخت بنا بر آن بیست خان بر قلعہ مذکور حمله نموده تا آنکه قلعہ را بقهر و غلبه مفتوح ساخت مالی آنجا را اسیر گردانیده
 متعاقب آن حالت بنحو لنگه سنده بلوچ مانع گرفتار و دستگیر نموده بخدمت بیست خان حاضر آورد و پس از آن بیست خان قلعہ

ملتان راجه مضافات تصرف کرد و آنجا اقامت نموده ملتان را که از خرابی بوجایان ویران مطلق گردیده بود از سر نو بوجای احسن
 و آبادان گردانیده چنانچه چهلصد رانندگان شایسته از پیشگاه شیر شاه خطاب بایون اعظم یافت نیز سر پرده سرخ بوی محبت
 و هیبت خان بیکم شیر شاه خراج یکساله بر عیال ملتان معاف فرموده بدین فتح جنگ از اسبجاست ملتان گذاشته خود بلا هو رفت و حکم شیر شاه
 فتح خان مندر و هر دو را بر دار کشیده زینبنداری را بر بختو لنگا عطا کرد و در سینه نه پند چاه راجه پونسل و لدر راجه سیدی پور و راجه قلعه
 رابسین باغی شده اکثر کائنات آن نواحی را تصرف گشت و دوازده عورت مسلم را گرفته در حرم خود نگهداشته و زمره پاتران قیاس
 انتظام داد شیر شاه چو این خبر دشت اثر شنید عرق غیرت حیات و بخت آمد تیر خنجر قلعه رابسین پراخته راجه مذکور راجه راجه
 محسوس ساخت و آخر بوعده عید و عهد پیمان راجه پونسل مع چهار هزار راجپوت نامی از قلعه برآمده بیرون منزل ساختند و عورتان را
 حواله شیر شاه کردند چون شیر شاه او و قنان عورتان مسلم و حالات احوال شنید راجپوتان که با عورتان قبیل آورده بودند استماع نمود
 آتش غضب و عینیت او شعلوزن گردیده عهد را زیر پا نهشته بدین حصول فتوای از مزار فیض الدین عالم اصل وقت قاصد پونسل و
 رقیقانش گشته لشکر را قبیل ایشان را مور ساخت راجپوتان چون از عزم بادشاه مطلع گشتند مردانه و اردول بزرگ نموده بمقابل آمدند
 و تمامی بازن من زنده نشد و شوشند بعد شیر قلعه رابسین را بشیر خان لیدیوسف خان بدو زاده سیف خان بهادر چاخیل داده خود قرین فتح
 و فیروزی با گره مراجعت کرد و درین اثنا خبر رسید که رانا ساهگا از او دیور بالک سوار و لک پیاده بعزم انتقام پونسل برآمده
 نواحی جمیری تاخت نموده در کوه کا ماشور ش انداخت بنابران شیر شاه سمت بلخی کوچ نموده کوچ بر کوچ میرفت تا بیکوه کا مار رسید
 و بعد مقامات شدیده رانا مغلوب گردیده صلح خواست بادشاه شیر شاه عوض صلح اسپان و اسلحه و اشرفی از او گرفته و جزیر
 مقرر ساخته باز با گره مراجعت فرموده تا چندی قرار گرفت بازگی سرانجام لشکر نموده متوجه تخیل مار و اگشت و در هر منزل گرد
 لشکر خود قلعه گیلین ساخت و چون بسبب گیلستان بستن قلعه گرد لشکر متعذر شد جو اها پر ریگ ساخته و بالاسه هم گذاشته قلعه میان
 و اول بر سر جال دیو که حکومت ناگور جو و صیو داشت پنجاه هزار راجپوت شمشیر زن بر علم او بودند رفت بالیو نیز باراده مقابل برآمده
 مدت یکماه در برابر بادشاه در این شهرت چونکه مال دیو وارث اصلی آن ملک نبوی و بطریق تعاقب خروج از لال سوت با وجود صیو دیگر
 رایان آن ممالک را مغلوب ساخته قاضی گشته بود بنا بران راجگان از او گریخته بخدمت بادشاه آمدند و بشوره شیر شاه مکتوبات
 ساخت و جبل شاستری از زبان امرا مال دیو بنام شیر شاه بدین خلاصه مضمون نوشتند که ما مردم ضرورت اطاعت مال دیو اختیار
 ساخته منتظر همچون قت بودیم الحمد لله که شل تو بادشاه متوجه اینصوب گشت تا انتقام چندین ساله ما را از مال دیو بکشد و برقت و یک
 رسیدن لشکر تو ما هم از مال دیو جدا شده بر کافه نصاب تو خواهیم پیوست و نیز موافق جواب آن مکاتیب زبان شیر شاه بنام
 امرا مذکوره نوشتند که انشاء الله تعالی بدین فتح مابعد دولت و مغلوبیت مال دیو شما را مکرم و معزز داشته جمیع اقطاع موروثی را با و
 شما را بشمار ازانی دارم بخاطر محبت و ولت و ای بظهور رسانید بعد آن مکاتیب بر چنان موقع انداختند که بدست مال دیو
 رسیدند و مال دیو از مطالبه آن مراسلات اطلاع برضامین آن چنان سر اسیمه هراسان گشت که خاطرش از محاربه برگشت چند
 گونها و چپا که سپه لاران امرا نامدار و بهادران راجپوت بودند او را تسلی دادند و سوگند خوردند که اینفریب ساخت است چون
 بنام گونها و چپا نیز کتابت مذکوره بوده است مال دیو را مبالغه اوشان موجب دیا و و هراس گشته مراجعت کرد پس گونها و چپا
 بنابر اظهار راستی و دفع تهمت بیگانی از خود موت مابریات ترجیح داده وقت شب چون مال دیو رجع التهم می مراجعت و حلت

کرد و چون کوران با سائر امراء راجپوت باده نهر اسوار راجپوت شمشیر زن و جبار با افغان که هشتاد هزار بودند جنگ در آن وقت
 و از کمال تهور و شمشیر زنی ایشان نوبت بان سید که نزدیک بود که افغانان شکست یابند ناگاه جلال خان جلوسوف شجاع خان
 امیرالاشان شیر شاه با فوج تازه مرسیده و هم از اشنایه با راجپوتان حمله رساند آورده جمعیت ایشان را به سنگ تفرقه چنان
 پراکنده ساخت که گونجا و چنبا و دیگر امراء با آن تمام لشکر جلالت اثر گشته شدند و شیر شاه منظر و منظر گشت شیر شاه از معاینه آن
 شجاعت یارچون بر زبان آورد که برای یکمشت از زن یعنی باج که حاصل بار و اثبات تمام سلطنت هندوستان را بیاورد
 داده بودم گویند که چون بالید و حقیقت حال راستی امراء خود و فرید خد غه شیر شاه مطلع شد بسیار تاسف خورد اما فائده نداشت
 لاچار به کوهستان چوپوگر ریخته رفت روز دوم شیر شاه نیز بر عقب دست بود و چوپو نهضت فرمود اما بالید یو قبل از رسیدن
 بادشاه از چوپوگر ریخته بقلعه جالور رفته بود و بعد شیر شاه مسجد کلان متصل قلعه در اندرون شهر بالای کوه بنا فرموده و
 پس از آن نماز جمعه خوان و عیسی خان نیازی را با است و دوام را برای اخذ بنده تمام آن مسجد و شهرستان باز تعیین کرد
 خود مع فتح و فیروزی بدلی مراجعت کرد و مسند عالی خود خوان مطابق حکم اشعار اسلام را رواج داده و از پیشکش و جزئیات
 نموده و آن ممالک را تا بلده طحطه بندر و ریای اخضر از خس و خاشاک مفسدان صاف ساخته بعد از آن به سرعت تمام مع فوج
 سمت قلعه جالور کوچ نمود چون بجالور رسید بالید یو بخت برگشته از قلعه جالور برآمده و فرود شد و خود خوان تبعات و تاخت
 نموده بدور سید و بذات خود بیک منزله شیر سرازتن او جدا کرده و آل و عیال او را اسیر نموده بدرگاه والا فرستاد و بعد حصول
 این فتوحات شیر شاه متوجه چپوگر گشته چون رانا ساگا از توج با و شاه خبر یافت کلید قلعه چپوگر یک کرد و رو نیفتد
 پیشکش و جزیه پیشتر خدمت فرستاده صلح کرد چون بادشاه بقلعه چپوگر رسید خود بالای قلعه تشریف برد و داخل و خارج آنرا ملاحظه
 فرمود و در مکانی شایسته تاسیس مسجد نموده و بعد از آن نماز جمعه شیر خان برادر مسند عالی خود خوان را بحکومت چپوگر و سرزمین
 پس از آن به متبوع آمد پس بزرگ خود عادل خان جاگیر دار و زنبور فرموده حکم داد که سرانجام از وقت و غیره نموده متعاقب خدمت
 حضور عالی برسد بعد از زنبور بقلعه کالنج که محکم ترین قلاع هند است نهضت نموده راجه کالنج بواسطه بدعهدی که از بادشاه نسبت
 پونل بطحطه پیوسته بود مخالفت و زبید بنابران فوج بادشاهی بنسج قلعه مامور گشته قلعه را مرکز وارد در میان گرفتند و بافتن
 نقب و شتر کوب سا باط اشتغال نمودند چون سا باط بقلعه رسید از اطراف جنگ افتادند و در جائیکه بادشاه خود استاده بود مردم خفه
 پر باروت باندرون قلعه می انداختند اتفاقا یک خفه بر یوار خورده رج القهری بر گشت و شکست شد و در میان خفه دیگر از آن
 آتش و فدا و چنانچه تمامی خفه آتش در گرفتند و شیر شاه بام شد خود شیخ خلیل و میان نظام داشتند و دریا خان سروانی بان آتش
 سوخته شده بعد شیر شاه با سخالت خود را بمورچل رسانیده فریاد نموده لشکر را جنگ ترغیب نمود و میگفت اے بهادران اسلام
 و ما داران افغان از شما میخواهم که جز فتح قلعه و قتل کفار بحالت زندگی خود و بنوم که بیش ازین امید خیل نمائید بنابران لشکر شدت
 طیش بهم آورده و در آخر آن روز که دوازدهم ربیع الاول سنه اثنین و خمیس و تسماه جز فتح قلعه و قتل نمودن تمامی کفار آن قلعه
 و اسیر کرده آوردن و خمر مری مشکوے آن راجه که بدیع الجمال نسوان مان بود و گوش بادشاه دین پناه رسانیدند و بار کبا و
 داوند بادشاه با شماع آن سجده شکر ادبجا آورده و آن بکر پر سی پیکر را بخوان شمشیده و بیت حیات سپرد

ز روزگار بهر حال تم پند آمد	که خوب نیست بد نیست که بوم	برین صحنه مینا ز جامه خوشید	کاشته سخن خوش کایه دیدم
-----------------------------	----------------------------	-----------------------------	-------------------------

کواسے بدولت دوزخ گشتہ سطر | سباش غمزد از تو بزرگ تے دیدم

و این بادشاهین پناه بادشاهی هند وستان نموده عقل تدبیر از بادشاهان ماند امتیاز داشت آثار پندیده گذشت از انجمل
آنگاه از بنگال و ستارگان آتیا که به نیلاب شهرت دارد و دیگر از وپانصد کرده مسافت است و در هر دو دانه کره سلسه ساخت پناه
و سجد از خشت پخته و کچ طرح انماخته و مقری امامی در آن مقرر فرموده بجای آنها وظایف تعیین کرد و هر دو سلسه در یک دانه طعام
پخته و خام بجای مسلمانان و در دانه دیگر کدالک بر لای هندوان مقرر فرمود که دایم به مسافران هر دو فرقی برسانند و در هر سلسه
دو اسب پیام که بزبان هندی ڈاک چوکی میگویند نگه داشت که هر روز خبر نیلاب اقصای بنگال را با تازه بتازه رسیده باشند بزبان
راه از هر دو جانب خیابان از درختان میوه دار از قسم کھرنی و جامن و غیره نمل نشانیده تا خلایق در سایان نشینند و از میوه
آن خورند و به همین طریق از آگره تا مندو که صد کرده است درختان میوه دار برپا نموده سلسه و سجد ساخت و الممه میاد داشت
و در عهدش امنیت بر تپه بود که مترو دین در صحار می بیابان هر جا که میر رسیدند از کالاسه خود اندیشه ناکرده بفرات می نمودند
و اگر زنی با سجد پر از زرد و زبور در صحار شهاب کوهی حاجت پاسپان اصلان بودی گویند شیر شاه هرگاه ریش سفید
و کوفیه دیدی گفته که دولت بادشاهی تو یک شام بمن بفرستی نمود پس در نیلاب سف بسیار خورستی و اشعار مضحکانه و هند تانیان
گفته این بیت شمع نگین دوست بهیت

شاهد باقی ترا باد و اتم - بهان شیر شهن حسن سور قائم
اکثر اوقات خود را صرف کار خلق افند کردی سر انجام پناه و تیمار رعایا بواجبی نموی بطریق عدل داد استقامت داشته بهیت
پس از مرگ هر کس کز و یاد ماند همانا که در زندگی کام راند
شاعر در تالیف و فائش موافق واقع حالش این قطعه انشأ فرموده بهیت

شیر شاه آنگاه از سیاست او	شیر بزرگ آب لبهم میخورد	چونکه زنت از قنار بار بقا	یافت تارنج او را تاش مرد
---------------------------	-------------------------	---------------------------	--------------------------

إنا لله وانا اليه راجعون

در بیان محل حال سلطنت جلالت خان متقلب سلیم شاه بن شیر شاه با و شاه قمان لودی سور

آورده اند که بعد فائت شیر شاه پسر بزرگ و لیچاد و عا و لخان در تپه بوز پسر خور و او جلالت خان در قصبه سون از توابع پنه بود و امراء
به سبب بودن عا و لخان جلالت خان را که نزدیک بود و طلب دند و او در عرصه پیر و زبار دوسه معلی رسیده به عیسی خان و دیگر امراء
او را بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه مذکوره در پای قلعه کالنجر بر سریر بادشاهی نشانیده مخاطب اسلام شاه ساختند و رفته
رفته سلیم شاه قرار یافت و جلالت خان المتقلب سلیم شاه عریضه بنام عا و لخان نوشت مضمون آنکه من سبب می شامنا بر تسکین فتنه
تا آمدن شما بطریق نیابت شما محافظت ملک لشکر نموده ام چون شما تشریف اند اطاعت شما نمایم بر سیدن عریضه مذکور و عا و لخان
متوجه آگره شده درین اثنا خواصخان بنجد سلیم شاه رسیده بتازگی اجلاس از ترتیب ده باز با اتفاق امراء سلیم شاه را که در تخت
سلطنت نشانید چون عا و لخان را این حالت معلوم شد هر سه در دل او پیدا شده در باب ملاقات خود با سلیم شاه از قطخان
و عیسی خان نیازی و جلالت خان جلوسلی خاطر خواست القصد از آنها عزم پیمان گرفته همراه ایشان سمت آگره روان شد چون

نزدیک فتح پور سیکری رسید سلیم شاه که در آنجا شکست میگردید استقبال او برآمد و بجهت تمام مجرای ملاقات نموده و ساعتی با هم نشستند
 بعد از آن سوار شده با گره رفتند و سلیم شاه در آنجا در بار آراسته خواست که عاود شاه بر تخت شاهی بنشیند اما عاود خان که عیاش و
 آرام طلب و وزیر خواست سلیم شاه را از قسم نفاق میدانست قبول نکرد و سلیم شاه را بر تخت نشاند و اول خود سلام کرده و مبارک
 داده بعد هر یک مرا سلام نمودند و مبارکباد گفتند و ایشان روش را بتقدیم رسانیده همدان مجلس آن چهار امیر که موافق عهدی که از سلیم شاه
 گرفته بودند بکلی رخصت نمودن عاود خان مقرر کردند بیاید بجایگزینش عرض کردند سلیم شاه نیز قبول ساختند و او را به بیاید در حصن ساخت عیسی خان نیازی
 و خواص خان هر دو را همراه او روان فرمود بعد انقضای راه سلیم شاه عاود خان محلی محرم مقر مجبور را با جولا نطلانی سمت بیاید روان
 فرمود حکم داد تا عاود خان را باین جولا نطلانی قید و باز جولا ن نموده بیاید و با تملع آنجا عاود خان نزد خواص خان میوات رفته احوال عهد
 نقص سلیم شاه بیان کرد و خواص خان از مظلومیت او بهم برآمده عاود خان را نزد خود طلبیده همان جولا ن را برپا داشت و عاود خان قید
 ساخت و لوائی مخالفت برافراشت نیز امر اشترکین این پیمان را که نزد سلیم شاه بودند بان خود متفق نموده بالشکر گران با اتفاق عاود خان
 متوجه آگره گردید و قطب خان عیسی خان نیز موافق قرار در رعایت عهد قول عاود خان پیوسته قرار دادند که پاره از شب بقیامند
 عاود خان خود را با گره رساند و ایشان نیز بوقت معلوم خواهند رسید و مطابق این قرار داد عاود خان خواص خان چون بقصیه سیکری
 رسیدند نزد شیخ سلیم که شیخ وقت بود توقف زیاده تر از وعده و زریبند چنانچه چاشت بنگاه با گره رسیدند چون قبل از آن سلیم
 شاه با تملع آن حالت عیسی خان قطب خان را بتملق فریفته به بهانه صلح بطرف عاود خان روان نموده و با شکست از خود دور انداخته
 و خود بکلی تصرف نکرده و استعداد لشکر قلع چنار رفته استعداد واقعی بهم رسانیده پس از آن مع فوج با گره رسیده در ظاهر هر دو
 آگره قیام پذیر شده بودند هم در ظاهر هر دو آگره با مخالفان جنگ آراشته عاود خان را مع نقاشی است ادوا از آنجا خواص خان عیسی خان هر دو
 میوات و عاود خان به پنهان رفت و سلیم شاه نیز عقب عیسی خان خواص خان از دست نداده به قلع فیروز پور با ایشان مقابل
 آرا گردید در ابتدا جنگ شکست بر لشکر سلیم شاه طاری شده اما نوبت دیگر چون لشکر دیگر بمیداد رسید خواص خان عیسی خان نیازی
 شکست فاش نمودند و بجای کوه کایون گرسخت رفتند سلیم شاه نیز قطب خان نائب جمعی دیگر را بر سر ایشان تعیین فرموده و خود مع
 فوج در دامن کوه کایون مستقر گرفته اما آن کوه را نخواست تا راج می نمود تا آنکه سمت قلع چنار رفت و در اثنای راه
 جلالتان برادرش را که با عاود خان سخن داشته بودند گرفته هر دو را بقتل رسانید بعد بچنار رسیده و خزان را بر او رده گویا
 فرستاد و خود با گره رفت چون قطب خان نیز بمجده آن اشخاص بود که در او امل با عاود خان سازش داشته بودند چون خبر قتل
 جلالتان و برادرش را شنید هر اسان گشت و هم از دامن کوه کایون مغرور شده پیش بیست خان نیازی مخاطب اعظم کایون
 رفت و پسر سلیم شاه بانو و از بیست خان طلب ساخت بیست خان التئال امر باد شاه ضرورت دانست بازو او را بخت
 باد شاه فرستاد و باد شاه او را با شهباز خان نوحانی که شوهر خواهر سلیم شاه بود برزید گور و چند امر دیگر که جمله چاره کس بودند مقید نمود
 به گویا فرستاد پس از آن شجاعت خان حاکم مالوه و اعظم کایون را طلب فرموده شجاعت خان حاضر حضور آمد و اعظم کایون
 از حاضری خود متعذر گشت شجاعت خان بنحست یافته بمالوه رفت و خود سمت تهاس حرکت فرموده از اثنای راه سید خان
 برادر اعظم کایون که پیوسته در حضور حاضر می بود و فرار نموده نزد برادر خود بلا هو رفت بملاحظه این واقعه سلیم شاه نیز از راه گذشته
 با گره رسید و بعد تهیه عساکر متوجه بلخی شده حکم کرد که گروهی بجای قلع که تعمیر کرده کایون باد شاه بود و حصار آن را کهچ و سنگت سازند

چون شجاعت خان خبر رسیدن سلیم شاه بدین شنید یغما نموده با اتفاق مخلصان پیش سلیم شاه فتنه از حضور سلیم شاه انتظار یافت
 و سلیم شاه بعد از ترتیب لشکر از دهمی عسکرت لاهوتی و نیز عسکر کابل و برادرش که سلیم شاه و لشکر او را به هیچ نمیدانستند با اتفاق خواص خان
 و لشکر پنجاب که اصفاف لشکر سلیم شاه بودند با استقبال سلیم شاه برآمده در نواحی قصبه نباله طرفین هم رسیدند چون سلیم شاه لشکر خود را حکم جنگ
 داد در این وقت اعظم هایون برادرش که بفتح یابی خود وطن قوی داشتند در باب نصب پادشاه بعد شکست سلیم شاه با هم گفتگو کردند
 خواص خان گفت بعد فتح عاودن خان پادشاه باشد اما نیازیان این امر را منسوب خود نموندند بآمران در میان خواص خان و نیازیان که در دست
 و بعضی پیدا شدند و قتی که فریقین مجاربه مقاتله در پیوستند خواص خان بلا از کتاب جنگ پشت بر سر کرده و در وقت این امر بپوش
 و لیرئی فوج سلیم شاه و دل شکنی افواج مخالفان گشته با وجود آن نیازیان در جنگ دقیقه از دقایق مردانگی فرو نگذاشته اما چون
 کورنکی را ثمره نیک باشد شکست فاحش خورده راه گیر پیوند و فتح و تلف نصیب سلیم شاه گردید

کسی را که دولت کند و اوری که باشد که باو کند و اوری

اقتضا نیازیان بعد از هزیمت در حنکوٹ که قریب است رفتند و سلیم شاه نیز تا قلعہ رتاس که بنا کرده پدرش بود و بقاقله شان
 رفته بعد از خواب و بیداری و لشکرهای گران بر سر ایشان تعیین فرموده خود با گره مراجعت کرد و از آنجا بگوایا رفت و در نیقا
 روزی پادشاه بالاعیوار قلعہ شجاعت خان پیش پیش و می رفتند که عثمان نامی شخصی که شجاعت خان دست او بریده بود از
 کمین جریبه شجاعت خان را زخمی ساخت و شجاعت خان بجای مجروحی بجای رفته و این فعل را از خواص سلیم شاه خیال کرده لهذا
 از گوایا اگر سخته دست مالوه رفت سلیم شاه نیز تا مندر قعاقب او عیال آورد چون شجاعت خان بی باله سواره درآمد سلیم شاه عیال
 سور را با بست هزار سوار را جیر گشتند خود واپس آمد چون خواص بپرسیدند که چرا بر سر اعظم هایون تعیین بود در نواحی و حنکوٹ
 با نیازیان جنگ اگر دیده شکست خورد و نیازیان واپس بدین شکست آمدند سلیم شاه لشکر و دیگر بر سر نیازیان فرستاد و قریب
 بسند در میان فریقین مجاربه بخت بوقوع رسیده بعد از آن نیازیان شکست خوردند و مادر و عیال اعظم هایون را اسیر ساخته همراه
 دیگر اسیران بخدمت سلیم شاه فرستادند بعد از این شکست نیازیان پناه بککڑان بزه بکوستان متصل کشمیر درآمد پس سلیم شاه با لشکر
 سنگین و دفع فتنه نیازیان متوجه پنجاب گشت مدت دو سال با ککڑان مجاربه جاری داشتند در همین عرصه شخصی در تنگی راه و قتی که
 سلیم شاه بر کوه و حنکوٹ بر می آمد با شمشیر برهنه قصد سلیم شاه کرد اما سلیم شاه پیشدستی نموده آن شخص را قتل رسانید و شمشیرش را بعد از
 شناخت که خود با قباخان بخشیده بود چون ککڑان حنکوٹ مغلوب شدند اعظم هایون از آنجا کشمیر آمد و حاکم کشمیر از لحاظ سلیم شاه
 سواره برایشان گرفته و آخر کار نوبت بصف جنگ سیده اعظم هایون رسید خان برود و در آن معرکه قتل شدند و سرهای ایشان را بریده
 بخدمت سلیم شاه فرستادند سلیم شاه چون از مهم نیازیان فراغت نموده با گره مراجعت فرمود و درین ایام مرزا کامران برادرهایون
 پادشاه از کابل برآمده و از هایون شاه غرور گشته بهندوستان سیده پناه سلیم شاه جست و از یک سلام سلیم شاه بدر بار آمد
 سرستان او دل که میر تو زک بود مرزا کامران بخدمت سلیم شاه آورده عرض کرد که از پسران مقدم کابل سلام میکنند اما سلیم شاه از
 کمال تمیز و راصل طایفه مرزا کامران نظر فرمود چون آنیکه تمبر از میر تو زک تکرار یافت نگاه سلیم شاه بکعبه گوشه چشم پنجاب
 مرزا کامران فرمود مرزا کامران چه نصوت جابرانه سلیم شاه را دید و بطور مجلس با فمید و خاطر آورد که هرگاه سلیم شاه باندک مخالفت مرزا
 و امرا پدر را با وجود همومی و خصوصاً حسنه منظور نداشته معذوم مطلق گردانید مرا چه طور زنده خواهد گذاشت پس قباقله

دوازدهم شست برآه کوهستان از لاهور به ملک کمران گریخته رفت و قوی آنکه در لاهور مخفی ماند تا آنکه سلیم شاه از لاهور
 بدلی رفت بعد از آن همدان و در دوازدهم شست گریخته رفت سلیم شاه چون بدلی سید از آنجا رفتی چند قرار گرفت و رفت
 خبر آمد که هلیون بادشاه از طرف کابل متوجه نیشابور شده بخوارآب نیلاب سید چون در آن ساعت سلیم شاه از لاهور برگشته و هلیون
 داشت همدان وقت از لاهور بریده برانداخت سوار شده است نیلاب هلیون گشت روز اول سه کرده ماه رفته مقام کرد
 چون تو پنجان راسته همراه داشت در آن دیلا گادان ارا به نام به به پرمکات میران فتنه بودند و شصت توپکان نیز همراه و
 زقن بر عت تمام منظور داشت حکم کرد که پیادگان بجایه گادان عرابه تا توپها را بکشند بنابراین هر یک عرابه توپ دو هزار
 پیاده کشیدن گزینند و همراه بادشاه بحالت سرعت لاهور رسانیدند چون هلیون بادشاه این خبر و شصت اثر شنید فتنه تمام
 کابل و پس گردید بعد از آن سلیم شاه نیز از لاهور معاودت فرموده می رفت تا آنکه منزل منزل بگوالیار رسیده در آنجا آرام گرفت
 روزی در تیره شکار میکرد و جمعی از مفسدان باغی که بعضی کسان سر راه گذرش برو گرفته قاصد جان او بشتند اتفاقاً سلیم شاه
 آن را گذارده از راه دیگر مراجعت نموده بنابراین آنجا عاز کار نمود و مطلق ماندند روز دیگر چون اینحال بادشاه معلوم گشت
 به والدین محمود و پیدار که سر غنه مفسدان بودند گرفته قتل رسانید و دو قلعه گوالیار را قاصد نموده هر کس از امر خود را که صاحب
 قوت غلبه میداشت مجوس ساخته و جایگزین افغانه را ضبط نموده اکثر آنجا صدها آورد تا آنکه خواص خان که در شجاعت متمیزان
 و در سخاوت حاتم دوران بود و بد شکست نیازیان از و هم و هراس سلیم شاه در کوه و صحرا آواره میگشت به تنگ آمد در اواخر
 سه نصد پیاده به بصری بامان تاج خان کرانی رفت و تاج خان حسب حکم او را گرفته نزد سلیم شاه فرستاد و سلیم شاه حکم فرمود که
 او را در بازار دلی اندرون محل سواره جایگاه اکنون مقبره اوست بره بکشد و سه روز لاش او را حسب حکم نامد فون با نجا گذاشتند
 تا عبرت دیگران باشد و پاسبانان را نگذاشت لاش آن سیرغ کوه قاف شجاعت ولایت گماشتند تا سباع خراب سازند گویند
 شب اول آنقدر گل خوشبو از آسمان بر باریده بود که لاش آن شهباز عالم ملکوت ازان نموده چون این خبر عجیب ساخته غریب
 به سلیم شاه رسید تعجبش تا کید فرمود و پاسبانان جدید بر لاش او تعیین نمود که هیچکس را هیچ وقت نزدیک لاش او نگذارند شب
 دوم همچنان گل خوشبو بر لاش او بارید چون ششم نیز بدستور معائنه نمودند که زیاده از سابق گل خوشبو بر لاش آن بنده غامس
 حلقه می بار و از مشاهده صداقت اینحال سلیم شاه بر شستن او تاسف بسیار نمود و نهایتاً او را پیشانی گشته حکم فرمود که
 تکفین و تنجیر او بواقع نموده بزرگ احترام مدفون سازند پس از آن حسب حکم عمل آوردند و همان مدفون ساختند اهل هند او را
 از جمله اهل هند و اولیاد کامل می شمارند بنابراین او را خواص خان ولی میگوند شک نیست که قتل او بر سلیم شاه ناسبارک آمده بعد
 اندک مدت در اوایل سه نصد شصت سلیم شاه را دانه و نیله بر قعد پدید آمده و از شدت موج خون گرفت و از خانه برآمده
 تصرف هوا شده در گذشت مدت بادشاهی او ده سال بود و از نیلاب بنگاله در میان هر یک شیر شاهی یک یک سر لای دیگر
 آبادان ساخته و در هر سر لای یک و چایه تیار نموده نیز طعام نخته و خام از سر کار خود بدستور سر لایه پدربلایه مسافران
 مسلمانان هندوان چه فقیر و چه غنی میا ساخته بود و در هر سال محمود شاه بخراتی و برهان نظام الملک بصری وفات یافتند
 تاریخ واقعات وفات هر سه ملوک را زوال خسروان نام نهادند

زوال خسروان بدو یک سال	که ملک عدل شان را لاهور بود	یکه محمود شاه غنقا	که چون قتل خود نو جوان بود
------------------------	-----------------------------	--------------------	----------------------------

دوم آمد نظام الملک بصری	که در ملک کنج شتر نشان بود	سوم اسلام شاه سلطان ملی	که هندستان از و چون گلستان بود
زمن تاریخ هر سه خسروان را	چومی پرنی فال خسروان بود		

و از قضایای غیر که در عهد اسلام شاه در هندوستان ستاد و واقع شیع علی می بود و شرح انیقه در کتب مبسوطه مسطور است و اما
 عهد این بادشاه نه آنقدر هستند که مرقوم شدند بتابعیت مثل مشیت و نه در طریقه عایشه للاختصار بانیقده را کتفارت اگر طالب تفصیل است
 تاریخ ابلهیم شاه را مطالعه نماید

مورد ذکر مجمل سلطنت فیروز شاه عدلی سور

آورده اند که بعد کفین و تجنیز اسلام شاه سور شش ماه پنهان و فرستادند و در انجام دادن با خشن و زور سوم امرا و ارکان دولت سور را
 سپاه بالاتفاق فیروز خان پسر اسلام شاه را که عمر و روزه را بود و گویا بر تخت سلطنت نشاندند و بعد انقضای سه روز از مجمل
 مبارز خان خلعت میان نظام برادرزاده شیر شاه که خلعتی فیروز خان بود بهانه ملاقات بمشیر خود بی بی روشن که مادر فیروز خان
 بود و بامی جی لقب داشت مجمل بادشاهی را آمده قصد قتل فیروز شاه نمود هر چند بمشیر او و او را نموده یکپشتنید و فیروز شاه را به
 قتل رسانید باینکه این واقعه اگر چه ارکان دولت این امر را ناپسند داشتند اما بنا بر ضرورت آنکه درین سلسله علیه داشته دیگر نبود
 ناچار به سلطنت مبارز خان راضی شده او را بر تخت سلطنت نشاندند و به سلطان محمد عادل لقب یافتند که رفته رفته در السه بر
 عدلی قرار یافت عدلی چون بادشاه شد بمشیر خان برادر خود سخنان را بوزارت خود اختصاص داد و بعد جلوس در خزانه را کشود
 و خلعت را بپخشش و انعام موفور بهره و گردانیده علاوه از آن حکم فرمود تا هزار تیر کشته باسی تیار نمودند و او چون سوار شد آن
 تیر کشته باسی را در زره کمان کرده به طرف می انداخت بعد از آن بخانه یا بدست هر کس می افتاد و او را روپیه داده و سپس
 بیادشاه می رسانیدند و کشته باسی عبارت از تیر است که پیکان او وزن یک شیر شاه می طلحا احر می بود و بیست و نه تنه پیکان بود
 که از جلد بقالان آنجا بود و در او اهل سلطنت عدلی شرف مطیع خاص بود و رفته رفته قرب اعتبار تمام نزد عدلی پیدا نموده مرتبه
 وزارت رسید گویند چون خبر سلطنت عدلی و کشتن او فیروز خان را با مراد حکام رسید هر کس هر جا که بود ستر مخالفت
 بر روی خود کشیده هوس بادشاهی در سر افکندند بنا بر آن شهر و شهر فتنه برپا گشتند علاوه از آن عدلی بیاعت شیبوه سراف
 و فضو نخری که داشت خزانه شیر شاه و سلیم شاه را در اندک مدتی تلف کرد و چنانچه مردم خوش طبع افغانه از ورزش اسراف و راجع
 عدلی اندیشه می گفتند یعنی تا میانه از چگونگی کار نمی نامدند عدلی را در دل مردم و قس و اعتبار نماند و نظام از بادشاهی او برخاست
 و به آنکه نظام بادشاهی خود نماید بتغیر و تبدیل جاگیرات و مناصب و پراخت چنانچه روزی در دیوان خانه قلع گویا بارعام داده
 روبرو شده امرای نامدار قسمت جاگیرات پیشداشته حکم فرمود که ولایت قنوج را از شاه محمد فرعی تغیر داده به سرست خان سرائی
 دهند سکنه خان خلف شاه محمد که جوان نوجوانه و دلیر و بهادر بود و در بار بد شتی گفت بجان خدا کنون کار بجای سید که جاگیر را را
 به سرائیان سگ فروش میدهند چون سخن بلند شد پدرش که ضعیف و بیمار بود و فرزند را از ورستی منع کرده بجمعه و سکوت فرمود
 اما پسر صبر و حوصله نمانده گفت ای پدر رسیدانی که شیر شاه یک مرتبه ترا در قفس آیین بند نموده قصد کشتن تو داشت من پیش سلیم شاه عرض
 کردم که بتغایت سلیم شاه از آن محله نجات یافتی الحال طاعت سو قصد استیصال تو دارند و تو نمی فهمی بعد استماع این سخن سرست خان

که شخص قدآور و قوی بیکل بود و دست برکتف کندرخان کرده گفت ای فرزند اینهمه درشتی بر اوستیت مقصدش آن بود که
 او را باین بهانه دستگیر نماید سکندر خان چون قصد او را معلوم کرد و خبر بر شان او زد که در ساعت چونستان از پاس و آمده
 جان بحق سپرد و نیز چند کس دیگر را که معترض او بودند مقتول ساخت و بسیار را از اهل دربار زخمی کرد و عدلی مبتلا به این واقعه و شور
 از جایی برخاسته سمت حرم خانه و وید و سکندر خان نیز بتعاقب رفت اما عدلی پیش از رسیدن او دروازه را بست و زنجیر کرد
 سواران دیگر امر از این اکثر شمشیرهای خود افکند و فرور شدند و سکندر دیوانه وار از باده اهل شرارت تاد و گهر می برد و کشت
 مردم مصروف اند به طرف می و وید و مردم را میکشت تا اینکه ابراهیم خان شوهر خواهر عدلی که از بنی امام شیر شاه بود با جمعی در
 رسیده سکندر خانرا کشته پاره ساخت و دولت خان نوحانی که از شاه محمد را تمام کرد - گویند هم در صبح آن روز قبل از
 وقوع این واقعه تاج خان کرانی که از امرای عمده سلیم شاه بود از دیو بخانه گویا برآمده می رفت که نزدیک دروازه شاه محمد فلی
 با و بر خورده احوال پرسید تاج خان گفت کار و بار عدلی دیگرگون شده یدم ازین سبب پاهای خود را از اینکار خانه کشیده میم
 و بیا با ما موافقت کن - اما شاه محمد قبول نکرده بسلام عدلی رفت تا رسید با و آنچه که در گشت و تاج خان همون که از قلعه برآمد
 و از شاه محمد جدا شد راه بنگال پیش گرفت و عدلی شنیدن خبر فرارش فوجی در عقب روان گردانید که در نواحی جهرامو که چهل
 کرده اند اگر و دستی کرده از قنوج است آن فوج با و رسیده جنگ واقع شد اما تاج خان خلاصی یافته از معرکه گریخته به جانب چپ
 رفت و در راه بعضی اموال خالصه عدلی را بدست آورده از نقد و جنس آنچه توانست گرفت و نیز یک حلقه فیلان که صد زنجیر باشند
 از پرگنت گرفته با برادران خود مسلمانان و سیلیمان الیاس که حاکم بعضی ولایات کنار گنگ خود پیوسته مانده بودند حق شده علم لغت
 بر افراخت پس عدلی بر سر کزانیان لشکر فرستاده و در کنار گنگ فیما بین فریقین محاربات سخت روی داده اما لشکر عدلی پس
 شدند با تملع این سانحه عدلی حسب خواست بهمون تبال یک حلقه فیلان و نیز لشکر شایان همراه پیوسته داده بر سر کزانیان فرستاده
 و بهر تبال از آب گنگ گذر نموده میرفت تا بکزانیان رسید و با ایشان جنگ اگر دیده تا برایشان غالب شد و ایشانرا شکست داد -
 بعد عدلی را داده قید نمون ابراهیم خان سوز نموده خواهر عدلی که زوجه ابراهیم خان بود و شوهر از نیمنی خبر داده بنا بر آن ابراهیم خان
 از قلعه چپا گریخته پیش پیروز خود غازی خان که حکومت بهندون داشت رفت پس از آن عدلی عیسی خان نیازی را بتعاقب
 تعیین روانه نمود قریب قلعه کالسی با و رسیده ابراهیم خان نیز در مقابل او ایستاده جنگ نمودند آخر کار عیسی خان شکست خورد و گریخته
 رفت بعده ابراهیم خان سور لشکر گران فراهم آورده بر دارالملک ملی متصرف شد که بنام خود ساخت خطبه نیز بنام خود خواند و از
 با گره تو جو نموده اکثر ممالک آنحد و در تصرف نموده استقلال بهم رسانید بوقوع این وقایع ناچار شده دست از کزانیان باز داشت
 و از چپا کوچ کرده بدفع ابراهیم خان پراخت و بر وقت رسیدن بکنار گنگ ابراهیم خان پیغام فرستاد که اگر حسین خان و دریا خان
 سرفانی و اعظم همایون صیقل و دیگر امرای بزرگ آمده با من عهد نمایند تا دست خواهم کرد و عدلی از بیعتی تا بنجامه را نزد ابراهیم خان
 فرستاد و ابراهیم خان بکن سلوک همه را از خود ساخته بر مخالفت عدلی اصرار نمود و باطلاع یابی انیمینی عدلی خود را مغلوب تصوریده بر
 با گره رفت و از اگر بهی و از و ملی بچپا زفته ممالک آن اطراف را قبضه خود آورده در آنملک فروکش شد بعده ابراهیم خان
 استقلال تمام بهم رسانیده خود را مخاطب بابر ابراهیم شاه ساخته علم بادشاهی بر افراشت چون احمد خان سور حاکم پنجاب و لاهور که پسر عمیر شاه
 و شوهر خواهر عدلی نیز بونی عدلی و استیلا ابراهیم شاه را شنید و از این هوس شاهی پیداشده بیست خان و تاتار خان امرای سلیم شاهی را

با خود متفق ساخته خود را مقرب پسر شاه گردانیده باده نهر سوار از لاهور توجا اگره شد و قریب بموضع فروده گردید و بسیار اگره
 نزول نموده با شاه ابراهیم نیز با هفتاد هزار سوار با استقبال آمده سکندر شاه از ملاحظه عظمت و شمت ابراهیم شاه از آمدن خود بسیار
 گردیده التماس صلح کرد و شرط آنکه ولایت پنجاب با و گذارند اما ابراهیم شاه بسخن رعدت و کثرت شمت بالتماس و التقات
 ننموده هم در موضع مذکور طرفین صوف جنگ استه بقابل دست کشادند ابراهیم خان در حمله اول لشکر پنجاب را متفرق ساخته
 اما چون سپاه او بغارت و تاراج معترف شد سکندر شاه در پیفرصت بر قلب فوج ابراهیم شاه رده در یک نقطه او را منهدم گردانیده
 و ابراهیم شاه بعد از هزیمت بسجمل رفت سکندر شاه منصوب و کامیاب شد بر دلی و اگره تصرف نمود و درین جنگی با همی افغانه بملیون
 با و شاه که بعد فاج شدن از هندوستان مراجعت از ایران بهد و شاه ایران بر قندهار و غزنی و کابل و بعضی از ممالک که کشته
 بعد محاربات و واقعات متنوعه قابض و مالک شده بود و در دار السلطنت کابل اقامت داشت اینفرصت عمده را غنیمت دانست
 عازم تخیر پنجاب گردید سکندر شاه چون توجا بملیون با و شاه سمت پنجاب شنید بعزت تمام به پنجاب رفت بعد روانه شدن ابراهیم
 شاه از سجمل کابل آمده بعد ازین عرصه همیو بقال ویر عدلی با سپاه آراسته و فیلان و توپخانه از چهار براتس غیر و علی اگره
 بحکم عدلی روان گردیده و در نواحی کاپی با ابراهیم شاه مقابل گشته و او را شکست داد و ابراهیم شاه بعد شکست خوردن گریخته نزد
 پدر به بیانه رفت همیو با افواج تعاقب نموده در بیانه محصور ساخت چون محاصره به سه ماه کشید و درین اثنا محمد خان سور حاکم بنگال
 علم مخالفت بر افراخته قصد تسخیر قلعه چهار و چونپور و کاپی نمود و بشنیدن اینخبر عدلی همیو بقال را طلبیده و ترک محاصره بیانه نموده
 ابراهیم شاه نیز بتعاقب و پرداخت و در موضع منهدم گشتش گردیده اگره در میان طرفین مقابل و وقوع یافته همیو منصوب و ابراهیم
 شاه مفور گشت بعد چند روز ابراهیم شاه به بیانه رفته و باراجا را میچند و الی آنجا جنگ نموده بدست راجه گرفتار شد اما راجه مذکور
 نظر بر صلحت وقت او را بتفکیر تمام ترخت نشانیده خود برش نوکران با و سلوک می نمود تا آنکه افغانان میانه را که در قلعه را رسید
 می بودند با و بهادر حاکم الوه نراس افغانه ایشان را ابراهیم شاه را از راجه میچند خود بهر خود حاکم ساخته خود را مستند و گاتی رانی و کلا
 که حمله به و طلبیده با و بهادر مقابل نمایند و رانی مذکور نیز قبول اینمعنی نموده از بجای خود روان گشت اما با و بهادر جمعی را نزد
 رانی فرستاده و بر ازین اراده باز داشت باستماع اینخبر ابراهیم شاه نیز بولایت خود باز گشت و از آنجا بجانب لیکه اقصای
 بنگال است رفته بنیشت تا در سینه نهصد هفتاد و پنج سلیمان کثر رانی بولایت او رسید مستولی شد ابراهیم شاه را بحمله بدست آورد
 قتل رسانید اما حالت بملیون شاه پس سولیت که بجای خانه جنگی افغانه شانزده محمد حکیم را در کابل نشانیده خود با جمعیت پانزده هزار
 روهنا و سمت هندوستان گردیده چون از نیلاب عبور کرد سپاه لاری به بیرم خان بخشیده با خضر خواجه و بر دمی بنک خان سکندر سلطان
 و علی قلیخان سیستانی و غیره برسم منقلاتی پیشروان ساخت تا تا رخا حاکم رهناس شیرشاهی باستماع توجا فوج مغل تاب مقاومت
 نیاد و بهدلی گریخت بعد با و شاه بکچ متواتر بلا هو آمده امرا افغان محافظان لاهور نیز بلا از کتاب جنگ مفور شده رفتند و بملیون
 با و شاه چون بلا هو رونق بخشید بیرم خان سپاه لاری با امرا منقلاد به سرسند رفت و برانحد و تصرف نموده بعیت زمینداران آن نواح
 اطاعت او نمودند باستماع اینخبر شهباز خان نصیر خان امرا با جمعی از افغانه آمدند بوصول بن خبر از حضور بملیون شاه بیدالو المعالی تری
 باتفاق علی قلیخان بدفع آنجا عاصور گشته و آبشار رسیده با ایشان مقابل نمودند و آنجا در شکست داده اموال و عیال ایشان را
 غارت و اسیر نموده مراجعت کردند بعد از آن سکندر شاه مسیمان تا تا رخا و بهدلی با فوجی گران بکچ چخانی روان فرموده

برکنار آب بجواره با میرخان لشکرش جنگ نمودند و در وکشت گیر و دار برپا ساختند و عین جنگ که کارزار علی قلیخان شیتانی چند
 سرداران دیگر بدو میرخان رسیده بروز سیف سنان افغانانرا شکست داده متفرق گردانیدند با وجود آن تا آن زمان میرخان
 با بهادران پاپه شبات تا ساعته در میدان فشرده سعی در اندک کار آوردند اما چون فوج متفرق شدند و هیچ صوت فتحیابی نغیریم
 میسر نمیداد چاراسفیل و اسباب گداشته رفتند و مغلان بلاق اسباب افغانان را چون نوه نهایت معور سرور گشتند پس میرخان
 فیلانراست لاهو بخدمت بادشاه فرستاده و خود در ماجیواره توقف نموده بنشست و امرای چغتایی را بیشتر روان فرمود و او را
 بر حوالی دلی تاخت نموده بسیار از پرگنات را بتصرف آوردند و بصله آن فتوحات عمده میرخانرا از پیشگاه بادشاه خطاب
 خاشخامان میار و فواد از نگسار نوازش یافت و اسمی نامی نوکران او درج و قمر بادشاهی شده پاره ازیشان بآن سلطان خطابت
 از نامداران جهان شدند و سکنه شاه بعد واقعه شکست تا آن زمان بهریت خان از افغانان حلف نداشت بر اتفاق باهمی و دوری
 اتفاق گرفته با هشتاد هزار سوار و اتواب بسیار و فیلان جنگی قطار و قطار بعزم محاربه مغلان متوجه پنجگشت میرخان نیز
 نوشهر را مضبوط ساخته و نیز حسب تعالی او بادشاه نیز در حالتیکه سکنه شاه بجوالی نوشهر رسیده بود به میرخان پیوسته و در
 بنشست چند روز از طرفین عاشقان جنگ طالبان نام و جنگ میدان نموده داد و مروی نمود و انگلی میدادند چون بخت رو
 از افغانان تارفته بود و هیچ سعی ایشان کار نیکی و تا دوا آخر روز سلخ رجب نه نصبت شصت و دو روز قراولی شانزده محمد اکبر افغانان
 صفت آراسته مستعد جنگ شدند و لشکر چغتایی نیز بخدمت شانزده حاضر گشت و طرفین دست بدمی و مقاتله کشادند و بعد قوع
 مقاتله دشوار و کشته شدن مردان کلا طرفین هزار و هزار از تقدیر کردگار شکست بر افغانان افتاده منظم شدند سکنه شاه نیز بخت
 بزار دیده خود را از معرکه سلامت آورده گریزان بکوه سواکفت بعد از آن سکنه خان از بک دیگر خوانین بدلی رفته بدلی و اگر
 متصرف شدند بعد بادشاه حکومت پنجاب با ابوالمعالی داده بدفع سکنه شاه مامور ساخت و خود بدولت در راه رمضان بدلی تشریف
 برده بار دیگر از سر نو فرمانروای ملک هندوستان گشت میرخان ترکمان را با قطع و عنایات بیش از پیش فرموده و تروسی بگیا
 حاکم دلی ساخته سکنه خان از بک حکومت آگره یافت و علی قلیخان کلمه میگرد گشته بدان طرف شتافت چون ابوالمعالی با ابرار
 سلوک نیکو نمیکرد لهذا روز بروز سکنه شاه افغان قومی تر میگشت بنابر آن بادشاه میرخانرا با تالیقی جلال الدین محمد اکبر مقرر
 فرموده در ملازمت شانزده بدفع سکنه شاه روان ساخت و بتاریخ هفتم ماه مذکور نزدیک غروب آفتاب بام گنبد خانه برآمده
 بنشست بروقت فرود آمدن ناگاه موزن بانگ نماز آغاز نمود و آنحضرت بواسطه تعظیم جواب بانگ نماز بر مرتبه دوم شست
 و بوقت خراستن تکیه بر عصار کرده خواست که بر فیروز و تقدیر اعصاب فریده بدر رفت بادشاه از زردبان جدا شده بر زمین بدو وضو کرده
 بهوش شد بنابر آن او را بدو و تلخانه بردند بعد خطه افتاد یافته سخن گفت و الهابا بحاجت و شغول گشتند اما فایده بران مرتب شده تا پنج
 یازدهم ماه مذکور وقت غروب آفتاب جان بحق سپرده و فاسق و ازین صانع گرفتند و همایون بادشاه از بام قنات
 و در دلی نوبرکنار در پاییه چون فون گشت و در سینه نصبت نهاد و سگ گنبد شاهانه بر قرا و پرداخته شد ایام بادشاهی او در هندوستان
 و کابل بست و پنج سال و عمر تریش پنجاه و یکسال بود و در بختی داشت اما میرخان دیگر رفیقانش اکثر ارضی منسوب بودند و آوده اند چون
 خبر وفات همایون بادشاه در پنجاب بمقام کلا نوریه نهاده محمد اکبر میرخان سید بتاریخ دوم رجب الاول نه نصبت شصت و نه نهاده
 را بهر نبرده سالگی و نوازه در شهر کلا نوریه بخت مندر نهی جلموس دادند و هم در کلا نوریه بادشاهی بر بستر و میرخان

ترکمان با وصف منصب سپه سالاری اتالیقی بخدمت کاست نیز رسید مختار ملک مال گردیده فرامین جلوس بادشاه استمال سپاه و تربیت
 باطراف فرستاده و تمنای جات را بهاریات مسلمانان و در پیشکش و سرانجامی ممالک مقبوضه را معاف داشت و نعمت شایه ابوالعالی را
 کرد اعینه مخالفت داشت قید نموده پیش سلیمان گل کرد کوه توالت لاهور فرستاده اما بعد از چند از مجبور گریخته رفت کوه توالت مذکور به بیخالی
 خود را گشت و ترودمی مسیح اشیا و سامان بادشاهی را از دمی به صوبه القاسم مرزا ولد کامران مرزا بار و دوسه علی رسال نمود و علی قلی
 شیتانی حاکم سنبل و سکندر خان از بک طاکم اگره و بهادر خان حاکم دیپال پور محمد عم خان اتالیق و محمد حکیم مرزا عرض اطاعت بندگی
 گذارش حضور کردند پس از آن موکب کبک شاهی قصد استیصال سکندر شاه افغان به این کوه سواک فته و با سکندر خان جنگ نموده او را
 شکست داد و چند چنانچه گریخته میان کوه سواک فته و در هریچند راجه نگر کوٹ بدرگاه اکبری آمده نو از آن یافت و ملک موروثی با عیش
 مقرر گشت بعد بادشاه اکبر از سبب کثرت بارش باین بجا نرسیده متعاقباً قاضی فرموده و در نیر صدها همو بقال و فرید علی الحاکم
 عدلی با قریب پنجاه هزار سوار و پانصد فیل بقصد خیر اگره دلی و اخراج مغولان از هندوستان و آن سمت دلی و اگره گشت و در دلی
 مسلمانان عهد کرد که اگر بر افواج مغلیه غالب بر دلی و اگره تصرف گردد و همون وقت اسلام خواهد آورد و چون باگره نزدیک رسیدند
 از بک طاکم اگره تا مقابله نیاد و در بلا استعمال جنگ مع مغلان گریخته بدلی رفت و همون اگره تصرف نموده بعد متوجه دلی گشته و چون متوجه موضع حضرت آباء
 دو کوهی از دلی رسیده بر رسیدن حضرت آباء و افواج اکبر بادشاه جنگ را گشت بعد مکررانه و جنگ سخت بر فوج مغلان فتحیاب شده مغلان را
 چنان منهدم ساخت که تا شهر کلانور عثمانی سپاه را باز نه کشیدند و در عرصه هفت روز از حضرت آباء و گزیران بکلانور رسیدند چون همو
 بر دلی نیز تسلط یافت و غنایم بسیار از شکست مغلان بدست آورد و خلاف عهد کرده از قبول دین اسلام انحراف زد و نیز به سبب
 نشاء حکومت و کثرت دولت دنیا از حسن اخلاق قدیم که با سزاواران فاعنه سیداشت برگشته بدسلوکی پیشداشت چنانچه تمامی افغانان و
 رنجیده طر شدند و هنگامیکه اکبر بادشاه متوجه تسخیر دلی و اگره گشت همو بقال نیز با فرعون و شداد می با افواج افغانه برآمد با افواج
 اکبر شاهی جنگ اگر دید امر افغان سپه از جنگ تنی نموده بدر رفتند و او رسیدان مکرر فیل سوار گنداشتند تا بدست مغلان گرفتار
 گردید پیش اکبر بادشاه آوردند و اکبر بادشاه او را بدست خود گردان زده از آن پس بقلب اکبر بادشاه غازی شد بعد بادشاه سر
 را بکابل و جسدش را بدلی فرستاد و درین فتح زیاده از یکمزار و پانصد فیل بدست اکبر بادشاه رسیده پس از آن بدلی و قویش
 و ملازم محمد سر وانی را که وکیل میرخان بود بطرف میوات فرستاده و او با سحار رفته و اهل و عیال و خزانه همو بقال را بدست آورد
 و بسیاری از افغانان را که در آنجا بودند قتل رسانید و در خلال این احوال لشکر قزلباش حکم شاه طهماسب قوسی قندهار را بعد محاصره
 از تصرف محمد شاه قندهاری نو کریم خان ترکمان برآورده بران قبضه نمود بهدین ایام حضرت خواجہ خان مع فوج مغلان بمقابله
 سکندر شاه رفت اما شکست فاش خورده گریخته لاهور آمد با شمع این خبر اکبر بادشاه با افواج چون بحر موج بنا بر دفع سکندر
 شاه به پنجاب رفت و بشنیدن این خبر که سکندر شاه بکلانور آمده بود گریخته در قلعه ماکوٹ مستحص شد و اکبر بادشاه با سحار رفته قریب
 ماه مقام فرموده نیز بعد از آن به تسخیر قلعه او نیته ماند چنانچه محاصره قلعه ماکوٹ بششماه کشید پس سکندر شاه عاجز آمده استدعا قدم
 یک از امرای مقبر نمود که بعد از عرض مطلب موافق حکم بادشاه کار بند خواهد شد بادشاه خان اعظم شمس الدین محمد خان تکر از نواد و قلعه
 فرستاده بکنه رشاه استدعا کرد که اگر از حضور بادشاه منظور گردد و عبدالرحمن پسر خود را بدرگاه فرستاده خود به بنگاله رفته اطاعت
 خواهند نمود بادشاه آنرا قبول کرده شیخ عبدالرحمن پسر سکندر شاه و در ماه رمضان سنه اربعه و ستین مستانم بحضور بادشاه آمد

چند شخص فیل را پیشکش کردند و سکندر شاه با یافته بزنگاله رفت برانحد و قباصل ماند تا آنکه بعد از آنکه ماند در اولایت قنات
نمود و تاج خان کرانی بجایش حاکم و فرمانروا بنگاله گشت

معه ذکر بحال شاه باز بهادر در ملک و زوال آن عهد کسب بادشاه

چون باز بهادر از خاندان الاسود در ولایت ملوه لواء بادشاهت برافراشت و حکام کنونی و دیگر چاند و گوردانه مطیع شده
هر سال خراج و بلج و جزیه میدادند و پسر شجاعت خان سوار است در سال مشن سمیل خان چون ابراهیم شاه بادشاه بنگاله بزخم
تیرا و مقتول گشت شیر شاه او را بخطاب شجاعت خان حکومت ملوه سرفراز فرموده چون شیر شاه بر حمت حق بیست اسلام
اگر چاره دل با او نیک نبود اما بخاطر دولت خان حکومت ملوه بر بحال داشت لیکن در او اخرا یام سلطنت اسلام شاه شجاعت خان
ند بود به سبب طبیعت از اسلام شاه گرنجیه بدکن رفته بود و بعد قنات اسلام شاه از دکن ایس با ملوه آمده یام زندگی حکومت
گذاشت چون بعد از سید و دیت حیات سپرد بعد حیات او فرزند رشیدش باز بهادر و یام تفرقه سلطنت عدلی تسلط کمال
بهر ساند خطبه و سکدران ملک بنام خود ساخت و دولت خان جبال از اصبین مصطفی از پرگنه تولائی هر سه برادر متفق گشته
بدفع باز بهادر کمر بسته بر سر او رفتند و باز بهادر نیز بموضع ایشان برآمده مقابله آرا گشته و دولت مصطفی هم در شکست داده
گریزان شدند و بر زمینداران آن نواحی پناه گرفتند اما باز بهادر تعاقب ایشان اختیار نموده چون زمینداران نگه داشت او نتوانستند
هر دو را قید کرده بخد مت باز بهادر فرستادند و در آن راه مصطفی از قید زمینداران خلاصی یافته گرنجیه رفت و دولت خان
را چون بخد مت باز بهادر حاضر آوردند باز بهادر او را قتل رسانید بعد از آن تعاقب مصطفی بکوه در آمد چون مصطفی به رانی دگانی
پناه گرفته بود و لند اسپاه رانی در گاه و قی دره کوه را بر و مسدود ساختند و در آن دره میان باز بهادر و سپاه رانی جنگ قوی آمده
و باز بهادر از کمال شجاعت و تهور خود را بران کوه و سنگات ده بیایس از رتقا خود را در آن دره تنگ کشتن در داده و جمعاً از
سپاهش زخمی شده هزار خوارسی از کوهستان برآمده در ساز گچو و قاست نمود و در اندک مدت باز سرانجام شکر نمود و کام کمانی در گاه و قی
غارت تاراج ساخت بعد از حصول جمعیت تمام پیش و عشرت و قاصی پاتر بازی عمر خود را صرف میکرد چنانچه صد زن و خوش آواز
و خوبصورت از گوینده سرینده بهر ساند از انجمد و پنی بود که در حسن جمال و گویندگی و قصص دیگر صفات در آن مان عدیل شد
و او پیش آن پری بیکر چنان مبتلا گشته بود که یک سخته جدائی از و نداشته و پنی علاوه از صفات مذکوره در شعر گفتن نیز ملکه
عمده داشت نقشها و آهنگ هند می بست و تخلص بنام باز بهادر کرد و الغرض از کار و بار ملک مالی و سپاه نهایت پراپی
و تغافل و رزیده افغانان جنگی و کار آمد تمامی از وجود داشتند و رعایا شهر دست بردار شدند چون این سماع او بهر کبر بادشاه سید
در سنه هجری هفتاد و هفت او هم خان کو که رابع بست و دو امرابجست تسخیر ملوه بر سر باز بهادر تعیین فرمودند باز بهادر از فرط
شقاوت و کشتگی اقبال خود و افغانه در بحرستی شراب و لوب و پیش طرب چنان مستغرق بود که چون او هم خان با افواج مغلیه
بر سر کر و هس امیر سیدان زمان مجبومی رعین حالت خرابی خمار از صحبت ماه رویان خبر است میران آمد و جنگ مغولان در پیوست
چون افغانان جنگ دیده در پهلونداشت باندک و بر شغل و شیشه نه هیت خورده بولایت بگانه رفت و خزان و فیول و
حرمای و بدست سپاه محمد کسب بادشاه آمدند نوشته اند که چون باز بهادر بجنگ مغلان میران آمد جمعی از خادمان با اعتماد خود را بر سر

چو مہاتعین نموده حکم داد که اگر مقتضای تقدیر شکست برافتد بلا فرصت جرمی مرا بکشند و اگر کشتن تمامی عورت میسر نشود
آن سی عورت را که نسبت قرابت با من دارند بار و پنی بایک گشت گویند چون نہریت خورد و آمد آمد سپاہ منحل گردم شد مقتدر
سر اسیم گشته بر کشتن بعضی زنان قدرت یافته و بعضی را زخمی ساخته گر ختی ز قند رو پنی ہم بر مرہ مجروحان ماند مغلان رو پنی را
مع گیر عورت مجروحہ برداشتہ پیش او ہم خان آوردند ہم درختیں محمد اکبر بادشاہ نیز بحکم بیت
ز تنہا عشق از دیدار خیزد بساکین دولت از گفتار خیزد

باستماع آوازہ حسن صوت رو پنی نا دیده مفتون شد گشت از در اختلاف بطریق بیچارہ در عرصہ ہفتہ خود را با جبین سانبید
چون رو پنی زخمی بسیار داشت سعی ہو فورہ در معالجہ و اصلاح جراحات رو پنی بکار بردہ یعنی جراحان ہوشیار بر معالجتہ
تعیین فرمودہ در اندک ایام زخم ہماے او فراہم آمدہ خوب نگر گشت چون حقیقت دیدن رو پنی موافق شنیدن بود بادشاہ
خوابش منہ صحبت او گشت رو پنی بجزد آگاہی از لادہ بادشاہ بہ قتل خوردہ جان خود را فدائے نام جانان ساخت بادشاہ و تمامی امر
مغول برو فاداری او آفرین نمودند بادشاہی باز بہادر و در مملکت مالوہ ہفت سال و شش ماہ بود و بہ ثبوت رسیدہ کہ از بہادر
و در علم سپاہ گری تیر اندازی بدیہیضا داشت و در کسب و دوساز نوازی نیز سر آمد روزگار بود و در وقت رقص و نشاط کانی
از زمین بالا پرشیہ و چون بوقت خشم و غضب در جنگل نعرہ کرے شیران از شنیدن آواز او پیشہ را می گندا شتند

لمعہ بیان محمل حال بادشاہ تاج عماد کرانی در لایت بنگالہ و اواریہ

آوردہ اند کہ چون کرانیان از اطاعت بادشاہی خاندان سے برفتنہ و بر عدلی بہانہ جستار و بار دیوان غلام عدلی بے اجازت
او برآمدہ بطرف بنگالہ مفرور شدند و عدلی بالضرور فوج عظیم بر عقب ایشان روان ساختہ و خود نیز بتعاقب آمدہ در نواحی قبچچہ
با کرانیان مذکورہ جنگ نمودہ و بعد گشت خون بسیار تاج خان کرانی نہریت خوردہ رفت بادشاہ بگوایا مراجعت فرمود
و تاج خان بعد نہریت در شانے راہ چپا دل زدہ فیضان بادشاہی را کہ از قدیم در پرگنہ بد او ن بنا بر چرائی بستہ می مانند
تمامی را تصرف کردہ علاوہ از ان بعضی از اعمال خاصہ شریفہ بدست آوردہ و نقد و خیس غصب کردہ بجا سپوتانندہ کہ برادرش
عماد و سلیمان و الیاس از عہد اسلام شاہ حکومت جاگیر دارسی آن اضلاع داشتند باتفاق ایشان سر بداعیہ بادشاہی برداشتہ
شورش زیادہ تر ساختند و مردم واقفہ طلبان فتنہ پندان از ہر طرف بر تاج خان کرانی جمع آمدہ استعدادے عمدہ بہم رسانید و
باستماع این خبر عدلی نوبت دیگر از گوایا بعزم دفع او برآمدہ و بر آب گنگا باوریدہ بعد جنگ عظیم او را شکست داد و او بعد
این نہریت بہ بنگالہ گریختہ مع برادر خود عماد و سلیم خان کا کر مذرام و فتح خان پنی کہ حکومت بنگالہ داشتند باسید پناہ گرفتند
باستماع خبر آمد ایشان خوانین مذکورہ باستقبال ایشان برآمدند چون تاج و عماد خوانین مذکورہ را جبرہ سوار و تنہا یافتند بے تنگی و
بدنامی را بر خود روا داشتہ بطبع حکومت آنجا ہر دو را کشتند از وقوع این واقعہ غوغائے عظیم در ملک گور واقع گردیدہ و کا کران و
پنیان بعزم انتقام لشکر فراہم آوردہ بر ستاج و عماد رفتند و درین وقت تاج و عماد فرمان بیسی غیر واقع بہر عدلی بادشاہ مرتب
ساختہ براوشان ظاہر ساختند و گفتند کہ ما سلیم خان و فتح خان را بحکم عدلی بادشاہ کشتہ ایم آن زمان نحو غافروشت و اکثر اہل
افغانہ کہ در آنجا بودند تاج و عماد پیوستند چون تاج و عماد را از کشتن آن دو امیر فیضان اسپان از وقت بسیار بدست رسید

و استقلال زیاده پیدا کردند پس از آن برادر خود سلیمان را در گورنگاله مستقل گذاشته هر دو بجای پیو آمدند و در ایام تفرقه
 و عدلی کوچه سلامت گزیده در نواحی حاجی پو آب گنگا جایی قامت خود ساخته بر پرگنات نواحی حاجی پو متصرف شدند
 درین اثنا هم در تفرقه بهیو عدلی گرویده از کاکران قریب پنجاه خانوار بآن دیار آمده پناه گرفتند اما تاج و عماد بمناقت پیش آمده
 هر چند کاکران منت و زاری کرده گفتند که بر عقب بایان افواج معلمان و آن می آیند پس شما برادران را گذاشته پناه بکدام مردم
 کنیم اما تاج و عماد هرگز منظور نه کردند آخر الامر تاج و عماد مکرر برانگیخته بایشان گفتند که اگر شما را ماندن اینجا بودن در ملک منظور باشد
 اول باید که سرداران شما را بیاورید و با ما سخن بنایید چون کاکران مردم غافل از قریب ایشان بودند و نیز معامله تازه قریب ایشان که با
 سلیمان مستحق خان کرده بودند یاد داشتند فرستادن سرداران بخدمت ایشان منظور داشتند تاج و عماد بخوف آنکه مباد کاکران
 پیشدستی نموده انتقام سلیمان فتح خان از باگیرند راه خدا را گذاشته همت قبل و استیصال ایشان گماشته وقت شب زده هر
 و سه فیل مست آتش بازی میسار بر سر کاکران رفته برایشان شجون زدند کاکران نیز بمل نموده از دایره خود بیرون آمدند و یکسری جنگ
 جمل هر کوه پر داخته در حمله اول ککریان را از جای برداشتند اما چون لشکر و آتش بازی ککریان از توپ تفنگ فراوان بود ککرا
 کاکران مقتول جمعی مجروح گشته بطریق نهریت از دایره خود بدر رفته تدریجاً هرنان قرار داد خود بر مرگ نهاده اول چند کس را
 بر طلب ایان بطریق زنهار که بران پشتونوانه میگویند و تاجان فرستادند اما آن بے باکان بے شک دم نوات را محسوس داشتند
 بشنیدن این خبر کاکران لاچار بار دیگر مستعد قتال شدند و در ضمیمه ککرا سوار جبار بهادر و خوشنوار از قوم ستوریانی که با متعلقان مجاز
 و آویزش سخت نموده پس پاگردیده باین سمت رو نهاد گردیده می آمدند چون سه کوه و دایره کاکران مقام کرده خبر قتل و
 شکست کاکران شنیدند نهایت لگه و ملول گشته رعایت مظلومان را عرفا و شرعا واجب دانسته وقت شب تار یک بر دایره تاج
 و عماد تاختند و بعد از کشتن مردان بسیار ککریان را شکست فاش داده چنان گریز انیدند که تاسی گروه عنان سپان را باز کشیدند
 و نیز هنگام تعاقب سه صد مرد از ککریان قتل آورده و سه زنجیر فیل از ایشان گرفته آن هر سه فیل را بخدمت عدلی فرستادند و در
 هنگامیکه عدلی به تمام قیاز بود و با محمد خان کو رقیه بد داشت این پرگنات بنصرف ستوریان و کاکران آمدند و از دست ککریان
 بیرون رفتند پس از آن سلیمان در بنگاله استعداد کامل بهر سانیده خود را بمل حضرت اعلیٰ مخاطب ساخت بروش بادشاهان
 با مردم سلوک پیشداشته همت بر استیصال بت پرستان او رسیه و برانداختن بت خانه ها بگناقه گماشت این بگناقه غلیظ ترین
 بتخانه ها کفار هند است که قبل از سلیمان ککری بادشاه گور و بنگاله صد ساله سلطانین بادشاهان اسلام بر و استیلا نیافته چهار طرف
 آن بتخانه آب عتیق واقع است القصه چون سلیمان آن اراده مصمم کرد و دونه را فیل حقیر کوه پیکر تیار ساخت و بر هر یک از آنها
 چند افغان جنگی مسلح را سوار نموده و بآن در یه از آن آب شور عبور نموده با شجاریسید و آن بتخانه غلیظ را منهدم و ویران ساخت
 مسطوط است که در آن بتخانه تپه بود که در نشیمن طلاء احمد و هر دو پیش از عمل ربانی بودند و سولای آن هفت صد بت و یک تپه
 از طلا خالص بهیو مختلف پیش آن بت نهاده بودند و آن تمامی بدست افغانان آمدند نیز نوشتند که عورتان آن شهر با انواع رنج و
 آزاره عقب بتخانه بگناقه پنهان شدند که طریق فرار میداشتند و میگفتند که چگونه کسی را زهره قدرت باشد که عابدان بگناقه جی
 آزار رسانند چون افغانه درآمد و آن عورت را قید و اسیر نمودند عورت تعجب میگفتند عجب است که بگناقه جی و سده او تمامی بخت
 رفته و اسیر شدند و هنوز آسمان ایستاده است القصه سلیمان بعد حصول آن فتح عازم مراجعت گردید و از آن غنیمت بدست

هر یک افغان بستان طرا احمد که بوزن کیمین بلکه زیاده بود بایکدورن هندوانی آمده بود و سلیمان بعد از صحبت کوچ بکوچ بنگال
رسیده ششم و هفت بر کار خیر صلاح حال خلق الله و نماز تهجد گماشته و قیقا زو قاتی شریعت فرو نیکداشت از جمله عجاایات
عهد بادشاهی سلیمان آن بود که در زمان او از قدرت آبی جلشانه اثر دماغ عظیم بود و یاقین آنکه هر چه نظرش آید همه ابدم فرو کشید
سلیمان از اجتماع احوال آن اثبات استجاب تمام نموده بذرات خود بقصد دفع او توجه نمود و مقدار دو هزار من باروت جمع آورده در
راه مر و آن باران داشت چون اثر دماغ دریا بر آمد اما هنوز تمام بیرون نیامده بود آنوقت تش باروت در دادند و از آتش آن باروت
هر آنقدر اثر دماغ که از دریا بیرون رسیده بود بسوخت و هیچ معلوم نشد که چه قدر در دریا باقی مانده بود چون آن قطعه خست و اثر دماغ
را وزن نمودند از انجم هفتصد سیر تر شستند و اینوا قوه غریب دیگر ساخته عجیب تسخیر او ریشه غارت آن شکست بگناهای آن
قسم وقایع در عهد او بوقوع رسیدند که سابق در هند و قوع نیافته بودند فی الجمله سلیمان شانزده سال در مملکت گور بنگال بادشاهی
نموده در سنه هشتاد و چهار از دار قنابا بایقار حاکم

دردن مجمل حال بایزید خان پسر سلیمان

بعد فوس سلیمان بایزید خان ثم مقام پدر و بادشاه مملکت گور و بنگال شده سکه خطبه یاد در آن مملکت بنام خود درج داد و بعد شرف
بنابر اخوان هندوان عماد از دست قتل خان معروف میان قتل و دیگر نو حانیان قتل رسید و بعد مقتول شدن او داود نام پسر خور و
سلیمان بر سرند امارت گور و بنگال جلوس فرموده سکه خطبه آنجا بنام خود ساخت با جمعیت لاک سوار بر سر هندو رفته و هندو
پناه بنو حانیان گرفته بنا بران نو حانیان فراهم آمده با داود شاه جنگ نمودند و درین جنگ فتح و تلف نصیب و شاه شکست
از ان نو حانیان گشته و بعد شکست نو حانیان بقلمه حاس شخص جسته در انحصار شدند و چند مدت قلمه را قائم داشته اما آخر کار
ذلیل شده لاچار بنود را در پائے قلمه حیل حواله ملازمان او و ذکر دزد و ملازمان داود و حسب حکم تمام بنود را بقتل رسانیدند پس ان
داود و بیست و هشت آرام و استراحت برداخته تا آنکه لودی خان را که از امراء عالی شان سلیمان بود و بعد ر و فریب قتل رسانید
و ملک مقبوضه با بنویش صبر نموده عزم تسخیر نهاد نمود و تاحت آورده تمام ملک بهار و پنه را فرا گرفت با شماع انجیر محمد اکبر بادشاه
چغتائی تو در مل و زیر خانانان منو غلام با افواج بر سر او تعیین نموده و بعد از آنکه افواج منغل بنواحی پنه رسید نماز بهیت افانحه داود
شاه هراسان گردیده تنو استند که قدم پیش گذارند اما بعد دست اکسب را بدشاه عرض داشتے فرستادند که بے توجه حضرت بادشاه
مهم او انجام پذیر نخواهد شد بنا بران بادشاه اکسب را عزیمت بهیت پنه معطوف داشته با شماع انجیر داود از راه
انجی تاجر کرسی بقلمه شخص اخیست یار نمود و از معایناتین امر افواج مغلیه پیشتر بمحاصره قلمه پرداختند و هر چند که در ابتدا کار افغان
تاجر کلردا و شاه را از شخص قلمه مانع آمدند و جنگ میدان ترغیب دادند اما هرگز منظور نداشت شخص قلمه پسند نمود و چون
منغلان بداشت او محاصره داود شاه را دلالت بمصالحت نمودند آن را نیز از تیره بختی قبول نکرد آخر الامر افغانان برین امر اتفاق نمودند
که او را بتایخ بست هفتم جیش لرب یا زور انیده تا شش ر شد پس او را بحالت مخوری جزا شتی انداختند و بجانب
گرهی که در وازه بنگال است فرار نموده رفتند علی الصباح چون این خبر بادشاه اکسب سید بطلوع آفتاب بر پنه قابض گردید
و غامخانان حسب حکم بادشاه تعاقب او و عمل آورده اکثر غلبان نامی او و را گرفته بخدمت بادشاه رسانیدند چون داود از

نشسته شراب بشیارشده و مشغله را بطرز دیگر دید بسیار ندامت کشید اما سوختن داشت بعده پست او در پیشه شتافت و در اینجا طرح
اقامت انداخته تا چند سال حکومت کرد چون خانخانان فوج شد و فاجه همان حسن قلیخان بآن یار رفت اکتش که آن لایت را
بصرف آورد اگر چه داود و محاربات مردانه با حسن قلیخان بود اما چون اقبال با دوازده تن گشته بود شکست شکست یافته آخر کار در
حالت فرار اسپش در ناله گل لای بند شده و در نیجات به شهادت رسید و قتل خان سپاه را داود و فاجه همان برابر آمده در همین
جنگ طرح داده بدر رفته با و در پیشه شتافت و در اینجا محمد قباخان کتیک را قتل رسانیده رایت خود سری بر افراخت در نیوقت
مشغله دولت کز انبیا انطفا یافت مشغله دولت نو عانیان در آن دیار اشتغال یافت

معربیان در مجلس حکومت میان قتل و خان

آورده اند که بعضی مدت داود شاه کزانی جمیع امرا آن دولت بنا بر ضرورت که کسی یگانه از فاعنه لائق انیکار بزرگ نبوی میان قتل و
نوعانی رجوع آوردند و میان قتل و در حالت حیات داود شاه استعداد عده بهمرسانیده بود و علم داعیه بند کرده لایت کورکحات
و نواحی دریای بزم پور و تصرف کرده سکه و خطبه بنام خود ساخت اما اکثر اوقات با امر سلطنت چنانی هر کسی که بولایت او
میرفت جنگ میکرد و او را پس با میگروانید و در او اخرا یام محمد و چند کت باراجه مانسنگه الی گویا زین محاربا شده بود میل
آورده اما آخر کار شکست یافت و مدت چهارده سال بکامرانی گذرانیده با جیل طبعی در گذشت و از دست سپهر باقیانند حبیب شاه
لودخان جمالتخان چون عیسی خان نوحانی میان خیل از امر کبار قتل و در حیات و استعداد و خوب موجود کرده بعد فوات
قتل تمام مہمات از پیش خود گرفته تمام مردم با و رجوع آوردند و فرزندان قتل و نیز مانع نشده چند سال حکومت کرده بزودی در
و از پنج پسر ارث ماندند خواجہ عثمان - خواجہ الیاس - خواجہ بلخی - خواجہ ابراهیم - خواجہ سلیمان - بعد وفات عیسی خان تمام مردم خواجہ
سلیمان را که از جمله اکل بود بکومت برانستند و نیز چند سال حکومت نموده کبریات مرات باراجه مانسنگه محاربات نموده خزان
بسیار جمع آورده خواست که خطبه بنام خود خواند و درین اثنا راجه مانسنگه با سپاه راسته بر سر و رفت و چندین نوبت جنگ نموده
چنانچه در عین معرکه از معارک کنور همت سنگه پسر کلان راجه موصوف نیز کشته شد و از ابتدا سال نصد نو و هفت در نواحی بر سر
استقلال و استبداد پیدا کرده و اکثر راجه و زمینداران آن ولایت ایل ساخته ازیشان بخران گرفت عاقبت الامر در عین بام شتاب
از بنجمان گذران حالت که بجای او برادر کینش خواجہ عثمان بر سندیالت نشست آورده اند که این خواجہ عثمان جمعیت فراوان بدست
آورده و از روی دانشمندی در سال اول ابوالصلح باراجه مانسنگه مفتوح ساخته و آنرا بصد پیمان حلف ایمان موکد ساخته باراجه
موصوف طاعت کرد و در روابط محبت از طرفین نظم و پیوسته مدتی در ملازمت اقامت نمود و باین فریو راجه مزبور چند پرگنه
دیگر از ملکات کام داو در پیشه غیره بجز زرانی داشت اما بعد چند مقتضای شریعت توهمی غیر واقع بنحاطر خواجہ عثمان خطور کرد و شبیه
لشکر راجه فرا نموده بر کز خود رفت و شیو غنا و پیش گرفته با سپاه راسته بر سر راجه آمده و راجه بقلعه راج محل که خود آبادان کرده بود
مستحصن گردیده خواجہ عثمان بمحاصره او پرداخت چون مدت محاصره به سه ماه کشید و نیز عرصه راجه بنوعی تنگ آورد که مجال فرود نداشت
چنانچه هر روز خواجہ عثمان مسلح و مکمل بمیدان آمده راجه را با و از بلند بمقابله میدان میخواند اما راجه هرگز جواب نمیداد و منتظر ساعت
می ماند و قضاوت خواجہ عثمان بدستور موصوف مستعد حرب میدان در آمده چون هوا گرم شد یکی از امران خود را با پانصد سوار

برسم طلایه گذاشته خود بمنزل اغروق رفت و آتشبازی را از فیلیان فرود آورده سپاه او نیز اسلحه از خود کشاده آرام نمودند و قتی که آفتاب بوسط آسمان رسید و هوا بغایت گرمی پذیرفت درینوقت اختر شاسان بر منبان که راجه را بر قول ایشان اعتقاد تمام بود بختی فرس عرض نمودند که ساعت فتح رسیده اکنون عظیم حمله باید کرد بنا بران راجه حکم کرد تا تمام سپاه مسلح شدند پس درون قلعه فوج را منقسم نمود چون اهل از قلعه برآمده متوجه لشکر خواجه عثمان گشت حمله که از فوج خواجه در طلایه بودند خبردار شده بجای پیش آمدند و نیز کس از خواجه عثمان فرستادند و کس خواجه عثمان را از توجه راجه اعلام کرد اما خواجه عثمان از غرور و خود بینی خصم را خیر و ذلیل دانست و آن سخن التفات نمی کرد گفت چهار ماه است که راجه از چهار ماه محصور و از زبونی شغال داری در غار قلعه خزیده امر و زار کجا مدعی باور سید و کلام جرأت حاصل کرد که اینطور هست پرولی نماید که بمقابله من باید القصد خواجه عثمان با نیکنان بد مغرور مانده در راجه آتشبازی یا نصیله داده را بران پانصد سوار طلایه سر داده تمامی ایکبار به علف آتش تو پخته ساخت که جز چند کس معدود و جان سلامت نبردند و مرزا عبدالرزاق معمولی که در بند انوروم بود خلاص یافت چون خواجه عثمان را آواز توپها و انفارها و کودک و کرنا و گوش سید آن هنگام از خواب غفلت بیدار گردیده دانست که معامله چیت پس اسلحه پوشیده بیرون آمد و هدرینوقت راجه مان سنگه با افواج بر سر افراخته رسیده ایشانرا فرصت اسلحه بستن نداده هر کس هر جا که بود راه فرار پیش گرفت خواجه عثمان نیز جز فرار و سیله دیگر بجای سلامت خود ندیده مصوبه ای که مستقر سر ریارت او بود در سخته رفت راجه مان سنگه تعاقب اختیار نموده فیلیان بسیار و اسباب بسیار بدست آورده حراست کرد و خواجه عثمان بعد ازین نهریت گوشه گرفته خود را بولایت دحا که قلعه ساخته بملکت پنج ششش لکهر و سه اکتفا نموده تا سنه یکم هزار و بست و یک هجری در ولایت دحا که بیش و عشرت نشاط و انبساط بسروده و در بسیار از راجه نواحی گرفته و نهران پرمی پیکر و لاله عذار ایشان را خواستگاری نموده فوس در دعامت فربهی جسته بمرتبه رسیده بود که از سواری اسپ بازمانده همیشه بر فیل سواری میکرد و اکثر اوقات در بزم خاص با مقربان فاعل اختصاص خود میگفت که من بعد ازین نام جنگ بزم چرا که اتفاق افغانان بارها بمن واضح شده قریب هفت هزار سوار و پنجاه هزار پیاده برابر نوکر میداشت چون در سنه یکم هزار و بست یک جهانگیر بادشاه ابن محمد اکبر بادشاه شیخ علاء الدین بهیر و شیخ سلیم را بخطاب سلام خان مخاطب ساخته با ایالت و حکومت یا بنگاله خصصت فرمود و شیخ بعد حصول بمنزل مقصود آن مملکت را بتصرف خود آورده کتابتیه تسلیم محمد عبید بنام خواجه عثمان نوشته او را حاضر شدن و داخل گردیدن در بندگان درگاه جهانگیر بادشاه ولایت نمود و خواجه عثمان از غرور و تکبر بر مردانگی خود بیخبر و عمل نکرده چند شیشه چوده و یک باب باد و توفیل زبون پیشکش فرستاد و اشارت آنکه شما شیخ نداده اید و جنگ پایگرمی به شما نسبت ندارد و خوشبو ببالید و ساز بشنوید شیخ بر سیدن دیدن این سوغات بر آشفت با سپاه آلامته متوجه دحا که شد شیخ بهیر مشهور شیخ عثمان را با چند امرا هر اول فوج خود ساخت خواجه عثمان لقمان نیز با ده هزار مرد و مقابل او برآمده در محاربه ساعت نموده کماندار عظیم بمشک کار آمد چنانچه از صبح تا شلم هنگامه خونریزی گرم مانده مرزا افتخار بیگ که با نیزه سلطان بیات که از امر اکبا خجانی و در تیر اندازی بے نظیر بود قتل رسید و شیخ اجنه بهیر شیخ مینائی جراح که نیز از جمله مقربان و پرورش یافتگان منظور نظر بادشاه بود و ایضا مقتول گشت و اکثر منصبداران عالم قتل حرامیده و خواجه عثمان بحالت سواری بر فوج هر اول تا ختن آورده شجاعت خان فیل سوار بادشاهی بمقابله خواجه عثمان در رسیده چند ضربت شیر بر خرطوم خواجه عثمان و چنانچه خواجه بهیر من فناد و بعد ازان فیل شجاعت خان خواجه را بندگان زیر گرفت اما خواجه از کمال شجاعت و مردانگی بشتابی تمام چهار زخم جدمهر بر خرطوم فیل زده چنانکه

فیل خواجه را گذاشته بازگشت درین اثنا وقت شام آمده سپاه طرفین دست از جنگ بازداشتند شیخ علاءالدین خراسانی که در
ایستاده مانده بر خطه خبر شجاعت خان میگرفت و کمک میفرستاد و بعد از آن خواجه را طلب لب آن بود که فتح میشد هر دو وقت که
از قضا آتی بند تخته از دست بند و قچی اجل کشاده گشته بند تخته آن در غل خواجه عثمان رسیده خواجه از اسب پی زمین افتاده متعلقانش
او را برداشته بر فیل سوار کردند چون خواجه عثمان را زخم کاری سیده بود مردمان خود را برادر خویش خواجه علی را طلب نمودند گفت که از
زندگی من بقیه بیش نمانده و سپاه مغل نزدیک است که فرار نمایند و در معرکه کسی نماند همین فوج که تازه رسیده اگر نتوانید برد
فتح میشد و کیدل شده مردان را بر سر مغلمان بتازید در میان این سخن گفتن سپهپوش شد چون از سپاه بی سرو کار کسی نمیدانید بر آن فوج
دست پاگرم کرده سوار محاربه گردانیدند و خواجه عثمان را بحالت نزع بر کعبه ساس انداخته روی بجانب کربلا نهادند خواجه عثمان در اثنا
راه جان بحق سپرد و خواجه علی از استیلا هراس فوج مغول لاش او را با خود برد تا که بدون متوانسته در راه بخاک سپرده رفت چون
این خبر با سلام خان رسید هرگز باور نیکو و تمام شب همچنان مسلح در حجر گاه ایستاده ماند علی الصبح چون تحقیق شد تعاقب فاغنه
اختیار نموده اما با فاغنه نرسید پس فیضان و چشم خواجه عثمان بدست آورده بر سر قلعه که مسکن خواجه عثمان بود در رفت بجای صحرای آن پرداخت
چون تفرقه غلیم در میان فاغنه افتاده بود و خواجه علی که بیکس در قلعه محصور بود چون مخلصی خود بدون ملاقات اسلام خان ممکن نبود چاره
مردم متبر را بیان آورده و عهد و پیمان اسلام خان گرفته بخدمت اسلام خان آمد و اسلام اعزاز و اکرام او بواقع نمود و بعد
خواجه علی زیاده از دو هزار فیل با و لیا و دولت جهانگیر سپرده که از آن جمله سه فیل مست بودند بعد اسلام خان حکم کرد تا جسد
خواجه عثمان را از قبر بر آورده و سرش از تن جدا ساختن و بخت مصحوب بمذاک چوکی بدرگاه جهانگیر فرستاد از پیشگاه
جهانگیر حکم شد که خواجه علی را با جمیع متعلقان خواجه عثمان بدرگاه والا فرستند بآرام اسلام خان خواجه علی را با فیل و چشم و سامان روانه
آگره گردانید و در آگره بخدمت جهانگیر بادشاه شرف شده و فیل و پیشکش تمامی بنظر بادشاه گذرانیده با نعامات خسروانه و خطا
جنتی خانی و اسب و خلعت و نجیب مرصع و منصب نهاری و جایگاه خاطر پسند متناز گردید و از نهاکت برآمده آرام و استراحت
و اهل شده در جرگه اماراداد شاهای انتظام یافت ایام ایالت خواجه عثمان در دیار دماک و غیره هجده سال مدت عمرش چهل سال و بعد
این واقعه در سال هزار و بیست و یک هجری دولت طائفه نوحانیان با اتمام رسیده نیز از بادشاه افغانه در قلمرو هند اتمه باقی نماند

جلوه بیان محل حال سلطنت افغان غلزنئی در ولایات افغانستان خراسان ایران

بنا که اول کسیکه بانی سبانی بادشاهت در دیار قندهار گشت حاجی میرخان ملقب میراویس غلزنئی هوتک بود آورده اند که در عهد
سلطنت شاه اسماعیل صفوی حکم شاه موصوف در ممالک هندوایران سبب فضل و عن تبراشاعت یافت علاوه از آن بجانب اهل
رض و عن نسبت مسلمانان اهل سنت و جماعت تحقیر و اذیت تمام بفرموده کار آمد بنابران سلاطین و سزایان اطراف که مذہب حق
الہست جماعت اشتند با اهل ایران بمنارعات و مقاتلات پرداخته اهل رض و تبرار را مغلوب و فیل ساختند چنانچه ممالک
آذربایجان و غیره بادشاهان اہل سنت و ولایت و در بعضی از ولایات آن قلمرو چنانچه گیلانات نصارت و قبیضه
نمودند و بر قندار و دار السلطنت اصفهان و دیگر ولایات متعلقه آن چنانچه کرمان شیراز ویزد و قزوین و طهران و آستان و اصفهان
تبریز و الواس اہل سنت افغانه غلزنئی و زوز شیر تسلط کرده سلطنت قرین صنفیایا تباہ و برباد کردند و بیان تسلط افغانه غلزنئی

خصوص حاجی میرخان ملقب میراولیس هوتک بر قندهار و اصفهان غیره بسبیل اجمال نحوست که در عهد سلطنت خاقان سعید
 شید صفوی در راه صفت هزار و یکصد و بیست و هجری در ایامیکه گریختن ملقب شهاب الدین خاقان و الی گریختن بگلپیک قندهار بود
 و مردم قوم گریخته که با اتفاق او در قندهار می بودند ابواب ظلم و بی اعتدالی کشاده دست تعدی میاکی بر افغانان دراز کرده
 با انواع گوناگون بطائفه افغانه انداخته و بیعتی میسرسانیدند تا آنکه گروه غیرت پزوه از ظلم تطاول گریختن بنگار مده از جلالین
 مسنی حاجی امیرخان هوتک حکم طوائف غلزی که آخر مخاطب سلطان اولیس میراولیس شد باراده استغاثه و فریاد از جور و جفا
 گریختن بدربار بادشاهی ایران روان گردیده چون آن درگاه رسید دید که کس دولت سرای سلطنت و ادب نیست بنابراین
 روی ازان درگاه برافت بیکه معطر شتافت و بعد بجای آوردی مراسم حج بیت الله و حصول سعادت زیارت بابرکت فراتر رفت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مراجعت نمود چون با فغانستان رسید خود را مخفی داشت و در خفیة متبع امور ملاحظه او منافع نزدیک او
 کرده وارد قندهار شد و در وقتیکه گریختن بفرمان طائفه کلازی در منزل و پیشخ خارج قندهار مقیم بود افغانه را جمع آورد و پنجم
 بر سر او ریخته او را دستگیر جماعه او را قتل ساخته پس مراد خان نامی افغان را حکم فرمود تا با تمام کارش پرداخت بعد ازان به قندهار آمد
 رایت ایالت برافروخت تمام اقوام غلزی برو جمع آمده او را به سلطنت برانگشتند پس ازان خود را مخاطب سلطان اولیس ساخت بعد
 اطلاع نمیمی بدولت علیه صفوی که برادرزاده شاهنواز خان گرجی مقتول از دربار ایران به سپاه لاری منصوب شده به فرمان تمام
 عم از سلطان اولیس قوش باشوکت کسری و جم و افواج مختلف از طوائف گرج و عرب عیسم تسخیر قندهار و بنیه میراولیس مسمی شده
 بعد برین استاعبد الله خان ولد سلطان حیات سدوزلی خواجہ خضر خیل معروف شد که حسب طلب بدایان بهرات با پیغمبر و اسد الله خان
 از ملتان روانه شده در میان قندهار و اصفهان بنجست کینچه خان سید حسب التماس بدایان سفارش کینچه خان از دربار ایران
 بریاست بدایان مشرف شده و بدریغ و جماعه ابدالی که با غلزی معاند بودند با کینچه خان شال گشت چون کینچه خان قندهار رسید قندهار
 را محصور نموده بنجست و جنگها متواتر عمل آورد و آخر کار بتاریخ بیست و هشتم ماه رمضان المبارک سنه هزار و صد و بیست و سه از
 سو تدبیر سرور پاسبان قندهار گشته به فرمان خود پیوست و جنود او منظم گردیده مردم ایران بهست ایران مردم ابدالی بهرات گریخته رفتند
 بعد وصول این خبر بدربار ایران مجازان خان شالو قورچی باشی بانصرام مهم قندهار را مورگشت جان فتنه دار روان شد و با استسکی طی
 مراحل اختیار نموده تا رسیدن به قندهار پیکار عمرش بپایان رسانیده در اثنا راه از دست ساتی اهل جام مامت نوشید و لشکرش که به سر
 مانده بود هم آرا انجام رجعت کرده واپس بایران رفت مهم قندهار در التواء مانده بعد مردن او بدایان دولت ایران هرگز باز نماند
 زیرا قندهار مقدمه بهرات و شورش طائفه ابدالی که بموقع خودند و نخواهد شد پدید آمد قصه کوتاه سلطان اولیس مدت بیست و سه سال
 چنانچه شرح و قانع عهدش در تاریخ عربی سلطان اولیس شرح دارم قوم است و قندهار و متعلقات آن حکمران مانده بعد نقصان سنه ۱۰۰۰
 از در قندهار بقارفت و بعد فوات او عبدالعزیز خان برادرش جانشین گشت تا یکسال چنانچه شرح آن در تاریخ سلطان اولیس
 مرقوم است حکومت قندهار نموده اما آخر کار شاه محمود ولد سلطان امین اتفاق بیکه مقابل طائفه غلزی او را قتل رسانید و شاه محمود با شاه قندهار گردید

المعین سلطان شاه محمود اول قندهار و دیگر ممالک ایران

چون شاه محمود بعد قتل عبدالعزیز خان با اتفاق برادران قوم بر سر حکومت قندهار نشست چنانکه قبل از تخت نشینی او اسد الله خان خدک

و در این زمان که ابدالیان بهرات گردیده بر غوریان حمله کردند و غلبه کردند و مستعدا و محصوران را با تفاق
 ابدالیان فراوان تصرف غلزیان بود و از دست غلزیان کشیده و در ضبط خود آورده بودند و شاه محمود لشکر غلزی را جمع آورده به نزم استرداد
 فرهاد قندهار دست فرهاد حرکت نمود و با تسماع این خبر سادات قندهار نیز با جمعیست ابدالیان از فرهاد برآمده با استقبال شاه محمود آمدند و در
 محل موسوم به لارام که در میان میند و فرهاد واقع است در میان شاه محمود و سادات قندهار محاربه بوقوع آمده و در این جنگ
 ابدالیان منظم و مفرور و شاه محمود فتیحات منصور گشته نیز سادات قندهار در آن داروگیر قتل رسید پس از آن شاه محمود چون تصرف
 فرهاد را در آنوقت متعذیر دید بهمان قتل سادات قندهار گفتا کرده سمت قندهار شتافت و از آنجا که در آن ایام سادات قندهار از
 سلطنت ایران جدا شده و اعینه خود سر می داشت علاوه از آن با سلطان ایران محاصره منازعه برپا میداشت شاه محمود این جنگ دفع
 خود قتل سادات قندهار را از جلال خدمات خود نسبت در برابر ایران قرار داده عرض داشت مفصل بمضمون آنکه من این قتل را از راه
 خدمتگذاری دولت خواهی آن دولت علیه با سادات قندهار و دیگر ابدالیان بدخواهان دولت ایران نموده و آن طایفه را شکست داده
 و سادات قندهار را که دشمن آن دولت بود قتل آورده امید دارم که ابدالیان آن در برابر این دولت خواهی مرا ملحوظ خواهند داشت نیز
 درج عرض نموده که از راه دولت خواهی آن سلطنت علیه می خواهم که موکب شو شاهی آنجا نباشد و مرا سنان بهرات شود و من از قندهار
 سمت بهرات حرکت کرده هر طرف بدفع ابدالی پردازیم فقط نوشته ارسال در برابر ایران کرد و در هنگامیکه بده قزوین مقرر
 کوکب خان سید بود عرض داشت شاه محمود بنظر اشراف گذشت استانی ساده لوح دولت علیه صفوی بیخیاله او را صدق پنداشته
 او را مخاطب صوفی صافی ضمیر ساخته حسن قیام خطاب اند و امارت قندهار را با و اتفاق فرموده حاکمیت فخره و شمیر مرصع
 نزد او فرستاد و چون قلم ایالت قندهار و خطاب سبیلخانی و خلعت مذکور نزد شاه محمود رسید الفور بهانه تنبیه ابدالی بهرات تهنیه
 نموده لشکر جمع آورده از قندهار برین آمد و در حین برین آمدن از قندهار پنجن سلطان الکوزی را که از ساکنان فرهاد بودند
 قندهار مقرر کرده خود مع فوج روانه گردیده میرفت تا در دشتستان نم شد و در غللال این احوال شهیدار بلوچ عازم خت
 کرمان شده اهل کرمان اقتدار نمود و متهم شاه محمود گشتند و شاه محمود حسب التماس ایشان از دشتستان نم روانه گردیده و در کرمان
 گشت و ضبط آن ولایت پرداخت تا آنکه خبر شورش فارسی بانان قندهار به شاه محمود رسیده موجب مراجعت گردید و بیان اینکه
 بوسیل اجمال نحو نیست که آنچه شاه محمود هنگام روانگی سمت دشتستان و پنجن سلطان الکوزی را بنیابت خود در قندهار گذاشته
 بود چون پنجن سلطان قلم قندهار را از افاغنه خالی فید با ملک جعفر خان شیتسانی که در قندهار مجوس بود و طوطی و تمهید نموده بر بهانه
 اظهار دولت خواهی سلطنت صفوی بر سران گریبان خمول بر آورده بدست یاری فارسی بانان صلا شورش در داده جمعی از افاغنه
 را که در قلمه قندهار بودند قتل آورده بدایه ایالت بر قلمه قندهار تسلط نمود و صبحی سایر افاغنه از نیجالت واقف شده جمعیت
 و از یک سمت داخل قلمه گشته پنجن سلطان و جعفر خان را بدست آورده با تمامی فارسی زبانان که موجب شده بودند قتل
 رسانیدند هنوز این خبر به محمود شاه نرسیده بود که شاه محمود از کرمان برگشته و کرمان را تا راج و امانی آن را اسیر نموده آهنگ
 قندهار نموده بطریق یلغار خود را به قندهار رسانید چون معلوم کرد که افاغنه غلزی انتظام واقعی نموده و پنجن سلطان جعفر خان
 و فارسی زبانان فتنه انگیز را قتل رسانیده اند خاطرش جمع گردید و تا یکسال در قندهار آرام نموده بعد از انقضای سال باز شوق کرمان
 گریبان گیر عزیمت او شده هشت هزار کس از افاغنه و بلوچ و هزاره آن نواح جمع آورده منوجه کرمان گشت چون بانجا رسید

قلعه کرمان را محاصره نموده و قتل و غارت غیر محسوب آلوده چون از هیچ طرف دست نیافت دولت صفوی یکپس با دوا قلعگیان بخت
 لاپار شده طالبان شده در باب تفویض قلعه تا انجام کار تحسین اصفهان که منقوش خاطر شاه محمود بود استمال کردند شاه محمود نیز از آن
 استمال را قبول کرده از کرمان غلام اصفهان گشت اعیان دولت صفوی با تسماع خبر شاه محمود تمجید با مقابله او مشغول شدند و در
 جباخانه باوشاهی را کشاده مردم بازاری در دستائی را که از خون حرب جنگ عاری بودند هر یک اسب و سیف و شمشیر و خنجر
 کامل بدریال گوپال هر یک را ثانی رستم مل سانه جمعیت تمام میدان کارزار شتافتند و در دو شب بستم جادوی الاولی کینار
 و یکصد نسی و چهار در کلونا با و چهار نسی اصفهان تلافی فریقین واقع و بازار کارزار از طرفین گرم سیف و شمشیر و سیف و شمشیر
 اصفهان منقلب رستم خان قولر تاسی چون شبات قدم در زبید با احمد خان توپچی باشی و جم غفیر از اعیان دولت متغول گشته و
 بقیة السیف گریخته وارد اصفهان شده بنای سله بندی و در و ب مجلات گذاشتند شاه محمود بعد قیامت شدن لشکر قزلباشیه
 بر مقام کلونا با و متصرف شدن بر توپخانه و اسباب شاهی بجز تخمین شهر وارد اصفهان گردیده فرخ آباد اصفهان را برانزیدند
 اختیار نمود و از پشت سپاه او گرد و دار نموده در غر جادوی الاخری سال مذکور محمودیان کمال شوکت و استیلا دست بتاخت و تار و تار
 کرده اما باندیشیه آنکه شاید از طرف امداد باطل اصفهان خواهد رسید ملک خود را از هم نمی پاشیدند و اهل دولت صفوی فکر که از
 بران کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد مرز نام ولد اکبر خاقان شهید را در مقام حبس کرده بعد چهار روز او را
 هلاک صفی مرزا برادر او را بجای او بر سرند ولایت عهد تحیه داده تا روز بخت و هفتم حبس خلعت جهانیان از او کرده قرعین
 فال بنام شاه طهماسب پند و در شب بستم سوم رمضان المبارک در تاریکی شب وارد از سمت کاشان ساختند که شاید درست
 قزوین آذربایجان جمعیت معتقد و لشکر معتقد کرده نشانی می شود بعد خروج طهماسب فاغنه بنای محاصره نهاد و اطراف شهر را
 سله بندی نموده راه آمد و شد را بر املی اصفهان یکباره سد و ساختند پس نا امید می یاب تمام کمال خاص عام راه یافته روز بروز
 قوت قزلباشیه بضعف بدل گشته آتش غلا و ناله بلا بالا میگرفت چنانچه کار بجای سید که مردم بزرگان در محلات اسواق اطفال
 خور و سال را در دیده و فرج نموده خوردند تا آنکه مردم اصفهان عاجز و پریشان گشته بداد شهر را نسی شدند و بتاریخ یازدهم ماه محرم هزار
 و صد و پنجاه خاقان شهید را بر فرخ آباد برده افسر و در بر سر آن حضرت کش تاج و حشرت و دند و همان شب محمود کس بجای ضبط و حفظ
 خزائن کار خانات شاهی روانه اصفهان ساختند و خود در چهاردهم ماه مزبور با جمعی از حشمت فریدونی و اهل شهر گشت بر سر
 سلطنت اصفهان جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده نیز سکه بنام خود ساخت و بعد از آنکه خبر طعمه واقع اصفهان در آخر ماه محرم
 از دار السلطنت قزوین بشاه طهماسب سید برادر نگ شاهی جلوس کرده تاریخ جلوس او را از الفاظ آخر ماه محرم گرفتند و در راه
 نوجی از افغانه بجای اخلال کار شاه طهماسب اند اصفهان با مور قزوین گشته و بعد ورود ایشان بر دوشه قزوین شاه طهماسب
 تا بجا دست افغانه نداشت با جماعه قلیله که همراه داشت از قزوین برآمده راه آذربایجان پیش گرفت و املی قزوین چون بادشاه
 مغرور و در دوشمن باز دیک پر زور دیدند بعد حصول معاهده و استیمنان افغانه را داخل قزوین ساختند در انحال بعضی مردم
 نترشید طاز افغانه دست تعدی از آتین برآورده بستم و تطاول پراختند و انیمضی را حوصله قزوینیان بترا فته جمعیت نموده
 شمشیر مقابل ایستادند و هر کس همان خود را و نیت جمعی از افغانه را که اندرون شهر بودند قتل آوردند و باقی افغانان که در باغات
 و خارج شهر بودند سله بندی شده است اصفهان گریخته رفتند شاه محمود چون انچه پیشتر بنید بهم برآمد چون شاه مار از غصه بر خود پیچیده

بفرموده قزلباشیه افتاده و در روز یکا فغانه از قزوین برگشته و در اصفهان می شدند شروع بملاحظه سان امرامعول و معارف ایشان
 کرده یکصد چهارده تن معروف از ایشان گرفته یکجای همه تزیین گفتم و هر جا که گمان اهل سلاح و معرفت میرفت او را گرفته پنهان
 آشکارا قتل می رسانید تا اکثر مردم کار معلول ملکشت بعد از آن جمعی را به تخییر فیما بین امور گردانیده و آنجا محاسب حکم با بنجار فغانه شیراز را
 محاصره نمود و بعد محاربات آن را بتصرف آوردند و شاه محمود دو سال در اصفهان آن ولایات حکمرانی نموده بعد از آن و سونفسانی
 او را بفرستادگان گماشته جمیع اولاد و اخا و خاقان سید را که صنف کهنه سی و یک نفر بودند معروض تیغ ساخته نقش
 ایشان را بقم فستاده و بعد انقضای چندی از بنوا قعجنون قومی فلاح سخت بروطاری شده دیوانه از عقل و خرد بیگان گشت امر
 نمی و حکم جنون از فغانه و جریان عاقل شده و در روز و هفتم شعبان المنظم نهار و بست هفت اشرف نام از بنی عیش که با انتظار
 مرگ و می زاریست جمعی از سران فغانه را با خود متفق ساخته از کج اعتزال برآمده رایت سلطنت بر فراخت و کس فرستاده شاه محمود را
 در خفیه ملک نموده من حیث الاستقلال عاقل سر حکمرانی گشت و در ایام سلطنت خود کرمان خوره بنا و قزوین و قزوین و طهران را
 آلودگی که پس از الحاق عراق و خراسان است بر و شیر بهادران فغانه چنانچه تفصیل آن در تواریخ مبسوطه ویران و خاندانش قوم
 است بتصرف آورده بادشاه شان و شوکت گردید و در سال سوم از جلوس شاه اشرف بهوکی احمد باشاه والی بغداد از دولت
 عثمانیه بیدار می منصوب با فوج عظیم با اتفاق خانک باشاه مان و عبدالرحمن باشاه حاکم بهمان قرا مصطفی باشاه ایالت
 حاکم مصلح غلبه تان شاه حسین صفوی که نزد شاه محمود مجوس بود و تسخیر ملک ایران متصرف فغانه مامور گردیده وارد بهمان شدند
 و از آنجا جمعی را بشیر آباد و شهر کرد و فرمانان و آن نموده و ایچی با نزد شاه اشرف فرستاده پیغام دادند که فغانه طائفه بے پاوس
 و بدون اطمینان ملک سر بر و افسرند چون و ارثان ارث بادشاهان میباشند نظر بران باید که خاقان مجوس را ایشان پیش
 از راه و رسم سلطنت عارض گردند بوصول این پیغام شاه اشرف بادشاه افغان بهم برآمده از اصفهان عازم گلپایگان گشت و چایپار
 فرستاده سلطان حسین را که در اصفهان می بود به تیغ قهر شربت شهادت چشمانیده سر او را نزد و ایچی روم فرستاده جواب داد
 که مالک الملک حقیقی خداست جلشانه و میراث آسمانها و زمین از آن دست و او تعالی شان از ابتدا بقول صادق الملک
 غلبه بکیت مجازی مالک دنیا را منحصر بر نوک شمشیر تیز نموده که شمشیرش تیز و سنانش خنجر و زودتش قویست والی مالک او را
 قرار داده تصفیه این معاند و رسیان با و شما موقوف بر ضرب سیف سنان است هر که مالک الملک غلبه بخشید والی ملک هم او باشد بوصول
 این پیغام و شنیدن این تکلام در شتی ارتسام نرخته و بیدار اشتعال آمده احمد باشاه و سایر اعظم بشتایان مع دیگر بشتایان عساکر
 بزم محاربه با افغان از بهمان رایت افراز هجوم شده و در شهر و تلافی فریقین اشتعال نوار شوشین بین عساکرین افتاد گردیده
 و بهادران فغانه از کمال شجاعت و همتی گرم توپ تفنگ مثل نیم تصویریده چون سهندران خود را بران دریایه نیران زده بعد
 کارزار سخت و کشته شدن مردم بسیار از فریقین و در میان غلبه و مقتدر و فغانه منظره منسوخ شده و در پیخت عزیمت بوادمی بهریت
 کشیدند بابران شاه اشرف نیز چون از کار غنیمت فرصت حاصل کرد عازم اصفهان گردید بعد از آن بدو سال مجدداً احمد باشاه
 بهمان لحاظ عزیمت افراخته آخر طرح مصالح انداخته اقار و ادماک تعیین حدود و تعیین سنور باین پنج و دستور مقرر گردید که
 ولایت خورستان لرستان فیله باکران و زنجان سلطانیه و خاتمال و اردبیل بولت عثمانیه و ولایت سمت شرقی و داورالمرز
 با فغانه متعلق باشند و برین عهدیشاق اتفاق دفع غاصد نزاع و اتفاق کرده هر یک عازم مصر و تمام خویش گشتند و در سال چهارم جلوس

چون در وقت ایالت هرات از دولت منصوب عباس قلیخان شالمو تعلق داشت و عباس قلیخان از نامیراث خان شامراغ و معلوم نموده
 او را با فرزندش در هرات مجوس ساخت و قتال این احوال قزلباشیه هرات با عباس قلیخان مخالفت نمودار گشت بر سرش کردند تا او را
 بیدخل نمودند بعد از آنکه آنحضرت بر مناسبت دولت سید جعفر خان تاجپور را با ایالت هرات مقرر فرمود و روان فرمودند در اثنای این تغییر قبیله
 اسد الله خان با پدر فرصت یافته از مجلس مفروضه بکوه و شایخ رفت و در آنجا شایخ سید محمد کشتی برافراشته فکر جمعیت افتاد و اسفراز را
 به قزلباشیه صرف نموده از آنجا بفرم تخریم هرات روان گردید و در یک نسخه شهر هرات با جعفر خان حاکم هرات جنگ کرده و غلبه آید
 او را و تنگید و هرات را محصور ساخت بعد چندی چون محصورین را مدام دولت ایران با یوگشستند و زخمیه آشکارا از راه سازش و آمیزش
 در با افغانه ابدالی کشاده در شب بیست و ششم ماه رمضان المبارک سنه یک هزار و یکصد و بیست و نه هجری چند نفر از اهل قریه بلرم
 سن اعمال هرات که در شهر محصور بودند با افغانه همدستان شده و با آنها ترتیب داد و از سمت برج شتر به برج فیلیخانه که در درب
 عراق واقع است افغانه را بالا برده و مردم افغانه ابدالی تنگ قهر و استیلا کشیده قریه را مکان در قتل و غارت شهر پرده افتند و بعضی
 شدن شهر از وجود قزلباشی افغانه اسفراز برآمده در شهر هرات توقف کردند و در اندک ایام غوریان و حشرات مرغاب باو غیس را
 متصرف گشتند استعدای پیدا کردند بعد از آن اسد الله خان در فکر تسخیر قلعه فراه که در تحت قبضه تصرف افغانه غلزی بود و در آمده وقت نیم
 علی الغلّه ایستاد کرده نزد آنها به برج قلعه ایستاده کرده پس از وی حمله بجزایر حصار قلعه برآمده قلعه را مفتوح و آن ولایت را ضبط نموده
 مراجعت کرد و در آن اثنا قلیخان ترکمانان و دولت منصوبه بر سراری تعیین شده باراده تسخیر هرات بان سمت روان گشت ابدالیان هرات
 نیز آمد آمد و شنیده با استقبال او برآمده و در توالی کوسویه تلافی فریقین واقع گردیده نخست پای افغانه از جلای لغزیده سمت غوریان رو
 نهادند چون طالع قزلباشیه نامساعد و نخت ناموافق و بنجار پندار و درواغهای ایشان متصادف بود و سردارند کور با نوحه و تجماع
 افغانه جلوریز شد و در پشت صخره مرد و یک بطائفه افغانان بزورده بیه با کانه برایشان تاخت ایشان نیز چون حریف را خیره چشم
 و بصرش را از غبار غرور تیره دیدند برگشتند و تیغهای خونریز را از میان کشیده حمله شیره نمودند آنفوج را شکست دادند و سرسوار را
 با نوحه که همراهش بودند از لباس هستی عاری ساختند بعد از آن سائر افواج قزلباشیه نیز منظم گشتند بایران گریخته رفتند و افغانه
 تمام اسباب سامان قزلباشیه را تصرف نموده مظفر و منصوبه هرات آمدند بعد چندی شاه محمود ولد میردیس چنانچه سابق ذکر یافته بعزم تروا
 فراه حرکت نموده و بامین فراه فریاد و رنج و محمل موسوم دلا رام با اسد الله خان جنگ کرده او را قتل رسانید بعد از آن ابدالیان هرات
 زمان خان و دولت خان سدوزئی را به سرداری قوم برداشته و زمان خان عبد الله خان را مع فرزندش مجوس ساخت و نهال نگانی
 جعفر خان قزلباشان گرفتار را در سرخیابان باغ نوید هره مخور زیست از پاسه در آورده حکمرانی هرات چرخ است اعیان دولت
 ایران چون در میان ابدالیان غلزیان نزاع و نیز ابدالیان را با هم مخالفت میدید و شاه محمود هوتک از اهل سمنان خود تصور کردند بکلی
 تخریب قلیخان ترکمانان و غلزی بر سراری تعیین نموده با جمعیت شایان تدارکات فراوان روانه هرات ساختند و شنیدند که تخریب زمان خان نیز
 با جمعیت ابدالیان با استقبال او برآمده در محله کافر قلعه فیما بین او و زمان خان تلافی واقع گردیده محاربه سخت بظهور رسید اما زمان خان
 مظفر و منصوبه و سردارند کور به سر قزلباشان منظم و مغرور گردیده تمام اسباب چشم او بدست ابدالیان سید و انیمینی باعث
 قومی ستی و استعداد طائفه ابدالی گردیده بعد از آن افغانه ابدالی را اقتدار کلکی ستاده تا عهد نادری بالاستقلال و الاستبداد
 حکمران هرات و آن نواحی مانند انقصه عبد الله خان هم در عهد حکومت زمان خان شهادت یافت بعد چندی باز در میان طائفه

ابداً الى نزاع و خصوصیت خانگی بر پا گردیده مان خانرا از امارت معزول و از بهرات مخرج نموده محمد خان فرزند عبداللہ خان را بایالت بهرات
برداشتند و محمد خان را در ماه محرم سال یکصد و نسی و پنچ و قتیق شاه محمود غلزی بر صنفهان ستولی بود و کلم بهرات بود و بهوس تسخیر شدند
مقدس برآمده تا چهار ماه قلعه شهر را بمضیق محاصره نمادند چون فتح آن شکل دید بالاخره اطراف نواحی را تا خت بهرات مراجعت نمود
و بعد و رود و بهرات افغانه بر و شوریده ذوالفقار خان زمان خانرا از شور با یک بر آورده در بهرات حاکم ساختند و در سال هزار
و صد و نسی و هفت و هشت خان عبداللہ خان که پدرش در زمان حکومت زمان خان در بهرات بعد قس قسبل رسیده بود و بعزم خود خواهی پدر
دار و بهرات گشت تصادفات نفاق و نزاع کرد تا اینکه افغانه بر اطفالی روه شیر ذوالفقار خان را بجانب خزر و حرمین خان بسمت
قتل و روه خرا رفته کرده الیار خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت از قتلان آورده بر بند حکومت بهرات نمیکردند
چون عبدالغنی خان علیکوزی که بهرات بهر خواهی بود و الفت از خان داشت از الیار خان متوحش بود و چند بار بهشت آمیز کرده تا
پرده از روستای کار داشت ذوالفقار خان از باختر آورده رایت نفاق بر افراشت تا شش ماه تا بهر جدال اشتغال داشته آخر کار
ابدالیان امر از اطاعت هر دو چیده ذوالفقار خان را بجانب خرا و الیار خان را سمت مار و چاق فرستاده هر یک به محال فایت
را حاکم شده به حاکم و سرگروه بسرمی بردند اما بعد از آنکه نادر شاه خروج نموده عازم تسخیر بهرات گشت تا چار با یکدیگر دفع کاوش
آغاز سازش نموده نادر را بذوالفقار خان و هرات را بالیار خان اختصاص دادند و هر دو به فکر کار غنیمت افتادند

مبیین محال الیایب شاه خانی خان ابدالی علیکوزی و باغستان و کوهستان و چرخ

بدانکه تواریخی که از احوال رفتن سرخانی خان جماعاً بادیان الیگوزی بجا کوهستان و چرخ و حصار معلوم گرد و نزد مولف رساله نهاموچ
نیست لهذا بتجزیه احوال تبدیلی رفتن این طائفه از افغان به باغستان و چرخ و حصار معلوم گرد و نزد مولف رساله نهاموچ
مولف مزاجه سرخانی که تقامیر و آورده اند که در زمانه از ازمنه سرخانی خان مع جماعت طائفه ابدالی الیگوزی بملازمت سلطان دوم
رسیده از سبب غیبت شایان و تردوات نمایان از پیشگاه سلطان بنصب با شاه و باغستان و اول گردیده باشا و الا نشان
آن ممالک گشت و در عهد باشا و بسیار از ابدالیان الیگوزی بخدمت سرخانی خان رفته بزمینداری و سرداری بسیار از
پرگنت و محال و باغستان چنانچه جاور و کوه و شمال و غیره گامیاب شده است و در آن مملکت بدست آورده و باین وسیله
بسیار از این طائفه زیر سایه دولت سرخانی خان جمع آمده بر تمامی طوایف و باغستان و کوهستان و سرخانی خان بزرگتر و شریف قوم الیگوزی
اکثر مردم و ان سرکشان جبال ممالک و باغستان را که به سبب تبصیر و قتل جبال شامخ و تن بلطاعت سلاطین دوم و درمید و اندر سطح منخران
حاکم و شایان ملک و باغستان شد چنانچه بر وقت خروج نادر شاه افشار بر ممالک سلطنت و موم محاربه و دین و شاه با پاشایان و موم چون
اکثر اوقات فتح هر کجا بدستی و شکست بر شکست پاشایان و موم ماند و سلطان روم به سبب لاجپاری بعضی شرائط شدیدی مصلحت
نمودی را منظور داشته فرامین تسلیم استال آن شرائط بنام تمامی پاشایان و موم و خود جاری ساخته و همه پاشایان و موم تسلیم حکم سلطانی استال
آن شرائط نمودند و الاسر خانی خان پیش از آنکه در فغان که حوصله او متشال آن شرائط بر تافته از تعلیل آن با آورده و لای خود سری بر افراخت و علم
مخالفت بانادر شاه بلند ساخته بمحاربات بانادر شاه پرداخت و آنقدر محاربات شیرانه و مقامات مروان بانادر شاه نموده که اگر تفصیل آن
پرواز و بطوالت خواهد انجامید لهذا به شرح آن نمی پردازد و همین قدر از احوال بادشاهت او در باغستان و کوهستان اکتفا می نماید

لمعه ذکر مجمل حال خروج نادر شاه قشربار بر بلالین و تصنیف صحیفه سلج مبارک است

آورده اند که نادر شاه از قوم ترکمان فشار و از ایل قرقلو ارغی لوغی از افشار بود و مسکن قدیم ایل مذکور ترکستان بود و در ایامیکه مغولان بر ترکستان سنیل یافته در آذربایجان توطن اختیار کردند و بعد طه شاه اسمعیل صفوی بر مملکت ایران تقریبات کوچ کرده در حشمتیاب کوچکان من محال ایچو دو خراسانج در سمت شمالی مشرق مقدس در بست فخر واقع و در غربت چار و دست توطن جسته تابستان و رانجا بالاش فرستان در دشت جرد و دره خبر نشان میکرده اند در بست هفتم محرم سال هزار و صد و هجری در قلع و شجر دو در خبر و مکانیکه عمارات عالییه در انجا احداث شدند تولد یافته باسم جد خود نادر علی بیگ موسوم گردید و نام فرزندان اول شاهزاده ضاقلی دوم نصر الله موسوم امام قلی مرزا بودند بعد از ان شاه رخ مرزا و غیره تولد یافتند چون در شاه را داعیه جهانگیری متقوش خاطر گشت اول ایلات قرب جوار از طوائف اگر دو افشار را مطیع ساخته بعد از ان بملاک محوشیتانی که نسب در باکیانیان منسوب داشت و در ایام وقوع فترت بادشاهی صفویه بر مشرق مقدس جنو شان اکثر اضلاع خراسان سنیل یافته آج کیانی بجای خود تیار ساخته بر سر نشسته سک و خطبه خراسان بنام خود بود محاربات متواتره عمل آورده آخر کار ملاک محمورا مغلوب ساخته و او را مع ملاک سحاق حاکم جنو شان دیگر برادرش ملاک ساخته و اول بر شهنشاه نیا بر شیتان نصر نموده استعدای عمده بهر سانید و در ابتدا نام سلطنت ایران شایده طعنا سبب صفوی بجای داشته و آخر کار او را متوقف ساخته عباس مرزا فرزندش را بپادشاهی باز گشت بعد چپه با اتفاق اهل ایران خود با شاه ایران گشت آورده اند که چون بر ملاک محوشیتانی و دیگر ایلات اگر دو افشار و قاجار غالب است بر سر داد ملاک ایران را فاعنه در و میرو سیه غیر هم مصرف داشته و بر سره داعی بتدیج کانتیا گردیده علاوه لایت ترکستان هندوستان بلوچستان را تصرف و بیان مجمل عال خروج نادر شاه بر ابدایان هرات شرح محاربات او با افغانان تصفیه شدن بر صلح خویش که چون در شاه از فتوحات مشرق شیتان تسخیر متروان قطار و کثافات متعدد و کمیت عمده بدست آورد و بهت بر استزاع ملاک از تصرف افغان گماشت مهم بالی هرات را هم و مقدم تصویبه با افواج فراوان بجانب ننگهان خوفا من توابع هرات نصرت فرموده در ماه صفر سال هزار و صد و نسی و پنج بهلادین و دو نموده بیف فاعنه ساکنان بهلادین پرده و بعد جنگ با ایشان غالب و فرم بهلادین را تیغ تیز گذرانیده مال و عیال ایشان را بمرض نهی بر آورده علیای انحال را که با فاعنه اتفاق در زیده بودند مان و او را مواخذه ایشان باخذ سورات و توپکش اکتفا کرد چون کلان قلعه ننگهان من سورات تمد و زیده علاوه کس مز و فاعنه با خزر و کوسویه غوریان فرستاده از انها استمداد نمودند و نادر شاه قلعه ننگهان نته و آنرا محاصره نموده جنگی سخت نمود و در ان نادر از طرفین مقابل شدید بی کار آمده و عین اشتغال بهنگامه جنگ توپرانی توپ که نادر شاه نزدیک آن ایستاده بود شکافت و سلطان کلان تر درون مع چند نفر از توپچیان بی بصا عقه فنا سوختن پس از ان لیران فوج نادر سی بجوش تمام بر قلعه یورش آورده قلعه منور را که موسوم بشیر حاجی بود تصرف کردند و فاعنه عاجز آمده امان خواستند و سورات دادن قلعه پیرن قبول کرده اما باز منحرف شده از داد قلعه انکار آورده باز مرتب بله شدند و از سر نو جنگ در پیوسته در شب هفتم نادر شاه قلع و غلبه بر قلع متصرف شده و ان زمان فاعنه را قتل و اسیر گردانید بعد از ان از دستخفطان با خزر خبر رسید که هفت هشت هزار فاعنه از هرات با عانت اهل ننگهان برآمده و از دایا گشته اند با تسماع این خبر نادر شاه نقاره نواخته با نجا منب ار گشت تا بنخواف سید و در انجا بند و بست ترتیب فوج عمل آورده و در و گرا فاعنه در کمال استقلال و دلیری وارد و در فسخه اردوئی در گشتن چون مردم ایران عموما از فاعنه نهایت

هر سان و ترسان بودند و این جنگ اول طائفه افغانه و سپاه خراسان بودند و شاه مصلحتاً لشکر خود را از فرمود تا در میان دامنه فوج
 خود ایستاده بنیر و توپنگی ستبازی کنند غرض آنکه تا رفته رفته جرمی گشته بعد از خود از مانی در جنگ میدان کار فراتر و دلاوری نشاند
 بعد استعمال اینضا بطه و در شاه ترتیب ضابطه لشکر و احکام مقرر نموده با پانصد نفر از دلیران آتش افروز نائره کارزار شده کار شیر به تیر و تفنگ
 میکردند تا جمعی کثیر از مردان کار افغانه طعمه ننگ تیر و تفنگ شدند و بهر نیمه نوال محاربه تمام ماند تا چهار روز از افغانه قدم بر میلن شبات خرد
 جنگهای مردانه و حملات شیرانه میکردند و در چهارم بقاضا قله در قمری اقبال ادوری شکست بر افغانه افتاد و برگشته بجانب شبات رفتند و
 تا در شاه نیز تعاقب آن طائفه مناسبانست به پیش قدمی اجابت نمود و در اینجا شاه طعنه است پنداد و شاه تاکید کرد که اکنون متوجه تیر و تفنگ و اسلحه
 اصفهان از شاه اشرف گردانان و در شاه فغانه با مالی همت را اول واجب است باز از باختر و خوف غلام هرات گشت و در شاه راه
 مردم طائفه اربابری را پائمال کرده قلعۀ ایشان را تصرف نموده مردان زمان ایشان را قتل و اسیر کرده درین اثنا شنید که موسی و انگلی از روسا
 ابدالیان هرات بود و با جمعی از افغانه بطریق تاخت بناحیه بهار چند رفت بنابراین تا در شاه نیز قصد راه و آبان سمت حرکت نمود
 و بعد از ورود و قدمگاه نشای و معلوم شد که موسی و انگلی بعد تاخت تا مراجعت نموده فغانه را در اتوا داشت و در اینجا خبر بغاوت
 قلعۀ کتیشکان شنیده اما انجام آنرا در تعویق انماخته باز متوجه خرابدالیان هرات شدند و وقت تعلق حکومت هرات بالیار خان تعلق
 حکومت همراه بدو الفقار خان بود و بهای پنج چهارم ماه شوال از مشهد حضرت فرموده او را نگین قوتی را مقرر ساخت از اینجا کوچ بر کوچ تهرت
 شیخ جام سیده چند روز در موضع مذکور لنگر اقامت انداخت و بعد از آنجا خبر یافت که هزار نفر از افغانه قلعۀ فرستاد و باختر را محاصره کرده
 با تملع آن بانه هزار سوار متوجه فرستاد و گشت در شاه راه معلوم شد که افغانه برگشته رفته اند لهذا باز تهرت شیخ جام آمد و از اینجا
 حرکت کرده منزل بمنزل میرفت تا موضع کاریز رسید و در اینجا ترتیب پیکر اول تعیین طرح و هر اول آتش ساق و سوار استویند و میسر
 قول برداخته وقت شبحین قراولان خبر رسانند که الیار خان باجمیت تمام دارد و کوسو گشت تا در شاه از اینجا کتب اصلاح فرستاد اما افغانه
 منظور ساخته و جواب الی بیف نمود و روز دیگر بر حوض غار و دوضر خیمه ادوری گشته بند دست علامه غیره فرستاد افغانه نیز با استقبال
 آمده دیوار کافر قلعۀ را حصار ساخت و بعد فوج تا در شاه از غار و دوضر گشت کرده در نیم سحر کافر قلعۀ بجانب کوسو گشت افغانه
 لابد ترتیب پیکر و تفنگ جنگ لشکر ادوری کردند چون افغانه بجنگ قزلباشیه دلیر و شیر شدند و نندند تا در شاه خواستند که به ترتیب سب
 حال میلید افغانان را به عرض بلاک فرار و قزلباشیه را که شل نیز از شیراز افغانه ترسان بودند بجهت دلاور ساز و بنا بر آن تیر و تفنگ
 و توپکچیان پیاده را حصار لشکر و محیط عسکر ساخته جمعی از سواران نیز و گداز و دیکه تا از آن را بعنوان طرح تعیین کرده و بنایا سپاه هنگام آرا
 کمین شدند اول افغانه به جانب سینه حمله آورده و در آن حال پیکر دکان طرح به کمک سینه در آمده جنگ فریاد و نیز در آن اثنا
 فوجی دیگر از افغانه دست به شمشیر کرده چون شیلان غران فیلیان دمان بجانب پیکر دکان هجوم آوردند و داخل ایشان گشته
 شمشیر در ایشان زدند و چهره سی ملان حمله کردند و نندند پیکر دکان پس پاشند و در برگشتن و پشت دمان پیکر دکان لیران فوج
 نیز شمشیر جنگ را از کف دست کار بجای سید که نزدیک و کشت بر فوج ادوری افتد مقارن آن حال تا در شاه جولان نموده و میدان و سده یک
 نفر از افغانه کشت بیدان نجات پیکر دکان از دست فغانه بدست آمده باز روزه بیدان آوردند و سواران افغانان با تشبازی
 تفنگ آتش افشان سوختن پیش داشتند و بعد خیمه پانچ و در شاه نیز از دست افغانی زخم نیز و داشت قصد درین گیر و دار در کشت
 شمشیر سیده لند طعنه میکردند خود رفته آرام نموند و باعتبار آنکه آن مکان را آماج بود و لشکر تا در شاه از بے آبی تکلیف تمام کشیده

و بسبب آن کلیف لایطاق مرم فوج حکم نامدی بکندیدن چاه آب زمین موجود کرده از آنوقت گذاری نمودند علی الصباح باز افغانه بکرت
 در آمازار ماه کوسویه در گذشت در یک سمت هر روز و در و آمدند لشکر نادری نیز بر عقب ایشان کوچ نموده طرفی از رود کو را قلمرو نمودند
 اما آنروز جنگ بود قریب دو وقت شب در آن هنگام شب که افغانان شبانه پنجاه خود را بخاوی اردو و قریب بازش آورده میان
 جنگ شته و دو در شته اند فوجی از مرز و خانه و جمعی از سینه هجوم آورده مثل دیروز آغاز چیره ستی کرده تفنگچیان پیاده را که گلبان آن
 سمت بودند بغیر شب شیرانی صاعقه کردار از جلای بر داشتند و به سوی ایشان لشکر شاه میخ و در شاه بمقابل افغانه رفتند و قریب لشکر افغانان دند
 افغانه را بر و تیغ و سنان از میان پیادگان خود بر آورده تا هنگام ظهر نیز آن قتال اشتعال داشته مردمی بخیر از طرفین طعن زدنک اجل شدند
 اما بعد از ظهر از تقدیر باری مساعدت اقبال تانزه نادری شکست بر افغانه طاری شده و گردان شدند و در حالت پس پاشیدن
 غلغله کثیر ایشان مقتول شدند و منتهزان افغانان از میدان معرکه جان سلامت بیرون بزمند عیال و اطفال خود را که در قله جات سر راه بودند
 برگرفته و در ویف خود ساخته بایر بهرات فتنه و اسباب خیل و خاشام آنجماعه تمامی بستاند و در شاه آمدند بعد از شاه شاه طهماسب از منزل
 رباط چرخه باغ و قوق و توپهای بزرگ بغیریه شاد و بیروانه کرده خود را با توپخانه جلواز راه تیر علی غلام هر شته الی یارخان افغانه هرات محب و
 جمیعت خود را در دست کرده مابین شهر هرات و رباط پریان و فسخه از هرات با استقبال نادری شاه برآمده نصیب بایر و بیضه بطلب صلح
 فرستادند و بعد از محط از راه پیچ بازی برآمده از پشت لشکر بجانب مسیر میل نموده بقاعده افغانی عهد کرده سکس را کشند و بهیئت مجموعی
 ششیر آخته چون شیران ثریان و اثر و دانه مان فخره مان در کمال جلالت شجاعت بر قلب سپاه نادری خفتند و با پیادگان جلوه دادند و خفته
 و چنان دلیری بهادری نمودند که کار از تیر و تفنگ گذشت و نوبت بکینک و دشمنی و خنجر رسید بعد کشت و خون بسیار و کشته شدن بسیار
 از مردمان طرفین افتاد و پشته باز کشته از گون طلسمی با سپاه افغانه لغزیده پس پاشده رفتند و بهیچیکه گرد و غبار معرکه دغایشت
 باقی شدید بر فراست آد و شبانه روز طرفین از شدت باد و کثرت خاک و خاشاک چشم از جنگ پوشیده در آن مکان کشت و زنییدند
 روز چهارم باز از طرف الی یارخان دم آمده مصاحبت جست اما در شاه جواب نداد گفت که تا که جمعی از رؤسا ابدالی و ارم و حضرت باشند
 صلح نخواهد شد پس از جانب الی یارخان عبدالغنی خان الکوژی و چند نفر دیگر از مقبلان آمده عطا طاعت بستند و نادری شاه نیز قبول نموده بجانب
 مویرک عطف غان فرمود و روز دیگر از الی یارخان عبدالغنی خان سرگردان مغیر افغانه ابدالی بنادر شاه پیغام رسید که ذوالفقار خان حاکم
 فراه بهیئت بسیار با عانت ابدالیان هرات آمده بنایان ابدالیان از عهد و پیمان برگشته بوصول این خبر نادری شاه هزار نفر سوار جرار را
 بسمت فراه که ذوالفقار خان حاکم آنجا بود فرستاده و خود مع افواج بیکیبان آمده و روز در آنجا بود که ذوالفقار خان در شب پشته کینان
 گذشته و کینکانه شست روز سوم جماعه افغانه نمودار گشته و الی یارخان نیز از سمت شرقی تا نره افروز آتش حربی دید و ذوالفقار خان
 از کینکانه برآمده بر سر اردو رفته مشغول کارزار گشت نادری شاه فوجی را بمقابل ذوالفقار خان فرستاده و آن فوج با ذوالفقار خان
 جنگ کرد و دید و اورا تیر و دله و زو سنانهای جانسوار سر نه دو کرده از مردمان جمیعت ادجمه کثیر مدفوع کرد و توپ تفنگ و مجروح تیر
 شمشیر شته و تا شام هنگام کشت و خون با متداو کشته شد و قتل طرفین است از جنگ باز داشته در حالی قلمه موسویاد کار در محاذی
 یکدیگر الویه نصب کردند چون فرشتاد و شاه کس فتنه و شاه طهماسب از شاه دید و درده بانبر و اغروق و جمعی از تفنگچیان در منزل کینان
 گذاشته خود دوباره بکینک هرات اعلاء اعلام کردند افغانه نیز تیر جنگ نموده بعد تقارب فریقین بهیئت جلالت تمام دست
 بشمشیر حمله و کشتند و از طرف نادری شاه به شلیک توپ تفنگ و صدها بران مردم تنگ و چون صبح نمایان شد و آفتاب طلوع نمود چند نفر افغان

از جانب الیاریخان آمده طالبان شدند اما در شاه فرستادگان را بر گروانیده پیغام داد که اکنون نیز ما و ام که عظمای قنار خود بخدست حاضر
 نکرده تا یک نفر از لشکر جان در تن در ترک رزم فسخ عزم نخواهد شد پس جمعی از رؤسا آن طائفه بخدست آمدند و زبان بعدرت
 و استعفا قصه کشاد و مشکوکه را فاعنه غلزنئی و ابدا لی هر دو رعیت قدیم اتزان دولت بودند غلزنئی مصد خیانت گشته اولاً قندمار و
 بعد از آن السلطنت اصفهان و دیگر ولایات آمد دولت را تصرف کردند و ابدا لیان متها به هوا خواهی دولت علیه ایران با غلزیان در مقام
 جنگ و جدال می نمودند اگر مقتضای وقت پیش ازین به شکست راضی بود و مقام ما خنده اعمال ماضی نباشد عطف عنان نموده بنی غلزنئی را بهم
 و اقدام دانند بعد تنبیه انجم کرده ابدا لی پیش از پیش در مصد و اطاعت ایلی بوده حلقه انقیاد را در گوش غاشیه خدست ایرودوش انداخته
 خواهند کشید چنانکه قبول این التماس مخالف شاه طهماسب اعیان آمد دولت بود اما در شاه بتابعیت طسرتی مروت و
 مقتضای مصاحت وقت مسئول فاعنه را قبول فرموده ایشانرا خدست انظر و تمام عزیمت را بجانب شکیبان انعطاف دند و روز دیگر
 سی نفر از عظمای قنار با پیشکش عده خدست نادری رسیده بخلاف خره بهر مند و نیز چند نفر از رؤسا معتبر ابدا لی ملازم و نوکر رکاب
 نادری شاه گشتند و نادری شاه حکومت هرات را با الیاریخان قرار داده تم انیمعی با اسم او اصداریافت پس ان فارسی زبانان را که قلمبات
 توابع هرات بودند با طائفه جمشیدی سکنه باو غیسات کوچانیده بحال جام و لشکر و نواحی مشهد مقدس فرستادند و مقارن اینحال عریضه
 از جانب الیاریخان سید مشعر بر نیکه سواران فوج نادری کار منزل شکیبان بتاخت فراه رفته بودند و راه را تا خت و اسرار و غنایم از انان
 علاقه بدست آورده از انجمده جمعی زبان قار فب الفقار خان اندا سارند کورین با ایشان و فرمایند بطریق رسیدن انیر عریضه فرمان نادری
 باب اطلاق ساری صدور یافته مطابق حکم اطلاق ایران عیال آمد و در چهارم ذی الحجه سال اردزین مشهد مقدس شدند و مدت سفر مذکور
 تا روز و روزه و بیشتر شصت روز اتفاق افتاد و از مشهد مقدس مجدداً خلایع فاخره با شمشیر مرصع بای الیاریخان ارسال و اولاً بنواشت
 مشفقانه شمال ساختند و بعد و روزه و بیشتر مقدس و زعیاضی عساکر را خدست مراجعت با وطن و داده مطلع نظر آن بودند که در رستگاه
 آنسال بر سر ترکمانیه و شت رفته موسم بهار را در استر آباد بسر بردند و نزدیک نفع حال اولی جهانگیر علی خان اصفهان از ان زمانه اهدان ایام
 خبر رسید که شاه اشرف غلزنئی با و شاه اصفهان غیره قصد تخیر خراسان متوجه روان است لهذا آرام و استراحت را مناسبانست
 متوجه مقابل شاه اشرف غلزنئی گشت

مورد کمال محاربه در شاه اشرف غلزنئی علیه شاه اشرف

گویند چون در شاه تمبر هرات محاربات ابدا لیان مصروف شد و این مجبور اطراف ملک شیوع یافته شاه اشرف نیز عریضه اخالی و نادری شاه
 مشغول هم ابدا لی و دیده با جمیعت موفور و لشکر غیر محصور در روز و شبینه نیز در هم محرم سال هزار و صد و چهل و دو هجری بعد و خراسان رایت
 انوار رزم و بیکار شد چون این خبر بمقام شهد بادری شاه رسید فرمان با اجتماع عساکر را فاعنه فرموده توپخانه را از سر راه مشهد سلطان میلانی
 عده ساخته خود با اتفاق شاه طهماسب در شهر و هم اصف از راه شاپور و نیز و حرکت نمود شاه اشرف نیز از انظر پستان آمده
 اولاً بر قلعه سیسید علی قاضی سمنان که در ان نزدیکی بود فتنه قلعه را تصرف قاضی ابدست آورده از انجمده بمحاصره سمنان پرداخت
 و بجز و استملع این خبر از شاه با احتیاط اینکه سبادا ابدا لی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی ابدا لی قلعه را رضی شوند بواسطت چند نفر از انشا و قاضی
 استر ابدا لی انجمار از توجه خود اطلاع و بیانات قدم حصانت قلعه تاکید کرده از سبزووار بطریق مینار مر حله پیا گشت شاه اشرف

نیز از توجرد و انگلی نادرشاه خبر یافتند سیدالخان افغان که در سر توپخانه روانه ساخته در هنگامیکه شهر بند بگرام
مقرر بود و درسی بود ان شب سیدال با فغانه بر سر توپخانه نادری شخون زد و کشت و خوانی واقعی پیل آورده اما کارش ساخته
بعده پس پاگردیده لواے بهر میت بجانب شرف افراخت روز دیگر نادرشاه واد مومن آباد گشته و سیدال از مومن آباد کوچیده
روانمماند و دست گردیده بهمدان روز شرف شاه نیز بهمانند دست رسید افغان و قزلباشان هر دو طرف ستان جانشسته بمقابل یکدیگر
شافتند و در آن روز نادرشاه تمام لشکر را یک قل قرار داده تفنگچیان پایوه را فوج فوج با توپخانه محیط لشکر ساخته مقرر شد که افواج
بهمان پنج گروه گروه در جای تعیینی ثابت و قرار کرده بدون امر نادری از جای حرکت نکنند و دست باستمال آلات حرب کشانند افغانان نیز
جمعیت خود را سه گروه ساخته از سه جانب فوج نادرشاه حمله آورد جلوریز و باتیغهای کشیده سنا نهاسه نیز بجانب قتل ایرانیان گداور انگیز
و مشغول بستیز و آویر شدند و جوانان نهال می فغانه که همیشه در معارک جلادیت پیش از در عرض خصم افغانی رزم ساز بودند پیش پیش انظار
حمله و گشت بهینکه بتیر رس گلوله رسیدند توپخانه از ان نادری از گلوله توپخانه ایشان باران آتش باریدند با وجود آن بهادران افغان
سمند و اسازان توپهای صاعقه بار محاط نموده خود را بان دریای آتش در انداختند و گلوله های جانسوز قزلباشان آن یکتا از ان سیدال
شجاعت و بیاباکی و شیران میشه جلادیت چالاک را با چند نفر از زبور کچی شتران نبورک را که بنحیستقیم در محاذات توپخانه می
بر خاک پاشانده اخته باقی را نیز زور آتش بازی توپخانه از جای برانسته پس با ساختن فغانه را از مشاهد اینحال آتش بجای نهاده
و دو دانه را برآمده از طیش غصه شیرانه از هر طرف هجوم آورده بکلات پراختند اما از هر سمت که بر فوج نادرشاه هجوم آوردند خود را دریای
آتش شناسا و ریافتند پس لاچار بجانب تیغ شتافتند پس ان قول نادری بهمان پنج و تریستجه تیر افغان گردیده نبوت دیگر عملدار
ایشان انپای در آمد چون تیغ بدست شمشیر زنی و نیزه گذاری افغان پیرسید توپخانه آتش فشان بقزلباشان میر سید شرف
اقبال را سنگونیده او هیچ صورت حاصل نمودن نخبه غنیمت دیده از دست مردان شیر و شش بهادران غصه مننش را طعمه ننگ توپ
تفنگ خصم گردانید لاچار توپخانه و خیام را با چوبان و دیون برن نتوانست گذاشته بوسیله بهر میت نهاده فت و آنروز از سه
ساعت روز تا عصر شعله نوار جنگ بوارق توپ تفنگ فغان بود و جمعی کثیر از افغانه با ناموس ننگ رؤسای و شرفا و قار و فرنگ
از راه ننگ توره افغانیه خود را بقتل در داده سوا آن سبیل از نطائف بعضی تیر و تیر کشیدند هر چند از ان نادری جوانان تعاقب دند اما چون دیک
روشن نادری هنوز تیر باندوز راه و رسم جنگ چنانچه باید بودند و نیز نادرشاه این فتح را ثمره انتبازی سیدالست لهذا با ایشان حکم غنائم نادری فرمودند
و بدو قریب شصت نفر غنیمت در شاه وارد افغان گشتند و بعد از ان بعقب شاه شرف کوچ کوچ روانه صنفشان و از سواغ غنیمت وقت آنکه چون خبر
شک شاه اشرف با فغانه طهران سیدالخان بموجب علام شاه اشرف مقبران بلبرایمیان ارگ که در کنار شهادت کرده
بودند جمع آورده تمامی را کشتند و قلعه را خالی نموده بجانب صنفشان رفتند و رجاله و عوام شهر بعد رفتن فغانه بمیان ارگ حجت
بهنیغارت اموال آنطائف مشغول گشتند و در آخر روز نوبت کشیک بجای فغانه افتاده ان موت گریه گان از بیغلی یا مشعل
افروخته بجای فغانه درآمدند و ناگهان از ان مشعل شراره باروت افتاده زیاده از هشتاد نفر آتش باروت سوختند

لمعه در ذکر جبل جنگ دیگر نادرشاه با اسلام خان افغان حاکم طهران

آورده اند که چون شاه اشرف بعد شکست اقامه ممانند دست عازم در امین گشت اسلام خان حاکم طهران بعزم محارب برسد راهی

طرح جدید در کار جنگ ریخته اول تفنگچیان پایده را سلسله خود داری از گردن برگرفته حکما بر سر توپخانه روان ساخت متعجب
ایشان لوی کشاده قول را حرکت داده پایادگان خود را بلا تماشا دران دریای آتش نهنگ ساغوطه و کرده هنگام گشت منخون چنان
گرم شد که از گشته پاشته تابسته شدند و در سره مروان دران میدان چون گوی غلطان گشته جنگی بوقوع آمد که بملاحظه
آن میخ ملاحظه جلاوت از دست انداخته چون اراده کامله آتی خوانان دوست نادشاه و قزلباشان بود فوج نادری نیز در برپشته
افغانه متصرف گشت بعد از آن سواران فوج نادری که در کجنگاه ایستاده بودند با جازرت نادشاه بر لشکر افغانان یورش آورده
و از هر دو جانب بیکدیگر در اوینجه میدان محاربه از خون مردان کار گلگون نمودند چون در لایه خون شده بدشت و راغ به
جهان چون شب آسمان چون چراغ به ز آواز اسپان گرد سپاه به ز خورشید پیدانه تابنده ماه به در آتش گیر و دار که شعله
سیف بارتق نشان خیر ساز چشم کارزار و دست اجل سیل زین جیغ روزگار بود و سیال با فوج عظیم از پشت بر لشکر نادشاه جمعی افغان
از سمت دیگر بر قول حدود گشته آتش حرب ضرب برافروختند و بیایه از دلیران فوج نادری بضر شمشیر گشته و جمعی را بنوک
و دخته سعی مردانه بر سر کار آورده اند اما چون کوکب طلوع نادری در شرف ستاره اقبال شرف در و بال بود شجاعت جلاوت مردان کار
افغانه کار گزنگشته فتح از آن نادشاه و شکست نصیب شاه شرف شده جمیع امانت سلطنت توپخانه و اسباب حرب گدشته
خورد راه اصفهان گرفتند و آنروز از دو ساعت روز تا عصر نیز اقبال شتعل مانده بعد از آن چون افغانان منتهی شدند قزلباشان
تعاقد ایشان نمودند که بیایه از افغانه و رویه مع جمیع از اسیران ایشان پیش نادشاه رسیدند اما نادشاه تمامی اسیران را
مخص ساخته هر یک بطرفی فاطمه خواه رفتند چون در روز جنگ هنوز فرغته از کار خصم حاصل شده بود بعضی از لشکریان نادشاه
دست بغارت اموال غنیمت دراز نموده غنایم بسیار بدست آورده بودند نادشاه غیرتالان نظری که آینه در همچون قوت نازک سپاه
مربک همچون از نازک بیاگر دو همه لمبوسات فروش فحیدر و خرگاه دارلست سقرات اسباب نصیب که از انظار مانده بود و قسمت آن
از میران قیاس آتش سوزانید

لمعنه بیان تلخیص نمودن بادشاه دار السلطنه اصفهان و اخراج نمودن شاه شرف افغانان را

چون شاه شرف از مورچه خوات نه بریت خورده بجانب اصفهان رفت باصفهان سیده فی الفور از آنجا همراه افغانه برآمده شب شب
جانب شیراز فرار نموده رفت وقت صبح چون قسبه نشینان اصفهان آفت گشتند به شهر درآمده اهل محلات افغانه را که فرصت
گزی نیافته بودند قتل رسانید و به غارت اموال ایشان مشغول شدند و بعد از آن اصفهان دروب شهر را به حقیقت حال را
بخدمت نادشاه عرض داشتند تا این بستم سوم ربیع الثانی سال مذکوره کوکب نادری عزم اصفهان گشت کس را برای ضبط خزائن و
غنایم تعیین ساخته خود بجانب شهر رفتند چون در اصفهان مقام کردند مردم طرقتی باز ماندگان افغانان را که بے سرو سامان بودند گروه
گرفته آوردند اصفهانیان که از او بزم افغان میگرفتند در بنو قات اسیران را به شمشیر کار و تیر گشته روانه ملک عجم ساختند
بعد از آن که اموال بالا مال افغانه بحیط ضبط ملازمان درگاه نادری درآمدند نادشاه سان سپاه گرفته آن غنائم بسیار را از نقد و
بنس و اسباب طلا و نقره و غیره برسم جواز و انعام به سپاه پیشیند و کس را رسانیدن آن ثمره و آوردن شاه ملها صفع می دانه
طهران ساختند و نقد در شاه بعد از نظام مهم شهر بازارگاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند و عرض آنکه بعد از و و شاه ملها سپ و

نشانیدن او بر سر سلطنت روانه خراسان شوند در بتم بیع الاول شاه طهماسب وارد اصفهان و از عرض راه نزد شاه فرستاده
 نزول نمودند چون رسید است که از عزیمت نادر شاه سمت خراسان امور سلطنت مختل خواهد شد و باینستج این عزیمت باینکه مندی
 تمام مبالغه و اصرار کرده نادر شاه را از ان عزیمت بازداشت سابق ذکر یافت که پسر سیدال با چند تن از افغانه بانتظار کار اصفهان
 از حسن قلینخان استحال نموده و مقارن اینحال شبی مستخفین را غافل نموده با کوچ اسباب بجانب سلطانیه که در تصرف رومیه بود
 قرار نمود پس حکومت قزوین ضبط مال افغانه بعهده اهتمام محمد رضاخان شامل مقر غرض حسن قلینخان را بجانب فیان و گلایگان
 امور ساختند که در آن روز و بوم از جانب عسکر روم خبر داده باشند و مدت چهل روز در آن ملک لغز و زجاجا گاری می حکم می کشیدند
 و باینکه در آن روز و بوم از جانب عسکر روم خبر داده باشند و مدت چهل روز در آن ملک لغز و زجاجا گاری می حکم می کشیدند

افغانه با نادر شاه مقیم رغان و شکست یافتن بر افغان قتل شاه اشرف

بعد چهل روز چون نادر شاه انتظام نوعیه مملکت اصفهان فرمود و بسمع او رسید که شاه اشرف با اتفاق افغانه در شیراز مکتب نموده
 استعداد و جمعیت اعراسلیمقانی و باقی عشائر نواح فارس بنادر است بنابراین بتایخ سوم جمادی الآخر در عین مستان از راه افغانه
 و مشهد در سلیمان خانم شیراز گشت بعد ورود بزازقان شش فرسخ شیراز شاه اشرف از باجمیعت و اختتام جدید بمقابل نادر شاه آمدند
 جنگ آرگشت و از طرفین تسویه خوف و ترتیب اصحاب سیوف عیال آمده سخت افغانه بهیت مجموعی نبضه و طیش تمام بجانب قتل نادر
 حمله ور گشته تنور و جلاد و چیر و سستی و شجاعت از حد گذرانیده به پیادگان جلومقدار شده نیران متاع را اشتعال دادند اما افغانه
 چاکدست نادر شاه بگلوله های جانور ایشان را سوخته پس پا کردند و جمعی از ایشان قتل رسانیدند نوبت دیگر نیز افغانان از جو غصه
 و غیرت افغانی چون فیلیان مان نعره نمان بطرف میمنه حمله آورده شل سابق خود را غرق دیایه آتش یافتند و از گلوله های زوروزک و
 تفنگ سیای بر سیدان هلاک نمادند که نادر شاه بانوچه از دلاوران با دایمینه شتافته بجلالت در هر گداز و صدقات مرواندا از افغانان را
 پیران ساخته و جمعی از ایشان قتل رسیده چون بانوچه زور افغانه را با بازو قوت اقبال نادر بی هیچ پیشرفت لاچار شاه اشرف
 با بقیه افغانه بجانب شیراز رفت و افواج نادر بی تاد و فرسخ تعاقب منهران افغانه نموده فضا بهایمون را از خون گشتگان گلگون
 و دامن شست مجرای رود چون گردانیده روز دیگر علی الصباح میان صدیق و ملاز عفران با سیدال بر سلیمتیمان از جانب شاه
 اشرف از رزقان شده از نادر شاه جواب التماس استیمان بدین خوشنیدند که در حالت امان بکس ایشان منظور است که اسیران
 خاقان مرحوم با دیگر اساری ایرانی که همراه دارند زن و مرد تسلیم نموده خود دست و دست در ممالک سلطانی اقامت نمایند و سرکردگان
 ایشان ملازمت رکاب اختیار نمایند پس هر دو رسول و پس رفته صبحگاهان ملا صدیق و ملاز عفران مهد علیا دره ناسفته و دومان
 شاهی را با خواجه سرای به سرای ولت رسانیده دوباره واپس رفتند که شاه اشرف اسطمن کرده بیارند اما سیدال که در روز پیش
 بار و نه درسی آمده بود از خلاصی کوچ و منسوبان خود که در ارگ قزوین محصور بودند آگاهی یافته همان شب شاه اشرف را بفرقت
 گریز آورده و شاه اشرف از اهل خود بدین و نفرشانزده اکتفا نموده اسطمن و ابراهیم پسران شاه محمود را با نادر افغانی و سیزده نفر از
 انان که زنان دختران همشیره های او و شاه محمود و ملوک و بدین و نادر فرصت نداشت و نادر از گشت و خواب و بوسه سیرتی را با

قتل آن هیچ پرسی بیکر تین نمود و خود گکارگر زیر اسب بختیاری را گزید و او را خواجند کوزین صرف اینقدر فرصت یافت که دو نفر از راجات
 شاه اشرف را که یکی خواهر شاه محمود بود و قتل رسانیده و مادر شاه محمود را زخمی نمیکرد و نیم جان کرده بود که بعد و رود لشکر نادری بن کبیر
 کرد و ملا صدیق و ملاز عفران نیز شاه اشرف را پیوسته بودند که شاه اشرف از غلبه اضطراب فرار کرد و قراولان لشکر نادری که براس
 رسانیدن اخبار فرار شاه اشرف متوجه خدمت مادر شاه بودند و در اثنای راه میان ملاز عفران و ایشان را باده پانزده نفر افغانه
 ز قتل ایشان باز گردانیده آوردند اما مادر شاه فی الفور ایشان را رخصت داده گفت که چون باختیار خود برگاه آمده بودند گنگنه تن
 ایشان در پیش آیین مروت و فتوت جایز نیست هرگاه در جنگ شگرت شوند مقتضای وقت عمل خواهد شد و بعد ترخیص ایشا
 ن مادر شاه مع انواج بعقب شاه اشرف سوار شده نزدیکی پل قنار که دوازده فرسخ شیراز واقع است رسیده و در آنجا بختیاریان
 لشکر این انتظار جمیع عقبان را نگه داشته در نیم فرسخ منزل کردند از اتفاقات پانصد نفر از افشاریه و اگر او قراول بود که مقتدر پیش
 و نیم فرسخ در پیش می بودند بر سر پل قنار با افغانان رسیده شاه اشرف در اول مله از رودخانه عبور نموده میر محمد شهنویس میان
 که پیر و مرشد شاه محمود و شاه اشرف و در میان افغانه صاحب غرض و شرف و جمعی از سران افغانان و فدا یان افغان محافظت او و ضبط
 پل را بر خود گرفته قراولان مذکوره را بجنگ مشغول ساخته تا افغانه تمام جمع از پل گذرند مع هذا افغانه اضطراب بیم جان منجم
 گردیده جمعی در آب غرق شده و دوازده نفر از اطفال خور و سال و شیر خواره را با بیایه از زنان و اطفال میل انداخته منور
 شده رفتند و قراولان سرزنده بسیار بدست آورده که میان بختیاریان صدیق و ملاز عفران را از آنجمله بودند بنحمت مادر شاه
 حاضر آوردند هر چند با مویرین خدمت شایسته کردند اما بیاعتنا بیغفلت که مادر شاه را همانوقت از بنوا قعه آگاهانی اند چه اگر آگاهی
 میدادند تمامی افغانه را مادر شاه گرفتار کردن میتوانست بنابراین مادر شاه سرگروه اگر او را عبرتاً لئلاظرین چشمها از خنده بر آورده و
 سرگروه افشار را بقطع گوش گوشمالی دادند و کس را جمع کردن با ساری اطفال تعیین نموده خود با فوج ماهشت فرسخ راه بقعه
 شاه اشرف رفته چون دور رفته بودند باز بشیر از عطف عنان فرمود و از آنجا فرامین مبارک با طراف ممالک فرستادند بانضمام
 اینکه از هر راه افغانه عبور و مرور نمایند سر راه برای ایشان بگنجد و نیز از آنجا اولاد و زنان همیشه شاه محمود و شاه اشرف را از راه
 کرمان روانه مشهد مقدس ساختند و میان صدیق و ملاز عفران باقی گرفتاران افغان را با مسوبان و اسارهای زندان خاقان مغفور
 روانه اسفهان کردند و در سر پل رودخانه نستی ملاز عفران بکس نفوذت خود را از پل بآب انداخته خود را هلاک گردانید و بقیه را
 محصلان باصفهان رسانیدند و در آنجا حکم شاه طهماسب قتل رسیدند و مادر شاه از مقام شیراز از علیم دان خان شامور را بر تلخیص
 خبر فتح اسفهان بچشم شاه چغتایی بادشاه دلی به سفارت تعیین نموده روانه هندوستان نموده به بادشاه دلی اعلام کرد که از آنجا
 که در نیمه افغانه قندهار نسبت به دولت کمال مخالفت ظاهر کرده اند و مابعد دولت را تسخیر قندهار منقوش خاطر است از سمت
 کابل که صوبه مملکت هندوستان است جمعی بر سر راه بیوا آنجا مامور تعیین نمایند و در شهر و هم ماه شعبان بعزم استرا و ممالک عراق از
 رومیه رویه متوجه آن سمت گشته و جنگام و رود بنزل نیر و در مزار ابو القاسم کاشی عهدنامه والی گری خراسان بالاستقلال
 بنام مادر شاه از شاه طهماسب بپایانید مضمون اینکه جمیع ممالک خراسان حد قندهار را می پل کورپی که راس الحید عراق و خراسان است بضمیمه
 از ندران نیز و در کرمان متعلق بدولت نادری باشد و مادر شاه انیمنی را قبول نموده در ولایت مزبور سکونت نامی سلطان
 آیلیم ولایت ارتضی علی ابن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء رواج داده بعد از آن غایم محاربات رومیه شد و در غده ماه محرم سال

نهار و صد و چهل و سه مقام سنج ملاز عفران نام از جانب شاه حسین برادر شاه محمود بود و خدمت نادر می شده و عینیه شکر لهار
 خلوص ارادت و استعاضه ز خصمت اولاد و نسوان شاه محمود که در شیراز مانده گرفتار شده بودند بنظر نادر شاه گذرانیده خبر قتل شاه
 اشرف را برین مبط و رویاچه صیغه عرض مطلب گزینیده بود که بعد از آنکه شاه اشرف برگشته روزگار از شیراز مفور شده بجانب لک رفت
 اما اهل قلعه لار در بر روی و بته راه مخالفت کشوند بنابران را بنجا و قفله کرده از راه کم و زراشیر و شیستان متوجه سمت قندهار گشتند
 و بقتل شاه محمود از قندهار نیز کناره جو بود و در کنار رود و میرمنار راه میانه آننگ بلوچستان نمود و اینجا نیز از نیمنی آگاه شده با
 جمیعت کامل از قندهار و اردقیریه یکی من اعمال گرم سیر گشته ابراهیم نام غلام را با جمعی بطلب تعیین نموده و ابراهیم لغیا کرده و رشب
 تا یک بر زرد کوه که در سمت سفلائی شورا یک واقع است اشرف را دریافته بدیدارش شاه اشرف باز بنگاه و رگزیه میزد و در
 میرفت اما ابراهیم چالاکی را بکار برده با تفنگ میمالاتی او گشت بهینکه بقتلید بداغ شاه اشرف سید خیر از کمر کشیده برابر ابراهیم
 حمل و در گشت اما ابراهیم سبقت نموده تفنگ را بر سینه شاه اشرف بسته عقده را که در دل تفنگ گزیده بود و کشته دل خود را اند
 تفنگ از غم هستی خصم خالی ساخت و محذرات علیا عنایت کرامات خاتون مغفور را که نزد شاه اشرف و دند برگرفته به قندهار رشت
 بعد و رو و عیضه شاه حسین جواب بیضا نش باین نهج صادر شد که بعد از آنکه شاه اوستی مکرر دار و اند نمایند اسراره او رخصت خواهند
 یافت چون در شاه بعد حصول فتوحات متواتره بر رویان بتمام تیریز رسیده عزیمت پنجان کرد و مقارن آن حال در غره صغیر پاپار
 از جانب صافلی مرزا واروده خبر آمدن افغانه بهرات بر شمس مقدس و وقایع آن سمت را بعضی رسانید و این معنی موجب
 مراجعت نادر شاه از پنجان سمت بهرات خراسان گردید

و بمیان حال خرج افغانان به الی ابراهیم تمسحیه مقدس شکست دن ایشان بنظر الیه

ابراهیم خان برادر نادر شاه

تو شتاند که چون نادر شاه حکومت بهرات را با الیارخان مسلم داشته مراجعت نموده بانجام مامور عراق از بدایجان غمیشون گشت
 و زبیر شاه حسین بهر حکم قندهار با طائفه ابدالی از در سازگاری برآمده ایشانرا بمخالفت نادر شاه ترغیب و ترغیب او
 و باید الیایان اثر کرده هر دو گروه بالاتفاق بهوس تسخیر و تاخت شمس مقدس کردند اما الیارخان بملاحظه قوت مروت نادر شاه
 نسبت و نفع برعلایت عهد و پیمان عاقبت اندیشی از پیمان انحراف نموده بنابران ابدالیان از و سرگردان گشته ذوالفقارخان
 را از فرساده بهرات طلبیده چون ذوالفقارخان بهرات رسید الیارخان از و دمانعت درآمده و در قتل میان ابدالیان بهر
 سهله برخواست و الیایان را شوق بهرات اشتغال داشت تا اینکه ذوالفقارخان غایب و در سوم ماه شوال سال هزار و صد و چهل و دو
 و نعل شمشیر و الیارخان با کوچ و اتباع روانه مار و چاق گشت پس ابدالیان ذوالفقارخان را بمحکومت برداشته
 بعزم تاخت زمین اقدس اقدار کردند الیارخان نیز کوچ و اتباع خود را در مار و چاق گذاشته خود را با نمود و قانیان حاکم
 نرس و بعضی از حکام او و میاقیه که با و اتفاق داشتند سه روز قبل از ورود ابدالیان اخل شمس کردند و ظهیر الدوله شرائط
 اکرام و مراعات تمام ایشان بظهور آورد و چونکه نادر شاه قیافه میداشت که نقش نبض مدت الحیات از صفی خاطر افغانه منحوس خواهد

شد و ضرورت وقت فرصت بر خراسان تاخت خواهند کرد و لهذا بعد از خیر صفهان فوج از اردو می نمود و روانه خراسان نموده و از همدان
 نیز باقرخان را بخابری را برساند و جمع کردن سه چهار هزار نفر تفنگچیان فوجی استرآباد و توابع آن فرستاده مقرر داشتند که در صحن ضرورت
 بمسکون طهیرالدوله ابراهیم خان پیوندند و همدان آوان بابر ابراهیم خان نیز حکم نوشتند که غلّه وافر و ذخیره متکاثر در مشهد سامان کرده و
 بعد در دوشمن بنادر را بقلعه داری گذاشته از معارضه غنیمت اعراض نمایند و القصد و الفقارخان باهشت هزار جوانان از افغانه بمقام
 خواجی بیخ نزل کرده آغاز تاخت نماز کردند و ابراهیم خان خبر و روایات را شرح و از بنده مست نادشاه عرض نموده پانزده روز
 هر روز پشت بدیوار بست قلعه داد و فرسید و تا اینکه انیمقدّم بمقام سنج معروض خدمت نادشاه گشت نادشاه مجدّد و ادر منع جنگ
 میدان با افغان طهیرالدوله تحریر نموده حکم فرمود که بدستور مشغول بیداری و خود داری باشند که انشاء الله تعالی امن نیز خود را عنقریب
 بانجام میرسانم و هنگام وصول اینجواب باقرخان نیز باچراغ تفنگچیان از بیرون وارد مشهد گشت بعد چند روز روز طهیرالدوله
 بحریک بیضی از جوانان مغرور شده با وجود مانع سپاه را بر داشتند و آذوقه سه روزه را مساخته از سمت کوه شکسته باکو گنجه
 و زنگین باریت حربی افغانه نیز دلاوری و بهادری موروثی بکار داشته بمقابل او پرداختند در اثنای گیر و دار باقرخان گروه
 تفنگچیان پیاده زخمی گشته فوج از پیادگان ادول از دست داده می بر تاقند بجائنه این امر ابراهیم خان با چند نفر اسب بکشته
 تا آن فوج گریخته را از گریز باز دارد و تفنگچیان که از ضربات حریف غنیمت سر سیم بودند حرکت او را محمول بر فرار دانستند و کسر سرشته
 جنگ از کف داده دیگر لشکریان نیز ضبط عنان نموده سمت شهر می بهریت نهادند و افغانه تعاقب بکار داشته و ششیر نیز قتل
 لشکریان ابراهیم خان روان ساخته در آن روز سواران بسیار از مرکب مهستی پیاده و جمیع عقیق از فوج پیادگان طهیرالدوله قتل رسید
 و جمیع خود را بقنوات انداخته غریق بحر فنا گشتند و ابراهیم خان با بقیه السیف از لشکر خود بدشواری خود را بقلعه مشهد رسانیده
 و افغانه بمحاصره او پرداختند و این واقعه در سیزدهم ماه سال نهارد و صد و چهل و دو هجری در سمت شمالی عکله شت و زرگران
 مشهد مقدس اتفاق افتاد چون ابراهیم خان از فجالت حوصله عرض نمودن اینکار نداشت رضاقلیخان مزارا که در آنوقت بمردود از ده سال بود
 این مرتب بوسیله چا پانچ مدت پدر عرض داشت نمود و نادشاه در جواب آن بیانه را خواند نوشتند که در حصار استواری قلعه داری پشت
 بدیوار الطمینان داده و خنجر را بنیان ثبات قرار دهند و راه نهند که اینجانب عنقریب با فوج شب و نزدیک کرده به شرفت خصم میرسم القصد
 بر رسیدن اینجانب نادشاه قبض بسط امور ضروری بنده و غرق را همدان جا گذاشته مع لشکر بطریق المیارسمت خراسان روان گشت
 و بروقت رسیدن بتعام قزل اردون خبر یافت که بعد شکست دادن بابر ابراهیم خان افغانه دو و از نهاد قراقرم و مزارع و خرمینهای توابع
 شهر آورد و تسی و یک روز در حوالی مشهد مقدس کنت کرده و انداختند و نایران نادشاه نیز ترک المینار نموده واقع شانزدهم ماه
 وارد قزوین گشت در اینوقت افغانه در جزین که بار و سائے در جزین در قلعه متحصن بودند نادمان خواستند نادشاه به شفاعت
 اسحاق سلطان که هنگام انسیدار شاه اشرف حاکم نرو و بعد استیصال شاه اشرف می نیاز بدرگاه نادری آورده بود او شان با
 قرین عفو و امان ساخته بعد اقامت سه روزه از انجاس روانه شده از راه طهران وارد ایوان کجیف گشتند و از انجا بنیبه و تسخیر کجایان
 سرکش پراخته و بعد مغلوب ساقی ایشان و گرفتار یو غمال از آنها حکم دادند که خانواری و یرغمال را متعاقب از خراسان سازند لشکر
 را با وطن و اماکن بخصت داده بگنجان را اعلام کردند که در سیم و دو بعزم سفر هرات وارد مشهد مقدس باشند و در آن مقام از جانب
 الدیارخان سدوزی میقیم مشهد عیضه شمس التماس عفو تقصیر طهیرالدوله ابراهیم خان رسید نادشاه بخاطر اوفتخوش را معاف فرموده

حقیقت در گذر نمودن از تقصیرات او و در جواب بنام عالیجاه الیاری خان اصداف فرموده و در آخر راه بیخ افغانی از آنجا حرکت فرموده کوچ
بر کوچ وارد شهر مقدس گدید و در عمارت چهار باغ قرار گرفته و در آنجا سان لشکر گرفته و جوانان نامی افشار و اکراه را فنون سپاهگری
تعلیم داده همگنان مشت عمده گرفتند راست گفته اند

اگر از کار فرار و می دوستی در میان باشد بناخن سنگ آئینه سیما میتوان کردن
چون عزم نهم شد ایاری خان بدالی که در مشهد حاضر حضور بود و التماس کرد که پیشتر زنده داری و چاقی توقف نموده و جمعیت از افغان
بهم رسانیده باز در سر راه ملازم رکاب گرد و لندنا در شاه او را بنمود و از فرقه خلاص فخره مخبر مرصع عطایا خاصه اختصاص داده و
در روانه مارو چاق ساخت ابدالیان هرات چون خبر توجبه نا در شاه بهمت هرات نشینند و والفقار خان کس نزد شاه حسین یک
حاکم قندهار فرستاده از او استدعا نمود شاه حسین نیز با گروه انبوه از غلزیان بیرون آمده و او را سفر از شد و مجدداً ایشاق اتفاق را با
ابدالیان استحکام خواست اما استحکام نیافت بنابراین شاه حسین از رفاقت ابدالیان کناره گیری و ایشاق را سی خود را اختیار
و بهانه روانگی خود ساخته و بیضا استکانت امیر باستان علی نصرت خلاصی ملا و دلسوان شاه محمود مصوب ملاز عفران معتمد خود و سحاق
سلطان گذارش خدمت نا در شاه ساخت و سؤال و اجابت یافته تمامی اساری ذکر و نامش که چهارده تن بودند خلاصی یافته
تفویض فرستادگان بد کور شدند شاه حسین نیز دو نفر مخدرات سلطنت صفوی را با ملاز عفران اسحاق سلطان وانه در گاه نا در شاه نمود
صرفه در جنگ صلاح و در گنت و در گنت دیده از فرار روان قندهار گشت اما با وصف کن بریت تنگ افغانی سه هزار نفر غلزی را که در گلی
سیل باعانت ابدالیان فرستاد و نا در شاه مخدرات حرم شاهپری ابا صغمان فرستاده روز یکشنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک رسید
کوچ نموده و بعد وصول بلگرام محل عالم به و غرق را در آنکان گذاشته موافق ادب سپاهگری تعیین چرخ و قراول و ترتیب تیپ
و هراول و طرح و کیمین از نیزه گذاران تفنگچیان توپخانه و زنبورک جدا گانه تعیین ساخته با آذوقه شش روزه از سر راه رباط تومان آن
شد و فوج را از مقدمه کیمین از رباط بوزیر بطریق چپاول بمجال شش قشکیان غوریان انداخته تمامی محال را غارت و تاراج نموده قندهار
واقع شده راه را مفتوح ساخته روز چهارم ماه شوال مکان موسوم بنقره سه فرسخی هرات را مستقر ساخته و والفقار خان نیز بر سر انظار رباط
چون شش هزار غلاف شهر هرات برآمده و برابر فوج ناوری ایستاده طرفین دست مبارک قتال کشا و چند چنانچه غروب آفتاب جنگ کارزار کرد
حالی شام که فریقین دست از حرب پائیز مضمار طعن ضرب کشیده برگشتند سیدال غلزی با جمعی کثیر از سوار و پیاده بزم شبنون میان
دیوار شهر شکسته و بنال لشکر ناوری برآمده و در کنار اردو معالی بصدای شلیک تفنگ حلقه کوب جنگ گشت اتفاقاً آن زمان
نا در شاه بر برجه که در سر شهر حکم ناوری احداث گشته بود برای تفرج و نظاره اردو برآمده بود و مقارن آن فاعنه از میان نهرا با قتل
افروزان ظاهر شده جمعی از ایشان را طبع بر ند کور نموده آغاز جنگ کردند نا در شاه با هشت نفر از غلامان تفنگچی حاضرین برج بعد
افغانه پروانه همه ریخت بهادران لشکر ناوری بهمت تمام دست بشیر و دیده با افغانه مقابل نموده دست قتل یکدیگر کشادند اما
آخر کار افغان پس با گردیده و فتنه روز دیگر طرفین مستعد قتال شده نا در شاه لایت خود به سمت تخت سفر برافراخت و سواره و پیاده فاعنه
بر سبقت بسته و در فاعنه تخت سفر قرار گرفته پس نا در شاه بنات نمود با گروه تفنگچیان با شکوه متوجه سر کوه گشته جنگ در پیوست
و بعد گشته شدن چایخانه از فریقین هر دو لشکر آهنگ مراجعت کردند نوبت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید شفاف بود و فریقین برگرد
مقابل نمودند اما در عین این حالت از در رسید بهاران باریدن رعد غریب در گرفته لایم هر دو لشکر بمقام خود باز گشتند بعد چند روز

بارافاغه و ذوالفقار خان بکيد و کجيت بهيت مجموعي ميرن آمده قلعه سايلمازاک نزدیکی بمسکراوری بود و تصرف نموده در آن توقف
 کردند از طرف دیگر نادر شاه نیز صف آراء عرصه زار گشته اولاً تفنگچیان پایده را از دو جانب زانو در زانو بر زمین زده تا سه
 ساعت شعله تفنگانی را مشتعل داشتند اما هیچکدام بهادران طرفین از زخمهای پیلوشکافت پیلوتهی نمیکردند تا آنکه بهشتیت این دوئی اقبال
 نادرسی پسا فاغه از جای فته پسا گردیدند در ضیق سواران نادر شاه بر قلب لشکر افاغنه حمله در گشته و طرفین کشت و خون یکدیگر پرور
 تا آنکه جمعی کثیر از بهادران افاغنه که پائے ثبات بر میدان فشرده پسا پائی از قزلباش عار میداشتند بعد جنگهای دانه قتل رسیدند و
 بقیه را پسا وادی نهر میت گشته چنانچه نادر شاه و توپخانه ایشان بر جای مانده بدست نادر شاه آمد خلاصه کلام آنکه تابست و
 دو روز آن مکان بقرار نادر شاه مانده و هر روز جماعه افاغنه بکارزار می آمدند و محارب مردانه می نمودند و از مسکراوری نیز هر روز
 لشکری بمسکراوریت میفرستادند که جمعی از بهادران فریقین قتل رسید و هیچ شیبی نیامد که شیبی خونین بود و قتل و غارت
 جمله و قتل و توقفت آن مکان آنکه الیه یار خان که از مشهور مبار و چاق رفته در منزل مزبور با جمعی از ادیبانیه با و غیس و مامور چاق با و
 نادرسی پیوست و همچنین محمد سلطان مری با سه هزار نفر از انجای تهاخت توابع فراه مامور گشته و بعد و رود با نجا با مصطفی خان
 ابدالی حاکم قلعه خاش جنگ نموده حاکم مزبور را با جمعی از افاغنه و سرور با گر قماران نزد نادر شاه فرستاده قلعه خاش و کده را تصرف
 آورد و بست و ششم شوال نادر شاه باراده محاصره هرات و هزار نفر از سپاه را بسز کردگی مردان کار دیده با توپخانه و اسباب سنجیده
 بحر است نگر نقره ماسخه چون آب و یو و طغیان داشت از سمت ندر جان کبوتر خان عازم ملالان گشتند و هنگام ظهر موضع بیخورد و
 نادرسی نزول کرد و بعاثه انصوت افاغنه نیز باراده چپاول بر لشکر نادرسی از قلعه برآمده پشت پل و یواریست شمس آباد که قلعه آماده
 بود مستعد جنگ نشدند بعاثه انجالی و در شاه شرب بدع پوشیده سوار شده میا کار گشت چنانچه تفنگچیان پایده توپخانه را با قول از
 پیش و بقاء با افاغنه فرستاده تا انظار افغانه را مشغول جنگ سازند و خود با فوج سنگین از پشت سیران گروه درآمده در میان ایشان و
 قلعه عامل شده جنگ انداخت چون هنگام مقابل گرم شد و افاغنه میل بهت شهر نموند از انجانب توپ تفنگ بر ایشان سر داده
 و از طرف دیگر مرغ و سان بر ایشان نهاده چون انظار افغانه از هر طرف خود را گرفتار ضرب طعن توپ سان یافته و در مقابل با هر دو لشکر
 کوشش کما فی فی ساخته با وجود آن خلاصی خود فرار نیدند بنا بر آن حکم انفرار مالا یطاق من سبیل المسلمین راه نهر میت پیش
 گرفته فوج نادرسی تعاقب ایشان اختیار نموده جمعی را از ایشان کشته و بعضی در نهر میت جان داده باقی بدر رفتند چون لشکر
 بیات از نهر میت افاغنه مطلع شدند از سمت کمر نقره بضابطه مقرر در انطرف رودخانه بگرفتند راه ایشان از هر رود گذشتند
 و تا پای حصار هرات سعی در قتل ایشان بکار بردند - روز دیگر نادر شاه عازم ملالان گشته در وقت چاشت بقوه ناگهان
 واقع بخار پل نصیبایم کرده حکم داد تا بر جباله ستین بر اطراف اردو بر پانموده هر یک از سیران لشکر و سرتاج و خندق و پل
 ترتیب ده - و بفاصله دیوم دلاور خان تا یمنی با ادیبانیه وارد مسکراوری گردیده پرورش یافت چون بنوعی مرقوم شد
 سمت غربی هرات منزل نقره مقرر لشکر نادرسی جانب جنوب که سیر ملالان باشد مضرب خیام نادر شاه بود و طرف شرقی شهر خالی
 بودند از چهارم و بیعه فوجی را با توپخانه مامور فرمود تا از آب هر رود عبور نموده در محاذات قلعه کمرخ بجای شش رقی توقف نمایند
 و خود نادر شاه از مقر خود سمت غربی از سنگ نقره متوجه شهر گشته تا انظار افغانه بهت شرقی نتوانند پرداختند و سیدال با فوج از افغانه
 در محاذات درآمده سر راه دلاور ایشان گرفته جنگ در پیوست و نمران همینه و مسیره سر کردگان قلب طرح فوج نادرسی به دفاع

پرتاخته بعد محاربه سخت افغانه را پس پا کردند و لشکر کردند و بنیزل مقصود رسیده توقف کردند و راه عبود و مرور بر افغانان مسدود ساختند
 بعد چند روز از راه نادر شاه بغیر مکان اردو تعلق یافته وقت شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه با جمعی از خواص عزیمت آن سمت نمود
 روز دیگر هنگام صبح از لشکر شرقی آغاز ظهور و خروج نمود و متوجه قریه اردو خان یکشنبه ششم درین وقت باز افغانه بهیست هجومی
 حمله آورده بعد مقابله مراد و چون بنیم از بر سرست دیدند بهر مراجعت کردند و فوج نادری وقت مراجعت تعاقب و شان نموده بسیار را
 کشتند و جمعی را زنده اسیر نموده نیز شتران و دواب بسیار را در دند بده لشکر نادری با ضابطه و ترتیب فتنه قریه اردو خان را مقرر ساختند
 نادر شاه نیز بمقر خود باز رفتند شانزدهم ذی الحجه لشکر نادر از فوج نادری سواره بتاخت میمنه من عمل پنج رفته و یکم از کس و از کیه را
 قتل رسانیده با اسیران غنائم بسیار بمسکن نادری واپس آمدند بهرمان ایام کشته شده شدن عبداللہ خان بلوچ دولت خوانده شد
 از دست فوج خدایار خان عباسی حاکم سندھ مع عریضه امیر محبت و امیر متیاز ولدان عبداللہ خان نجم دست نادر شاه رسیده در قم کلان ایالت
 بلوچستان بنام امیر محبت فرزند کلان عبداللہ خان اصداریافت و نیز بر سر هر دو برادری خلعت فرستادند و آنکه محمد سلطان مرد از لشکر
 نقره بتاخت توابع فراه مامور گشته و آنجا رسیده مصطفی خان افغان را کشته بر قلعه خاش و گدازه تصرف شده بود و ثانی الحال اتم
 و روی بیگ ساری بکزاناب کرمان یا حاکم شیتان قشون کرمان شیتان با اتفاق محمد سلطان مزبور بمحاصره تسخیر قلعه فراه مامور گشته و مقر
 شد که بروقت رسیدن طمیر الدوله ابراهیم خان حسب صلاح التعمیل بتقدیم رسانند و در حین آمدن امام و روی بیگ جمعی از لشکر و بتاخت
 گر شک و بست من توابع فتنه مار زفته و بر قلعه بست مستولی شده اهل قلعه قتل و غارت کرده و متقارن آنحال جمعی از افغانه غلزلنی
 از جانب شاه حسین بهر کردگی بارو خان سابق حاکم لازم و بند بر بدافع برخاسته تا مانا کاسیاب پس پاشده فوج ند کور با بام و روی بیگ
 ملحق گشته بتاخت فراه پرداختند و بنام امام و روی بیگ حکم شد که تا وصول و شمول طمیر الدوله ابراهیم خان فوج اسمعیل خان حزمیه و
 علی قلیخان ساریا مولیو که با عانت امام و روی بیگ مامور بودند جل جلاله از جانب کشته شده اردو بیکر و بر خلاف حکم انتظار
 سرگردان موصوف کشیده در هشتادم ذی الحجه از مکان سابق کوچ نموده و دیده که نیم فتنه قلعه فراه بود و در نگران نزول کردند و درین میان
 علیردان خان برادر و الفقار خان بدالی که در فراه می بود و در حوالی شیلی کوه فراه سر راه برایشان گرفته محمد سلطان را با گروه تفنگچیان کرمانی
 و جمعی دیگر قتل رسانیدند و زردوم و سوم نیز جلاد و متواتر نموده نقصان بسیار بان لشکر رسانیدند و زردوم و سوم را کشته گیر و دار لشکر
 جدید از مسکن نادری بمیدان ایشان در عین وقت جنگ سیده بهر کشتش و آویزش و زرد و کشت بسیار از هر دو طرف افغانه گشته
 بجانب فراه رفتند بعد رود فوج نادری بنیزل گمان چون و ساء ایماقیه حاضر شدند ایشان را بهر کردگی اسمعیل خان استاجلو با فوج
 دیگر مامور محاصره اسفرا از نموده بعد چند روز جمعی را بهر کردگی سردار سلطان قراچور لو بغرم و دستبر روانه ملک مذکور ساخته و او شان
 و اکثری در کیمین شسته و مسدود و چند قلعه اسفرا از ظهور نمودند و افغانه نظر بر قتل آنجمیع کرده میاگان برآمده بر انجماع حمله کردند و درین حالت
 فوجی که در کیمین بود برآمده بر افغانه زدند و افغانه بعد غوریزی بسیار چون خود را لایق مقام نیستیم ندانستند و انفرادی ممالایطابق و آن
 دانسته رو برگردانیده قلعه درون رفتند روز هفدهم محرم الحرام سال هزار و صد و چهل و چهار افغانه با فو و الفقار خان تجدید معا
 کرده قرار کردند تا منتظر از حیات و زین است و کشتش کوشند پس در وقت قلعه را بسته و بجیت تمام از آب هر رود عبو نموده در شاه کبر
 باند می ایستاده بود و بدین حالت ایشان فوجا سوار شده با لشکر بمقابل ایشان دوید و فوجی را از جانب شرقی بر سر ایشان تجدید ساخته و
 خود با فوج دیگر از پیش روی آن طائفه اسبانیخته از هر دو طرف منگامه قتال را اشتعال داده بعد کشته شدن بسیار از مردان کاه هر دو

فیرتی افغانه مضطرب گردیده پاشند و جماعتی انبوه از ایشان در میدان معرکه بجای آمده و گروهی از طرف اضطراب غرقاب
گشته ذوالفقار خان که اسپش در آب غلطیده از اسب جدا شده بتیز وستی طالع مع باقی افغانه بدر رفت اما اسپ سواری او مع
زین براق بدست لشکر بانیان و در شاه آمد همچنان شبی جمعی از افغانه که بطلب نمکانه هرات برآمده بطرف کرخ رفته بودند ناگهان فوج
نادر سی برایشان تاخته آنجماع را بتماقیه تسل رسانیدند و تقدیم محاصره هرات بچهار ماه امتداد یافته و سیدال ناصر از طرف شاه حسین مع
لشکر باعانت ابدالیان آمده بود اکثر لشکرانش در محاربات مقتول گردیده بقیه از نسبت بدان قوت در شغی صفر از قلمیرو
آمده و فرور شده سمت قندهار رفته بودند چون ابدالیان هرات از سبب و محاصره توانا تر محاربات فقدان آذوقه تنگ آمدند چند نفر از
رؤسا ابدالی را نزد الدیار خان که در خدمت نادر شاه بود فرستاده توسط او مستعفی بنابر کار هرات بتعهدان خانواری جمعی از
رؤسا ابدالی گشتند نادر شاه نیز نظر بر صلح وقت قبول نمود اما چون در آن روز ابراهیم خان از اردو سعلی روانه فراه شد گمان
افغانه چنان افتاد که شاه حسین باعانت ایشان می یابند ابراهیم خان سمت فراه رفت بنابر آن از قول خود برگشته پیغام دادند که
افغانه بکسی تحقیق این امر کس بفراه فرستاده اند بعد حصول خبر مقتضای وقت عمل خواهد شد چون نادر شاه این پیغام شنید از خشم بهم برآمده
بر خود پیچیده حکم کرد که تصفیان این امر حواله بششیر تیز است من بعد افغانه از آمدن ممنوع بوده و مخالفت و قلعہ داری کوشند و روز
دیگر از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سران ابدالی وار و اردو سعلی نادر سی گشته متعهد انجام امر مقرر و مستعفی
نشورمان و تقویض ابالت هرات شدند بعد سه روز الدیار خان با سه صد نفر از عظامای پنج دروازه و رؤسا صاحب نام دروازه
دار و شده پیشکش ثمنی لائق نظر نادر شاه گدازانیدند و بر طبق عرض آنجماع مقرر شد که ذوالفقار خان با احمد خان برادرش مخلص بوده
روانه فراه گشته اقامت گزین و او اعتدال باشند و الدیار خان نیز با سرکردگان مختص آنطرف قبله یافت عصر روز دیگر افغانان
بایمانان خان را فرستاده عرض کردند که چندان از غلزی بمید ابدالی فرج می آیند و حضرت فرمایند که اولاً بتبیین غلزی پردازند چون این حرف
نادر شاه را محض فریب گداز معلوم شد بخصه آمده حکم فرمود که غلزی و ابدالی هر دو با یکدیگر ارتباط موسمی و منوسمی دارند بایک
اولاد هر دو با هم اتفاق نموده با سپاه من در معرکه کین آزمائی نمایند بعد از آن در محاربه رؤسای یکدیگر بکشایند پس مقرر شد که سواران چاک
قرلباش مستعد چپاول شده دست بغارت و قتل افغانه کشایند الدیار خان سرکردگان ابدالی چون این سخن شنیدند پریشان شده بار دو
نادر سی آمدند اما نادر شاه عبدالغنی خان الکوزئی را با بعضی از سرکردگان در اردو سعلی خود نظر بند کرده الدیار خان اجازت معاودت
هرات یافت ملاق دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان با مویرین اسغرا رسید که ذوالفقار خان بعد و رو با سغرا با سیل که
وقت فرات آن زمان را سغرا توقف داشت افغانه اسغرا را کوچانیده روانه فراه ساخت چون اینمینی دلیل نفاق بود نادر شاه
یوسف سر کرده با دکرانی را با یک نفر از چاکران در بار روانه قلعه ساخته بالدیار خان بقیه سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز و مہیات
داشت آئینه فرستاد و فرستادگان باز گشته خبر رسانیدند که الدیار خان بطغیان هراتان گشته در مقام قلعہ کشی می باشد عبدالغنی خان را
با بعضی رؤسا دیگر که در سکر بودند بحسب نظر امور ساخته باقی سرکردگان حاضران افغانه را یک نخت قتل نموده یوسف را حضرت معاودت دادند

در مذکر حمل حال جنگ الی بای خان دیگر افغانه با نادر شاه -

چون الدیار خان سائر ابدالیان از مهربانی نادر شاه نا امید شد و او بر سر غایش می نهد لاچار قلعه هرات را تسلیم نموده رنگ تنیزه انی ریختند و

در سیزدهم ربيع الاول جلادت مودتی را بکار داشته فوجی از افغانه بر دست لکه سفید فرستادند و با سپاه نادری دو چارگشته دقیقه
از وقایع مروانیت محاربت فرو گذاشتند اما چندین وقت حالت بیاد این طائف با فوج نادری شبیه تقابل سنگریزه با کوه البرز بود پس شده
آمدند بعد از آن مجدداً جمعی را بر دست لکه سفید روان کرده ایشان نیز بپایه فته بر سر آمدند و همچنین موسی دانگی با جمعی کامل وقت شب
از حوالی خیره قزقل بتاخت باو غیسات فته و فوج نادری بقتل نهاده رسیده بمقام موسی جریل افغانه بیست مجموعی از قلعه برآید و گاه
ایشان از سمت کوه و سواران از طرف دیوار بست تا یک ساعتی شب آغاز جنگ نموده بلکه تمام آن شب را بمحاربت روز و رسانیده - باز
برآمده و در بند کوشیه بمقابل فوج ایران پرداخت تا دیر پس پاشنه شبات فشرده آخر پس پاشنه فته - توبت یک افغانه و الیاری خان کلین
و ایرانیان طرف دیگر جنگ شد که زمین از خون جوانان صورت بخوان گرفت - بار دیگر باز الیاری خان در سمت کزرا ن جنبی برود با خور و
بزرگ اهل قلعه شکامه آغز صحرانزار گشته و تمام روز باز از خونریزی گرم داشته تا شب آنوقت طرفین با راسگاه خود رفته و همچنین تکرار
بیرون آمده و میدان محاربت را بخون مردان و رنگین ساخته مکرر پس رفته آخر کار نادر شاه از هر طرف بگوشه توبت تفنگ بپایان آتش از فافه
بارانیده چنانچه صوت شتر و شتر پاشد هر کس سر از حصار بدر میکرد طعنه توبت تفنگ میشد علاوه از آن مصداق قیامت آیات از کوفی
نیز افغانه در شین تمام آمدن چون کوچ و متعلقان الیاری خان در قلعه مار و چاق می بودند و درین وقت نادر شاه جمعی را با حکام باو غیسات بمحاصره
ارگ مار و چاق با مور ساخته و آنجا عمارت را بر و در و غلبه نصرت کرده کوچ و متعلقان الیاری خان با دست آورده در دست یکم ربيع الثاني
جمعی از افغانه را بتانگی هوای سبلندی پرداز در سر افتاده بر دست کبوتر خان و آن گشته و فوج قزاق نادری با نهار خور و ده با یکدیگر
جنگ را شده بعد قتال جاع افغانه پس با گردیده جمعی در ایشان قتل رسیده بقیه بویانه حصار که در نزدیکی کزرا ن بود و محصور بودند و
نادری با حاطه آن پرداختند چون آفتاب آمد نادر شاه با فوج سنگین متوجه آنجا گشته و بملاحظه انجبال الیاری خان نیز از قلعه برآمده
و فوجی از تفنگچیان را بهد و محصورین فرستاده تا بمحسورین پیوستند پس نادر شاه سواران خود را دو دسته کرده هر دسته را در سر راه ایشان
بیک سمت و تفنگچیان را در محور کچیان را در محاذات راه باز داشته و افغانه بعد درنگ یک لحظه پشت پر پشت داد و بلند موج
از پی یکدیگر روان و مثل سیل کوه ساری عریضه کنان بجانب قلعه شتابان گشته افواج نادر شاه اطراف ایشان را فرا گرفته و یکدیگر
رسیده بگلان قتل و حرب اشتعال دادند و بر عایت ننگ و موسی افغانیه با ایرانیان چنان بمقابل ساخته که اکثر کس مردان را ایشان
پروانه و انود را آتش توبت تفنگ و دانه بکار آمدند و جمعی زخمی و گشتیه بقیه بیست لکه و آمدند روز دیگر نادر شاه در بار آراسته عیسی
خان باقی سران افغان را که در اردو بودند بار داد و هنوز آفتاب یک نيزه بلند گشته بود که هزار و صد سرافغان بر سر نیزه حاضر در بار
نادری شده عبد الغنی خان دیگر سران سر برافکنده در محبت و انفعال شدند بعد وقوع این شمع همان روز خبر رسید که افغانه بزور
شمشیر قلعه او براتفتند و اسمیای خان استاجلور را با مرزا ابراهیم کلانتر که بکومت غوریان سرافرازی داشت مع تمام جمعی از افغانه ایشان یک
قتل رسانیدند با شمع این خبر نادر شاه فوج سنگین را بمحاصره قلعه ند کو تعین نموده اهل قلعه با فوج ند کو جنگهای مکررانه بر دکل
آورده بعد قتل شدن شیرم ایاز سرکردگان افغانه محصورین فوج نادر شاه بر قلعه ند کو تسلط شدند

محبوبان حال اختتام محاربت و متصرف شدن نادر شاه در غلبه و محروم شدن اعدایان از بهرات

آورده اند که در اوایل رجب الیاری خان شیخ الاسلام افغانه را با جمعی روانه در بار نادری ساخته نموده که هرگاه گرهی که در قلعه او باشد

با کوچ او که در آن زمان در شاه اندر و منحصر نشود با عذر اطاعت ملازمت خواهد کرد و این التماس را نا در شاه قبول نموده فرمان در باب
خصت کوچ الی یارخان اطلاق محسوسین صادر یافته مطابق حکم عمل رسید. اما الی یارخان حصول کام شرط تعهد را بر کفار نهاد و در آن
کشت لایت مخالفت برافراخت و در چهاردهم ماه خرداد چنان که در شاه با فوجی سمت کارگاه توجه نموده الی یارخان بزمین سخت سفر و کارگاه
بعمر که جنگ شتافته نمره قتال را اشتعال داد و این نوبت در میان افغانان ایرانیان چنان محاربه سخت بوقوع رسید که چونها از خون مردان
گردید چون جمعی کثیر از افغانه در آن معرکه قتل رسیدند لاجا بقیه مراجعت نمودند بعد از آن که در شاه از راه غضب و طیش در هر طرف از اطراف جنوبی
و شرقی و شمالی هرات نزدیک شهر قلعه جدید بنا کرد و تمام بلند اساسی بنا نموده و در هر سنگریزه فوجی مامور و مقرر ساخته و بیشتر
محاصر کرد از قلعه گیکان هرات از حد تنگ گردانیده غذای ایشان منحصراً بگلوتوب تفنگ گردانیده و گریای بیرون آمدن متقابل بر دشمن
نداشت سوائی مقام اطاعت مصک نزد نداند از باب استیجاب در آمده مستدعی خصت الی یارخان و بخشش فرات مستدرک یافتند
بنابران در غره ماه رمضان المبارک تار بس و ضرب با قسام رسیده فوج نادری بکشتادن در و ب تخلیه قلعه از افغانه تعیین گردیده و طواف
افغانه هر یک در دروازه سمت خود بوقوع حقوق آغاز بر آمدن کرده سخت بخارج قلعه قتل و توحی کشیدند و الی یارخان در قتل و امان یافته
حسب حکم نادری روانه سنان گشتند بجای محل کوچ باقی افغانان نیز در و اب و الان سرانجام یافته از ابتدا خاک شمشه مقدس ایو و الی غنجا
را بر احد سنان مکلن سکنی بجای ایشان تعیین ایشان را فوج فوج روانه خراسان ساختند و هرات بحکم و حکمت ملک الملک از تصرف حکومت
افغانان بیرون گشته زیر حکم بادشاهت ایران گشت و نا در شاه پیر محمد سلطان حاکم جام را بایالت هرات سر بلند و خطاطبانی بهره
فرموده در مقدم رمضان المبارک زبور پیر محمد سلطان داخل قلعه هرات گشته بساط تمکین برادرانجا گسترده

معینان محمل حال گشته فخر و الفکار خان میرزا محمد خان سائر جماعه ایشان قنیه مار و قرار کردن شاهین

وقتی که نوبت شاه حسین در را

آورد و مانند کوه الی و الی بر ابراهیم خان برادر نا در شاه که تهنیتی فراغتین نام بود و بتاریخ پانزدهم ربیع الاول بر قلعه فراه تحریک لوان نموده و فی الحال
و افغانه محاربات سخت بوقوع رسیده آخر افغانه پس پاگردیده در قلعه مذکور در آمده مستحسن گشتند بعد از آن که الی و الی حکم نا در شاه تغییر
سنگ اختیار ساخته قریب قریب را بر ابراهیم خان خود پسند کرده در این اثنا و الفکار خان با افغانه بمقابله و بیرون آمده بعد محاربه قتال
شکست بر افغانه افتاده باز به قلعه درون رفتند پس از آن در آن بایم نزدیک سیدن فتح هرات و هزار نفر از مرغان غلزنئی بسر کردگی سیدل
نامری نزدیک فراه رسیده بعد ازین وقت فراهیان خبر یافتند که نا در شاه هرات را مفتوح ساخت با وجود آنکه بظاهرت سیدال از
اطاعت نا درسی نفست نموده هنگام شام چون جماعه غلزنئی از انطرف داخل فراه شدند ازینطرف فراهیان و الفکار خان احمد خان
آغاز کوچ کرده قلعه را خالی ساختند و هر دو گروه یعنی ابدالی و غلزنئی بشمول سیدال وقت شب بگرای قندار شدند چون بعد نیم شب بفر
بظلمه الی و الی رسید فوجی را بتغافل نهار و آن گردانیده بعضی از پسماندگان افغانه را کشته و بعضی را زنده گرفتار ساخته بخدمت ابراهیم خان
آوردند دیگر تمامی سلامت قنیه مار رسیدند و در فراه نزد شاه حسین غلزنئی تمکن نمودند و بعد چندی شاه حسین زبور و الفکار خان احمد خان و
برادران مجبوس ساخت و بعد فتح شدن فراه حکم شد که ابراهیم خان با فوج حاضر حضور نا در شاه گرد و بنا بران ظمیر الدوله از فراه متوجه هرات

گشته حاضر آنحضرت پیش از آنکه نادر شاه حکومت فرما را با انضمام حکومت قاضی با سیمیاخان خرمیاری داشتند و حکومت اسفرا از
 بابا سیمیاخان الگونی ولد بنجین سلطان ساکنین میندو و داده هر یک را روانه آنحال فرموده و طهماسب پیکر را بجای حکومت بجا آورد
 و چنانچه حاجی و خطاب خانی سرفراز ساخته و جمعی را از افغانه جو انان مردان را در رکاب خود مقرر داشته روانه سست ایران شد
 و بروقت رسیدن باصفهان شاه طهماسب از سلطنت قلع نموده عباس را فرزند شاه طهماسب بر سلطنت مقرر فرمود و عباس مرزا را
 در عمره شت ماهیگی بر سر سلطنت اجلاس داده نوبت شاهی را بسا اتم بست و آوازه ساخت

مبعیان محمل حال ظهور حسن بات از ابدالیان در میان تبارت شاه باغی خانی افغان بدالی الگونی

والی افغان منحصراً بدن ایشان از سرلسان بوطن خود

سابقه قلمی که خانی خان ابدالی الگونی اول از پیشگاه سلطان احمد خان شهنشاه روم بیاضانی و حکومت لایت افغان سرفرازی یافت
 و آخر کار چون نادر شاه شهنشاه مدوح را ضعیف ساخته انعقاد طریق صلح را بر پنج شرط از سلطان و ایشان خواست نمود سلطان این را بجا آورد
 قبول بعضی شرط تر و داده بر آن شرط آتش اطمینان بنشینان قلم و روم اعلام کرد و سرخانی خان بیاضانی لایت افغان و کوه قاف را قبول
 آن مثال برآورده خود سری اختیار ساخت و مخالفت نادر شاه علم را فرخته و نیز بعضی باشیایان دیگر متابعت او نموده علاوه سرخانی خان
 بوسی خان فرستاده نادر شاه عثمان سخت و وحشت انگیز گفته پیغام فرستاد که ممالک افغان و شیروان و بزرگ شیروان و چله الگونی
 مسخر کرده ایم باشی بعد از و غیره و راجه عدان است که در تنقید دوم و درین وادی قدم زنند و بشنیدن اینچنین نادر شاه بهم برآمده تباریخ
 بست و نیم ربع الاول مع افواج چون بجز اعواج متوجه ممالک افغان شده و در بخت و نجم آنها ملک سیده سرخانی خان با جلال الگونی و دیگر تباران
 بمقامات و محاربات بانادر شاه پرداخته و مقامات سخت و دشوار با افواج نادر شاه در هر یک از مردان کاظمین بکار آمده اما چون طالع اقبال
 نادر سی در شرف و طالع سخت افغانه در سهو بود و در اکثر محاربات فتح هر کاتبه نادر شاه و شکست قریب افغانه می شد تا آنکه سرخانی خان
 عریضه با استدعای تیمان نزد نادر شاه فرستاده و نادر شاه بجواب آن گفته فرستاد که آتماس در صورتی قبول خواهد شد که خود حاضر حضور
 شوند اما سرخانی خان منظور نداشته لهذا با تمامی لکنوید و افغان جمعیت جدید نموده نادر شاه نیز مع افواج به عزم کارزار متوجه آن سمت
 و بمقام قنوق در میان نادر شاه و سرخانی خان هنگام کارزار اشتعال یافته بدینان که آواز شیدک توپ و تفنگ و زنبورک از زمین
 غلغلانگن گنبد زمردی گشته و از قتل شدن مردان کار و بهادران کارزار فوج نادر سی عرصه میدان برای ایرانیان تنگ شده و نادر شاه
 طریق فتح حاصل کردن بجز آنکه افغان را با افغان در اندازد و بنظر نیاید که عبدالغنی خان افغان ابدالی الگونی هرات را مع تمام فوج افغان
 که در خدمت نادر شاه بودند بکنگ سرخانی خان با موافقت عبدالغنی خان با لشکر افغانه عبور نموده و بیسی مردان مردان کار را بهی
 باریکتر از ترکان میوه مور پیدا کرده چون نور بصر از رودخانه در گذشته بمقابل الگونیان افغان را چنانچه دوست بخت خون کیده گیر
 کشاده آهن یا آهن در زده شکست مردان افغانه از طرفین در خاک و خون غلطان گشته هنگامه رنج و زحمت را بگذشت اما آخر الامر سرخانی خان
 قو مش از معانده شدت قتال اقران و اشال زمام قرار گرفت و او را در فرار بر تافتند چون فوج نادر سی دیدند که عبدالغنی خان
 و ابدالیان هرات ابدالیان و افغان و کوه قاف را شکست دادند بعد از آن در هرات نادر سی با کوه تعاقب جماعه لگونی را آغاز نمودند

ما قبل از وصول ایرانیان سرخانی خان و لکوزیه داغستان خود را بکوه رسانیدند و سرخانی خان نیز با معدود و چند از میدان معرکه به
 شهر تموق رفته و کوچ و کلفت خود را بطریق شبانی جبریدگی از تموق برداشته بدیار اورا چکر رفت بعد از آنکه شاه به تموق رفته تصور
 و بیوت عالییه سرخانی خان غیره را منهدم کرده و دنان و غزاین سرخانی خان غیره است آورده حاصفولا و خان لکوزیه و خان لکوزیه
 و لکوزیه خود را که خان شمال بزرگ داغستان بود بنصب عالی شیمانی و علاج فاعره سر بلند ساخته متعده دست معفو قصود ایرانیان این زمین
 گردیده بعد از وقت یک هفته تا در شاه جمعه از لکوزیه را که در قید او گرفتار آمده بودند درین مرور این حال بنحیثه و نیز قصود اهل تموق را
 عفو نمود و عطف عنان کردند بعد از وصول منزل اختی پاره داغستان معلوم شد که لکوزیه آنجا سر بلندیان برداشته قلعه کوه قاف را ستفان
 کرده اند بنابران نادر شاه خود را مع فوج به برداشتن تکلیفات شاقه آنجا رسانیده بعد مقابل آنجا حمله را شکست داده و بسیار از ایشان را
 کشته و جمعی را گرفتار نموده و تمه لکوزیه طفل شیر خواره را از فط و دشت در میان ریه و آبها انداخته قلعه کوه قاف را رفتند و در شانزدهم
 جمادی الاول نادر شاه بتکلیفات شاقه بمحل موسوم قوبقاسین من اعمال قبله رسانیده بعد سه روز بقیه لشکر نیز که از شاه داعی می آمد با اردو
 بزرگ دبه و غروق که در شامخی می بود حسب الحکم بموکب پیوستند و ازین منزل عبدالغنی خان لکوزیه را با فوج ابدالی مرخص
 و روانه سمت افغانستان نمود و حکم دادند که در حوالی نور و زلطها مستبلیخان سردار مقرر قندهار محقق شوند و بعد از هفت روز
 نادر شاه با فوج عازم و روانه سمت گنجه شده و وقت رسیدن به صحرای مغان ستوری کبک در باب تحقیق حقیقت نهیب المهنه
 جماعت و چگونگی تشیع بمحل آورده تمام علماء و عظامایران بر بطلان عقیده سب تبراتفاق نموده و بالا جماع نادر شاه را بسلطنت ایران
 برداشته و او را بر سریر بادشاهی ایران جلوس دادند و مرزا قوام الدین قزوینی تارین جلوس نادر می را از الفاظ انجیر فها وقع
 گرفته گفتند

چو خوانند انجیر فیما وقع بریند شان نادر شاه می طمع

پس قبض بسط امور ملک خراسان را برضا قلیخان مرزا سپرده و اختیار مهمات آن سرکار بطحما سب قلیخان جلایر عنایت شده با توجه
 نامور بان سمت شدند و اختیار کل ممالک آذربایجان نظیر الدوله ابراهیم خان مقدر داشته از حد فیلان کوه الی ارپه چانی و
 حد داغستان و گرجستان تابع امر و منی او ساخته و ایالت هرات بتغیر میر محمد خان به باباجان چاوشوم حمت کرده مرزا محمد تقی
 شیرازی بایالت فارس مهدی بیگ خراسانی بوزباشی زنوبوچی بایالت شیروان فائض و خطاب خانی و امیر الامراتی سرفراز
 شده عبدالباقی خان ننگنه به سفارت روم متعین گشته با اتفاق مرزا ابوالقاسم کاشانی صدر و ملا علی اکبر ملا باشی بانامه یک
 زنجیر فیل است به الیه نفیسه وانه در باغ شمائی کرده نیز از پی بک تلخیص آنجی پاز نوز و بادشاه خورشید کلاه روس فرستاده بهدر نظام
 اماره رفتن خود و بزم تخیر قندهار ظاهر ساخته از آنجا روانه سمت مقصد شدند و هنگام رسیدن بمنزل قزوین عریضه از جانب
 دلاور خان تائینی مشعر بر اظهار ندامت و استعاضه عفو قصور بنحیث نادر شاه رسید توضیح این مقال بخوبیست که دلاور خان
 از قدیم الایام با جماعه تائینی در محال چاچراق من اعمال زمینید اور کسبی داشت و در ایام آتیلای افغانه بنا بر زیاده سری سر
 بطاعت ایشان فرو دنیا ورده خود را فی سیکر و تائیکه بعد و رود نادر شاه بنحیث سابق مذکور شده و منزل انگهان با جمعی بلازمت
 نادر شاه آمده به حکومت روبرو شاغلان سرفراز گشت و بعد تخیر نمودن نادر شاه هرات را که رؤسا اکثر او بیا قیه بنا بر ضابطه
 ملکی امور به سکونت هرات شدند و باره او نیز فرمان نفاذ یافت اما انحراف و رزیده بنار به تنیزه رانی گذشت و طبع

علیخان سردار و پیر محمد خان بیگلربیگی ملحق با او به دارا عمل کرده چون بر بهار انچه مجرب نگشت لاچار او را با بهشت صد نفر از کسان
 او گرفته مجبوس کردند پس آن دلاور خان که در روز شافلان بودند با شمع اینخبر با کوچ و نوبت باع سمت غر جستان فرار کرده و در میان
 نادر شاه مشغول محاصره بغداد بود دلاور خان را مع بهشت هزار خانوار بجنویشان روانه ساخته چون دلاور خان بجنو تادری رسید
 بیاد آوری خدمات شائسته او که در سفر بهرات عیال آورده بود او را بخشیده تشریف خلص اسب کمال با زین ساخت طلا
 با عنایت ساخته رخصت مراجعت داد و او متعهد شد که بعد رسیدن بهرات کوچ و اولاد خود را آورده در بهرات بکشی و بعد از آن
 روانه ساخته به قلع و بیگلربیگی مقرر فرمودند که آنچه از مال او و مال ایل او بمرغش تلف در آمده باشد رو کرده او را با تمامی ایل او که در بهرات
 و جنویشان باشند مخص نمایند که روانه غر جستان شوند و سردار بیگلربیگی موافق حکم تادری عیال آورده و او نیز با ایل و اعوان کوچید
 روانه غر جستان گشت و در اینجا تا کن ساخته بعد از آن دست از آستین جرات و سر از گریبان خود سری بر آورد و نخست با فوج بهرات
 او به آمده نائب او را با بهشت به قلع و بیگلربیگی قتل رسانید چون سردار در آن آدان سمت فارس رفت بود حاکم بهرات با فوج
 بتعاقب او پرداخته اند و دلاور خان از غر جستان به سمت کوهستان بلخ گریخت حاکم بهرات ضیاع و عقار آن طائفه بعضی تلف دادند
 مراجعت کرد و دلاور خان باز عمو و بیکان خود نموده مقارن آنحال سردار نیز از سمت فارس از راه کرمان وارد بهرات شده جمعی
 با او نفر سر کرده روانه ساحر نمود که با حاکم ساحر به قلع آن ناحیه پروازند پس دلاور خان مجدداً بر سر خرمن و کوهین دست نهشت
 و آن دو نفر سر کرده با حاکم مزبور میاکانه از قلع بر آمده چون از قلع جدا شدند درین وقت دلاور خان از کینگاه بیرون آخته بهر سر نفر سر کرده
 را با جمعی از تحفظان از شمشیر نیز در گذرانیده از اینجا به سمت غر جستان رفت و در آن نیز تعاقب و اختیار ساخته اما دلاور خان با پیشتاب
 بفرار کرده به سمت بلخ و هزاره گریخت و در آن نیز بعد بنیبه با شامات غر جستان مراجعت نموده بجانب سینه چکومی بلخ رفت و آنحال را
 غارت کرده و هزار خانوار از سکنای اینجا کوچانیده روانه بهرات ساخت و بعد از آنکه دلاور خان بجانب بلخ و هزاره گریخت اقاخان قندهار
 با عانت او بر آمده او را در محل قمرچنگل که در بهشت فرسخی زمیند واقع است سکنی داد و چون شاه حسین غلزی والی قندهار با او در وقت
 می آمد تفریح و خیر او را پیش نهاد خاطر خود ساخته دلاور خان نیز آن تنای او را بشو سباده شده و طوطو داشته اما شاه حسین از جواب
 بر آشفته جمعی را بتاخت او تعیین نمود و دلاور خان چون بهر وقت در اینجا میفرار کرده باز به غر جستان رفت و در اینجا شام و خاقلی هزار
 را شمع گنایان خود ساخته علفیه اعتبار امیر بدرگاه نادر شاه فرستاد و چونکه در آنوقت نادر شاه متوجه قندهار بود کار او حال بوقت دیگر گشت
 جوابی صادر نشد چون نادر شاه به غر و قلع راوشیستان گذاشته بتایخ دوم ماه شوال از شیدستان کوچ نموده از راه و رنگ
 و دلارام روانه شده در شهر دهم ماه مزبور بلخ قلع گریخت مضرب خیام ساختند افغانان آن ضلع از قلع و داری در آمده بابلان
 توپچیان با توپهای کوه توان حسب فرمان تادری با طرف قلع کشیده تر زل در میان بروج و حصار قلع انداختند قلع گیان
 چون طاقت و توان عمده برائی در خود نیافتند اما انخواستند نادر شاه نیز از ان ایشان را منظور نموده قلع را سپرد نادر شاه نمود و از اینجا
 کلب علیخان افتار ولد بابا علی بیگلربیگی میند و در هزار چات سرفراز و با فوج بهر قلع زمیند او را با جمعی از لشکریان را
 بهر قلع بست تعیین ساخته با توپخانه و استعداد روان کردند و در بست یکم ماه مذکور که کوه شاهی از رود و پیر میند نموده چون بسبب
 سرازیرستان صحرا خالی از علف نیز بیگلربیگی غلات را شاه حسین پیش از نیوقت بقلع قندهار کشیده و بهر آتش زود تلفت کرده بودند
 از گریختن بذات خود مع تمام فوج عازم شاه مسعود گشتند و دواب ابروی شاهی حسب حکم از هزار چات قلع برداشته بار آوردند

وده دوازده روز آن مکان مقرر دوسه نادری مانده از آنجا کناره از غناب محافوی مزار بابا ولی مضرب خیام گردید و در آن
 شب شاه حسین با فوجی گزین بفرستید چون از گدگانه آب بر سر رودی آمده در حوالی معسکر از شورش هجوم در انداخت فوج نادری
 که همواره در بیداری و هوشیاری بودند با ایشان در آویخته بعد خونی بسیار چون افغانه از ضرب سیوف ایرانیان تنگ آمدند
 بر گشته بجانب قندهار رفتند صبحگاهان نادر شام مع فوج از آن مکان کوچ فرموده چون آخر سال بود و آبها طغیان داشت بعد تلاش بسیار از
 برابر قندهار که بر آن دو فرسخی قندهار گشته پیدا کرده بانبه اسباب از آب گذشته حریف کوه لکی که بجانب قلعہ بر فراز آن واقع است آغاز حمله
 کرده اگر چه توپ قلعہ تیر پی رسید با وجود آن فوج نادری در کمال شوکت و وقار گذشته و دست شرتی قلعہ با فراغتن خفته بر دست در
 پنجشنبه نیمه ذی قعدة نادر شاه جن را راسته همه سواران را اطلاع بخشیده روز دیگر متعلیان افشار را که بچوچی گری باشی لشکر شرف بود با فوجی از
 پاکب سواران بتاخت قلات نامو فرمود شب سوم سیر از قلعہ فرار نموده خبر آورد که شاه حسین از روانگی فوج سمت قلات خبردار گشته سیدال
 ا چهار هزار نفر جوانان نامی از افغانان بتعاقب آن روانه کرده است با شماعی خبر نادر شاه بذات خود با فوجی از لشکر عازم لغیا رگشته از
 شهر مغایر نموده از اتفاقات تعبال نادری انیکه متعلیان تاخت کرده بی پاسبان قراول و نگهبان چند اول و دوم و رانده کوه به نزل
 کرده سیدال بتعاقب او دار و گردیده فوج فتح علی خان را در خواب غفلت دیده خواست که بر ایشان تاز و هم در آن ساعت طلعه
 فوج نادری ظاهر گشته بمعاینه آن عزم افغانه شمع شده آهنگ مراجعت کردند و سواران نادر شاه بتعاقب ایشان اسپان مانده جمعی
 غفیر از آن گروه گشته و گروه بدین کوه متفرق گردیده بقیه خود را با سیدال قلات رسانیدند پس نادر شاه عطف عنان نموده بمقر قندهار
 آمد و آن مخبر را بطایا فنی گردانید و در ششم ذی الحجه از آنجا کوچیده بمقام سرخ شیر که بعد از آن موسوم بنادر آباد گشت اترک فرموده
 در آن مکان قلعہ وسیع مشتمل بر عمارات فریب و بازار و چار سو د آب انهار و حمامات و در باطات و مساجد و مدارس و قنوه خانه طرح افکنده
 و آب و در تنگ را که در لطافت آب رودی نیم و کوش بر برده با نجاے جاری ساخته در اندک ایام بر وضع و نشین تمام یافت بنادر آباد
 موسوم ساخت در شب ششم ماه مزبور اشراف سلطان غلزی که در عهد سلاطین ملت حکومت طائفه غلزی بیداران او اختصاص داشت
 از قلعہ قندهار فرار نموده بخدمت نادر شاه آمده منظور عنایت نادری شد متعاقب آن خبر رسید که فوجی از غلزی بعزم دستبرد بکند
 از غناب برآمده فوراً فوجی سنگین بفرستید ایشان را مورد و بعد بمقابل فوج غلزی رجع القهری برگشته در نیالت بسیار از ایشان قتل
 رسیدند و بعد وقوع این معامله دیگر سوار گریان قلعہ بر نیاوردند و بنادر خود را بقلعه داری گذارند بعد نادر شاه بهمت مجاهد قلعہ
 گماشته و اطراف آن قلعہ فاصله ربع فسخه قلعات محکم که دایره محیط آنها شش شصت فرسخ بیش تر تریب داده و بر هر برج فوجی نامو و در هر قدم
 برجی اعداد فرموده بر هر برج جمعی از قنچکچیان بجا است امور گشته ثانی الحال چون معلوم شد که پیادگان افغان در تاریکی شب بعنوان
 دزدی از میان برج میگذرند مابین برج و برج دیگر بنا گذاشته راه آمد و شد را با کل بر قلعہ گیان سد و ساخت در سیزدهم ماه محرم
 سنه هزار و صد و پنجاه هجری خبر آمد که محصوران قلعہ بستان از راه استیمان در آمده قلعہ را سپردند حکم شد که حاکم بضبط قلعہ تعیین شد و لشکر
 مع افغانه وارد و دوشود و در چهارم ماه مزبور فوجی که تسخیر صفا امور بودند از آنجا رسید که قلعہ به قهر و غلبه سخر و افغانه آنجا را سیر نموده
 شد حکم نفاذ یافت که جمعی را به سیانت قلعہ تعیین نموده بقیه لشکر بار و مراجعت نمایند در آخر ماه محرم بنه و غرق و حرم محترم نادری
 از شیتان بفرار رسیده و از آنجا وارد و دوشدند چون سیدال بعزم منظم شدن از نادر شاه مع محمد فرزند شاه حسین جمعی از افغانه
 در قلات متحصن بودند فوجی بر سر کردگی امام وردی بیک قلعہ ناظر بوقایع قلعہ مزبور را بمو گشته قلات متصد و بعد چند روز

یورش برده بر چهاراک در سمت شرقی قلعه بودند تصرف نموده بعد از آن افغانه تحصن بارگ بستند و مدت دو ماه قلعه را قیام داشتند چون
دیدند که جز از استیمن چاره نیست امان خواسته قلعه را تسلیم نمودند پس امام وردی بیگ حسب ایالتی نادری فوجی و قلعه قلات تعیین ساخته
محمد ولد شاه حسین با بر و سکه افغان بار و سکه نادری فرستاد چون سیدال مرد و هنگامه طلب دو و بعد بنین تکالیف شاقه بدست نادر شاه
آمد حکم نمود تا دیده او را از حدقه بر آورده نابینا ساختند و با عز از محمد ولد شاه حسین پراختند پیر محمد خان و سلسل خان و لا و نا و نا محمد علی
بیگ در هفتم ذی الحجه که بر تنبیه جماعه شیر خان مردم شوراکت جماعه بلوچ ناموشده بودند گرد و بلوچ را شکست دادند و جمیع را از ایشان اسیر نمودند
بعد از آن بر طرفه شیر خان که باین غلای و شکی سکنی داشتند رخنه کردند و به از ایشان با شیر خان کشتند و جمیع را اسیر کردند و امان بیاکن
ایشان غارت و تاراج نمودند و محمد علی بیگ معصوف در سوم ماه کرم محرم هزار و صد پنجاه پشمول میر حبت خان میر استیاز خان امان عبد الله خان
بلوچ که مطیع بودند عازم شوراکت شده آنجا که رانند و امیر حبت خان بایالت بلوچستان سرلندی یافته و حکومت شوراکت بحراب
سلطان بابی که ملازم رکاب نادری بود عنایت شده بعد از محراب سلطان جمعیت کا کرسی را که دو سته هزار مرد بودند شکست داد و پراگنده
ساخت کلب علیخان کوه احمد لکه به سرداری زمیندار و هزار چات سرفرازی یافته با توپخانه و استعداد تمام آن سمت رفته بود و تا به
بمحاصر قلعه زمیندار و پر و اخته کاسه ساخت اما در آخر کار یک دفعه بنای یورش کرده بعضی از افغانه را که در معسکر او بودند نزد خویش طلبید
با ایشان تهدید کرد که رفته افغانه مستحفظان برج قلعه را بخود هداستان سازند که در حین یورش برج دوازده را تصرف او در دست آنها
باین بهانه رفته از دست قلعه گیان را خبر داد و آماده کار ساختند چون در شب معین فوج سردار مرزوبور بمحرم قلعه گیری بامید آن عهد و تمید
یورش نموده بجانب قلعه دویدند هر یک خود را بدین تیر گلوله جانسوز و عمد مبدل بجز دریافت جمیع از قشون و چربک مکرر فرار از شکست
به هنگام قتل رسیدند و سرانند کور در ادله انقصو معزول و بدرگاه نادری مرسول گردیده بچو بدستی مالش یافت بعد از دیوان قلی بیگ
افتخار با اتفاق یار بیگ سلطان توپچی باشی بآن خدمت نامزد گشته و با سپاه رسید و بنصب بردن سپهر پر اخته تباریخ و هم شوال ملخان افغان که
از جانب شاه حسین حکومت زمیندار داشت امان خواسته فرزند خود را بخدمت نادر شاه فرستاد و قلعه را تفویض سرگردگان نادری ساخت بعد
دیوان قلی بیگ با افغانه مستحفظان حصار با اتفاق یار بیگ سلطان بخصو نادری آمده بخشش یافت چون افغانه قندهار بکشت از دونه
و عدت خود و متانت حصار تنطه گشته پشت بدیوار طمینان داده در پناه حصار قلعه واری تحصن داشتند و محاصره داده است و یافته
در نهم شوال در خاطر نادر شاه عزیمت یورش مصمم شده و او را جمیع از سران از آن تبخیر برج های خارج قلعه با مو گشته استعمال قتال یک
یک برج را تصرف آوردند از آنجا که عجب عظمی که در فراز تبخیر برج واقع و فوجی از افغانان مستحفظان آن برج بودند آنرا سخر کرده تا کمی مستحفظان
را زنده بدست آوردند بعد از آن تبخیر برج نگیین پراختند و آن برج در جانب شمال قلعه در سمت چپ زینه در قلعه کوه بلند می واقع بود و قلعه
قندهار اشرف داشت بهادران فوج نادری حسب الحکم بران یورش نموده بعد نگیین شش آن قطعه زمین بنجون مروان جلالت آئین
طرفین آن برج را با چهار ده برج دیگر که از برج فلک افزون و در فراز آن کوه پهنه نون طعنه زن چرخ نیلگون بودند صد نفر افغانه
قادران از بنگلانی آن اقدام داشتند تصرف آوردند و بکینه اقتدار بر شرفات تبخیر آن قرار گرفتند تمامی افغانه آن برج جانها خود را قربان نمود
تنگ نام ساخته بمعرض قتل درآمدند و توپهای کوه توان خمپاره های شعبان مان که گلوله هر یک بوزن شست من بود از چنان پای صعب که پیاده
را بوزن آن به سولت ممکن نبود بقتل بالاکشیده بقلعه گیان برج مشهور برج دوده که در جانب غربی قلعه قندهار بود بدست نگیین توپ خمپاره
عرصه نگیین بقلعه گیان تنگ ساخته آن برج دوده را مشعل ساختند بعد از آنکه بنیان قرار برج تزلزل پذیرفت چون جماعه بختیاری

که بجای آن شایسته ام داشتند مگر طالبان یورش بودند از طائفه مذکور که اگر چه لشکر کثیف افغان بدلی از هر کلام صد نفر در شش شنبه
 بیست دوم ذیقعه میا کارگشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش برده چون افغانه پیش از وقت مطلع گشته بودند قریب صد نفر
 از او طلبان مقتول و مجروح گشته عروج بر شرفات قصه میسر شد پس دوباره بعزم یورش مصمم گشتند در شب جمعه سلخ ماه ذیقعه
 چون قنات آمدند در شاه چن راسته تمام در آن عوام سپاه را انعام و اکرام فرموده در همان روز بتسلیم باب یورش پرداخت چون طائفه
 بجایاری در اول کار گشته ساخته بودند باز ایشان را باین امر مأمور گشت چهار مرد از دلیران نبرد انتخاب کرده در شب بیست و نهم ذی الحجه همراه
 برده در اطراف قلعه در بنحو کوه و خفایا حصار در کمین گذاشته و خود نیز از جانب برج چهلزین در پناه کوه در جای که از نظر اهل
 قلعه مستور بود توقف فرمود و در بعد که دوم ماه مزبور باشد در اول وقت نماز ظهر ادا نموده و استعانت از ایزد بی متانموده نخست از
 جانب برج دوه شورش انداخته چون پله آن بجانب طائفه بجایاری تعلق داشت آن گروه را بجایاری کرده قدم بر فراز سلم منصوب گشته
 برج را تصرف کردند و از آنجا بجانب برج هجوم آورد گشته برقی استیلا در امکان افراختند اگر چنانچه سه مرتبه بهیئت مجموعی چون شیران
 ثریان پیلان مان بجانب برج متهاجم گشته لازمستور و جلادت بتقدیم رسانیدند اما چون اقبال ایشان برگشته بود آن جلادت و
 جانفشانی بکار نیامده جز جان دادن حاصلی پیدا نکردند اما سپاه و در شاه پس فوج فوج جزائر چنان و تفنگچیان آتش دم و سپاهیان خنجر
 گلزنانه دم برسم کمک ایشان میسر شد و هر فاعافانه از چیره تسی سپاه نادری نقصان بهیئت برآشته بر می یافتند تا آنکه سپاه و در
 از طرفت له زور آورده بد ریخته و بانها بر حصار قلعه منصوب نموده بجنگ و خویزری مضطرب و زور و روح کرده قلعه را تصرف آوردند
 شاه حسین چون ست چاره را بسته و دست تدبیر و آذینش را شکسته دید باطلیله از افغانه فرصت بسته بعضی از زمان خود را بگریخته
 بقبطول که از جانب جنوبی در فراز کوه واقع بود و گریخت بقیه انطاظه مردان مقتول و اسیر گشتند بعد از آن با شازده در می توپهای
 که در بالای کوه در برج حصار قلعه بودند بقبطول بسته و رانجا سر کردند روز دیگر چون آفتاب آمد شاه حسین بنیاب نام خواهر بزرگ خود را که
 عاقله او بود با چند نفر سرکردگان غلزن بنیاب که بغاری عبارت از خیل باشد بخدمت مادر شاه فرستاد و از مادر شاه فرمان مان
 حاصل که چند روز بعد شاه حسین با دلان شاه محمود و قوم و اتباع خود و تمامی و سوار غلزن در بارگاه زرین قباب در می در خارج در واره بابا
 ولی ایستاده بود پیغام مادر شاه آمدند و مادر شاه تمامی اسباب اموال و ائمه افغانه را سپاه بنشیده و شاه حسین با با اولاد و اقربا و بنی
 اعمام و ملکه که ملک بود روانه ماندند و در آن سکونت ایشان در آن لایت مقرر ساختند چون و الفکار خان بدلی با برادرش احمد خان
 در قید شاه حسین بودند و روز فتح شجاعت یافته بدارالامان عنایت نادرسی توسل جست ایشان را نیز مأمور بکنای ماندند و در آن فرموده
 از مالیات یوانی و چه عیشت قید رکافت در وجه هر یک معین ساختند و طائفه غلزن که تسلیم و گرویده بودند می آمدند یک موسوم به پوتکی
 متعلق شاه حسین و دیگر معروف توخی منسوب شرف سلطان چون شرف سلطان در ابتدا و در فوج نادرسی شرف ملازمت مادر شاه
 مانده بود حکومت ایل توخی ببلاده حکومت قلات تفویض شده و قلعه قندار که سمت غربی آن فراز کوه لکی واقع بود بکلم نادرسی برسان
 و نهم و با خاک تیر و بار ساخته همان نادر آبا و اجداد الملک و مقرر حکام فرموده چون عهد کرده بودند که من بعد از اهل اسلام صدی را گرفتار
 قید اساری نه سازند حکم بکشتن تمامی اسیران قلعه صادر یافت ایالت آن ولایت را بعبد الفنی خان الکوزنی حاکم ابدلیان که سالک
 طریق اخلاص و در محنت فرموده و بگریخت و بست زمیندار و زور و ساد بدلی حکام تعیین نموده جمعی از جوانان کار آمد غلزن را ملازم کاب
 گردانیده و مادر آبا و توابع آنرا بسکنای بدلی کرد و شایسته بانی محال خراسان توطن داشتند اختصاص داده و مقرر داشتند که ابدلیان از خراسان

کوچیده آید و در آن اکنه سکونت نمایند و غلزیان موکلی مع قبایل خراسان رفته و در شاپور سکونت ورزیدند بابران آنجا را
 در بستان چهارم ماه مزبور از رود اترک گذرانیده روانه خراسان و مکان مقرر ساختند و در اوایل محرم سنه هزار و صد و پنجاه
 و یک به فتح قندهار عازم غزنی شدند و در غره صفر ایت سمت غزنی و هزارستان برافراخته هم در غره ماه مذکور از چشمه محو که حد مملکت
 ایران و هند بود عبور نموده منزل بقرا باغ شش شش غزنی ساخته از آنجا شانزده نصرانده پندیده فاغنه عود دهند و با میان باور شده
 و باقرخان نام حاکم غزنی از شنیدن آوازه آمد آمد فوج نادری فراری گشته و قنات و علما و رؤسا غزنین با پیشکشها لایق بخدمت
 نادر شاه حاضر آمده نوازش و امان یافتند پس از منزل قرا باغ بغزنی کوچ نموده در بستان دوم مزبور وارد غزنی شدند چون در صحن حرکت
 از قندهار فوج بنابر تئیه و سر نش هزاره دانی کنند و ده رنگی و باقی هزار چات تتر و دامو گشته بود و آن فوج داخل مسکن لاکرن
 اوستان گردیده بسیار از رجال را مقتول و سوان را ماسو ساخته در محکم حاضر آمدند بعد از آن از غزنی سمت کابل حرکت فرموده
 غره و دانی کابل و منزل استقبال نموده مشرفه سمت شدند و خلعتها یافته انصرف نمودند و بعد مراجعت ایشان جماعتی از افغانه
 و سپاهیان کابل از اطاعت انحراف ورزیده شیرخان رحیداد خان کو تو الان پناه به الاحصار برده بقلعه داری پرداختند و در
 شنبه سوم ربیع الاول ایل پشیمان نادری چون با مور بکنگ بودند بحال ایشان پرداخته نصب خیام و در او ننگ نیم شکر سمت شترتی
 شهر نموده روز دیگر کوکین نادری نیز وارد آن مکان گشت روز و شنبه پنجم ماه مزبور بعزم سیر و شهر و ارگ بجانب کبک سیاه سنگ بنگر و
 و آن طائفه باز و حاکم تمام برآمده مبادرت بکنگ و شروع باندختن توپ تفنگ کردند یعنی موجب یاد خشم نادر شاه گشته فوج را کشت
 در رکاب و اشاره بتبذیر جماعه فرمودند و مامورین بجانب آنجا اسپان برانگشته باشند شیلر آهینه بایشان و راو بخت و ایشان باز
 جاس برواشته تا پای قلعه سرشتانی نمودند و همان روز عزم نادری بتفحص قلعه متعلق شده اطراف شهر را محاصره و توپهای قلعه کوپ
 بر فراز کوه کشیده برج شهبو بقا بین راه هدفی پهلای عقبه با نمودند و از طرف دیگر خمپاره ها بر قلعه گیان آتش بار ساخته زلزله و شهاب
 برج و حصار و اساس قلعه گیان انداختند با وجود آن اهل قلعه تا چند روز متواتر جنگهای مروانه بر سر کار آورده اما آخر کار مغلوب و مجبور
 شده روز و شنبه دوازدهم ماه مزبور را مان گرفته قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق بفرماندار شاه باو شاه ایران گذرانیده خزان و جباغ
 و فیلیخانه بادشاهی در ارگ بود و ضبط سرکار نادری در آمده هم در آن اثنا شانزده نصرانده از کاسیاب بار و کو نادری مراجعت نمود
 مقارن آن حال عراض محمد خان ترکمان که بایلچی گری نزد محمد شاه گورگانی باو شاه دلی رفته بود و مشعر بر اینکه امانت دولت گورگانی
 ز نامه راجع به او را حضرت ایاب میرهند رسیده بابران ایلچی نامه گیرید بر بار محمد شاه فرستاد چون قلع و محمول ولایت کابل کفایت
 باحوال سپاه میک و فوجی بستان چهار بک کار و بجزا و دوصانی روانه نموده بر رسیدن افواج افغانه آن فوج بقلل جبال شامه
 شخص جسته سپاه را بتعاقب ایشان بامور ساخت و مسکن متعلق ایشان را کد کوپ ویران سرکش از مطیع نموده بکلی سرکردگان آن طائفه
 را با سعاد و ملا محمد لدیان حیوان و اموال و بر بار نادری حاضر آمده ملازمت کردند و بستان و دور و زان مکان مقرر کوکبه نادر شاه
 و برستم جادی الاولی بجانب کدک در خوبی هو و آب نر همت و صفای گشت نماست کوچ فرمودند فاغنه آن سرزمین نیز جمعیت
 و در قلعه کوه باستقامت ساس خود داری پراخته پس سپاهیان نادری بر متعلق ایشان عزم نموده و آن طائفه چون بمجاظره بر دست
 غنیمت جز اطاعت چاره ندیدند امان گرفته رؤسا و ایشان وارد و بار گشتند و از نگاه نادر شاه نوازش یافته و افواجی که بتبذیر هزار چات
 رفته بودند آنها نیز خدمت مغموضه را انجام داده جمعی از اولاد آن طائفه را در سلاک غلامان نظام داده در بستان و ششم ماه مزبور وارد

اردو گشتند و از آن مکان بضبط جلال آباد و تادیب فرزند میر عباس خان قائل بسا دل میوان نادری مامور گشتند حاکم جلال آباد فرموده
 وانی آنرا اطاعت کردند روز پنجشنبه سوم جمادی الاخره جلال آباد تصرف کرده چون فرزند میر عباس پیش از وقت در فرار کوه
 اصدات سقا قبا محکم کرده جمیع از مردان لا و فرام آورده بود بنابران سپاه نادری دست و دست بقا قبا و دست و آن بنای
 قوی اساس را در شکست تصدیه نمودند و فرمان آنجا را گشته و زنان ایشان را به پیشرو و شوان میر عباس اسیر ساخته بدرگاه نادری بردند
 و در مقام شانزده رضا قلی مرزاع لشکر از پنج پراهنجا کابل میان بکابل رسیده و از آنجا در بست چهارم حبس و خدمت نادری شد
 و در روز جمعه شعبان بعد نماز ظهر و اربعه ایران عزل و نصب یگه یگیان فرمان دمان را به شانزده رضا قلی تفویض نموده افسر فرمانفرمایی
 را بدست خود و دست شانزده نصر الله مرزایر سر او نهاده مقرر فرمودند که در عهد شانزده و گنجینه را بدست چپ زده باشند بعد از آنکه باو شاهی
 بهر یک اولاد محکم قضایات گنجینه را بدستور ملوک بطرف راست زنده و در یکشنبه نیم ماه مزبور او را رخصت و روانه ایران فرمودند
 و در روز چهارم ماه از گندم کوه فرموده در دهم ماه مزبور از جلال آباد در گذشت به جانب شرقی جلال آباد و نیم سخته از شهر نصب خیام فرمودند
 و در آنجا دوازده هزار تن بر سر منقلانی مقرر کرده که دو منزل همه جای شتر باشند و شش هزار کس پیش خانه کشتی مویک اختصاص یافته بعد از آن
 متوجه پشاور شدند چون از دولت گورگانیه صوبای کابل و پشاور تعلق بنا صرخان داشت ناصر خان بموجب تحریریه دولت موصوف با فروختن
 جنگ پروانه بست هزار نفر از افغانه پشاور و خیبر را در تاصیه جمود و اجتماع داده بجا قفلت در بند خیر تعیین نموده روز دوازدهم ماه
 باریکاب مضرب خیام نادری گشته به واغروق را در مویک نصر الله خان مرزاور آن مکان گذاشته خود طرف عصر از راه موسوم بسره حویه که
 کوه بسیار بلند و راه بس صوب شوار است با فوج گران بغرم بنیه ناصر خان اینبار فرموده صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سنی فرسخ را
 طی کرده از به راه ناگانی بر سر آنجا رسید ناصر خان نیز تهیه جنگ نموده صفوف راسته در مقابل ایستاد و سپاه نادری یکدیگر لشکر
 ناصر خان حمله آورده جنگ شمشیر و نیزه در انداخته بعد اندک ساعتی لشکر ناصر خان از هم گسخته و جمیع کثیر از فوج او قتل رسیده خود با جمعی از
 رؤساء هندوستان شگرت و بقیه لشکرش مغرور گشته تمامی اردو و اسباب ناصر خان در شگرت بضبط اولیا دولت نادری در آمده بعد از
 نادر شاه پشاور در آمد و درین وقت خبر رسید که لکوز می جاور و ملک من اعمال اغتات که در کوه البرز سکنی دارند با ظهیر الدوله ابراهیم خان والی و بی
 آذربایجان جنگ کرده فوج ظهیر الدوله را شکست دادند و او را مقتول ساختند در پانزدهم رمضان از پشاور به جانب جهان آباد دلی
 کوچ فرمودند چون از آنجا بر آباد عیور نمودند پنج شش هزار کس از سپاه لاهور به سرداری قلندر خان باقر اولان فوج نادری مقابلتار
 شکست خوردند مقابل آنحال فوج عظیم از لشکر هند بسره دلی او به بیگ جمعیت انعقاد داده با دوان ذکر باخان ناکم صوبه لاهور در کن پور
 شش کوه لاهور باقر اولان نادری دو چار گشته بعد جنگ ایشان نیز بیاران گشته پیوستند مگر معدود چند که از معرکه به سلامت بیرون
 رفتند بعد از انقوع نادری بلامهور رسیده باغ شالدار مقرر فوج نادری گشت ذکر باخان کفایت خان کبیل مهات خود را بطلب آن فرستاده
 خود نیز روز دیگر حاضر خدمت گشت و چند زنجیر فیل با ایدایان بنظر نادر شاه گذاشته لوازم اتیاد و خدمت بتقدیم رسانید خلع فاخره و اسپ
 تازی با زین زرین زر و شمشیر و خنجر مرصع با و عنایت گردیده نوازشات دیگر نیز یافت با یالت لاهور سر فرزند فخر الدوله خان ناکم صوبه دار
 کشمیر که مردم از و ناراض بودند و مع سامان در لاهور توقف داشت باز با یالت آن ملک سر فرزند ناصر خان اسیر را نیز نجات بخشید باز
 با یالت پشاور و کابل سر بند گردید و فوج را بجا قفلت کشتیها و معابر نیجا تعیین ساخته روز جمعه بست و ششم شوال از لاهور کوچ فرموده واقع بهقم
 ذیقعه اندو سر بند شد و در آنجا تحقیق رسید که محمد شاه با سه صد هزار مردان نامی و دود هزار زنجیر فیل و سه هزار غزاده توپ قق آهنگ و اسباب

اثبات زام و آلات حرب و محل کرناں بست پنج سخته شاه جهان آباد گشته چون رودخانه فیض که علم خان آنرا بشاه جهان آباد جاری
 کرده از جنب کرناں روان اطراف گیران جنگل پیوسته آنکان حصن حصین نورغان معین ترتیب داده توپخانه مارا محیط اردو و خود ساخته
 بفرم مقابله توقف دارند و شاه شش هزار نفر از بهادران لشکر را بقراولی تعیین فرموده تا بحوالی اردو محمد شاه رفته و دستبرد زده تحقیق احوال
 نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد روانگی آنها در سه شنبه ششم آن ماه از سرهند وارد منزل راجه سرائی دوازده کوهی چارشنبه نهم ماه از
 وازو قصبه بنال بهشت کوهی که تا کرناں تکی کرده سافت اشت گردیده حرم محترم و نه و اعز و ق راجه سرگردی فتحعلی خان افشار چرخشی باشی و جمعی دیگر
 در اینجا گذارند و روز پنجشنبه هم ماه از انبالا کوه چیده پانزده کوهی که بر شاه آباد افتاده نموده قراولان مذکور در بنال بهشت پنجشنبه مزبور بکلی
 اردو و شاه رسیده موافق کیش سپاهری در گوشه کمان کهنین که کرده به هم دیر می در سر توپخانه محمد شاه جمعی را قتل و چند نفر را زنده گرفتار کرده
 بسرای عظیم آباد بهشت کوهی پانی پت برگشته توقف کردند و شب چهارم پانزدهم ماه وقت شب چند نفر از قراولان مع گرفتار آن کشته
 تا در شاه آمده و مادر شاه بدست تحقیقات بانی ایشان معتدلی اروانه سرای عظیم آباد ساخته قراولان را اعلام فرمودند که در بهان سرای توقف
 دارند و جمعی از ایشان را بحوالی بقراولی بردارند چون از سرای عظیم تا کرناں شش کرده سافت وازو بجه چهار کوه تمام جنگل شملیک را
 باریک کرده و گیران بجه خالی از پیشه در پیش بهار بود و سرگردان را دو دست کرده از جانب شرقی اردو محمد شاه فرستادند که هر یک
 خود را ملاحظه نموده بجای مکان نزول و همواری زمین کیفیت جنگل میدان جنگ را تشخیص داده و در سرای عظیم آباد خبر بکوب رسانند و روز شنبه
 ستوتانی نیز ده کوهی گشتند و در یکشنبه نیز در هم هنگام صبح کوچ کرده قول را بشاه داده نصر الله تفویض نموده و جمعی از خوانین را سایه گزین
 لوائی شاهزاده ساخته خود با فوجی اندویران کیاوت نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم آباد شدند چون محل مزبور شملیک را بطول و قلع بود
 حاکم انبالا بانالی آن مکان به حکام قلع و در باط مغرور گشته بر کشتی پراخت بنا بران توپهای اندر و مان برانقلعه و در باط نموده بکلی از
 بیم جان مان خواسته حاضر خدمت شدند بهر راجه سرگردان قراولان با دو نفر شیر با شرن حاضر گشته هر یک سرورنده از اردو
 محمد شاه بدست آورده بنظر رسانیدند و عند الاستخبار از گرفتاران واضح شد که محمد شاه از دستبرد قراولان با بدامن قلع کرناں کشیده و در
 طرف اردو او پیشه است زمین مسطح شاسته نزول کوچه میدان جنگ نسبت بنا بران مادر شاه روز دوشنبه چهارم ماه از رودخانه فیض
 گذشته در طرف پانی پت بامین کرناں شاه جهان آباد در دوش سخته اردو محمد شاه مکان سطحی دیده و در اینجا دیر فرمودند پس با جمعی از بهادران
 سوار شده بنزدیکی مسکن محمد شاه جایکه علمها و بیرقها و توپخانه ایشان بود رفته و اسبهای گنجینه و بر لشکر و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته
 بقرا خود باز گشت هنگام شام بعضی سید که بر مان الملک سادات و سخا صوبه با چند مملکت و منظم المای هند بانی هزار نفر و توپخانه و اسناد
 تمام براسی ماد محمد شاه دار و پانی پت است مادر شاه فوجی را بمقابل آن مامور فرمود و در سه شنبه پانزدهم ماه از ان منزل کوچ و تپان
 راسته قول مرتب ساخته شاهزاده نصر الله مرزا تعیین کردند که از جانب شمالی جمون تا حوالی کرناں بامین رود فیض جمون امید ساخته و خود با
 فوجی بر ملاحظه جای پوت و موضع جنگ عازم اردو محمد شاه شدند و عرض ماه خبر رسید که بر مان الملک شیرابه خود را با اردو محمد شاه
 رسانیده متعاقب آن قراولان خبر آوردند که چون سعادت خان از بیرابه روان گشت ایشان بمقابل او رسیده بسیار از کسان
 اسباب و اسیر و غارت نموده اند القصه در شاه از محاذات لشکر محمد شاه گذشته سست شرقی از اردو و فواید صلح فرسخ که میدان سطح
 بود بر آن نزول اختیار نموده و نیز نصر الله مرزا بحکم بقول شاهی ملحق گردیده در ان موضع نصب لوائی قرار کردند و اثنای آنحال
 سعادت خان از غارت شدن اسباب و اردو خود خبر یافته و حوصله غیرتش انیمانی را بر تافت از راه غصه و غرور آماده جنگ گشت

و فاندوران سپه سالار هندوستان با واصلی خان سردار قشون خاص با دشا بهی جمع از خوانین عظام که در کرنا می بودند با عانت او
 از جائی برخاسته و قشونهای خود را در دست کرده با اتواب نگین خاشام رنگین آهنگ میدان جنگ نمودند و انمعنی محرک
 عرق حیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک صاحب هفت صومبارک کن عظم امرای آندولت قمر الدین خان وزیر الممالک بقیه
 خوانین صوبداران با جمعیت از صدافزون و فیلان مست توپخانه و اسباب آتش خانه بنیم فرسخی میدان جنگ آمده و تا توغراغون
 پشت به پشت تسویف صوفی و ده پچنین طول سپاه آن کرده بر نیم فرسخی بنظر می آمدند و شاه که از شیر دلی همواره آرزو مند چنین جلیقی
 بود و فی الفور جمعی را بصیانت اردو می علی خود گذاشته و سر و بر خود را بدرع و مغر آراسته سوار شده قول را مستقر نصرت مرزا و جمعی
 از خوانین را در کرده توپهای کوه توان را که میدان جنگ تحمل آتش فشانی آن ثعابین برق آهنگ نمیشد در تحت لای شانزاده موصو
 گذاشته رایت را در عرصه زرنگاه برافراخت با افواج چون بحر موج و توپخانه جلومنوج میدان نبرد گشته غریو در خم زمین و لوله بر چرخ
 هفت تیر این اخته از پرچم رایت گلگون پرند ساخت سپهر اشفاق گون گردانیده نخست چرخچیان شهر را نگیزی پخته بهادران جوار نیز دست
 با شغال آلات حرب کشاده بر سر لیران باندگوس در خم چوگان قوائم اسبان سلطان گشتند و رؤساء کشان حباب سار و دریاه خون
 سرگردان فتنه که سوارا شده فتنه گشتند چاک سارے را از مرکب تپتی پیاده می ساخت مهر از دای توپ که دمان آتش نشان میکشاد
 بزبان شر بر برق هشی خشک تر را میوخت از ابتدا طعنه ترا نقضای پنج ساعت نائره حرب طعن ضربت تعال سیف سنان لیران
 بر افشانی خصم افکنی اشتماله اشت تا اینکه سعادت از لشکریان هندیان رو بر تافته بکباره بجانب انزام شتافتند بران الممالک سعادت خان
 و شمار محمد خان برادر زاده اش که در هودج فیل قرار داشتند همان نحو با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار و فاندوران سپاه سالار را علیه
 سلطنت هندوستان بود و زخمی گشته یک سپه او با منظر خان برادرش مقتول و میان شوقان فرزند دیگرش گرفتار شده خودش نیز
 روز دیگر از آن خم درگذشت و واصلی خان سردار قشون خاص با دشا بهی با شهادت خان افغان یادگار خان میر حسن خان کوکو و شرف خان
 و اعتبار خان عاقل بیگ خان علی احمد خان که از امرای معتبر بودند با قریب نغز از خوانین عظام دیگر و نسی نهارتن از لشکر عرشه
 گشته و جمعی کثیرا سرگشته و محمد شاه با نظام الملک قمر الدین خان وزیر اعظم چون قریب بودند خود تسویف صوفی اعلام ستونده
 بودند بمسک خود بازگشته دست بر ذیل حصن دند و خرائن بیچید مرد و فیلان کوه پیکر و توپخانه با دشا بهی امرای که بعرضه جنگ آمده بودند
 با انعام بسیار و اسباب اثاثه فزون از شمار و لیای دولت نادرسی و تامة ماعضرتنگ میدان از وجود سپاه هند عالی با جساد شتگان
 مشغول گردید بعد وقوع این فتح چون محمد شاه اطراف غورغان را بموجیل و خندق و توپخانه استحکام داده بودند نادر شاه حکم یورش نماده
 و از هر چهار طرف سپاه را بمحاصره اردو او و امور ساخته بنسید راه هندیان پرداختند چون کار محمد شاه باضطرار انجامید جز اطاعت و
 ایلی چاره دیگر نمیدر روز سوم خلع سلطنت از خود کرده افسر سردری را از سر برگرفته با خوانین نادر و امرا کبار با منتظران را با دشا
 فخر افشار و اردو درگاه نادرسی گشته نادر شاه نیز بمراعات نسبت ایلی و ترکمانی که فیما بین آمد و بادشا به تحقیق داشت از طرف خود
 شانزاده نصرت مرزا را تا خارج اردو علی با استقبال فرستاده و هنگام ورود خود نادر شاه تا بیرون خمیر راه و رسم اعزاز پیوه از انجا
 که دتگیری و چپین مقام شائسته امین و ریت دست محمد شاه را بلطف گرفته در مسندهای یون بنشین نمود ساخت و محمد شاه چاشت
 آرزو در خمیر و الامان نادر شاه مانده بعد ظهر بمسک خود مراجعت کرد اما افواج نادرسی همان دستور دست از ضابطه محاصره نداشتند
 و محمد شاه روز دیگر با امرای که داشت از اردو خود کوچ نموده در خمیر نادر شاه فروکش شده و سر پرده حرم محترم او در حوالی معسکر قرار

[illegible]

ساعی بالوجهات سه ساله اصداریافت روز سه شنبه تمامی امراء و خوانین گورگانیه خلایع فاخره سیوف و کار و دمار صغ و اسپان تازی شراو
عنایت فرموده مجلس خسروانی آراسته تارک مبارک محمد شاه را بدست هایون خود با فسر سلطنت سر بلند ساخته چند و شمشیر مرصع
زیبایان او فرمود و هر دو دوش او را بجوهر گران بهاموانق رسم سلاطین هند زینت داده تاج و گیسو باوشاهی هندوستان را
کماکان بجزش تفویض کردند بعد از آن بموجب التماس محمد شاه ممالک آنطرف دریا کماک دریا سندھ از حدت و کشمیر تا
جائیکه آب کور دریا به محیط اتصال میاید بعلاوه ولایات تھت و بناور و قلجیات تالمه برسم پیشکش تا میعاد سه سال منظور و قبول فرمود
بمالک محروقه و خود انضمام دادند چرا که سابق نیز این ممالک از قبیل غزنی و کابل همیشه داخل ممالک خراسان محسوب شده اند و
محمد شاه را بخت سلطنت هند جلوس داده و فرامین طاعت او بنام تمام صوبداران و امرا و راجگان هندوستان جاری کرده خطبه و سکه
نیز بنام او ترویج فرموده روز شنبه هفتم ماه صفر از شاه جهان آباد حضرت فرموده بانگ شلماه را مقرر و کعبه ساخته جلوس و هفت روز در
شاه جهان آباد توقف مانده و بعد حصول بهر بند راه را منحرف ساخته از دامن کوهستان متوجه مقصد شد و در بست و هفتم ماه صفر کنار رود
خانه چینیان بآباد اقامت فرموده بعد بجواران چلدر و در آنطرف و در بشکارت شغل فرموده بتاریخ هفتم ماه ربیع الثانی کوچ نموده
ذکر پاخان صوبدار لاهور و ملتان نیز تا حشر چینیان در کابل مانده از آنجا حضرت انصراف یافت خود مع افواج روانه شده
تا حسن بال من اعمال انکشان مقام حاجی خان جیشکرک ابسفارت روم و در اریک قتلور ابمالک من تعیین مساوی و زوده هزار
تومان بحساب این مان و دالت چهلزار نادری باشد و جواهر و صوغ آلات با چهار ده زنجیر فیل برسم تحفه و ارمان جبت اعلی حضرت بادشا
سکند جیه روم و برابر آن برای بادشاه خورشید کلاه روس ارسال نموده در بستم ماه رجب المیچیان را روان فرمود و چون از دریا انک
عبور کرد متوجه تنبیه نرسش اقوام یوسف فی ساکنان کوهستان آن ناحیه گشته افواج را گروه گروه بمساکن ایشان برانجبال فلک شال
تعیین کرده و بعد مقامات متواتره و کشتن جمیع غنیمت از افاغنه روسا و سرخیلان ایشان التقیاد نموده پس فوج عظیم از انطاقله ببلات
رکاب گشته از راه پشاور و خیبر و جلال آباد در غره رمضان المبارک بکابل رسید به جهت از ولایت افغانستان سمت غربی دریا انک
چهلزار نفر از طوائف افغانان پشاور و کابل جماعه هزاره باقی فرق کوه نشین در ملازمت انعقاد داده صواری کل بل بدست و بنام خان
بخشیده پیشروان گردیده بهرات رسید و از بهرات ملازمت سندھ گردیده چرا که خدایار خان عباسی میندار سندھ که برقت
اشرف داشتند در شاه در آذربایجان همچنین در ناد آباد همیشه عرائض نیاز بدر بار نادری فرستاده ماز و دلتخواهی میزدین
ایام خوف هر دم سواس غیر واقع را بخاطر راه داده سر از اطاعت باز زوده بود و در هفتم رمضان از بهرات حرکت نموده سمت غزنی
رفت و از راه بنگش و دیره جات روانه سندھ گشته و از بنگش در ویرگیل رابیه ضبط مالیات صوبه ناصر خان گرفتن ملازم ملاحظه سان قشون
تعیین کرده باتفاق ناصر خان روانه پشاور فرمودند و موکب خاص کوچ بر کوچ با استعداد و توپخانه روانه شده بتاریخ پنجم ماه شوال
وارد دیره اسمعیلیان گشت اگر چه در اول بلا اسمعیلیان تسلیم داری پراخته اما آخر کار بار و سار و دیره طاعت نمود و از آنجا کوچیده
در پانزدهم ماه مزبور بهر غازیخان رسیده غازیخان و دیگر بلوچان آنجا مطیع شده اسمعیلیان و غازیخان بدستور سابق برینداری
دیره جات خود فائز و شمول عافیت احسان شدند و از آنجا فائز مشتمل بر نصد و بیست و نام خدایار خان اصداریافته در چهارم
ذیقده اردو موضع موسوم لارکانه شدند و از آنجا معلوم شد که خدایار خان پندار پذیرانه ساخته و بنا بر استیلا و سواس غیر واقع سمت
گجرات بندر رستور مغرور گشت لهذا عزم تنبیه و صمم ساخته به و غرق را با شهزاده نصر الله در لارکانه گذاشته خود با فوج

از دلیران در شش بست و یکم ماه فروردین بقیه و نهضت کردند و در یک شش ماه از دیه سده عیون نموده بایلیار پیش برداختند و در هفت
روز بهمداد پور رسیده و در آنجا عیون پیشکش از جانب سید ایارخان عباسی بحضورش رسیده بوضع پیوست که ریش اندرونش صلح
پذیریت و عمر کوٹ را که در دشت بکاب آذوقه واقع و بتناجست شش سوئی و پنج کرده و در آن آب آبادانی است پناه خود ساخته
نشته است نادر شاه از راه دیگر که آبادانی داشت چون تقضای گمانی بمرکوٹ رفته چون خدا یا رایات نادری را دید حیران مضطرب
گردیده از قلعه نادر نیز آغاز فرار نمود چون پیش از آن سپاه نادری خارج قلعه با دو چار شدند باز گشتند خود را قلعه رسانید چون بایلیار
برخود بسته دید بعد لمح با سران قلعه دست بردارن استیمنان زده بدر بار نادری آمده ملازمت کرد و تمام خزان سیم زرو شدات لالی
و گوهر در چاه های بسیار عمیق مدفون ساخته بود بحیط ضبط و تصرف نادر شاه آمد یعنی همه جهت یک کرور و روپیه تحویل گنجوران خزانه عماره
شد بعد در بستم و قیعه از عمر کوٹ کوچیده خدا یا رخان نیز بر سیم سیم برگشتند در شانزدهم ماه فروردین وارد لارکانه شدند و روز جمعه
بست یکم ذوالحجه هزار صد پنجاه و دو نسبت خدا یا رخان عفو و مروت صرف شده و بعضی را با بعضی دیگر بر سه قسم انقسام داده
و بعضی را با بعضی از ممالک سنده بخدا یا رخان عباسی حمت داد و ارباب شاه قلیخان مخاطب ساخته و یک سمت سنده را که بلوچستان اتصال داشت
بمحبت خان عالم بلوچستان عنایت شکار پور را با بعضی از مواضع سنده که در جانب علیا آنولایت واقع بود بنحو امنین او و پوتره تفویض
و قیامت ایشان بنجمل عسکران و آراسته فرمودند چون حیات افند خان که ذکر یا خان بود در لاهور و ملتان در سفر شاهجهان آباد از
پیشگاه نادری بدر خود بصوبه باری ملتان فائز و روانه ملتان گشته بود و در سفر عمر کوٹ بملازمت کابشرف گشته بود و در حینیکه
فوج شاهیه از لارکانه روانه عمر کوٹ می شد حکم شاهی باحضار ذکر یا خان صادر یافته و هنگام انصراف از عمر کوٹ ذکر یا خان حاضر خدمت
گشت سؤالات ایشان در حضور نادر شاه بانجمل پیوسته در باب انقیاد محمد شاه بایشان تاکیدات بیغ و حیات افند خان را
مخاطب شاهنواز خان فرموده بخصت انصراف یافتند در سال هزار و صد پنجاه و دو و سیزدهم محرم از لارکانه کوچ فرموده از سیوه می دادند و
شال و پشک لازم نادر آباد گشته و روز پنجشنبه بیستم ماه صفر چمن چونی واقع یک فرسخی نادر آباد و ضرب خیام ساخته و بعد و روز آدین
غنی خان ابدالی لکوزئی بیگلر بیگی نادر آباد را با قشون ابدالی از سفر ترکستان معاف کرده و از دهم سفر از نادر آباد روانه شده و
دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و از هرات عازم ترکستان شدند و بعد فتح بنجا و بلخ و جنوا بمشهد مقدس و قریه بنجینه و از بنجا
بعزم انتقام ظمیر الدور از لکوزریان جاریه و غیره عازم دامتستان گشتند و کوچ بر کوچ می رفتند تا در جانب شمالی رود کرکان مقام نمودند
در بنیام عیون شرح و از سرکردگان عساکر ماسوره بتنبیلهل و آغستان رسید که بیا زو سه هفت جلالت فوج افغانه ابدالی که احمد خان
از انجمله بود بعد محاربا شده بیا سیه از جماعه لکوزیه را کشته و جمعی را اسیر کرده مگر معدود که از میان بدر رفتند و تمامی مسکن
و موطن انجمله را منهدم غارت و زیر و زبر کرده اثمنه از آبادانی آن نواحی باقی نداشتند باوجود آن عزم رافع نموده بولایت
و آغستان سید بعد محاربات متواتره بر سر خانی خان و قومش غالب آمد بعد کشتن مردم بسیار از انطائف و غارت و خرابی ایشان
و گرنجیه فتن خانی خان مع تقویم مجدد و چکر کس مراجعت فرمودند و بهدین نفر در میان نادر شاه و سلطان و مصلح نامه واقع شد

معدریان حال خاتمه در مراجعت سلطان افغانان

چون نادر شاه از سفر و آغستان روم و ایسل مدینا بر استیلا و سادوس توهمات نفسانی طبعش قریه العین ضاقلی مزارا که ولایت بود از نظر

انداخته بے بصراحت از غم انجمنی تغیر در احوال او راه یافته آشفته مزاج گشت و در ضمن آنحال از امانی ایران نیز موچند نظم
 آمدند که پیش از پیش سبب تنبیه عقیدت او گشته ورق حسن سلوک را برگردانیده بهت بر خرابی ایشان گماشت بنا بر آن ایرانیان دیگر را
 که از اندام و اخلاق او تنگ آمده بودند در هنگامیکه نادر شاه به زم زم تنبیه کرد و ادریت بر افراخته در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال
 هزار و صد و شصت و هشتاد و شش از قتل با دو فرسخه جنوبشان محمد خان قاجار را روانی و موسی بیگلربیگی افشار و قوجه بیگ کوبدز لونی
 اردغی باشار علی قلیخان تمجید محمد صالح خان قلیوی ابیودمی محمد قلیخان افشار اردغی همیشه کشکی باشی و جمعی از همیشه کشکان که پاسبان
 سر پرده بودند داخل سر پرده گشته شاه نادر را بحالت خواب مقتول و سر را که از بزرگی در عرصه جهان نمیگنجید رسیدن اردو گوی و طبیبان
 ساخته بجهنگان که این خبر افشار یافت اردو نایب هم برآمدند افغان و از یک اتفاق احمد خان ابدالی که هوانخواه دولت نادری بود و پاس
 نک از جان مریدان افشاریه شکار و آغاز ستیز کردند افشار بر نیز جمعیت خود را منعقد نموده با افغانه تقابل کردند و افغانه ایشانرا
 از پیش دو شته پس نشاندند و اردو را غارت کرده نیز نفاس شاه را بدست آورده و نهاده و مقتول کردند و در اثنای راه از یکیه از افغانه
 جدا شده بر کستان رفتند و علی قلیخان که باشاره او معامله قتل نادر شاه بود قوی آمده بود باطلاع انجمنی از بهرت روانه شده و اردو شهید مقدس و شکر
 بر سر قلات نادری فرستاده بر قلعه تصرف بر تمام خزان میکنند و در شاه از سیم و زر و نفاس و امت و اسباب سامان سلطنت قبضه نموده تمام پسران
 نادر شاه را چنانچه شرح آن در کتب مبسوطه و تاریخ مسطور است سوائه شاهزاده سرخ قتل رسانیده شاهزاده سرخ مرزا که دکلان و آن چهارده ساله بود
 در ارگ شهید مقدس محبوس نموده قتل او را شهادت داد و در دست هفتم جمادی الثانی در مشهد بر سر سلطنت جلوس کرده خود را مخاطب
 علیشاه گردانید و سکه و خطبه بنام خود ساخته و در آن تاریخ پانزده کوثر نقد مسکوک در خزان قلات سواران باقی نفاس و تحائف بشمار
 علیشاه آنرا و تمام سامان اسباب از قلات بشمار آورده دست اسراف کشوده بے سرف بوضع شریف بر افشاند و نقره خام را به یک ششم نیمه
 و گوهر شاهوار را به یک ششم سفال نخرچ داده حسن علی بیگ منیر الماکت با سواران غلام نظام بخش کارخانه سلطنت ساخت و بعضی و عشرت
 بهداحت و ابراهیم خان برادر کوچک خود را سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده با نجا فرستاده تمامی ایلات افشاریه سائر طوائف حاکم
 و آذربایجان و جماعه بختیاری غیره که نادر شاه کوچانیده در حال خراسان سکنا داده بود فرصت یافته کوچیده روانه او طان خود شدند و اگر
 جنوبشان بعد از انباشتن از بر داشتند نفاس روانه گردیده و روانه اطاعت علیشاه برانته بجا گفت پروا خندان آخر کار علیشاه و شاهر
 مطیع ساخت و ابراهیم خان ابدالی با جماعه توخی و دوسته افغانه که در آذربایجان بودند بخدمت امیر اصفهان قرقلور سردار آذربایجان رفتند
 و بعد فتح تبریز و گرفتاری سلم از اصفهان منوش شده روانه عراق گشتند که بخدمت علیشاه روند و نیز عطا الله با وزیر یکیه که از جماعه بختیاری
 شکست یافته بودند روانه عراق شده باصفهان رسیده خدمت علیشاه اختیار کردند و سواران غلام مدار علیه و معتد دولت علیشاه را که
 شرح قصه او در کتب مبسوطه و تاریخ مسطور است ابراهیم خان بمقام اصفهان قسطنطنیه افغانه و از یک با جمعی از روسا که بحکم علیشاه در کابل
 او بودند با خود متفق ساخته و سلیم خان قرقلور صاحب اختیار خود نموده و نیز امیر اصفهان قرقلور افشار سردار آذربایجان از علیشاه
 متموم گردیده با او متفق گشته پس جمعی از لشکر افغانه و از یک که در اصفهان می بودند بر سر کرمان شاه فرستاده یار بیگ حاکم آنجا را دستگیر
 نموده بعد از ابراهیم خان از اصفهان آنگاه آذربایجان علیشاه نیز به زم تنبیه او را از نادران حرکت نموده و ابراهیم خان امیر اصفهان خان را
 از آذربایجان طلبیده و جمعیت نموده مابین زرنگان و سلطانیه محاربه قوی یافته و علیشاه شکست خورده با ننه نادر از قزوین معدود
 چند از خواص بطهران رفت و ابراهیم خان کس فرستاده علیشاه را با برادران در طهران گرفته او را کور ساخت و امیر اصفهان بعد از انجام

علیشاه که با جمعیست خود روانه تبریز و ابراهیم خان وانه بهمان شد پس اندان بر ابراهیم خان حجابی امیر صلاخان منقوش خاطر نموده از بهمان حرکت کرد
 و در حوالی مراغه با امیر صلاخان جنگ را گردیده و غلبت و امیر صلاخان از آن معرکه نجات یافته بر بنامی کاظم خان قزاقی خود را که هستان قزاق داغ
 کشید و در اینجا او را کاظم خان و حاکم کرده نزد ابراهیم خان آورد و ابراهیم خان او را با ساروخان برادرش قتل رسانید بعد از ابراهیم
 را اقتدار کلی بهم رسیده جمعیت لشکرش یکصد و بیست هزار سوار رسید پس حسین بیگ و از خود را سردار و صاحب اختیار خراسان ساخت
 بخراسان فرستاده استهارداد که با دشتا بهی ارشاد استحقاق بحضرت شاه رخ ولد نادر شاه است مرا بغیر از خدمت او امری
 دیگر منظور نیست باید که شاهزاده عراق توجه فرموده تا او را بر سر سلطنت جلوس دهد و غرض و ازین اشتیاق آن بود که شاه رخ را
 بحکله بدست آورد و از میان بردارد و خوانین اگر او را در وسایع عموم انالی خراسان جواب دهند که نهضت حضرت شاه رخ بجانب
 عراق لزومی ندارد و در خراسان جلوس و واقع خواهد شد و هم اگر بر عقیده خود صادق باشد باینجا تشریف رود پس یکی امر او را
 مذکورین اتفاق نموده شاهزاده شاه رخ دست بیعت دادند و در ششم شوال سال هزار صد و شصت و یک زمین سمیت مانوس
 شاهزاده بر تخت سلطنت موروثی جلوس فرموده سلطان اعظم تاریخ جلوسش آمد و ابراهیم خان با سماع این خبر در هفتم رجب
 آن سال در تبریز رایت مخالفت برافراخت و سادۀ سلطنت نشسته بانقد قلب که شاهی بنام خود زودگاه آورد باینجان با جمعیت
 قزاقان بعزم معارضة عازم خراسان گشت و نه و اندوق را با علیشاه اسیر بقم فرستاده و بعد وصول بمنزل سرخه سمنان لشکرانش
 بیوفائی اختیار ساخته بعضی از دشتا بهی را با طائفه افغانان که با او موافقت داشتند
 روانه قم شد اما محافظان قم بر پیش بستند پس فلغنه و غبارت شهر حکم داده و کردند و کوب رفت و آب سلطنت ایندیر تقصیر و قم را شورش رسانیدند
 و از اینجا عطف آن نموده قلعه قلعه پور تحسن حصار اما اهل قلعه او را متحید کرده چگونگی او را بهر بار شاهی شاه رخ با دشتا بهی فرستاده از حضور شاه رخ شکایت کردند
 و علیشاه امور گذشته و آورندگان را به دشتا بهی او را عرض راه ملاک ساختند و لشکرش را بر مقدم آوردند و علیشاه نیز در روز و دو قصاص مخم شاهزادگان
 با دیده نابینا سر و زیر پا دیده بعقب ادران روان گردید راست گفته اند چاه کن با چاه در پیش و در پیش یا پیش

لمعه ذکر مل سلطنت شاه احمد شاه سوزانی رطب سمرنی بر افغانان و بنجاستاد بعضی ملاترکیان

سلسله نسب آن بادشاه الاجا افغان بسوزانی شاخ بامیرانی نوع پول زنی بن ابدال بن ترین بن شرجون بن سمرنی منتسب
 می شود و بدین ترتیب که احمد خان المخاطب احمد شاه دیر و دران بن زمان خان بن دو تخان بن شیرستان بن خواجه حضرت بن و زنی بن
 عمر خان بن معروف بن بهلول بن کشته خان بن بامی زنی بن حبیب بن پول زنی بن سلیمان معروف زیرک بن عیسی بن زختر بن
 ابدال بن بن ترین بن شرجون بن سمرنی بن قیس عبدالرشید شچان - در اصل نام سد و خان که نسلش بسوزانی شهرت یافت
 سد افغان بود و بموجب ستور تصفیر و تصحیف سما که در میان افغانه واقع و رائج است که شخص موسوم سعد افغان باشد
 و عباد افغان را با دو و عباد افغان را بد و میگویند نام سعد افغان برسد و نام عباد افغان بیاد و قرا یافته اولاد سد افغان
 مشهور برسد و زانی و اولاد با دو خان مشهور با دو زانی شدند

لمعه ذکر مجمل احوال سعد افغان معروف و خان جدا مجد اقوم سیدوزانی مع دیگر متعلقات این قصه
 آورده اند که اهل قوم سدوزانی و دیگر اقوام ابدالی مطیع سلاطین و حکام قوم اوزبک فرمانروایان کابل بلخ و میمنه و مرو بودند

چون از جو رتقا و حکام او ز یک توه آمدند از اطاعت ماتحتی حکام او ز یک بر آمده متابعت و اطاعت سلاطین ایران اختیار نمودند
 و بیان این که بر طریق اجمال نحو است که در هنگامیکه طائفه ابدالی دیگر فاغنه که اطاعت بادشاهان ایران اختیار نمودند در وقت ^{عظمت} یا ^{تسلط} ابدالیان
 بخاندان بود و از آن خصوص جمعی جلالتان منزه حاجی جلالتان داشت دیگر تمامی شراران ابدالی تابع امر نسی او بودند چون و خان پسر سید
 ولایت استعدا و کامل بهر ساندید ساخو روگان سفیدریشان قوام ابدالی بی ایت و او دیده اکثر اوقات و فیصل مقتدا یا با همی ز این امر را
 هم این قوم مقدم داشته تابع را می بخور او می ماند چون بیان ایام تعدد قوم ابدالی از رو عدت کثرت شجعت هزار خان او میرید و در ارضی بهار و جبال و شوار
 گذار و قندهار از کنار رود و از خنداب تا قصبه فراه و با سجاد اطراف و اقطار سکونت داشتند و او شان سال با حکامان فراه بست و او در
 تنبیه در بار ایران بابت داد و ستد معامله شاهی که بر اموال مویشی ایشان قرار داشت خصوص منته و ناز عتی میان می مد و حکام قندهار سال
 از او ریاست این قوم سرکش و چوری سر باصفهان پای تخت ایران کشیده موجب لم و طعن میگشتند چون حاجی جلالتان المعروف جلالتان
 در ایران بقوم خود پسند می پس منکر و خود بین بر غرور بود و لهذا اکثر که از روی این گروه بر حکامات و راز کار جلالتان پشت بازو
 بمعارضه متقابل پیش می آمدند تا آنکه در میان قبائل ابدالی مخالفان حاجی زلخان موافقان و طرف نگین منازعه تمام میان آمده ختنه که مقتدا
 را بدر بار حاکم قندهار رفق نمود چون حاجی زلخان حمایت کیطرنی میکرد و بنا بران بزرگان قبائل طرف مقابل سد و خانرا پیشوای خود
 قرار داده و متعاضدین مقابل و خاصه پیشوای ده آخر کجین بیرونیک تقریر سد و خان معامله طرفداران سد خان از پیشگاه حاکم خاخر اه
 تشخیص یافته و حاکم قندهار نظر بهوشیاری و ر ساکاری سد خان او را بر امثال اقران ترجیح داده اکثر که از مطالب ابدالیان بذر یو او
 انجمل و انصرام می یافتند بنا بران اکثر قبائل ابدالی بایالت او گردیده کلم قندهار نیز بدیاست و راضی گشته معامله ابدالیان را بر اختیار او
 و گذاشت بمعاضد این حالت بقیه قوم که با حاجی زلخان اتفاق داشتند از و منحرف شده در سلسله و خان مسلک منقطع شدند چون محاکمات
 درست کرداری راست گفتاری سد و خان اتفاق ابدالیان بر و معلوم در بار ایران گشت فرمان شاهی اجضارش صادر شد و
 او با اتفاق بعضی از اعیان قوم حاضر حضور شده وضع و طور و شان تو زک او پسند خاطر بادشاه آمده دو سال در سفر و حضر رفیق
 و همکار داشت درین دو سال از و خدمات شایسته بنظر رسید بصله آن از طرک شاه شاهی دولت صفوی خطایب طانی یافته و خل
 جرگه سلاطین گشت تحصیل فرمان سیو غال بسیار که از قربات شیر حاصل معزز و مکرم مانده بعد از آن نصرت یافته بوطن بوف خود رسید
 و باجل طبعی در گذشت از و پنج پسران ماندند و خواجہ خضر خان بود و و خان کامران خان زعفران خان بهادر خان گویند که سد خان
 نزدیک فات سیدن سارخانی دیدیاست ابر بود و و خان فرزند دوم خود عنایت فرموده و خواجہ خضر خان که فرزند کلان بود
 از نمینی برنجیده خاطر شد اما برنجیدگی خود را برایت ادب پدر در دل داشته ظاهر نداشت اما آخر کار نمینی موجب لغت عداوت میان
 اولادش و اولاد سد و و خان گشت اولاد خواجہ خضر خان موسوم خواجہ خضر خیل و اولاد سد و و خان پسب آنکه ستافانی از پدر
 یافته بود معروف بنان خیل و اولاد کامران خان کامران خیل و اولاد زعفران خان زعفران خیل و اولاد بهادر خان بهادر خیل مشهور شدند و خواجہ
 خضر خان و دیگران داشت سلطان خدا و معروف سلطان خدا کائی و شیر مست خان و و نفر بودند از سلطان خدا و او خان سلطان حیات
 و جو یافته و از شیر مست خان دولت خان پدر زمان خان جدا مجد احمد شاه بادشاه در دران جو یافته او را سته پسرند زمان خان و ذوالفقار خان
 و احمد خان که آخر احمد شاه شد و از تاریخ جهان کشایان چنان معلوم میشود که چهار بودند سته آنکه مذکور شدند و چهارم علیم خان نام بود و سلطان
 حیات خان را یک پسر بود و عبد الله خان نام که بادشاه ابدالیان هرات گردیده و در تسلط زمان خان قبیل رسیده شاه عبد الله خان را

چند پسر بودند خان رحمن خان الیاری خان اسد خان غیره بودند اما سلطان بود و دود خان پسر او را و پسر بودند شاه حسین خان
واله داد خان شاه حسین خان لاولم و والد داد خان جدا مجد نوابان قتان است چونکه کتابی که از آن فصل حال مناصات تنازعات با همی سلطان
خدا داد خان معرفت کافی با سلطان بود و دود خان و کیفیت مناصات با همی سلطان حیات خان بود و دود خان شرح دار معلوم گرد
نزد مولف موجود نیست لهذا ذکر آن مرقوم نه شده به همین قدر اکتفا رفت اکنون دیگر احوال محبیل احمد شاه با دود شاه می پردازد و

معه روزگرمال سلطنت احمد شاه سدوزائی خواجسته خلیل پسران خان

آورده اند که چون مردم افشار و قاجار و اکرو و غیره سرداران ایران باغچه علی قلی خان صوبدار هرات شاهجهان نادر شاه افشار با دود شاه ایران
و ترکستان و افغانستان و هندوستان را در خواجگاه کشته و فوج افغانه که شرعاً عظم ایشان احمد خان و لدرمان خان سدوزائی و عبد الغنی خان
الکوزئی بودند با اتفاق فوج وزیر کبیر با لشکر ایران سپاه هرات شکست در شاهی مقابل نمود و ایران را پس پانموده احمد خان با اتفاق افغان
بر نقاس و نقود و جواهر حبیب خانه نادری تصرف نموده با افواج افغانه و وزیر بکان از فتح آباد را بگراست قندهار گشت و از میان راه و بکان
سمت ترکستان رفت و افغانه مع احمد خان متوجه قندهار شدند و در اثنا راه که رویه فرستاده محمد شاه با دود شاه هندوستان که پسر شاه
سمت قلات نادری میرفت بدست آورد و جمیع مکنت تمام بقندهار رسید حاکم قندهار را گرفته و با اتفاق تمام ایلات افغانه ابدالی
و غلزی چینه بادشاهی بر بستر تخت سلطنت اجلاس فرموده و قندهار و نورابانم قندهار احمد شاهی را با دود ساخته آنرا پادشاه تخت افغانان
کرده و خطبه بنام خود کرد و از میان اعیان قلیان افغانه شاه جهان بابیری وزیر اعظم خود قرار داده بخطاب شرف قندهار را خطاب ساخته و وزیر جهان بابیری
به پوزائی را فغانخان میرمن سپاه را متفر فرموده شاه پشته خاثر امیر شکو و همینوال هر کس از برادران ابدالی فراتر رود صلا خطب القاب بخشد و به عظم
مهام متوجه قندهار متوجه غزنی و کابل گردیده آن هر دو را چنانچه شرح آن در کتب طوالت و این سند است منخرنوه عازم تخیر شاپور گشت عبد الصمد خان محمودی که
از زمینداران اربابان عمده پشاور بود و به استقبال آمد و در جلایا با وضو شش شش بر سر دارجان خان متوجه شد و بملاحظه نمایی خان حاکم پشاور و پشاندگان
عبد الصمد خان اینها و تکلیف بسیار رسانید چون افواج احمد شاهی بر پشاور رسیدند ناصر خان از دریا سیمت غور نموده و چپچیه هزاره رفت و پشاور و تربت
احمد شاه در آمده پس از آن احمد شاه سردار جهان خان را پشینی صر خان و تخیر چپچیه هزاره مامور فرمود و چپچیه هزاره نیز به دست سردار جهان خان
و اقبال شاهی سر کرده ناصر خان از انجا بلا هوک گرخت بار دیگر احمد شاه بعد از نظام صوبجات کابل و پشاور در درنه میزار و یکصد و
ویک سبجری با فوج جبار و دلاوران ناما عازم تخیر هندوستان گردیده متوجه بلا هوک شد و با سماع انجیر شاهنواز خان لدرمان بهادراز
ذکر یا خان و یکجای خان بنابر معارضه شاه در دران مع افواج پنجاب هندوستان بمقابل دود شاه برآمده جنگ آرا گشتند اما از فوج
سیوف ابداد افغانان شکست خورده بلا هوک رفتند و عرضی مفصل حال بجهت محمد شاه گذارش کردند هنوز یکس از محمد شاه نرسیده بود که
دود شاه بر سر لاهور رفت شاهنواز خان از لاهور سمت بلخی گریخته رفت تمامی اسباب بادشاهی از آلات حرب ضرب چنانچه توپ
و زنبورک ها و چپنار ها و بارود و غیره سامان از شاهنواز خان در لاهور مانده بود و تبصره اولیای دولت احمد شاهی در آمده هم در ایام
موفق بخشی بادشاه بلا هوک اکثر راجگان کوستان در میندلان رعایای پنجاب طبع متقاد شدند و محمد شاه با سماع انجیر شاهنواز احمد شاه
خلف الرشید خود در امع نواب قمر الدین خان وزیر الممالک نواب منصور علیخان صغیر جنگ امر اعظام آمد و دست مع توپخانه گران فوج بیک
بجنگ بادشاه افغان مامور و روانه فرموده و کیسری سنگه راجه چپو که سر حلقه راجا سیمت هندوستان بود با فوج کثیر میندلان اطراف سرهند

مثل جهان خان بالیری سکه زرین دار جگر افواج آل سنگه جاٹ زمیندار پٹیا و غیره و نیز در لشکر شاهزاده بودند و عبدالقد خان فیض الله
 خان پسران علی محمد خان رو سید که بطریق یوزغال در شاهجهان آباد می بودند تمامی هم کاتب برالماک آمدند و قتیکه افواج هند بر سر
 سرهند رسیدند علی محمد خان رو سید حاکم سرهند در بایه چون راغبو نموده از راه سمانپور روانه اولی و بسولی کھر وطن خود گردید
 و نواب قمر الدین خان وزیر الممالک احوال و انتقال خود را مع عبدالقد خان فیض الله خان در قلعه سرهند بحفاظت گذاشته خود مع
 افواج متوجه ماچی واره شد با شاه افغان باستماع اینحال چون برق خاطف به سرهند رسید قلعه را تصرف مال و اسباب احوال و
 انتقال غنیم را قباض گشت نیز هر دو پسران علی محمد خان را گرفتار نموده از دو مع علی خود را در سرهند گذاشته و سرور عبدالقد خان را
 حاکم آنجا ساخته بعد از آن بمقابل لشکر محمد شاه رفت بمقام بالو پور بانوان است برالدین خان سکه گیری سکه غیره که با او هفتاد هزار
 فوج جراب بود جنگ نموده براج ندکور شکست یافت و در راجه ندکور بعد شکست فرار برقرار اختیار نموده فوج نواب قمر الدین خان غیره
 تا شانزده روز پایستقلال فشرده و هنگامه کارزار را گرم داشته روز شانزدهم یک گلوله توپ توپخانه شاه افغان در نیمه قمر الدین خان
 وزیر رسید کار او تمام ساخت درین اثنا فوج افغانه در گولها می محوئی که از قمر الدین خان رت کرده بودند بترتیب شمشیر
 آتش در داده که از آن نقصان بسیار به فوج شاه افغان رسید آخر کار امیر معین الملک لاهور رسید حکومت پنجاب بقبضه خود درآورد
 انتظام سکمان نمود و درین اثنا بازا احمد شاه بادشاه رسید و میر معین الملک صوبه ملی امداد لشکرش مقابلت خواست و لشکر
 امدادی مطلق به رسید میر معین الملک قبول تا بعد از سی احمد شاه آمدنی تعلقه سیالکوٹ و گجرات پس دروغیره آنچه نادار شاه میگرفت
 حسب خواهش احمد شاه دادنی کرد احمد شاه واپس بقندهار رفت و ملک پنجاب غارت محفوظ ماند مگر میر معین الملک حسب قرار
 چون به پیاده آمدنی تعلقه ندکور بخدمت احمد شاه نشست و از آن شاه مذکور سوم مرتبه بریای پنجاب سید و میر منوچیم فرستاد که اگر شاه
 مع کل فوج و رانی واپس بکابل شود و رو پی مطلق به داده خواهد شد و خود مع فوج بداشت را بهی گشت از جالندھر فوج طلب نمود
 برکنار دریا تلتاتی فریقین شد میر منوچیم پاشده بلاهور رسید و احمد شاه تعاقب کرد میر منوچیم مورچه های که پیشتر تیار کرده بود
 پناه گرفت و لشکر شاه بمقابل قریب فوج جلگه گیشتر بعد چار ماه میر منوچیم فوج از مورچه های برآمده هنگامه آغا نمود و آخر شکست
 خورده در شهر لاهور داخل شد و بادشاه باغ شالامار را مقرر عسکر ساخت میر منوچیم چاره رهایی بجز اطاعت پذیر نمی دیده خود بخدمت
 احمد شاه حاضر گشت پنجاب لکھه رو پی بادشاه داد و خلعت نظامت از بادشاه یافت و بادشاه واپس شد در لشکر امیر معین الملک
 وفات یافت میر امین الدین فرزندش بعمر چهار سال از صدمه مرض جدی ازین جهان حلت کرد مراد بیگم زوج میر منوچیم حکومت پنجاب
 تسلط یافت و از دلی و کابل اسناد تقریری خود حاصل نمود در عهد و انتظام پنجاب خراب گشت فغانی الدین وزیر براس
 نزنش می روانه گشت با فاعی عروسی نمود غازی الدین میرا و مستورات داخل نموده در قیصریه مست داشت ازینوجه ناراض شده
 پوشیده شانه کابل رسید بترغیب بچهارم بار احمد شاه در پنجاب سید و دلی راسخ نموده با احمد شاه و ولد محمد شاه چغتائی از سر نو
 آنج بخشید و تا سرهند حد ملک خود مقرر کرده در لاهور رسید و شاهزاده تیمور فرزند خود را نظامت پنجاب سپرده بکابل رفت شاهزاده
 امیر تیمور دانا غنیل و حلیم الطبع و وجود سجد نمود و بود و انتظام پنجاب بنایت شایستگی یافت مگر امین بیگ خان که در سر سرباز
 داشت اقوام مره را که در گردن افواج دلی سکونت داشتند طلب نمود چنانچه سردار ملهار را و جنگو را مع سه لکھه سوار برکناره دریل
 تلج رسیدند منزل بمنزل بلاهور رسیدند تیمور شاه قبل از آن بکابل رفته بود و اقوام مره به جنگ جمل بر پنجاب تسلط یافت

را گھوچی سپاه سالار دادینه بیگ مسخره خواجہ میرزا افغان کہ با فخری فوج بہت گرفتاری دادینہ بیگ تیمور شاہ ویرا مامور نمودہ بود و
 دادینہ بیگ ساز باز کردہ بود بکاموت لاہور شانید شامی و راجی دومرہہ حاکمان کل پنجاب قرار گرفتند دادینہ بیگ بتور در دوات
 ناظم ماند پال شدہ دادینہ بیگ خان فات یافت۔ و احمد شاہ بجانب پنجاب عزیمت کردہ قتیکہ بردریے ایک سید کل مرہہ
 پنجاب را خالی کردہ فتنہ و احمد شاہ کریداد خان را حاکم لاہور ساخت و خود بہ ہندوستان رفتہ چنانچہ باید و شاید سزائش مرہہ نمود کہ ہما
 فاش دادہ مافرنگماے و شان را قتل فرمود و این اثنا اقوام سکھان خان تکران جمع شدہ لاہور را محاصرہ نمود و عمارتہا سے میر دنی
 قلعہ را آتش در دادند و ہر چہ یافتند غارت نمودند احمد شاہ بعد سرکوبی مرہان سر بلند خان را ناظم ملتان و وزیر خان را حاکم سرحد فوج
 عبید خان را حاکم لاہور ساختند و بادشاہ بلے فساد خانگی بکابل نہضت فرمود و لشکر بد اختر سکھان در راہ مزار حمت می کردند و
 در ولایت بکابل رسید و درین خان ہر مرام فوج بلے سراد ہی سکھان دانہ کرد و در راہ پنجاب چرسنگہ ویرا بقابلہ تیش آمد فوج خان
 شکست یافت ہر چند محاریات با سکھان بوقوع آمدند ظفر یافتند چون این اختیارات شاہ افغان رسیدند مع فوج خاطر خواہ قطع منزل
 کردہ بطور یلغار در پنجاب سید برف طاقت سکھان را از حرارت آفتاب جو دان شاہ افغان آتشیدہ و جنگہا جالے گرفتند و زخمی
 صوبہ سرحد بلے سرکوبی اوستان بامور گشت قریبے پور سکھان مقابلہ کرد و قریبے کہ زرین خان مع فوج شکست یابد مگر خواجہ شاہ
 درانی رستم ثانی رسید مردم سکھان چون کلائے سیاہ کلان با شمت دیدند و ازو نشان ہمیشہ ہزیمت یافتہ بودند خوف ہلاکت جان
 بر وجودشان جاری و لرزہ بردن طاری گشتہ کہ شکست خوردہ مفرور شوند بے فوج نصرت موج شاہ افغان و شان را از چہار
 طرف گرفت قتل نمود چنانچہ چند شمارستی ہزار نفوس سکھان مقتول شکار آمدند چنانچہ مردم سکھان آنقتل را گھلو گھار یعنی قتل شمار
 می گویند و نیز بقابلہ آلا سنگہ پٹیلہ والہ نیز بحالت قید در حضور بادشاہ حاضر شدہ کمال عجز و اطاعت بیان نمود بادشاہ چند کھ
 رو پیچہ ازوے گرفتہ مسند پٹیلہ باد بخشد و خطاب با جواد بعد اختتام مہم مذکور احمد شاہ بلاہور رسید و نور دین خان ناظر کشمیر مقرر کردہ حکم
 کہ حیون مل کابلی صوبہ کشمیر را بغاوت اختیار کردہ گرفتار نمودہ و در حضور روانہ نماید ہنوز سے در لاہو بود کہ حیون باغی بحالت قید از
 کشمیر آمدہ پیش بادشاہ شد و بہ فرمان بادشاہ نابینا کردہ شد و درین ایام خبر رسید کہ بتقریب سید دیوالی اجتماع سکھان در امر تہ خواہ شد
 باستماع این خبر بادشاہ شبشب در امر تسرید و سکھان پیشتر از و رودش خبر آمدنش شنیدہ ہمہ و بفرار شدہ مکانہا را خالی گذشتہ
 رو بفرار گشتہ بودند بادشاہ چون سکھان را نیافت ناظر غضب سلطانی از حد شعلہ و گریدہ مند را داس والہ سکھان آنرا بکلیف
 تعمیر نمودہ بودند از بیخ بر کندید کل نالاب یعنی جو ضہائے از خاک پر کردہ برابر زمین ساخت و درون شہر ہر ہند سے را کہ یافت قتل ساخت
 از انجا واپس بلاہور رسید کابلی مل بھتری را نظامت لاہور عطا کردہ سمت کابل نہضت فرمود باستماع خبر تشریف برسی و شاہ افغان
 مردم سکھان باز در میدان رسیدہ قصور غارت نمودند و بسیار از دولت بدست آوردند و بعد از ان بہیئت مجموعی بہ سرحد پنجاب آزا
 غارت کردند بعد از ان بہ شہر لاہور آمدند و محاصرہ نمودند و کابلی مل حاکم لاہور پیغام فرستادند کہ اگر شما گاو کشان قصابان را آنچه در لاہو
 سکونت و ز زندگی شستند ترا امان دادہ خواہ شد کابلی مل مصباحت قت چند قصابان را گوش بینی بریدہ از شہر بدر کشید چون این
 اخبارات بدربار شاہ افغان رسیدند باز بطرف پنجاب متوجہ گشت و بفرور رسیدن بادشاہ مردم سکھان مثل آہوان در صحرا جالے
 گرفتند و از غصہ براہ جمون در ولایت خود رسید باستماع تشریف برسی بادشاہ باز سکھان فوج و فوج از جنگہا بد آمدند کابلی مل کہ
 ہملہ بادشاہ تا جمون رفتہ بود بلے واپس آمدن راہ لاہور از مزار حمت نیافت لہنہ سنگہ و گجر سنگہ و صوبہ سنگہ سکھان بلاہور قبضہ

کردند و هر سه حاکمان با اختیار در شهر لاهور ماندند ستورات کابل را بقیه اوشان بودند در قصبه قصبه و شهر شهر عملداری سکھان
 شال گشت نظام شاہی غارت چون این خبر بادشاہ رسید در پنجاب سیدہ سوز از خانرا از کشمیر طلب کرد و فوجداری متاس بود
 دادشاہ بوجہ تازہ خانگی فی الفور ایل گشت بعد چند روز لشکر بادشاہی بر پنجاب سید و جاجا تالش سکھان نمود و گرنفای
 اوشان خاطر خواہ بل نیاید چند سہ بادشاہ در لاهور رونق افزا مانده و داد و خان برادر مولوی عبداللہ ہوسی را حکومت پنجاب دادہ
 بر سر بند روانہ شد چونکہ در ان ایام فیما بین شانہزادہ تیمور و بادشاہ قدس شکر بنی بود از مقام سرسند با بیاد شاہزادہ تیمور یک ستہ
 دہ دوازده ہزار سوار بلا اجازت بادشاہ بکابل رفت بادشاہ ازین واقعا ند و بگین گشتہ براہ ملتان در ولایت سید ہر سہ سکھان
 بعد فتن بادشاہ در لاهور موجود آمدند داد و خان ناظم بحالت لچاری اطاعت اوشان قبول کرد و شاہ افغان جنبت آشیان در
 بقضاء ربانی در دار جہان فانی حلت کردہ تیمور شاہ بر تخت کابل نشست ملک بہن کوہ مثل دیرہ جات پشاور و کشمیر و غیرہ زیر
 حکومت سے بودند مگر خاص پنجاب بقضہ سکھان غارتگران ماند بعد تیمور شاہ زمان شاہ بر تخت شاہت نشست از کابل بلاہور
 رسید چند ماہ در لاهور گذرانید ہر چند تالش سکھان بے نشان کرد و سرانغ نیافت اما چار واپس گشت بعد رفتن سے شہر در ان
 مذکور ان بلاہور رسیدند و جاجا اثبات انتظام کردند در سال ہجری المقدس زمان شاہ با لشکر پیشاورد در لاهور رسید ہر چند
 تالش سکھان کردنیافت قصبہ قصبہ شہر از سکھان خالی دیدہ مجبور می انرا نظام پنجاب یوس شدہ واپس رفت
 کہ خرابی دیدخواہی برادر می ہمیشہ گریہان گیر بود درینجا بادشاہی درانی ختم شد

جلوہ بگرد بیان چندہ کار متعلقہ طب الفہامی بطریق خلاصہ این کتاب

باینکہ اگرچہ بیان این افکار شرح فار و در مقامات خود مرقوم گشتہ اما بدون آنکہ مطالعہ تمام جلوہ ما این کتاب تعبیل نیاید اطلاع
 بر ان دست نخواہد داد بنا بر ان ترتیم ان افکار را بانضمام سائر فوائد درین جلوہ مناسب تصویریدہ بتجوہر ان پر ختم طالب
 بلا تکلیف طلب بدست آید و کراول در تشریح حقیقت اسم افغان - و سیامانی - و پٹان - و پشتون - بدان سہکامند
 کہ اکثر مردم ہندوستان لفظ افغان پٹان و پشتون را از الفاظ مترادف بمعنی واحد میدانند اما حقیقت وضع این الفاظ
 پس وفق شرح ذیل است یعنی در بیان اسم افغان و پٹان مرقوم خصوص مطلق واقع است زیرا کہ ہر افغان در حقیقت
 پٹان نیست چنانچہ خالد بن الولید رضی اللہ عنہ کہ افغان است پٹان نیست چرا کہ آنجناب نے گیر افغانہ ان زمانہ از اولاد افغان
 بن ارمیاء است کہ افغان از تاش افغان شہرت گرفته اند و از اولاد و اخفاء قیس عبدالرشید بطان نیست ہر پٹان افغان
 چنانچہ قیس عبدالرشید و اولادش کہ ہم افغان اند و ہم پٹان زیرا کہ از پٹان منشعب شدہ اند و شرح این اجمال آنکہ اول انیطاف از
 نام افغنی بن ارمیاء بن اول الملقب ملک طاووت بادشاہ بنی اسرائیل کہ در عہد نبوت خلافت داؤد علیہ السلام وجود یافتہ بود
 موسوم بافغان شدند و چون در عہد خلافت نبوت سلیمان علیہ السلام کثرت تمام و شوکت تام حاصل نمودہ بقرب اختصاص
 حضرت سلیمان علیہ السلام مخصوص گشتہ معروف بطائفہ سلیمانی شدند و از عہد حضرت سلیمان تا عہد دولت مہدی بنی آخر الزمان
 صلوات اللہ علیہ و سلم در ممالک عجم موسوم بافغان در ممالک عرب معروف بلیمانی ماندند و در زمانہ آنحضرت صلوات اللہ علیہ وسلم چون
 قیس عبدالرشید بدلات دعوت خالد بن الولید مع چند اشخاص گریز سرغنے افغانہ از کوہستان غور بمدینہ منورہ رسیدہ بہ شرف

دین اسلام صحبت حضرت سید الانام مشرف شده از پیغمبر رسالت کارگاه نبوی صلی الله علیه و سلم مخاطب بطان شده و بدین
 مکاتبات ساری صیقل بدین الولید بحال تاج آورده و از حضور انور نبوی صلی الله علیه و سلم نصرت یافته مأمور بهدایت مردم غورستان گشت
 و بعد رسیدن بنجورستان تمام فرق آدمیان ساکنان کورستان کوربدالت او مشرف بن اسلام شدند و جناب قیس عبدالکرشید
 پتان را باعث صحبت آنحضرت بر پیشوایی خود برداشتند و آنجناب را از ان عقیقه که فرزندار جند کیس موسوم به شمر بن هم بن
 سوم غور گشت نام تولد یافته و در اندک مدت اولاد آن که فرزند کثرت تمام یافته شهرت به پتان گرفتند چون اینخطاب عطیه
 حضرت رسالت تاب و تمام اقوام افغان آنرا موجب عبادت الهی خود را پتان گفتند از ان بعد یکی طائفه افغانه پتان گفته شدند
 و بعد عهد هدایت مهاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم هنگام سلطنت بنواسیه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان بوقت سیلاری
 جلج بن یوسف شقیفی چون حجاج بن محمد قاسم خواهرزاده خود را به سرداری افواج اسلام بنمیدارک غورستان پتان
 و سند ملتان مأمور و روان فرموده بهرات سید این طائفه سواره پیاده جمعیت تمام بدو لشکر رفته مدد و پشتیبانی لشکر اسلام
 کما یبغی نمودند از خدمت مشهور پشتر توان شدند و از کثرت استعمال الف که حرف علت است طرح یافته لفظ پشتر توان مبدل
 پشتر توان گشت امانی زمانا خاص در مملکت هند وستان افغان پتان پشتر توان بطریق الفاظ مترادف معنی واحد قرار
 یافته از هر سه لفظ یک معنی گرفته یک را بجای دیگر میستعمل داشتند هیچک افترقی نماند کرد و دوم آنکه چون این طائفه از مد
 قتل و غارت نجات انصر یا ملی کلدانی از ممالک شام و بیت المقدس جدا وطن گردیده بهجبال غور رسیده در جوار مردم غوری که اوسل
 ضحاک تازی بودند سکونت گرفتند چون در انصه طائفه غوری ضحاک نژاد و فرقه بودند یک فرقه سوی خاندان بادشاهت دیگر فرقه
 جمشیدی برادران ایشان با هم مخالفت داشتند بر و ایام فرقه غوری حلیفی برادری افغانه اختیار نموده نیکی بدی قریب و از قریب
 و غیره با افغانه موسوم داشته و اصل و اصل افغانه گشته معروف با افغانه شدند و فرقه سوی خاندان بادشاهی طائفه جمشیدی
 که اوشان نیز ضحاک نژاد بودند بر قومیت قدیم خود باقی ماند و نیز بنحله فرق افغانه اسرائیلی نسب قوم فیروزه کو بهی و تائینی بر
 اصلیت افغانیت قدیمه باقی ماندند و

ذکر بیان احوال حقیقت چهار ادبیاق

چون طائفه معروف افغانه گشته تمام یافته کورستان غور و دامان را گنجایش ایشان نمانده اراده خروج از غور نموده و از ان کورستان
 بیرون آمده در اضلاع بهرات رفتند و غزنی و کابل و جلال آباد و لغمان و کورستان کلان قیس غور و کوه سپید و دامان شرقی کوه کلان
 پراکنده شده با بسجا سکونت گرفتند بنحله طائفه افغانه اسرائیلی نسب طائفه غور چهار قوم یک تائینی و فیروزه کو بهی از افغانه دوم
 جمشیدی سوری بدینور قدیم بر امان و اوطان خود اندرون کوه غور و ساخرو سیاه بند و فیروزه کوه و بادغیس مقیم ماندند و نام
 چهار ادبیاق یعنی چهار اوس یا چهار تن شهرت گرفتند زیرا که از پس ماندگان طائفه افغانه اسرائیلی نسب یا از مردم غوری ضحاک
 نژاد بودند و بطوایف گرد نواح آن کورستان چون تاجیک هزاره و ترکمان و قزلباش و غیر هم جنسیت نداشتند لهذا چهار اوس
 جدا گانه مقرر شدند اما بعد از آن چون بنحله اقوام هزاره ساکنان سلسله شمالی کوه مذکور و از دوه هزاره خاوار متذهب بذهب
 است شده خود را با دیاقات اربعه سنی مذهب اتصال دادند و فرقه سوری از گردش روزگار معدوم و قلیل گشتند

اینقوم هزاره سنی ندیه بیاق چهارم قرار یافتند و فرقه سنی از تعداد الوسات نظر انداز و مطرح شدند و تعداد چهارادویاق بدین شرح است که ادویاق جمشیدی را پانزده هزار خانوار و ادویاق غیر فرقه کوهی را هشت هزار خانوار و ادویاق تائینی را زیاده از پانزده هزار خانوار و ادویاق هزاره سنی را دوازده هزار خانوار گفته اند.

ذکر در بیان طبقه افغانه

بدانکه طبقات قوم افغانه پنج است سترنی مثنی غورخشی مثنی کرانی ازین پنج طبقه سه طبقه اصلی است - سترنی و مثنی و غورخشی و اصلیت این طائفه از انوچه است که از نسل قیس عبدالرشید پشان آمد و دو طبقه وصلی است یک مثنی دوم کرانی و اصلیت اینها از ان سبب است که از صلب قیس نیستند و با ولاد او وصل یافته مشهور به پشان شده اند زیرا که طبقه مثنی از نسل شاه حسین بن شاه معزالدین محمود بن جمال الدین حسین بن شاه بهرام غوری صفاک نژاد است مردم این طائفه در وصل عربی النسل است چه صفاک تازی با و شاه هفت اقلیم از اعراب افریقیه بود و طائفه کرانی مرتب از وصل است یک مثنی کرانی مجهول النسب که متبینه او رزمین شرجون بن شرج بن قیس عبدالرشید بود که نسبش به پشان و افغان نمس پیوند دوم شاخه های متفرقه طائفه افغان که از صلب پشان نیستند و از نسل افغان هستند بطائفه کرانی اخل شده با افغان شهرت یافته اند چنانچه طبقه مثنی که بسبب پیداشدن آن طبقه از شکم بی بی تنو دختر شیخ مثن بن قیس عبدالرشید پشان اصل طبقه اصلی مثنی گردید معروف به پشان شده اند چون بدین هر دو طبقه وصلی از زمانه بود و باش افغانه در جبل غور شهرت با افغان پشان گرفته و در بود و باش در غور و تاج در توره و در بان لباس در میان ایشان و افغانه تار مثنی که باقی نمانده از انوچه در افغان بودن این هر دو طبقه شک و امتیاز نگانده بالاتفاق افغان پشان مقرر شدند.

ذکر در بیان خیلها پنج طبقه مذکوره

بدانکه تعداد خیلها طبقات مذکوره معروفه با افغان که در سلطنت لودیان و غزنیان و سدوزیان و بارکنیان و حاکمیت اتفاق واقع است و در کتب مصنفه تواریخ محمودیان سلطنت مذکور گردیده بدین شرح است که طبقه سترنی یکصد و پنج خیل است طبقه مثنی با طبقه مثنی جمله هفتاد و هفت خیل است که از انجمله مثنی اصلی است پنج خیل و طبقه وصلی متوینجاه و در خیل است و اما طبقه غورخشی پس خود پنج خیل است و اما طبقه کرانی پس یکصد و شصت و پنج خیل است چنانچه از انجمله هر یک از این طبقه ها کوره در کلیات نسب آن طبقه درج است چنانکه از انوقت تا انجمله خیل با جدید در میان خیلها قدیم بسیار شش مملکت انگاهی بر تمام آن بطریق صحت و اعتماد حاصل نیست با وجود آن هست در خیل و وزی که از وفات این طائفه بنظر مولف گذشته و مولف را نوع تسلط از صحت آن درست داده علاوه از خیل و وزی که قدیم درین سال اندراج خواهد یافت.

ذکر در بیان احوال محمل نه قوم سادات شریف نسب

که بزرگان ایشان بسبب اختیار نمودن بود و باش در میان اقوام افغانه و نمودن تروج و از دواج با ایشان متحد شدن در توره

و زبان لباس معاش با افغانان قومیت ساداتی را ترک نموده بعضی پیش و بعضی پس دراز من مختلفه داخل و اصل طبقات خمس
 افغانان گردیده با افغانیت شش برافته دو رتبان افغانه محسوب شده اند و فصل احوال تواریخی و نسب نامات ایشان علیحدّه
 بر مقامات خود همراه بیان حال طبقه که در آن داخل شده اند مذکور است از آنجمله که قوم پنجتیار است این طائفه شریفه از نسل اسحاق
 اوشی است که داخل قوم شیرانی طبقه شربین است یکی طائفه ستوریانی دوم مشوانی سوم وردگ و چهارم سنی است و این
 چهار طائفه از نسل چهار فرزندان میر سید محمد کیو دراز اند و میر سید محبوب و نسل سید عیسی اعرج فرزند کلان امام جعفر صادق بود
 است از این چهار طائفه قوم ستوریانی داخل و داخل تمن شیرانی طبقه شربین طائفه مشوانی داخل قوم کاکر طبقه غوغشت اقوام وردگ
 و سنی هر دو داخل داخل طبقه کزغانی است ششم طائفه خوندی که اصل آن مجندی است ایشان داخل و داخل تمن کاکر و طبقه
 غوغشتی اند هفتم سید زانی که از نسل سید و در مجال بناری و ایشان داخل و داخل تمن ترین طبقه شربین اند
 هشتم قوم تارن از اولاد سید ظاهر و این قوم داخل تمن کاکر و داخل طبقه غوغشتی است نهم قوم کوئی است این قوم داخل و داخل
 تمن و طبقه شنی است چون نسابان و مورخان افغانه را بر سید بودن اقوام مذکوره صدرا اتفاق است نیز سلاطین افغانه را برین
 روایات مصنفان تواریخات این قوم باور و اعتقاد است چنانچه برقت وقوع یگاری و مصداقات بر عایا و تمان افغانه
 این نه طائفه سادات مشهور با افغانان را مثل سائر قبایل شریفه سادات معروف بساداتی از ان یگاریات و تکالیف معاف می دارند
 لکن اقوال بعض طاعنان بے سرو سامان را که از شرافت این نه قوم و هلیت ایشان انکار نموده بطعن خلل پرداخته اند جز آنکه
 بر سر پاشیدن حاصله نخواهد بود و این نه قوم از عهد جنین رضی الله تعالی عنهما تا زمانیکه اسلاف ایشان خود را با افغانیت نمود
 همراه اسما اجداد امجاد خود و لفظ سید نوشته اما بعد از آنکه داخل افغانه شده همراه اسامی آنها لفظ خان ضم نموده اند و لفظ خان است
 نقصان ذاتی نیست فاعل

ذکر در بیان سلسله نسب قیس بن عذر شیرپان جد مجید پستانان از عمیق تا افغان ابن میاه بن سائل با شاه

قیس بن عذر بن سکون بن عذبه بن نسیم بن مره بن جلد بن کنده بن زمان بن عتین بن بهلول بن سلم بن صلاح بن قاروج بن عجم
 بن فملول بن کریم بن عیسی بن صدایفه بن مهمل بن فیض بن علم بن اشموئیل بن تارون بن قزو بن الی بن جلیسب بن طلال
 بن کوئی بن عایسیل بن تاج بن ازرن بن مندول بن سلم بن افغانه بن ار میاه بن سائل الملقب ملک طالوت بادشاه
 اسرائیل علیه السلام آنچه محمد حیات خان مصنف کتاب حیات افغانی نسبت کرد قیس مذکور بالا بچند و چهل و اعتراض نموده گفته است
 که این نسب نامه ساخته و پرداخته مورخین افغانه است اصل و صحت ندارد و وجه اول آنکه جلد پشت نسب نامه قیس از عهد تنجلیه
 ۳۵ پشت میشود و از عهد افغانه تا عهد قیس زیاده بر یک نه هزار و شش صد سال گفته شده و این ۳۵ پشت برای یک هزار و شش صد
 سال کافی نمیشود زیرا که برای صد سال کم از یک سده پشت ضرورت دارد و دوم آنکه چون در ایام بود و باش این طائفه در جبال غور
 و میان مردم این طائفه علم و تحریر نبوده و کجبل و بی علمی و حیثیت موصوف بودند حفظ این قدر پشت بدون علم و تحریر از و شا
 ممکن و معقول نیست فقط چون جواهرهای مفصل این خطها را و سابق در مقام خود رقم یافته و تکرار آن محض بی فایده است
 لکن آن نمی پردازم طالب باید که از مقام خود مطلع نماید و نیز آنچه مصنف مذکور نسبت سلسله نامه چهار فرقه سادات گویان

که عبارت از ستوریانی و مشوانی و حدود گوهنی باشد و در فصل مرقومه بالا نموده علاوه بر آن نوشته است که میر سید محمد گیسو را از
در عهد سلطنت فیروز شاه بهمنی بوده و وجود فیروز شاه در صد و شصت و ششم از هجرت نبوی صلی الله علیه و سلم و نیز وجود سلطان بهلول
بودی در صد و نهم بوده و مردم این چهار فرقه در عهد سلطنت سلطان بهلول خلقی نبوه بوده اند و اینقدر کثرت در نیکو خلق
معتدل نیست فقط میگویم که آنچه در باب تردید و خلل اولین مصنف مذکور ارجو به نوشته شده و در اینجا نیز همان کافی اند اما جواب
سوم او پس نحو نیست که میر سید محمد قبل از پادشاهی محمد تغلق میان تمان افغانه رسیده اقامت پذیر شده و سه زن که افغانیه را چنانچه
شرح آن در مقام خود مسطور است بکلیح آورده و از آن سه عقیقه چار فرزند بوجود آورده بعد از آن با جمیع مردم ملی تشریف برده از
حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ و ملی بخلاف تشریف شده و تشریف بردن او بدلی در عهد سلطنت محمد تغلق شاه بوده است
و محمد تغلق شاه را نسبت او کمال اعتقاد بود و است چنانچه در کتاب اخبار الاولیا مسطور است که چون سید محمد گیسو دراز بجنوب
محمد تغلق حاضر شد پادشاه تعظیم نامه از تخت برخاسته و او را بر تخت نشاند و فقط در عهد سلطنت فیروز شاه موضع گلبرگ
تشریف برده و در اینجا بریاض جان خرامیده اند و آنچه مردم تاریخ دان در دوازی عمر میر صاحب بیان نموده اند که عمرش از
یکصد و سی سال گذشته بود و میباید این معنی است تاریخ و فاش ازین قطعه معلوم است ۵

آنکه سید محمد شش نام است	بیگان پیر اهل اسلام است	عالمی لاکشیده از چه آرز	بر سن ثانی گیسوان دراز
مزیه عیده بود یازدهم	کر شده سید محمد پنج قسم	سال تاریخ او چو سائل حیت	عقل منهدوم بین دنیا گفت

یعنی در هشتصد و بیست و پنج هجری وفات کرده اند و تاریخ بهادر شاه مسطور است که در شهریور سنه شصت و شش سبعمائه سلطان
محمد تغلق بر تخت سلطنت نشست و هفت سال پادشاهی کرده ماه محرم سنه اثنین و شصین سبعمائه رحلت کرد و فیروز شاه که
ابن عم محمد تغلق بود بر سر ریجانبانی نشست و نظر بر خیاب که مرقوم شد از زمان آمدن میر صاحب بیان افغانه از زمانه پادشاهی
سلطان بهلول دو صد و پنجاه سال تقریباً باشند کثرت قومی در بنیادین سید آن باب بهر ار با ممکن است چنانچه از تواریخ بنی اسرائیل واضح است که
کثرت باطنی اسرائیل از محمد بن اسرائیل تا محمد بن کلیم الله که هشتصد سال گذشته بودند بجای سید که شب هجرت نمودن موسی علیه السلام
از مصر تا از ششصد هزار مردان کار و سوا سے زمان اطفال زیر لوای موسی جمع آمدند و فرض بجا اعتقاد شدن از همچون امور
با استدلال عقل تقیم بودی و ملک انکار نخواهد که ان الله علی کل شیء قدير و در افتادن است - و آنچه مصنف مذکور به بودن
بهمنی قبل از زمان سید محمد گیسو دراز است لال نموده است اصل ندارد و قطع نظر از آن ممکن است که بهمنی مستدل به مصنف
قبل از زمان میر صاحب بوده باشد و بهمنی بن سید محمد گیسو دراز به نام بهمنی نشان داده مصنف بعد از آن بوجود آورده
باشد و اولاد بهمنی اهل بعد و رایام با اولاد بهمنی سید اتصال گرفته همه مرقوم موسوم بدین اسم معروف بپادشاه گشته باشند و درینو
بر سبب عدم امتیاز در میان اصلی و صلی تبلیغاً انیقوم را سید گفتن ضرور باشد چنانچه تمام طبقه ضحاک نژاد متی که سبب اتصال و تجماع
کالی با افغانه معروف به افغان شده و درینوقت او شان را جز افغان گفتن شاید علی هذا القیاس کام طبقه کرانی نسب چنانچه افغانه قید
و چه اولاد صلی کرانی چون از مدت و تدیم ششصد به کرانی یافته اند

همه را کرانی میگویند

فقال ۴

در مخزن افتخانی و مرآت مذکور است که شیرانی پسر کلان تر شرجون بن سربین بود چون با وجود حق داری اش شرجون دستار ریاست خاندان خود را بپادشاهت زیارتی محبت که با ترین داشت به ترین عطا ساخت بنابران شیرانی از پدر و برادران خود بخیله به کار که خال او بود پیغام فرستاد و بر سیدین پیا پیش کار که بنحاله شرجون آمده شیرانی را مع آل و عیال بوطن خود برده نزد خود مقیم ساخت از آن بازنیک بد شیرانی و قومش با غوغشتی شریک ماند و نیز در کتب کوره مسطور است که چون کار شیرانی را از خاندان شرجون بوطن می برد حسب اسناد علی فرزندان خود از و عهد گرفت که باز بنحاندان سربینی نرود و شیرانی نیز این عهد را قبول نمود

شجره کلویه خیل ترین فرزند دوم شرجون بن سربین

بدانچه از عطایات آلهی ترین است پسر کرامت



۱۵ بدانکه سید زنی از اولاد سید جمال بخاری اند و کر بلا اولاد طغلی سید زاده اند و این هر دو طائفه در اصل سیدانند و اصل بطائفه ترین شدند ۱۲

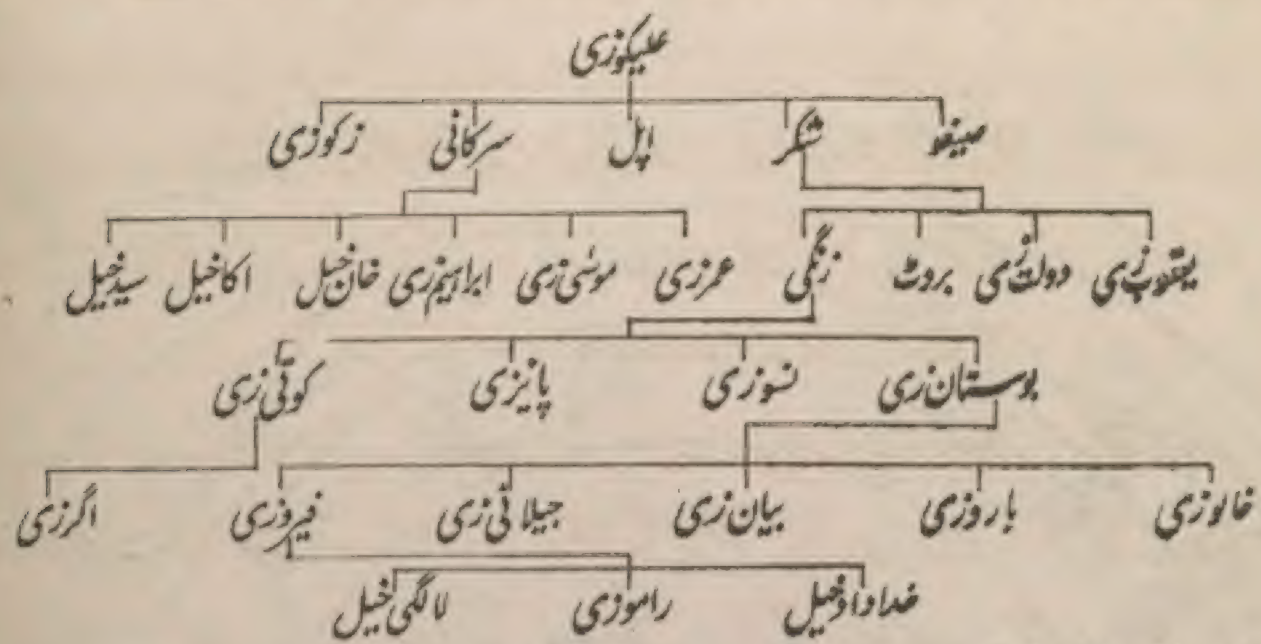
ذکر اودبارک زئی بن یک بن عیسی بن ختربن مال بن بن شهنشون بن ستر بن

بارک زئی

باقی زئی نورالدین زئی عبداللہ زئی رکن الدین زئی نصرت زئی دو طارہ

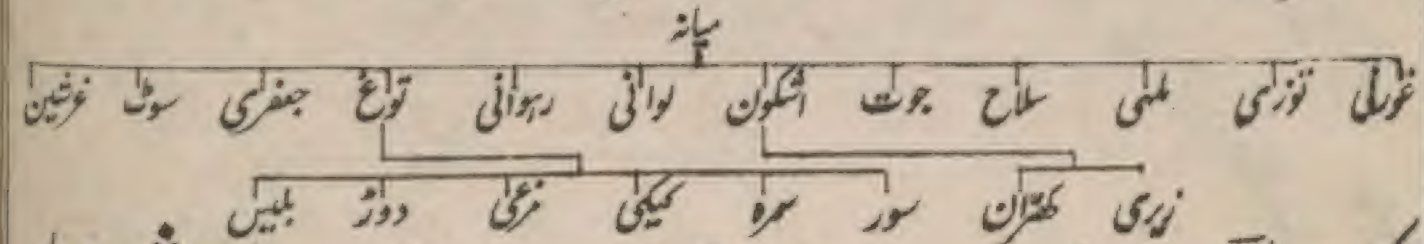


ذکر اولاد علیکزی یا الیکزی بن ریک بن عیسی بن خنجر بن ابدال بن بن شمر بن جنون بن ستر بن

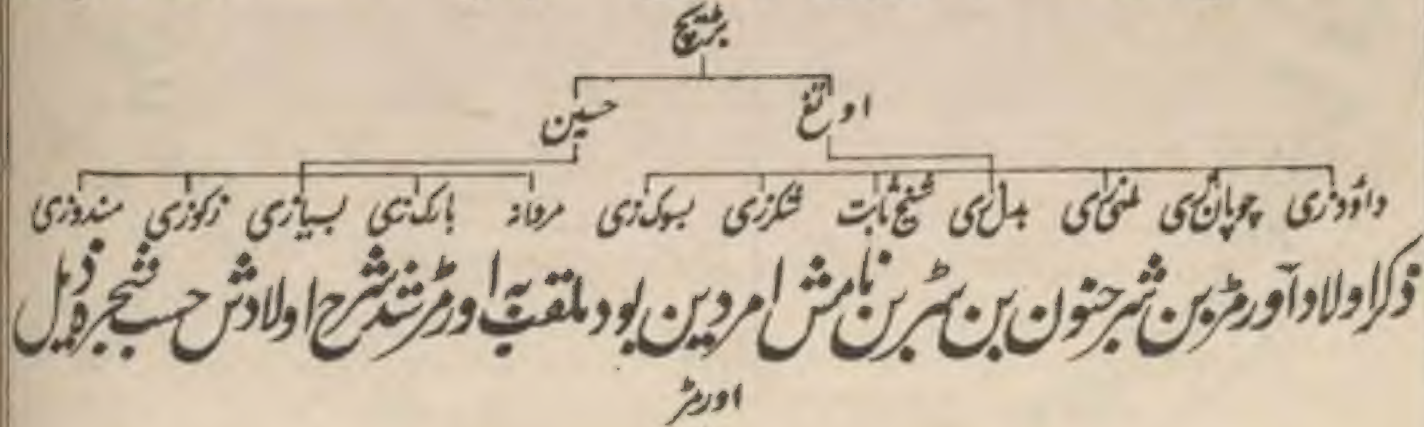


بدان اسعدک الله تعالی اگرچه قوم تورترین و سپین ترین و ابدال هر سه از نسل ترین بن شمر جنون اند اما بمرور ایام چون اولاد و احفاد ابدال کثرت تمام گرفته مردم قبائل تور و سپین بنام ترین بشمارند قبائل ابدال بن ترین شهرت بابدالی یافتند و از قدیم الایام خانی و ستراری قبائل ترین در خاندان باری که از نسل تورترین است مقرر شده قبائل تور و سپین هر دو متابعت خان باری میکنند چنانچه خانی تمام قبائل نو خانی از قدیم در خاندان کشی خیل مانده و ازین نقل افغانی که از قدیم الایام تا زمان حال زبان و افتخار شده می آید اثبات نمیشود بخوبی ظاهر است - خانی ده پرده کوره - پنهان کشی پیکتی - پنهان کشی پریشی ده - و تورترین در ملک بود پیشینگی می باشند و سپین بن روادومی موسوم به روره تل چو بیالی اقامت دارند - اما اقوام ابدال بن ترین که از میان اولادش ابدان ویشان نوابان و ستراران خاندان بسیار بر خاسته که حالت آنها از کتب تاریخ شرح دارد واضح است حاجت به بیان ندارد

ذکر نسب کلی لا و اجداد میانه بن شمر بن جنون بن ستر بن بن قیس عبدالرشید بطان او را دوازده پیشه شدند



ذکر اولاد بزنج بن شمر جنون بن ستر بن بن راد و سپر عطا شدند موافق شجره ذیل



سکوی شتوی مشکور شتوی زنجی مشکوی جوبان دهره کانی کرم حان کونج خضران رگ دایا غلانی خلیل یوکی سین دو تونی سیدانی خان

لمعه در ذکر ریاست ام پور

این ریاست بنجد از انقوم که از حدود افغانستان در هندوستان دکن رسیده اند مخالف شجره انساب اگر بغور دیده شود ساداتی بموجب شجره انساب تصدیق می یابند و اگر عمر خان را تصدیق کرده آید تو اولاد یوسف فی هستن بر کیف گفته میشود که از اولاد شریف نسب هستند و هر دو شجره درین کتاب پیوست کرده می شوند غالباً بقول سیدنا حضرت محمد رسول صلی الله علیه و سلم که از شجره انساب او پرسیدند گفت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد المنانف سوال کردند که یا رسول الله زنی جواب داد که شتم کذب النسایون پس جوهر انسان آنچه بنظر آید دیده باید پس میگوید مولف که بیشک این خاندان سید یا افغان است عاداتشان چون دیده می شوند برخلاف این دو قوم نیست - بخصوصاً معروف علی محمد خان متبینه داود خان بود چون عمر طبعش در گذشت قائم مقام خان داود خان گشت و اورنگ ایالت را بسیار زیب داد که هنوز اولادش موجود و باورنگ لمارت ممکن دارند چنانچه از شجره شموله و کیفیتش که ذیل درج کرده می شود موضوع خواهد بود

حسب و نسب داود خان شاه علی رامپور

سر دار داود خان باشنده ملک ده بود در وطن او این سخن مشهور است که او فرزند داود خان غلزئی بود - و در بعض تواریخ داود خان را پسر شاه عالم خان نوشته اند که قوم آن بزرگوار است - و صبیح این است که سر دار داود خان قوم بزرگوار است و متبینه شاه عالم خان ابن محمود خان ابن شهاب الدین خان است (که در بندی آنرا میگویند) او از وطن خود دور شده که از سلطان محمد معظم بهادر شاه تخت دہلی آباد بود و اردوستان شد و کھیر پنی در رو بهی کھنڈ تاخت تاراج کرده جمعیت بهر ساید بر قریه علاقه قبضه کرد و در تاراج موضع بانگولی پر گنه پھیری ضلع بریلی علاوہ آنرا مال اسباب دیگر یک کودک بهشت ساد بستش آمد - و در همین موضع عمومات قوم با می مانند مگر دو خانہ سیدان نیز می بودند که از بارہ در اینجا آمده می مانند - چونکه داود خان با هیچ فرزند نبود و همین کودک سرخ و سفید و آنرا بمکان خود برد - از تحقیقات معلوم شد که فرزند سید است پدرش مرد است - سر دار داود خان او را علی محمد خان نام نهاده - بفرزندکی خود گرفت چون بعض مردم از تحقیقات واقف نیستند آنها این کودک را فرزند امیر یا جاث میگویند - صاحبزاده منصوب علی خان ابن قاسم علی خان خلع نواب فیض الله خان بهادر حیدر بن سیدان بارہ شجره نواب علی محمد خان بهادر حاصل کرده است که ذیل نوشته می شود

نواب علی محمد خان بهادر بن سید لاو علی ابن سید یعقوب علی ابن سید لاد علی حیدری ابن سید یونس ابن سید ہر ابن سید خواجہ جت الدین ابن سید نجم الدین ابن سید خواجہ عبدالعزیز ابن سید ادریس ابو العالی ابن خواجہ آبرہیم فرزند حضرت امام موسی کاظم - ابن حضرت امام جعفر صادق خلع حضرت امام باقر فرزند حضرت امام زین العابدین فرزند حضرت امام حسین رضی الله عنه خلع حضرت علی کرم الله وجهه

اولاد نواب علی محمد خان بہادر

نواب الله خان - نواب عبداللہ خان - نواب فیض الله خان - صاحبزادہ محمد خان - صاحبزادہ الیار خان - صاحبزادہ مرخان - ابن علی و پنج دختر بودند

اولاد نواب سید سعد الله خان بهادر رئیس اول

محض یک دختر بودند

اولاد نواب سید الله خان بهادر رئیس دوم

غازی الدین - صاحبزاده نصر الله خان

اولاد نواب سید فیض الله خان بهادر رئیس سوم

نواب محمد علی خان بهادر - نواب سید لعل محمد خان بهادر - صاحبزاده حسن علیخان - حسین علیخان - فتح علیخان - نظام علیخان - قیاس علیخان -
یتیم علیخان - کریم الله خان - عبد المجید خان - ازین علاوه نه دختر بودند

اولاد نواب سید علی خان بهادر رئیس چهارم

محمد سحاق خان - نواب احمد علی خان - و دو دختر بودند

اولاد نواب سید لعل محمد خان بهادر بن نواب سید فیض الله خان پنجم

نور علیخان - نواب محمد سعید خان بهادر - صاحبزاده عبد العلیخان - صاحبزاده حبیب الله خان - عبد الرحمن خان - و سه دختر بودند

اولاد نواب احمد علیخان بهادر بن نواب سید علی خان بهادر خلیف نواب فیض الله خان بهادر

شاید علیخان - و سه دختر بودند

اولاد نواب سید حسین خان بهادر بن نواب سید لعل محمد خان خلیف نواب فیض الله خان

نواب یوسف علیخان بهادر - صاحبزاده غلام سلیمان بهادر - صاحبزاده صفدر علیخان بهادر - مبارک علیخان - کلید خان - و سه دختر بودند

اولاد نواب یوسف علی خان بهادر رئیس ششم

نواب کلب علی خان بهادر - صاحبزاده سید علی خان - محمود علی خان - سید علی خان - و شش دختر بودند

اولاد نواب کلب علی خان بهادر رئیس هفتم

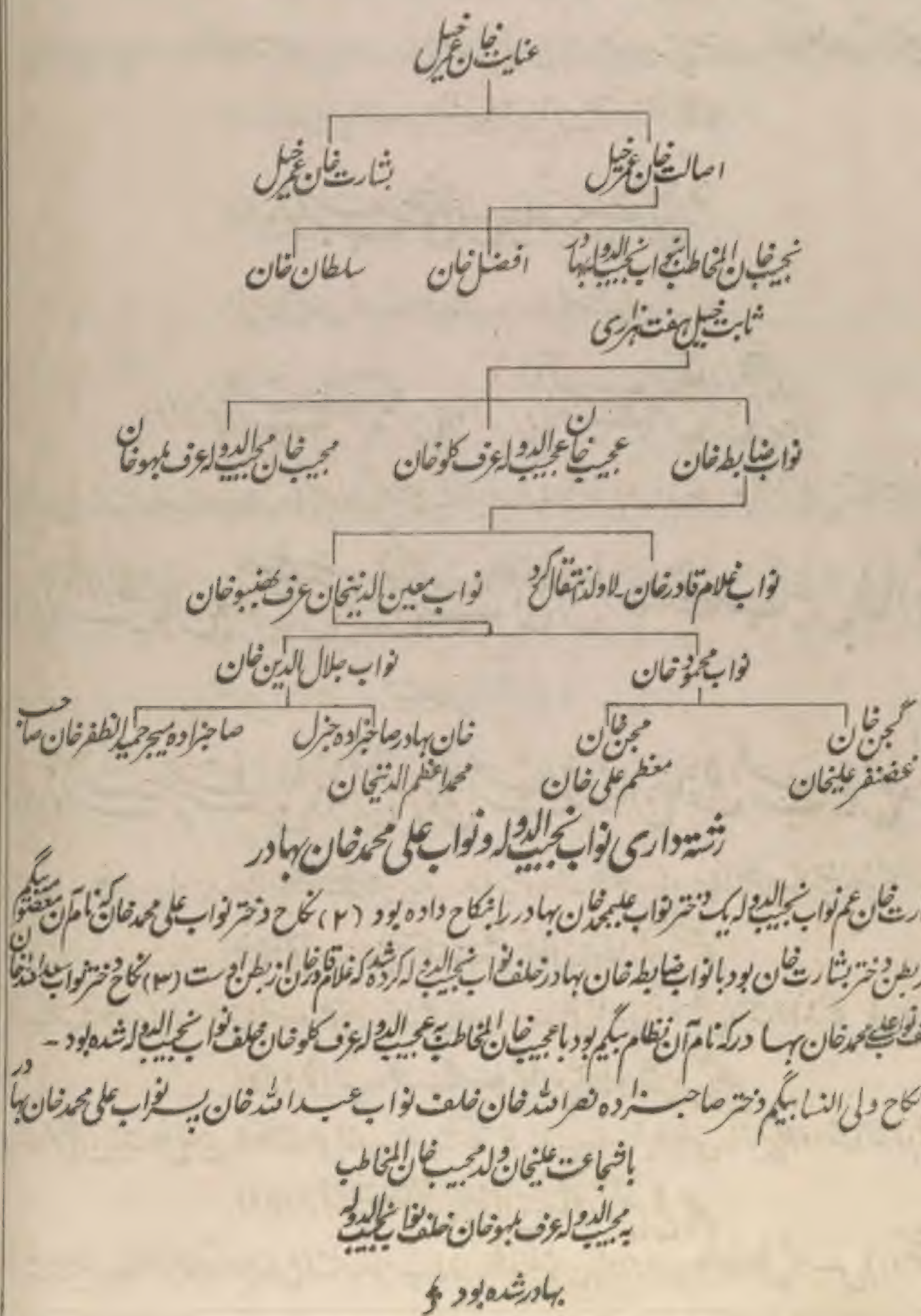
ارشاد علی خان - بنده علی خان - ذوالفقار علی خان - نواب مشتاق علی خان بهادر - شیر علی خان - ازین علاوه سه دختر بودند

اولاد نواب مشتاق علیخان بهادر رئیس هشتم

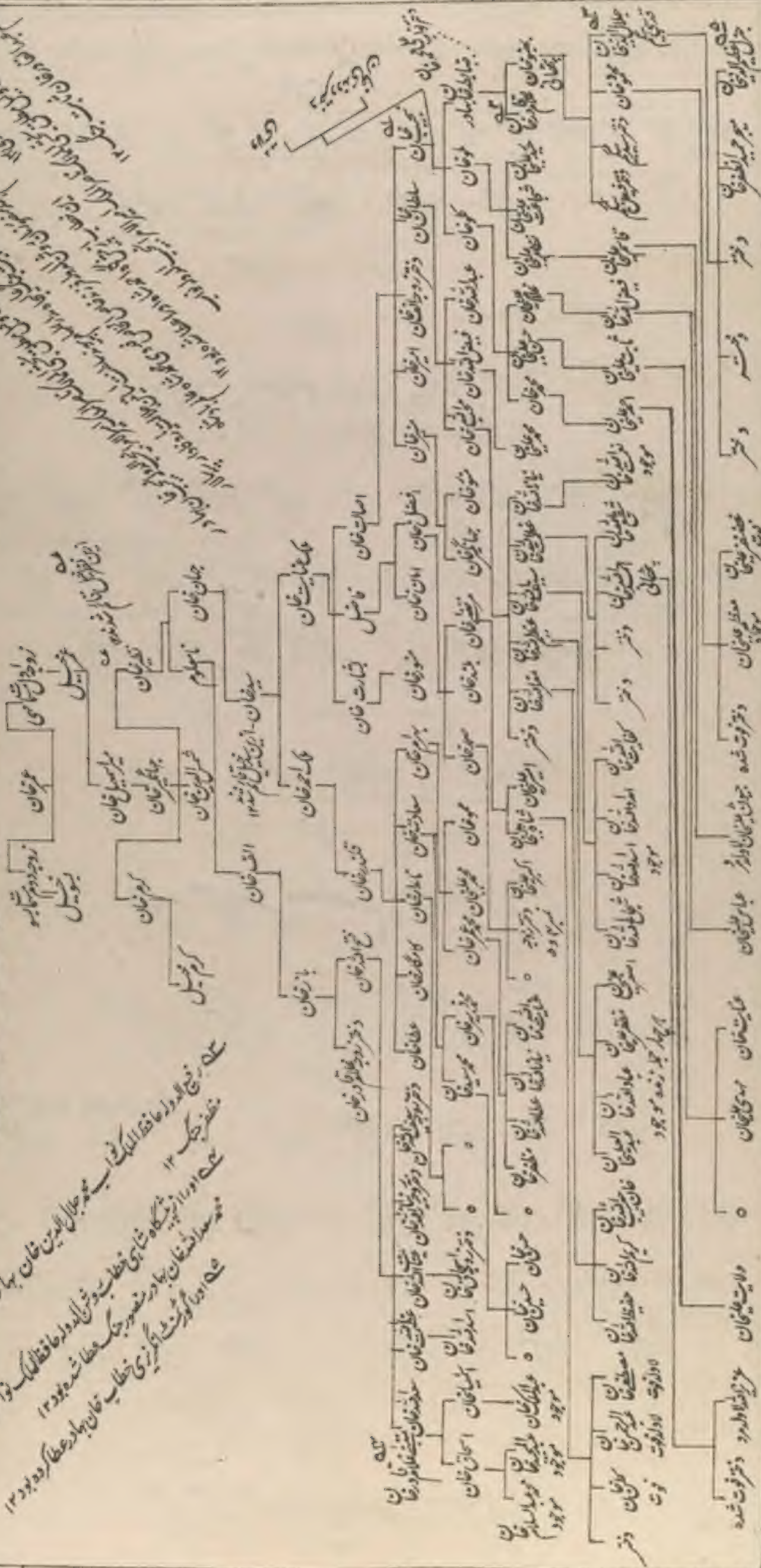
نواب علی خان بهادر - صاحبزاده علیخان عرف منجی صاحب - نواب طاهر علیخان بهادر فرمان رفاک - حال رئیس یازدهم

خاندان نواب نجیب الدوله بهادر

قوم نواب نجیب الدوله بهادر خلیل است چنانچه در فرج بخش و اخبار حسن و غیره تواریخ است. و نواب کلب علیخان بهادر در یک تصنیف خود نیز همین نوشته است. نام این سالگش فوت است و او را یوسف زری نیز می گویند. چنانچه زمان شاه یک خط به شاه هندوستان نوشته بود در آن قوم او را یوسف زری نوشته است. و بهش آنکه عمرخان مورث اعلی قوم عمر خیل و یوسف خان مورث اعلی قوم یوسف زری هر دو برادری می بودند. چنانچه یوسف خان یک دختر خود پسر عمرخان را به نکاح داده بود. که نسل آن عمر خیل است. مختصر شجره ایشان این است.



در شرح نسب و سلسله پادشاهان و اولاد و فرزندان و گنجینه خرد و بزرگ و سلسله پادشاهان و گنجینه خرد و بزرگ

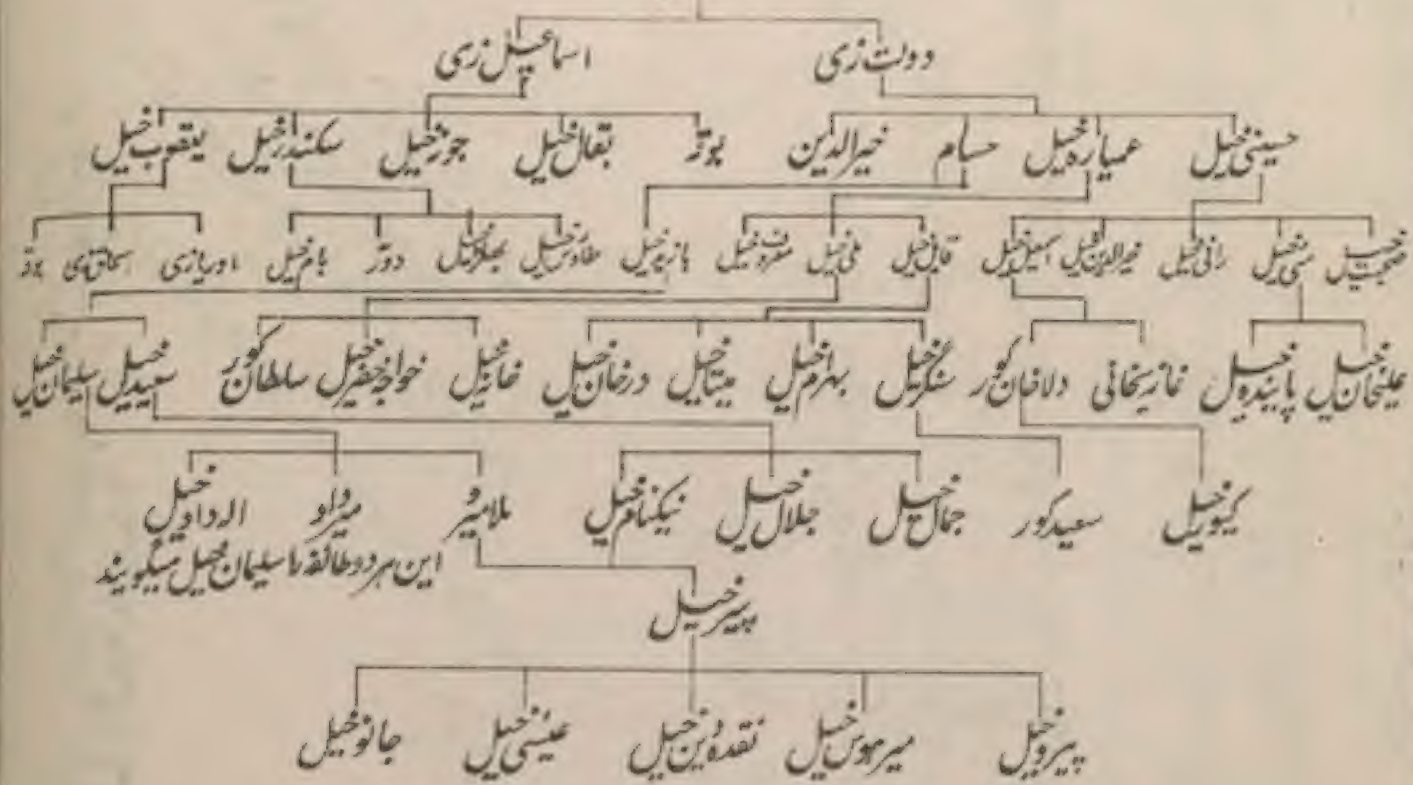


در شرح نسب و سلسله پادشاهان و اولاد و فرزندان و گنجینه خرد و بزرگ و سلسله پادشاهان و گنجینه خرد و بزرگ

در شرح نسب و سلسله پادشاهان و اولاد و فرزندان و گنجینه خرد و بزرگ و سلسله پادشاهان و گنجینه خرد و بزرگ

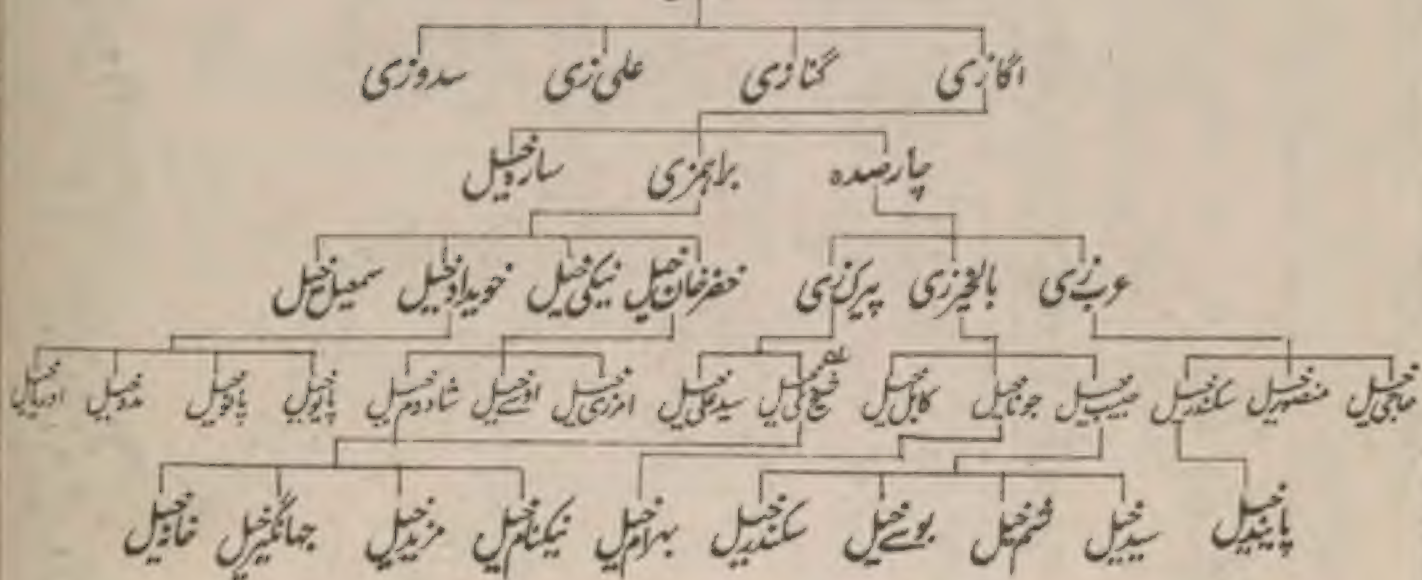
ذکر شجره نسب اناری بن عثمان زری

اناری



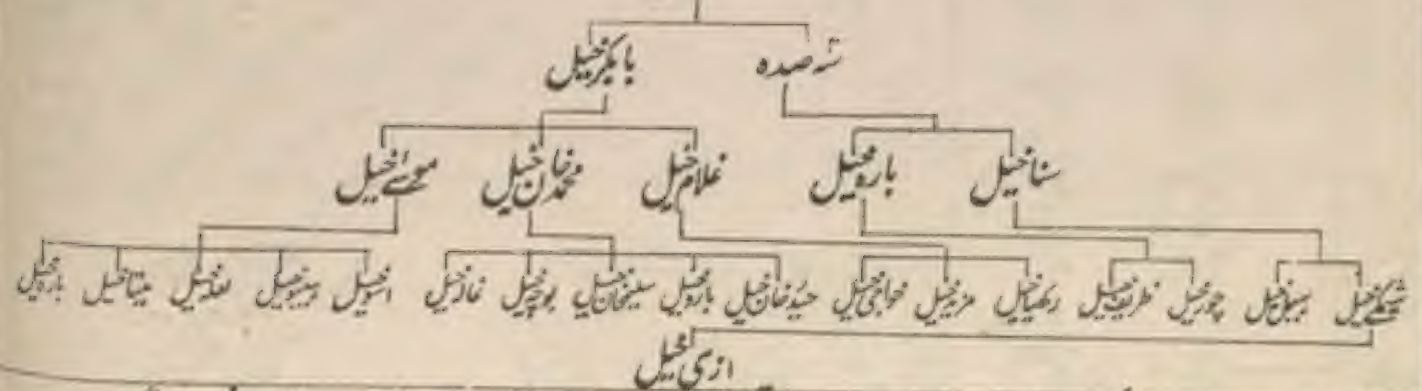
ذکر شجره نسب اتمان زری

اتمان



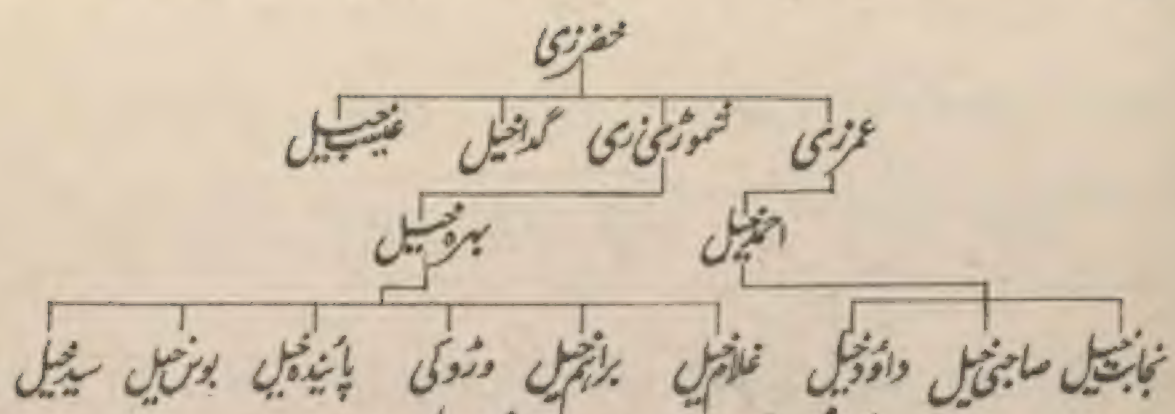
ذکر شجره نسب گنازی بن اتمان زری

گنازی

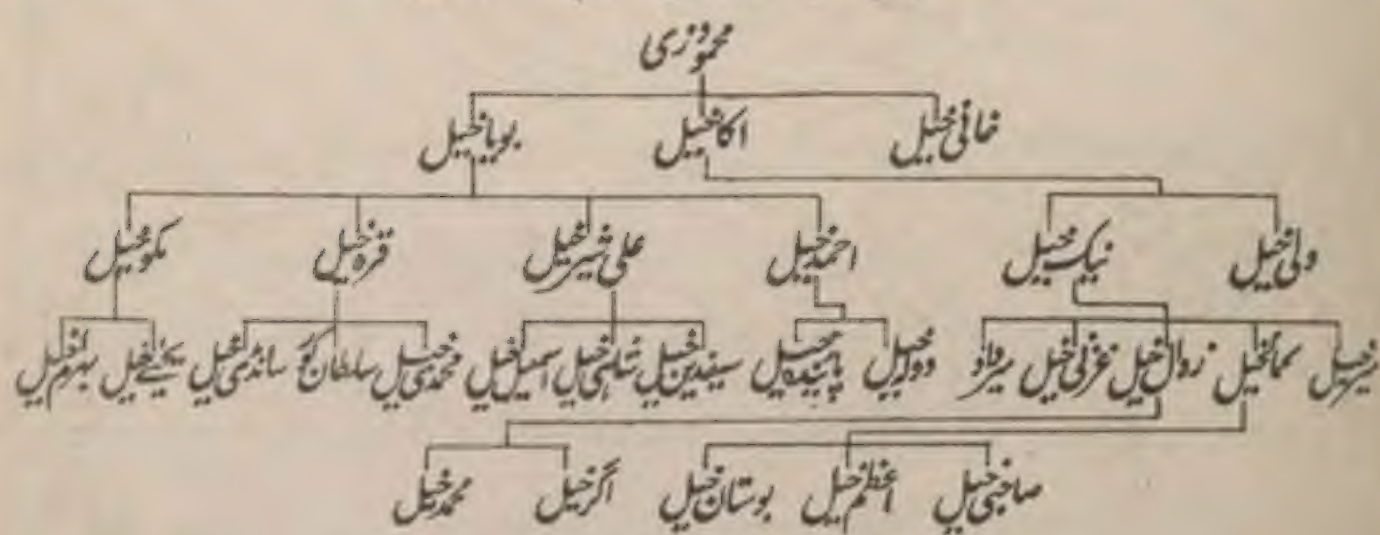


این شجره نسب علی بن شجره نسب گنازی بن اتمان زری است که در ابتدا ملک پور در برکل قوم یوسف می تقسیم کرده بود و از سبب آن است که هنوز تقسیم ملک به جدی و فرشی علی میگویند ۱۲

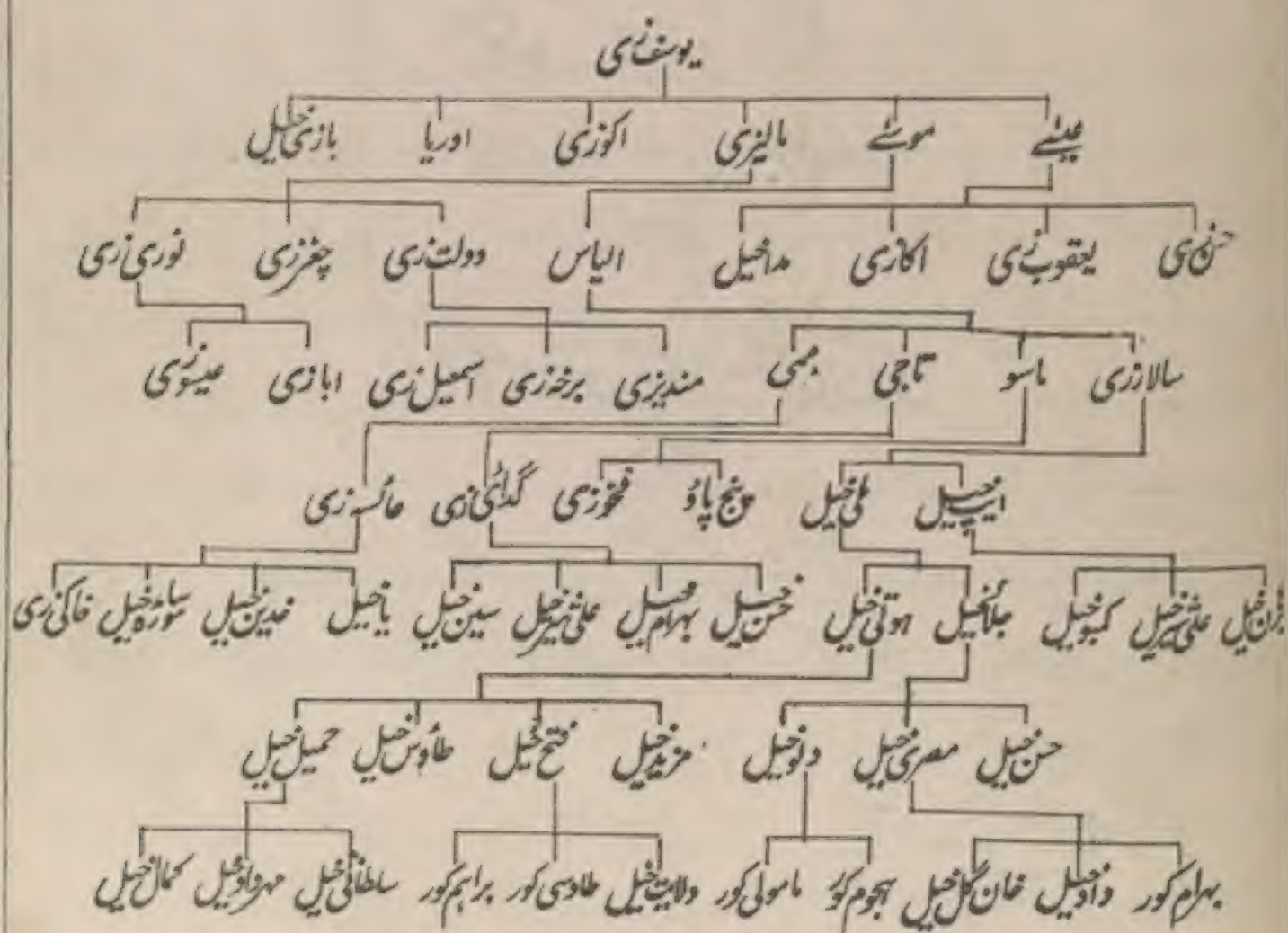
ذکر شجره نسب حضرت زری بن خضر بن عثمان بن شجاع بن گند بن شبرون بن شبر بن



ذکر شجره نسب محمود زری معروف بموزی



ذکر شجره نسب یوسف بن مند

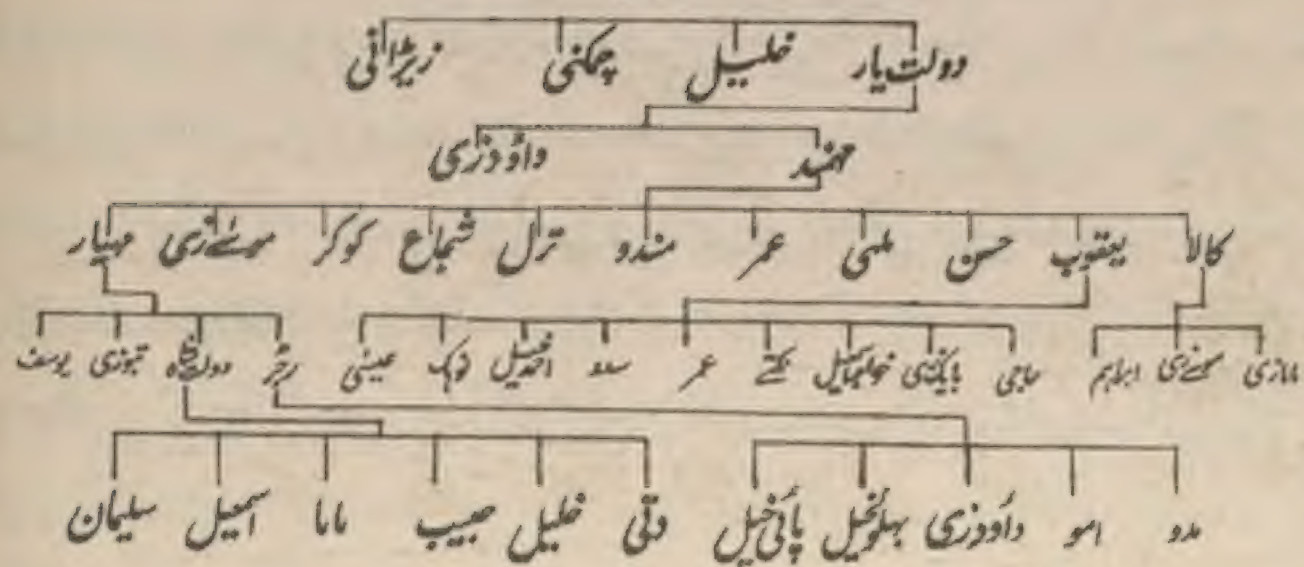


بدانکه اولاد یوسف می در جبال دور و دراز پراکنده گردیده جابجا قابض ساکن شده اند چنانچه در کوستان یعنی در کوه تنول و
 جداگانه تا کناره دریا سباسبین زیاد تر از اولاد نعیمی چنانچه حسن زری و مدخیل و اکازی میقیم اند و در نجیر و ملک متعلق آن اولاد
 مالی چنانچه الیاس زری و دولت زری و نورینی زری چغزری آباد اند و در ملک سوات و در نواح آن اکوزی که از ایشان چنانچه
 درانی زری شاخها مشهور و معروف اند و ملی زری شاخ خواج زری از علاقه دیر در پنج کوزه می مانند و از ایشان سه خاندان صاحب
 ریاست مشهور اند اول خاندان ملی زری و دیر و اول دوم خاندان اباخیل بانی زری که در قحانه علاقه سوات می مانند سوم خاندان
 اولاد هند از قوم ران زری از شاخ علی خیل شده می آید بر وایت انوند در ویزه بابا شیخان گنبد بن سربن اول مسات مرجانه را
 بکلیج آورده مسیان مند و یک از شکم پیدا شدند بعد از آن بسوخواهر مرجانه که بر شیا عاشق بود بجان او آورده از شکم می
 ترک نام فرزند بود و اولادش سس تر کلانی شدند و بنجله دو پسران مند سس عمر شخص نیک نجات بود بطور سیاحی به
 هندوستان رفت و در آن ملک زنی قشیر بکلیج آورد و از شکم پیدا شد و عمر در آن ملک وفات یافت بعد از او برادرش
 یوسف در آن ملک رفت و بیوه برادر را بکلیج آورد و آن بیوه را مع برادر زاده بوطن آورد و قتی که مندر برادر زاده یوسف
 بن نیز رسید یوسف دختر خود را بکلیج آورد و داده و عثمان و آتمان از شکم آن عقیقه پیدا شدند و فرزند سوم سلمی زری باز ختر از
 شکم کینک پیدا شد بنجله پنج پسران یوسف نام یک او را بود چون بسیار شکم و مغرور بود بدان سبب او را بادی می گفتند
 و نسلس معروف بادی خیل شدند و بموجب اسم سابقه این قوم هنگام تقسیم جاندا که مادر را حصه برابر فرزندان داده می شد چون
 مادر بادی حصه خود خواست بادی انکار و بی ادبی نمود لهذا مادر در حق او بد و عا کرد که اولاد تو از سینه کس زیاد نشود
 انوند قوم می نویسند که تا عصر من اولادش ازین تعداد زیاد نشده چند کس شامل شاخ چغزری می باشند میگویند که اکنون
 از اولادش جز نامی باقی نیست - و گویند که نعیمی بن یوسف یازده پسر داشت هنگام تاخت مغل وحی نمودن مغلان مال
 مواشی نعیمی را نعیمی مع یازده پسران تعاقب نموده عندالقیاب نعیمی و نه پسرانش شهید شده صرف دو پسرانش باقی ماندند یکی
 حسن که اولادش حسن زری میگویند دوم یعقوب که اولادش موسوم بعقوب می شدند بعد وفات نعیمی از شکم زوجه او که حامله
 بود فرزند بود و آمده موسوم باکا گشت قوم اکازی از نسل اویند و نامهای تمامی پسران یوسف از شجره مرقوم صدر
 معلوم است اول این قوم مثل سایر اقوام افغانه در کوه غور ساکن بود بعد از آنکه هنگام سلطنت نبو امیه قوم افغانه بطور غارت
 خروج کرده رفته رفته بر اضلاع هرات و قندهار قابض شدند - این قوم نیز بر زمین موسوم غوره مرغ که نزدیک حدود و از غزنی
 قریب کوه سرخ و غندان واقع است اقامت نمودند بعد از آن چون طوائف افغانه بر اضلاع مضافه غزنی و کابل و جلال آباد
 و کوستان آن نواح شروع تصرف نمودند این قوم نیز بهت این جبال و اراضی که در آن سکونت دارند آمده سکونت
 پذیر شدند و اندرون کوه متعلق ریاست پشاور شهر آباد کرده موسوم باشند و رفته رفته بر کوستان و دشت زمینات تا
 دریا سباسبین سوات و بچور و دیر و کتور و کاکان و پکلی و غیره تصرف گشتند و زمره مرزا النعیمیکه حاکم کابل بود این قوم را
 معاملات و مقامات بسیار واقع شده و از طفیل مرزا مذکور هرج مرج و خانه کوچی بسیار از شاخها قوم مذکور رونما گشته
 رعایتا لا اختیار بان نمی پردازد - پشاور که از ابتدا سلطنت اهل اسلام در تصرف و ملکیت قوم دلازاک شاخ کرانی بود
 آن را نیز بر وایم بعد محاربات شدید از قوم دلازاک استیده تبصره کردند و انداخته روز اول که این قوم در کوستان سیده

آقامت کرد و نوبت نبوت ملک بهشت نگر و پشاور و سوات و پور و بصره و غیره از اقوام قدیمه بزور شمشیر گرفته بران مالک شدند. بعد وفات مرزا النور یک بابر بادشاه نیز بابرین ملک انیقوم فوج کشتی نموده چنانچه شرح آن در تواریخ مذکور درج است و نیز بعد از آنکه شیر شاه سوره هایون بادشاه را از سلطنت هندوستان بیدخل و از ملک هند اخراج نموده خود بادشاه بالاستقلال به هندوستان شد برقیوم پورش نموده و خان کجور در کلان انیقوم با اتفاق انیقوم با شیر شاه جنگها سخت کرده اما بنی نیل مراد بازگشته و نیز هنگام سلطنت اکبر بادشاه انیقوم سرکشی و غارت ممالک محروسه شاهای اختیار نموده بتا بران اکبر بادشاه خان کوکه را مع دیگر اماران با لشکر انگین بنیال سرکوبی انیقوم فرستاده و با این قوم جنگ آراشته اول یوسف بایان غالب آمد و فوج شاهای را پس پاشا شدند و بعضی امرا شاهای را چنانچه راجه بیربل و چند سردار نامی دیگر را مع فوج سپاه شاهای قتل آوردند و نوبت دوم از حمله زینخان مغلوب شد و زینخان در باجوڑخانه نشانیده و در سوات قلعه تیار ساخته و بسیار از اقوام را در رقبه پشاور جاسجا آباد نموده در عهد شاه جهان ضحیکه ممالک انیقوم دوازده هزار روپیہ مقرر شد ضحیکه در آن بر شهباز خان حاکم و بعد شهباز خان بنحو شمال بیگان حاکم تعلق داشت. در عهد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را با جت گوشمال انیقوم افتاد لشکر گران بر سر ایشان فرستاده و او شان را یک گونه منخر ساخت اما بعد از آن در سلطنت شاه عالم پس انیقوم نهایت دلشهره هر چند بادشاه در تخریبشان سعی نمود میسر در عهد سلطنت محمد شاه نیز انیسوت ماند. هنگام خروج نادر شاه ایرانی نیز چون نادر شاه فوجی بر سرشان تعیین کرد کاسیاب شد بلکه فوج او شکست فاش خوردند چون نادر شاه بنظر شنید خود بر سر ایشان رسیده و انقوم را مجبور به صلح ساخته مراجعت کرد. اما در عهد بادشاهی احمد شاه در دوران که بادشاه افغان از طبقه سترین بود پس همه اقوام بخوشی و اطاعت نمودند و سرداران ایشان هر کاب بادشاه بغزوه هندستان رفتند و ضرات و عزوات شایان بعمل آوردند. در عهد تسلط سکهان بر پشاور و هزاره و چچ و غیره محاربات بسیار با سکهان نموده اند. رعایتاً لا اختصار بان نمی پردازد. از ابتدا ستم ۱۹ بکر باجیتی عمل سرکارا نگرندی با انیقوم رسیده چون چشم دیده است حاجت بخیر

ذکر نسب یابن گنج بخش شهباز بن شهباز

غوریا



ذکر اولاد ملی بن مهند بن دولتیار

ملی
 باخیل غازی متی نری

ذکر اولاد حسن بن مهند مذکور

حسن
 ایوب شابخیل سار تور

ذکر اولاد کوکو بن مهند

کوکو
 احمد اکازی حیدر پاپک
 مریخیل ذکریا کودی سنجر قاسم ادویا دولت نری یکتی نری نوزی بختیار کوخیل بانخیل اترا

ذکر اولاد عمر بن مهند مذکور

عمر
 احمد مندو

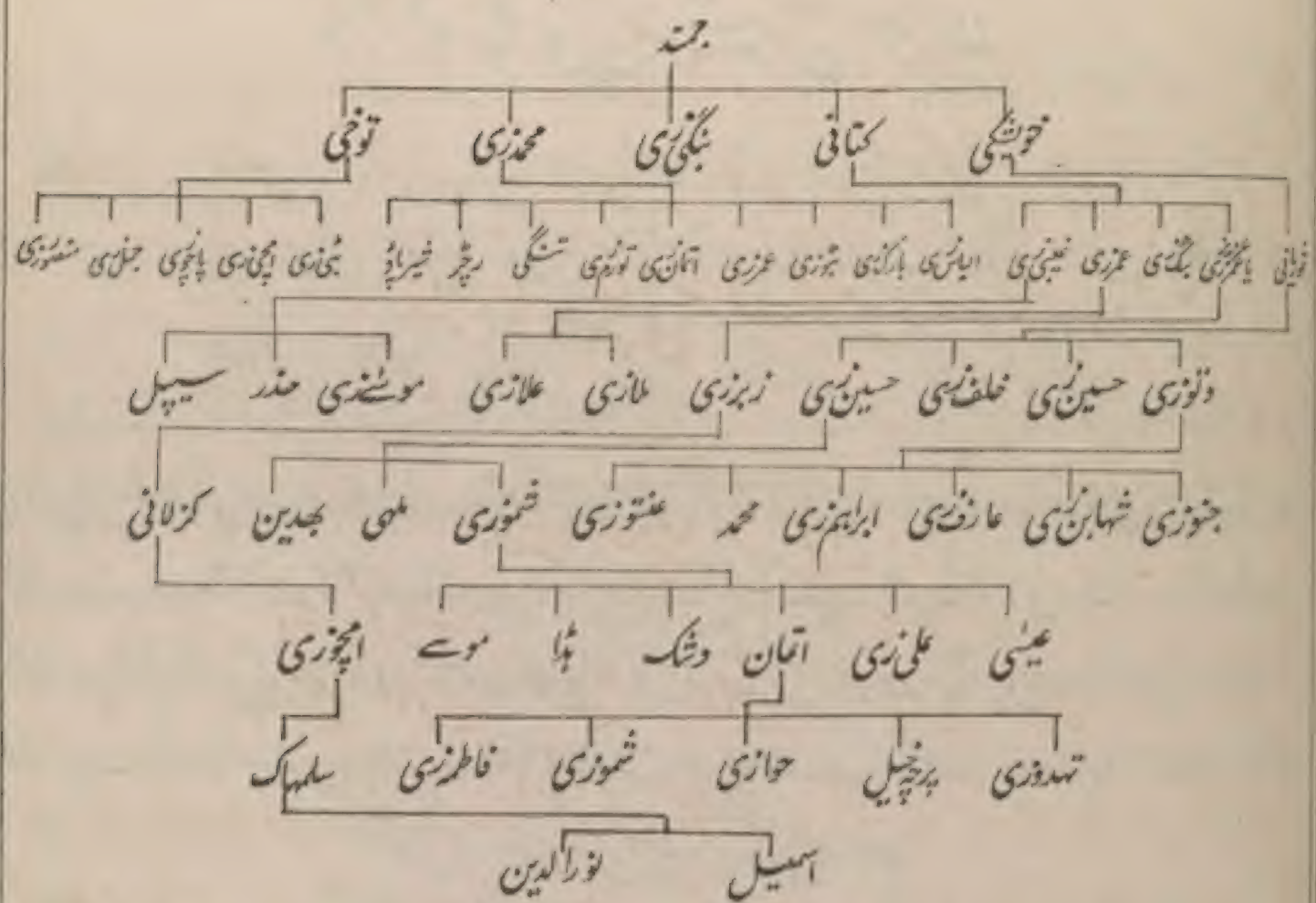
ذکر اولاد مندو بن مهند مذکور

مندو
 سلیمان خیل مندوی غیازی
 ذکر نسب موزی بن مهند

موسے نری
 حیدر عیسیٰ علی باقی نری خواجہ نری عثمان
 نامی عری باقی نری حاجیل عیسیٰ نامی سبزی نامی شاپو عثمان خیل آمانی اکازی سبب داود سدو ابوزی کودین بیدین
 کمال گنداو بران خیل عیسیٰ شاه منصور خیل موزیل مائل نظیل موزیل حاکم خیل
 سر کد شانی کار سلخیل اتویل خیل غازی سبک دخیل کورین بوزیل مریخیل بوخیل شایل عیسیٰ انویلی

شاخ مهند موسی می باشد و از آنجا شش تارک زری که فرع مرچ خیل است جائے زیارت می باشد سعادت خان جان
علیه از برین قبیل است - قوم خلیل نیز بمیدان پشاور اقامت دارد چند خانچات این طائفه در قندهار شامل برادرانی مقیم و در هر است
متصل برج خاکستری این قوم را محله جداست - داود زری در میدان پشاور طرف جنوب دریائے کابل اقامت دارند - قوم زیرانی متفرق
و پراکنده گردیده بعضی در ننگرهار شامل مردم تاجک می مانند - ملاکوزی چار شاخ دارد چهار خیل تا خیل احمد خیل دولت خیل بامندی
کوہ شریک شادی اند و اکثر در دره بتره می مانند *

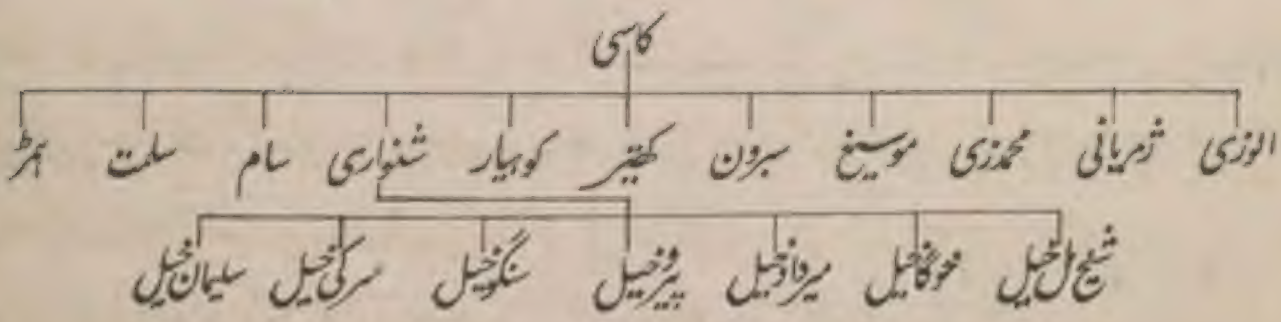
ذکر اولاد و شجره نسب جمند فرزند دوم شبنون بن



بدانکه محل حال این قوم نحو است که در ابتدا متصل علاقه اغستان اقامت داشتند علاقه پشتنگ در تصرف ایشان بود و قوم ترین برایشان خراج
نموده از آن بینیل شدند بعد از اکثر خوشیکی که شاخ کلان جمند است از پشتنگ رحلت نموده ببلتان سیده آباد شدند بعضی خوشیکیان بغزنی
رفته براه کابل در دره غور بند رفته مقیم شدند بعد از آن خوشیکیان مذکور و بعضی دیگر از جندلان بطور خانه کوچ از کابل روانه شده
رواندا هندوستان گردیدند و بر شهر و اراضی قصور که از صدقات و عزوات سلاطین اسلامیة قابضان قدیم این شهر و اراضی مقتول
و جلا شده آن ملک ایران افتاده بود قبضه نموده طح اقامت انداختند و در عهد یورش بابر بادشاه بهملری سلیم خان سردار خود
بر کابل و خدمت بادشاه اختیار ساخته در جنگ بابر بادشاه با سلطان ابراهیم لودی خدمت نمایان نمودند ازین واسطه مورد عنایت
بابر بادشاه و همایون بادشاه ماندند و این طائفه چون بقصور رسیدند و محال آباد کردند مغزنی که آنرا بر کلی میگویند مردم شاخهای
بلک می و حسین زری و عارف زری و حسین زری و کرلانی و سلمهک محله مغزنی آراستند و خود را اسیر حملات ستره بلوچ خوانند
و عزیز زری و جنوزی و ابراهیمی سمت مشرق محله مشرقی که آنرا بزبان پشتو کر کلی میگویند بنا نمودند و باقی جمند سمت شمال آباد
گشتند بعد چندی ابراهیمی از سبب دشمنی جلوزی گداشته بقصبه خور جا رفتند و نیز سلمهک از باعث نزاع امچوزی و حسین زری

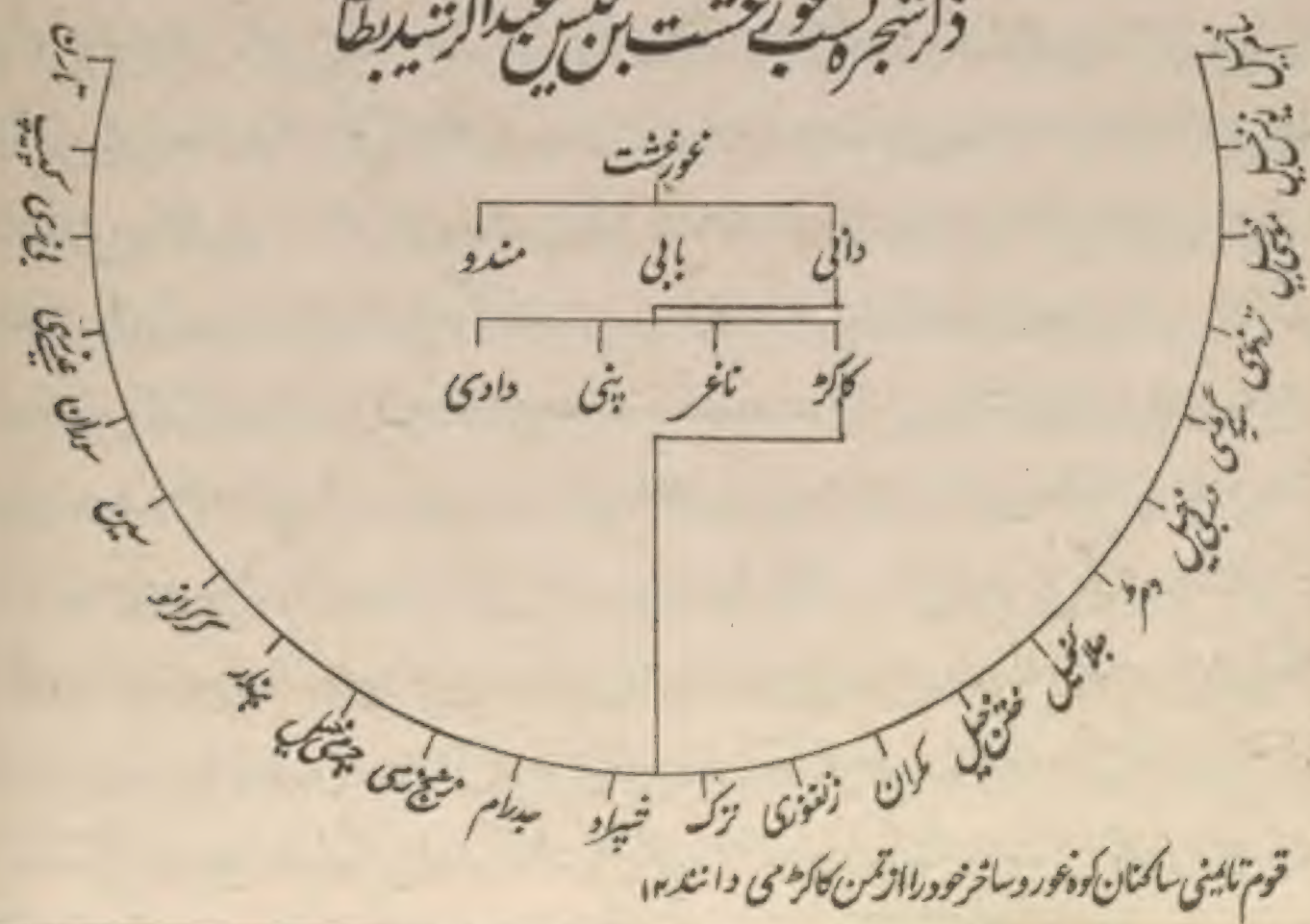
بجای نده رفتند که در قصبه باقی ماندند و جنگ زری نیز به سبب خصومت خانگی بعضی به بیرو وال رفته آباد شدند چندانکه دار قوم جمند در علاقه پیشین قندمار به سایه دار باقی اند و یک گروه خوشی در دره غور بند و یک موضع شان در علاقه هشت نگر آباد است و چند خانه دار ایشان از دری کابل جانب شمال و نیز چند خانه دار در دره غور بند و در قصبه و لاهور این قوم با فغانان قصوریه شهرت دارند و نیز منجه شاخ جمند شاخ محمد زری معروف ممن زری برقت بید خلی یوسف زیان از ارغستان شامل یوسف زری می مانده بر وقت یورش یوسف زری بر دلازاکان شاپور با یوسف زری حمایت نمودند و بعد حصول فتح دلازاک یوسف زیان علاقه هشت نگر به محمدیان دادند و تا حال در قصبه محمد زری است مواضع کلان شان در علاقه هشت نگر چار سده و تنگی و نوشهره و پراگت غیره اند

ذکر شجره نسب کاسی بن خورشید سومین

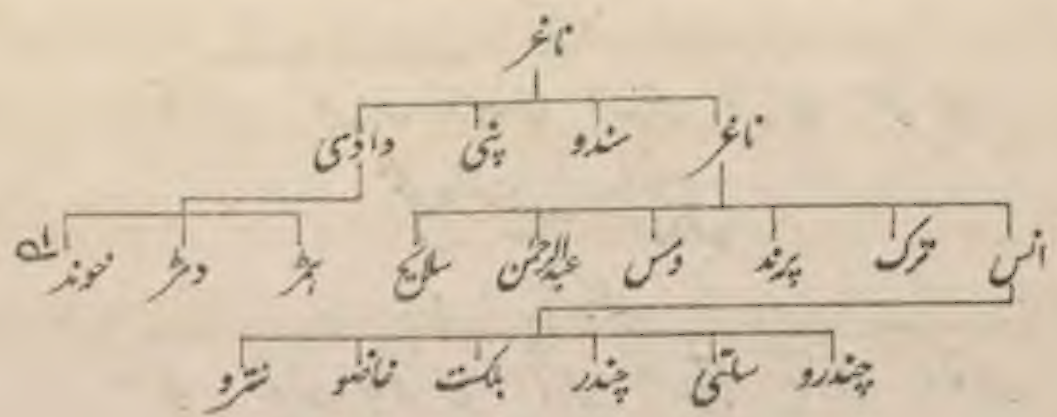


احوال شاخ شنواری محویت بوقت آمدن اقوام شیناخیل و غورخیل از نواح قندمار باین ممالک این طایفه نیز باین ملک آمده اقامت پذیر شده اند و منجه سده اقوام ساکنان دره خیبر که عبارت از اورنگی و افریدی و شنواری است هستند و منجه خیلهما شنواری شاخ نگولخیل که سده هزار مرد باشند تحت قطاع الطریق اند و در مغربی حصه کوه سفید متصل حد و دودخیانی سکونت دارند و خانچات پراکنده شنواری در باجوڑ و دره شیکل و علاقه کونژ و غیره نیز هستند در ملک شنواری رود هزارنا و مشهور است القصه جنگجوی و دلاوری و شجاعتی این قوم ضرب الشل است

ذکر شجره نسب غورخشت بن قیس عبدالرشید بطلان



شجره نسب ناغز بن دانی بن غوغشت

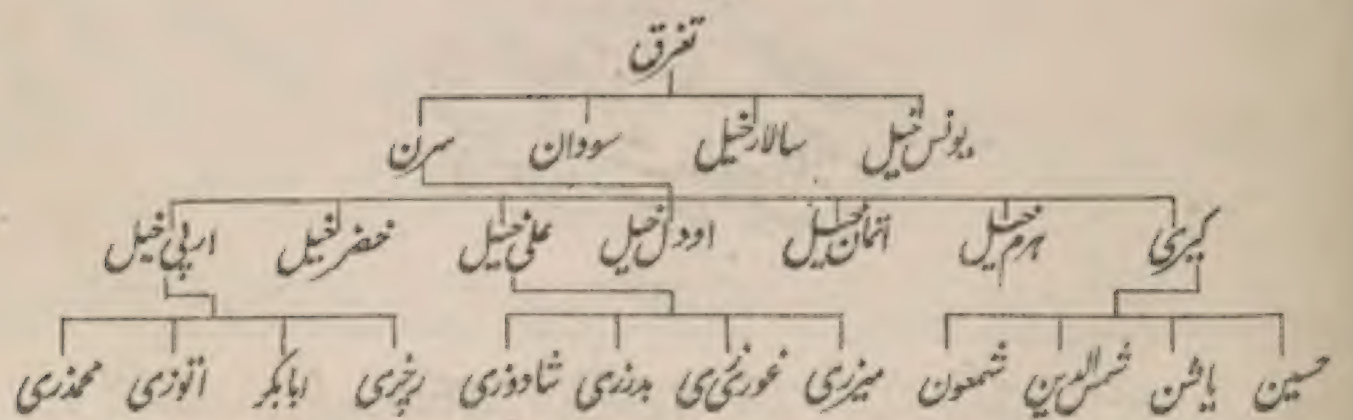


له ناش خجندی ملقب ندی سیدزاده است چارپرواشت موسی علی سکندر بیل نقل است که دادی ولد دانی در حیات پدر خود تجارت اسپان فته بود ناگاه نهی صاحب جمال با کمال عصمت با پدر خود سید حسن نام از ولایت خجند در آن سفر همراه او شد چون از آن زن وطن پرسید گفت از خجندی آمیم و این پرسید سیدزاده است و در آن دیار قحطی افتاده بخوابم که خود را پیش خواهر کلان رمتان رسانم دادی گفت خاطر جمعا من ترادر رمتان رسانم چون دیار در رمتان رسانید بصلح خواهر کلان و در نکاح دادی درآمد و این پرسید حسن شیوه لوندوری و دزوی گرفت و بعد از مدتی تائب شد و در حدیث شیخ بهاء الدین فکر یا متانی رحمه الله تعالی علیه چون در اصل از خجند بود و او را سیدزاده خجندی میگفتند و رفته رفته مشهور به خوندی گشت ۱۲ صلاصت مخزن افغانی

ذکر شجره نسب درام بن کاگر



شجره نسب تغرق بن کاگر



شجره نسب مومن

مومن

احمدزی کمالزی ابوسعیدزی مروانزی جلالزی رومیزی

شجره نسب اودلی

اودلی

سوزی ملیری پونجیزی انلی اکالی شازی ترکوزی

شجره نسب ابوسعیدزی

ابوسعیدزی

عبدالدین عبدالمالی پیشالدین شادی

شجره نسب تارن

نامش ظاهر لقبش تارن است سیدزاده بود کاکڑ اورا بطور پسر تنه پرورش نموده دوران قوم شادی کرد و اقامت نموده با قوم کاکڑ مخلوط شد اکثر مردم قوم تارن در علاقه قندار آباد اند ۱۲ خلاصه مختصرن

تارن

خواجگزی انجر

برکایون ادین ابراهیم اسمیل تور

شجره نسب زنگوزی بن کاکڑ

زنگوزی

شادخیل باجخیل ایوبخیل مندوری تاجوزی مانخیل مشک منخیل

شجره نسب یاسینیل

یاسینیل

ادخیل اتان شکوخیل

ذکر شجره نسب شیرو بن کاکڑ

شیرو

شادخیل باجخیل ایوبخیل تاجوزی مندوری مانخیل منخیل مشک

ذکر شجره نسب حسینیل

حسینیل

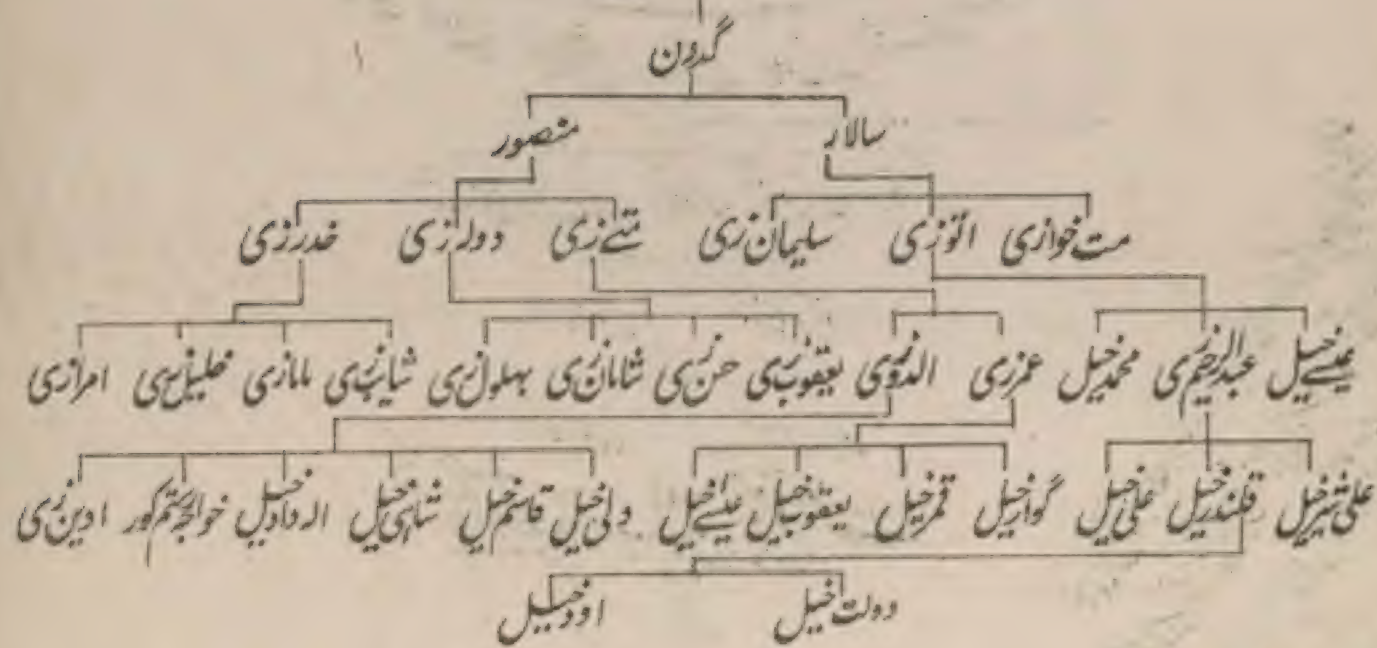
چنگیل

قیل

اسلام

از کوه طلیعه متصل در وازه مسجد جامع بهرات مدفون ساختند بپرست آن بزرگ مسجد قائم و تیار گردیده اما حال قبرش در دهنه
 در وازه سمت راست است موجود است مردم هنگام خول و خروج مسجد جامع بروح اود عافاته خیر و مغفرت می خوانند
 می گوید عبدالضیف شیر محمد مولف ساله نه که بنده اله خود مع فرزند ارحمنه خود محمد حیات خان چندین بار هنگام نماز جمعه خواندن
 در مسجد موصوف بهرات قبر متبرک او نموده و بر وحش و عافاته خیر خوانده و بر او خود نیز در آن مکان از حق تعالی جانشانه و عاف
 خیر الدارین خواسته امام مردم ساکنان آنجا می گویند که کاکه می گویند حقا که کاکه ملی کامل و صاحب پس بود
 هنوز تاثیر نفس زکی او در بعض از خاندانها اولادش موجود که به عبادت و زهد با وجود از کتاب معاصی از آنها خوارق سر بر
 می زنند و چون این قوم همراه سایر اقوام افغانه از کوهستان مذکور برآمد بر ملک و سیح کوهستان بطرف شرق قندهار تا گوشه
 جنوب قبضه سکونت نمودند بجانب شمال حد که متصل به یک غلزل و طرف شمال باطل غرب علاقه از غلزل و آن حصه ملک
 تو باشد که در قبضه در انبیا انچیک زمی است حد غربی و جنوبی شان متصل به بلوچستان و چیز متصل به یک سین ترین است
 و آن کوه شاخ قیسی غراست و تمام علاقه کاکه را کوه احاطه کرده طائفه تائینی ساکنان غور و ساخر که ریاستگاه شان قصبه قهوره
 قلم و بهرات است خود را از طیفه کاکه می دانند کاکه ان نیز می گویند که برادران ما هستند اما در حقیقت این قوم از قبائل والوس
 قدیمه موسوم بافغان است که بر اسم قدیم شاخ خود در وطن غور باقی مانده است و بسبب برادری که هنگام سکونت افغانه در
 کوهستان غور با کاکه و قبائل او دیداشتند بنجد تمس کاکه خود را می شمارند

قوم گدن



این قوم خود را شاخ کاکه می شمارند اما مانند تحریری این مدعا در کتب قدیمه انساب افغانه موجود نیست و عموما ایشان آن است که ساهنگ
 بن کاسی علاوه از علی خیل و موسی خیل و دیگر داشت که بسبب نزاع از قوم خود جدا شده رفته تا چند مدت در کوه سفید قامت
 داشتند بعد از مدتی از آنجا به بر خاسته در کوهستان نواحی چچ و هزاره آباد شدند چونکه پی و کاکه را مردم یک می شمارند ازین سبب
 گدن نیز از شاخ کاکه محسوب میشوند و این قوم را شاخ لعلی و داند سالار و منصور مشهورند و آنان هر دو چندین شاخه بر می آیند
 چنانچه در شجره مرقوم بالا ملاحظه شد اکثر گدن خصوص سالار در کوه هزاره برکنار رود آب تا علاقه او را آبادند ملکشان بسیار
 سرسبز و زرخیز است معبد سلطنت جهانگیر در ایام نبوات مغربی قوم و لانا که ساکنان این ملک پشاور این ملک را قبضه آوردند

دیگر مردمان این قوم بطرف مغرب دریای اباسین در حصه جنوبی کوه مهابن آباد اند مردمان هر دو شاخ گدون از قلعه این کوه
تا پنج آن بر حصه جنوبی قابض تمن خود را دوازده هزار میگويند در حقیقت پنج شش هزار خواهد بود. یک موضع غوغشتیان در
علاقه چچنه نیز هست یک موضع قوم پشی در ضلع هزاره و در ملک دکن نیز قریب هزار مرد خواهد بود و جماعت انبوه از قوام کاکڑ
در اضلاع هندوستان آباد است صاحب مواضع و املاک اند چنانچه قصبه کومانه ضلع ربهنگ از آن کاکڑان ابو سعیدری
شاخ علی حیل است که تخمیناً دوازده هزار مرد باشند آورده اند که در عهد سلطان ابراهیم لودی ملک عبدالملکی کاکڑ ابو سعیدری مع
برادران و دیگر اشخاص کاکڑ از افغانستان از ملک کاکڑ بدینجا رفته و قصبه کومانه آباد شده اند بعد وفات سلطان ابراهیم عبدالملکی پوتن
خود که موسوم پورامی است رفته گریه برادرانش مع دیگر کاکڑان در اینجا ماند تا حال در اینجا آباد اند و بلند شهر که نو دوشش مواضع
از آنجمله دوازده دیره شهر است که در آن اکثر کاکڑان از قصبه خورج نیز از کاکڑان مملو است در دکن نیز چندین خانجات
مردم کاکڑی هستند در دیگر مواضع هند نیز جابجا موجود اند در وقت لباس شکل پوشاک شان مثل هندوستانیان است
در بان نشین و هم نمیدانند با افغانان نمی مانند میگویند عبدالضعیف شیر محمد آنچه شجره نسب پنی بن دانی بالا مر قوم شد موافق حیات افغانی
عمل نموده اما آنچه در کتاب مرآت الافغانه و مخزن سلطو است در میان سامی مندرجه شجره نسب پنی حیات افغانی فرقی است
بنامان آنچه در کتب مذکوره بنظر آمده تحریف آن مناسب تصویریده در ذیل این سطر نوشته آمد *

پنی برانی بن غشت

پیشانی

قتانی جینی شون لون موسے مرغشتن اٹھا رسوٹ مرغذانی وہپال قاسم موسے کرنک سامی علی خیل مدخل

3

شجره نسب اقوام مثن بن مثن بن بن قیس عبدالرشید بطان مثن معروف شیخ بط است

بہمن

اسامیل وڈسپون کھجین بی بی مشو

ابراہیم مرثیانی گزلبوٹی درگاہی عروں شیخی کیو بشکنی دری

رومانی کوئی دٹر چاکی چہلی تری انجیل رسول ایسویل خوجیل چارنیل جیانیل نایہ اسیکل مانتیل تنون چارنیل خوجیل دی پادی

بسم اوگری غنیل تبوخل چنی شاه مک بائی خیل رم دیو سیکری اہرم پہلانی نسوانی بشور خاکلی تبازی حسنیل انجیل مشفیل دووخیل

یوسف خیل . سنگلانی . لشکری . ابو الفرج . یامی

ذکر شجرہ نسب عرطون پنجم و رسیون

عزوف

سیسی اورگزی درگی زرگنی بانجی خیل غوری زئی دووڑھی

و کجین پس شیخ بن راسوای سه پسر صلیبی که عبارت از کیو و شکمنی و درسی باشد سه فرزند خان را و بودند که او شان را بفرزند می کلان کرده بود که متاوم نمایان بهاسوم به نام و این بر سه خانه را و ذوالا و کیو شدند از انجمله بهار و درسی جانب خود کشید و کتابها و هبا داخل بشکمنی شد بمحل حال تواریخی شیخ بیٹ علیا رحمت فرزند سوم قیس عبدالرشید پطمان چنین نوشت اندک شیخ بن مرد بیار عابد و لید و متراض بود چنانچه از ریاضت و خدایرتی بدرجه کمال ولایت رسیده و در نگر جوانی تمام ملک عراق و عرب سیاحت نمود و با سیر از بزرگان صحبت آشته و او را سه فرزند زینیه و یک دختر موانق شجره بوجود آمده از انجمله اسمعیل فرزند کلانش را ستر بن برادر کلان همراه برد و این اسمعیل همان اسمعیل است که در حلقه اولیا و ستر بنی اسم ایشان در ذکر اولیا و این طبقه در مراتب افغانه و دیگر کتب تواریخی مسطور است بر تیره عالیه عوثیت رسیده بود هر روز پنجاه گوسفند در نگر خانه او ذبح و خرج می شد و کله و پا سچ و پوست گوسفندان ذبح شده مانجم کرده نگه میداشت علی الصباح چون شبان بمیان رزم می آمد هر رازنده می یافت و بچرانیدن برد و این طریق تا زمان حیات شیخ اسمعیل جاری بود و در ستر بنی محسوب است و از شکمنی بی متو عاجزه شیخ بیٹ بزرگان طبقه متی بوجود آمدند در قدیم الایام طائفه ثنی نیز شمل گیر طوائف افغانه در غورستان سکونت داشته و بعد خروج افغانه از انماک اول بمالک ابستان که فی زمانه دار الملک آن بقعه را شهرت دارد رسیده و رفته رفته از ابستان بکابستان سید و رحمت مغربی کوه سلیمان آهونده بعد از آن بر عسل به قوم غلزی آتقارگاه قدیر را گداشته در حصه مشرقی کوه سلیمان بر رود گمل و تاک اقامت کردند و اکثر مردمان این قوم بقریب سوداگری و ملازمتی طرف هندوستان رفتند چون در آنوقت در هندوستان سلطنت افغانه بود و قدر و منزلت یافتند و در اواخر سلطنت افغانه فتح خان ثنی در لواح گورو بنکال خود مختار صوبه را برده آخر کار تاج و عماد کرانی او را بدغا بازی کشتند و بهر نینوال چندین مردمان این قوم بالشافه بادشاهان هند بر عو جلیل امارت فائز شده و گرو بهار از نیکوم که بر رود گمل و تاک آباد بودند اراوه فراخی ملک خود نموده تا حدود تلوی که نزدیک کانی گورم است رسیدند بعد از آنکه ایگر دلا با وزیران با رونما شده شکست خورده پس پاشند و وزیران بر ملک او شان چنان تصرف کردند که او شان را از مقام قلعه کرنگی بگرنگی نیز فرود ساختند چون وزیران ایشان را برابر ملک باقی خود می گذاشتند بعضی خانچات ایشان بطریق خانه کوچ انتقال نموده بهندستان رفته جا بجای آهاده شدند و زیاده از نسل کجین اندک از نسل ورسبون در حصه و مشرقی کوه سلیمان باقی و آباد ماندند گویند آنوقت کوه گبر کنار بنون بطرف غرب جنوب از تاک بطرف شمال واقع است و در قبضه درگاڑی شاخ ورسبون بود بر نگر و فقه کر نیکو شش نموده و مردمان پیشمار از ایشان قبیل را سانیده جز نیکو عالم که بکامو رت بدر رفت مردی را باقی نگذاشتند و در ملک عورت از ان عورت دو پسر بوجود آمده نام یکم آدم نام دیگر معرفت بود چون بن تمیز رسیدند از اولاد ورسبون و کجین استمداد نموده با کر نیکو فقیه بنده ملک کوه گبر از کر نیکو استمداد نموده حسب شرط استمداد و حصه از ان بقوم ورسبون و کجین داده یک حصه سوم را خود گرفتند و قوم کر نیکو و رنده بکام مغربی خود که حال بران قابض اند رفتند و در نیوقت اکثر زینیا نرا که کبر را شاخ و هبا که از نسل کجین است بذریع بیع و رهن بقبضه خود آورده اند بنجله شاخه ای بی کوئی را سید زاده میگویند یا از روتانی که فرزند صلیبی ابراهیم است نیم حصه داده از قوم ثنی شمار شده الحال نیز موضع کوئی بنام او آباد است - دیگر شعبه ثنی است این را نیز صلی میگویند - اصلی می شمارند گویند که علی بن بوبک طفل مجبول النسب یافته نام او رتن نهاد و پرورش نموده شاخ رتن می از اولاد رتن مذکور اند

جلوه ذکر مجمل حال طبقه متی و لادبی بی متون شیخ بیهوش شاه حسین شاهزاده غوری

بدانکه مورخین را در سلسله طبقه مذکور و نسب طایفین غوری و غزنوی اختلاف است بعضی او را از نسل ساسانیان بعضی از زمره کیانیان و جمیع مورخان از نسل ضحاک ماران ملک العرب و انجم اعتقاد نموده اند اما معتبر و قوی روایت جبهوست که شجرات انساب در جبهه و قاتر تواریخ شان بنیاد قول جبهه نموده اند قدیم الایام اما حال معلوم نیست بر روایت جبهه است سوا ذکر آنکه نوشته شد دیگر آن است که مصنف مجمع الانساب مورخین افغانه سلسله انساب طبقه متی را بشاه معزالدین محمود بن جمال الدین حسین بن شاه بهرام غوری منتهی ساخته نوشته اند که این شاه بهرام جدا مجدالدین طائفه در عهد خلافت حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه و پیشه حکومت غور از پیشگاه آنحضرت بارگاه خلافت در ولایت حاصل نموده بود و مصنف تاریخ فشتی ابوالقاسم هندو شاه در تاریخ مصنف خود چنین زیاده نموده که ششصد و شصت و شش از شاخان غوران سلاطین اجداد سلطان شهابالدین غوری مشهور حکومت غور از حضور حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه و در سال ستمه نامش ششصد و شصت و شش و نیز می نویسد که این ششصد و شش شاه ولایت مسلمان شده این اختلاف ناشی است تطابق و توافق باهمی این دو روایت مشکل است سیوم آنکه در میان سامی سلاف شاه بهرام و سلاف ششصد و شش شاه بهرام ضحاک ماران درج کتب انساب طبقه متی شده و نامهای سلاف ششصد و شش ضحاک نیز تغییر و تبدیل بسیار واقع است بهر حال چون هر دو فرقی را اتفاق است برینکه قوم غوریان از نسل ضحاک تاری هستند قطع نظر از اختلاف دوم و سوم شان نموده احوال نسب و تواریخ طبقه متی را بکتاب انساب و تواریخ این طبقه که معمول شده می آیند نوشتن مناسب دانسته و تخریر مجمل حال تواریخ و نسب این طبقه می پردازند در مجمع الانساب مرقوم است که در زمان خلافت لید بن عبدالملک بن مروان بادشاه مذکور حجاج بن یوسف ثقفی را که سپهسالار او بود با لشکر بسیار بهت بخیر ولایت خراسان و غورستان تعیین نموده چون با فوج حجاج بمیان غور رسیدند فی الجمله فقره در ملک غور واقع شده بنابران جولان از امیر زادگان غور شاه حسین نام بنابر فطرت انام و حوادث روزگار از مسکن و وطن بالوف نمود و هجرت اختیار نموده اتفاقاً در قبائل شیخ بن رسید و نسب او نحویت که شاه حسین بن شاه معزالدین محمود بن جمال الدین حسین بن سلطان بهرام و این سلطان بهرام فرمانروای غور بود و او در زمان خلافت امیر المومنین علی رضی الله عنه بکوفه بملازمست حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه شرفش و مشهور حکومت غورستان بنحیط مبارک آنحضرت بنام سلطان بهرام شد سلطان بهرام و پدرش پسرکش شاه جلال الدین بن نام داشت سلسله نسب سوری که بعد موم سلطان معزالدین محمد بن سام غوری است و در هندوستان به شهابالدین غوری شهرت دارد و در هندوستان اسلام و شائع شده قلعه سیالکوٹ از بنائے دست راجه جیو یا اوگشت پسر خرد سلطان بهرام جمال الدین حسین نام داشت که شهابالدین بن نامور سلطنت قندهار و پسر بزرگ او یعنی جلال الدین حسن بن حسن بن سام بن سام بن فوج علیه السلام منتهی شد و بعد از جیشید بر سلطنت مسکن شد بود و ذکر نسب طایفین غوری و تواریخ ضحاک خراسان برینو جایزاده نموده اند که سلطان بهرام بن سلطان جلال الدین بن سلطان معزالدین بن سلطان بهرام بن فریدون بن بهمن بن سلطان اقبال بن طغرل بزرگ بن جیشید بن نگین بن داراب بن بهمنال بن طویر بن سکندر بن تناسب بن خسرو بن مندر بن مندر بن سام بن کادوس بن زهراب بن کورد بن فرمان بن سلمان بن جیشید ثانی بن هر مزین قباد بن بهرام ثالث بن تناسب بن تویر بن فریدون بن از دست بن ارسلان بن ضحاک ماران بن اسن بن ارم بن سام بن و ثانی حضرت فوج علی بنیا و علیه السلام حاصل کلام آنکه نسب بهرام شهاب الدین حسین بن سام بن سام بن ضحاک

تاری میسر آورده اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت او را در چاه دماوند سرگون آویختند و حکم قتل او را دو قوم ضحاک جباری فرمودند بنا بران او را در ضحاک چون هیچ وجه خلاصی نبود فریدون میزند و ضحاک فریاد میبرد و فرار نموده پناه بکوهستان غور بردند و دران کوهستان سر بر تپه میوه چات آبادان شدند چو قبل ازین این کوهستان را آرمیان آبادی نداشت انان بعد بذریع کونت مردم نسل ضحاک تازی این کوهستان آدم نشین میموشد بعد فریدون فرزند خود تور نام را با عساگر بسیار بر ایشان فرستاده و برین قوم پوشش مانوده اما بنی یلم را باز گشتند این تقریر مصنف مجمع الانساب مرآت دیگر دفاتر افغانه و صاحب کشی فرشته تواریخ غوریان را بدین شرح ایراد نموده که بعد تسلط فریدون بر ضحاک تازی و مغلوب محضول نمودن او را در ضحاک دو برادر یکسے سوری دوم سام نام ملازم فریدون بوده بعد از بیست و پنج سال از تبار او و قبایل خود گرختی به نساوند رفته دران جا به پناه گیرنده سوری سردار قبایل و سام پسر سالار گشت سوری ختر خود پسر سام شجاع نام داده بعد وفات سلم خراج سوری از برادرزاده و داماد خود شجاع منحرف گشته شجاع باز و چون خود دختر سوری چند قطار شتر بار کرده نفوذ بواهر و طلال و نقره آنچه ممکن برداشته گرختی بکوهستان غور رفتند و در مقام رویندیش قلعه تین بنا کرده با قلعه پناه گزین شدند و با مستظهاران بانوج فریدون مقابلات نموده آخر خراج برگردن گرفته امان یافتند و ذریه ضحاک یکسے بعد از دیگرے دران ولایت بزرگ قبیله می شد با بوقت دولت اسلام نوبت به نسب سیده داد در زمان خلافت جناب خاتم خلافت بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم برست امیر المومنین ایمان آورده مشور حکومت غور بخط مبارک شاه ولایت بنام او عطا گشت و سلسله نسبش بدین ترتیب است شنب بن حریق بن نبتیق بن مسی بن فرن بن حسین بن بهرام بن حبش بن حسن بن ابراهیم بن سعد بن اسد بن سداد بن ضحاک بن سبطام بن مشاد ابن نیرمان ابن افریدون ابن سامند ابن سفید سب بن ضحاک بن شهران بن سند بن سیامک بن سام بن مزتاش بن ضحاک الکاک و آن قبیل از نام شنب شنبی منسوب اند و در زمان سلطنت نبو امیل از ناسر گفتن با بهیبت بر کنار مانده و در وقت خروج ابو سلم مروزی بمردی رفت و در قتل اعلیٰ بهیبت تقصیر نکرد و بنحی بن نهادان بن دریش بن درنشان ابن پرویز بن شنبی ناصر مارون الرشید بود و سوری بن محمد فرزندزاده امیر بنحی در زمان صفار بود و محمد بن سوری معاصر سلطان محمود غزنوی بود الی کلامه چون مصنف مذکور تا عهد سلطان شهاب الدین غوری بیان این سلسله که بروایت مذکوره اش سلسله نسب سلاطین غور است شرح وار نموده و کتاب مصنف اش کثیر الوجوه و خصوص مؤلف رساله هزار بابان زیاده تر ضرور نیست که در اینجا منقوش خاطر بیان طبقه متی است لهذا قلم را از تحریر آن باز داشته بمطلب می پردازد که بکلی اعلام طالب تحقیق اختلاف مذکوره صدر نوشتن انیتقدر احوال کافیت باز آدم بر سر سخن از تقریر مذکوره بالا معلوم است که طائفه غور را تعلق زیاده از بنی امیه با بهیبت بوده و اعانت بنی امیه را به هیچ حال گوارا نداشتند بنا بران چون حجاج با لشکر بسیار چنانچه ذکر آن در صفحه دیگر مسطور است بغورستان رسید و ملک غور را از اطراف محاصره نموده و در میان او و اهل غور مقابلات و محاربات بوقوع آمده و درین فترات بسیارے از غوریان جلا وطن پراکنده شده چنانچه کمال الدین محمود پسر جمال الدین حسن را گرفته بدار سلطنت نزد ولید بن عبد الملک بن مروان فرستادند و اکثر آن غور تر غرق گردیده بنا بران شاه معز الدین محمود بن جمال الدین حسین پدر شاه حسین نیز بنا بر فقره خاطر متوج بیت الحرام شد شاه حسین مرافقت و موافقت پدر را دوست داده تن تنها و پریشان حال بوطن شیخ بیٹ رسید و شیخ بیٹ بمعائنه آثار شرافت و درناصیه شاه حسین را در بیت خود جلوه داده محرم ساخت و مهربانی تمام بجالا و مطرف داشت و در سببون و کجین پسران ملک بٹن او را شجاع

تصور میکردند تا آنکه جمیع کار و بار بصلاح صواب شاه حسین قرار یافت اگر چه بعد چندی در میان سلاطین غور و بنوا میوه صلح گرفته
سلطان جلال الدین جن را شده بر حکومت غور منصوب شد و دیگر غوریان جلا وطن شده با ما کن خود رسیده آباد شدند اما شاه حسین
باز نیامد و مردم خود از نیاقتن نشانش او را مرده تصور نمودند چون امری از پرده عجب آشکارا شدنی و طائفه ذمی شان از نسل شاه حسین
از عقیقه خاندان شیخ بیث بوقوع آمدنی بود شاه حسین را بمقتضای بشریت جوانی با صبیحه بکر شیخ بیث که متونام داشت الفتی
و مجتبی پیدا شده رفته رفته کار بجای رسید که بے رضا مادر و پدر رسیده اصلت با هم درست کردند تا بعد چند گاه آثار حل ظاهر
چون الله متواری بخالت افتد شد بزبان ملاست عاجزه خود را سرزنش بیکر داد اما چون شتر کار از دست رفته بود و گجوش شیخ بیث
رسانید به شوهر خو و گفت که پیش از آنکه اینکار آشکارا گردد و دجوش اقارب ابا بعد برسد مناسب آن است که این دختر را بعقد این جوان
در آریم شیخ گفت از نسب این جوان واقف نیستی شاید کفو ما نباشد پس چگونه باین امر رضی شوم والده متو گفت آثار نجابت و
شرافت از حسین او هویدا است هرگز گمان نمی شود که از مردم اسافل باشد بعد آنصالحه نزد شاه حسین رفته اصل و نسل از او تفسار
کرد شاه حسین که تا اینوقت اصل خود را ظاهری ساخت زیاده برین نسل خود را پوشیدن مناسب است در جواب گفت ابا و اجداد
در ولایت غور اشراف و حاکم اند اگر شما را شک باشد شخص معتمد و اعتباری خود را فرستاده تحقیق انیمین نمایند پس آن عقیقه این سخن را
پسندیده بنجد شیخ بیث رسانید تا باین شیخ بیث کاغذ دو را با مکتوب شاه حسین و انگشتری طلای شاه معزالدین محمود که نزد شاه حسین
بود بولایت غور فرستاد تا حقیقت حسب نسبت شاه حسین تحقیق نموده باز آید کاغذ چون بوطن غور رسید حقیقت اصالت و نجابت
شاه حسین تحقیق نموده و انگشتری مذکوره را بان مردم نموده از معانیه انگشتری و دیگر علامات خاص عام غوریان تصدیق شرافت
شاه حسین بود و نسل از خاندان شاهی تصدیق نموده و خطوط تصدیق ام مطلوب فاشته حواله کاغذ ساختند کاغذ چون مع خطوط باز
آمد اول بحالت تخلیه بلامت شاه حسین سیده گفت اصالت ایالت تو تحقیق نمودم که از نظر من شمس است اما به شرطی ظاهر سازم و مقرر
را بحال نکاح در آری شاه حسین کاغذ را عذر نمینمی داد بعد از آن کاغذ بنجد شیخ بیث رسیده از حقیقت نجابت شاه حسین گواهی
بشنیدن اینحال ضمیر شیخ که غبار آلوده کدورت بود مصفا گشت و در ساعت سید نکاح بی بی متو را به شاه حسین بست بعد از چند گاه
موانع عذر بجان شاه حسین دختر کاغذ مستثنی نیز نکاح گرفت بعد از چند ایام محدوده از بی بی متو فرزند زنی تولد یافت چون این پسر
پیش از نکاح بحالت وصال در دانه علوق یافته بود بدان سبب او را غلزی نام نهادند چه بزبان پشت توغل در دوزی پسر را میگفتند
معنی آن غلزی در دوز پسر باشد بعد از از همی دختر کاغذ پسر تولد یافته نامش سروانی کردند بعد چندی از بی بی متو فرزند دیگری پیدا شد
او را ابراهیم نام نهادند و اسم ابراهیم رفته رفته بلودی شهرت گرفت و وجه تسمیه ابراهیم کودمی آن است که راسه باله کوه که وطن و
سکن شیخ بیث بود در آن بسیار باریده آنجا را گداشته با عیال اطفال پایان کوه رفته ساکن شدند چون موسم
بمان گذشت بعد از چهار ماه بیث مع قبائل مکن خود مراجعت نموده هنوز آرام واقعی نکرده بودند که بیث علیه الرحمه بمکن خود فرمود
که بسم الله گفته اند یکدان قدیم آتش برگیرد نانی بخت کن و جوش شیخ بوجیب فرموده شیخ بسم الله گفته آتش از تنور بر آورد و برافروخت
و نانی بخت شیخ فرمودن را بسیار که از دست خود قسمت کنم و بدانم که ازین فرزندان کدام طالع مند است بشنیدن این سخن ابراهیم
پسر متو از روی جلدی چالاکي آن نان را گرفته پیش شیخ بیث آورد و اوقات شیخ فرمودند ابراهیم کودمی بزبان پشت تو لوی کلان را
میگویند معنی آنکه ابراهیم کلان است بعد از آن که فرزندان شاه حسین شیخ آمدند و عرض نمودند که ما یان گرسنه ایم ما یان طهم نان بده

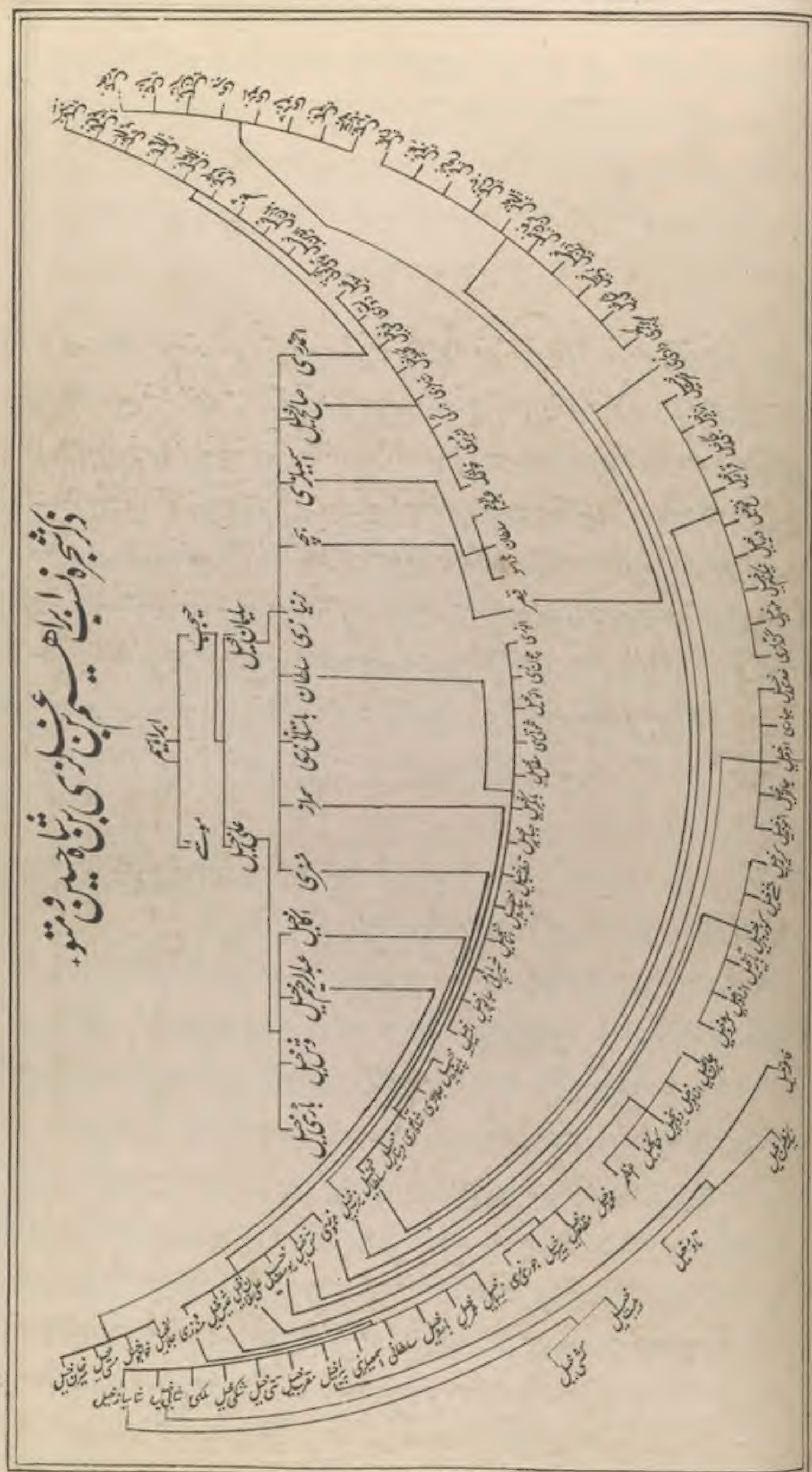
بخطبه می آید که این کتاب را بنام امیر افغان که این افغان از ستم پیشین کینه داشت و مختصر حالیکه از اسلام خود شنیدیم می نویسم

میرزا خیل قومیت از شعبه غلزی که در نسب نامها مسطور است از بس شکلات تصدیق از یادگار اسلام خویش و از دیگر صاحبان
 و افغان علم تواریخ موجوده صحت یافته و چنان موضوع گشته که از میرزا خیل بسیار مردم بودند از آنجا بقوله که کشمیر برنده و فخر
 بخیر خدا و اد خویش است نه بکان آهین - جان محمد خان و بعد از آن نور محمد خان سرداری در سرداشتن از راه مکت و قدرت
 دست درازی بر اموال اغیار و معاندان دراز نمود و بحدیکه از تیراه گذشته با طرف شمالی پشاور رسید نور محمد خان مع دوست محمد خان
 فرزند رشیدش با وج ریاست نردبان خواست مردمان مخالف را تاراج می نمود بحدیکه در سال هجری در آغاز سلطنت بهادر
 بن اورنگزیب عالمگیر بادشاه بهند آمده در لوداری جلال آباد سکونت و زریده بسیار از مردم کشت و در جلیه سیده محمد فرزند
 برهم گشت و در گنل گنده بیر تنیاد در خاک انداخته راجپوت سونگی ملازمت کرد چون خدمت نمایان نمود و رانی ویراپر خواند ملک
 پیر پانی پتی هزار روپیة جاریه داد چون بیای از برادری و دیگر اقوام فاعنه و آفریدی و بگش در دیار مالوه و دکن پراکنده بود
 همه را یکجا کرده عزم ملک گیری را چنانچه اسلافش در سرداشت پیش گرفت و رئیس پارسون را کشت و بر اموال متاع و قبیله کرد
 و تها رقت و ریاست نواخت و بعد از آن ملک کنجی دانه وادش دانه تاخت نموده راجی خان و شمسی خان را که از طرف تاروق
 متاخر بودند کشت - راجپوتان قوم دیوڑه ملک جگدیس پور که ماه زمان بودند در قلعہ جگدیس جمع افسران کشت و بعد از آن قلعہ
 پهلستان متاخره و قلعہ شده فاروق را کشت قلعہ سپاه خود سپرد بر گنات مالوه مثل ملپور - کلکانوه - اونٹ کچر و غیاث پور -
 انبایانی - سانجیت - چوراسی - چچانوه - کھام کچر - احمد پور - باکرود - دورا به - سیو - اچپاور - دیبی پور - وغیره تا بقصبت
 و متواتر ملک را بقصص می آورد چنانچه در سال هجری بھوپال را بقصص آورد و بران قلعہ خود ساخت و شهر بنا نمود و القصه زیاده از
 سی سال دوست محمد خان در ترقی جاه و ملک کوشید و اندازستی زخم در جنگا برداشته بعمر ۶۶ سال در سال ۱۱۵۳ هجری بھوپال
 جان بجان آفرین سپرد و اندرون قلعہ بھوپال موسوم فتح گنده که بنا کرده است مدفون شد - و والد بزرگوارش در میر سیه
 موصل یافتند است - و برادرانش شیر محمد خان در جنگ فاروق و الف محمد خان در جنگ بابوای مره و شاه محمد خان در جنگ لیا
 بهادر - و میر احمد خان در جنگ لاور علی خان آصف جاہ کشته شدند - عاقل محمد خان بقضاء الہی فوت گردید - یا محمد خان سلطان
 محمد خان - صدر محمد خان - قاضی محمد خان - واصل محمد خان - خان بهادر خان و پنج دختران از سردارند کوریادگار ماندند - و مانیکه
 خبر انتقال دوست محمد خان بنظام الملک الی دکن رسید یا محمد خان را فرمود که پدرت برد گفت اگر افغانی بمیرد چه شد مرافات
 حضور بجای پدراست این سخن بنظام الملک را از روی خوش آمده خلعت فاخره با ماهی مراتب نقاره و نشان حاجب خرداد
 خطاب نوایی بخشید و در داخل بھوپال شد تا پانزده سال ملک و دست داده در سال هجری بر حمت حق پیوست و در اسلام
 مدفون گردید فیض محمد خان - حیات محمد خان - سعید محمد خان - حسین محمد خان - یسین محمد خان - و دو دختر نیک اختر ماندند بعد
 از وفات فیض محمد خان پسر کلانش تربخت امارت نشست و بسیار از صواب مقام دیده و بفتح منصوب شده آخر در سال ۱۱۹۱ هجری از
 جهان انتقال کرد و در قلعہ کهنه مدفون ساختند گنبد بزرگ بر مقبرهش موجود است - چون فیض محمد خان لا ولد در گذشت بشور و کاروان
 ریاست مولایی بی حیات محمد خان برادر کوچک اب مرخوم در سال ۱۱۹۲ هجری تربخت ریاست نشست بسیار سخی و منصف و رحیم

و منصف مزاج بود و چپوئی خان را منزلت برافراخت بعد از وزیر محمد خان باغوث محمد خان تزد نواب حیات محمد خان رسیده
آمده مختار کار ریاست شد و مخالف بوزیرالدول گشت در عهد این نواب بسیار از جنگهای عظمی بوقوع آمدند و حدود دوماه بزور
تشیع و حکمت از عدل بقبضه آوردند در ۱۲۲۳ هجری انتقال کرد - بعد انتقال نواب مرحوم در ۱۲۲۲ هجری محو شد محمد خان بجای
پدرش گن شد و بعد متفانه با چون مصالح کرد وزیر محمد خان بر سر ریاست نشست و در ۱۲۳۱ هجری بشدت تب محرقان زدن افغانی
بدار جادوانی حلت نمود - بعد از غوث محمد خان و وزیر محمد خان چون وزیر محمد خان دو پسر داشت پسر کلان شایسته میر محمد خان از بهت عالی
نویس بر ریاست افتاد نکر دلاجرم پسر کتر شان نظر محمد خان که خطبه و از گوهر بیگم دختر نواب غوث محمد خان شده بود با بر ریاست پرداخت
و نواب نظیرالدوله با در خطاب یافت در ایام قلیل انتظام فوج و یک نمود و با سرکار انگلشیه حسب کار والا اقتدار انگلشیه عهد بست
و یکت قبضه خود محفوظ نمود و بعد انتقال نظیرالدوله میان کرم محمد خان حکیم شهنواز سیح کار پردازان ریاست بشوره میر بهمنی صاحب
پولیکل جنیت بھوپال و اکابر ریاست گوهر بیگم صاحبیه سیه مختار ریاست بھوپال قرار دادند در ۱۲۳۳ هجری نواب نظیرالدوله حلت
کردند در آنوقت نواب سکندر بیگ صاحبیه کماله و سه ماه بود از انجنت کار و بار ریاست بر طے کار پردازان سرانجام می یافت
در ۱۲۳۴ هجری نواب غوث محمد خان انتقال کردند و لادشان شانزده پسر و دختر حسب میل بودند +
پسران - نواب معز محمد خان - میان فوجدار محمد خان - حاتم محمد خان - بهادر محمد خان - عادل محمد خان - اکبر محمد خان - فانی محمد خان -
عروج محمد خان - امرا و محمد خان +

دختران - سردار بی بی - سردار بیگم - وزیر بی بی - لادو بی بی - جمعیت بی بی - امانت بی بی - عوض بی بی - نوکتر بیگم
صاحبیه + چون نواب گوهر بیگم صاحبیه بر سن دمارت ممکن یافت بشوره ارکین صاحب جنیت بهادر انگلشیه نحوه قرار یافت
که اسکندر بیگم و بعد خواهد بود چنانچه علی التواتر همان تجویز نظر حکام انگلشیه ماند و بعد از سکندر بیگم آفتاب وجود شاه جهان بیگم بر فلک
سندامارت طلوع کرد و تا امروز موجود و جلوه کنان است لاریب وجود مسعودش با وصف اینکه مستورات را تر بایر می بر فایستام
و استحکام انتظام متر دل را منظر داشته جائیکه ضروری دانند با توقف متر دل و طریق جهان بانی را منظور خاطر خیره داشته بطریق که
فائد مخلوقات رسد خود سامع و تبیین حالات می شود تقریر می لیاقتی که دارد سنشرل اندیا بجای شهادت لیاقتی در نصفت
و نگهبانی مخلوقات و خیرخواهی مملکت موجود است پس زیاده برین ذکر کردن چندان ضرورتی ندارد لیاقتی او صاحب اهل خاندان
سلف در تواریخها موجودان زیاده بران ذکر کردن بے سود پنداشته که در نیوقت نظیر وجودش موجود است فقط هر چند که از خط
کتب و اسلاف خویش معلوم بود درج کرده شد این خاندان غلزی است خلاصه خاندانش در شجره انساب مشمول موجود است +

در گنجینه ابراهیم مرین لری بنی هاشمین و متو.

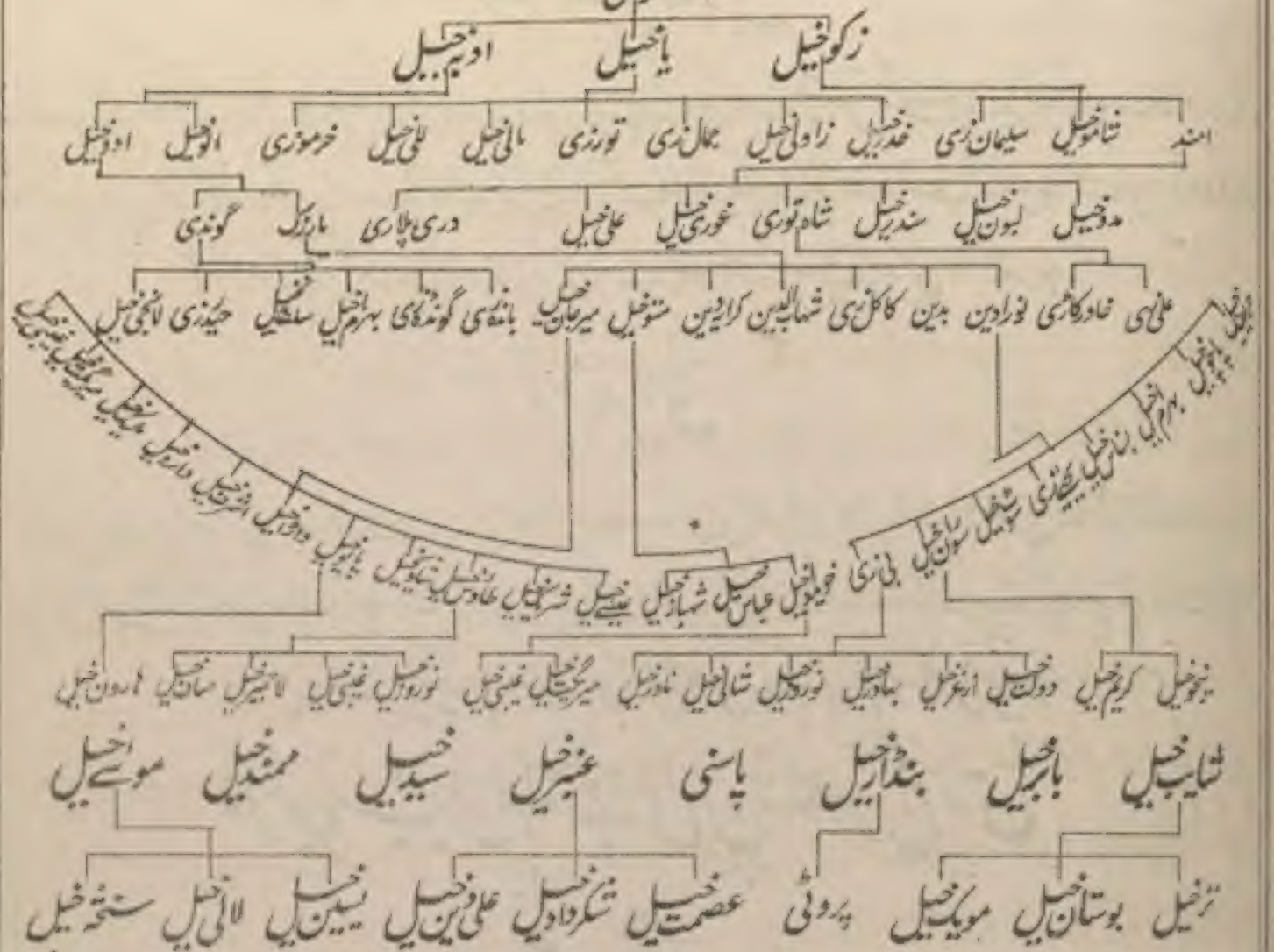


غلزی رؤسا مقبر بوده اند چنانچه ملک مغانی توخی که او را سلطان مغانی نیز می گفته اند در عهد او ملک یب عالمگیر از رؤسای
 ذمی اعتبار بوده که از پیشگاه پادشاه موصوف محافظت راه قلات و قزوین و قلع از غنایب قطع الطریق قوم هزاره بنام او مقرر
 بود و این سلطان مغانی حسب حکم پادشاه مدوح در عرصه چهار روز مردم هزاره را از غنایب خارج نموده در آن جنگ ملک مغانی
 خان خیل بهادری نمایان بظهور آورد و در زمانیکه ملک مغانی سردار اقوام توران بود و یک بود جبار خان مورث اعلی شاهی سلیمان خیل
 ملک تمامی طائفه برابیم بن غلزی بود در جنگ پادشاه صفوی قتل سیده قبرش میان جلال آباد و کابل است در آن نواح بسیار برت
 و سردی می باشد و آن نواح کمینگاه زردان است لهذا این مثل مشهور گشته که زرد و گرگ بقبر جبار بعد سلطان مغانی حاجی مهرخان
 معروف میراویس هوتک شهرت یافته فاین میراویس دختر زاده سلطان مغانی سمات نام بود و ملک مغانی در جنگ سوازی
 در میان خنجرکی و سنگ سیرج مقتول گردیده بود و حالت تسلط میراویس بر افغانستان بعضی ممالک است که در ایران که شرح وارد ممالک
 می شود که راست محتاج به بیان نیست این میراویس در عهد خود بر قوم توخی نیز بابت مالکداری حکم فرمود و توخیان این حکم نو را
 بر خود ناگوار نموده مضطرب و نزاع و جدال قوم توخی و هوتک شد و بنا بر آن بعضی توخیان از ملک ترنگ خراسان به جانب غنایب
 رفتند و باقی توخیان در گورده شده حسن خیل و دیگر مردم این گورده گرد آب استاده و آب تازی جمع شدند و پیر خیل و دیگر اقوام
 متصل شان بر اراضی موسوم اموکالی جمع آمده بر کلات خاص حاجی عادل و سلطان مغانی قابض گشته و پسرش مسیح بانی که جوان
 و جنگجو بود و یک قلعه خور و بر کناره ترنگ نزدیک کلات بنا کرد و قومه هوتکان را تمام تنگ ساخته آخر از دست هوتکان
 قتل رسید و قلعه او را هوتکان گرفتند محمد خان معروف سجای رنگو ولد کجی خان برادر زاده میراویس در آن قلعه مقیم شد و در ایام خروج پادشاه
 افشار بر ممالک قندهار شاه حسین هوتک امیر قندهار بجزم تسلط بر توخیان چار هزار هوتکان را بر سر توخیان فرستاده به مقام بلشکر بر توخیان
 حمله کردند و بیایس را از توخیان قتل رسانیدند اشرف خان و الیاء خان بعد معاودت از غنایب با هم دیگر سوگند کردند تا که این بدله بگیرند
 بخانه نروند و نمانند و برادر برادر میران نیزین و اند شده به مقام چاران واقع غرب اهرت مل در شاه شدند و مادر شاه الیاء خان را
 در اصفهان مقرر کرده اشرف را همراه خود جانب را بر خود ساخت بعد از فتح اهرت در عرصه چهارده ماه بر سر قندهار سواری فرموده
 قندهار را نیز مفتوح ساخت و در ایام یورش مادر شاه بر قندهار عبدالغفور خان و لد حاجی رنگو حاکم قلات غلزی بود و برادرش عبدالغفور
 به مقام سرحد خروشان رایس جمع کردن لشکر بنا بر مقابل مادر شاه رفته بودند و چون از این جانب خبر یافت میخا نموده به مقام شیبیا رسید
 از مخالفان را قتل رسانیده محسنه خان پدر مدو خان و رانی احمق زمی مشهور حاجی دوگی بر قتل یورش شیبیا رسید و در شاه بود
 و مسیحی خان قوم ترکی نیز شامل مادر شاه بود و قتیله مادر شاه سمت قندهار برگشت خان ترکی را مع چهار هزار فوج بر تسخیر قلات مامور ساخت
 و بعد فتح آن خان ترکی قلعه دار قلات شد و بعد صاف نمودن قندهار و قلات مادر شاه اشرف خان توخی را بیکدیگر غوغا خشتیان مقرر کرده
 به توخیان را از هوتک چنان گرفت که یکبار و پانصد هزار هوتک بطور خاند کوچ بایران ترکستان بعضی را به هندوستان فرستاد
 بعد از شاه به پادشاهی احمد شاه ابدالی اشرف خان حاکم قلات غلزی بود و در حمله اول همراه پادشاه به هندوستان رفت بعد مراجعت
 از هندوستان بموجب اغوا سرداران رانی اشرف خان مع حلیم خان فرزندش نیز الیاء خان مقید گردیده در قید خان مردند و از طایفه
 ابراهیم بن غلزی آزاد خان سلیمان خیل مرد نام دار و الوانم و از دشمنان سخت گیرم خان بود بر سلطنت ایران می نمودند هم دیار
 محاربات با کریم خان دوستی پیدا کرده چون کریم خان پادشاهت فارس گرفت دست بسیار آزاد خان زود سلامت با عزت ماند

بعد از آنکه از خان بقیه سیر بمک لغمان آمده و مقیم شد تا حال اولادش در لغمان است و احمد شاه ابدالی بعد تمام نمودن کار شرف
 واریار توخی حکومت قلات غلزی بر سورخانی خان با بکرزی عطا کرد مگر بعد چند روز او را توخیان محمدزی مقتول کردند و سورخانی خان را
 دو پسر بود رحمت خان لشکری خان سید رحمت خان همکار احمد شاه می بود و لشکری خان در قلات می بود و بعد تخت نشینی تیمور شاه
 پسر احمد شاه امو خان ولد اشرف از سلیمان خیلان طلب شد و حاکم قلات و توخی و هزاره چات ملحقه شد و نورافند خان ولد حاجی
 سردار هوتک مجوز شده خطاب اخلاص قلیخان یافت و آمدنی دیره اسمعیلخان و بنون و او را گون با و عطا گشت و امو خان هم
 فساد از او خان الکوزی و جنگ کشمیر شده شده او را که پسرانند ولی نعمت خان فتح خان میر عالم خان بعد شاه زمان ولی نعمت خان
 بر جاسه پدر مقرر شد چون که کم سن بود بنا بر آن مولی داد خان محسن خیل سر برادر او مقرر گشت و قتی که شهاب الدین خان ولد رحمت خان
 نبیره الیار خان سر برادر و در میان توخیان جنگ خانگی وقوع یافت و سبب تی شهاب الدینخان آن شد که ولی نعمت خان حاکم
 بادشاهی با امین الملک با بر خنهار بهو بر زبان آورده امین الملک که وزیر بادشاه بود و شهاب الدین را که رقیب ولی نعمت بود
 پرورش نمودن گرفته و از مال خود نیز او را مددی داد ازین بر خاش انیقوم دو گروه شده نصف طرف دار ولی نعمت نیم یار
 شهاب الدین گشت گلهای یکدیگر را بر سر قلات غلزی قابض می شدند چنانچه درین مخالفت مولی داد خان نائب ولی نعمت خان
 مقتول شد و بعد از آن ولی نعمت خان نیز که بتاج غبارگران هزاره رفته بود قتل رسید پس از آن برادرش فتح خان ستار و مختار
 گشت و در میان شهاب الدین مجادلات می ماند تا قتی که قوم غلزی و درانی را با هم جنگ شروع شد سبب آنکه چون در میان
 شاه زمان و شاه محمود فساد بوقوع آمده احمد خان نورزی هر اول شاه زمان با شاه محمود شامل شد و بیاعت و غبارازی احمد خان شاه زمان
 شکست خورده بعبانته این حالات گروه غلزی اراده خود سری و آزادی نمود و عبد الرحیم خان هوتک ولد نورافند خان نبیره حاجی بنگورا
 بیادشاهی خود بر داشتند و شهاب الدین توخی را وزیر او قرار دادند و سبب اتفاق شهاب الدین با عبد الرحیم آن شد که عبد الرحیم دختر
 خود صاحب جان را که شهاب الدین بر سر عاشق بود و از زوج شاه زمان و مادرش ازاده ناصر قیصر بود و مع زیورات و فرش و غیره
 سامان به شهاب الدین داد و شهاب الدین بایه سدد می راه غنیمتین گردیده عبد الرحیم خان بنات خود بایه انجنت سلیمان خیل
 سمت کابل رفت و طائفه توران را بر ابراهیم هر دو متفق شده مستعد پیکار شدند و بعد متقارن با فوج شاه زمان شکست خورده پنجه زده
 از غلزی مقتول شدند عبد الرحیم خان قلات غلزی واپس رفت - باز بر وقت جنگ در انیان با عبد الرحیم خان قسمی فتح خان
 توخی قبل از وقوع جنگ شامل در انیان گردیده در نیجنگ بمقام جلاک امو کافی در میان کوه سرخ با غلزیان شکست خورده از قوم
 توخی هشت هزار مرد قتل شدند و هوتکان که سواره بودند اکثر بسلامت میزن رفتند - باز بوقت بهار در جنگ که سرداران غلزی
 عبد الرحیم خان هوتک و شهاب الدین توخی و سرداران دورانی عبد المجید خان بارکزی و سیدال خان الکوزی و آدم خان پولزی
 و شادی خان اچکزی عرض بیگی و سمنده خان با میری بودند غلزیان دیگر بار شکست خورده بسیار قتل رسیدند لهذا انیسال
 پال قتل غلزی شد سال دیگر وقت بهار چون احمد خان نورزی همراه فوج کابل می رفت مرم شایخ توخی جلالزی زیر حکم ملاز عفران
 نبیره زاد ملک بخانی بمقام هان با طبر او حمله نمود مگر خود شکست خورده از طرف او ششصد مرد مقتول شدند و احمد خان نورزی
 واپس بقندهار آمده مع فوجی گران از دورانیان اتواب شاهین متوجه سر کوبی توخیان گشت مگر فایده بران مرتب شد که فرمان توخی
 مع شهاب الدین فتح خان باله کوه قلات رفتند بعد با رغنداب کوچ نموده بر آل عیال غلزیان حمله نمود و بیگنا مان بسیار قتل شدند

و این جنگ آخرتین بود میان توخی و هوتک در میان بعد از عبدالرحیم خان شهاب الدین خان بطرف کوهستان مانی گرسینه رفتند
 عرصه اندک بعد از آن شجاع الملک که ملک کاکر پناه گرفته بود چون شهاب الدین خان فتح خان شکر الله خان و عبدالرحیم خان باو
 ملاقی شدند بجا چند روز بادشاه شد مگر بسبب آنکه شهاب الدین خان تا ایام زریست سلام اودان کرد علاوه از آن شنید که شهاب الدین خان
 قلعہ بمقام ناوک تیار نموده ناراض تمام گشت و گلستان خان اچک زری را برسماری آن قلعه مامور ساخت فتح خان بابکر زری را نیز
 همراه او فرستاد و او شان آنجا رسیده قلعہ را محاصره کردند و شهاب الدین خان در وقت غفلت بران فوج درانی حمله کرده سواران منفر شده
 رفتند و گولاند از آن توپخانه قتل شدند و پتیله توپخانه را سوزانیدند و در رخنه های توپخانه زوئند تمام رستان آن توپخانه مانده
 وقت بهار صحبت خان پول زری فوج تازه از کابل گرفته توپخانه را برعهده سوار کرده چند روز قلعہ توپانی نموده مگر نامراد و پس شدند
 تا آنکه در ۱۳۹۰ سرکارانگزیری بر کابل فوج کشی نموده آنرا منهدم ساخت بعد مراجعت صحبت خان پول زری شهاب الدین فتح خان
 باهم جنگ آغاز نموده و کاز بجای سانسیدند فتح خان محسب برادر شهاب الدین را در علاقه خاکه مقتول ساخت اینجداوت تازنگی فتح
 تازه ماند و بعد از آن بیدل بصلاحت شد چنانچه سمنده خان با دختر شهاب الدین شادی کرد و دختر خود را بمنصو خان نبیره شهاب الدین
 پس از آن امیر دوست محمد خان الی کابل بحکمت علی و جرأت در یورش متواتر علاقه توخی را چنان باهمال و کمزور ساخت که قابل شری
 نماند و حیثیت خانان شهاب الدین خان بسیار کم شده بر سلیمان خیلان نیز خود امیر صاحب نیز وزیر محمد اکبر خان بار فوج فرستاد
 و فتوحات متواتره حاصل ساخته چنان گوشمالی داد که با وجود کمال کثرت یک نخت ترک بناوت نمودند و نیز در تمام قوم غلزی شری
 کل باقی نماند هر شاخ و ملک رعیت گشتند و مالکندار شدند بعد فوج کشی نادر افغانستان خان کوچ فرمودن بکنار و پانصد خانوار
 بترکستان ایران هندوستان انقیوم هوتک اکثر در مرغ و هر دو طرف بارین غر و سوز غر ساکن شدند چنانچه عیسکی در مرغ
 و اما غر و بلجاری در گردشی جنگل غاپولان و شعبه ت زری در روغنای و اکازی در حزنائی و دمندیا و تون زری بمقام سوز
 و غلزی در هندو و درانا غری باشند و این ملک هوتک از قندهار چار منزل طرف شرق شمالی و از قلات غلزی یک منزل طرف
 شرق جنوبی واقع است بالفعل در بنیقوم میرالم خان نبیره زاده عبدالرحیم خان هوتک سد و خان خانان کلان اند جمله هوتک
 تخمیناً هزار خانوار و جمله توخی پانزده هزار خانوار خواهند بود و اول عروج چنانچه مسطور شد در قوم توخی بود بعد ترقی قوم هوتک
 بر درجه دوم افتادند و مکان مشهور در ملک توخی قلات غلزی است و قوم توخی در وادی ترنگ از پل سنگی تا شیار و نواحی آن
 آباد اند و شمالی حصه وادی از غناب ملحق ملک هزاره است و میانه در قبضه توخی است و از وادی ناوه در حصه جنوبی و پائینه
 و دره خاکاک نیز توخی آباد اند بابکر زری در جنگ در سراسر شاه مردان ناوه می باشند و باقی غلزی در شیار و پهنای سمنده
 و سایر آن نواحی آبادند - یک محله توخیان متصل شهر کابل است ملحق دیربهمان واقع است سلیمان خیل از روستا و بر تمام شیارها
 غلزی کشت دارند تخمیناً پنجاه هزار خانوار خواهند بود و او شان چارالموس مشهور اند ملک سکوند او شان بر دو حصه منقسم است
 جنوبی و شمالی ازین هر دو حصه سمت جنوب قصبه خیل و شلمزی محرم اول درجاند و این مردم مع شاخها ملحقه در حصه جنوبی بدین اند
 در علاقه کته و از ادین خیل نخیل قلندر خیل شکی خیل شاه توری جلایزی کخیل مموت خیل شمس خیل و غیره قاست دارند و
 نصف زریست خصوص حصه جنوبی زریست در قبضه خیلها سلیمان است - و علاقه نانی غناب متعلقه کته و از نیز از آن ایشان
 است و در وادی خوا و دیگر علاقجات متفرقه می باشند و در تقسیم شمالی ستانی زری خواه سلطان زری احمد زری اقوام درج اول اند

شجره نسب قوم خروٹی



ذکر بعمل تواریخی قوم خروٹی نحوست کہ انی قوم خود را شاخه از غلزمی مقرر نموده اند و میگویند کہ قوم غلزمی این دعوی قبول نمی کنند و غلزمی قصه انی قوم را چنان بیان می نمایند کہ سہاک و حبیب رؤسے بہ راہ می رفتند خبر سے پر بار بلا مالک یافتند ہنوز بخیر رسیدہ بودند یکے گفت کہ این خراز ما باشد سہاک گفت چون حر را تو گرفتی بار ہر چہ باشد از ما باشد و قتیکہ نزد حر پر بار رسیدند از یک طرف نان آرد جوہ از طرف دیگر طفلی شیر خوارہ بران یافتند پس سہاک موافق شد کہ آن طفلک را بجا آوردہ ہمراہ با خبر و شہوتیت مان جو کہ کہ از اربابان شہور و مہم گویان طفلک را خبر و مہم نہادند و قتیکہ بالغ شد نظر بر شکل طفلک کہ او را از طائفہ اشراق تصور میکرد اورا باوخت کہ از خاندان خود شادی نمودند و از شکم آن عقیقہ آن مرد و خور و شہ را سہم بود و آمدند چنانچہ در شجرہ ذکر شان نوشتہ شد انی قوم تخمیناً شش ہزار خانوار باشند کہ انی قوم آن کوہستان است کہ بطرف مشرق کٹہ و از متعلق کوہ سیما خیل تا سلسلہ کوہ مذکور موسومہ پرل واقع است یک حصہ از ملک خروٹیان علاقہ اورگون است کہ دران قوم فرملی و یک شاخ تا جاک می باشند خروٹیان را چہار موضع کلان است از انجملہ سترخہ کلان تراست سولے آن خروٹیان کہ پیشہ بوندہ گرمی دارند اکثر خروٹیان پیشہ زمینداری دارند ملک زرعی ایشان اگرچہ از کٹہ و از خوب است مگر در سال یک فصل میشود و فصل او شان سہ ماہ زیر برف می ماند و مالدارمی و بز و شتر دارند ہمراہ قوم وزیر می فرملی کہ در دوان اند سخت نزاع دارند و ما علیہ النزاع فریقین علاقہ فرملی است و بنیاد این نزاع و رعد سلطنت احمد شاہ ابدالی پیدا شدہ میگویند کہ در انوقت ملک وزیران قبضہ نام از شاخ تو جی خیل و ملک و حیان شمس الدین نام بود و خروٹی می گفت کہ فرملی از ما است و وزیر میگفت کہ ما قابض ایم برین تکرار نوبت بچنگ سیدہ و در انجنگ خروٹیان شاخ لارک را شامل خود ساختند و وزیران شکست خوردند بعد از ان از مارک استمداد نموده از ان باز مارک

نام علیّه حاصل کردند و در میان فرملی وزیران نیز به سبب هم حسری بودن دشمنی سخت است ۴

قوم حسد و تری

این قوم اکثر در علاقہ کور شامل علی خیل آبادند و در علاقہ کوز زمین دارند و در دپنه خود متجمل شش ستر بار نیز تخمیناً دو صد خانوار خروا
خواهند بود این مردم گاه به خود را سید و گاه به پول ری و گاه به غلامی میگویند مگر سلسلہ نسب ایشان با حصہ نمی پیوندد و در
کل افغانستان تخمیناً دو ہزار خانوار خواهند بود پیشہ زمین داری دارند و

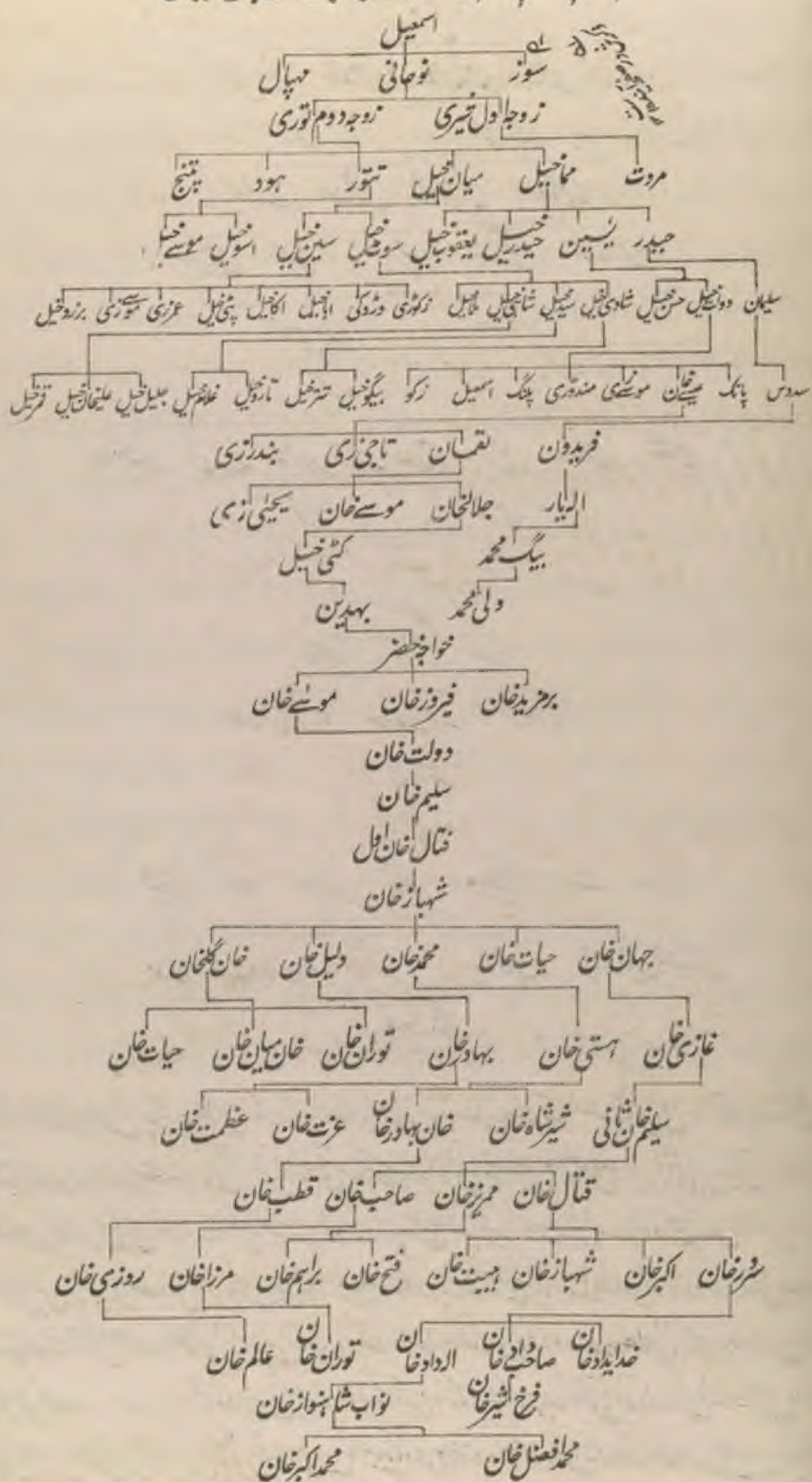
قوم زمیریانی

این قوم آستانه قوم توخی است خود را سید می شمارند و اکثر در ملک توخی می مانند مگر از کابل تا قندهار متفرق و دود و تلک سه خانه بهر جا می مانند بعضی پیشه زمین داری و بعضی تجارت نوکری نیز می کنند و قریب یکجز از خاوار در تمام افغانستان خواهند بود و قوم نیک معاش است اصل این قوم از طبقه شربن از شاخ کاسی است چنانچه از شجره کاسی واضح است

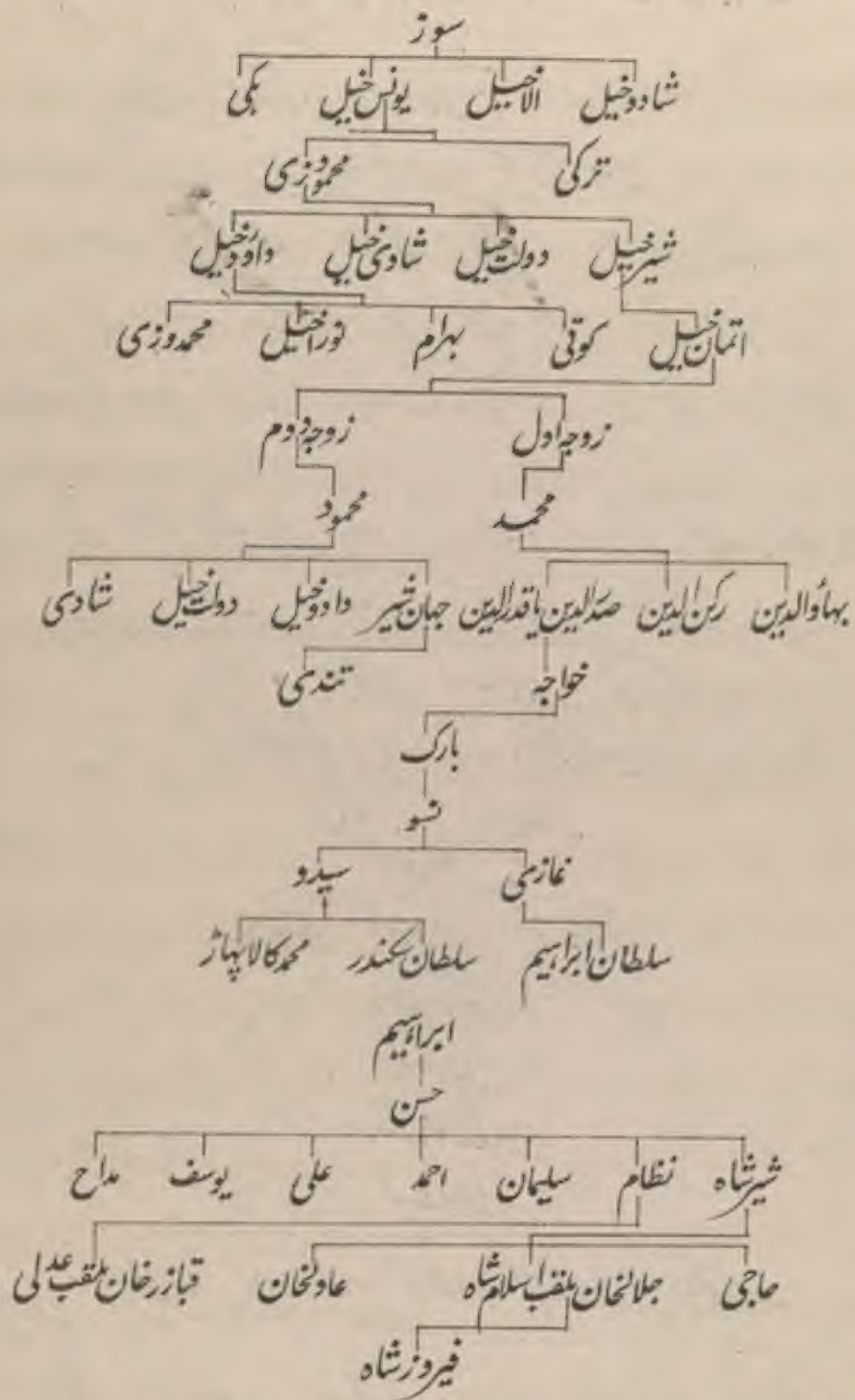
ذکر شجره نسب ابراهیم ملقب بامیر ابن شاه حسین غفری



ذکر شجرہٴ سہیل بن سمانی بن یونس بن حسین



ذکر شجره نسب بن اسمعیل بن سیانی بن لودی بن شاه حسین



بدانکه سلطان بهلول پسرش سلطان سکندر و سلطان ابراهیم پسر سلطان سکندر که سلطنت عظمی دلی سائر قلمرو هند و افغانی را برشته
و سه پشت برابر بقدر هشتاد و سال تخمینا بادشاهی هند نموده اند از شاخ شاه خیل و از نسل عمر بن طرنگی بن سیانی بن لودی بن
شاه حسین غوری دلی بی متوالت شیخ بیٹ بوده اند و فرید خان ملقب شیر شاه و پسرش سلام شاه و نیز علی از نسل سوز بن
اسمعیل بن طرنگی بن سیانی بن لودی بن شاه حسین بودند که در هندوستان پنجاب بادشاهی نمودند و دریاخان بهادر خان
ملقب محمد شاه که قبل از عهد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر از اماره عالی شان بوده و در عهد سلطان ابراهیم پسر بادشاهی بهار سلط
و قابض شده و در عهد بابر بادشاه و همایون بادشاه تا زمانه اکبر بادشاه بر مکت بهار حکمرانی نمودند از شاخ شاد و خیل و از قوم
میان خیل بن نوحانی بن اسمعیل بن طرنگی بن لودی بن شاه حسین غوری بودند و نیز خواجہ عثمان از طائفه و قوم میان خیل بن نوحانی بود

ذکر شاخ میان خیل

در ابتدا این شاخ نیز مثل شاخ مورت پیشه تجارت و مالدار می داشته تا بتان در اراضی و آنه اقامت کرده وقت زمستان بطور خانه کوچی بدانان کوچی غریب انتقال می کردند و گاه به علاقه ناک و گاه در علاقه ترنه عیسی خیلان و اکثر در علاقه در ابسن اقامت و مال چرایی می نمودند و در آن زمانه مالکان قبايضان ملک در ابسن و چو و صوان طایفه سروانی بودند و قبیله شهباز خان ملقب خان زمان سرواکی خیلان دولت خیلان به تمام اقوام نوحانی و سایر اقوام پونندگان چنانچه گنڈ پوران و باڑان و کاگڑان غیره بر اقوام پونگیان قبايضان ناک و سواران قبايضان روپری غالب آمده بر ملک ناک قبضه نموده و هر ویران مانند بعد از آن نیز شاخ میانی تا چند سال بدستور پونده مانده اما در سالی که پونندگان قوم بختیار که در اصل سادات و شهباز باغیان اند و آمد و رفت ایشان از دامان باغیانستان مغربی و از افغانستان مغربی بدانان شامل شاخ میانی می نمود و ایشان در آن سال در علاقه ابسن اتراک داشته در میان مردم بختیار و سروانی بر سر زراعت تلغی جنگ سخت بمیان آمده و بختیاران سروانیان را شکست داده از در ابسن خراج نمودند چون بختیاران تنها قبضه ملک در ابسن را مشکل می دانستند بختیاران مردم قوم میانی را که آن سال کرسیات ایشان در علاقه ترنه اتراک داشتند طلبه بانیند و میانیان کرسیات را از علاقه ترنه کوچاینده به علاقه در ابسن آورده و هر دو قوم بالاتفاق بر ملک در ابسن قبضه نموده اراضی بارانی را بر چهار حصه چنانچه سه حصه از میانی و چهارم حصه از بختیاران بقرار داده برین تقسیم ساختند و اراضی آب سیاه را نیز چنانچه تا حال شده می آید برین موجب فیما بین هر دو قوم تقسیم یافته از هر دو قوم فتنه بعضی سکونت در ابسن اختیار نموده و در ترو آبادی زمینات مصروف شدند و باقی هر دو قوم بدستور پونده ماندند چنانچه تا حال این هر دو قوم مقیم و کوچی موجود اند و در آن نزوی که شهاب خان کخی خیل از خان زمان خان ناراض شده معال و عیال نزد میانیان آمده میانیان او را حصه از آب سیاه زام مشترک در ابسن و چو و صوان بخشیده خان موصوف موضع شهاب را آباد ساخت بعد مدتی چون در میان قوم گنڈاپور که در آن ایام بر روپری سوریان از اندک ایام سکونت پذیر شده بودند و قوم میانیان قتالی بوقوع رسیده و در آن مقام که برهم خان دیگر سپران خان نور خان سیخیل سردار اقوام میانی از دست مردم گنڈاپوران قتل رسیده و بعد صلح نیز نقارے بنماط میان خیلان باقیمانده خان زمان خان سردار کخی خیل حصه میانیان واقع ناک ضبط نمود و بنا بران میانیان نیز موضع شهاب خان کخی خیل واقع حد در ابسن را ضبط نمودند - بعد از آن بدتی چون خان قومی گنڈاپور از قوم برابری بقوم عمران زخی انتقال نموده نوبت ریاست گنڈاپوری به ملک بارخان بر خیل بکخی خیل رسید مردم قوم میانیان و بختیار باعث عداوت و نزاع که از عهد خان نور خان پیدا شده بود بالاتفاق موضع آباد کرد و سین خان کلاچی فیروز خیل را که حالا معروف بشهر کلاچی است غارت و تاراج کرده و روهنا و سمت در ابسن شدند و لشکر گنڈاپور بطور چغیز از موضع لونی برآمده به تعاقب ایشان فتنه بر مقام اراضی مسوکه طرینه که بفاصله یک نیم میل از کلاچی طرف غرب و جنوب واقع است با لشکر میانیان و بختیار مقابله نموده گنڈاپوران فتحیاب و میانیان و بختیار نیز گشتند و مردمان کار بسیار از میانیان و بختیار رنجش گنڈاپوران قبل رسیدند که یکصد و چهل مرد کار خاص از قوم بختیار بکار آمدند از آن بعد بعضی خانجات بختیاران بمقام مرغه لمر و قندهار سکونت افغانستان مغربی اختیار نموده موسوم بختیاران مرغی شدند - و از قدیم الایام خانی قوم

میان خیل در شاخ سیخیل شده آمده و این قوم همیشه در خراسان و دامان با قوم کشی خیل هم مساوات زده و دعوی برابری داشته اند و در وقت سلطنت افغانان بودیان شاه خیل و پرنگیان سوختنی مردم از شاخ میان خیل بامارت عظمی هندوستان و بادشاهت بهار و بنگال رسیدند چنانچه سابق مذکور شد و از محمد سید خان سوخت خیل تا محمد عمر خان و عظیم خان پسرش یازده پشت برابر ریاست اقوام سیخیل درین خاندان نازده عمر خان در عصر مؤلف شهید گردیده *

حالت قوم تنور

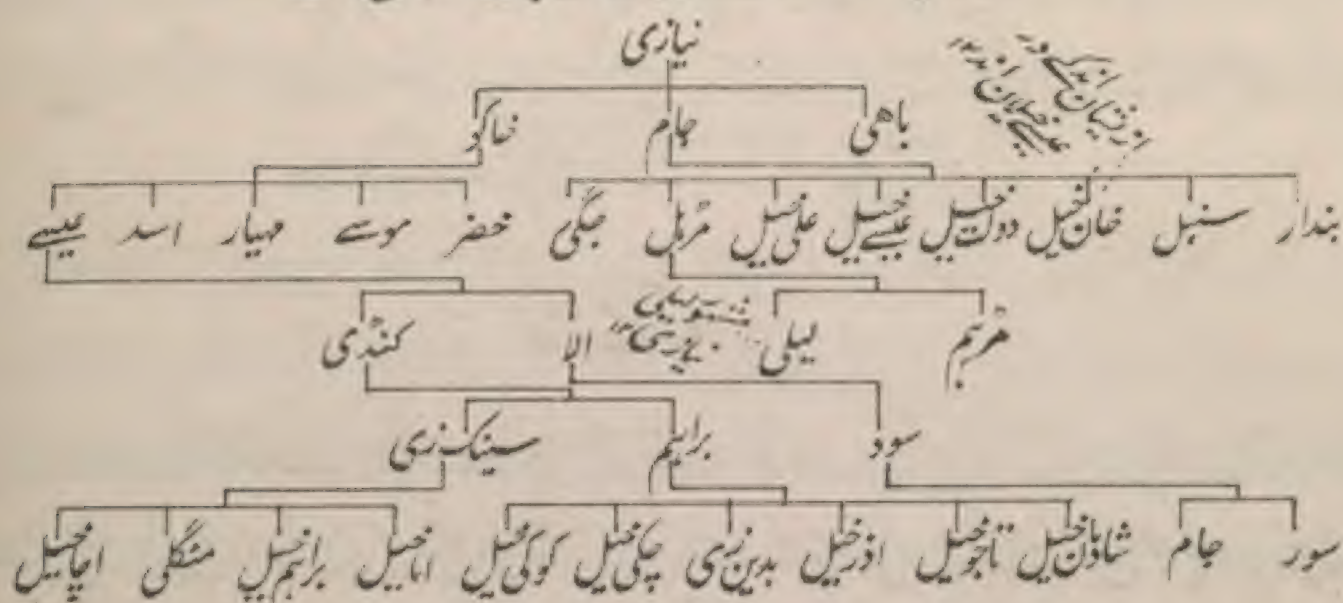
مخویت که این شاخ نیز مثل شاخ دولت خیل و سیخیل تجار مال دار و پهنه بودند تابستان را در نواح واد و زمستان در علاقه دامان میگذرانیده اند هنگام تسلط و قبضه خاندان خیل با اتفاق تمام شاهان و حاکمان این قوم نیز مثل تسلط مانده بعد قبضه نو حاکمان بزرگ حصه از آب و اراضی گرفته یک نخت تقسیم شدند و این قوم نیز در سابق الایام برابر دولت خیلان بود بعد مدتی اول بعد نادر شاه افشار ایرانی و در وقت غانی شاه بزرگ خان بسبب متقاتله و مقابل با افغانان بسیار مقتول و کم زور گردیده ثانیاً در وقتیکه این قوم بر یعقوب خیلان یورش نموده و بسیاری از مردمان یعقوب خیلان را بقتل رسانیده چون صاحب دوغان و دیگر مکان یعقوب خیلان نیز و گنڈاپوران پناه آورده طالب بدو شدند و لشکر گنڈاپوران بهدگاری ایشان کمر بسته بر موضع تنوران تاخت کرده اکثر مردمان کاتنوران را با مقام یعقوب خیلان بقتل رسانیدند از آن بازطایفه بسیار کم و کم زور گردیده بحال سوانی چنڈانوار و جودی غارند

احوال تاریخی قوم نیازی

مرقوم است که نیازی این بودی را از سده زوجه سده سپه بودند از آن جمله بای که از شکم سترانیه بود شخص ضایع پیرست بوجود آمده به عالم دنیا می آید که داشت و در ابتدا سکونت اقوام فاخنه در افغانستان مغربی تمامی اقوام نیازی در نواح غزنی سکونت داشتند که بحال نیز چنڈانوار ایشان در نواحی موجود اند و بسیاری از این قوم پیشه تجارت بودند و گری داشتند چنانچه تا بحال می دارند بعد سلطنت سلطان بهلول بودی به هندوستان آمده نزد بادشاه موصوف عزیز شدند و بدو سلطنت شیر شاه سومی بر عهدش معززه مارت و وزارت فایز گردیده مزاران با اختیار شدند از آنجمله میرت خان نیازی لقب عظمی هایون صوبدار لاهور و پنجاب گشت و در اندک عرصه چنان ترقی و کمیت و شکوفه جمعیت یافتند که با اسلام شاه سورقا بلا سخت نمودند و از سبب همین سرکشی در پریشانی و تبااهی افتادند و فی الحال در افغانستان مشرقی واقع سواحل دریائے اباسین و دامان و قتل سوانی اقوام عیسوی خیل موسوی خیل و موشانی و سرنگه دیگر شاخانی مدار و قوی نیست و نیازیان شاخ مژابل و کشندی و متهی اگر چه پیشه بودند و گری سوداگری دارند اما در جمعیت و کثرت کم اند از شاخ کشندی گروهی در ملک خوست ساکنند و نیز طایفه از شاخ کشندی در ملک خوست و بنون که آن ملک از کوه هندوکش طرف غرب شمال از آب گزان طرف شرق واقع است سکونت پذیر و زمین دارند و گروهی غفیر از این شاخ در ملک طماک سکونت و زمینداری دارند اما این کنڈیان خود را از نسل بودی می شمارند و از قوم نیازی خود را محسوب نمی سازند و الله اعلم بحقیقه الحال نذر

چونکہ محل حال تو ایچی قوم مروت در اثناء ذکر احوال تو ایچی میاخیل کوئی خیل سابق مرقوم شد ثانیاً ذکر آن بیغائده دانسته بآن فرزند خود

ذکر شجره نسب نیازی بن ی بن شیا حسین ری



شجره نسب این طایفه موافق روایت فخرن افغانی چنان است که بالا نوشته شد یعنی نیازی پس لودی و عیسی خیل نیازی

است اما در کرسی نام عیسی خیلان چنین دیده شد که عیسی خان که قوم عیسی خیل از نام او مشهور است بن عمر بن

خرن زام بن فر بن ممیم بن گن بن جمال بن نیازی بن لودی بود بدین شرح که نیازی را

سه منکوحه بود و نذر و جاول از قوم سروانی بود و از و باهی متولد شد و این باهی

مروند اید و تارک الدنیا بود و زوج دوم سمات زکریا قبیله پرنکی بود

از و جمال متولد شد و جمال صاحب مال جاه بود و زوج سوم

اولاد او دین بن مثر بن بود که او را

نیازی در آخر عمر وقت

پیری نکاح

کرده

از و خاکو

متولد شد و خاکو خور و ترین

بود چون نیازی را وقت موت شد

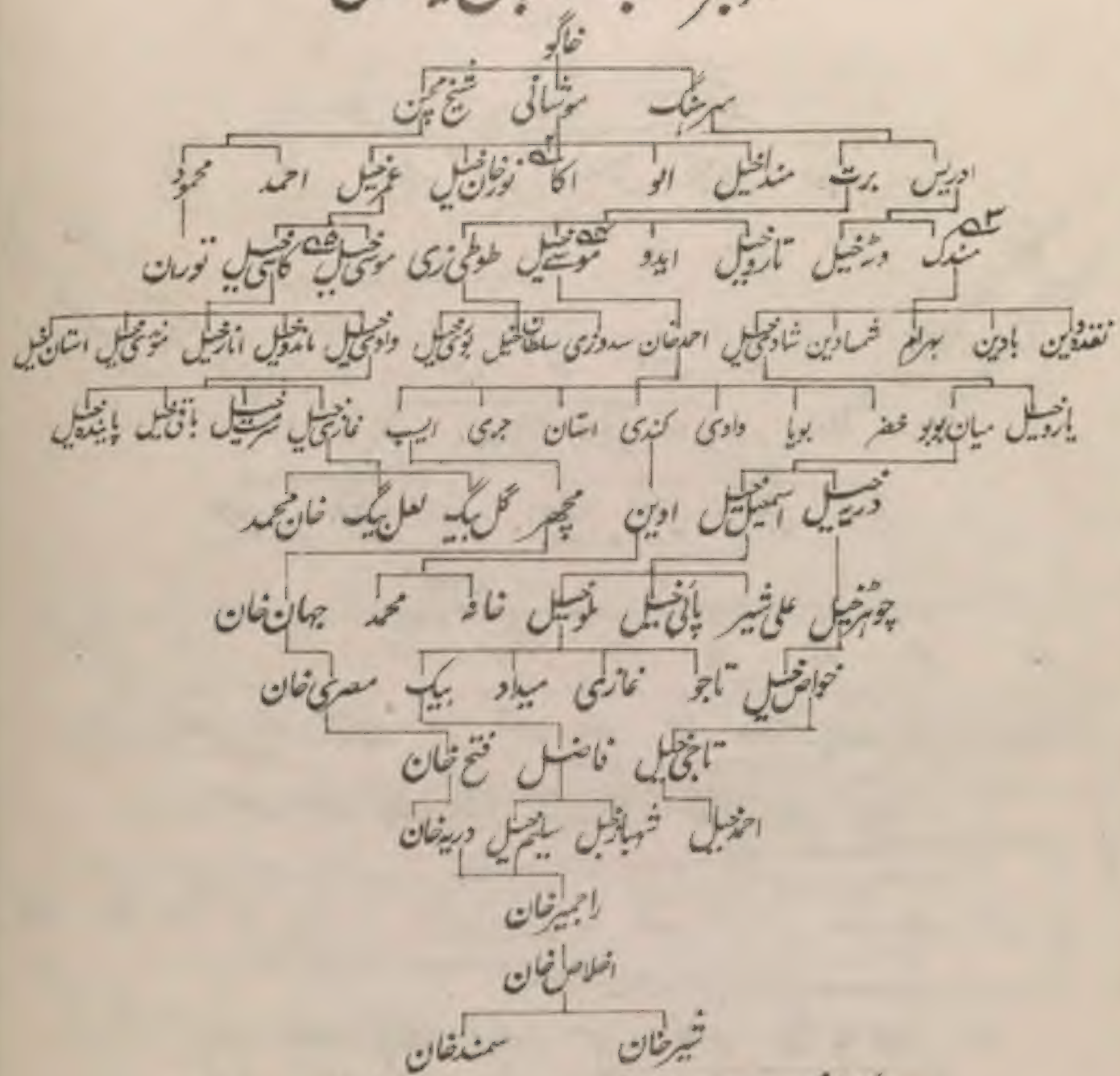
ترتیب او را حواله جمال کرد پس جمال او را تربیت کرد

و مثر بن بکا بن جمال چون فوت شد جمال زن عیسیا کو و او خاکورا

ازین زن که شش پسر بوجود آمدند سترنگ میار متوشانی محسن حیدر سپانی بنابران ذکر

شجره نسب نیازی موافق کرسی نام خوانین عیسی خیل نیز مناسب تصور دیده شد و

ذکر شجره نسب خاگوب بن نیاززی



۱۵ چونکه ذکر مجلس اقوام نیاززی نیز در صفحات سابقه در ذکر قوم مروت نوشته شده اند اگر آن را اطناب دانستند آن نمی پردازد ۱۲

۱۵ دعوت خیل از اکا اند ۱۲

۱۵ ویرا تور مندک گویند مرد بزرگ بود ۱۲

۱۵ مو خیل واید خیل

و تار خیل

۱۲

دری پاره

می گویند ۱۲

۱۵ مرد بزرگ بود پرید فرج رفت

اولادش راجاجی مرغای گویند ۱۲

حال تواریخی قوم سروانی نحوی گفته اند که بعد سلاطین اصفیهل اسلام در دوسلطنت شهاب الدین غوری الوس سروانی بر شهر
وره بند معروف در ایشان چو دصوان علاقجات دامان کوه تخت سلیمان که پیش ازان مردم هند و بوده نذهب و مردم
آتش پرست پارتی نسب بران بود و باش داشته از صدقات غازیان اسلام بر باد شده آن علاقجات دیران مانده بودند
آلود و مالک شدند ریاست این قوم بنامندان سرپال خصوص باسلامت شیخ ملیح قتال متعلق شده می آید و این شیخ ملیح قتال
شهر کنه در ایشان را متروک و دیران گذاشته این شهر در ایشان را که حالا آباد و موجوده است آبادان فرموده و دوازده تن مالی
چهار دیواری در ایشان بنام شیخ ملیح قتال موسوم گشت اما در آن وقت شهر در ایشان بسیار سمور و بارونق بود و چار دیواری
و عمارات با اسلوب داشت و در آن وقت سوائی آب جاری قدیم و درختان و خانجات غام گیر چسبیده باقی نیست مدت مدید و در میان
بر علاقه در ایشان قابض مالک مانده بعد دولت بهایون بادشاه جلاوطن غراب شدند سبب زال این قوم و و امر شدند یکی کم قوتی و یکی شدن
تعداد الوس قوم مغلوبی از اعدای خارجی اول بنیطوریان قیام عاید گشت که بابت تنگ افغانیه فرود شدند و بی از سوران و هری نر و در میان
در ایشان در میان سوران و در میان عدوت رونما شده نوبت سجدال و قتال سید و بر میدان موسوم شد رفتنی واقع سمت غرب را بهمن گشته
و در میان هر دو تن جنگ عظیم و متع گشته و کشت خون بحیاب بهیان آمده اکثر مردان کار و جنگا و هر دو قوم بران میدان بقتل رسید باقی ماندگان
ازان اقله بسیار پشیمان شده دست از جنگ باز برداشتند و هر یک ازان و الوس مقتولان خود را که بهر را بوند و در قبرهای خور و سپر و خاک
نمودند و بساکن خود مراجعت کردند و آخر کار نتیجی این سادان دیدند که قابل مقابل احدی از اقوام سرحدی نماندند چون آب جاری و ملک سرحد
بود و قوم بختیار بر سر وانیان حمله نموده بعد اندک شوقی چیزی مقتول شدند و بقیه السیف از علاقه در ایشان بیدخل گردید و بعضی نر و
مالیر کوه که به قوم او شان منجانب سلاطین لودی و سوار و جاگیر دار علاقه بود فرسته و گروهی به پشاور و گروهی به پنجاب پراکنده شده و قنده
و میان خیل بختیار با لاتفاق و الا شتر آن در ایشان قبضه نموده آن ملک با تقسیم ساخته مالک زمیندار در ایشان شدند و حالت مجمل ریاست
خاندان مالیر کوه که بختیار است که شیخ صد الدین صدر جهان بن شیخ احمد زنده پیر سروانی سرپال مورث اعلی این خاندان که بر پشت سیزدهم بطول
بن سروانی نسب آدمی پیوند و بطریق سیاحت بهمت هندوستان رفته و از دریای ستلج عبور نموده آن روستای آب یک چهره بطول یک مایه
بنی ساخته بعبادت الهی مشغول می ماند دران نزدیکی یک موضع موسوم به جوم بود و نزدیک عبادت خانه شیخ صد الدین دران
موضع ضعیف مسلمان از قوم ملی می ماند و اول از بهر آن صانع مرید شیخ موصوف گشت و قتی که صدر جهان را با دختر سلطان بهلول بودی اتفاق
تکلیف افتاد و اراده آبادی دید و کرد و بجای که آن زنکه ملی می ماند موضع بنا کرد و اما مالیر پس آن از بنائے قدیم مالیر نگه نامی را چپوت و کیفیت شادی
نمودن شیخ با دختر سلطان بهلول بدین طریق بیان نمود و آنکه وقتیکه سلطان بهلول از پنجاب بدین سلطنت گیر می ملی می رفت قیامش نزدیک
یک شیخ صدر جهان افتاد و دران شب با دی سخت و زید که طنا بهاء و قیامه خیمه را بر کند و از سختی با داحده را یا رانی آتش افروختن
و چراغ روشن کردن نبود و چنانی که حسب میل وقت شب بر یک شیخ روشن می شاد و خود آن با د سخت روشن و افروزان مانده با وجود
نهایت شدیدی با دیج صدمه آن چراغ نمی رسید از معانی این حالت هر کس را تعجب رونما بود و چون از کرامت شیخ بود سلطان را به معانی این
کرامت ارادت و عقیدت تمام پیدا شده با امر از زیارت شیخ رفت و در دل خود عهد کرد که اگر من بر سلطنت و ملی کامیاب شوم دختر خود را بکلی
این شیخ خواهم داد و از فضل الهی آن مراد سلطان بهلول بحصول رسیده حسب شرط نکاح دختر خود با شیخ نموده دوازده موضع کلان پنجاه و شش
موضع خور و موه دیگر لوازمات بطور جهیزه دختر خود و در جاگیر شیخ صاحب زرانی داشته پس ازان صدر جهان شادی و عیم بنامانان چون

نمود چون از عالم فانی به عالم جاویدانی رحلت فرمود و در وسط درگاه خاص قبر او واقع شد که تا حال زیارتگاه خاص عام است و حسب
 اسی اولادش که از شکم شاهزادی بودند مجاور زیارتگاه شیخ مقرر شدند که تا حال از اولادشان بر مجاورت متین اندر همیشه غیر متوالت
 اوشان می گیرند و از آنجمله بعضی مردم بطور خلیفه و بعضی مجاور مطلق گفته می شوند که هر دو فرقی ملقب بنان صاحب اند و آن اولاد شیخ
 صدر جهان که از شکم راجه پوتانی بودند آن مالک جاگیر و رئیس ملک شدند و در میان بازیدخان و شیخ صدر جهان پنج یکش پست
 در کرسی نامتعالی نده که اسامی آن بزرگان سلسله وار بدست نرسیدند از بازیدخان شجره نسب این خاندان چنانچه بالا مذکور شد درین ساله
 اندر آن یافت و این بازیدخان متصل شهر الیه که در قدیم ویران و شیخ صدر جهان از منیر آباد کرده بود و شهر دویم معروفت کوئله شهر شایسته
 پنجمه و خندق آباد ساخت و بر بسیاری از دوات موروثی خود دخل حاصل کرده بود و باش مالیه را گذاشته در کوئله سکونت اختیار نمود و کوئله
 را خاص مکان یاست گاه قرار داده و دیگر برادران یک جدی او بدستور و در شهر الیه ساکن ماندند بعد وفات بازیدخان غیر وزیران برادرش
 و شیخه بسیار خوش نصیب صاحب اقبال بود و بعد از وفاتش شیر محمد خان جانشین او گشت و در سال ۱۰۴۰ همراه فوج ناظم سرسبز باگور و بنگ
 پیشوا سکمان نامک پستی جنگ نموده - و نوبتی حسب حکم شاه دلی مع فوج برائے گرفتاری یک سردار و وسیله رئیس بدوان
 رفته و اگر گرفتار ساخته حاضر در بار ساخت و در عهد سلطنت او رنگ زیبای عالم گرفت شد و در عهد یاست خود موضع بنام شیر پور آباد
 کرده بود که حال آن موضع و قبضه والی پشایه است بعد از وفات یاست غلام حسین خان عثمان بازخان و وسیله که پدرش شایه محمد خان سکمان
 گرفتار کرده آورده بود و همراه جمعیت سنگین برائے تسخیر علاقه مالیه کوئله آمد و غلام حسین خان بمقتضای صلاح وقت صلح را از جنگ من شده
 شادی سمات بلا تفریق خیر خود همراه عثمان بازخان نمود چنانچه او و دولا و غیره همراه گرفت و واپس به ملک خود رفت بعد از انتقال غلام حسین خان اگرچه
 اولادش موجود بودند بنظر استعداد و لیاقت زیاده جمال خان فرزند شیر محمد خان رئیس مالیه کوئله شد و در سال ۱۰۴۵ جمال خان در جنگ سرسبز
 قتل رسیده فرزندش بسکین خان رئیس شد و در عهد احمد شاه باوشاه دلی بدلی آمده و بادشاه ابدالی این خاندان را نوازش می پرورش
 تمام فرموده حد و مقبوضه او را وسعت داده و سکندر و برادر جاری کرد و در سال ۱۰۴۷ فیما بین آلاک و مورث اعلیٰ مهالاج پشایه و بسکین خان
 جنگ بوقوع رسیده و در این جنگ بسکین خان شهید شده و شهر سرسبز قدیم که در آن نیاز خان منجانب بادشاه حاکم بود از دست سکمان
 چنان غارت و تباها گشت که تا حال ویران افتاده است بعد بسکین خان بهادر خان فرزند خورشید نشین شد و در سال ۱۰۴۸ او را
 نیز با سکمان محاربات داده و او را به عالم بقا فرامید و بسیاری از علاقه ریاست الیه کوئله قبضه والی پشایه و غیره آمد بعد مقتول شدن بهادر خان
 عثمان اسد الله خان حطال الله خان فرزندانش نوبت نبوت حکومت نموده فوت شدند و در سال ۱۰۵۰ باز یاست خاندان بسکین خان
 در اولاد و کلاش آمده و در آخر سال ۱۰۵۱ رنجیت سنگه والی لاهور مع فوج سکمان طرف الیه کوئله حرکت نموده از حطال الله خان رئیس کوئله
 قریب یک لک پنجاه هزار روپیه بطور نذرانه گرفتن قرار داده و عطا الله خان خیریه و پیه نقدا و کرده و برائے واری باقی ضمانت والی پشایه
 دیندارانه غیره و ضمانت موصوفان بوض از ضمانت تحاشات خود در علاقه مالیه کوئله نشانیدند از خوش نصیبی و وسایع
 جنرال اکثر لونی صاحب از طرف گورنر انگریزی مدفع فوج سکمان که تا آنجا آمده بودند و حفاظت ممالک بجگان و رئیسان عثمان
 واقع سمت شرق و جنوب برائے تسلیم به علاقه انبالا تشریف آورده فوج سکمان بر قدمی که آمده بودند واپس برگردان شده تا آنکه
 از دریا به تسلیم مجبور نموده به پور رسیده و عثمان بازداشتند و جناب صاحب صوف بذات خود تا لودهیانه آمده بنظر مصاحبت ملکداری
 به کوئله تشریف برده بعد دریافت احوال تحاشات پشایه و بامجه و دیگر ضمانت داران را حکما از مالیه کوئله برخاست فرموده قبضه

مالیه و کولم بر یسیان عطا کرد و بارنجیت سنگه بریائے سنج حد مقر ساخته عهدنامه فصل فیما بین گورنٹ انگریزی و پنجیت سنگه تحریر یافت ازان
 باز روسا و راجگان ارام یافتند اگر چه در آن وقت عطاء الدخان رئیس در قید حیات بود مگر وزیر خان فرزند کلان بسکین خان معوی ریاست
 بخدمت جنرال صاحب موصوف و اسراخته هنوز فیصل نشده بود که عطاء الدخان فوت کرد و ریاست مالیه کولم بنطور سی گورنٹ انگریزی
 بنام وزیر خان نسلا بعد تسل قرار یافت و اولاد عطاء الدخان بر علاقه خاص جاگیر خود قابض ماندند وزیر خان رئیس در سال ۱۲۰۴ فوت شده
 فرزندش امیر خان رئیس گشت چونکے قبل ازین یسیان این خاندان خطاب صاحب داشتند و در وقت از پیشگاه مکر انگریزی مخاطب بنواب سنا
 شدند بنواب امیر خان در سال ۱۲۰۶ فوت گردیده بجای او بنواب محبوب علی خان فرزندش مسند آرا گشت - در آخر سال ۱۲۰۸ او نیز انتقال نموده
 بعد از بنواب سکنه علیخان فرزند او مالک ریاست گشت و محال این ریاست بابت معامله جلود و نیم لکھ و پیه است که از انجمله یک لکھ و نیم
 ازان فوات خاص سکنه علی خان باقی بر تاملی و ازان حقداران منقسم ماندند

ذکر احوال و نسب طبقه کرانی

بدانکه نسابان در نسب کران که مورثا علی طبقه کرانی است اختلاف بسیار نموده و لا زان که طایفه کلان از طبقه کرانی اند می بینند
 کران سیف نام بود و نسب او بحضرت امام حسن رضی الله عنه منتهی می سازند و قوم خشک که نیز گرویده از کرانی اند نام پدر کران رسمی خان
 می بیند و شجره نسب او بشیر بن مسوب می سازند بعضی سفید ایشان طایفه شیتک میگویند که کران فرزند کد ام شانرا و نام معلوم بود از مصفا
 مخزن افغانی و معرات الافاغنه و غیره نسابان افاغنه اتفاق دارند بریکه کران یک طفلی نو را در شیر خواره بود که از فرو دگاه لشکر کد ام پادشاه
 وزیر گراهی آهنی یافته شده یا عبداله و مژاورا بر بدله کراهی آهنی گرفته بود و لذا موسوم به کران یا کرانی ساخت ازین بیان واضح
 شد که از اولاد قیس عبدالرشید پشان نیست نه سید است مگر حقتعالی او را آنقدر کثرت بخشید که عدت او از طبقات افاغنه اصلی کم نیست و بگویند
 که عبداله او را به سبب نداشتن اولاد و زنی بهی کرده پرورید و بعد رسیدن برین بلوغ او را با دختر خود شادی نموده او را از شکم آن عقیقه
 دو فرزند یکی سیمی کودی و دیگر کتگی بوجود آمدند چنانچه و شجره نسب اولاد او مرقوم خواهد شد و این جمله اقوام را مجمل کرانی یا کرانی را کرانی
 می گویند قوم و لا زانک اورگ زشی خوگیانی آفریدی خشک زیری شیتک یعنی بنوچی و دو روز دران و اسخان خیل از سیه فقه
 کلان از نسل کرانی محسوب اند اما بدست مؤلف ساله بداین اکثر طوایف از شاخه قدیمه افغان بن

ارمیا اند که بروقت مقسوم شدن طایفه افغان بر پنج طبقه سه طبقه بنام اولاد فرزانان

قیس عبدالرشید پشان یعنی شربنی و غور شتی و بنی قمری

و دو طبقه ازان افاغنه اصلی یک طبقه

مسی خماک

شرا و دو دیگر طبقه کرانی

بنام کران متبنی عبداله و مژور و مگر دیده

بسیاری از شاخه افغان قدیمه شامل این طبقه شدند و الله اعلم

بحقیقه الحال این است محال حقیقت نسب کرانی که نوشته شده شد

چهارصد سال تخمیناً قوم بگاش بعد جنگ فاسخت ملک کوه طی را از ایشان گرفتند بعد از آن نیز تکرار ملک گیری در میان این
 هر دو قوم گشت و خون مانده بموجب قصه مشهوره دای مطرب آخر تقسیم بطور صلح بقول دای برین منط شده به بیت پشتو دای
 خود اس دای به خه سمه و بنگش غر و اورگ زری به ازان باز بموجب این تقسیم عمل درآمد ماند گو فیله بین عنا و قدیم باقیست مردمان
 جنگی قوم اورگ زری شانزده هزار گفته اند از جمله شاهان و شاهان و دولت زری و مسوزی زیاده است و از دولت زری نسل منخیل
 کشت یافته و شاخ منخیل مذکور به اهل شیعیه باقی تمام اقوام سلمان بنی هباند و کل قوم برد و گووندی سلم است یکی ندی سلم و دیگر گووندی گافسی
 است شامل نفع و نقصان این طایفه چنانچه قوم دیگر نیز اند که در اصل اورگ زری نیست چنانچه پنج شاخ قوم علی خیل حسب تفصیل ذیل
 بر خیم خیل سوکری اختان سورگنده تلمی قوم بهشتی که مازنی حیدری و اخیل از ایشانند و شیخان مرز خیل رنگین خیل و غز خیل و منخیل که بالا غز خیل
 گفته می شوند و هر شاخ را چند ملک کلان اند و از هر چهار طرف این طایفه اقوام مخالف آبادند و

مجل حال قوم منگل

این قوم عرصه شش صد سال شده باشد که بشمولیت قوم بنی سلمی در علاقه بنون آباد بود و قبیله از غلبه
 اقوام شیک بنون با گذشتند بعد از آن این قوم در کوهستان واقع سمت
 غزنی خوست آباد شد که تا حال همان کوهستان مقیم است قوم زولن
 که دشمنان قدیمی شان اند جانب جنوب این طایفه
 سکونت دارند و

ذکر مجل قوم مقبل

این قوم از قوم منگل سبب شمال و از قوم زازمی سمت غرب در کوه
 دشوار گذر متوقف است و در موضع لکن بازار
 علاقه خوست نیز چند خانچات
 مقبل بطور
 همسایه
 سکونت پذیر اند و

آن این شد که بعد حکمرانی سی و یک سال و قتی که تعاقب غارت گران یوسف زری کمال زشی رفته بود ضرب سنگ بر سر خورده
 هلاک شد پس از شهباز خان فرزندش خوشحال خان حکم شاه جهان بادشاه دلی رئیس قوم شک شد خوشحال خان جب حکم بادشاه فوج
 قوم خود همراه گرفته با جمیع فتنه بوقت یورش قلعه ناراکه که در آن یک اجاباغی بود خدمت نمایان نمودند و در ده چون بعد فتح قلعه بلام آورده
 باریاب دربار بادشاهی شد شاه جهان چهار کت پیه نقد با و عطا ساخت و دیر و جاگیر یک و پیه لیا نه بدین شرط با و مقرر کرد که در هیچ
 سوار و یک نفر پیاده سپاه برائے خدمات بادشاهی ازین آمدنی نکرده داشته حاضر باش شده باشد تا پنجاه سال قوم شک تحت حکومت خوشحال خان
 مانده درین عرصه نیز با یوسف زری مشورت و چندیین بلات بوقوع رسیده چند بار غالب مغلوب مانده مگر بسبب هوشمندی خلاف مرضی بادشاه در امور
 با خطر و خل نی داد اگر مانند یوسف زری بسبب اوت موافق جنگ کرده می ماند گراین جنگ پیش نظر بادشاه در لباس مست شاهی
 ظاهر میگردد و چون که یوسف زری در آن عهد مغضوب شده و دلی بودند بدین حکمت در عهد شاه جهان رتبه بلند پیدا کرده طریق ریاست را
 درست ساخت طبع سوزدن داشت و بزبان پشتو اشعار میگفت یک یوانی بزبان پشتو از و یادگار است با وجود تمام اوصاف بنظر غور
 نسبت حالات و واقعات امو معلوم میشود که عزم و حرص مخطور او را احاطه نموده بود ازین سبب انجام بخیر نشد که او رنگت سب عالمگیر را قید
 ساخته و بعد گذشتن عرصه شش سال از قید او چون در کوستان نواح پشاور کشی واقع شد آنوقت او رنگت سب بنظر مصاحت وقت او را
 کرده بطلان اسب خاص خلعت با عزت خست کرده چون بنجانه رسید فرزند خود اشرف خان را بر حائے خود و ستار و مختار مقرر کرده بهرام
 برادر و ویم اشرف خان که از پند خود مخالف بود بسبب این ستار مختاری دشمن بر پدر و برادر شده و ضیاء الدین فرزند کا کا صاحب اعانت
 بهرام خان نموده ازین سبب اشرف خان ضیاء الدین را قید کرد و ازین سخن او رنگت سب ناراض شده اشرف خان را متعبد گردانید و اشرف خان بهرام
 قید خانه خود کشی کرد پس بجائے او محمد فضل خان فرزند اشرف خان رئیس شد مگر از نزاع و خدشه بهرام خان آبرام گذران کردن نمی توانست درینجا
 چرست خوشحال خان وفات کرد و بعد از او بهرام خان نیز مرد و محمد فضل خان شصت و یک سال حکمرانی بال استقلال نموده انتقال کرد و از دشت
 پسر کران جمله و فرزند لایق الذکر محمد علیخان سعد الدخان معروف شهید خان ماند محمد علی خان در اکوڑامی ماند و سعد الدخان در شیر
 می ماند بعد وفات محمد خان او شان با هم پے اتفاقی افتاد و نوبت جنگ رسید محمد علی برائے جنگ به شیر می رفت مگر شکست خورده باز آمد و سعد الدخان
 تعاقب او از دست نداده در پس او رسید او را از شیر می نیز بدخل ساخت سعد الدخان بهشت فرزند داشت سعادت خان خوشحال خان جعفر خان
 افضل خان شهباز خان از یک عورت و شرافت خان از عورت دیگر و لطف الدخان فرزند مت خان از زکمه دیگر جعفر خان از همه بزرگ تر بود
 لا و لدم و خوشحال خان را پدر از همه عقلمند دانسته حاکم شیر می ساخت در آن زمان محمد شاه بادشاه دلی بود و مادر شاه بادشاه ایران چون بعد
 کشته شدن نادر احمد شاه ابدالی بادشاه افغانستان گردیده به هندوستان می رفت سعادت مند را معه چندین سپاه شک لوک نمود و همراه خود
 برو و لشکر خان پسر محمد علیخان که در نوشهر می ماند بعد فتن سعادت مند خان بهرام شاه در دران بر اکوڑه حمله کرد و سعد الدخان را معه یک پسر
 بقتل آورده اکوڑه را غارت ساخت چون این خبر ناخوش بمقام شیر می بنحو شمال سید فوراً با لشکر خود طرف اکوڑه روان شده لشکر
 خان طرف ملک بنیر گریخته رفت و متعلقان خود را ورنه گزاشته بدین فتنه نزد نواب منو خان لوک شد و خوشحال خان از خیال
 بشاه دران اطلاع گذارش نموده بوصول آن حال شاه دران لشکر خان را گرفتار کرده بسعادت خان سپهر و اما او را بیدار برادر خود بقتل
 رسانید و شاه دران حکومت شیر می بنحو شمال اعطا فرموده و سعادت مند خان او را اکوڑه حاکم مقرر ساخته و قتی که فوج مرهه برای جنگ شاه
 دران به لشکر بنیر خوشحال خان حاکم شیر می حکم بادشاه برای جنگ مرهه رفت و بمقام حسن ابدال با فوج مرهه قتال نموده شهید شد و شاه

از پشاور روانه شده فوج مرشد رانکست فاش داده از سعادتمندی و دلاوری سعادتمند خان خوش شده با خطاب سرداری او را تا
 تاجم حکم ساخت و شهباز خان بجای خوشحال خان شهید حکم شیرینی شد تیمو شاه فرزند احمد شاه درانی در عهد سلطنت خود سعادتمند خان
 را بجناب سرفراز خان فرمود و او را از خانان آخرین شک بود که بر تمام علاقه حکمت متقل حکومت نمود بعد از و ریاست شک را
 و شاخ شد ندیکه یاست علاقه مغربی خان آن شیرینی می اندویم شرقی که در اکوثره و جهانگیر می ماند اول مغربی شاخ بعد از سرفراز خان
 شهباز خان حکم شیرینی فرزند خورشید حکم اکوثره نیز شد مگر از راه نیک بختی از برادرزادگان خود و صف خان و نورالدین خان و
 اشرف خان غیر هم پسران سرفراز خان هفت خان را حکومت مشرقی اکوثره اعطا کرد و خود حکم شیرینی شک مغربی ماند شهباز خان
 است پدرش از انجمن منصوبان را جانشین خود ساخته خود کنار کش شد و منصوبان بعد خود بر او خود ناصر خان یا ناصر علی خان را
 حکومت سپرده و تار تار ساخت و ناصر علی خان ده سال حکم شیرینی ماند و این ناصر علی خان از یک پسر و دو فرزند داشت
 ارسله خان خوشحال خان بعد وفات ناصر خان بعد شاه محمود سوزی ارسله خان رئیس شد بعد شاه محمود ارسله خان را معزول کرده
 فرزندش فیروز خان را بجای پدر داد و ارسله خان را ناد علی خان لکنصو خان قتل نموده فیروز خان خوشحال خان را در شیرینی مقرر کرد
 بعد چهار سال فیروز خان فوت شده پسرش عباس خان جانشین او شد و در میان عباس خان و خوشحال خان جنگ شروع شده
 آخر خوشحال خان را عباس خان کشته و کل جان داد و بیوه او را که سمات فرخنده ملقب موپایانی را که عورت بسیار قلمند بود و او شد امام زمان
 شک بسبب کشتن عباس خان خوشحال خان را حکومت عباس خان منظور نکرد و ناد علی خان لکنصو خان را از در بند برایش حکومت
 طلب نمود و این ناد علی همان شخص است که ارسله خان را قتل نموده بود و بعدش که می سید خان ملازم ارسله خان بدله افغانی خود
 ناد علی را کشت و نجل خان برادر او مالک شد و رسول خان لکنصو خان هم برادر شهباز خان با فریدیان پناه پسر فرخنده بی بی
 بیوه خوشحال خان معنوا محمد خان فرزندش خود که در تیراه پناه گزین بود عباس خان و رسول خان را از فریدیان طلب
 کرده بعد قید و شکن و سال نایب و در شیرینی مقرر کرد و بعد از آن باندک عرصه سردار یا محمد خان و در سلطان محمد خان بارک زنی
 برادران دوست محمد خان امیر کابل عباس خان را از راه فریب به پشاور طلب کرده بداد نهر پاک کردند آنگاه رسول خان متقل حکم شیرینی
 شد مگر شت راس اسپان و ده مهار شتران بطور نذرانه بناظم کوهاٹ که نواب سمن خان بارک زنی بود میداد و آمدنی کان نیک
 مالکین نیز میداد و خواص خان برادر عباس خان بعد سکھان با شش شیرینی زیر حکومت کرد و تکیه کفر نگه او را قید کرد و بارو خان
 حکم شیرینی شد سردار سلطان محمد خان بارک زنی او را معزول کرده بند خان را حکم ساخت بدین شرط که پنجه زر و پیه نقد و آمدنی
 کان مالکین برادر دورانی خواهد داد و بعد یک سال رسول خان با عانت فوج سکھان که به بنون آمده بود باز شیرینی را گرفت و پنهان
 شیرول را در فوج سکھان بطور خیال ابرال نمود که از لا هو گریخته آمد بعد ازین بر و مال سردار میر محمد خان بارک زنی بر شیرینی حمله کرد بعد
 اقبال اطاعت و از ده هزار روپیه عالم شیرینی علاوه از آمدنی کان مالکین و جنبه مقرر شد میان سیدان و تکیه خورم و پنی اربابش
 هزار روپیه رسول خان بارک و غیره علاقه شیرینی اربابش هزار روپیه گرفت و در انیان ملازمان خود بر مالکین و جنبه برائے وصولی
 معامله مقرر کردند و این بند و بست تا چهار سال مانده بعد از آن نمرده هزار روپیه مقرر شد و از آن پس بچهار سال و تکیه سکھان پشاور
 مانع کردند هر کسی که در پشاور داخل شد و پیر محمد خان بارک زنی از راه هنگو و کورم کابل رفت و در دوم حکام سکھان کبواٹ
 رسیدند و خطر نگه سندها نوالیه حکم کوهاٹ شد و سندها مخالف رسول خان یک فوج یکمیه برائے فتح شیرینی مقرر کرده بعد

فتح شیر شهباز خان و لدا رسد خان و سیدن شاه در لاجی و شیر می مقرر شدند آمدنی نمک نیز تفویض بشیکه دار شد و وقتیکه عظمی که
یک یزغال از سیدن شاه طلب کرد و او در پوشش شد و شهباز خان نیز همین صفت بعمل آورد آنوقت بلند خان را با ملل خان در است
شیر می عطا شد و وقتیکه ضلع کوه از کمر سکهان سلطان محمد خان بارک زنی عطا گشت آنگاه حاکمان با یکدیگر رسول خان بردیم
صد م و از فوج سکهان متعینه تخته شیر می حمله کردند و قتل کردند چنانچه رام ننگه افشاران نیز مقتول شد و رسول خان بر شیر می قابض گردید
چون سلطان محمد خان بارک زنی زیاده از زمین سکهان از رسول خان طلب کرد و وی سه هزار روپیه در کوه کوه داخل کرده بر آن بست
ادائی باقی روپیه به شیر می آمده بغاوت خست یار کرد و با ستیاع این خبر سلطان محمد خان بر فوج کشی نمود و لدا رسول خان شیر می را ترک
نموده فرست و بلند خان و سیدن شاه بست و هفت هزار روپیه بدو دادنی ساخت و باز بر علاقه شیر می قابض شدند بعد جنگ دوم
رسول خان ناچار شده نزد سلطان محمد خان به پشاور رفت و ده راس اسب و بست شتر و چهل هزار روپیه نقد سالانه بطور معامله دادنی
کرده حکومت شیر می حاصل کرد و وی تا وفات اند از هفت هشت سال قابض مانده درین عرصه سلطان محمد خان بارک زنی بنیره خود را
با دختر رسول خان منسوب کرده و دختر خود فتح جنگ خان پسر رسول خان را بنکاح داد و ازین رابطه عرصه بر مقام خود ماند و رسول خان
بابی بی فرخنده بیوه خوشحال خان دی کرده از شکم فتح جنگ خان فرزند رسول خان پیدا شده بود و رسول خان از بیماری بیضه فنا
کرده بعد از آن بیوه اش باعث خور و سالی فتح جنگ خان خواجه محمد خان فرزند بی بی خود را بر جای رسول خان رئیس مقرر کرد و خواجه
محمد خان فرزند خوشحال خان از زوج دوم بود بهاء تبریز ۴۸ هنگامیکه میجر تیل صاحب بهادر از راه کوه کوه فوج گرفته به بنون آمد
خواجه محمد خان از هر وجه صاحب موصوف را مدد داد و هنگامیکه صاحب مغز الیه به بنون رسید سلطان محمد خان بارک زنی خواجه محمد خان را
به پشاور طلب کرده چون آنجا رسید او را قید نموده فرزند خود سرخان را بر حکومت شیر می فرستاد و سید خان را نایب او مقرر کرد و ناگاه
چون این حال بخدمت کرنیل لارنس صاحب بهادر رسید ازین خبر سلطان محمد خان خواجه محمد خان را رخصت داد و بعد از آن بی بی فرخنده
بیوه رسول خان شکر خشک را جمع کرده سرور خان از شیر می خراج ساخت و ده درین بیوه شرکت خواجه محمد خان را فحمید طرف
برادر خود سمی خواجه محمد خان بارک زنی حاکم کوه کوه پیغام فرستاد و خواجه محمد خشک را قید کند از راه نمونی بخت آن قاصد اول با خواجه محمد خشک
ملاقات کرده و بدون شناخت آن پیغام را بر و بیان کرد و بنا بر آن خواجه محمد خان جلدی کرده به شیر می گریخته رفت و دوران جا بدست
حکومت کردن آغاز نهاد و بعد از آن چون سلطان محمد خان کوه کوه آمد او را ده لشکر کشی کرد و مگر باعث در و چشمی مانعت منهاب
کرنیل لارنس صاحب از آن اراده باز شد و در ۴۸ هنگامیکه کشتی سکهان خواجه محمد خشک خیر خواه گورنمنت انگریزی مانده رفته و از خود شهباز خان
را به مقام بکی صورت به لشکر میجر تیل صاحب فرستاد چون سردار محمد عظم خان از بنون خواجه محمد خان بارک زنی از کوه کوه واپس رفت شیر می را
غارت نمود و خواجه محمد خان خشک کناره گرفته بعد فساد سکهان سرکار انگریزی سال اول از شخصه دورانی وصول کرده در سال
دویم شخصه حاجی بل آمده آمدنی محال نمک سرکاری مقرر شد و شخصه علاقه رعایتی قرار یافته تا بین حیات سپه و خواجه محمد خان شد اما انتظام عدالت
را سرکار تعلق خود داشت و فتح جنگ خان فرزند رسول خان قریب بعالم شباب فوت یافت مردم می گویند که او را در خضیه زهر داده شده
بود بعد از آن در عرصه اندک بی بی فرخنده نیز انتقال کرد پس از آن خواجه محمد خان دیگر وارث لایت این تبه نماند و درین بیوه ۴۸
خواجه محمد خان بایت نیک در خدمات سرکاری مشغول مانده بهلای این خیر خواهی علاقه خشک مغربی همان شخصه نسلاً بعد نسل تفویض خواجه
محمد خان گشت تا حال خواجه محمد خان مالک حاکم مستقل این علاقه است و خیر خواه مگر انگریزی است حال مشرقی شاخ چنانچه بالا ذکر شد

شمالی حصه کوه و نشان چپک از آباد است و سوا آن کوه دارد قبضه اتمان خیل یک میدان برکناره باجوژ و دو وادی دراز اند که بطرف
سوات هم می روند و تپه باقی زمی در علاقه میدان یوسف زمی بگوشت شمال شرقی و از شاخ بھری اسمیل خیل و محبت خیل سه صده آباد اند
و در کوهستان مثل انفریدیان و دو و خانه سه سه خانه بطور تفرق در اکثر جایی آباد اند موضع کلان ایشان از ده خانه و شانزده خانه می
باشد کل اتمان خیل تخمیناً ده هزار خانوار باشد و چنبره از نیقوم علاقه کوه امان طرف شمال کوه کابل زمی مانند آن مردم کار میوه فروشی
می کنند و چند قبائل از ایشان کوچی نیز اند وقت گرام در سنگار و هفت گام سمر کابل می روند و

شجره نسب گیلانی

خوگیانی

شیراز پدر پدر خلیل بارک بوخیل عبدالرحمن خربونی توری نازمی مندوری
عمرکی ترکی کاکم خلیل تقان شاد خیل عمر خیل مستخیل و پیزی علی زمی غوث خیل
بدانکه از نیقوم فرقه شیراز و حضرت خلیل و بارک و بو بو از علاقه تنگ مار طر حشر و از کوه سفید سمت شمال غربی آباد اند و ازین جمل خیل شیراز
بسیار است در سال اول جلوس شاه جهان بر تخت ملی فرقه شاد خیل و تقان و اولاد بارک را با هم قتل و کشتن و نزارع بیان کرده و رفته رفته
بجداوت سخت انجامید و شاخ تقان بعد و خلیل شاد خیل خیلان را مغلوب ساختند بنا بر آن شاد خیل خیلان بغلزمی پناه گرفتند و
غلزبان بعد و نشان مکر بسته بهمرای سعید خان صوبه دار کابل با مخالفان ایشان جنگ سخت کردند می گویند که در آن مقامات یاد
از هزار مرد و اولاد بارک مقتول شدند آخر شیراز و خلیل هم در اطاعت سلطانی نموده قتل و سرک شد و این خوگیانی یک
قوم شهوات کوه و نشان سخت است میوه انگور و توت و انار و انجیر در ملک ایشان بخت پیدای می شود سه ماه برف نیز بر آن
می افتد اکثر ایشان پیشه زمینداری و بعضی مالدار می نیز می دارند مگر از ملک خود کمتر بیرون می روند قومه نهایت جنگ و رو خیزش
جوست کل تعداد ایشان سوا توری و نازمی پنج هزار خانوار باشد و از نیقوم شاخها که درخواست می کنند شرح ایشان باقیم
معلوم نیست و

مجلس حال شاخ توری

لکه توری از خوست بطرف شمال و از کوه سفید سمت جنوب بر کناره رود کورم واقع است این علاقه اول و قبضه قوم بخش و توریان
بر قوم بخش غلبه نموده از نشان گرفتند و نیز مردم بخش در علاقه کورم بطور غلوییت موجود اند و البیابین که در پایان کورم می مانند آنها نیز از
نسل بخش مشهورند شاخ توری را پنج تنگه است حمزه خیل که در تعداد سه هزار مرد و اسلحه بند باشند مستوخیل و هزار و پراسی سه هزار و گلزمی
و ده هزار غوث خیل و ده هزار جلد و دوازده هزار مرد و اسلحه بند باشند اکثر پیشه زراعت کاری دارند و بعضی تجارت میوه فروشی و غیره
نیز می کنند اکثر پیدای زمین ایشان از قسم برنج و کمی وجو و گندم ماش نیز بخت پیدای می شود و پیدای ملک ایشان از ضرورت
ایشان بیادتی نمی نماید و علاقه قحطیات تصل می رود و زیاده تر خوراک از نیقوم برنج است مگر عده نمی باشد و نان گندم و کمی جوین می باشد

گوشت گوشت نیز میخوردند و پاشاک از کرباس سبطی سازند یک پیراهن فراخ و کلاه اکثر بر سر میدارند و بعضی دستار سفید و لنگی
 نیز می بپندند و ارشان پانچنگ از بالا فراخ می باشد و بعضی شاکلی شمی سبط کرده سینه و از میگردند و کرباس از بنون و پوست
 خریده می برند در ملک ایشان فیاندک می شود و در خلد خیلان و در صد خانوار کوچی میمانند و موسسم مانند و تل بلندی مال پوشی
 خود می آرند و در گربا بکوه سفیدی روند و خیل تخمیناً دو صد خانوار و در و شش سو اند و در ملک کورم کیت تله تیار کرده کمال موجود است
 در آن قده سپاه امیر کابل متعین میمانند ازین سبب انیقوم رعیت ماتحت کابل میمانند فی جریب یعنی فی یک یک و پیرشت آن کابل ساراه
 محصول ارضی میدهند علاوه بر آن یک پینی خانه بنام دوش از ایشان می گیرند ارضی زرعی ایشان اکثر نه نیست از آب و کورم
 سیراب میشود و قوم توری تمامی شیعه اند هبند با مسلمانان اهل هند نیست و جماعت عداوت تمام آرند و در هماننداری می جنگ
 افغانی بسیار خوبند بدو ایشانی در ملک ایشان بی محط است قومه دلاور و جنگ جواست اکت تمام مردم دارند قوم را با هم اتفاق
 نصف قوم جندوار سید محو ساکن تیراه و نصف ثانی جندوار و مطیع با دوشاه میان سید گل و دیگر سادات و افضی مذهب کورم اند
 الغرض سبب جنگ در میان ایشان عرض پیران ایشان است و

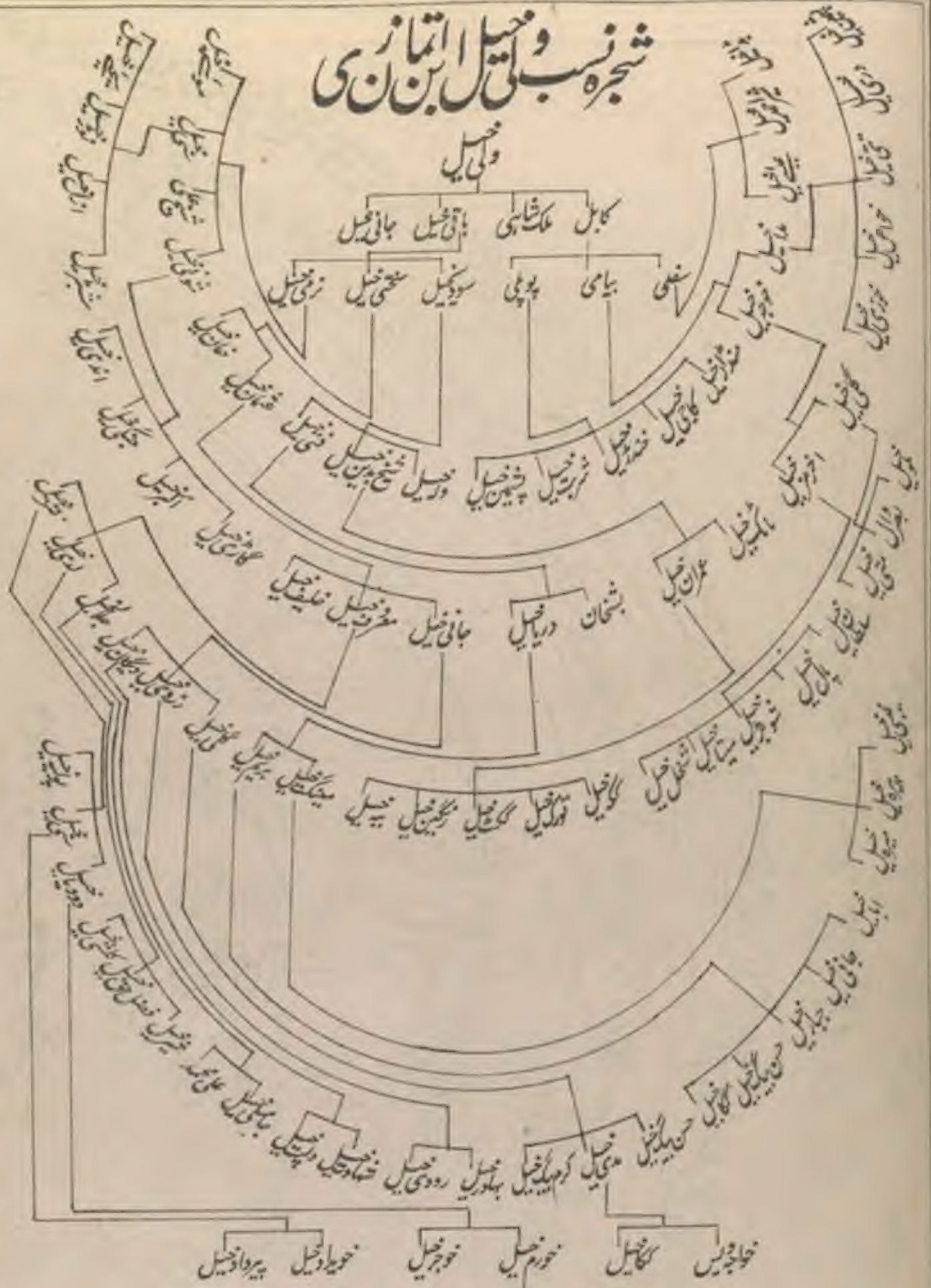
حال شاخ زانی

این قوم از ملک توری طرف مغربه مال شمال بغاصه کتل مقام پیواژ و از آن برتر در زمین اریوب غیره آباد اند و خوراک و پوشاک
 موافق قوم توری اند و در عقیده مذهب همی برکس توری یعنی تمامی مسلمانان سنی پاکند هبند ازین سبب میان ایشان قوم توری همیشه
 مخالفت و جنگ می باشد کل تعداد مردمان سلو بند از سی شش هفت هزار باشد و در هماننداری و جنگ افغانی نسبت توری
 ناقص اند نتیجتاً قومیت توری و زانری بدانکه خوشحال یک شک که معاصر شاه جهان بادشاه بود و حقیقت این دو قوم می نویسد
 که قوم توری قوم زانری از نسل کرشانی اند و بعض مردمان انیقوم نیز انیقول را تصدیق می کنند و نسب نام خود بنحو گیانی ابن گکی ابن
 کرزان می رسانند و بعض می گویند که از شاخ مؤند قوم و اوان اند از برادران خود ناراض شده از دریا سنده عبور کرده آمده و اولاد
 شان ترقی نموده در ملک مقبوضه حال قبضه و سکونت کرده اند مگر این حدیث هیچ نموده اند و قول خوشحال یک صحیح مغیر است و

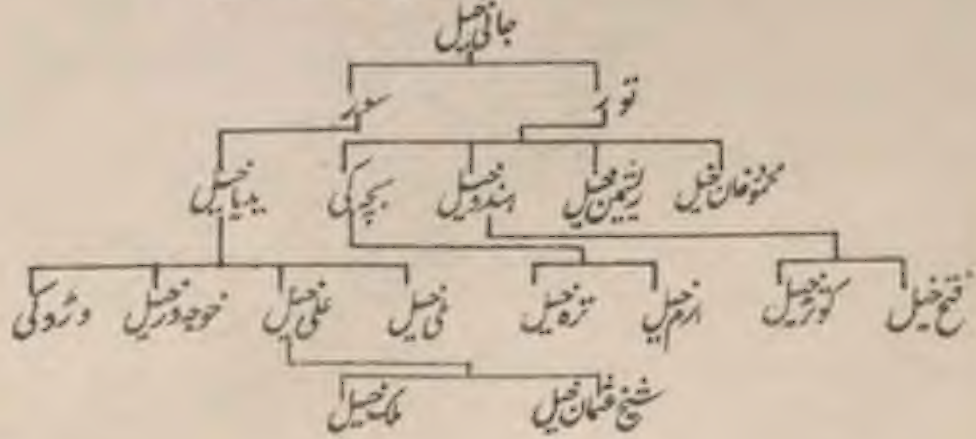
حال قوم پریه

قوم پریه اصل یک شاخ خوشگیا فی است مگر از مدتی اینطور علحدده شده که خود نیز نمی دانند که تعلق با چه نسل خوشگیا فی است بانی شاه پریه
 بتفصیل فیل اند و منجیل میان جیل بسنی جیل سردا جیل منجیل تریزی بلیزی آشی زری و دوش خیل پوچی جیل تعداد مردم سده بند
 انیقوم یکسار باشد و این تمامی مردم در علاقه خوست می باشند و اهل سفید گوندی اند می گویند که در ابتدا کل علاقه خوست
 بتصرف شاهان خوشگیا فی و دیگر کرزانیان بود و در عهد جهانگیر بادشاه بعضی شاخهای غلزی از علاقه زریست خروج کرده زیاده حصه خوست
 از ایشان گرفتند و در عهد سلطنت شاه جهان از سبب دبا سنی خانگی زیاده ترکز و رشند در آن ایام تعداد قوم پریه سده هزار و سلبند
 بود و الحال صرف یک هزار اند اکثر پیشه زمینداری دارند قلیله تجارت نیز می کنند رعیت کابل اند می گوید عبد الضعیف قطع نظر
 از قول مذکور بالا که در ابتدا ساکنان کل علاقه خوست این قوم خواه قومه دیگر بود و درین وقت اقوام مختلفه چنانچه قوم کنشی و گران

شجره نسب امیر علی بن ابی طالب

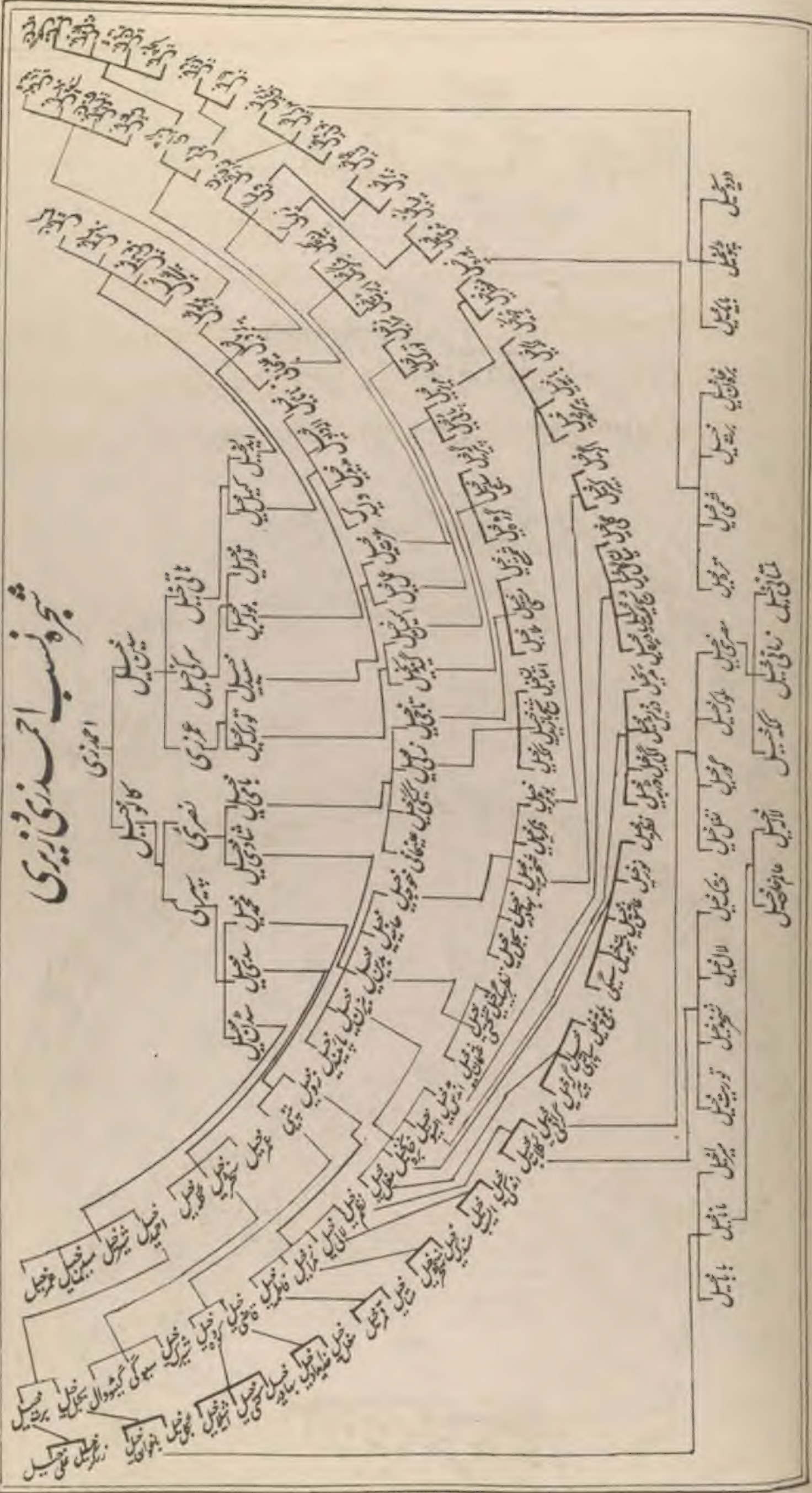


میر شاهرخ جانی خیل بن ابی خیل



شجره نسب احمد زری زری

احمد زری



بیان مجمل حال اقوام وزیریه بدانکه وزیر نام مورث اعظم قوم وزیریه است که فرزند سلیمان بن کرژان بود از نسل می این قوم جزیر
پیداشد و چنانچه در شجره کلین این قوم تحریر شده وزیر دو فرزند داشت نام یکی خضری یا خدری و نام دیگر لالائی بود در زمان سابق
اولاد وزیر مع اولاد شیتیک متصل کوه شوال علاقه پرل سکونت داشتند اتفاقاً شخصی از اولاد شیتیک قتل نموده بنا بران لالائی بخوف
انتقام از انجا که رنجیده بکشتن نگران رفته در انجا شادی کرد که الحال نیز از اولاد او یک قوم سیلا یا لالی وزیر یا نظرف در نواح کوه سفید
آباد اندام خضری پس اول وزیر پس او را سه فرزند بودند موسی معروف پیش و محمود مبارک و فرزند مبارک که باز یک فرزند بود موسی را از ان
سبب پیش می گفتند که می شخصی پرهنر کار و بسیار زاهد بود که الحال نیز قوم وزیر او را ولی کامل تصویبیده هنگام وقوع شتاید از روستا
او استادی نمایند و بر قبر او که در علاقه پرل واقع است نذر نذرات و صدقه و خیرات می برند مگر افسوس که پیوسته اعمال حسنه او نمی کنند
و موسی در ویش دو پسر داشت یکی مسی اتمان که اولادش علی العموم اتمان زسی گفته می شوند دوم احمد که نسل او را احمد زسی
می گویند مگر از بالانس موسی واحد هر دورا در ویش خیل یا در ویش وزیر می نامند و برادر دوم موسی محمود نام یک پسر می مسعود
نسل او را مسعود وزیر می گویند و بمجمله اقوام وزیر ساکنان سرحد اتمان زسی احمد زسی مسعود هستند و هر سه را بسیار شاخها و تنگوفها است
مولد این قوم کوه پرل بوده که یک سلسله از کوه کلان حال معروف کوه سلیمان است بطوریکه کثرت می یاقتند همچنان تدریجاً بر اقوام هبای
نود بر و اتفاق غلبه می کردند و پرانگنده می گشتند اول از همه علاقه سلسله کوه سلیمان علاقه شوال و نواح او را قبضه آوردند که پیشتر قوم شیتیک
در ان آباد بودند و همدران آوان بیاعت قحط سالی قوم او را مرکز در شهر کانی گورم و علاقه متصل آن آباد بودند انجا را اخیر آباد گشته
اکثر علاقه کوکر واقع ریاست کابل و دیگر ممالک رفته اند که در انجا باقی مانده قوم وزیر مسعود موقع یافته یورش نموده در حمله اول علاقه
بدون قیاض گردیدند و بروقت قبضه کردن بر علاقه کانی گورم و علاقه مکین چون اینگونه قلیل از مرز ان به قباله وزیران برآمدند و مقابل
وزیران برایشان غالب آمد بران علاقه چات نصف کردند پس از ان قوم منشی را نیز از کوه متصل دره ناک تا دره ناک خارج نموده
نمود و اوسعت تمام داده از حد ضلع کوه ناک تا دره ناک طولاً یکصد چهل میل مالک شدند و و و و و

اسامی علاقه چات مشهوره مقبوضه وزیر +

اول علاقه شوال واقع کوهستان است که در ان یک ناله کوه به بر بالی جاری است طرف این علاقه زمین موسوم به بره ملک میامی ملکشی
و کابل خیل است وزیر از کابل خیل کابل خیل می مانند و از ایشان فرود تر جانی خیل می مانند و این علاقه ملک شیتیکها است و از می است بدین
تفصیل که نصف بالا و کابل خیل و ملکشی است و نصف دوم طرف برین بر سه حصه ذیل منقسم است کابل خیل یک حصه جانی خیل یک
حصه ملکشی یک حصه دین اقوام بطور ایلایق یعنی خانه کوچ در موسم گرما آب انجالی روند و در موسم سرما اکثر بریز و می آیند و در انجا زمینات زری
نیز میدارند و

علاقه شگل

این علاقه در میان کوهستان بهار بگل وادی واقع است بر سر انقوم ملکشی سیامی شگل اتمان می وزیر ایشان حصه شادی گی خوانا خیل
برین خیل است و پامین ایشان تا دوراتی خیل اند و بر یک کناره سدان خیل پسری می مانند و از همه پامین حصه وزیران مسکون انجا

علاقه پریل

در حصه غربی ملک زیران اندرون کوهستان علاقہ پریل بطور وادی واقع است دران وادی اکثر زمین بهوار است چندین وادیهای خور و بان متعلق اند و بجلد این زمین موسوم مرغه قطعه عمداست که دران سیپله و پیله خواهد بود چنانچه کابل خیل و سیکلی می مانند زمینات زرعی نیز درین علاقہ بسیار اند مگر در پریل در هر وقت و هر موسم قبضه زیران مانند نمی تواند وقت بر تلک اکثر قوم سیلیمان خیل و خروٹی و دیگر غلزیان برآچرا نیدن موشی کوه پریل می آیند آنوقت سولے قلعہ زیران در انجا مانند میباشند و در موسم گرما و زیران مال موشی و رمره خود را آنجا برده می چرانند قمر موسے درویش مورث شان بمقام تریشند کوه علاقہ پریل است هزار و پترک سولے علاقہ مرغه و باقی کوه پریل قبضه زراعت کاری زیران نیست در شروع موسم خزان کله و رمره با خود را واپس کرده می آیند

علاقه زرماک

یک وادی عمده خور و شش کرده و طویل و چار کرده و بعض معتدل الهواست دران محبت خیل و توری خیل و شاخه ای تمان نری آباداند

علاقه ششم

این علاقہ نیز زرماک ملحق است سرزمینیت اما آب سولے آن خوش است دران محبت خیل و برنهم خیل و شاخه ای تمان نری آباداند

دره خیسور

از علاقہ و در طرف جنوب واقع است وادی خور و است بے رونق است اما آب سولے آن خوشگوار است بر سر خیسو محبت خیل و در توری خیل و زیران در تنگسین و در وکی آباد است

شهر تہ

از علاقہ و در طرف جنوب واقع است وادی خور و است و در شهر تہ خیل و در و تریشان خیل و در وکی متصل صغری شاخه و زیر آباداند

شهر کی شکتو

بر سر دره شکتو توری خیل و در میان زیران مسعود علاقہ شرکے وطن قوم وزیر است

شیر تله و چشمه سالی ملک

این حصه خراب و ناقص است کوه با خود و گرم اند که دران که این درخت ملک سرد سیر پید نیست برف نیز نمی افتد و درخت پولاد در

بعض جاها وخت زیتون و اراک نیز هست و در آن حصه جنوبی اندرون کوهستان شیرة مایه میدان سیح است گردان راعکاری
نیکند میت خیل و توری خیل بران قابض اند و ایستادن می ماند و مال کبیتو مقبوضه حسن خیل و در خیل و
توری خیل است و بز مال کورم و مر و تر از بگش کابل خیل و ختر شنی و ملکشی و گیندای و زنگره از آن گمگی خیل و غیره است و شهیدان تو خیل
و پیره بکری سر و غایر غنوک و و تم خر سینداز و زیران های خیل و غیره و فصل دیگر زمینات زیر پیشتر مذکور و مر قوم خواهند شد

علافت و اٹ

[illegible]

شاهنامه اتیان زری بر ملک غوث قبضه مستقله خود قائم کردند و از بهاول این فغانها و دین ملک قبضه بنیاد انداختند و محل حال این قصه
 نحویت که در حالت نجیب آبادی این زمین که چو اگا مال و مواشی میریان نیز وزیران بوسه مستان دران مال چراسی می نمودند طائفه
 میریان بارک زری آتال توچی را از بنوچیان خواسته یک مال موسوم بر کشته جاری کرده زمین را مروع کردن و آباد ساختن
 آغاز نمود پس از آن دیگر دیال با نیز جاری نموده قبضه خود را بران مضبوط ساختند بعد از آن بر سرگاه چرائی و آب نوشی در میان
 میریان بارک زری و وزیران بکاخیل با هم نزاع و عداوت شروع شد و بخت کشته خون سید اما جانی خیل وزیر سبب بدین در
 چراگاه مشرقی ازین فساد برکنار ماندند لیکن هنگامیکه والای نام بارک زری یک شخص وزیر جانی خیل را گرفتار کرده هر چند او گفت که من
 جانی خیل بکاخیل میتم و او را نگذاشتند و براه نخوت ریش او را تراشیدند بوقوع این واقعه جانی خیلان نیز شامل بکاخیل شدند و هر دو
 فرقه توره نموده از قوم میریان بارک زری قریب شصت کس را قتل رسانیدند و این فسادشان تا آنوقت ماند که احمد شاه ابدلی
 در میان وزیر بکاخیل و بنوچیان میری در باب تقسیم آب توچی و سیرابی زمینات زرخی بدینوال تصفیه کرد که بایست که رراحت فصل
 برنج کل آب وزیران گرفته باشند و بوقت فصل خریف کل آب بنوچیان صرف نمایند و این تقسیم بایست که وزیران بنفید بود و نقصان
 بسیار رراحت فصل برنج بنوچیان بود و از شروع عملداری سرکار انگریزی تجویز کرنیل ادور دس صاحب جنرال نکسین صاحب
 آن دستور رسد و نوشته در هر دو فصل آب توچی در میان وزیران بکاخیل و بنوچیان نصفان نصف قرار یافت و بدین
 جنوبی وزیران اتیان زری قتیکه اینطور قبضه یافتند فیما بین محمد خیل وزیر سیرکی شاخ احمد زری را همراه قوم بنوچی داود شاه که در
 حصه مغربی و شمالی بنون آباد اند دشمنی شروع شد که بعد از کشت خون تا مدت بسیار وزیران قوم محمد خیل یک قلعه متصل زیارت
 خواج عبد الله طرف راست مال کورم تیار نموده بدینجه آن کماره کورم بقبضه محمد خیلان آمد و ثانیاً موضع خستی در زمین برآمد کورم
 وزیران آباد نموده بمحمد اراضی تپه داود شاه نیز بعض اراضی را بقبضه خود آوردند و بر قتل مشرقی و شمالی نیز رچرائی میکردند
 و تدبیر بکاخیل و علی قوم مروت و خشک پس پامی کردند و از قوم بنوچی طائفه سورانی و جند خیل سد را و آن و قتل و بک
 پلنگ بقصاص و کس وزیران چینی زمین بدست آورده و از چشمه و از آن جنگا زاد و کرده با وجود خالی کنانیدن این فصل
 وسیع قبضه کاشتکاری نشان بسیار قلیل بود هنگام عملداری سرکار بعد کرنیل ادور دس صاحب کل قتل شمالی وزیران را
 اجازت رچرائی داد و پس از آن دیگر صاحبان صنایع اراضی قتل را ملکیت سرکار قرار داده بنا بر آبادی وزیران عطا
 کردند چون تجمل گندم و نخ و عمده پیدا شدن گرفت باین ریه اکثر قتل را آبادان ساختند

حال آبی زمینات وزیران

واقع بنون خصوص در تپه سورانی مدخل که بدست وزیران عمر زری و غیره رسید و ریه آن نحویت که بنوچیان با کان زمین
 روی تپه بایست که کنگ بادشاهان از عمریان گرفته زمینات را بطور رهن بادشاه داده بودند چون قبضه او شان از مدت دراز
 ماند و تحریریه کامل که دالت بر رهن شدن زمین باشد بجانب بنوچیان نزد وزیران بدست بنوچیان نبود و بنا بران مردم زیر
 آزار ملوک جدی قرار داده آخر کار مالک مقبور شدند این است مجمل حال وزیران و ملک

ذکر شجره نسب گریز یا گریز بن مبارک

گریز

نصردین خیر خلیل

سرگی شیر خلیل مانی خلیل که خلیل زودین بیخی خلیل لندی خلیل حسین بوری خلیل پری خلیل

پکگنده پیری گنده پیری گنده

بدانکه وزیر بن سلیمان رشتا علی قوم وزیر بود و پسر بود و از انجمله خد زری پسر کلان او را سه فرزند ان بودند خور و وزیر بن هر
گریز بود که اولادش مشهور بر گریز شدند پس در حقیقت گریز نیز شاخه از وزیر است مگر فی الحال در سکونت و ستور و رواج علی شده
اند میگویند که در ابتدا گریزان همراه وزیران مسعود شمالی حصه کوستان اقامت داشتند چنانچه در دوره شکوه و کوه با برتعالی علامات
اقامت قدیم گریز چنانچه نشان بالا کردن آب نشانهای فاشیات ایشان میدهند از عرصه تخمینا دو صد سال بلکه زیاده اینطایفه از
کوه خارج کرده شده و سبب اخراج ایشان چنان بیان میکنند که در کوه موسوم گراول شاخ در گاری قوم نبی اقامت داشت
مردمان گریز بر او شان غلبه کرده بنیان را قتل عام نمودند و تمام کوه گریز را قابض شدند بعد چند مدت موسوم کجین شاخ نبی قوم گریز
شکر کشی نموده و بعد جنگهای سخت گریز را شکست داده از کوه مذکور اخراج نموده کوه گریز را بقبضه خود آوردند چونکه طایفه گریز از سبب
این فساد چنان کم و در شده بود که هرگز امید اقامت در قریب جوار نداشتند بنابراین دورتر رفت و طرف ملک مغربی و شمالی
و بر روی یک گوشه که از خوست طرف شرق مایل جنوب و ملک و در شمالی غربی اندرون کوه فته آباد شدند و در کوستان
گریز دو ماه زمستان برف می افتد و بسبب آنکه گریزان سکنه کوه اکثر چپو لاری بویا نامتیار کرده در آن می مانند از و امنها
سلامی خیابان شان برف بر خواره نامیرند و بعد رسته چارفت بنیاد بویا فرومی برد بطرف شرق مایل جنوب گوشه خوست
حمله کرده چپو لاریان را قتل و غارت نمودند و خود آورده بودند لنداریا است کابل فی الحال بر ایشان مؤثر است علاوه
از محصول زمین که بحساب فی جریب رومیکایی در یک فصل وصول کرده می شود و در و پیل و ریل یعنی خانه شمارعی کم خوست
از ایشان وصول میکنند قوم گریز در دفع و نقصان شامل قوم وزیر نیستند مگر خود را برادران بنی یکدیگر میگویند عموها پیشه
کاشتکاری مالداری دارند مگر بعضی سوداگری کار بردند نیز می کنند مردم جاہل و بی علم اند منجمله گوندی های خوست
هنگام شمارا بقوم او ذیل سپید کوندی میسازند و

احوال لای وزیر

تقد و انبقوم پنجاه مرد مسلح بند باشند در نواح شمالی و مغربی کوه سفید می مانند شاخه از وزیر اند در ابتدا از قوم خود جدا شده اند سبب جدا شدن
چنان بیان میکنند که وقتی که لای وزیر همراه پدر در کوه شوال می مانند شخصی از اولادش یک قتل رسانیده بخون انتقام از شوال گریخته
نزد خوگیا نی رفت و از ان قوم شادی کرده اولادش ترقی یافت و همدان ملک در آن تن مانند

شجره نسب

زود چاهل زود دلم ستان زود جوم
دود منی کیوی سوانی جیم وایلم هوی یا اود

تجربہ و تدبیر میں شہرت کے لئے وجہ اول

32

محمی
از عیسم

میرزا شاهی دولت بخش
نوری نوری

فیہما تسلیم کریں

تینائی
آٹا خیل مار خیل

چندین

توضیح

کھیل مائیں بولی کمرز باخجل کھیل کرکھیل سنگھیل لٹھ دولکھیل زیدی مودی شمل نصری بی کی نفاقر غلی پرخیل شمل قاضیل اہلی پرویل پتیل روزخیل ورتخیل خیل کھیل رنخیل غلغل خیل سونخیل غلغل

یہ سب سے پہلے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

میں نے

[illegible]

اقرا

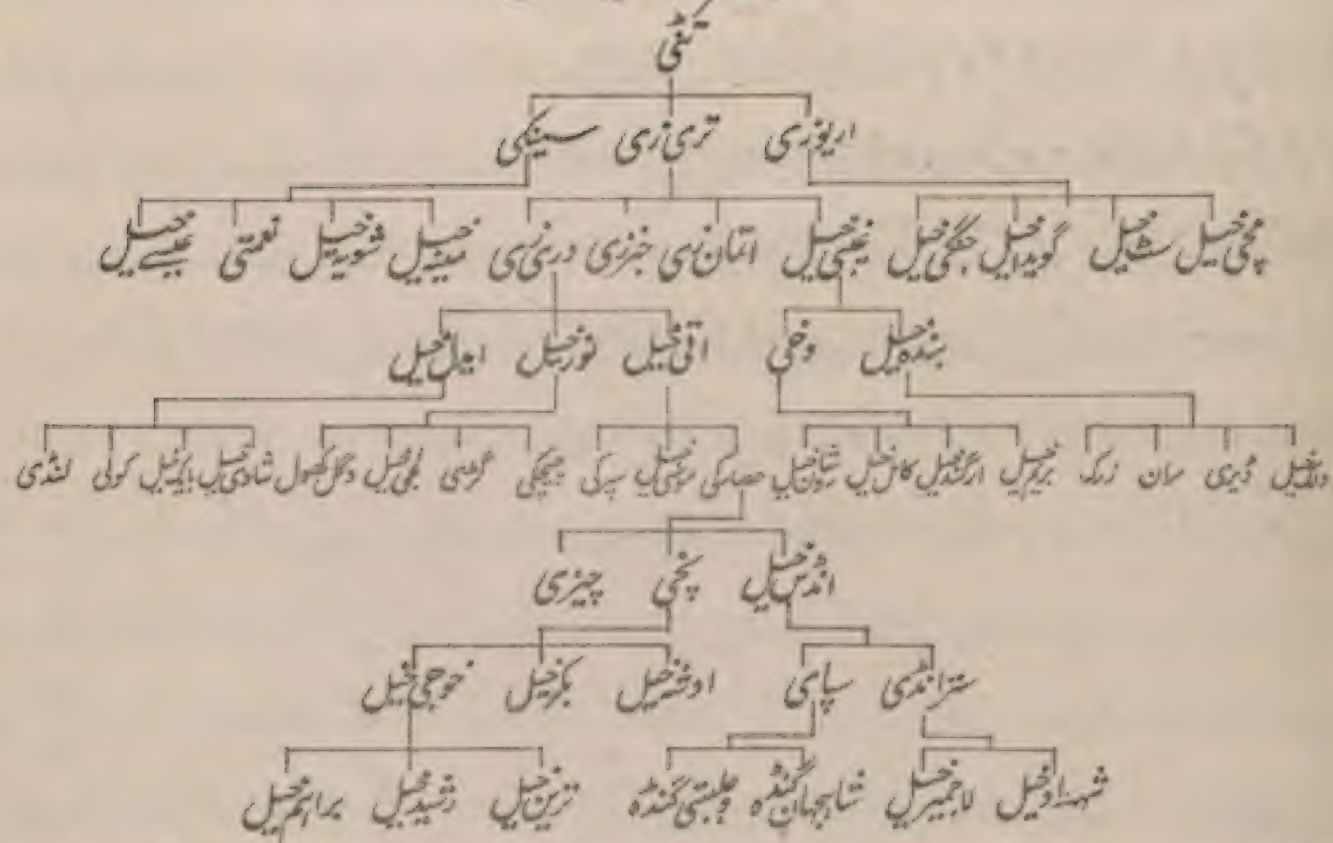
عمرزای

جہان خان
انیسویں صدی کے
شاہی محل
ایک محل
ایک محل

[illegible]

تا آخرین اکثری برین فتنه که سکنه رازکابل به پشاور آمده و از پشاور به پنجاب گذر نموده بودند و مؤلف قول اول مقبل است و آنچه
جنگ سکنه بر اراج پورس در ملک پنجاب مقتدر تمامی مورخان است در آنوقت نیز نفوذ اسکندر از دره کورم بوده است و این دره کورم
در زمان سابق قبل از عهد سلطان محمود غزنوی نیز در عهد او کاروانی می گفتند که اکثر کاروانان پونده و غیره بهم ازین راه آمد و رفت
می کردند و بعد از آن چون قوم زیر وافریدی و سایر اقوام کرانی اکثر قوت یافته راه زنی و غارتگری را پیشه ساختند پونندگان دیگر را که
آمد و رفت ازین دره متروک ساخته دره گمل را که به سمت جنوبی و غربی ازین قوام واقع است راه آمد و رفت خود مقرر ساختند و قوت
از دره گمل جاری ساختند هر چند بران دره نیز خاش و انیدوزیران مسوواقع قرب جوار دره گمل نسبت ایشان باقی مانده که تا حال واقع
است تا هم نسبت دره کورم امین تر شد و

ذکر شجرہ نسب تثنیٰ



بانکه قوم تثنی شاخه از کرمانی است سپهران صلبی تثنی د و بودند یکبار می که از نسل اواریوز می مشهور است و د تفرسی که اولادش معروف
 می خیل شدند و سسی سیکلی از اولاد یک طفل شیر خواره است که سسی میری ابن تثنی او را پرورش کرده بود و اولادش موسوم به سینیکی شدند
 و این قوم در علاقه غربی و جنوبی خوست آباد است اکثر اندرون کوستان بعضی در دهن کوه میمانند کوه غربی او شان بسیار سرسبز و آباد
 است در آن باز داشتکار میگیرند کل تعداد این قوم دوازده هزار مشهور است قوم تثنی در آن جنگجویان و در سپاهی نامدار سپید گوندی است
 محبوب میشوند با همیخیل خیل و غیر شاخ تور گوندی دشمنی تمام دارند و از بهت خود اکثر غالب می مانند پیشه تمام قوم شان را عسکری است
 زمین شان اکثر بارانی است و بسبب کونت دامن باران نام تحت حاکم خوست اند که هزار و پیا لای بطور تعلیم می بر او شان مقرر است
 از انجمله دو صدر و پیا پس بطور انعام بملکان ایشان عاید میگردد و عوض مبلغان بالیا جناس از قسم لها اسپان بیل و قرغن و غیره بامان
 آهنی که در علاقه ایشان در دیده کوفه میشود میدهند و موضع کلان او شان درگی حصارک کوفه پرخی آتمان و غیره است با وجود اینقدر
 از محصلی و اکثر این قوم بسبب غرور و دلاوری ملجاء سخت از حاکم خوست باغی میمانند کل قوم تثنی را در میان خود دو گندی است در یک
 گوندی اریوز می و سینیکی و گوندی دوم از میر خیل است و در تعداد مردم گوندی میر خیل زیاده اند و از میان شان اتی خیل زیاده

در میری محل نیز وی نامی بکلیت جنبی ل اتمان زری خبری و طرف است در رنگ افغانی نسبت و در بسیار بهتر اند و تنی ساکنان
کوه براه و قیام میدان گو سفندان بسیار گدی دارند و

احوال تواریخی قوم بوجی اولاد بنو

زوجه شیتیک وایت کهر صاحب اسم بد علی قوم بوجی شاه فرید مرتضی است بقول دیگر شاه عطا که زفته و استعمال شاه عطا شد
و از شاه عطا مبدل شیتیک گشت نام مادر شیتیک کنجی و بیله کرژان است طین اصلی انی قوم بوجی و طان افغانه کوه شوال است
شاخ کوه پلیمان که در اینجا بحال نیز مکان قدیم کونت ایشان بگلی میا مشهور است و قتی که این شخص رخا که گلی از شکم و بچم کرژان متولد شد
والده اش بوقت تولد او مرده بعد از آن در ایام شیر خواگی بسبب خوردن شیر گریخت و تیار شد بنابر آن جب انش المیا او را به شیر خراوه می بردند که
بسبب آن شیر گریه از آن شیتیک اشتها یافته بعد سیدن بن بونج سما با نو را بکاح آورده از دو فرزند یک کیوی می توانی پیدا شد و بیبا اسمیت
محمدا بنوزی تسمیه یافته و عوام افغانه بوجی گفته شدند و از آباد شدن طائفه بنوزی مکانی نگرفت آنچه بعضی از این طایفه از نسل چندین عامه بجهان گوناگون
کبابه و سیو و کویو و کویو چهار برادر شدند نسبت به اولاد بانه بعد گشت شیتیک بوجی اولاد سیو و سیو سیال و اولاد کویو معروف بکویو اولاد و کویو معروف بکویو
و این بانوع اولاد مالک ملک بنون بوده آخر الامر خود را از طائفه افغانه و اموره اولادش از طوائف نسل کرژان محسوبند فقط این قول اصلی
ندارد و آورده اند که قبل از این طایفه این ملک را دهند میگفت یعنی شیتیک قول سفید ریشان بنون قبل از ظهور دولت اسلام کدام راج
سترام نام هند و نسب هند و ندهب مالک ملک بنون بود و نام دخترش سمات بانو بود و سترام سمات بانو دختر خود را با یکی از ملکان
خود را که دهنی نام داشت شادی کرده و آن عا جره از سبب این حقارت بدعا نموده و آن بدعا اجابت یافته از طوفان قهر الهی ببارش
باران سنگی و ذرات این ملک ساکنان می غرق و هلاک شدند ازین سبب این ملک بنام آن دختر نام زد و شد و الله اعلم بالصواب
الغرض شیتیک ساد و عورت بودند که از شکم یک سیمی دوژ و از شکم دوم سیمی جلیم و هوید پیدا شدند که درین وقت اولاد او شان بسیار
کم است و از ملاحظه ملک که نه که بر ساکنان ریانه ساکنان قدیم یافته می شوند معلوم میگردد که ساکنان این علقه در زمان قدیم اهل هند و
مردم یونان بوده اند بلکه خاص از توده موسوم ساکنه که گرد آن تاد و در و در علامات عمارات ساکنان قدیمه موجود چون سکه چات
برآمدند اندازان سلطنت هند و اهل یونان بخوبی ثابت است چرا که منقش از حروف و الفاظ شاستری و یونانی هستند
اما هنگام شروع عملداری سلطان محمود بگنجین پس درین ملک قوم موسوم بدینی که عقیده مذهبی او شان مثل عقیده هند بود ساکن
و آباد بودند سلطان محمود که راه آمد و رفت او هند و ستان همین بود چون بملک بنون سید باراج سترام که دارالریاست او
درین علقه شهر کرده بود جنگ کرده غالب مدها این ملک از کفار خالی ساخت چنانچه نزد اکره تا حال قبور مسلمانان که آن قبور
قبور شهیدان میگویند موجود اند و نسبت آن مردم بیان می نمایند که در اینجا جنگ شهید شده اند القصه بعد از آنکه سلطان محمود این
علقه را از کفار خالی ساخت تا مدت غیر آباد افتاده مانده تا آنکه بعد سلطان شهاب الدین غوری قوم انگل و منگل از کوه فرو آمده
برین علقه آباد و مالک شدند هنوز یکصد پنجاه سال از آبادی انگل و منگل نگذشته بود که در میان ایشان بے اتفاقی و جنگ
خاکگی افتاد و عشر شرعی را که با شیخ محمد و حانی پیچود می بودند بکشدند و آن پیر از ایشان ناراض شده و مردم کیوی و سولانی نسل
شیتیک را مع فرزند خود شاه نیک مین بان ملک فرستاده تا قوم منگل و انگل را بعد جنگ از آن ملک خارج نموده این علقه موسوم

بدهند را قابض شدند و از غلبه و تنگی وزیران نجات یافته بطور خانه کوچ روانه این طرف شدند و اول از رود توپچی
 جانب جنوب از دامن کوه طرف شمال در دروغ مقام نموده که الحال نیز در دروغ مقام بنام
 کیوی میله مشهور است و از اینجا به صلاح پیرزاده خود بآنها چنانچه مسطور شد
 غلش آغاز ساخته تا تمامی سنگل و انگل را از ملک ههند
 خارج ساخته قوم انگل طرف ههندستان رفت
 اندک همراه طائفه
 سنگل

طرف جنوب

کوه سفید رفته آباد شدند

از آن بعد تا حال اولاد شیک

قابض نیک شش می آیند و از آن وقت

تا حال قریب پانصد سال شده باشد تقسیم ملک

بنون به صلاح پیر خود بدینطور کردند که اولاد میری

پیکران کیوی احصه جنوبی حال موسوم قد میری و

لکی را تا حد شرقی که آباد تر و عمده تر بود حصه آمد و سبی

سمی فرزند دوم کیوی را زمین سطح تا نار حصه آمد

و سوران طرف شمال رود کورم تا تحل و یک حصه

حصه رانی آنوقت ناقص و جنگل بود و گردین

زمانه از همه مینات بهتر و قسم اول است

و نیره سوانی خورک با دختر سبی

به جل با سوکر شادی

نموده

از کورم طرف جنوب جاییکه حال تپه داو و شاه و امند می شکیل

حصه ملوک و والد دختر از خسر خود درخواست کرد خسرش بوی عطا کرد و آنها قسمت ناکند

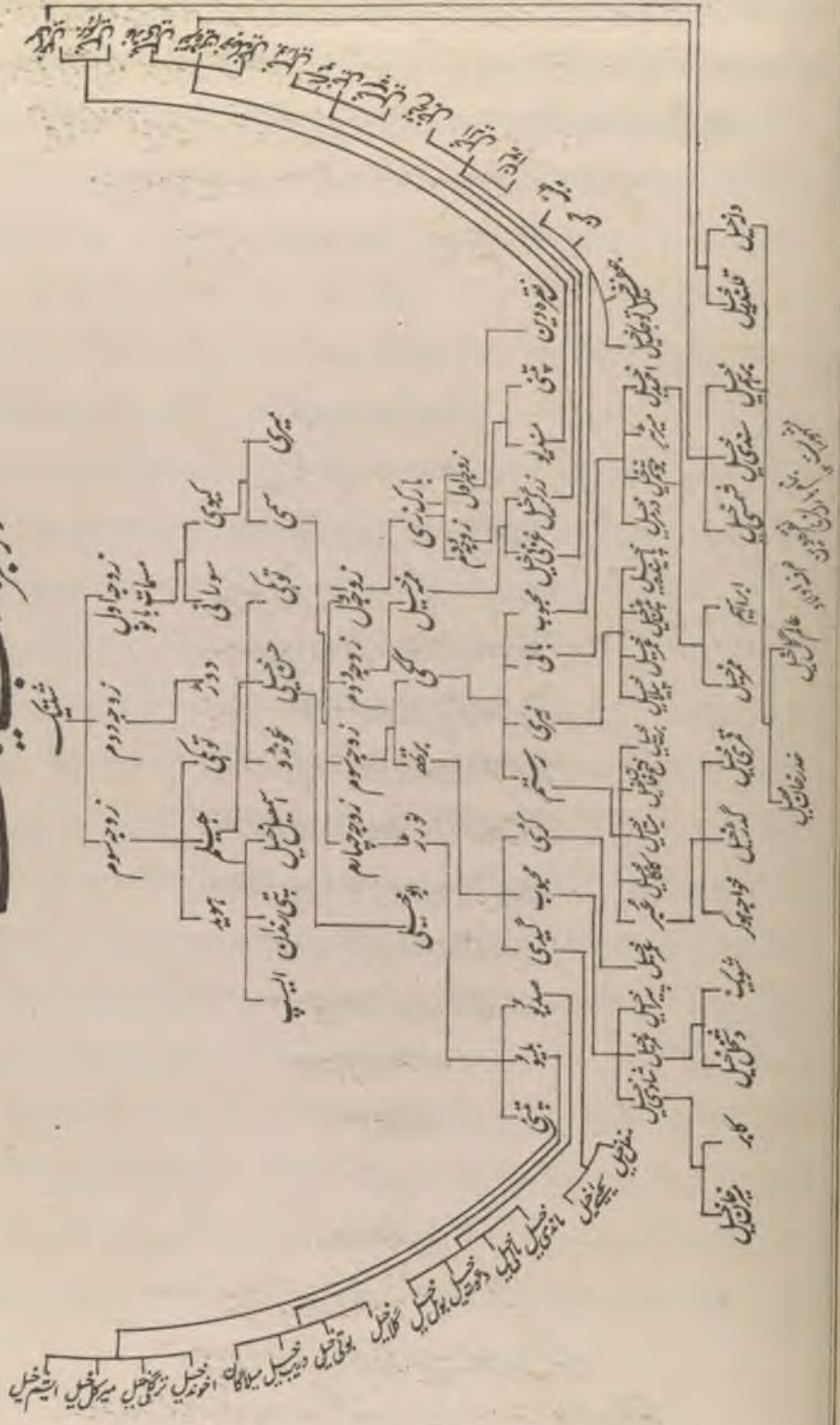
موافق نامها تپه چات حال اند جنوب حصه اولاد میری تپه و تپه بارک می تپه نور تپه می خیل هر دو تپه لکی

و هر دو تپه حصه اولاد سبی هر دو تپه تپی تپه مندان تپه عیسکی فاطمه خیل شمال و مغرب صلی حصه اولاد سوران چنانچه تپه مندان خیل

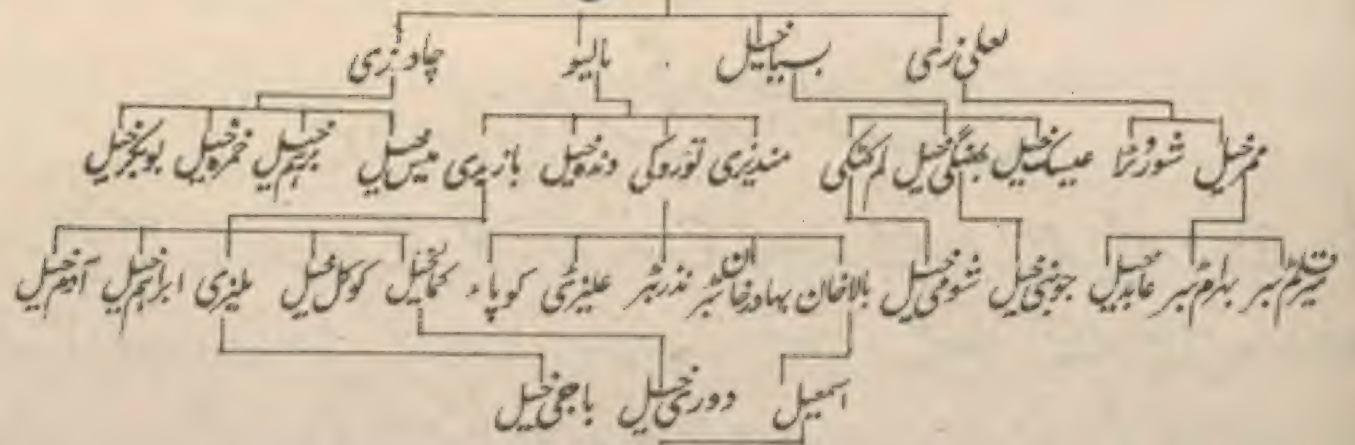
المعرف به با تپه تپه لادین المعروف تپه و هر خیل تپه کھوئی المعروف تپه حسنی تپه دلالیل المعروف تپه خلعت و آنچه در جهنم داده شد

بود تپه می شکیل تپه امندی اسماء و تپه بنام قوم مشهور زاده شده اند کو کو کو کو

در سوره ششم



منہ اخیل



بذریعہ
ذکر شاہانہ منسوباً اختلافاً و مینیت شجر نسب چہ

بدانکه مجمل اولاد میری شاخ نور را میگویند که افغان بلجائی یعنی افغان بلجی است که داخل قوم میری شده اما غلط است و ثبوت کامل ندارد و مجله اولاد گکی شاخ جغتیل را میگویند که جغتو از فرزندان تبتنی گکی است این قول نیز سندی ندارد و مجله اولاد سی شاخ سندان را از قوم بنگش متصومی سازند این غلط است بلکه از نسل سندان بنوچی گردیده بجمله اتفاق از بنون فرقه در بنگش اقامت نموده که الحال نیز موجود است و مجله اولاد عیسکی بعضی موم فرغ سکند خیل را از نسل سدوزی بعضی از نسل چنداول و گرد و هزار قوم غل بیان میکنند این نیز ثبوت ندارد البته قوم بدخیل که شجره نسب او بر سرور پسر عیسکی منسوب است از نسل بنگش بدخیل است که شخصی از بدخیل بنگش بنیون سیده با دختر سرور شادی نموده خود را موصول عیسکی ساخته است و آنچه بعضی موم شاخ خوجر می را و صلی گفته اند نیز غلط است اصله ندارد و مجله قوم تبتنی بعضی موم شاخ اسماعیل خیل را از قوم بنگش بیان میکنند بدلیل آنکه اسماعیل مورث اعلی بنگش بود این دعوی نیز غلط است اسماعیل مورث اعلی بنگش را تخمیناً صد سال شده باشد و این اسماعیل را صرف و صد سال تواند بود و خاصه از قوام افغانه بنام واحد از اقوام مختلفه چند اقوام میباشند ازین لازم نمی آید که هر یک اسماعیل خیل باشند از قوم بنگش تصور کرده آید و مجله اولاد سورانی اسندی را که از شاخ خواباک است فرزندان تبتنی سورانی خیل می کنند این خیال نیز غلط است اما کج زری پس لطائفه بالاتفاق و صلی میدانند و نیز آنچه نسبت شاخ هبک طعن علامی میکنند غلط است دلیل و سند ندارد و همچنان منش خیل را بر پیشینه داوود شاه خیل نمودن غلط است سند ندارد و البته قوم غم خیل را میدارند و خود را که الحال بدخیل شهرت دارند از قوم بنوچی نیستند بلکه افغانان غیر قوم اند و گویند که از نسل یوسف می اند که بانیک آمد ز میندار شده اند - و نیز فرقه گنده علی شاخ ز کوخیل خانی خیل از نسل عیس خیل نیازی است که بدانند آمده ز مینداری حاصل کرده اند - و نیز فرقه دیگان از نسل بنوچی نیستند بلکه از قوم دیگان اند که وقتی ببلک بنون آمده و کثرت و قوت پیدا کرده ز میندار شده اند و نیز قوم فاطمه خیل از نسل بنوچی نیستند بلکه فرقه از قوم منگل قابضان قدیم علاقه بنون اند که در نیکابان ایضا فرق احمد زری و اتمان زری از قوم وزیر می اند که بزور شمشیر در ملک بنون تسلط نموده ز مینداری پیدا کرده اند و نیز مجله شاخ داوود فرقه خلیل خیل از قوم غلیل ساکنان علاقه پشاور اند که از عرصه یک صد و پنجاه سال بانیک آمده زمین پیدا کرده اند و نیز فرقه نصرت یا نصران از شاخ کشر اسل بنوچی نیستند بلکه از طائفه نصران علاقه ناک اند و نیز فرقه شیخان در تپه عیسکی طائفه علیّه از اولاد شیخ محمد و حافی اند از روز اول بهنگام تسلط قوم شیتاک بر ملک بنون این طایفه بطور سردار و پیر همراه شیتاک بنون آمده بود در اول او را عشره تمام میداد

کل علاقه بنون از بنو چیان میگرفتند تا که بهادر شاه ابن اورنگزیب بر بنون تسلط کرده آن عشر را خالصه سرکار خود گردانید و ادبیت ایشان را از مالگذاری معاف داشت و نیز فرقه قریش ساکنان ملک بنون از قوم عرب اند و تخیل عظام راده اند و

جلوه در بیان احوال نسبت قوم سادات معروف افغان

بدانکه مصنف کتاب است الاغانه و مولف کتاب مخزن افغانی و مصنف کتاب بحر الانساب مجمع الانساب و محرران فائز انساب افغانه را اتفاق است بر اینکه نه قوم سادات که احوال هر یک قوم بعد ازین نوشته خواهد شد سید شریف منجیب صاحب النسب که سبب اتفاق روابطه سکونت و ازدواج و سایر اسباب متعارفه روزگار و اصل و فاضل فرقه مختلفه افغانه شده هم در وراج و زبان و لباس و توره و رنگ افغانیه اختیار ساخته ترک ساداتی نموده معروف با افغان گردیده اند و سلاطین و رؤسا و فضلا و عوام افغانه بحقیقت ساداتی و شرافت همگی نه طائفه قاضی و معتقد شده با وجود آنکه از صد سال دراز منتهی به مشهور با افغانیت شده سلاطین افغانه بوقت وقوع بیگاریات بر تمام فرقه های و برایا سواد سادات هر نه فرقه را بخصوصیت ساداتی از بیگاریات عاری معاف و مرفوع القلم داشته اند و احوال را از خواص افغانه که از علم تواریخ و انساب و قوفی دارند ساداتی این نه قوم نگار می نیست گوز جهال و عوام را سماعه نیست آنچه مصنف حیات افغانی ساداتی اقوام سه را غلط قرار داده ظلمها اجمالی و تفصیلی بعضی موافق قیاس و تمجید خود و بعضی تقلید از بعضی صاحب نسخ انگریز نسبت نسبیه این فرقه تسه نموده تمامی اعتراضات او بیجا و فضول است بوجوهات اول آنکه این علماء سادات مخالف آیات کتب کوره صدر است چون مصنفان مذکور موافق مضمون ميث صحيح خير القرون قرنی ثم من يكاهم در قرون بهترين از قرن مصنف حیات افغانی بودند قول و فعل و برخلاف ادبیت شان قابل قبول نباشد دوم مصنفان مذکور ان نسبت مصنف افغانی را جمیع و معتبرند و مصنف حیات افغانی فرود شاد است بنابراین نیز غلط او ساقط الاعتبار است سوم نم نمودن سلاطین و فضلا و نسب ساداتی نه طائفه را مثال اجماع باشد پس خلاف ندی مصنف حیات افغانی از اجماع بالاتفاق ظلم باشد چهارم مصنفین مذکور از فضلا و اهل اسلام ازیر انفسه ان علماء نصاری است مایل اسلام و ادبیت او را مخالف و ادبیت علماء تواریخ اهل اسلام باشد با تامل غلط سیدانیم معلوم که مصنف حیات افغانی از راه کلام عقیده سلامیه بر ادبیت او با وجود مخالف بودنش از روایت مورخین سلامیه تسک نماید و روایت او را بر روایت مورخان اسلام ترجیح میدهد قطع نظر از نسب کرسی امثالین نه قوم سادات مطابق مضمون حدیث شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چون کرسی نسب خود را از وجود شریف خود شمارستند چون بدانان که بعد بستم آنحضرت میرسدند میفرمودند ثم کذب النسابون انساب کرسی سادات هم فرق نبی آدم از عرب و عجمی تصور اند مصنف حیات افغانی را که ادب امر برین طعن زنی آورده که مخالفت جمیع اهل اسلام مورخین ایشان بر روی کار آورده هماکنون در عیب جوئی و طعن زنی کوشش نموده است اگر مراد او ازین کرد و فر تحریری دعوییه میدانی است باید که بهمان تشریف برده تصفیة جوش خود فرمایند ورنه از طعن خلل سلف عنان شیدیز زبان و قلم را انعطاف فرمایند از این قدر بر است باقی هوس است باز بر آدم بر سر مطلب بنجل این قوم سادات مشهور افغان قوم مختیار و ستویانی و اصل و اصل شیرانی و قوم شوانی و اصل قوم کاکرد و هندی و وردگ متعلق قوم کرمانی و خوند متعلق قوم دادمی سیدزی و اصل قوم ترین و غشین متعلق قوم میان و کوئی متعلق قوم منی است اگر کسی گوید که چون این نه قوم سادات در اصل سید شریف نسب اند و اهل اسلام هیچ نسب درین ملت بر نسبید فضیلت نمیدهند قطع نظر از آنکه در اول اسلاف این فرقه یا بیاعت جهل و بی علمی یا بیاعت آنکه افغانه از راه جهل و غرور سواد افغانه

احدی از انساب شریف و غیره در عزت توره افغانیه بر این بنیاد استند با راوه میل عزت مساوی افغانان رسم و رواج و تزویج و
 ازدواج و ربط و وصل با افغانان اختیار نموده تارک نام ساداتی شدند در نیوخت چرخ خود را باز سید میگویی مانند گویم سلاف این فرق
 در دفاتر خود نوشته با اولاد خود وصیت نموده اند که وقتی که از قبیل سادات خارج شده با افغانان پیوند نموده نسبت خویشی و
 راه در رسم انقیاد اختیار کردیم اکنون سید گویانیدن از طریق عقد موافقات احسان و در تراست پس بعد از این که از اولاد خود را
 سید گویاندا و از اولاد ما نباشد و نیز درین امر مخالفت قتل فضلا که الفاظ المشهوره فصل من الصمیم الشاذ واقع می شود و میگویی در عید
 قطع نظر از منته سابقه در نیوخت بملاحظه حالات سادات این مانده که با وجود حدیث صحیح آنحضرت السوال فل لو کان من الایون
 انغیا و فقر سادات در یوزه گرمی سوال را پیش خود ساخته پیش بر لائق و لائق از هر قوم چه شریف و چه ذلیل دست سوال میکشاید
 و هرگز از سوال مگدائی عاری ندارند و ازین سبب از اقوام را ذل حقیر تری نمایند عیسیت افغانیه هرگز گوارا نمیزد که افغان خود را
 سید گویاندا گردان از منته نیز همچون امی و انگلیز سلاف این نه قوم گردیده ترک ساداتی نموده افغانیت را اختیار کرده باشند بجا دارند
 و وجه قوی تر از همه جوده و ربان افغان شدن سلاف این فرق بغیر افغانه نیست که چون موشان اعلی ایشان بخاندانها طاعنه شادی
 نموده و اولاد و اخا و ایشان در میان افغانه تربیت یافته بعد بطوع از خاندان انحال کتخت شدند و لباس دسان افغانه متلبس و متکلم
 شده در نیکی بدی و زمینداری همیشه شریک افغانه ماندند و دیگر سید گویانیدن مناسبت استند و در آمدن مردم قبایل انحال خوانده شدن
 با لقب قوم انحال مرقیم است صرف الهام این قوم سروده شده چنانچه حسین کریمین رضی الله عنهم که فرزندان تون زهر و علی مری
 رضی الله عنهما بودند با وجود آنکه شاه اولیا سوگ آن و امام فرزندان زریه دیگر داشت بسبب آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم خیر الناس سید
 الانبیاء بودند چون حال دو امام بهم بود فقط ساداتی بآن حضرت تعلق گرفته دیگر فرزندان آن شاه اولیا علوی لقب شده خاصه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است انحال اب پس اگر عزیزان خود را به سبب خال منسوب استند که اعمی است قطع نظر از ان از
 نبی شریف که سید است بر شریف دیگر منتقل شده اند عیگاه زیاده آنوقت می بود که از نسب شریف نسبیل را اختیار میکردند
 چنانچه از نسل حضرت سرائیل اند و شرافت نسب سرائیلان را بنقول حق تعالی که یا بنی اسرائیل اذ کونتم علی التی انعمت علیکم
 وانی فضلتکم علی العالمین بظاهر است این فرق با وصف معروف مشهور بودن با افغانیت از صد سنین اگر در نیوخت قومیت
 مشهوره را گذاشته بقومیت اصلیه متروک از صد سال در او نیجه خود را سید گویانند هرگز پذیرا نخواهند شد بابران در سلسله چات و
 کرنی نامه انبساط از زمانیکه اجداد این فرق افغانیت را اختیار ساخته مشهور با افغان شده اند همراهی بزرگان خود و فقط خان بنشیند
 و پیشتر از زمانه مذکوره تا عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراهی ساداتی را در نیوخت سلف خود بدستور قدیم فقط سید را برابر نوشتن بحال خود
 میدادند بجهت قوم مذکوره قوم سیدری که از نسل سید در جمال نجاری اند با وجود اختیار نمودن تزویج و ازدواج با افغانه مگر متن لباس و
 لسان توره افغانه لفظ ساداتی را متروک ساخته و نیز دعوی ساداتی را بحال داشته ایشان بزرگان ایشان تا حال خود را سید گویانند و
 سید بنشینند افغانه نیز ایشان را سید گویانند و مینویسند اما توره افغانیه در رسم افغانیه را برابر معمول می اندازد اگر دیگر فرق نیز باین سبب
 می استند هرگز مصنف حیات افغانی و دیگر طعن پندان را جایی طعن نمی مانده چون فرق مذکوره تارک لفظ ساداتی گشتند عین جاییان را
 گنجایش عیب طعن دست داده حسب تقاضای طبع عیب و طعن پند در تحقیر حسب نسب ایشان نمودند خاصه اگر چنانچه از سلاطین افغانان
 بود می سوری تحقیق و تصحیح حسب این فرق که زمانه در او قبل از سلطنت ایشان گزیده انبوه گشت نه شامل جنود سلاطین مذکوره بودند ایشان

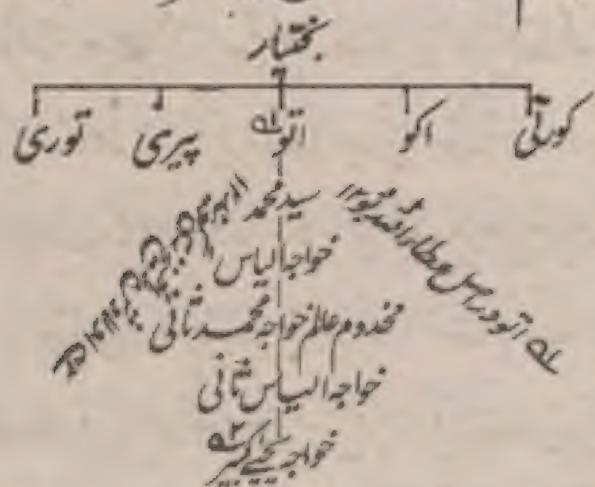
حکم شده بود که خود را موافق نسبت ریغ اصلی خود مید گویند اگر او نشان تمیل حکم آن سلاطین نموده و تقاسباتی را اختیار می کردند
در صورت نیز طاعنان را بجای اخذ و طعن می مانند چون آن بزرگان عمل برصیت اجداد خود نموده از تمیل آن حکم سر باز زده بران عمل نکردند
و سلاطین هرچوین نیز بنظر حقیقت نسبت اتی این طائفه بر تقاضا و اجراء احکام خود اصرار نموده و نشان را بر عاتق خود گذاشتند ازین سبب
تا حال بر قومیت افغانیه بحال مانند و بدانین نیز اسید نیست که ترک لقب و توره افغانیه نمایند طاعنان هر چه گویند اختیار دارند
اما در حقیقت طعن و نشان لغو و فصول است به قول شاعر

الشمس شمس الزمیرها الضمیر والعسل عسل و الزمیر عجل طعمه من فالا ضمیر

ه

اگر در سلسله شرافت کس است ز تقریر بنده در این سلسله

اول شجره نسب مختیار که در اصل سید شریف است صاحب افغان است



احوال تواریخی قوم مختیار بطریق اجمال و اختصار

بدانکه جوانی سید زاده سید اسحاق نام از قصبه اوش بنا بر تقدر روزگار غربت سفر اختیار کرده بکوه سلیمان سیده در مکاشیرانی آمده و از قوم
شیرانی عورتی شاه بختمی نام بقدر کج آ آورده از آن عورتی فتنه کشیده شده نامش ابو سید نهاد که رفته رفته به سبب غلبی طالع لقب شجاعت و رشده
و از شجاعت و بر بختیاری شهرت یافته و قصبه مندوی ابو سید لقب شجاعت بختیاری در مخزن افغانی و مدت سائر و فاضل از انساب تواریخ افغانان
بدینطور مر قوم است که سید اسحاق را بحالت طفولیت ابو سید حب الوطنی انگیز شده برخصت شهادتینان مع زوجه خود شاه بختمی و فرزند خود ابو سید
روان طرف وطن شده چون بیان ملک کرا که حال قوم شوالی در املک سکونت دارد و رسید بیمار شده از آن بیماری راه گرا که عالم بقاشد
و شاه بختمی مع ابو سید طفلک واپس ملک شیرانی آمده سکونت و وزیر و بعد چند میانی بن دوم بن چار بن شیرانی شاه بختمی بیوه سید
اسحاق مادر ابو سید را بنکاح آورده به پرورش او و فرزندش پرداخت در بحالت دولت و اموال میانی رو بترقی آورده و میانی این
معنی را ازین قوم ابو سید سید زاده اعتقاد نموده و از بختیاری خوانند و رفته رفته لقب ابو سید علی میر یافته موسوم به بختیاری و از بختیاری معروف
به بختیاری شده و آنچه مصنف حیات افغانی بتقلید روایت از بیل النفسین صاحب مورخ میانی قوم بختیاری را از فرقه بختیاری ایرانی تصور
نموده صاف غلطی کرده است که بختیاری فرقه دیگر و بختیاری طائفه دیگر است بختیاری محقق گفته و نخواهد گفت که بختیاری از نسل بختیاری
ایرانی اند و نه بختیاری ایرانی این امر را تسلیم نموده نه قوم بختیاری بختیاری و عامه نموده که قوم ما از نسل بختیاری است بلکه قوم بختیاری و اسلا

و قتی که واقع خطرناک شکر معلولان هر سه تن را در نمونه چنانچه نزدیک بود که هر سه تن بائمال حوادث شوند و خانان هر سه تن بخدمت
 سید موصوف آمده التجار دعا کردند و آنجا که بدعا آن سید بزرگوار دفع دفع گردیده از آنوقت محفوظ و منصوب شدند و هر سه
 تن سه دختران نامتخدا خود را پیشکش سید موصوف کرده و آن سید هر سه را بکاخ قبول نموده از آنجا که چهار فرزند را بخدمت رسید
 تفصیل تولد یافتند چنانچه اول ستوریانی از دختر سردار شیرانی بعد از آن مشوانی از دختر سردار کاکری نوبت دیگر در دوگ هندی هر دو تولد
 دختر سردار تن کرانی پیدا شدند و وجه تسمیه میر صاحب فرزند دختر شیرانی را بستوری فرزند صیبر و کاکری را بستوانی و در
 احد البالدان دختر کرانی را بدورگ چنان بیان نموده اند که چون کنیز کشت تولد پسر دختر شیرانی پسر صاحب او آنوقت میر صاحب
 تهیه داد نمودن نماز شام متوجه کعبه شد و دستاره روشن زهرا خواستری که از ستاره شام دستاره همان میگویند نظر
 میر صاحب بود چون ستاره را بربان پشتو ستوری میگویند میر صاحب فرمودند نام این فرزند ستوری باشد چنان هنگام رسیدن
 بشارت تولد پسر کاکری در دست داشته و در تهیه تحریر کتب بود چون آنوقت دوات پیش نظر بود و معلوم است که دوات
 بربان پشتو ستوانی میگویند آن پسر را موسوم به ستوانی ساختند و وقت یافتن فرود تولد در دوگ مرغ بطور پیش نظر ایشان میگردید بلکه
 را بربان پاری و در گ میگویند نام آن طفل را در دوگ نهادند و وجه تسمیه بنی مؤلف معلوم نموده اند تا تحریر شد بعد چندی که هنوز
 فرزندمان اربعه میر صاحب رساله بودند میر صاحب با جد و جد و حال عاید حال گشته عوارث اطفال را گذاشته و رونا و دست
 هندوستان شدند و هر یک از عوارث مع فرزند خود بخاندان پدر رفته و زیر سایه پیدان پوشش گذران می نمودند تا که اطفال هر یک سن
 بلوغ رسیده از خاندان انحال شادی نموده و نیز چون دختران ایشان پیدا شدند با خاندان انحال تختدائی آنها نموده و در تزویج از بیج
 و لباس و ساز و توره و دل و دل تر افغانان گشته مشهور با فغان گشته طائفه ستویانی اولاد ستوری بن سید محمد گیسو از محسوب
 شیرانی و طبقه شریب شد و طائفه ستوانی محسوب از تن کاکری و طبقه غوغشت گشته اولاد در دوگ هندی و اصل و اصل طبقه کرانی شدند اما
 میر سید محمد گیسو از چون از کوه شیرانیان برآمده متوجه هندوستان گردیده اول از فیض آباد خواجه حسین الدین ابوالحسن بخاری با جمیع
 بران یارت بابر گشت تعظیم شد و اول سلطنت سلطان محمد تغلق بدلی تشریف دند و سلطان محمد تغلق با جمیع حاکمان نظام الدین ابوالبرکات
 را بنیاز پیش نیامده چون میر سید محمد گیسو را زید بربان بادشاه گردون قار که میر سید محمد گیسو از تخت فرود آمدن و میر صاحب باب
 واعوا از تمام بالائے تخت نشاندند چنانچه در اخبار الاولیا انیفته مسطور است بعد از آن ایام از طریق رویا صالحان آمدن میر تیمور
 گورگان بدلی قصد رسیدن انوس با لایان بدلی خبر داده که با جمیع آن مولوی علار الدین گوالیری که از خلفاء پنجاب بودند مع آل و عیال از
 بدلی کوچیده بکالیفت و در کالیپی سکونت پذیر شد آخر بموجب ایام انجیمی بخدمت خواجه نصیر الدین محمد چرخ بدلی رفته و با حضرت
 بیعت نموده بعهده خلافت مشرف شد و در آن ایام بابر کلمات گستاخانه که نسبت پیر خود بربان آمده بود و او را حالت خیر
 روداده رو بکلیل نهاده مدت دوازده سال در کعبه کوهی بنحور و نوش بصوت مراقبه نشسته ماند و در آخر اتمام دوازده ساله
 شخصی که یک پسر داشت و آن پسر تقدر الهی وفات یافته و از غم و الم و والد و شیدا گشته رو بجهان نهاده بان کوستان دفر
 بر سر میر صاحب سید و همانوقت میر صاحب سر از مراقبه بالانمونه او را گفت چه کسی حاجت داری آن شخص گفت یک فرزند
 و شتم تقدر اوقات یافت از آنجا که با او محبتی زیاده از حد شتم از غم او دیوانه شده رو بجهان نهاده تا باین کوه درآمده بجنبه او
 تو رسیدم و از دیدار تو غم من یک گونگیکنی یافت میر صاحب فرمود برو فرزند خود را بیا که حق تعالی بدخواست این فقیر زنده است

چون آن شخص بخانه رسید فرزند خود را زنده یافت و زنده شدن فرزند مرده را بعلی میرزا صاحب پیش مردم اظهار نمود با شماع ایران
مردم قریب جوار که جو حق جو حق بخندست و رفتن آن غار کردند بعد از آن بیکوت در میان مردم شهر مهم امور شدند بعد وفات سلطان محمد تغلق
چون در سنه اثنین و خمیس بمقامه سلطان فیروز شاه پسر سلطان محمد تغلق با جماع مسلمانان استحقاق ذاتی بر تخت سلطنت نشست
و او اراکات تمام نسبت علماء و شایخ داشت در عهد سلطنت او میرزا صاحب این اهل دکن با مرشدی چون نزدیک شهر گلبرگ رسید پس
این شهر را دیدم و عرض نمودم نام این گلبرگ است فرمودند که نیست بلکه گلبرگ است که جائی خفتن بر خاستن است پس متصل حسن آباد گلبرگ خانقا
تیار نموده فرکش شدند و جو حق جو حق مردم بخندست و رسیده از زیارت بیعت او مستفیض بهره یاب شدند چون احمد شاه بهمنی در ششصد
و بیست و پنج هجری تحت نشین سلطنت دکن شد و پادشاه موصوف را نسبت علماء و شایخ اراکات تمام بود و خصوصاً میرزا محمد
گلیوز بود چه که قبل از تخت نشینی او را بطور پیشینگی فی ولایت خیرت نشینی داده بودند بنابر آن سلیس از قریات مقصبات را بجهت خانقاه
آنحضرت تعف فرمودند گویند که بعد شریف برمی بکن اقامت در حسن آباد گلبرگ صاحب دو اولاد شدند که مستحق وراثت او بودند یکی
و دیگر متنبه و عائلی پس حاجت بشیر کرد و او را متنبه و عائلی پس قصه آن علی بیگلر اجمال نحوست که روزی صاحب با فوق و جداستغراق در
در انحالت از زبان مبارکش برآمد که هرگز نیوقت درین تالاب غل غل نماید و فرزند ما است روز قیامت نیز بر مرده اولاد من ظاهر
ساوات حسینی سل خاتون زهرامش خواهد شد شخصی حاضر آنحضرت که از مریدان معتقدان خدا و ان خاص آنحضرت بود وقت حال
آنحضرت را حقیقت غنیمت دانست فوراً بآن تالاب آمده عوط خورده غل غل کرده و برین آمد آنحضرت فرمودند تو بیشک فرزند
من شدی بعد از آن آن شخص از فرزند آن متنبه آنحضرت قرار یافته اولادش اعلی نواسه و خاندان آنحضرت شدند مردم دکن این اولاد
متنبه آنحضرت ساوات تالابی گفتند و مثل اولاد صلیبی با استحقاق وراثت آنحضرت مخصوص شدند از قدرت الهی اولاد آن چهار فرزند
صلیبی آنحضرت که در عهد شباب از عورات افغانیه تولد یافته بودند و در ایام کثرت تمام یافته نسل هر یک گروه عظیم و قومی عظیم شدند چنانچه بالا
ذکر یافت مشهور با افغان گشته چنانچه تا اینوقت شهرت بر افغان از اندام اولاد آنحضرت موجود و چون که بعد انتقال آنحضرت بوراثت
جانشینی و استحقاق وراثت او در گلبرگ فایز گشت همیشه اشخاص معدوده مانده کثرت نیافتند و حق بجایه تعالی میرزا صاحب که دراز زیاده از
عمر طبعی عطا فرموده چنانچه بعضی مؤرخین عمر شریفش را یکصد و پنجاه سال گفته اند در شصت و بیست و پنج سنه هجری بر اینض رضوان فرمایند
ان تاریخ وفات آنحضرت ازین ابیات مسطور کتاب گلستان سرت ظاهر است

آنکه سید محمد شش نام است	بیگمان ایزد السلام است	عالمی را کشیده از چه آزار	برین بگسیوان در آزار
او ذوقیه بود یازدهم	که شده سید بحسب خنم	سال تاریخ او چو سال حجت	عقل مخدوم برین دنیا گفت

و آنچه مؤرخه نوشته که پدرش شمس سرهند اقامت داشته و آنحضرت از سرهند بدلی رفته بود ضعیف است زیرا که میرزا صاحب بطریق سیاحی از
ولایت ترکستان به ترکستان تشریف برده بودند و و تجمیلاتش بگسیود را از آن است که بر تخت سلطنت آمد و چون غلط اسمیله بر خاندان
نزدت میرزا اهل سنت جلال یافت اکثر سادات اسمیله آنمذ هب باطل گرفتند قلبیه از ایشان اجداد و اجداد میرزا محمد از آنجمله بودند و بر سنت
نبوی قائم مانده اما معاش خود در میان برادران تقلیدین بنحسب متشکل میدیدند ترک وطن نموده از ملکات ملک عجم با بجا در ولایت
توران ایران اقامت پذیر شدند و آن بزرگان و اولادشان گسیود را از مر سوم سیدتند از آن سبب ممالک توران ایران سادات گسیود
شهرت یافتند و نبوت انیمینی که طائفه سادات گسیود ساداتی اند و از نسل سید اسمیل اعرج بن امام جعفر صادق اند و مقصد کتاب و ضابطه

نیست و نابود شدن شاخ انگل تحریر نام این شاخ در شجرات نسب این فرقه متروک شده همچنان در شجرات پرنملی اسم شاخ پهنی متروک شده
 باشد چه بعد نیست نابود شدن آن شاخ تحقیق و تحریر نسب آن شاخ ضعیف نیست اما بر زبان خلایق تا حال همراه شاخ سومی نام پهنی
 همراه شاخ منگل نام شاخ انگل زبان و خواص و عوام است پس این معنی مصنف که قوم پهنی در آن زمان موجود بود و وجود و ارتقاء قبل از
 موت نمی باشد غلط و باطل باشد قطع نظر ازین از بعضی ثقات سموع شده که پهنی و منگل هر دو شاخ از اقوام قدیم اند اما بعد از آنکه جدا
 و قتال بنو چیان با پهنی و منگل انگل قوم پهنی قدیم و انگل که اندک بودند نیست نابود شده منگل باقی ماندند و این طایفه قلیل پهنی که همراه
 منگل در کوستان منگل موجود و مقیم است از نسل پهنی بن سید محمد گیسو از است که از دختر سردار قوم منگل طایفه کرمانی وجود گرفته
 بعد از آن کثرت اجبی یافته همراه احوال در نیکو مقیم و زمیندار شده اند و اینکه مصنف حیات افغانی اعتراض نموده که طرز تراکیب و نام
 وردگ میگویند که مایان را ملک مقبوضه حال سلطان محمود غزنوی بر سر آبادی داده است سلطان محمود چهار صد سال تخمینا قبل
 از سید محمد گیسو از گذشته است کلامی میگویم هیچکس از قوم وردگ که بهره از علم تواریخ و انساب شناسی واقفیت داشته نگفته باشد و نخواهد
 گفت که این ملک سلطان محمود غزنوی با سلاف داده است اگر جایی و نام واقعه از احوال علم انساب گفته باشند آن اعتبار ندارد
 چونکه در ابتدا خروج و تسلط سلاطین اهل اسلام بر ملک افغانستان و قتل و غارت و کفار هزاره و تاجیک و هفتادان اکثر پکنات
 و اراضیات متعلقه امارت قندهار و غزنی و کابل و ایران بے مالک مانده بعد از آن رفته رفته اقوام افغانه بر اراضیات میران آن
 ممالک قبضه و سکونت نموده اند مثل آن چون قوم وردگ بن سید محمد گیسو از کثرت یافته بر اراضیات واقع سمت شرق و شمال امارت
 غزنی واقع سمت شمال کوه لوگر سکونت نموده و اولوس غلزمی تاجیکان نیز فرقه را آستانه شریف نسب است ایزد او نشان و انبیا شدند
 بلکه در پانچا طر ایشان میگویند و بر وایام بسیاری اراضیات را آباد ساخته و بیات خود از حد غزنی تا حد کابل در آن محصور ساختند که
 تا حال بر آن قبضه ممالک اند و آنچه مصنف مذکور در کتاب خود نوشته که سید محمد گیسو از هم عصر با قرعصر سلطان بهلول سلطان
 سکندر لودی بوده بالکل غلط است که از عصر سید محمد در زمان عصر سلطان بهلول زمانه دراز زیاده از یک صد پنجاه سال بوده است
 و صاحب مخزن افغانی هرگز ننوشت که در محفل سلاطین موصوفین ذکر نسب توئیانی یا گنداپور یا پهنی یا وردگ شده بود بلکه ذکر منگل
 نسب اوست که معروف با افغان شده بودند تحریر نموده است بخوبی ثابت است که قوم خوندمی از سادات صحیح النسب و فافغان داخل
 و اصل قوم دادی طایفه غورخشت قبل از عهد حضرت اباالدین ذکر یا ملتانی بوده که از آن قوم حسن معروف با افغان از نسل خوندمی سجد
 غوث محمود رسیده به بیت خلافت مشرف شده بود و قوم بختیار بدست از عهد خواجہ معین الدین ابوالحسن بخاری ثم حمیری رحمه الله علیه
 از ساداتی برآمده معروف با افغان بودند که از قوم بختیار از شاخ انوخیل خواجہ قطب الدین بختیار کاکلی رحمه الله علیه بدست خواجہ معین الدین سید
 از حضرت خرقه خلافت گرفته اند معلوم که مصنف حیات افغانی از کدام طریق این اعتراضات واهی تباهی برپا نموده است چنان
 اقوام سادات شریف نسب سال قبل از عهد سلطنت سلطان بهلول و مشهور با افغان آنکه مصنف مذکور خیال نموده
 قوم گنداپور و وردگ هنگام تشریف آوری محمد بابر بادشاه بهندوستان هر یک در تعداد کرده اند و در تقدیر عرصه که از
 سید محمد گیسو از نام محمد بابر بادشاه بوده است اینقدر کثرت معقول نیست انتهای کلام میگویم مصنف مذکور محض لغو نوشته و بتانی
 برپا کرده است چرا که بخوبی ثابت است که قوم گنداپور در آخر عهد سلطنت شاهجهان هنگام قبضه و سکونت ایشان بر موضع
 روپری صرف اینقدر بودند که تقسیم گوشت یک گاو بهمن خجول رسیدن میتوانست از معلوم این خبر آفات از کجا آورده و آنچه نوشته است

که ازین اقوام جماعات عظیمه شامل عساکر بادشاهان لودی بوده اند تا کسی کلام این نیز دروغ است که در کتب تواریخ سلاطین هند و
افغانستان که پیشتر از عهد سلطنت لودیان بوده نیز در کتب تواریخ سلطان ببول و سلطان سکندر و سلطان ابراهیم لودی نام و نشان
از مردم گندهاپور موجود نیست غرض هر قدر که این صنف اعتراضات متعصبانه نموده غلط و فضول است و آنچه مصنف مذکور در افغان
و سماعین نسبت نسب افغان ایراد نموده مولف رد و جواب آن بر موقع خود در تاریخ افغانه تحریر نموده است و درینجا ذکر آن ضرور
ندارد و چون از رد و جواب مسطور به بالا فراغت نموده شد اکنون بذکر شجرات نسب چهار قوم و تواریخ هر یک بچون بولف معلوم
خواهد پرداخت *

ذکر شجره نسب ستوری بن سید محمد گیسو راز که اولاد شش ستوریانی و غیره اند

ستوری
ششمی مریشی تری لقب گندهاپور امرامیل همر

محل احوال پنج پسران ستوری بن سید محمد گیسو راز

بدانکه حقیقتی ستوری بن سید محمد گیسو راز رحمت الله علیه پنج پسر بزرگ اختر خانیچه تفصیل اسمی آنها در شجره صدر قوم شد عطا فرموده از پنج
اولاد چهار پسران ستوری که عبارت از ششمی و مریشی و تری معروف گندهاپور و امرامیل است مشهور گندهاپور شده و اولاد همر اگر چه در باب
همان خوانده می شدند اما در آخرت نام ششمی چهار پسر بنام ستوری و ستوریانی مشهور است و ستوریانی شدند و در وقت زنده در استعمال شهرت ستوریانی یافتند و
شاه چهار پسران و شجره گندهاپور بعمل آمده و تفصیل شاهی همر معروف ستوریانی علیحدّه تحریر نموده شد و کیفیت کثرت احوال سکونت ستوری
و پنج پسرانش نحوست که حقیقتی اولاد پنج پسران ستوری را بحین حیات ستوریانی کثرت بخشیده بود در حالت زندگی اوقاف می شدند و چون
زیرین در کوه شیرانی نداشتند بنا بران مالدار می بهم آورده هنگام زمرستان در کوه شیرانی می ماندند و وقت تابستان بطور ایلاق خانه
کوچی از کوه شیرانی رحلت نموده با فغانستان مغربی رفته از قوم بابوزی و لون بطرف قندهار قاصد منزل از قندهار مقام نموده
مال چرائی میکردند و دران اراضی چراگاه خود بنا بر آب و نوشی خود و اموال خود چاهها حداثت نموده از ان کار روایی قبائل خود و اموال
گوسفندی غیره می نمودند و آن چاه موسوم ستوریانی چاه گشته تاحال و ستوریانی چاه میگویند در زمانیکه مرغان قوم کشی خیل دولت خیل
به ملک شاه سکونت در بنداری داشتند سات بی بی امیره دختر ناکته شده رئیس قوم کشی خیل بر آواره جن شجاعت تری ملقب گندهاپور
فرزند ستوری که باین صفت در تمام تالان افغانه قرب جوار شهره آفاق و انگشت نمابود مفتون شده موافق مضمون بمیت

نه نه عاشق از دیدار حسیند با کمین دولت از گفتار خیزد

غالبانه از محبت و عشق او چون سپند بجزین و محبت آنکه همه خزان به سال انقوم آن دختر را بطنه عشق او مطعون ساخت از آنجا که آتش
عشق از بهریم طعنه زیاده ترالتنهاب داشتعل میگوید و در کمال فرصت دامن بهمت را بر میان بسته از زمین اندازد و نهاد سمت ستوریانی
چاه شده منزل بمنزل بنجانه تری ملقب گندهاپور رسیده و امن می را گرفته گفت که من سر خود را بنام تو تصدق کرده بذا می و دل خان
پدر را منظور کرده خود را نزد تو رسانیدم اکنون اختیار است که اگر مرا نزد خود نگهداری خواه بدست قاتلان پاسی تری گفت بنجانه دامن با

که تنی در عقد نکاح خود و همسرش ترا بدست کشندگان نخواهم گذاشت پس آن رخسار بجان او بخت است و در باطن هر داری
او بشکوه دیگر که از قوم شیرانی در جبال نکاح داشت فماتش نمود چون پدرش ستوری و دیگر قبائل پسران ستوری از بنگال مطلع شدند تری
را از بنگال بختن انبوت خانه را دس مانع آمده بر خراجش تا کینه نمودند علاوه او را گفتند که ما گروهی قلیل از قوم شما و سادات ایم
ما را توفیق بار برداشتن بدی تمنی کئی خیل میت اگر گرفته ماعمل نموده انبوت را دور کنی بهتر و نه ما بهمان تو بیزاریم پس ترا باید که از سبیل
ما برون فته هر طریقی که دلت خواهد بروی چون تری در باب بختن این عورت بیاعتناست شرم افغانی مجبور گردیده بران عورت
نکاح انداخته و مع هر عورت و وابستگان از ستوریانی چاه کوچ نموده بر زمین بسوسه تروی که دو سه منزل از زمین ستوریانی چاه
ست میماند و واقع است طرح اقامت انداخت و سبب کوچ نمودنش آن بود تا پدر و برادرانش نه پندارند که از بدی داسان
گوشه گرفته بلای خود را در گردن قوم انداخت تا بابت مقول از بیم بلا در بلا بودن بهتر است در زمین تروی ساکن شدند بخت
رسیده که وقتیکه تری مع عورات و وابستگان از ستوریانی چاه رخت بر بست بخت پسر بزرگوار آمده قد بسوی نموده شد
دعا کرد پدر بزرگوارش سه کلمات بر زبان آورده که از آن جمله سخن اول و آخر دعا و سخن در میان بدعا بود و آن سه سخن اینست تری
زوی گشت پورش به سر ده بدی به و خیزه پدولس تنه کش و ژوئی توره ستاوی منی سخن اول پشتو فارسی این است که تری نزد
من از که خود پر شوی یعنی کثیر الاولاد شوی منی سخن دوم که بطور بدعا بود این است که سر تو از بدی خلاص شود و سبب این بدعا
آن بود که آن بزرگوار از زمین بدی منع کرد و او ممنوع نه شد منی سخن سوم که باز بطور دعا است این است که در دو از ده تن از
اول شمشیر تو باشد یعنی در هر جا که جنگ باشد نام تو پیشتر بهادری و نام آوری از دوازده تن اول باشد چون که در وقت حشر ستوری
صوت بدو حال داشت این هر بدعا با بجا بخت رسیده تری نیز بملاحظه حال و وجد پدر لفظ دعا می گفتند پور را قبائل نیک گفته
بعد از آن خود را گشتا پور خواند و تمام مردم او را گشتا پور خواندند چنانچه اسم لقب بر اسم محفد او عا گشتا و قومش مشهور بگشتا پور شدند
گویند که گشتا پور و خوبصوت بهاد و بارعب متمول بود در زمین تروی تلافی نموده بصرف کار زیره کندیده آب آن بد
آورده زراعت آبادی نظیم آورده زیاده تر متمول و با توفیق گشت او را حق تعالی در اندک مدت اولاد و احفاد و اعتبار بسیار
مرحمت فرموده بنگله پسران ستوری سمیان شنجی و میر تری و امرا چون آبادی و مرفه الحالی گشتا پور و اولاد و احفاد و وابستگانش
دیدند و خواست اجازت سکونت قبائل خود بر زمین تروی از گشتا پور نمودند و گشتا پور درخواست ایشان را بخوشی منظور فرمود
بعد از آن هر سه پسران ستوری مع فرزندان عورات و اولاد و احفاد و اموال از ستوریانی چاه کوچیده در جوار گشتا پور بر زمین تروی
اقامت کردند گشتا پور را از اراضی و آب ملوک خود آن هر سه از زمین آب بنا بر کاشت آبادی حواله ایشان نموده آسوده حال گردیدند
و حال و حال اولاد گشتا پور شده اولاد هر سه مشهور بقوم گشتا پور شدند تا حال چنانچه سبلی گشتا پور شهرت بگشتا پور دارند
این هر سه گشتا پور خوانده میشوند حق تعالی گشتا پور بتجری بن سید محمد چهار سبلی که دختر بدین شرح مرحمت فرمود که بقوت خان از بنگالان شکم
مکمل گشتا پور شیریانی و ابراهیم خان حسین خان و فرزندان شمشیری و دختران شکم شمشیری که گشتا پور بکین جایت و شمشیری در خور
را بقتل کج سبلی جایتان بار داده سات جلی از جهان خان باری و فرزندی که سبلی ضحاک و سبلی بوجده جهان خان فلات یا بعد از آن سات کوره
مع هر دو طفلک ضحاک و سبلی بجهاد پدیده مقیم شد و هر دو فرزندان در حجر تربیت گشتا پور پرورش یافته و هم از قوم گشتا پور خدائی
آنها بعمل آمده صاحب بلاد شدند و نامیز از این قوم محسوبند بنگالیکه گشتا پور بکین جایت خود را ده تقسیم نمودن اراضی و آب تروی

در میان قوم خود و قدری زمین آب که برای معاش شخصی و میریزی و امر برادران خود و اولادشان قرار داده بود بدستور برایشان
بحالده شده دیگر تمام زمین علاقه ترومی آب که برادران در میان اولاد خود بدین شرح مقسوم است که یک حصه از جمله بنام خود مقرر کرده یک حصه
بنفوق خان یک حصه بر ابراهیم خان یک حصه حسین خان یک حصه بجران خان و ده یک حصه برای سمات خجی و هر دو پسرانش نهاده جمله
زمین آب بر شش حصه تقسیم کرد چون وقت وفاتش در رسیدن زیارت تمام قوم خود را بر سر ابراهیم خان فرزند کلان سمات امیر
نهاده حصه ذاتی خود را نیز بر ابراهیم خان داد از آن بعد سبب آنکه بنجله اولادش را بر ابراهیم خان بخانی قوم گنڈاپور و دو حصه بنیا و گنڈاپور
فاز شد قوم دله بر اهری را که از نسل ابراهیم خان رئیس مالک دو حصه بنیا و دونه نخت خوانند

ذکر سبب احوال حلاوطنی قوم گنڈاپور از افغانستان مغربی و پونده شدنشان

گویند چون نسل گنڈاپور بنکام اقامت بر زمین ترومی کثرت یافته و مردم مالدار شدند و آب زمین ترومی و پیداوار آن برای معاش
اوشان کفایت نمیکرد تجارت و پونده گری اختیار نموده نصف از هر یک نصف کوچی شده مردم کوچی اوشان وقت زرتان همراه
دیگر پونده گان کوچی بطریق تجارت و مال چرانی بدامان آمده وقت تابستان پس با افغانستان مغربی مراجعت نموده در علاقه
ترومی مقیم ماندند تا آنکه خورشید نام قوم لهون که آخر مشهور و چل گشت هنگام فرود آمدن کریمچات از افغانستان مغربی بدامان
تنگه کوه را که راه گذر پونده گان گنڈاپور و دیگر کوچیان بود بند کرده در آن تعلق شده خفت و گفت که زنان خوبصورت قوم گنڈاپور
مرا در کنار اگر گرفت ازین جایک سوزن نیست بر نخواهم داشت چونکه خورشید بست پنج برادر
داشت بنا بر آن اصرار اقامت افغانه بریدی او دل نهاد می شد و ترا صدی را از افغانه این سخن گویا بود که زمان افغانیه او را در کنار
گرفته از راه یک سوزن نهایت به تنگ آمده با وجود آن اصرار پیش قدمی نمود تا که مسمی بهادر خان ابراهیم را می شنید خیل بر سر
رفته و او را شمشیر بر میان دو دو قطعه کرده و نصف لاش را از آن تنگه یک طرف و نصف دیگر را بطرف دیگر انداخته راه را
کشاده ساخت که بعد از آن تمامی پونده گان از آن تنگه گذر نمود و طرف دامن رفتند الا قوم گنڈاپور که اوشان بمحاذ اینکه ضرور
تس لهون با تمام خون لهون لشکر بر قوم گنڈاپور ساکنان زمین ترومی خواهند کشید و از دامن مدد ما بقوم خود نمیرسد و این ملک
ترومی مراجعت نموده مقیم شدند و در میان گنڈاپوران لهونان کشید و قتال اشتعال یافته در نیر صحنه اقامت گنڈاپور مردم
عمران زری نیز اری نموده یک نخست پونده شده بدامان رفتند بعد رفتن عمران بیان بدامان چند سال در میان تس لهون و گنڈاپور
و خون جاری مانده آخر گنڈاپوران غالب آمده بسیار را از لهونان گشت باقی را از وطن اخراج نموده و لهونان پناه بقوم کاکر گرفته
طالب مدد شدند کاکران نیز باعث دو امریکه آنکه همسایه اوشان شدند و در ایشان نیز مثل کاکر از طبقه غوغشت بودند جمعیت
نموده هزار مردم بطریق مدد لهون داده بغیرم پورش بر قبائل گنڈاپور روانه شدند آنوقت سزار خان قوم گنڈاپور جبار خان و
جیل خان ابن خان احمد خان ابن خان بازک خان ابن خان ابراهیم خان بن گنڈاپور و چون جیل خان و قوش طاقت مقابله
و مقابله با قوم کاکر جمعی عظیم بودند در قوم خود گروهی قلیل بودند و دیده ترک وطن مناسب آنست که تمام قبائل گنڈاپور را از زمین دی
جلا وطن شده مع آل و عیال و اموال پونده گری و ایلاتی اختیار نمودند و بعد جلا وطن شدن ایشان مردم قوم لهون بر زمین دی
قایض شدند اما قوم مردم شاخ بارک خیل از قوم ترکی که خواهر را دگان گنڈاپوران بودند نصف لاش از لهونان گرفته بر

متصرف شدیم حالت غانی ملک جبل خان ابراهیم زری و زمانه پونده گری گنداپوران در میان پوندگان قوم کشی خیل دولت خیل
و تتور و یعقوب خیل و میان خیل و مورت شاخه های نوغانی که خان کلان شاهما سے مذکور شد بهار خان محتلمب خان زمانه خیل
بود و اقوام چنگی زمینداران و مالکان ملک روهری مناقشه بر میان آمده نوبت بکشتن رسید و خان زمانه خان باتفاق نوغانیان
و گنداپوران با بران و کاکران ایلاتی بسرم استیصال پرنگیان کمر بسته بعد محاربت پرنگیان را شکست داده در قلعه
ملک اوشان را محاصره نموده بهت بهادران قوم گنداپور و کاکرو با بری دروازه قلعه را شکسته بر قلعه ملک متصرف شد چنانچه ذکر
بهادری این سه قوم در واقعه ازین بیت مندرجه تواریخ خان زمانه غان واضح است

یکه گنداپور و دوم کاکری سوم آفرین باد بر با بری

و اقوام پرنگیان اکثر مقتول و بقیه السیف جلا وطن شدند و اقوام نوغانی چنانچه کشی خیل دولت خیل و تتور و خیل و یعقوب خیل
ارضیات و آبناک را بقایمین خود منقسم ساخته قاصد و مالک علاقه ملک شدند و موضع روهری که بمجموعه اقوام چنگی مسکن و بنیاد
طائفه سودپهی بود ویران و آباد ماند

ذکر اقامت قبضه گنداپور بر ملک وهری علاقه دمان

بعد سلطنت جهان بادشاه ملی در زمانیکه خان قوم کشی خیل دولت خیل خان زمانه خان قوم کشی خیل نور خان میخیل خیل بود
در عهد غانی جلیخان ابراهیم زری در میان قوم موت و قوم کشی خیل دولت خیل قاصد ملک نراع و مجاد و بیان آمده قوم موت
غلبه یافته خان زمانه خان و کشی خیلان دولت خیلان را مع آل و اطفال از ملک اخراج نموده بر حصه ملک شان قبضه نمودند و کشی
دولت خیلان بمقام دهره درجوار یعقوب خیلان اقامت نموده چونکه دران ایام کرسپات پوندگان قوم گنداپور موضع روهری ویران
و کوک کشته بجای تار و دسانوان از آن داشتند خان زمانه خان بصلح بی بی لادو زوجه جمیده و خیل خود باتفاق آن عورت رشیده
و زیرگان قوم کشی خیل دولت خیل بطور زناوات میلند و جبل خان ابراهیم زری خان قوم گنداپور آمده زوجه را بنجای جلیخان فرستاده خود
برچونک و فروکش شده التماس اخوت و امداد نمود و جلیخان التماس و راقبول نموده او را رخصت داد و زوجه با لشکر قوم گنداپور
بنداد رفت بشمول خان زمانه قومش با مورخان جنگ سخت نموده و قتل نمودن دمان پسر قوم تتور مورخان شکست فاش خورد و مع
اموال و آل و عیال از ملک خارج شده با نظر سلسله کوه پیرو رفتند و گنداپوران خان زمانه بر ملک که قبضه و تصرف داده پس
بکرسپات خود آمدند چون وقت رفتن کرسپات از دمان سمت افغانستان مغربی نزدیک سید و خان زمانه خان معلوم شده
بود که قوم موت بعد رفتن کرسپات گنداپور سمت افغانستان اراده و عزم پورش بر ملک مصمم دارند لهذا خان موصوف
بالی بی خود و سرداران قوم نوبت دیگر از جلیخان فتنه از التماس اقامت و با قوم گنداپور بر موضع ویرانه روهری تکیه
کرده و از اخراجات جلیخان و قومش تا عرصه مذکور برگردن خود قبول نموده و جلیخان قومش این خان زمانه جان را نیز بنظر خود
بعضی مردم و تجارت و مالدار قوم گنداپور را که ماندن نتوانستند اجازت رفتن سمت افغانستان مغربی داده و خود مع تمامی باقی قوم
خود بر روهری متفرق شدند و خان زمانه نزد اوشان اخراجات معقول فرستاده علاوه از آن از ملک کاشتکاران مع کلبه
و تخم فرستاده آب نیلوار را بالا نموده بسیار از اراضیات روهری را بگنداپوران کاشت فرمود و غرض آنکه شاید این قوم از

حاصل شدن قوام زمینداری آگاه شده لکن ابراقاست زمینداری شوند انقصه بن ندیرخان زمان کماحقکارگر گردیده بر درایام
رفته وقت تمام قوم گنداپور تقسیم سکونت پذیر و هری شدند و مردمان اسلحه بند قوم گنداپور در تعداد و کثرت آن قدر بود که چون
گاده اکشته مرد و تقسیم می نمودند بهر کس حصه میرسید چونکه درایام پونده گری بسیار از افغانه اقوام دیگر چنانچه شیرانی با بری
و غیره بطور بسیار شامل کیر پات گنداپوران بودند و در غم خوشی و جنگ و صلح این قوم با اقوام دیگر شریک شامل بودند هنگام
تقسیم و هری آنهم را چنانچه تفصیل آن در شرح تقسیم و هری خواهد آمد حصص آنند مگر قوم عمران زری که از زمانه بدی حدل این
جدا شده زفته در وقت قبضه نمودن گنداپوران بر ملک و هری نیز شامل نبودند بلکه دران ایام باز در دیایه با سنده به مقام چاه
گدائی علاقه میانوالی نیازیان سکونت اقامت داشتند و یک حصه ندادند و طریق تقسیم اراضی آب و هری در میان خود بدین تفصیل نمودند
که دو حصه از ان جلیخان دیگر برابر میان چنانچه یک حصه بخانی و یک حصه بنیاد برادرسی و یک حصه ند حسین بی و یک حصه ند یعقوب بی
و یک حصه از ان ند خوبی زری اولاد سمات بی بی خوبی و یک حصه از ان فرزندان شیخی و مرثیاد و سایر اقوام افغانه شامل این قبائل
جملة شش حصه مقرر ساختند و بمجله اولاد ستوری خاندان امانجیل و از افغانه غیر اقوام شتخ انزی و پورخیل که از قوم شیرانی بودند
شامل ند نیادی بر اهزی قوم مو شیرمی که نیز از قوم شیرانی بودند شامل ند حسین زری شده و قوم خدر زری و سفر زری را که از طایفه
شیرانی و بایر بودند و نیز طایفه جعفر زری و کت زری را داخل شامل ند شیخی و مرثیاد که از زمانه درسی پاره گشتند کردند
و کل آب درین رو هری را بر شصت کشته تقسیم کرده هر یک کشته را دو صد و دوی مقرر ساختند و کشته عبارت از حصه کلان و دوی
عبارت از حصه خور و است که فی ند ده حصه کلان و دو هزار حصه خور و باشد دیگر احوال و افعات و آبادی مواضع این قوم در
ذکر احوال ریاست این قوم شرح و اعلی سبیل الاختصار مرقوم خواهد شد

شجره نسب قوم گنداپور

گنداپور

یعقوب خان اولادش یعقوب بی
خان ابراهیم خان اولادش ابراهیم بی
حسین خان اولادش حسین زری
عمران خان اولادش عمران زری
سمات خوبی اولادش خوبی زری
دری پاره مژنت

شجره نسب یعقوب بی فرزند گنداپور

یعقوب بی

سروان خیل شامخیل رها خیل پیر خیل احمد خیل خوانجیل قدیم خیل راژ زری

نخیل منیر خیل امتیاز خیل شکیل بهادر خیل محمد خیل ادین خیل انجیل دایم خیل جی خیل علی خیل مالی خیل پهل خیل کنجیل

بدانکه بمجله تمامی شانها مندرج به صدر صرف قوم راژ زری وصلی است و اصل این راژ زری از اقوام پوسف زری است

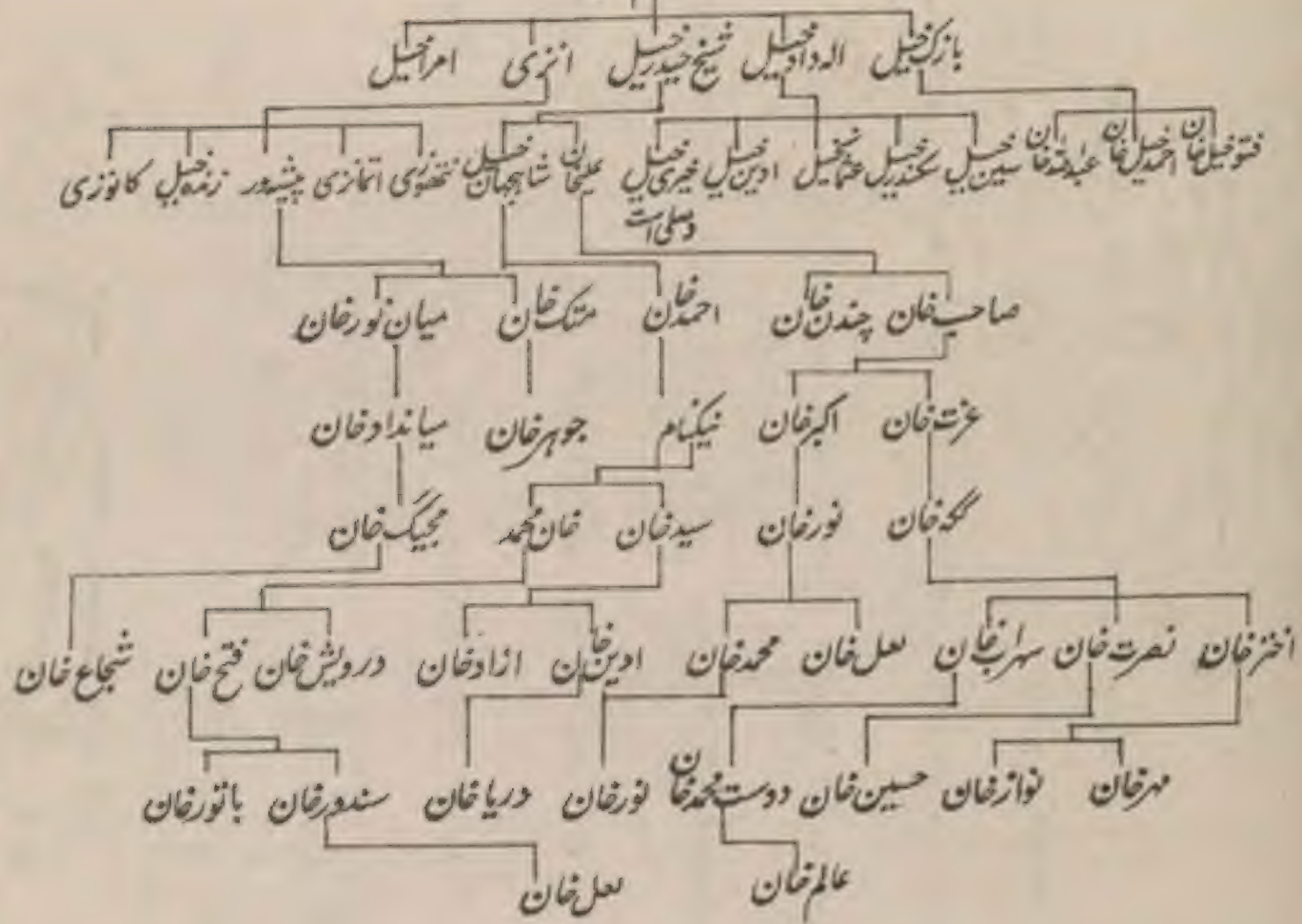
سورث اعلی این طایفه شخصی از طایفه راژ زری از اصل پوسف بی بوده که بوقت پونده بودن اقوام گنداپور بسیار و شامل یعقوب بی

شده اولادش بوقت تسلط و قبضه قوم گنداپور بر ملک و هری نیز شامل ماند بوقت تقسیم شدن ملک و هری این قوم نیز از

یعقوب بی محسوب و حصه از ملک آب و هری یافتند

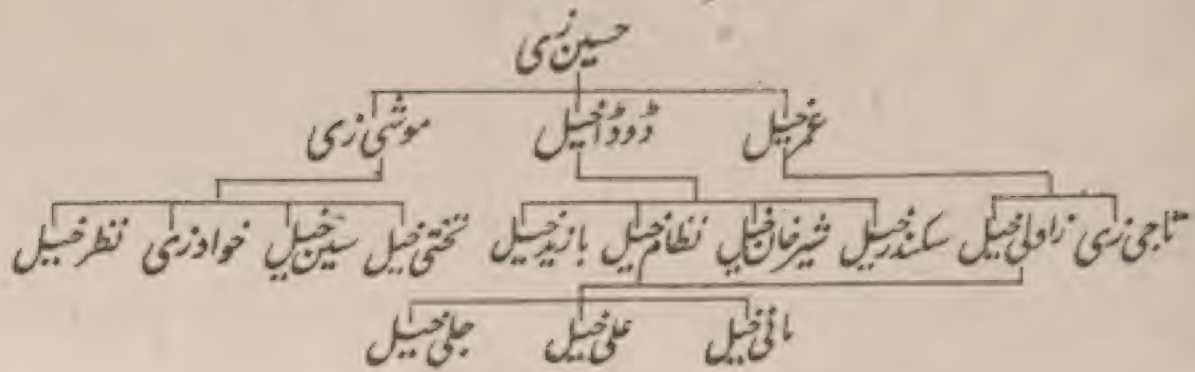
ذکر شجرہ نسب اہم فرزند اول گنڈاپور رازی بی بی امیر خان قبائل گنڈاپور

برای همزی



بدانکه خیل شایه تله بر اهزی شاخ امرا خیل و صلی است چسکه امرا برادر گنده اپور است پس اولاد او برادرزادگان نبی گنده
 پور باشند و شاخ اهزی نیز صلی است چاهزی از قوم افغانه شیرانی است هنگام پونده گری شامل کرسپات حسین بی بود و موشی
 که آن نیز از قوم شیرانی است شامل کرسپات بر اهزی بود و برقت مقسوم نمودن ملک و هری بر اهزی حسین بی این و شاخ
 و صلی را با هم مبادله نموده اهزی شامل بر اهزی و موشی زری شامل حسین بی گردید قوم بر اهزی شاخ اهزی امرا خیل هر دو را پنجم حصه
 از کل نیادله بر اهزی داده حسین بی نصف از بنیاد نه خود موشی بی داده بنا بر حساب مردم شماری حصه یازدهم را از نصف
 موشی زری وضع نموده آن نیز داخل نصف بنیاد حسین زری کردند و بنجله شاخ کلان باز کخیل قوم بوری خیل نیز و صلی
 در اصل از قوم شیرانی است که وصل و شامل شاخ باز کخیل شده این شاخ را سوم حصه از بنیاد شاخ موسوم درسی پاره که عبارت
 از سیدالخیل و خولت خیل و عبد زری است بر بوری خیل داده اند چنانچه عبد زری یک حصه سیدالخیل و خولت خیل یک حصه بوری خیل
 یک حصه مقرر شده است و بنجله شاخا که اولاد خیل شاخ خیر خیل و صلی است این گروه اولاد سنی خیر خانه زاد الوداد است الوداد
 او را از بنیاد خود سه حصه بچار سپهران صلی خود که عبارت از سین و سکندر و عثمان و ادین است داده و یک حصه به سنی خیر عطا نموده
 بود و بنجله شاخا که اولاد خیل شاخ تقصو زری و صلی است این شاخ اولاد تقصو نامند و است که الوداد او را مسلمان ساخته به فرزند می گرفته
 بود و اولادش را حسب کثرت اولادش حصه از بنیاد خود داده وصل و داخل بنیاد داخل شده و شاخ اتمان زری شامل شاخ الوداد و
 نیز و صلی است در اصل از قوم پوسف زری است که در زمان سابق شامل اولاد الوداد مانده و او حصه داده و شاخ پیشه و نیز و صلی است
 و این شاخ از اولاد شخصی غیر قوم پیشه جوانان است وصل و شامل اولاد شیخ حیدر گردیده بصرف از حصه از بنیاد پیدا کرده اند در وقت
 از تله بر اهزی از شرکان شیخ حیدر خیل محسوب اند

ذکر شجره نسب بنی سینی

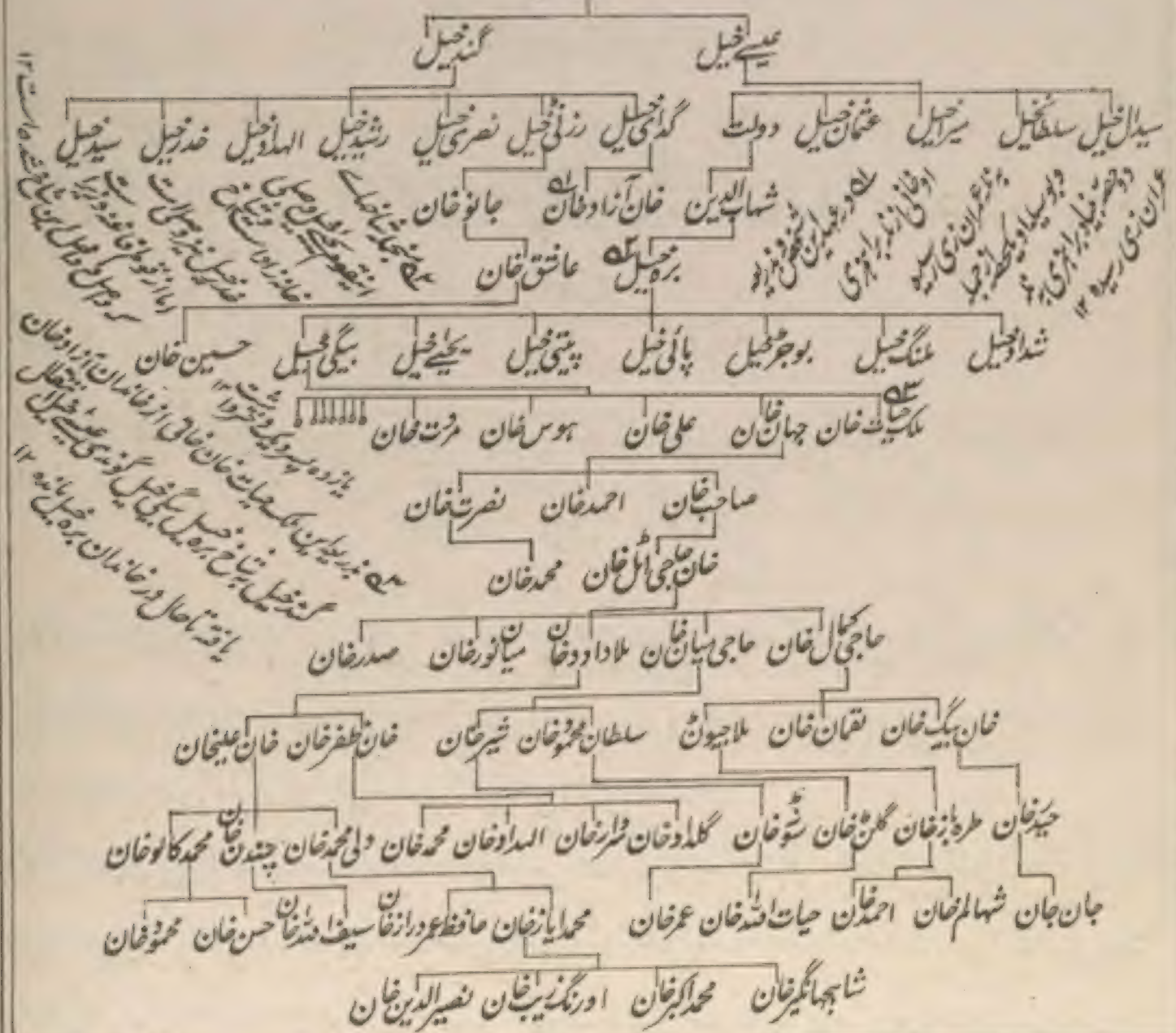


بنجله شاخا سینی زری قوم موشی زری از روی نسب اصلی از قوم شیرانی است در قدیم شامل تله بر اهزی بود هنگام تقسیم ملک
 سینی بی این قوم را مبادله قوم اهزی که آن نیز از قوم شیرانی است از بر اهزی گرفته و حصه بنیاد چنانچه در صدر سطور است باین قوم
 داده و بنیاد و برادری شامل نه حسین بی شدند و اهزی شامل بر اهزی گشتند ۱۲
 بنجله شاخا سینی بی دیوانه خان ملقب دیوانه شاه از فرخ عمر خیل شخصی بزرگ صاحب لایت بوده و در عهد احمد شاه بادشاه ابدالی در بر
 فوج سواران ایل قوم گنده پور در غزوات هندوستان همکاب بادشاه ممدوح مانده و بادشاه موصوف او را باعث بزرگی ولایت
 و افسری قوم گنده پور عزت و حرمت تمام نموده شد در رقوبات شاهی مخاطب خطاب عالیجاه رفیع جایگاه دیوانه خان فغان پور

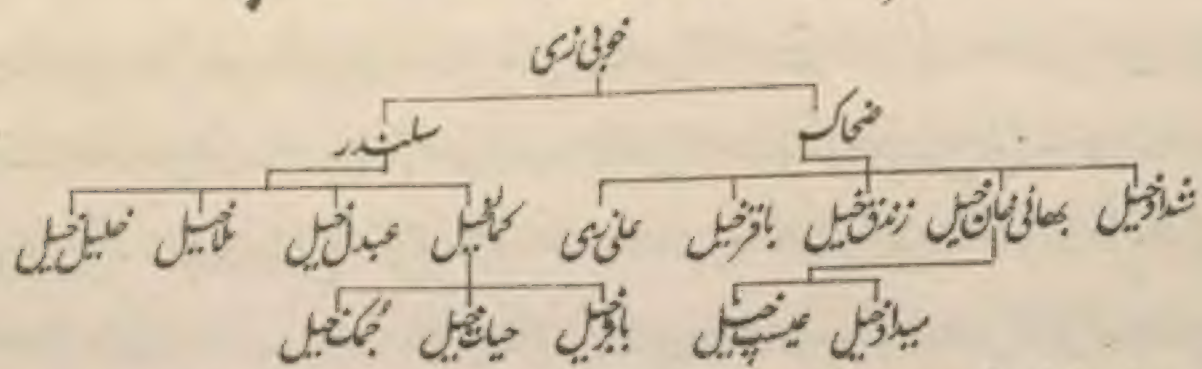
بود و قوم گنداپور نیز در حضور بادشاه موصوف از همه اقوام افغانه دامان عزیز تر بوده از نهایت مهربانی که نسبت انیقوم داشت
لفظ گنداپور را که در تحریر مجانبست با لفظ گنداشت مبدل با فغان پور فرموده در رقعات شاهی بجای گنداپور افغان پور
نگاشتن و بادشاه موصوف حقیقت شرافت نسبی سیادت انیقوم و عرف انیقوم با فغان شریک معتقد بود و بیاعت معروف بودن با فغان
شریعی بیاعت انشعاب تن شیرانی او شان را برادر خود میفرمودند و شجره بودن انیقوم از میر سید محمد گیسو باز به شهادت قهری
خود و از آئین دولت تصدیق فرموده تفویض یوانه شاه فرموده بودند که تیمور شاه فرزند او بحالت جذبک ترا سوخت و نوبت بم
چون احمد شاه ابدالی در سال هجری یک هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری بعزم جنگ با قوم مره به هندوستان رفتند و یوانه شاه با فغانی
یکصد و پنجاه سواران گنداپور شایسته زره پوش بهر کباب و شاه بودند و چون در جنگ مره از سواران گنداپور بهت و هلاکت
نمایان وقوع رسیده خصوص از هوس خان ابراهیمی بادشاه موصوف پیش از پیش انیقوم را معزز و مکرم داشت و از همه بمان افغانه
دامان گرامی تر ساخت. بهر ان سفر دیوان خان ملقب یوانه شاه از عالم خانی انتقال نموده و بادشاه لاش او را در تابوت نگذاشته
حسب سبب گنداپور ان حاضر ان خدمت بدامان فرستادند و گنداپور ان او را در کوستان افغانه و هر سری مدفون ساختند و مرارش معروف
و شهنواست بهر اوقات بهار مردم آنجا بطریق زیارت میبردند و مرارش میروند و سواران ایل گنداپوری بادشاه مدوح هوس
براهیمی را همیشه ملازم رکاب فرموده که او هم همراه بادشاه بحالت سفر وفات یافت

شجره نسب عمران زی بن گنداپور

عمران زی

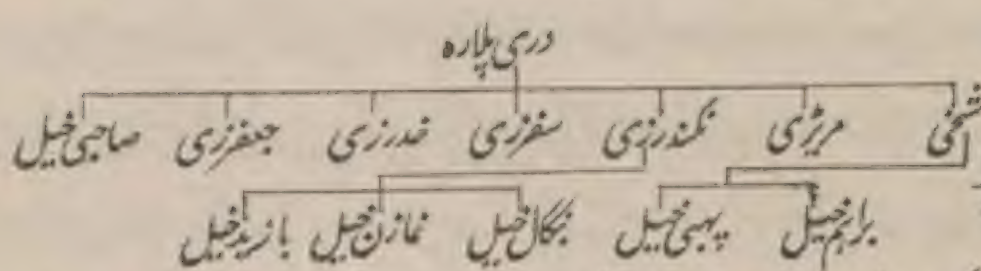


ذکر شجره نسب خویزی نبت گنداپور



بدانکه این نسل تمامی که ششم گنداپور است دختر زادگان گنداپور اند که مری خویزی بود و از نسل جهان خان قوم با براند نام است
خویزی شهرت یافته مشهور خویزی می شدند و گنداپور و نیز بعد از و پس از ایشان را از قوم خود محسوب نموده او شان را ششم
از بنیاد داده و از برادران و شیرکان خود قرار داده اند و اصل از افغانه با بری اند و موجب نسبت با درسی گنداپور و اصل با فیه اند

ذکر شجره نسب سی پلاره معروف گنداپور



بدانکه سوائے جعفری دیگر تمامی شاخ پنج گانه از قوم شیرانی و با براند جعفری را بعضی مردم از قوم افغانه جعفری و بعضی از جعفران
نام تصور نموده این شاخها را بهنگام تقسیم ملک با قبائل شخی و مریزی شامل نموده حصه بنیاد داده اند و نام این نسل در سی پلاره
نماده اند و شخی و مرزی اصل سید و دیگر چار شاخ از نسل شیرانی و شاخ پنجم از نسل جعفری یا جعفر اند این پسر شدند ۱۲

ذکر احوال محل خانی ریاست گنداپور

بدانکه از ذراحوال تواریخی این قوم که سابق تحریر یافته ظاهر است که تری معروف گنداپور چون نزدیک فوات رسید تارخانی و حصه
با برهمنیان مورثا علی ندر برهمنی عطا فرموده و بعد فوات او با برهمنیان تمام قبائل گنداپور را به حصه بدی ریاست
را به وضع رقومات اخراجات خانی از همان داری خرج همت قوم با بنیاد داران ندر برهمنی موافق حصه بنیاد تقسیم میکرد و نسل
قبائل گنداپور و مالدارسی مکتب او شان به عهد سدا و روز بر قدرتی کرده تا آنکه وفاتش نزدیک سید قبل از وفات دستار ریاست
حصه ریاست را به مجله فرزندان خود بیا زک خان که فرزند رشید و لیت او و مورثا علی شاخ بار خیل است مرحمت نموده از عالم فانی
بالم جادوانی انتقال نمود بعد وفاتش فرزندش خان بازک خان مثل پدر با برادران تمامی مردمان قوم گنداپور طریق خلق نیکی سکوا
داشتند و در عهد او تعداد قوم گنداپور از عهد غانی پیش زیاد تر گردیده پیش آنکه جانشین خود مقرر کند وفات کرد بعد وفات
بازک خان باتفاق تمامی اولادش اتفاق تمامی گنداپوران فرزندش مستح خان بدستار و حصه ریاست فائز شده و نیز
طریق نیکی و اصلاح با برادران دیگر بمقام اقمی ملحوظ داشته در باب سچ کردن پیدا و حصه ریاست مقرر می نمود

در عهد او آنچه دعوی قوم کشی خیل بایشتم بی بی امیر و خانزادی کشی خیلمان نسبت گشت پوران شده می آمد صلح تصفیہ یافت فتح خان عورت نامکند ایکه دختر صلیبیه خود و دختر سنی یگانه خاندان الداد خان ابن ابراهیم خان رئیس قوم کشی خیلمان داده آن بدی صلح مبدل گردیده و آن بدی و عقیقه را بر سپاه او ساخته بواژه فرستادند و ایشان را به دختر فتح خان از اسیر و افتادہ فوات کرده ہمدان مسلک او را مدفن ساختند و دختر الداد خان سلامت بواژه رسید چون فتح خان فوات کرد بعد فوات و اتفاقا فرزندان برادران تمام معتبران قبائل شش گنداپور دستار ریاست بر سر آمدند فرزند بازگخان برادر فتح خان و دختر دستار و حصہ ریاست گردید و در عهد ریاست او مرغان گنداپور آنقدر بسیار و مالدار شدند کہ کتاب زمین تروی بے معاش و نشان کفایت نمیکرد پس از ہند چند قبائل ایلاق و پوندہ گرمی معاش بطور سیاه خانگی و تجارت و مالچرائی اختیار ساختہ مثل دیگر پوندگان وقت زمستان بلمان فرو و آمدہ متصل کوہستان مقامات روہڑی کوٹ کسندہ روہڑی و لوٹی و رود کوٹ و سانوان اتراک نمودہ ایام زمستان را تجارت و مالچرائی بسر می بردند و وقت تابستان با فغانستان مغربی رفتہ در علاقہ تروی و بابوزی بسوان اقامت و مالچرائی می نمودند چون خان احمد خان وفات کرد پیش جیار خان معروف جبلیخان موافق وراثت و استحقاق خان قوم تھر مختار و دستار و حصہ ریاست شد چون در عهد او اکثر گنداپوران ایلاق و پوندہ گرمی اختیار ساختہ جبلیخان نیز مع آل و عیال ایلاق پسند نمودہ ہم بحالت ایلاق و ہم بحالت قشلاق باہتمام و انصرام اموات ریاست قوم مصروف می ماندند تا آنکہ بحالت قشلاق دامان بخت اول شہباز خان معروف خانزمان خان رئیس قوم کشی خیل و دیگر شاخہای نوحانی را مدد داده چنانچہ از بہت مردانہ قوم و قوم کاکڑ و بابڑ و دیگر نوحانیان خانزمان اقوام بزرگی و سور و پسی را از ملک شانک روہڑی اخراج نمودہ بر علاقہ تاک قابض و مالک گردیدہ تاک را در میان قوم خود و دیگر اقوام نوحانی قسمت کرد و بہت دیگر بعد چند سال چون قوم مورت بزخانزمان خان قوم و غالب شدہ او را مع قوم از تاک اخراج نمودہ بہ دورہ وقت و از انجا بطور نزوات نزد جبلیخان آمد و جبلیخان مع لشکر گنداپوران بہ دورہ وقت و مورتان را شکست دادہ خانزمان قومش را بر تاک تسلط داد و بعد از آن چنانچہ شرح آن سابق مرقوم شد جبلیخان مع قوم گنداپور در سنہ یکہزار و نسی و ہشت ہجری در عهد بادشاہی شاہجہان بادشاہ دہلی بر موضع روہڑی کہ دیران افتادہ بود اقامت اختیار نمودہ از آن باز قوم گنداپور را تاک قبضہ زمین علاقہ روہڑی شدند بعد از آن ایضا بہ خانی جبلیخان ابراهیم خان غیرہ چارہ فرزندان خان نور خان سید خیل سردار و خان قوم میان جیل کہ بعد مراجعت از تاک وصولی حق زمیندارہ پوے بنیادی قوم میان خیل واقعہ تاک از خانزمان سردار تاک بملاقہ روہڑی رسیدہ با تمام ششام سی باہمی ایشان و گنداپوران ہنگام رفتن طرف تاک درین وقت مال گاوی گنداپوران روہڑی را حی کردہ و زراعت بنہ جو قوم گنداپور را بضرر شمشیر تلف کردہ بہت دشابین و ہنہا شدہ فتنہ و مردم قوم گنداپور بطور چینیہ بتقابلہ شان ہمدان ایشان سیدہ با ایشان مقابلہ آراشد و ایشان را شکست دادہ ہر چہا خان میان جیل را بقتل رسانیدہ آل مویشی خود را واپس ساختند و بنا بر وقوع این واقعہ نور خان سردار قوم میان خیل تمام اقوام نوحانی و غیرہ پوندگان بلتھ متنی را سوائے خانزمان خان قومش کہ در میان ہر وقت نشستہ با حدی و ادب مناسبانستہ با خود متفق ساختہ و لشکر عظیم جمع آورده با تمام سپہان بر سر شہر روہڑی رفتہ قوم گنداپور را در کوٹ روہڑی محاصرت نمود کہ آخر کار بعد کشتن خون بسیار کزیادی شمشیرگان مردمان بیوفی میانخیلان و دیگر پوندگان بوقوع رسیدہ خانزمان خان مع معتبران قوم بروہڑی رسیدہ در میان ہر دو قوم بدین شرح صلح قرار داد کہ قوم گنداپور بر یکسال از موضع روہڑی جلا وطن شوند و قوم میان خیل موضع روہڑی

بیدار خون چهار خانان خود بسوزانند و برین شرط قوم گنڈاپور مع آل و عیال و اموال از روٹھری برآمده بمکمل بنون فتنه در جوار
 بنوچیان قوم امیری مقیم شدند و میان جیلان موضع روٹھری را سوختند و شب و شب بعد انقضای کمال قوم گنڈاپور از ملک بنون پس
 به موضع روٹھری آمده بر ملک روٹھری بدستور قدیم قابض و ساکن شدند که بعد از آن تازمانه مولف قوم گنڈاپور بر روٹھری برابر
 قابض است بهم در عهد ریاست جیخان قوم گنڈاپور آن موضع موسوم لوئی را برکنار آب و دلوئی آباد ساخته ملکیت اراضیات متعلقه
 موضع لوئی بر شش تن حصه مساوی موافق روٹھری قسمت کردند بعد از آن جیل خان بهجده سلطنت عالمگیر در گنڈاپور بادشاه دہلی
 بحین حیات خان زمان خان فوت شد و فرزندش نصرت خان موافق خن وراثت باتفاق قوم مختار و تار و پید و احصیه ریاست شد در عهد
 ریاست نصرت خان براہڑی صاحب خان چندین خان براہڑی شیخ حیدر خیل مع درگاہی خان بلوچ از دست فرمان قوم باہڑ قتل شد
 و براہڑیان گنڈان پوران بارادہ این انتقام جمعیت نموده قوم باہڑ را در قلعہ موسوم و لیٹری محاصره کرده و براہڑیان در حمله نمودن بر کوٹ
 و لیٹری بر دیگر گنڈاپوران سبقت جستہ درین پیشدستی اگرچہ نام وری حاصل کردند اما مردم بسیار از مذخوری و ضائع ساختند بعد بر دشمن
 نقصان بسیار بقلعہ در رفته سوائے عورت و اطفال و آنحسان که از کوٹ و لیٹری برون شده گریختند تمامی مردمان اندرون قلعہ را
 قتل رسانیدہ فستج و فیروززی باز آمدند و از بنوا قلعہ بسبب آنکه اکثر کشتہ مردمان کار نمہ براہڑی هنگام یورش بر قلعہ قتل رسیدہ
 مردم نہ براہڑی بسیار قلیل و کمزور شدند بہم در عهد خان نصرت خان حسب التماس تمام قوم گنڈاپور نصرت خان عمران زیان را بجای
 سکونت در موضع روٹھری عطا کردہ و گدائی خان گنڈیل کہ خان تلمی شایخا نامہ عمران زری بود مع تمامی عمران زیان از چاہ گدائی والد
 واقع قتل کوچ نموده بموضع روٹھری آمدہ ہمراہ گنڈاپوران آباد شدند اما حصہ بنیاد نیافتند ایضا در عهد خانی نصرت خان مردمان نہ
 براہڑی را باہم اختلاف و نموده بعضی رفیق خان جوڈی و بعضی دشمن او گردیدہ اختلاف شان روز بروز در ترقی مانده تا آنکہ مردم پنج نہ
 گنڈاپوران بشمول نصرت خان براہڑیان بر خلع نصرت خان از خانی اتفاق نموده و ریاست خانی قوم را جمہوری قرار دادہ بالاتفاق
 از او خان گدائی خان عمران زری گنڈیل با خان قوم و عیال خان عمران زری عیال بر خیل و جوڈیل و جیلوشتی قرار دادہ و دو
 شخص تندر متعبر از مذمت انتخاب نمودہ خانی تمنی قائم کردند بعد خلع نصرت خان خانی از براہڑی عمران زری متصل شد اما دو حصہ بنیادین
 روٹھری و دلوئی بدستور برابر براہڑیان بحال مانده بعد خوف شدن خانی آن را بحصص مساوی در میان خود موافق ملکیت دوسمی تقسیم
 ماندہ شرح اسامی عمدہ داران ریاست این قوم نحو می بود کہ رئیس خان اول تمام قوم را خان نام نہادہ و دو شخص منتخب ہر نہ را کہ صاحب
 و اعتبار بودند معرکہ نام کردند و این مردمان معرکہ در عزت اختیار رؤسا و مجوم تقریر بودند کہ بغیر اتفاق کے ایشان خان را اختیار جاری
 نمودن هیچ کار ملکی و مالی حاصل نبود و آن شخص صدر را کہ بعد از خان بالاتفاق انتخاب نموده بلای نظم و نسق امورات ملکی و مالی و اجرے
 احکامی کہ از خان معرکہ باتفاق کے نفاذ می یافت چلوشتی کلان موسوم کردند یعنی نائب خان معرکہ و آنچہ از ہر قوم و ہر شاخ چندین
 اشخاص را انتخاب نمودہ بلای اجرے احکام تمنی قرار دادہ بودند و میدان آن اشخاص را چلوشتیان خورد میگفتند مثلاً آنچہ موافق حکم خان
 و معرکہ بلای سزا جرایم نو جدرسی چنانچہ خون سرف و زخم و زنا جرم مانہ مقرر بود چون از شخصے منجملہ اشخاص قوم ازادہ خود سری جرم خون
 بد قوع میر سید جرم آن از شیکاہ خان معرکہ کیزار روپہ بطریق خون بہا مقرر بود و بغور وقوع آنجرم چلوشتی کلان تعمیل قانون اہل
 سوری یعنی خان معرکہ چلوشتیان خود را جمع ساخته و مطرب اہل نوآرا طلبیدہ بالا جماع بحالت اہل نوازی بر سر مجرم خونی رفته
 و او را گرفتار ساخته مبلغ کیزار روپہ خون بہا از دو مصل نمودہ و اہل سرکار خان و معرکہ ساخته مجرم را بعد از آن گذار میکردند و خان

و معرکه آن قسماً را به صورت فاضل بودن از اخراجات واجبه ریاست آن بادریان پلویشتیان قوم چلوپشتی و از بعضی
سادتی تقسیم نموده صرف خان را به شخص چلوپشتی کلان را بکینیم نفر حساب نموده میگرفتند و هر چلوپشتی خود از آن قوم در میان مردم شاخ
خود تقسیم آدم و ارباب آورده میدادند و علی هذا القیاس تقسیم نموده دیگر عیال می داد و هنگام وصول جرابانه از مجرم آنچه نقدی از مجرم
ادا شدن میتوانست تقدیمی گرفتند و زیورات را حسب نرخ زر و گروشت را بقیه یکصد روپیه گاو را بقیه نسی روپیه و شاخ برقیه بقیه
پنج روپیه فی شاخ وصول میکردند اما بروقت جنگ با کدامی قوم از اقوام اجوار پس قسم داده جرابانه را در اخراجات مشترک جنگ صرف
می ساختند و اگر در جرابانه موجودی بود و کار سازی جنگ از موجودی سپان غیر ضرورت می شد یعنی مشترک شش نفر را از
ملکیت شش نفر خارج نموده بر مردمان متمولان می فروختند و ملکیت آنرا بخیر بیکندگان میدادند و علی هذا القیاس بکس هر کار تجویز که
از آن کار روائی بلا وقت میشد مقرر بود و در اینجا شش نموده و اسیر تجریر آورده شد و داریم عزل نصر خان رئیس اجپزی و خان شدن
از او خان شهباز خان لقب از خان سردار و خان قوم کخی خیل از عالم خانی به عالم جاودانی انتقال نمود و سردار و صوفی خان جیلانی
بعمر زیاده از عمر طبعی فائز شده مردند - در عهد خانی خان از او خان کدلی خیل قوم گنداپور ملک کوازه بضر شش از قوم او پس خیل
گرفته بران مالک قباض شدند و هنگام تقسیم نمودن ملک کوازه از او خان با اتفاق مردم شش قوم را به همزی را از حصه کوازه جواب دادند
تا آنکه بر اهلیان منجمله دو حصه بنیاد و مهری و لوئی یک حصه را بنده عمران زسی دادند و یک حصه شش و دیگر کم با بطور بنیاد از او نشان ماند
بعد از آن بر اهلیان را حلقه نوزمین کوازه دادند و در عهد ریاست از او خان بعد وفات خان زمان خان سردار کخی خیل مردمان قوم
کخی خیل بحایت مردم او پس خیل بر کوازه لشکر کشیده چند کس از گنداپوران را بدین مناسبت قتل ساختند و اینها قتل موجب بنیاد بدین مناسبت
قوم گنداپور کخی خیل شد بعد از آن از او خان با لشکر گنداپوران متوجه ناک شده و میران از ناک کخی خیلان دولت خیلان با گنداپوران
مقابله روداده و کخی خیلان دولت خیلان شکست یافته پنا و قلعه ناک برده و گنداپوران چند ایام او شان را در محاصره ناک داشتند
در ایام محاصره علیه خان بوجوه خیل چلوپشتی کلان بر دروازه قلعه ناک نیزه زده بضر تنگ گشته شد چون فتح قلعه ممکن نبود بیابان
گنداپوران از قلعه برخاسته و بیایه از دوات ناک را غارت نموده بشهر لوئی آمدند هم در عهد خانی از او خان در میان قوم تنور و
اقوام یعقوب خیل نزاع و جنگ واقع شده تنوران بر یعقوب خیلان غالب آمد و بیایه از مردمان کخی یعقوب خیلان را کشت و یعقوب خیلان را
خوار و ذلیل ساختند و از باعث این لاجپاری یعقوب خیلان بطریق تنوات نزد کس گنداپوران بشهر لوئی آمده دادخواه شدند و
از او خان با لشکر گنداپوران برآی بدگر فتن یعقوب خیلان دادخواه روانه شده و قریب شش تن تنور با تنوران جنگ نموده تنوران را شکست
داده بیایه از مردمان کار قوم تنور چنانچه شیر خان صاحب خان غیر هما مقتول ساخته انتقام یعقوب خیلان چنانچه بایست از قوم تنور
کشیده و پس بلوئی مراجعت کردند بعد از آن از او خان را مرض سخت عارض شده معرکه کس گنداپوران را نزد خود طلبیده در باب
مقرر کردن رئیس جمهری با او نشان شور و در میان آورده و گنداپوران فقر خان قوم را با اختیار او سپرده و او را در
خود و تمام تمرین ستار ریاست را بر سحیات خان لیدیگی خان عمران زسی بر خیل که خواهر او شد بود و گنداپوران نیز ملک خیلان
را بخانی قوم منتظر و در گمراهی عالم بقا شد بعد خانی ملک حیات خان خیل خان از او خان رئیس قوم میان خیل آتش کینه دیرینه را اشتعال داده
تمام نوحانیان نیز بلوچان هوت ویره اسمعیل خان را با خود متفق ساخته با لشکر گران بعزم استیصال قوم گنداپوران را نزد این برده
بر شهر مهری یورش نموده و گنداپوران را در نظر بر کشت و تعدا و لشکر او مقابل میدان را مشکل دیدند پناه بکوثر روپری بر دوختن

شدند و آزاد خان را شجاعت بیرون قلعه و هری را سوخته بمحاصره و هری دراخته تا چند ایام رو هری را محاصره نموده و جنگها متواتر
 نموده و مردان بسیار کشته شدند و داده ملک حیات خان رئیس قوم گندهاپور که از راه حمیت مرغانه بارنا از قلعه برآمده بر کوچهای میانجی
 حمل آوردی شد در یکی حمله گشته شد آخر الامر کما لخواه این آزاد خان چون فتح قلعه ممکن ندید صلح و مندان نهاد و مراجعت کرده رفت
 و گندهاپور را به کشته شدن ملک حیات خان برادر همدی قومی ریاست را بنامند و بگریز انتقال نمودن شایسته و ستار خانی را
 بر سر ملک بارخان فرزند ملک حیات خان که شخص نیک کردار و زاهد بود بستند و او را بر ریاست قوم مخصوص کردند و در وقت بادشاه
 دلی روشی اختر ملقب بجه شاه بود و در عهد خانی ملک بارخان در شاه ایران بنده وستان آمد و بعد از آن چند سال بهر
 عهد خانی او احمد شاه غازی سدوزی خواجہ نصر خیل سلطنت افغانستان فائز شده متواتر بر هندوستان حملات نمود و در حاکم
 شاه مدوح خان مذکور مع یکصد پنجاه سواران گندهاپور را شایسته زره پوش که افسر فرج گندهاپوری دیوانه شاه سین ری بود و بهر
 و غوره هندوستان فائز شد و در عهد خانی ملک بارخان اٹل خان ملکا احمد خان ابن جهان خان بر خیل از نوکری نور محمد خان سر
 استغفانه بنام خود بهر لوثی آمد و در لوثی از ملک بارخان رنجیده مع او در خود نصرت خان داد و ز راه خود محمد خان آل
 عیال از لوثی کوچ نموده به شهر نتوران فتنه سکونت پذیر شد و مال و مواشیش را از علاقه گندهاپور آن باخت نموده می برد و گذار میست
 تا که از حمیت خان بر خیل برادر عزت خان تکی عزت خیر نامکند ملک بارخان موافق طریق افغانیه که آنرا آژده میگویند ببلخ
 پیوسته بنابران ملک بارخان بطریق ننوات نزد اٹل خان به نتوران فتنه او را استماله نموده بوعده حمده چلویشی کلان را مع او
 داد و ز راه بلوثی آورده و بعد گرفتن مبادله پور افغانیه از حمیت خان حمده چلویشی کلان را بکس و از گندهاپور آن منظور کنانید اٹل خان
 چلویشی کلان مقرر شد هم در عهد ریاست ملک بارخان حسین خان کلاچی فیروز خیل مع چند خانیات از برادران و همسایگان سیراب شده
 بانته کلان از علاقه کراک گندهاپور فتنه بلوثی آمده همسایه گندهاپور آن شدند و گندهاپور آن او را قطع زمینیه فاصله چار کرده طرف مشرق
 از شهر لوثی بر آبله بادی کاشت داده در آنجا دیو آباد کرد که آزادیه کلاچی خوانند و در آن نزدیکی قوم میانخیل و بختیار بهدر ریاست
 علی خان که کما لخواه رئیس میانخیل بر موضع کلاچی تاخت نموده دیو را غارت کرده مراجعت کردند و اٹل خان مراجعت شان ملک
 بارخان مع لشکر گندهاپور بتعاقب ایشان سیده و بمقام زمین موسوم کراک که فاصله یک کرده از کلاچی واقع و حال در قبضه دولت
 است سیده بامیانخیل و بختیار متقابل شده و هنگام عصر میانخیل و بختیار شکست خورده پشت دادند و لشکر گندهاپور تعاقب آنها
 نموده تا وقت شام تعقیب آن دو قوم صرف مانده و حلقه بسیار از ایشان کشته شدند چنانچه زیاده از یکصد و چهل مرد بختیار و میانخیل
 زیاده از ایشان قتل سیده و اسپان اسلحه بسیار بدست گندهاپور آن افتاده و یکپس از گندهاپور آن مقتول شده سالم و غانم حیات
 نموده مال مغرور کلاچی تمامی پس گرفته بدست کلاچی و آلان سپردند و از آنجا که قوم بختیار نسبت قوم میانخیل اندک بودند و مردم
 بسیار از ایشان کشته شدند بسیار از بختیاران از سکونت در این بیل شده مع آل و عیال بقصد لغز در ملک مغرور سکونت کردند
 بعد از این واقعه در سنوات سیمیه وقت حاجی انخان کوٹا اکل با و حیدر خان بوختر خیل موضع مدی ماوشیر و خان بوختر خیل
 موضع شیر و آباد ساخته چهل بیداران گندهاپور آن متفرقه موضع بده و موضع پوٹه را آباد ساخته اما قبل از آن بر این میان موضع کنونی
 و بتالاول را و محبت خان از می موضع گره محبت را آباد ساخته بودند بعد بادی مدی و شیر و گندهاپور آن حیات حیات
 خرمات مین بازه متعلقه صد میانخیل از اچیت عینی اعظم خان بر عیسی خان نمود و حملات بازه میانخیل را غصب نموده گرفتند

بعد از آن لشکر از قوم موت و دیگر نوخانیان جمع آورده کوششگاه را محاصره کرده گنداپوران بعد از آنکه از محاصره خان غیاث
 جنگ آمدند بقصد حمله بجمل نموده از کوششگاه برآمدند بر لشکر موتان حمله نمودند و او نشان را شکست داده چند مردان جنگ از موتان قتل نمودند
 فتحیابند بعد از این واقعه به چند سال حاجی اثل مع دوپهر به حج بیت الله رفت. در آن زمان سلطنت احمد شاه غازی ملک افغان
 فوت شده در گورستان روهری مدفون گشت بعد از آنکه او تن جهنمی گنداپور دستار ریاست را به پسرش ملک غمان خان داد
 و پلویشی کلان نام امور ریاست بدستور سابق اثل خان بمانده. بعد از آنکه احمد شاه غازی فوت یافت یافت شاهزاده تیمور شاه بر تخت سلطنت
 کابل اجلاس فرمودند. نیز درین نزدیکی فوج بادشاه کابل بر تنبیه رکن الدوله بهادری خان الی ریاست بهادری که از حکم شاهی روگردان
 شده بود و مامور گردیده قتل قوم گنداپور موماری یکصد و پنجاه سوار بهر کابی سردار مدو خان سپه سالار فوج ریاست بهادری و رفته و بهادری
 در قلعه دینه اول مستحضر شد و در ایام محاصره دینه اول عالم خان لداکبر خان گنداپور کمال خیل موزک خان خیر خیل با بعضی خون پدر
 سرچاه واقعه گنج شهر بهادری قتل رسانیده از فوج شاهی گریخته دینه اول رفت بعد از آنکه سردار مدو خان بهادری و خان را مطیع ساخت
 فوج مراجعت کرد ایل گنداپور نیز رخصت شده به کوششگاه آمد بعد از آنکه نزدیکی بادشاه غانم ملتان شده نواب علی محمد خان گوانی را
 که بعلیه بر صوبه ملتان قابض شده و نواب شجاع خان سردار می خلیل صوبه ملتان را قید کرده بود و برقت رسیدن بدست آن
 علی محمد خان گرفته و به بدله بی ادبی و زیاده تری او ویران کرده شکش با چاک فرموده صوبه داری ملتان را بدستور نواب شجاع خان سپرد
 در این وقت نیز ایل گنداپور بهر کاب بادشاه بود. بعد از آن ایام سردار کریم خان پو پزی را در مزار جهان خان پو پزی که در مزار جهان
 تیمور شاه بود و مع فوج دورانی بنا بر وصول محال به راهین سیده برکناره نمود و سرکنار لیس برکی اتراک نموده شنید که مسات بی بی
 دختر عیسب خان بشیر عظیم خان بن بیج الجبال و نوبتور منظر است که به بیج خواستگار نمی و عظیم خان ستاده عظیم خان صاحب الشرا و صلاح عالمی
 داشته بهرگز بدل و انداخت که بعد از آنکه کورید بهر چو نگه میداشت که اگر انکار نماید فرار نکند کورید و زور و حکم در انظار انکار پیش نهاد از
 لاجاری نمی خود را نزد گنداپوران فرستاده پیغام کرد که شرم فرما و ساقی تمام آن یک است من میخواهم که کار خواهر باین شخص کالی بدو بماند
 مرم و امان شود و با چون طاقت متفاوت است ارم اند اجاب صاف هم داد و نمیتوانم اگر شمارا شرم شیر کی شرافت امان اعانت من بدم خود واجب
 بدو من می آید من جواب صاف هم داد و در مکرهستان فوج اهرم گریخت گنداپوران بعد از آنکه آدم فرستادند که هرگز کار خواهر بدو نماند و وقت شب
 جواب بدید علی الصباح قبل طلوع آفتاب هم آمدند خود رسیدند بعد از آنکه قاصد گنداپوران لشکر کوئی و روهری مدعی کلچی را جمع خسته شناساند
 در این شده و قبل از طلوع آفتاب بد راهین سیده بالا بالاستوجه فوج درانی شدند در انیان نیز با شماع خبر شوخی گنداپوران عجم
 جنگ برآمده مقابل ایستادند بعضی مردم چالاک میان خیل نیز خود را بشکر گنداپوران شامل ساخته و گنداپور را با شاعشا و استفسار که قصد
 سوار بودند بر سواران سردار کریم خان حمله کرده به یک حمله فوج درانی را شکست داده گریزانیدند و دیره و اسباب ملتان را غارت
 کردند کریم خان بعد بهر میست مع سواران خود رو نهاد دست بنون گردیده در ملک بنون بخدمت مزار جهان خان که مع چهار اتواب چند نفر
 سوار فوج دورانی آنجا قاصت داشت رسیده خبری و بهنگم در اند دست گنداپوران بیان کرد با شماع این سخن سردار جهان خان
 برانفته با فوج و اتواب نهاد ملک گنداپور گشت چون گنداپوران که مدد را شنیدند مال و عیال و طفل و اموال را بقلعه کواثره فرجه
 در قلعه مستحضر شدند و سردار جهان خان قلعه را محاصره نموده مورچه اتواب نیز و یک قلعه رسانیده و ملا تو لنگان بهادری مع باوران
 قوم گنداپور وقت شب بر مورچه و پورش نموده بیکر از فوج سردار قتل رسانیده از توپ بیخیل ساخت بعد از آنکه تیار ساخت

و خزانچیان درانی بالا کس کشته مردم گنداپوران را از ان بلندی اندرون شهر بگوها جزا میزدند شب دیگر باد ملانوران را بگریزگی
 جوانان گنداپور خود را بگدرسانیده و آتش در گدانداخته از سوختن نیند قصه چون محاصره با شد و کشته رست فتح قلعہ شکل شد و روز
 سردار جهان خان بخدمت سیدنا گشته مجدد و یک بنده آمده و درخواست دفع قلعہ کرد تا گشته او را فرمود برو و گوشت پلاؤ و میوه چایان
 و اینک بجای را باین مردم بگذارد اگر تو و پدرت تمام اسلاف تا پوپل از گور برآمده بعد تو آیند قلعہ کوازه دفع نخواهی کرد که حضرت و علم
 با چهار یار و حسین و خاتون هر ابر و حایت پاک در قلعہ تشریف آورده من می بینم تو توانی دید بعد جهان خان ستار از سر خود بروشته
 ماجری کرده گفت از یکس خلد و عاکن کچ پرده مابشو و کس تمام نام آوری خود را در محاصره این قلعہ از دست اداوم نماند شاه فرمود برو و
 فوج خود باش ششم روز پرده تو خواهد شد سردار قدس پاشا فرموده برخاسته رفت بموجب فرموده شاه بند و قمارا پر باروت نموده آنکه
 بنده داران اندازند طرف قلعہ می رانند روز ششم از بارگاه شاه کابل رقم شاهی همدست چار بنام جهان خان سردار رسید که در
 کابل صوت بلوه رونمایان شده فوج بلا و صفت یک لایح افواج و اتوابی که کابل شوند و خواب خوراک آرام در انجا بر خود حرام شناسند
 بر طبق وصول این حکم هزار بخدمت نماند شاه رفته عرض کرد که حسب فرموده شما یک گونه پرده مانت که بجز بوی قلعہ شاهی قلعہ نماند
 می دوم اما اگر بره علام نوازی من گنداپور را بفرا بید که کس از عورت و کس از شایخ و کس از علما بطور ننوات نرزا بفرا بید و از
 من التماس عفو تقاضا نمایند تا بعد ازین مندر خواهی قوم گنداپور کوچ کرده برم پرده رنگ افغانی من بسیار خوب هد شد نماند شاه بسم نموده
 و بکلیه ساکن کوازه که اکثر اوقات در خدمت او حاضر می ماند فرمود برو و از من پیمان نوره و میان شیر و دمن داران گنداپور بگوئی
 تا موافق التماس سردار بمل آمد و آن شخص حسب فرموده نماند شاه گنداپوران پیغام رسانیده و گنداپوران که بولایت نماند شاه از دل و جان
 مستعد بودند بموجب فرمودن نماند شاه عمل کردند در جهان خان نیز بدان قرار عال مانده بهرند اشخاص که قرآن بر سر کرده نروا و بطور
 ننوات آمده بودند صد و سی و سیاب فی نفر یکصد و سی و سی قرآن شریف عطا نموده هماندم کوچ فرمود و با وجود آن جوانان میا
 این قوم بجا قبیله دار سوار شده بسیار از اسباب غارت نموده آمدند و سردار گنداپور از حکم شاهی در جلد روی مجبور بود هیچ خیال آن
 جنگ نموده روان و دان کابل رفت بهرین ایام اسمعیل خان فوجی بر سر کوش امل خان که نوآباد کرده بود فرستاده که فاضل اوزاره که
 سردار کاشته گاران آبا و کاران کوش امل بود کوش از غارت نگه داشته اما خود در ان جنگ مقتول شد بهرین ایام فوج بلوچ بر سر گری
 دیوان بهاری بل بر گنداپوران باخت آورده و در میانه که از نام آن بهاری بل بر زمین بهاری موسوم است مقابل دوده و بهاریل شکست
 خورده محبت خان انزی بانی گروه محبت در ان جنگ مقتول شد و در حیرت دوم دولت خیل و کوش خیل تا کوش متواتره بر ملک گنداپوران جاری
 داشته و گنداپوران را تنگ آورده و دمن گنداپوران ملاخان ابر غنیمت خان ابراهیمی مینا خیل را که از خاندان حبیل خان و انبلاور
 نامی گرمی بود و انصر و حبیل شستی فوج قرار داده بر سر محبت ملاخان یک حمله بر شیرانیان حمله دیگر بر بلوچ هوت ویره اسمعیل خان
 حمله سوم بر ملک میان خیل نموده در هر سه حمله غالب مانده نوبت چهارم سواری نموده یک حمله بر زرکشی نموده و از انجا بر سر غوری مان
 نک نرفته و آنها را پاتمال ساخته از انجا به بالا بلا بر سر گمل بل از علاقه تاک تا کوش متواتره و از انجا مراجعت نموده در علاقه گمل فوج
 کوش خیل و دولت خیل بمقابل گنداپوران رسیده بعد جنگ سخت و مقتول شدن ملاخان در ان جنگ گنداپوران شکست خوردند و کوش خیل
 دولت خیل قتل ملاخان را بجای خود مستحق غنیمت دانست به تعاقب بهر میت نه رفتند و مراجعت کرده بناک رفتند
 بعد مراجعت لشکر کوش خیلان امل خان مع لشکر بجای معرکه رفته و لاش ملاخان را از میدان جنگ داشته بلوچی آورده مدفون

سانشند و آن شب تمام گنداپوران بآتش و تفریاد آتش در خانه میفرستند و درین میان ملک عثمان خان فوت یافته تن گنداپوران را
 را که پیشین کلان بود بالا استقلال خان کردند و پسران آیم غلام خان رئیس قوم میخیل را ده آنکه حکومت بر قوم میخیل قائم نماید پس
 گرفتن محمد مدد از اسمعیل خان هوت حاکم دیره ناطه نسبت سمات بی بی سند و بشیره بدیع الجمال خود با اسمعیل خان دادنی نموده و اسمعیل خان
 یکطرفه دو صد پیاده از سپاه خود بنا بر مدد و تاسید او بدرابهن فرستاده و عظیم خان در انبیکه نشاء می باشد و اسمعیل خان بصورت
 چونکه این امر از عظیم خان گوارا میخیل و گنداپور نبود و گنداپوران بموجب خواست تن میخیلان لشکر قریب هزار پیاده و
 فراهم آورده بدرابهن رفتند و فوج اسمعیل خان مقابل با گنداپور اختیار نموده و اسلحه به گنداپوران و تن میخیلان داده امان شریفانه
 بدیره اسمعیل خان رفتند و اسمعیل خان این تهک از طفیل گنداپور دانستند مجادله با گنداپوران آغاز نموده مدام از طرفین کشت و کشتن
 و حی نمودن اموال یکدیگر بوقوع می آمد و انواع اسمعیل خان در دمره بطرف از اطراف علاقه گنداپوری سوار می نموده چند آلمان را می
 سواران گنداپور نیز مثل او کاری کردند تا آنکه پیغام صلح میان مدینه چند کن اعیان گنداپوران مکاره چنانچه ملا توران خان بهادر فیصل
 و حکیم خان شبی خیل و گلگیران پیر خیل از اعیان لوئی چنانچه مار و خان لاجید رخا خیر خیل بوجز خیل بنا بر حکام شریفه صلح بدیره اسمعیل خان
 رفتند و اسمعیل خان که در ولایت و غدر و فریب و قابو یافتن ایشان را قید نموده گفت تا که هر یک از شما عورتی ناکتخا از خاندان خود برین باند
 نخواهم گذاشت و هر که انکار نماید او را نخواهم گشت ملا توران گفت از طائفه شریفه افغانه ایم و توان طائفه بلوچ هستی و در عرف افغانیا
 در آوردن عورت افغانیه بجاالتحاج بلوچ نارواست مثال با افغانه مثل اسپیل تا در می مثال تو قوم تو مثل خراست از اردواج خرابان
 جز خیر پیدا شدن امید نیباشد ما را بدولت خانه خود میر دستورات خود یک کن ما وایسته شیر دلان فرخنده صوت سیرت در خاندان تو
 بوجود آیند فقط استماع این سخن سخت گستاخانه اسمعیل خان بهم برمیخیزد حکم فرمود تا پنجشنبه پانصد دست گردن ملا توران خان انداخته و قید
 سخت نمودند و قصه چون گنداپوران تن قبول مدعا او در نداده علاوه بر آن بکلام سخت پیش می آمد حکم فرمود تا همه ابرقتل رسانیدند و متنا
 آن حکم فرمود تا قلعه کلین فاصله هفت کرده از موضع کلاچی سمت مشرق و فاصله یازده کرده از دیره سمت غربتیار کرده سوار می گردان
 و پانصد پیاده و سواران را با گنجان خود در آن تعیین ساخته شب روزان آن کوشت با محنت تاراج ملک گنداپوران مشغول می ماند و گنداپوران
 از تیار شدن این قلعه و تعیین شدن فوج گران در آن ناخست نمودن از فاصله قریب سیاحت تنگ آمده لشکر قوم گنداپور را از مکاره روم
 و له می جمع آورده دعا و فاتحه بطور رسوگند خوانده برین اترافاقت کردند که تا که این قلعه کوشت بهوت رافتح کنیم زنده مراجعت نخواهیم کرد
 چونکه این عداوت و جنگ با همی بهوت گنداپور محض سبب کلاوا نداشتن گنداپوران شرم میخیل باور گردن خود بوقوع رسیده بود و گنداپوران
 بیان جیلان ساکن در ابهن پیغام دادند تا درین مهم شامل ایشان شوند و بجمله اقوام میان جیل صرف شیرخان و لاجپاره خان شاد و خیل با شصت
 سوار قوم خود نزد گنداپوران آمده باقی تمامی میخیلان شهر در ابهن و تمامی محرم میان جیلان پونده از شمول پیلوتی می باشند و مردم گنداپور
 توکل بر فضل و عون الهی نموده بوجب گفته مشایخ دستار ریاست بر سر از او خان و لاجپاره خان و لکاب را خان بر خیل نهاده و جمعیت نموده
 بر سر کوشت تیار کرده اسمعیل خان رفتند و از از او خان اجازت خواستند تا بر کوشت حمله نمایند از او خان گفت بعد از آنکه نماز دو گانه
 خواندن عا پشنا اجازت خواهم داد و القصر چون آنرا و خان و گانه او نموده است دعا و مناجات بدرگاه قاضی الحجابات برداشت
 و تمام لشکر گنداپور بتاعت او دست بدعا کشادند و هنوز دست بر رو کشیده بودند که از قدرت قادر قدیر تمام باز و دیوار جنوبی کوشت
 از یک ستراد دیگر سرازیر بر افکنده بیفتاد و گنداپوران بغیر حمله و مقاتله شمشیر کشیده و نهاده و سمت بلوچان شدند بلوچان نیز چون این قلعه

مانند طریقه شجاعت بکار برده میدان جنگ بیرون آمدند و همیشه در یکدیگر نزاع و بعد فرصت قلیل سوار ببلوچ کر ویر شدند
 بدیده گریخته رفتند و دیگر تمامی کینه را و چار صد نو و سه و فوج اسماعیلخان از شمشیر گندهاپوران قتل رسیده بسبب آنکه از قدرت الهی بریدگی
 شمشیر بران بلوچان را بندش و نمانده بود با وجود رانده شدن کینه را و چار صد و نو و سه ضرب شمشیر از دست بلوچ بر گندهاپور رخس
 و ایسب بصد کس از دست بلوچان رسیده صرف و شخص هم گندهاپور یکم از اختیار خیالان نکو اثره و دیگر از شیرین لونی بغلطی عموم
 شناخت از دست فوج گندهاپوران قتل رسیده بعد از آن گندهاپوران سلب اسباب بلوچان گرفته سالم و غایم باز آمدند و در میان کوهستان
 بسیار ذلیل و مغلوب گشت. بعد درین ایام بعد سلطنت تیمور شاه بعد مقتول شدن خان میان خان که بحق موروثی داشت و مختار و ستار
 ریاست خانزبان خان مرحوم رئیس قدیم قوم کشی خیل و دولت خیل بود و قتال خان له سلیم خان له غازی خان کشی خیل حکم شاه کابل خان
 و سر برادر من کشی خیل و دولت خیل بود از دست کشی خیلان و دولت خیلان بفرار کبر خان فرزندش قتل رسیده و سرور خان فرزند قتال خان
 حکم تیمور شاه کابل خان سردار من کشی خیل و دولت خیل شد و سرور خان باذن بادشاه تمامی مردان کار و روزی اختیار قوم کشی
 و دولت خیل را قتل را نموده سردار و حاکم ملک شد و درین ایام ملک خان بیاضت پیرالی و ضعیف البدنی و ستار خانی قوم گندهاپور را
 با اتفاق مکان شش نه مجله فرزندان خود بجای میان خان فرزند دوم خود داد. و بعد از گندهاپوران که در غلظت خود اندر اهرن تا که شمشیر
 واقع در اهرن قایم نموده بودند کوٹ غلام خان اختیار نو اسبابی را بر این خیل اختیار را که بر کنار جنوبی رود تیار کرده بود غارت کرده بودند
 و در اسبابی را مقتول ساختند. هم در عهد خانی حاجی میان خان بر شهر در اهرن پوشش نموده اعظم خان له عیسی خان سردار قوم میان خیل را
 مع ملو خان شاد من خیل و عظمت خان اکخیل و دیگر مقبران اقوام میان خیل را نزدیک شهر در اهرن قتل رسانیده نیز شهر و کوٹ را
 که متصل شهر در اهرن است آتش زده اراده غارت و اهرن کردند و میان خیلان باراده که نختن طرف کوه شیرانی تیار می کرده با چون
 حاجی کماخان قرآن مجید پیش حاجی میان خان آورده سوال کرد که از غارت در اهرن باز آید لکن حاجی خان با لشکر گندهاپور مراجعت نموده
 بکلاچی آمد. چونکه حاجی میان خان شخص بسیار تکبر و مغرور بود و نیز در عهد او قوم گندهاپور در حصول فتوحات متواتره گرفتار
 فحلت عجب غرور و نخوت شده بابت را بنیانت بدل ساخته و غارت و تاراج مردم بگناه جسارت اختیار نموده بی ناز می رفتند
 را پیشه کردند و اوشان را دو صد مرتبه متواتر رسیده که از آن نخوت و غرور شوکت اوشان بیاد رفت اول چون لشکر انبقوم بر کردگی
 حاجی میان خان باراده تصرف شهر و علاقه ملک زده شده قبل از فتح و تصرف ملک در اثنا راه کوچا و بانا علاقه ملک را بر شش
 نفر قیامین خود منقسم کردند و هر چه در فغانا گنجه پریشان تصور میکردند و خیالشان این بود که سرور خان ملک را گذاشته خواهد گریخت
 و اگر شایات نماید او را بجنگ گشته یا مقید نموده بر ملک ملک تسلط نموده مردم ملک را رعایا خواهیم ساخت این خیال متکبرانه داشتند
 نتیجتاً این مقوم پسند بارگاه کبریا را کسی جل جلاله نیفتاد چون بر شهر و بره اترک نمودند و مردم لشکر اوشان انبیه پرواهی متفرق
 با مورات ضروری خوراک و شکار را بجا منتظر شدند ناگهان سرور خان مع هفت صد سوار کشی خیل و دولت خیل و موت که جانو خان
 اکخیل سرخنه سواران مورت بود بر لشکر گندهاپوران زده و این مقوم از کمال پراگندگی استعداد و فرصت جمعیت و مقابله واقعی حاصل
 نکرده رو بفرار نهاده شکست خورده و موازی چار صد مردان کار را از مقوم قتل رسیده بقیه بحالت نهریت بنحایت سید شدند
 و بعد ازین شکست سرور خان مصروف بخوابی و تذلیل ایشان شده روز شب ملک ایشان را تاخت نمودن جاری داشت چنانچه
 نوبت به چون فوج او بر قریب جوار شهر لوثی تاخت آورده چند کس را بفرار از شهر قتل آورده مراجعت کردند و حاجی میان خان

این خبر در کلاهی شنیدم برادر خود حاجی کمال خان حکیم بن میان نور خان ملاخیلان و نادر خان خیر خیل و دیگر معتبران بطریق
چیزه تعاقب لشکر سرور خان افسران فوج براهم خان لدمرزی خان لدریم خان کخی خیل بود رسیده بعد جنگ سختی حاجی میان خان و
حاجی کمال خان مقتول شدند بعد مقتول شدن حاجی میان خان تن گنده پوران و ستار ریاست قوم گنده پور بفرزندش سلطان محمود
دادند و سلطان محمود خان بمعدنی خود مع شصت جوانان عمده قوم گنده پور بعد خبر یافتن از جاسوس که ابراہیم خان درستی سید علی
موقوف و بناؤنش در رنگ راکت شغل میداد و وقت شب و تنی مذکوره رسیده براہیم خان لدمرزی خان او در زاده سرور خان سامع
عظمت خان قتل نمود و مقام پدر گرفت و نیز بعد شکست یافتن گنده پوران بمقام ڈبره شل حاجی میان خان از دست سرور خان جمعی
سواران چاکر دست دلا و آن قوم گنده پور چون منصور خان ملک خیل و یارک خان نصر خیل و دیگران سواری نموده بر علاقه ملک تاخت
نموده طریف خان مند وڑی خیر اوان و اشرف خان مند وڑی و دیگر بسیار کسان باعوض حاجی میان خان و غیره کشتند در وقت غانی
سلطان محمود خان در لکھنؤ دو صد هشت سحری تیار شد از آن مقامات یافته بنجد لکھنؤ و از آنجا به تخت بل شست و بعد از آن چون بنظر
صوبه بستان همراه از خود بنا بر حصول سلامت از آنجا بکابل رفت محمد خان لکھنؤ با خان سدوزی بهادر خیل که آخر نواب خان شد بنجد ملان نواب
منظر خان نیز همراه نواب محمد خان لکھنؤ شده پس بکابل رسید و در وقت نظر بود و منظور بادشاه گردیده بسیارش رحمت شد و آن بر قوم سیدی
کامل خیل از حضور بادشاه عطا شده نوابی و حکومت خیل و کچک و در قبضه لکھنؤ بود چون نواب منظر خان متیان و دیگر متعاقب آن رقم شاه شاهی شمر نوابی
تخل و کچک دیار سده بنام او و رقم شاه حکم امداد محمد خان بنام نواب منظر خان سیده و محمد خان بتائید نواب منظر خان ساز خوانین متیان
اول قلمه نموده ناز بلوچان بعد چندی شهر لکھنؤ را از عبدالنبی خان سران بجنگ گرفته و بعد از آن بر قلعه مبارک گمره یعنی بر قلعه منگیر قابض
شده استعداد عده بهر سانیه رفته و در ایام قتل و فساد در بادشاهی شاه زمان بر دیر اسهیل خان اکثر علاقجات دمان دست
انداز شده باراده غیر گنده پوران لشکر عظیم فراهم آورده در سینه کینار و هشت تصد بغداد و در در میان فوج نواب گنده پوران جنگ
و قوی یافته و پس بکابل فوج سرور خان کخی خیل و لشکر میان خیل که بعد گنده پوران آمده بودند و فوج سرور خان بر باز و چپ فوج میل
بر باز و چپ لشکر گنده پوران استاده بودند و ابتدا شروع جنگ طرح داده شکست خورده رفتند بر لشکر سلطان محمود خان گنده پوران
نیز شکست افتاده حلقه بسیار از گنده پوران قتل سیده باقی تمامی رو نهادند می کلاهی شده و افسران فوج نواب اکب نام شاه دیوان
مانک افسر غلام محمد خان پو پزی بودند شهر لکھنؤ را غارت کرده معتبران را قید نموده متوجه کلاهی شدند سلطان محمود خان گنده پوران فوج
لشکر نواب را شنید مع آل و عیال سمت ملک رفتند و نیز مردم مکاره بعلاقه ملک رفتند و مردم کوئی بکوه زرونی رفتند و فوج نواب کلاهی را
آتش در زده حلقه چند خا سچات ابراهیم خان دیگر تمام شهر بازار را غارت نموده سوختانیدند ازین صدمه مردم گنده پور نهایت خوار و ذلیل
شدند بعد چند ایام در میان نواب سلطان محمود خان حرف صاحت بر میان آید تمامی گنده پوران از ملک کوه با مکن مواضع خود آمده
سکونت پذیر شدند چون نواب دیگر بے پروا شد و دیگر طاقت مقاومت پروا از بکوستان نداشتند و پیش از پیش فلت وضع
او شان بنقوش خاطر نواب بود و موازی شاتر و هزار و پیر بطریق خراج جنگ و شان طلب ساخت چو طاقت ادائے آن نداشتند بعد
آن چندین مواضع چنانچه موضع شیر و سیدین زمین که سکندر خان در آن موضع آباد ساخته و گره شاهی موضع در بڑی و کوٹ خیل
و موضع بده و موضع پوٹ و زمین موضع ناما و موضع کوٹ یارک و غیره از علاقه گنده پوری جدا ساخته و از قبضه گنده پوران آورده
بعد از شاتر و هزار و پیر بر همانان ساکنان آن مواضع دیگر مردمان داده کسوفت و کنت گنده پوران چنانچه بایست بعمل آورد.

بهادران اثناسنجانب فوج رنجیت سنگھ حملات متواتر باراد فوج ملتان نسبت نواب ظفرخان صوبہ ملتان بطور آید و در حصار
 سکھان چنان قوم گنداپور از راه سنگ فغانیه شوق غزای ملتان فتنه داد و نوبت آخر مبلغ ده هزار روپیه بطور تفریق از قوم خود جمع
 نموده بایه مدد غازیان مغرب نواب یرہ بہ ملتان فرستادند کہ بعد فتح شدن ملتان آن قوم را نواب یرہ بطور کلنگ سال بیل از گنداپور ان طلبگا
 می مانند آنکہ سلطان محمود خان مع معتبران تمن گنداپور را نواب صاحب بایه تجویز ادا و تحصیل این قوم از ملک گنداپور بیکیر طلب فرمود
 سلطان محمود خان باتمن بیکیر رسیدہ سلیم خان زرنی خیل اما فایہ این قوم بطور غریمل در خدمت نواب صاحب حاضر باش مقرر کردہ خود مع
 دیگر تندراران بارادہ مراجعت نمود چون امر غریمل داشتن سلیم خان بدون استصلاح از سلیم خان بوقوع آمدہ بود سلیم خان آنرا گوارا نداشته
 و بر عداوت قدیمی سلطان محمود خان محمول کردہ وقت شب سلطان محمود خان با بضرات شمشیر مجروح سخت نموده تالاک شد و نواب صاحب
 سلیم خان را کہ در گردہ قوم بلوچان بیکسی ملازمان نواب صاحب پناہ گیر شدہ بود حکما رو بفرستہ خود طلب نمود و اربعاص سلطان محمود خان مقتول
 ساخت و این واقعہ در سال بھیر و ہشت صد ہفتاد و پنج بکر با جیتی بوقوع رسیدہ ہمدان سال تمن جمہوی شش نہ گنداپور با اتفاق ستا
 ریاست بر نگران بیک خان کہ حاجی کمال خان و در زادہ سلطان محمود خان بستند اما خان بیک خان بعد گرفتن شرط احسان نصفان نصف
 کردہ دادن پیدا و ریاست ستار از سر خود برداشتہ بر نگر خان لدا و دود خان و در زادہ سیندری خود ہماوہ از تمن نیز منظور کنانید
 اما تا غازیام غانی او در میان تمن گنداپور می اختلاف بوقوع آمدہ نصف از تندراران چنانچہ از ادخان محمود خان را بر ہنرمی عالم بیک خان
 پتی خیل و خان بہادر خان کما خیل و بھائی خان و گلو خان طرف ناری ظفر خان اختیار ساختہ و گردہ دیگر حسین خان لدا عاشق خان زرنی خیل
 را بخانی برداشتہ طرف داران ظفر خان را بیک خیل طرف داران حسین خان را گند گفتہ با ہم مقامات افغانیہ چوب و متا شروع نمودہ
 اما تمن گندلان خبر و خود در مقابلہ غالبہ و در غلیہ نوبت ویم کار بجائے سانیدند کہ ظفر خان از ہراس مقتول شدن طرف پٹہ و کوٹا کل
 گریختہ رفتہ مشغول نیز از لاچارسی شب بے سجد سا با مان رو پوش مانده و ہمدان شب و ہری گریختہ رفتہ اما از ادخان خان بیک خان
 و دیگر تندراران بر میلان مقابلہ کوفت یافتہ افتادہ و بعد ازین فتح تمن حسین خان ہنگ تمام تندراران طرف ظفر خان سانیدہ سرے
 گلو خان را نیز غارت ساختند لدا ظفر خان تندراران گوندی اوقیام غانی جمہوی افغانیہ و انتظام آن در میان قوم گنداپور سوا آنکہ
 در تحت حمایت کدام حاکم روبرست در ایند شکل داشتہ و جاری ساختن حکومت بر قوم خود کہ خانان سابق با منظور بود گوارا کے
 داشتہ بخدمت نواب صاحب رفتند و عاشقیہ طاعت او برگردان انگندہ از واستمداد فوج نمودند و نواب صاحب فوجی ہمراہ ایشان دادہ
 بکلاچی آمدند حسین خان مع بعض کسان شہرت پیشہ قبل از رسیدن ایشان فوج نواب صاحب کلاچی گریختہ بناک رفتہ در پناہ سفر خان
 کئی خیل ہزار ملک تاک آمد و ظفر خان تندراران مشیران مع فوج نواب بکلاچی سیدہ تمام مخالفان نامی موجود بکلاچی را گرفتار
 و ذلیل ساختہ مبلغ دہ ہزار و پانصد روپیہ یا نہ چنانچہ دہ ہزار روپیہ یا نہ تسلیم کمر نواب صاحب مع از سی پانصد روپیہ یا نہ
 و بیاست ظفر خان قرار یافتہ ملک گنداپور سی رابطہ و مستاجر سی از نواب صاحب قستان نظام موات ملکی مالی علاقہ گنداپور را از عدالت
 ال فوج جاری دیوانی سولے تمن خونہا تمامی باختیار خود داشتہ و بر اس اخراجات ضروریہ بیاست تمن ناغہ را بطفر خان سپردہ
 آملی و ہر تدر کوہ و جوبات پیکر و دودکانات و غیرہ بنا بر دایہ کمر نواب صاحب مقرر کردہ ظفر خان زمین تمن گنداپور
 و مستاجر باختیار تجویز شدہ مل و عقد و رتق و خرق تمامی اموات مالی و ملکی ملک گنداپور بر اتفاق رائے معرکہ تندراران چنانچہ از ادخان
 و محمود خان بلوچان خان بہادر خان کمال خیل و عالم بیک خان قرار یافت ظفر خان زمین را اختیار نمود کہ بفرقی معاملا بیک خان و املاک

به اتفاق پادشاهان عیال آورد و از آن باز خطف خان را که در اختیار کلی ملک طغر خان بدرج
 قرار داشتند امیران گفتند بدانکه قبل از پادشاهی احمد به دلی انقیوم تمنی خود بود که تحت حکومت هیچ یک پادشاهان هندوستان
 کابل نبود و در عهد احمد شاه غازی نیز سواران کج وقت غارت هندوستان پادشاه می دادند و دیگر هیچ نام در قلم لیر و نشان
 نبود بعد وفات احمد شاه غازی در عهد پادشاهی تیمور شاه در سال که ایل می دادند ده هزار و پانصد و بیست و پنج وقت بنام نهادند و می دادند و
 آن را بدین شرح از مردمان گنجانده بود که هر سال که سواران کجی می دادند و دو یک حصه از دهقانان کلید انان یک حصه
 از مردم هندو بطور تفریق بر دکانات بنام نهاد و جزیره می گرفتند و راسته عملداری نواب صاحب شکست از فوج نواب صاحب سالان
 مبلغ ده هزار روپیه بنام نهاد و هیچ غازیان ملتان از ایشان وصول کرده وقت خان متاجر شدن طغر خان بر جیل و آثار و مخاکاری
 کسان قوم بالاوه هزار و پانصد و پیر معال سالانه از پیشگاه نواب صاحب بر می نمود مقرر شده هنگام قتل طغر خان امیرانش صاحب
 نواب صاحب لاهور از پیشگاه چهار رنجیت گنجه نیز مبلغ ده هزار و پانصد روپیه سالانه بحال نده قصه چون حسین خان نر و سرور خان
 رفته متوقف شد و داد خان صاحب و لیعهد سرور خان بود حمایت حسین خان و چرخه و لشکر گران راسته با فوج و اتواب باراد جنگ
 با طغر خان و آنه کلچی شد و نواب صاحب وصول این خبر سوار می شد و سوار جبار از فوج ملتان مع جمعی از ان با وقار چنانچه پانده خان
 خواجگ می عاتق محمد خان علینری و سرور خان با دوزی بر سپاه لاری شیر محمد علینری روانه کلچی ساخته بر کناره مناک رو
 روزه که نه فاصله یک نیم کرده از کلچی سمت شمال و غرب سمت فیما بین فوج ملتان پانده شده نواب صاحب طغر خان قتل شده و داد خان
 مع حسین خان شکست خورده اتواب و سبب میخ زین بر میدان جنگ گذاشته بک رفت و سرور خان فوج نواب صاحب
 سامان سرکاری داد خان را ضبط نموده بخدمت نواب صاحب فرستادند و حسب حکم نواب صاحب نامه نگار شده چون بک رسید
 سرور خان صاحب بیاعت آنکه مقابله و مقاومت ممکن نبود بدین چنانچه احوال سرور خان فوج نواب صاحب که و نیز مبلغه حواله شان نموده
 جان بخشی خود و حفاظت ملک خود از خرابی مد نظر داشت بعد از آن فوج نواب صاحب بعت کرده بدیره اسمعیل خان رفت و سال ۱۸۸۵
 بکر باجیتی نواب صاحب موضع در این را غارت کرده عمر خان میس میان خیل اول مع قبائل یکوه شیرانی رفته و از آنجا بکابل رفت
 هنگام نزول کرسچات پونندگان از افغانستان مغربی طرف ملتان تمام اقوام پونده را با خود متفق ساخته و باراده جنگ نواب صاحب شیر محمد خان
 توره نموده بلان آمد و در سال مذکور بکام کوشاک علاقه کلچی با نواب صاحب جنگ سخت نموده و تمام فوجش کشت و خون جاری نده هنگام رسید
 صاحب از حمله اول فوج گنجانده و بکر کردگی حیات خان نایب طغر خان اتهام آنرا داد خان عالم بیگانگی به نواب صاحب و فوج پونندگان شکست
 فاش افتاده هزار مردم از پونندگان قتل رسیدند و نواب صاحب مع فوج سالم و غانم بدیره تشریف آورده هر چند در جنگ از قوم گنجانده
 شجاعت نمایان دید و شایان نسبت نواب صاحب بظهور سیده اما چون منبیه از بقا رکت و کثرت تعداد سواران انقیوم حیات مردمان
 ایشان بود و این امر گوارا نواب صاحب تمن ملتان بود و بنا بر آن خیال که کثرت انقیوم نواب صاحب طغر خان آزاد خان خان بهادر
 و عالم بیگان را بدیره برده مقید ساخت و تبار می خود از اخراجات اینجنگ بانه نموده از ایشان زریاده از معال طلبیده آخر کار چون
 مبلغ بست هزار روپیه لازم قبول کردند خلاصی یافته و بجای فخره محضت یافته بکلاچی ماند و بعد از آن تا آنکه کنور نونال سنگه در سال ۱۸۸۳
 بدیره تشریف آورده ملک بدیره اسمعیل خان مقبوضه نواب صاحب خالصه قرار داده مبلغ شصت هزار روپیه جاگیر بک نواب صاحب بعت
 و نیز بسبب آنکه داد خان از ملک گرنجه یکوه وزیران رفت ملک ناگنا خالصه فرموده هم در نیال از پیشگاه کنور نونال سنگه

مبلغ بست و هزار روپہ سالانہ رقم مالیه سکر علاقہ گنڈاپور مقرر شدہ و پٹہ حکومت و ستاجری کلاچی بنام ظفر خان رقم یافتہ
 ظفر خان مع آزاد خان خان بہادر خان و شہو خان گل محمد خان پسر عالم بیگ خان از پیشگاہ کنور نوہال سنگہ بعد گرفتن خلعت و پٹہ
 سیالہ ستاجری رخصت شدہ بکلاچی آمدند و ہمداران ایام ہنگام متوقف بودن ظفر خان مع امیران مشیران در ویرہ اسمعیل خان چو
 کنور نوہال سنگہ دیرہ را خالصت قیدیان عمل نواب صاحب ہم خلاص و گذار نمود حسین خان از عرصہ چارہ سال در قید نواب صاحب
 نیز خلاصی یافتہ بواسطت امیران قلم ظفر خان با ظفر خان صفائی نمودہ و دخل جگر امیران مشیران شدہ بعد خالصتین ملک میرہ متعلق
 آن نظامت و ستاجری میرہ اسمعیل خان و علاقہجات امان متعلقہ دیرہ بدیوان لکھی مل عطا شدہ علاقہ گنڈاپور می نیز دخل نظامت و
 ستاجری دیوان موصوف گشت و بعد گرجتن الہ داد خان صاحب کپورستان ملک ٹاک عوض از تنخواہ خوانین ملتان چنانچہ محمد پائندہ خان
 و عاشق محمد خان حیات اللہ خان ملک ٹاک بطور جاگیر ہر سہ خوانین مذکورہ از سرکار لاہور عطا گشت ہمداران ایام شریانش نہ
 گنڈاپور از حکم ظفر خان انحراف نمودہ بلوہ بر پا کردند و بجانب ظفر خان آزاد خان خان بہادر خان گل محمد خان و بجانب بلوایان
 گل محمد خان ضحاک زری و قلندر خان اقبلیان جیل و سلطان محمد خان جیل و سلیمان خان زری جیل و محمد خان باخیل و دیگر معتبران بدو
 رفتہ و در دربار کنور نوہال سنگہ با ہم گفتگوئے نمودہ از دربار لاہور بطاہر بلوایان را تسلی ملودہ و تحلیہ نرا و شان قرار یافتہ برائے
 انتظام امین مرعایا محمد پائندہ خان بجانب کنور نوہال سنگہ ہمراہ امیران مذکورہ و بلوایان بکلاچی آمدہ برچوہک سلطان محمد خان
 فروکش شدہ و حسب حکم سرکار کہ در تحلیہ نفاذ یافتہ و در نیوقت بر سر جمع خاص و عام مجبوسہ طر فین خوانندہ شد ظفر خان حکم گرفتاری
 بلوایان خصوصاً شہزادگان و اشراف و سواران و دام مویشی کشمشیر بارادہ جنگان بنیام پر کشیدہ از دست شخصے
 کشتہ شد دیگر ہمہ مرغہ گان گرفتار و مقید شدہ بزرد کوب و زر و مبلغ ہشت ہزار روپہ بطریق جواز سرکاران مرغہ گان وصول کردہ
 ہر اچنان خراب و بے آسائشند کہ بدیگر قابل بھال کردن نمانند وقوع اینعا ملہ در وقت تابستان بود ہنگام زمستان ظفر خان نہیں
 بعد حکومت خانہ ستاجری صے سال از عالم خانی بعالم جاو دانی ملت نمودہ در ماہ پوہ ۹۳ اورا بلوستان روہری مجرہ ہمراہ
 اسلاف مدفون کردند و بعد فن ہر پنج تنہاران امیران از گورستان بیرون آمدہ برین اتفاق کردند کہ تاکہ گلداد خان فرزند ظفر خان
 صغیر السن است کار حکومت و خانہ ستاجری بنام علیخان برادر ظفر خان باشد و بعد سیدن گلداد خان بسن بلوغ بشروط
 حکومت خانہ ستاجری کلاچی را علیخان حوالہ او خواہد ساخت بعدہ با علیخان صلاح نمودہ علیخان نیز این صلاح را قبول کردہ بکلاچی آمدند
 و از کلاچی علیخان گلداد خان بہرہ بدیرہ بردہ بسلام کنور نوہال سنگہ شرف ساختند برائے ہر خلعت از سرکار علاوہ از ان برائے
 تمامی امر خلعت از سرکار عطا شدہ پٹہ ستاجری حکومت بنام علیخان نفاذ یافتہ و اپس بکلاچی آمدہ بدستور قدیم ادائے سالیانہ
 ملک عدالت مال و فوجداری مال باختیار خود داشتند بعد از فضلے چند سال دیوان لکھی مل ناظم و ستاجر ضلع دیرہ بمقام مگوارہ
 آمدہ لیہ سال تمام علاقہ گنڈاپور را ظلمہا چل و پنج ہزار روپہ سالانہ مقرر نمودہ و ریخالت اکثر زمینداران کلبہ رانان و دوکانداران نہا
 خوار خستہ و بہاہ شدند و سبب رسی خرابی اینقوم نہ تنہا این سنگینی بلکہ اسباب دیگر نیز بودند اول آنکہ در زمانیکہ مالیه اینقوم دہ ہزار
 و پانصد روپہ ستاجری ظفر خان مقرر شد و صرف مدعاہ و جرمانہ بلے اخراجات ضروری ریاست رقومات دہرت و زکوۃ و
 پیکہ و مذکورہ برائے ادائے مالیه مجوز مقرر شد ستاجر سازش امیران اتفاق برائے ایشان علاوہ از آمدنی پیداوار دہرت
 و زکوۃ آنقدر مبلغان بابت رقومات مذکورہ تفریق تحصیل میکرد کہ دوچند و تہ چند از رقم مالیه سرکار و اخراجات ضروری یا

می شد و آنان امیران و مشیران را خوشنود و راضی ساخته و دیگر تمامی زر را بخزان خود می انداخت چون امیران را که حل عقد و ترقی و تقویت
ملک ریاست در اختیار او نشان بود بدادن از خطیر فراتر حال هر یک را لایقی می داشت دیگر اصدی مجال نداشت که سرتابی نماید یا بر بار
بالای ظلم رفته از انجا دوری خود نماید چرا که حکمات بالا هرگز استغاثه فرم علی که حیثیت را ساعت نمیفرمودند بلکه سر نش نموده پیش حاکمان
و مستاجران با اختیار سفت ستاند و هر طریقه ظلم را بر جاری نمانده نه مکر را در ایزد سنگینی معامله عایت خلق افشانه منظور و نه حاکمان و
مستاجران را از زیاده ستانی و ظلم اندیشه بود هر یک معمولی خزان و جمع مال متوجه بودند و قتی که قسلا و معامله قوم گنداپور بچهل و پنجاه
رو پیال تمام رسید و از سنگینی جمع مکر مستاجران را نقصان و جمع خزان متعوض شد اگر چنانچه ازین سوائی قومات مذکوره بالا هیچ یک تم
بابت مالی بر رعایا مقرر نبود و بعد از قومات مذکوره تمام سپه و ارا را راضی را مالکان را راضی و جوهره و الا و سره فیما بین خود بموجب آید
تقسیم نموده بنحایت خود می نرزد درین وقت علیخان ساجر بصلاح امیران مذکوره علاوه از قومات مذکوره حصه هشتم از کل سپه و ارا
راضی علاقه گنداپور بحق سرکار مقرر ساخته جاری نمودند القصد ظلم و تباهی از حد در گذشت و در میان ناظر و علمخان تکرار پیدا شده علیخان
مع امیران بالا نرفته چونکه دران ایام مهاراجه رنجیت سنگه و کمر سنگه و کنور نونال سنگه و فات نموه مهاراجه شیر سنگه مستقر نشین لاهور بود
معرفت ملک فتح خان ثوانه که مستند خاص اجدان سنگه و جاگیر دار ثاک نیز بود و سلام سرکار حاصل نموده معامله علاقه کلاچی را از نظامت
ویر خارج نموده معامله گنداپور و خزان لاهور و دخل کنانیدن منظور کنانیده و از کلاچی شده بنحایت او نشان دیوان بکمی مل آن حکم را
از سرکار سکهان منسوخ کنانیده معامله گنداپور و را باز در تحت تعلق خود داشت چونکه قبل ازین سرکار لاهور جاگیر ثاک را از خوانمین متانی
تغیر داده بملک فتح خان ثوانه داده بودند و تا این وقت در تعلق فتح خان بود و درین ایام لاهنا سنگه و جیت سنگه سکهان سند نوال
مهاراجه شیر سنگه و راجه دمان سنگه را قتل نموده بحدان کرد و فر سکهان لاهور بر سر سنگه فرزند راجه دمان سنگه اتفاق نموده سند نوالیان دیگر
شریران را کشته مهاراجه دیپ سنگه را بنام گدی نشینی داشتند و فتح خان بعد قتل شدن راجه دمان سنگه گرنجیه بملک فیران پناه گرفت
و از انجا بٹاک سیده و قلعہ ٹاک مستقر شد و دیوان خوانمین متانی مع افواج متوجه محاصره ٹاک شده از علیخان نیز مدد طلبید و علیخان
شصت سواران گنداپور و را با فسر و حیات خان حسین خان بهد دیوان فرستاده بمحاصره ٹاک پرداخت تا آنکه ملک فتح خان وقت
شانی قلعہ بیرن گردیده بوزیران گرنجیت و حسن خان خیر میاں خان کشدی صاحبان فتح خان بعد گرفتن عهد پیمان مو که ماضی
آن بحال کلام الله شریف از خوانمین متانی کلید قلعہ ٹاک سپرد خوانمین نمود مع جمعیت خود از قلعہ برآمده قلعہ ٹاک را تفویض متانیان
کردند و میان خان رخصت گرفته بکوت خود رفت و حسن خان مع جمعیت خود بهر کاب دیوان محمد پانیده خان بکلاچی رده بعد مقام سنده
مواقف غریبه که بسازش گلداد خان مله ظفر خان نسبت علیخان آن امیران او که دمان غدر و سازش با او نشان شامل شده بودند
بتاریخ بست نهم ماه ذوالحجه سنه ۱۱۸۵ هجری علیخان مع آناد خان و ابراهیم و کل محمد خان فرزند عالم بیگ خان قید نموده بدیره آسمینان متان
در قلعہ اکال گره بنا کرده نونال سنگه محبوس ساختند و بروز دیگر که یکم محرم ۱۱۸۶ هجری بود محمد کالو خان بهادر فرزند علیخان شیر محمد خان
نواسا از او خان یعنی مولف کتاب نورا قید نموده بعد حصول ضبط نقد و جنس و اسباب و شتران مال مواشی و لباس و امتعه تعدادی یک
رو پیال او خان با قلعہ اکال گره فرستاده مولف را تا چند ماه زیر حفاظت سپاهیان گلداد خان که بعد قید شدن او در خود ملک گنداپور
جمع هفتاد و یک نفر از رو پیه بکلا قبول کرده بود و اما بعد از آنکه اسباب مواشی و اجناس غلات و زیورات مولف را پاوه کرده ضبط نیلام
نموده و نیز اراضیات بنیادی مولف را بموجب غلای گلداد خان نورنگ خان غیره فروخته و موازی ده هزار رو پیه وصول کردند

تولفت از قید رساخته و نیز بهادران جدم آزاد خان متعاقب و علیخان و کالو خان و گل محمد خان سپهسالار و لاهور و سکسان بر
جواهر سنگی متفق شده راجه بیلا سنگی و غیره را کشتند و فتح خان بدربار لاهور رفته بنظامت مستاجری ویرایه سخیل خان غلز شد
از قید خلاصی یافتند و قتی که گلاد خان مستاجر کلچی شد نورنگ خان را به همزی که در ابتدا در بلاژ شنج عزت خیل بدست خود و کلبه رانی
میکرد بعد از آن به تنخواه هشت رویه محرابی در راه در سواران ظفر خان بدست نورنگانده و بعد موقوفی چند سیه مع برادر خودیم خان بدست
مرد خان صاحب الداد خان نورنگانده و بعد بر طرف نشاندن آن فکری تنخواه هشت رویه در راه و نان در بالگیران عبدالرحیم خان صاحب
برادر نواب شیر محمد خان صاحب وزی نورنگانده تنخواه او تا دوازده رویه راه ترقی کرده و در سال یکم از دود و صد پنجاه پنجم بجزری
هنگام یورش انگریزان بر کابل به دوشاه شجاع الملک شیر پور و شکرین سیکشن صاحب بهادر بهمه افسری فوج نورنگانده شد که گنداپوری
به تنخواه پنجم و پیر یومیه مقرر شده و خود بهنگام روانگی فوج سمت پشاور بهادر شدادی نمون زحمت گذر نه و عظیم خان برادر زاده
خود را بجای خود همراه فوج روانه کرده و به فتح کابل چون از راه دهنه شیرانیان بدریجه بدرقه شیرانیان عبور نموده و کابل رفته به خدمت
جناب میکش صاحب در عاصه مشهور صاحب صوفی رخصت او را بابت نامن بر سر شادی محمول بر بهادر ساری او داشته خاطر
نفرموده پس آن فکری را ترک نموده باز بهادر است خان صاحب عبدالرحیم خان آن مده گذاره میکرد و در وقت قید شدن غارت گردیدین
علیخان مع اسیان شیران خود آزاد خان و گل محمد خان حسنا ش عبدالرحیم خان صاحب خان بهادر خان شیر قیدیم که بیاعت نفاق
پیدا کردن با علیخان سازش خفیه با گلاد خان داشته شیر گلاد خان مقرر بود و اصل صلاح کاران گلاد خان شده بجا می آمد و خان بر سار
از زمینات گنداپور قلمی بعضی شد و آخر کار بصله خدمت لسان پشور و بعد خدمت گذاری غرضت بصله فتح دلی و دیگر خدمات
جاگیر شده خطابان بهادری نیز یافت در وقت مستاجری نظامت ملک فتح خان دیوان دولت بایه بعد فوات پدر تاجرو
ناظم ویره شده بود دیوان دولت بایه از دریا عبور نموده رگله لاهور شد اگر چه ملک فتح خان اول مستاجری گنداپور لاهور علیخان با علیخان
بسیب نیکینی محال است افتاد و ملک فتح خان محمد پاینده خان خواجگزی می حیات امده خان سدوزی و عاشق محمد خان علیز می جاگیر داران
مالک را استمال و اطمینان تمام نموده جاگیر ملک را نیز بر او شان بجا داشت و متعلقان او شانرا نیز رعایت تمام میکرد و درین ایام مستاجری
کلچی قبول تن گنداپوران حسنا ش محمد پاینده خان گلاد خان عطا گردیده بود اما چون از وقت مستاجری دیوان دولت بایه دریا
گلاد خان مستاجر و خان قوم و خان بهادر خان نورنگان نفاق و تکرار بیان می آمد محمد پاینده خان اصلاح ظاهری آن تکرار نموده
در غیر صده ملک فتح خان را فرصت دست داده محمد پاینده خان حافظ محمد سکندر خان سپهر خان موسوف عاشق محمد خان علیز می نظر
خان سدوزی برادر حیات امده خان بیایه از برادران متعلقان قدیم او شان اقل نموده غلام محمد خان فرزند عاشق محمد خان صاحب
کشی خیل و نیز حبیب خان وزیر صاحب و را قید ساخته و مع افواج بر سر ملک رفته غلام حسن خان فرزند عاشق محمد خان علیز می را که درین وقت
از سرکار انگلیزی غلام حسن خان متعقب است در قلعه ملک محاصره کرد و گلاد خان که بر قبیل خوانین ملتان مع آل عیال و رفیقان
و ملازمان مع خان بهادر خان و غیره طرف گه گریخته و بجا بود بعد چند ایام همراه غلام حسن خان قلعه ملک اندرون رفته متحصن و نورنگان
بر قبیل شدن ملتان بجزری نواب شیر محمد خان رفته شامل ملازمان نواب صاحب شده پس از عیال را همراه گلاد خان بهادر خان
سمت کوه فرتا و دوسمیان مشهور به همزی و خان زمان را نزد می و شاه بزرگ عثمان خیل و شیر و شنجی عیله خان متوزی و پاینده خان و شیرینی
و غیره از رفیقان خان بهادر خان و نورنگان مزبور را اخبار نموده عریضه غیر خواهی خود بدریجه مشهور بخان بخدمت ملک فتح خان فرستادند

و ملک فتح خان عریضه او شان منظور کرده بند و بست تحصیل رقوبات مالیه سرکاری از لقمه و جنس داخل ساختن آن بجز از دیره حواله او شان
 ساخت و او شان اینکار را جایی داشته تا آنکه منت سکھان جواھر سنگی را مقتول ساخته و نظامت متاجر دیره بواسطت دیوان
 دینا ناتھ دیوان و در ملک پسر دیوان لکھی مل عطا گردید و مع فوجدار خان صاحب علیزی ملازم و نوکر خود که آخر از سرکار انگریزی ملقب بنواب
 فوجدار خان بهادر شد از لاهور روانه سمت دیره شد و نواب شیر محمد خان صاحب علیزی که او را مع آل و عیال متعلقان ملک فتح خان ماند
 بعد گرفتن صلح هزار روپیه و آن از دیره بمیلخان بآن روسته دریا سندھ اخراج کرده بود و سرکاری او دیوان صاحب فوجدار خان بنیم
 اخراج ملک فتح خان نزدیک بھکر رسیده ملک فتح خان با شماع خبر تو جویوان صاحب نواب صاحب صره قلعه ٹاک را گذاشته مع فوج روانه
 دیره شد و از دریا عبور نموده بمقام بھکر صورت مقابل با نواب صاحب دیوان راسته مانع عبور او شان گشت نواب صاحب دیوان صاحب کمال
 بے خبری توانه وقت شب لشکرگاه خود واقع بھکر چیده برگزیده بکافاصله دواړه کرده دیره سمت جنوب غرب واقع است رسیده
 از دریا عبور کردند و ملک فتح خان مع مصاحبان خود و حسن خان سیو و محمد کالو خان گنداپور با فوج خود و نهاد سمت شبره و بمقام میر با
 نواب صاحب دیوان جنگ راسته اما شکست خورده و حسن خان و دران جنگ بضرر گوله توپ خمی و دھاک شد پس ملک فتح خان مع
 افواج بشهر دیره سیده کار صیغیان ترین صاحب خان کئی خیل و غلام محمد خان علیزی غیر مجبور نامی متعبد کالگرمه را تمام نموده گریز
 سمت عیسی خیلان فته و از انجا بوزیران سخت درین وقت علیخان مع محمد کالو خان آل و عیال و رفیقان خود از کلاچی گریخته بکشتی
 رفته و در میان آن تمن پناه گرفته مقیم شد و گلداد خان از سر نواز پیکار دیوان صاحب خان و متاجر کلاچی شد چون در میان گلداد خان و
 خان بهادر خان نورنگ خان و دیگران اختلاف از حد گذشت بنابراین از پیکار دیوان تحصیل معاملات قومات افغانه قوم گنداپور بخلقت
 تن مقرر شده تحصیل معامله و کالین و دافین پسر گلداد خان باند با وجود آن تکرار فریقین پیش از پیش انده گلداد خان را بسبب آنکه
 خان بهادر خان نورنگ خان حسین خان دیگر گنداپوران و تحصیل معامله شریک او گردانیده بود با گنداپوران و دیوان بهادوت از منافع
 اراده بغاوت کردند و در اوران عیال مع مهر واد خان برنجیل و بعض ملازمان سمت کوه شیرانی بسته داده و نیز مستعد فرار شدند
 خدا بخش خان ملک مع چیل سوار بنا تحصیل معامله نوکی گلداد خان متعین کلاچی بود از زمین مطلع شدند و گلداد خان بده گداشت که بدر
 رود بلکه او را همان وقت حکما طرف دیره روانه ساخته نزد دیوان سانبند و دیوان او را پا در بنجر محبوس ساخت بنابراین سپاهیان
 او که در قلعه کوٹ بالا دستی بودند قلعه را قایم کرده بغاوت اختیار کردند و برادرش سردار خان با لشکر شیرانیان بیرون بده کوٹ سلطان
 غارتیده سوختانیده شورش انداخت آخر بعد محاصره سه روزه که در عین آن محاصره نورنگ خان بضرر گلی بندوق زخمی شده و
 یارک خان یعقوب زری نیز بضرر گولی ہلاک گردیده حکیم خان پورت و اکثر بخش خان تشانچیان گلداد خان زخمی شدند و بر بعضی نواز خان
 متانی مان جان اسلحه خواسته قلعه را خالی کرده پسر ملازمان دیوان صاحبان باندرون کوه قند بعد از ان معرفت افغانان متانی
 که خیر خواه گلداد خان بودند در میان گلداد خان و دیوان صاحب چنان بند و بست قایم شد که خانی و متاجر کلاچی بگلداد خان داده و لوار
 از قید رها کرده بجله و بنظر مناسب نظام مایه صاحب و مع برادرش الداد خان در شهر دیره تحصیل خان بطور غیر عالیشانید و برین
 و مدار گلداد خان در کلاچی متعین شد اما اختلافی دیگر که در میان خان موصوف و گنداپوران بود و مرتفع نشد تا آنکه در مقامات
 سرکار انگریزی پنجه سکھان بر باد شده لاهور در قبضه حکومت و انتظام سرکار انگریزی آمد و در خریف سمت ۱۹ کرنیل ادوین
 اول بنمون سیده در انجا بشارت خان صاحب شاه نواز خان ٹاک و الہ کاخرا از سرکار انگریز ملقب بنواب شایان نواز خان علیخان مع

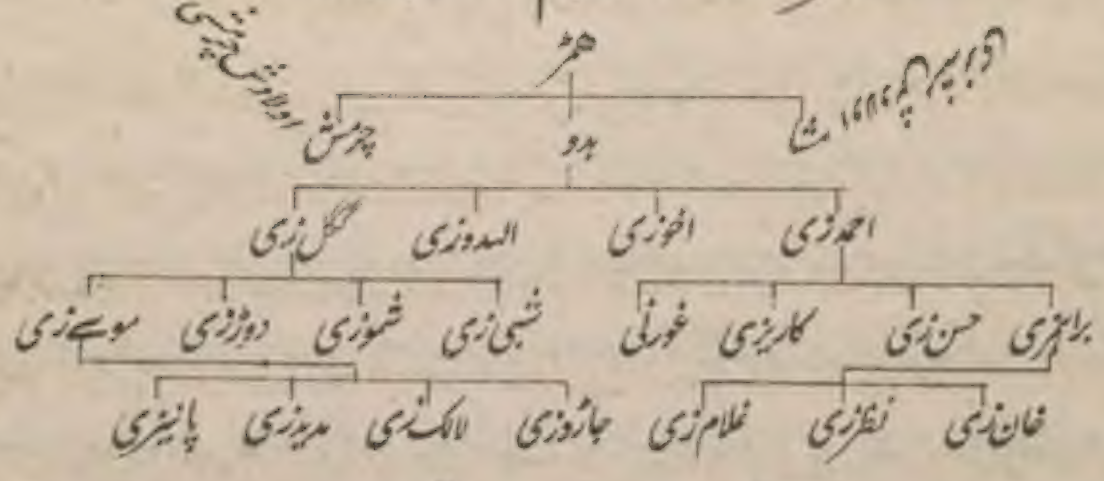
محمد کالو خان از ستور پناه بجلاچی آمده و از اینجا مؤلف میر بشمول او شان به بنون فتنه به سلام کرنیل او در صاحب مشرف شدیم
و در آن فصل خریفه کور او در صاحب در بجلاچی تشریف آورده از ابتدا به بیست و هشت ساله علاقه گنده پوری
بسته مع کار واری بگله و خان عطا فرمودند و کالو خان را بطور ناسب و منصف هم کار او فرمودند و

در زمانه قدیم التواخانی قوم براهنری که از عهد گنده پور موت اعلیٰ قوم گنده پور یک حصه ششم از اراضی زمین تردی بهنگام سکن
ایستاد و در افغانستان مغربی و بعد از آن بوقت تسلط قوم گنده پور بر یک رو پهری لونی تاق شدن ملک گوازه مقرر بود چون خانی تمام
قوم بطریق درجه اول شیخ عمران بی بدریعه از او خان گدانی خیل منتقل شد از زمانه آزاد خان تا عهد اختتام خانی سلطان محمد خان سواد چند
حصه آمدنی دهرت و زکوٰۃ و ناغده از دیگر خواص چیز دیگر از بنیاد یو جریاست مقرر بود بوقت رسیدن ستار خانی بظفر خان در عهد نوابی
نواب صاحب پانصد روپیه سال تمام و چهار دستار می خرج خان موصوف مقرر شده دیگر هیچ وجهی نقصی مقرر نبود اما چون
بدریعه ستاجری متقل با اختیار کار واری اصل نفع آن نبود که زیاده ستانی و تغلب تحصیل معالمانند باین سید سال پال زر کشیر
جمع آورده داخل خزانه می ساختند در وقت خانی علیخان خان موصوف حصه ششم را که رقم سکر از اجناس مقرر شده بود تمام کمال
باضافه سائر آمدنی به متغلبان جمع میکردند در وقت خانی و ستاجری محمد گله و خان نیز باعث بودن اختیار زیاده عدم مانع طریق
قدیم جاری مانده اما قریه معقول از سکر مجوز بود و در وقت اختلاف با همی گله و خان گنده پور آن چون علاوه از اخراجات ناکلی اخراجات
تنجانات ملازمان پیاده و سواران کمال مال و فوج داری و دیوانی و حفاظت حسرات بهر کار دار و خان می بود و
بالشاف دیوان دولت را به اتفاق تسن گنده پور آن گله و خان بنظری مطلقه ملخصه مبلغ چهار هزار روپیه سال تمام بکلی اخراجات
خانگی و خرج ملازمان تحصیل عدالت حفاظت ملک و بگله و خان مقرر شده چون کرنیل او در صاحب در از ابتدا به بیست و هشت
بند و بست شخصی سیه علاقه گنده پوری فرمودند مانند بر حمت بر خیران موصوف باریده چهارم حصه زکل پیداوار علاقه گنده پوری
بنحله مالیه سکر بنام نهاد گذاره و انعام حق ریاست خان موصوف جایز فرمودند که برابر کل زمینداره شش نموده قوم گنده پور بود هم
در ایام بند و بست که او در صاحب در تقسیم کلاچی بود و چون محمد کالو خان بهنگام تخت نمون کرنیل او در صاحب برگزی شاهزاده
ناصر مقرر و محمد کالو خان همراه او در صاحب بهادر زخمی شد آن چهارم حصه موسوم انعام گذاره را در میان گله و خان کالو خان بر
تقسیم فرموده و دو حصه حق گله و خان و یک حصه حق کالو خان بهادر بنام والدش علیخان مقرر ساخت و جنرل کلین صاحب راه مهربانی که
بحال محمد کالو خان داشت حق گذاره بهر خوانین را بمانند حق بنیاد داران گنده پوری از تمام دیهات اراضیات گنده پوری تقصیر
و منظور فرموده که تا حال بدان موجب شده می یزد و در عهد کرنیل تیل صاحب در آنچه حق زمینداره شش نموده گنده پور آن بطور نقدی مقرر
حسب خواست بنیاد داران بطور ضمیمه هم حصه از کل پیداوار قرار داد که تا حال گذاره زمینداره برقرار شده می کنید در بهنگام مولراج ناظم
بسبب جنس متی محمد کالو خان خطاب خان بهادری و سه هزار روپیه سال تمام پس علاوه از گذاره مقرر شد و در عهد شمس بهر حصه گذاره
سکر در پشاور جاگیر بکیرار روپیه سال تمام سلا بنسل محمد کالو خان حاصل شد اما محمد گله و خان تا دم تخرابین ساله هیچ قسمی تم گذاره
عطیه او در صاحب در در قریه دیگر حاصل نیست و کرسی در بارش بحین حیاتش بفرزند عقیل او محمد افضل خان انتقال یافته گذاره
متعلق بنجان محمد افضل خان شد آینه دیده باید که از ممکن غیب چه بظهور می آید اما حالت مؤلف پس نجوایت که بعد از او شدن جد مؤلف و بعد
از قیسه که ذکرش سابق مسطور شد در میان مؤلف محمد گله و خان مناقشات مکرر و عدوت برابر مانده تا آنکه در برج ربیعیه ۱۴۰۵

بقام در این از پیشگاه بود صاحب معرفت سیاه و مختار خان مذکور بخان موصوف بانی فہمائش شد کہ این شخص فانی
 و مستحق وجہ معاش از آمد ریاست است اگر قبل از انصاف این بند و بست حقیقت استحقاق فاندانی و ریاست قدیم و عزت دار فانی
 کہ تا انصاف سال نشد ہجرتی بدہ بر سر دشمن میشد ہرگز گذارہ و فرخ حال بلکہ او دیگر دم چون بند و بست ختم شدہ بند و بست وجہ
 گذارہ او بدہ نہ شامیگذارم باید کہ شام بلکہ معاش و صوت واقعی نمایند و او را کہ از شما ناراض و مخالف است بہر صوت بان خود راضی
 و متفق سازند فقط چونکہ قدمت ریاست خاندان مؤلف کہ از عمد گنڈاپور تا انصاف ریاست خان نصرت خان ابن جلیخان ہفت
 پشت برابر فانی تمام قوم گنڈاپور در خاندان مؤلف بود و بعد انتقال ریاست عظمیٰ انیقوم بلکہ غلامی نیز اجدا و امجاد مؤلف از عمد
 نصرت خان تا عمد از افغان ابن بعل خان حقیقی مؤلف شش پشت دیگر رئیس درجہ دوم صاحب معرکہ و تندیاری بود و خصوصاً از خان
 مرحوم کہ بانی بانی ریاست و ساجری ظفر خان علیخان بہر دو برادر بودہ و ہر گاہ کہ ہر دو خوانین خلعت از دربار نواب صاحب یاد دربار لاپور
 عظامی شد شامل او شان خلعت و عزت می یافت قطع نظر از ان فہمائش بعد از صاحب دربار فانی ضافہ شدہ علاوہ از ان اختلاف مؤلف
 با خود نقصان و در اتفاق قائمہ ملحوظ داشت معرفت مایہ صاحبہ خود و میانداد و لیکھول دیوان خود با مؤلف صفائی حال نمودہ و وجہ گذارہ
 مؤلف از نقد و ضعیف بلکہ تعیین بطور مدد معاش برادرانہ جاری داشتہ عزت و حرمت مؤلف را زیادہ از برادران حقیقی مرعی داشتہ
 مؤلف باین با و محبت و اطاعت از صدر و نما شدہ در انصاف مہام و مقدمات مرجوعہ و زیادہ تر از ہمہ ملازمان متعلقان از
 جان دل مصروف می ماند تا کہ بعد انقضائے عرصہ و از دہ سال بیاعت سخی بعض غرض گویان طبیعت مؤلف از خان موصوف طبع او از مؤلف
 مکدر شدہ مؤلف ترک موافقت نمودہ و گرفتار وجہ معاش گذارہ از و کہ قرار تحریری از سر کار نہ داشت و محض پرورش برادران خان موصوف
 نسبت مؤلف متصور میشد عار داشتہ از گرفتن آن پہلو تہی شدہ بعد از ان محمد کاٹوان معرفت شیع عزت و ملاح محمد و ملک میرزا خان
 التماس رفاقت و برادری نمودہ مؤلف نیز منظور داشتہ و خان موصوف در رسانیدن مخرج معاش و عزت داری مؤلف ہما کن
 ساعی ماندہ تا کہ در نہت مؤلف با آن کار نیز حقیر نظر آمدہ ترک رفاقت او کردہ و نیز وجہ مدد خرج معاش او را مرد و سوختہ بعد یک سال بارادہ
 تجدید ملاقات و آشنائی قدیم کہ از افغان مرحوم جدا مجد را با ہمارا وجہ صوت سنگہ صاحب الی بیکار نیز بودہ است بملاقات سلام
 ہمارا ہر دار سنگہ نواسہ ہمارا وجہ صوت سنگہ رفتہ راجہ موصوف نیز بعد قبول دو اسب معمولی تحفہ و فندانہ خلعت فاخرہ از نقدی
 وزیر و پوشتا کہ بخشیدہ با عزا و اکرام رخصت نمودہ فرمودند کہ این خانہ را خانہ قدیمی خود داشتہ از آمد و رفت و کارے کہ متعلق این
 دولت باشد ہرگز در بیغ نہ سازند بعد از ان فرزند ارجمند نور چشم راحت جان محمد حیات خان حال کار و بار پاپور کہ شوق نوکری
 سرکار داشت اول بر عمدہ محرر رسالت ضلع ویرہ اسمعیل خان بعد از ان بر محرری تمام تحصیل کلاچی در حلقہ گوروالی ملازم ماندہ ہمدان
 ایام مؤلف و فرزندش ہر دو بتقریب خدمت سرکار سیاحت افغانستان و ترکستان و خراسان قلمرو ایران رفتہ بعد مراجعت از ان
 سیاحت محمد حیات خان بذریعہ ہجر گری صاحب ہما و پویشکل لکھنؤ و سپریشٹ ریاست بہا و پور بر عمدہ تحصیل داری دریا
 بہا و پور مقرر شدہ و مبلغ ستم ہزار روپیہ بطور خلعت و انعام از سرکار بمؤلف عطا شدہ و حیثیت ریاست خاندانی قدیم بن احقر
 کہ از دست برد و گردش روزگار خواستہ بود و بحال شدہ بخطاب ریاست و کرسی نشینی در بار فانی شدہ علاوہ از ان کہ قبل از
 عملداری سرکار و نیز در عملداری سرکار نظر فانی قدیم عزت داری سابقہ را سے اجدا و مؤلف و بلکہ مؤلف خطاب عالیجہ
 رفیع پایگاہ مروج بود و درین وقت از پیشگاہ سرکار خطاب فانی صاحب نعت و عوالم تربت سردار خیر محمد خان مشرف گردیدہ و درجہ

استحقاق ریاست قدیمه حال تا حال هیچکس بقدر تمام و وجه گذارده نقر نیست مگر از سید و اولاد سادات بنیادی و جمعی
و جزو سادات و قوم عزت داری و آمدنی لازست فرزند و جبهه شایسته کرده می آید در زنده بجزی تجدد و وقایع قدیمه و جزو
را با نواب محمد امیر خان و الی ثوبک بود و بنحدرت نواب محمد ابراهیم خان صاحب در و الی ثوبک نموده در سده هجری تجدد و ملاقات
دوستان قدیم که جد بزرگوار محمد ازاد خان مرحوم را با هم راجه مان سنگه صاحب الی جو و بپوشیده بود و بنحدرت ملاقات حیوانت سنگه
صاحب بها و در و له مارجا تخت سنگه صاحب سند نشین راجه مارجا مان سنگه صاحب زو شده و از پیشگاه او بعزت و عطا
خلعت چنانچه ده هزار روپیه نقد و یک کنه مر و اید و پوشاک فرزند حال خیریت یافته بطن بدم

ذکر شجره نسب هم فرزند پنجم ستوری بن سید گیسو راز



مجموع حال توایخی این قوم

بدانکه هم فرزند پنجم ستوری مورث اعلیٰ انیقوم شریف است که اولادش در ابتدا هم از ان موسوم بوده آخر کار انیقوم از نام هم
بنام پدر هم ستوری که مورث اعلیٰ گنداپور شاهی و مرثیاد املانیز است معروف به ستوریانی شده در استعمال و ستوریانی مشهور
گشتند و انیقوم در ابتدا چنانچه در توایخی گنداپور تحریر شده همراه پدر و برادران بطریق الداری تابستان را در افغانستان
مغربی بتمام ستوریانی چاه و زمستان را در کوهرستان شیرانی بسر میبرد چون اول قبال گنداپور و بعد از قبال شاهی و مرثیاد
نیز ستوریانی چاه را گذاشته بتمام تروی در حصار گنداپور سکونت گرفتند بعد از آن صرف هم و قبال او همراه ستوری مانده بنابر
ستوری چون قریب فاصله ستارخان اولاد هم به درو خان بنحدرت رسید و فاصله ستارخان رسید و ستار ریاست با
فرزند رشید خود عطا کرده احمد نیز قریب برگ ستار ریاست با بر ابراهیم خان که شایخ ابراهیمی از و معروف است بنحدرت ابراهیم خان
قبل از وفات ستارخان به فرزند خود خان نام و شمشیر که خود به فرزند دیگر غلام نام و دو عاقله به فرزند دیگر نظام عطا کرده اولاد
خان معروف بنحدرت و اولاد نظر مشهور بنظر زوی و اولاد غلام موسوم بنحدرت زوی شدند و انیقوم بعد از آن اندرون کوچه که
الحال آنرا کوهر ستوریانی میگونیذ تقسیم شده بالداران او شان بنابر الی چالی تابستان کوهر موسوم خیل و زمستان بیدان آمده
مال چالی میگورند و در آن مقام واقعه اندرون کوهر چاه موسوم به کوهری بباره اعداد نموده آن شهر را کوهری بباره نام شده و
آن چاه را بهیه در کوهری میگورند و یک چاه بیرون از کوهر بیدان اندامه و از آن گذاره بالداری نموده آنرا کوهری بباره نام شده و
بدانکه بر ارضی گردنواح واقع کوهری قبضه مالکان نموده رفته رفته بزرگتر شد و ملک را وسعت داده بر بسیاری اراضیات

حدود بلوچان قسطنطنیه و کلاچی با بر قبضه نموده شامل آن نمودند و در ملک مقبوضه ملوک خود شهر را و دیات و جھوک آباد نمودند.
چنانچه موضع ریگ و سنگل و گندمی غیر و باشد قبل از زمینداری در سوتیم بستان کوه موخه خیلان فته مال چرائی میکردند و هنگام زمستان
بیدان و امان و حدود بلوچ قسطنطنیه و کلاچی و افغانان با بری مال چرائی میکردند و سبب آن نبودن انقیوم یا چرائی کوهستان و خیل
آن شد که اوشان را با قوم موخه خیل نزاع پیدا شد و فتن آن سمت ترک نموده نیمه از انقیوم شکاری اختیار کرده نیمه دیگر بعد از آنکه
عرضه زمینداری و کاشتکاری اختیار نمودند اما بعضی شاخها سالم شاخ میشه زمی و بعضی مردم از شاخهای دیگر پونده گری اختیار داشتند و بعضی
پیش ازین قوم زمینداری تجارت بجهت مساوی خواهد بود و مردم تجارت پیشه اکثر و بیشتر و آسوده اند و ملک مزروع اوشان جمله واقع
سرکار است و انقیوم نیک چلچ و دلا و راست یا ضت بندوق بانی خوب می ازند و بایر قنلت تعداد و با هزار مردم بلوچ و دیگر تسم
کوهی و عوای تو ره افغانیه را بر و شمشیر بندوق و دلاوری کما میبغی اسرار درده می رند صوبه بود و دیوان بانو نل ملک ستوریانی متعلق
صوبه بلتان بوده اما چون از مالالتقی کار داران سنگل در میان انقیوم و دیوان صاحب زرع و مخالفت رود او ده نوبت بجای رسید دیوان
صاحب پلاش و رساله و اتواب بر سر کوهی انقیوم با مور ساخته و آخر کار افواج دیوان در مقابل از انقیوم شکست خورده مردم بسیار
از سپاه دیوان قتل رسیدند و نیز بعضی مکان انقیوم را دیوان بفریب طلبیده مقتول ساخت و در زمزمه جنگ و نزاع در میان مردم
الیکار دیوان و انقیوم میان آمد تا آنکه دیوان در متعلق بودن انقیوم بصوبه شیکمیتان و خسارت نامی حاصله ندیده ملک ستوریانی را انداخت
از آن باز متعلقه دیره آملیخان شد اما نام در بر سیم ۱۹ بجای جیتی با تمام کرنیل هر برت او در صلب صاحب در یک عشر از کل پیدا
بابت علاقه ستوریانی بطور محال سرکاری قرار یافته و در وقت موافق اوسطین گذشته بابت پیدا و اعتراف سرکاری محال
اوشان تشخیص یافت و از آن معامله بکس رمضان خان رئیس قاضی متعلق خان تمسک گوندی گلی زمی چنی بطور برات از سرکار مقرر است و

شجره نسب قوم هنی بن محمد گیکوراز

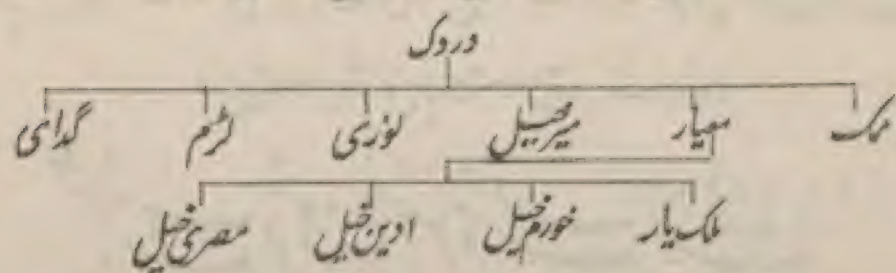
هنی

صلواتی خلیل دولتیل یوغی زودت خوشی زودون هوتی زی

بدانکه عقیده مصنف حیات افغانی هنی سیدیت بلکه برادر سنگل است و از نسل کرزانی است و بعقیده مؤلف هنی برادر سنگل از نسل کرزانی
و دیگر است و این هنی خلف سید محمد شخص دیگر است قوم هنی برادر سنگل در وقت تسلط بلوچیان بر ملک بنون اکثر شکست خورده
بعضی جلاوطن شده بهندوستان فته بودند و این شاخ هنی که در کوه سنگل سکونت دارد از نسل سیر سید محمد گیکوراز است بدین معنی
واقع از دختر رئیس کرزانی از شاخ سنگل و جوانه سنگل پرورش یافته شامل سنگل گردیده است بلکه از ثقات شنیده که برادر سنگل سسی
سنگل نام داشت اولاد سنگل را سنگلی و اولاد انگل را انگلی میگفتند سنگلی برقت بنیاد داری بنون گردیده بنوه انگلی گردیده و قبیل
هنگام بنوری بر ملک بنون انگلی متاصل و معدوم و سنگلی جلاوطن شده در کوه غری ملک خجست بنوه سکونت پذیر شدند و آنچه کس
بیان نموده که مردم کثیر از هنی در عساکر سلطان محمود غزنوی یا بعد از آن بدست در عساکر سلطان بهلول پسرش سلطان سکندر بوده
بالکل لغوی بنیاد است که در کتب فاتر سلاطین مذکوره ذکر هنی نیست البته ذکر هنی و هنی هست و آن هر دو گروه از طوایف
افغانه در آنوقت بوده اند و بر خلاف قوم هنی که در آن تواریخ ذکرشان بالکل درج نیست قتال چونکه تفصیل فروعات خود را

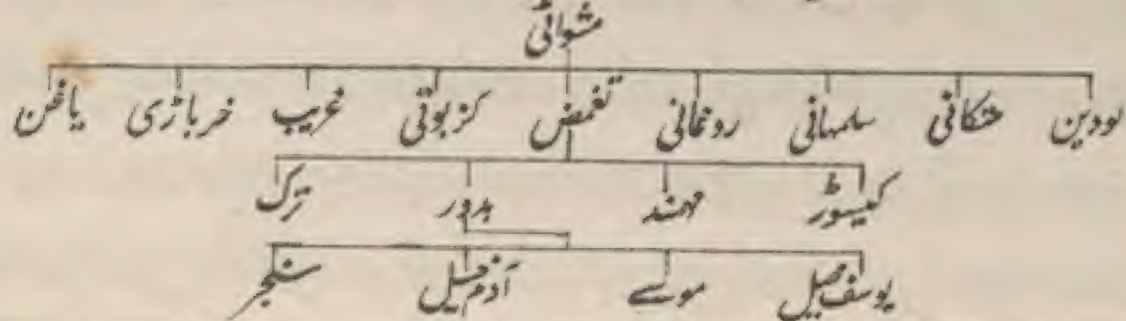
شاه اسماعیل و نیز اصلیت و وصیت شاهان ایتخان بولف معلوم نه شده مرقم احوال زوشت از شاه اسماعیل مرقوم
است بولف رسیده تحریر نموده میشود بدانکه زوشت که او را دوخت نیز میگوند در میان اقوام بگش و اورگ زری و کورم
مشرق کوه مفید اهل جنوب در ملک کوستان آباد است این قوم در میان خود برود و شاخ منقسم است کل تعداد مردمان اسلحه
بند این قوم را نه هزار بیان می کنند مردمان تمام قد و مضبوط اند اکثر پیشه کاشتکاری و اجناس فروشی مخصوص بعضی ایشان نمک را
از بهادر خیل خریده با طراف منسری رده می فروشند و در حساب تن از روی گوندی ناری افغانان اصل گوندی سل باشند

شجره نسب احوال و درگ بن محمد گیسو



بدانکه این قوم با کودی ابن کرژانی اتصال دارد خود را سید میدانند اگرچه در شاه اسماعیل کرژانی از شاه اسماعیل معروف میشود
اما بر مرقم روایات کتب معتبره تواریخ و انساب افغانه در حقیقت سید است و از نسل سید محمد گیسو است که چنانچه مفصل
حال این یعنی در بیان احوال فرزندان ارباب سید محمد گیسو از مندرج شد و اصل وطن این قوم کوه پرل شاخ پرل کوه سیدان است
مغربی حد ملک مقبوضه حال این قوم کوه هزارستان باقی هر سه حدود ملکشان متصل به یک نعلیزی است و ملک ایشان بطول و عرض
طویل است جنوباً و شمالاً و جنوب مغرب مشرق ملک ایشان کوستان است کوه شرقی سمت لوگرو خروا است مغربی کوه هزارستان
است یک رود غلطی نام که بر دو غزنین مشهور است از جنوبی حصه ملکشان شروع شده است بسیار آن قبه را سیراب میکند
و حصه شمالی ملکشان از رود لوه گر سیراب می شود و علاقه تکی و شیخ آباد و شتر دخوات و آب جغتو مواضع مشهوره ملک روگ است
ملکشان اکثر سرسبز و زرخیز است مگر فصل خریف کم می شود و مردم تمام قد و مضبوط و لا و راوند تعداد خانوار این قوم مختلف مصنف
حیات افغانی دوازده هزار خانوار و دیگر مردم چهل هزار گفته اند منجمد شاه اسماعیل این قوم میر خیل در تعداد زیاد مانده و بعد از ایشان معیا
و پس از و شاخ لوزی است که از ان خان بانی این قوم می بودند و گروهی از این قوم بعلماقه چچمه شلع را ولپندی نیز رفته آباد شده
و این ملک مقبوضه ساین گروه بعد بر باد شدن هزار دنا آباد و بود و قبیله این قوم کثرت یافته بر افغانیا تکیان کردند و رفته رفته اکثر آباد
نمودند چنانچه کجی ریاست بهادر پور که قبل از آمدن گروه سندی داوود پور از سمت شکار پور باین ملک اکثر جنگل و غیر آباد بود
از تسلط و تکلیف این قوم آباد می شد اگر چه دیه سنده از قدیم جاری است اما محتاج آباد کاران بود بر سیدان آباد کاران آباد شدند

شجره نسب مشوایی بن سید محمد گیسو



بدانکه این قوم در اصل سید است چنانچه شرح نمایی در صدر نوشته شده و معروف بانفان گشته از دختر زادگان رئیس کاکرد و خل
و اصل طبقه غوغشتی است موزی چهار صد خانوار این طائفه قریب امن کوه از سمت شمال کابل بفاصله بست پنج کرده تخمیناً
آباد است پیشه زمینداری دارند و بعضی سوداگری نیز می کنند در ملک قندهار نیز موزی یکصد پنجاد این قوم هستند و در شمالی
حوضه کوه گندک بمقام سری کوٹ ضلع هزاره نیز بعضی مردم قوم مشوانی در کدام وقت نامعلوم قندهار آباد شده اند یک موضع این طائفه
موسوم موضع خراباره در گندک نیز هست بعضی از این قوم بدرین کوه کوری بند و ستان نیز رفتند اصل مولد و سکن نشان
در ملک کاکرد واقع علاق قندهار است محمد بن سید خان لودی که از امرار امیر دوست محمد خان الی کابل بود و در وقت فترات عهد امیر
شیر علی خان سردار محمد اعظم خان بیاعت دوستی امیر شیر علی خان بقتل رسانید از قوم مشوانی از شاخ لودین بوده است علاوه ازین
درین قوم مردمی برکت ولایت شده اند

شجره نسب قوم خندی اصل و نسب افغان

بروایت کتب معتبره تواریخ افغانه این قوم نیز سید است منجمد اقوام سادات معروف افغان محسوب است و چنانچه در صدر
مسطور شد متعلق و اصل به قوم دادی از طبقه غوغشت است در قندهار و نواح آن می مانند و سید حسن افغان که از خلفا و مریدان حضرت
بهادرالدین ذکریا ملتانی بود نامش در کتب اخبار تصوفه با سجاد مسطور است از طائفه خندی بوده است قصه ساداتی این طائفه و نیز
شجره نسب ایشان در مراتب الافغانه و دیگر دفاتر شرجا و مسطور است و لفظ خندی در اصل خندی است در کثرت استعمال مخفف
بخندی شده چه گوشت اعظم این طائفه از خند بانفانستان کنده بود بنابراین او را سید خندی می گفتند رفته رفته خندی شد

شجره نسب
افغان
سید حسن
افغان

اولاد خندی شجره نسب ذیل بوند

بیل کلندر موسی علی سید حسن خندی

قوم سید زبیری مل قوم ترین شاخ کلان برین اصل این طائفه سید است

بدانکه موافق اتفاق روایات کتب از سادات افغانه قوم سیدی نیز سید صحیح النسب از خاندان سید جمال بخاری اند که از مدت شامل قوم ترین
و توره لباس و زبان اختیار نموده همراه قوم ترین در ملک پشین یا پشنگ قلمرو قندهار سکونت و زمینداری داشت اما لفظ
سیدی استروکت ساخته با وجود داشتن توره افغانیه خود را خان نه گفته بلکه برابر سید گفته می آیند و از شجره نسب این قوم واضح است
که سید علی بخاری رحمه الله علیه که گوشت اعظم سادات بخاری است چار سپه داشت سید و جلال و سید و جمال و سید
و جمال و سید و بیل و این طائفه از بیل سید و جمال و طائفه سادات ساکنان اچ حال متعلق ریاست بهادر و نیز سادات اچ
گل امام و سادات بلوٹ علاق ضلع دیره اسماعیل خان دیگر سادات معروف بخاری از نسل سید و جمال بخاری اند و طائفه سادات
غوغشتین معروفه افغان از نسل سید و بیل اند و در نیوقت اولاد سید و جمال سادات و جمالی شهرت دارند و این طائفه سیدی

سنان ملک شنگ پیشه زراعکاری سوداگری ازند همراه شانهای نبطانف مثل شانهای افغانی لفظ زری و حیل موصول است و

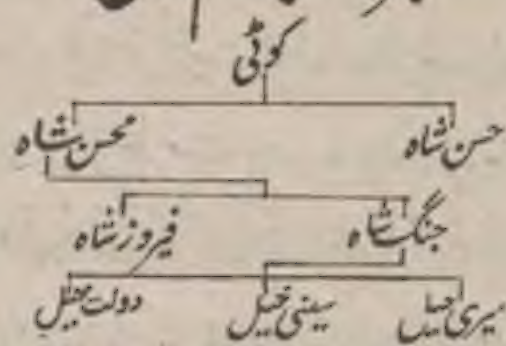
شجره نسب شیرین پسرین که در اصل مین و سربافغان است

سابق مذکور شد که نبطانف از نسل ذریل بخاری است عایتاً لا اختصار بکرات آن نمی پردازد و

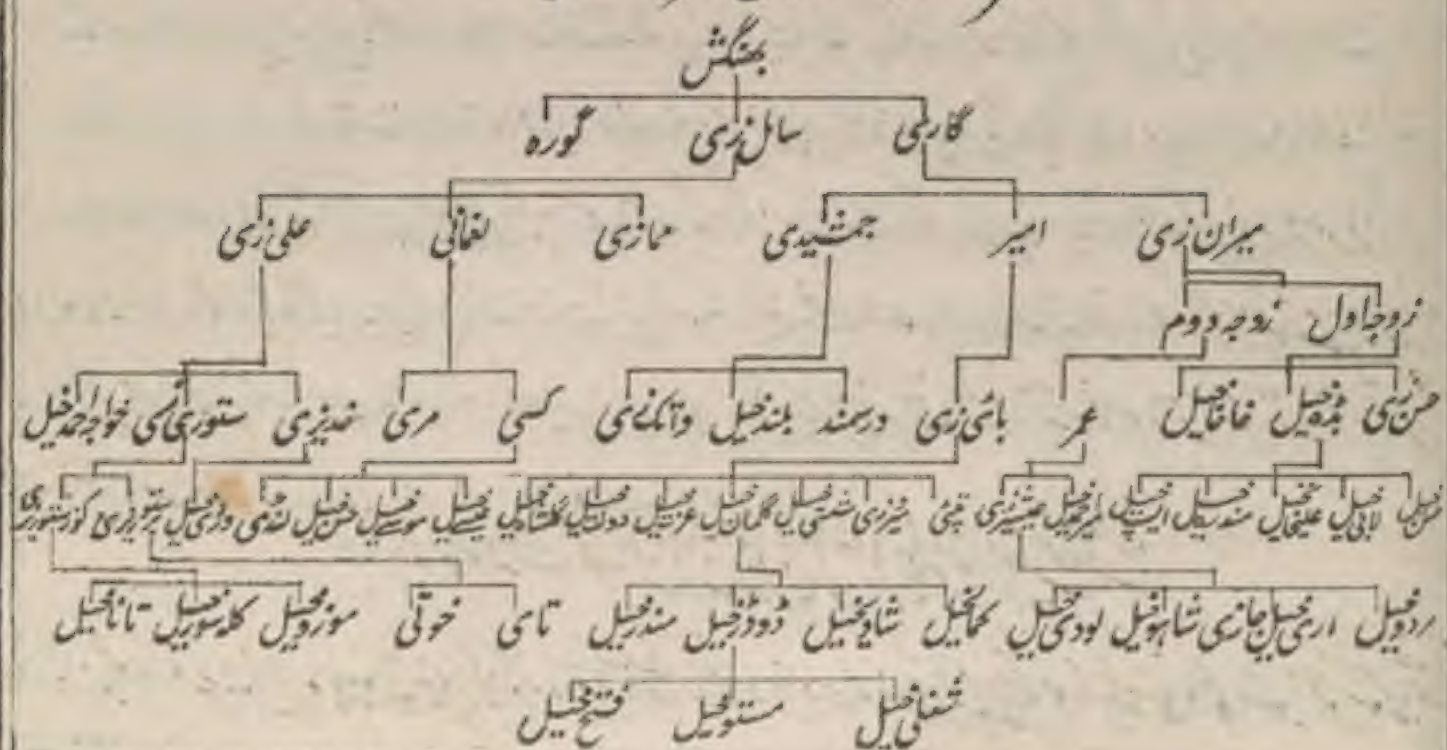
ذکر قوم کوئی سید مسیوف بافغان داخل و اصل طبقه مینی

گویند که یک طفلک معصوم سید شریف النسیا مسی بر ابریم سیر شنج مین پرورش نموده چون برین یوغ رسید از خاندان خود او را کتختائی نموده از دو فرزند پیدا شد یکی محسن شاه که آخر ملک بنون آمد و حسن شاه در کوه مینی ماند و او را دودا و دودا موافق شجره ذیل شدند - جنگ شاه و فیروز شاه بنجله این دو پسر و فیروز شاه واردات خون نموده از خوف انتقام بطرف تاک گریخته رفت که در علاقه تاک خال نیز اولاد او هست و جنگ شاه در بنون نشسته شد که خانقاه او بر کناره کرام ده و موجود است و اولاد جنگ شاه در میان جند خیل و سورانی در موضع موسوم سادات کوئی آباد اند و مردمان این خاندان صرف نیجاه آدمی در ملک بنون خواهند بود و چون سپهر جنگ شاه سه بودند از هر یک شان سه جد مشتعب شد و

شجره نسب قوم کوئی



ذکر شجره نسب میل معروف بگلشن افغانی کرانی



احوال تواریخی قوم بگش انقیوم خود را از قوم خالد بن الولید می شمارند و میگویند که خالد دو فرزند داشت عبد الله و عبد الرحمن جد بزرگوار
 اسماعیل پشت و هم از عبد الله پیدا شده و از اسماعیل دو پسران سمیان گازه و سائل بوجود آمده و والده شان از قوم فرعی بود
 و فیما بین هر دو جنگ سخت واقع گردیده چنانچه در استیصال و بیخ کنشی یکدیگر صرف کردند و انداخته قوم بگش شهرت یافتند و اسماعیل پسر
 اعلا این طایفه میگویند که بمقام گردیز علاقه در مست آباد و همین ملک گردیز مولد موضع کثرت این طایفه است و محض بیاعتناست فساد
 و نزاع خانگی از هم چنان جدائی نمودند که از نام گازه و سائل دو گوندی کل اقوام بگش بوجود آمده که تا حال هر دو گوندی را با هم سخت
 دشمنی شده می آید القصه قوم علری بر بنی قوم پورش نموده او شان بزور و تشبیه از ملک دست اخراج نمودند و آن ملک را گذاشته باین ملک
 رسیده بر علاقه کورم پیوار و شوزان واقع جنوب کوه سفید قبضه کردند و تا عصر یک صد سال بر بیایا قیامت بر آن قبض مانده بعد قوم
 اورگ زری بقابل پیش آمده و در مقابل قوم خشک نیز اعانت قوم بگش اختیار ساخته اورگ زریان را بعد مقاومت سخت و کشتن خون
 بسیار از ملک کوکوت بیدخل کردند و انقیوم بر کوکوت قابض گشت بعد از آن نیز مقامات سخت و در میان قوم بگش و
 اورگ زری شده مانده مگر در میان اورگ زری و بگش بطور صلح حد مقرر شد چنانچه این میدان دره که حال در قبضه بگش است
 قبضه بگش مانده و کوه شمالی در قبضه اورگ زری مقرر شد و نسبت بگش دیگر اقوال نیز گفته اند از آنجا که بگش را از
 اقوام شتابان می شمارند مگر انقیول ضعیف است وادی ملک بگش غربا و شرقا طویل و در میان کوهستان محصور است
 حد شان طرف شرق و غرب جنوب متصل کوه خشک است و شمالا متصل باورگ زری نیز سمت جنوب و غربی قوم و زیر متصل
 و سمت خاص مغرب ایشان رود کورم واقع است و آن بگش که در علاقه کورم پیوار می مانند آنها مغلوب ساکنان شلوزان
 خود مختار و میهمان صنایع کوکوت رعالی سرکاری متعلق قسمت پشاور اند اکثر پیشه زمینداری دارند و بعض تجارت و کفند و شوی
 میکنند بدو بگش در ملک ایشان بالکل بی خطر است زیاده پیداوار ملک ایشان گندم و برنج است بعض مردم این قوم
 شیدند و بعضی ستور قدیم نمی انده اند تعدا و انقیوم تخمینا هر ده هزار خانوار شهروست قوم جنگجو و دلاور است مردم کم قد و
 گندم گون اند در ملک ایشان برنج موضع جنگو هم عمده است مواضع کلان انقیوم تیراه و بابل در سمنهنگ و تیزی کسائی توغه توره
 و شری کئی مذخوره است و از انقیوم در صوبه بلخ و بلخان قلمروایران نیز چندین خانوار بگش هستند معلوم است که بکدام تقریب ملک
 ایران فتنه اند و در بعض اضلاع هندوستان نیز خصوص مغرب آباد مردم بگش بسیار اند اما نواب فرخ آباد نیز از نسل شخصی از قوم بگش است
 در ابتدا چهار کج و پنجاه هزار بوزیر بکهنو میداد و در سال ۱۱۶۰ آن ریاست منجانب بکهنو بدست سرکار انگریزی آمده و در سال ۱۱۶۰
 آن ملک با قرار دادن یک کج هشت هزار و سیصد و سیلان از سرکار انگریزی به نواب ابداسین ناصر جنگ عطا گردیده و در غصه ۱۱۶۰
 بیاعتنا بیاعتدالی نواب فضل حسین خان خارج کرده شده که در کم مغرب است سوائے آن نواب مرتضی خان بلی و والده نیز از قوم بگش
 بود که بعد تسلط سرکار انگریزی بر دلی مضافات آن زمین حواریانده بعد مدت در عهد دولت بعد تسلط سرکار انگریزی بر ملک پنجاب
 پسر نواب محمد اکبر خان تحصیلدار دیره اسمعیل خان بانه پس از آن باول پندی فتنه مقیم شد القصه و اقوام مصری افغانستان قوم بگش قومی
 قوی با قدر است و

تتمه در ذکر حالات نسلان و بگش و بگش و بگش

بدانکه قبل از دوطول اسلام چنانچه سابق نیز مذکور گردیده سوا ملک و خرد و سیاه بند و باغ غیر تمام ممالک سیدانی و کوهستانی افغانستان در تصرف

قوم تاجیک هزاره بودند چون در گروه باعث آنکه مذهب بت پرستی داشتند و حملات اولیه این اقوام خلع و اماره اسلامی از
 دستبرد غازیان اسلام حرات شده مقتول و مخدول و بلاء و شبنم زفته رفته اقوام فاخره بر او طمان و اماکن ایشان متصرف و قابض
 مالک مالک گردیدند اما مالک امان شرقیه کوه تخت سلیمان که بران اقوام کبک و هندو ان مذهب سکونت داشتند که در سلاطین
 غزنی و غور قلع و قمع و اجلا و آن عیال آمده و طمان این هر دو طائفه نیز تصرف اقوام فاخره اندند مگر بعضی از کج هستانی واقع افتادند
 مغربی که جبال شامخ و شوار گند بودند بدستور در دست تاجیک هزاره باقی ماندند چنانچه تمام کوهستان هزارستان و دیگر سلسله های کوه
 و کوه هندوکش که در دست قوم تاجیک باقی ماندند که محال در ملک تصرف ایشان اند و سبب قبال ماندن آن برین اقوام هزاره
 و تاجیک آن شد که هر قوم موافق هدایت بانی ترک شرکت پرستی نموده بدین تنین اسلام درآمدند اما مردم تاجیک پس منجمه
 ایشان تاجیک کوهستانی اند و آن کوهستان متعلق کابل است طرف شمال این کوهستان سلسله برف مار کوه هندوکش است و جانب
 مغرب آن کوه هزارستان است و سمت جنوب لاقه کوه و امان جانب شرق شامخ جنوبی کوه هندوکش است و ملک کوهستان مذکور
 شتل بر سه وادی است یک طویل بخار و دوم پنج شرم سوم غور بند و از هر دو طرف وادی باند کوهستان بر می آید و در میان هر یک
 وادی از آن بستی تیار میگردد و این بستی بدریای کابل فرو میریزند و زیاده ترابادی بر کناره این بستی است ملک خوب
 سرسبز و اشجار است گندم و تمباکو و پنبه بسیار پیدا میشود و پنج نیز کبکرت میشود و دیگر قسم عمده میباشند درختان توت نهایت بسیارند
 میوه آن میوه نرند علاوه از آن بر افتاب خشک ساخته آرد نموده و بار و گندم مزج ساخته از آن نهایتا میسازند و آنرا میخورند و در
 میباشند درختان اکھروت یعنی چار مغز نیز کبکرت تمام نموده و در دره غور بند با دام قسم علی پیدا میشوند کم از کم تعداد و غاچات سالن
 این وادی پنجاه هزار خانوار باشد یک قطعه خور و این کوهستان موسوم بر یک و آن است نیز بخار و غور بند و شهرهاست مواشی بسیار
 که سیدارند گمر مال گاو شیر و ار جانوران جنگلی و درندگان هر قسم در آن کوه میباشند پلنگ و خرس سیاه بے شمار میباشند بلکه میر نیز
 علاوه از ما و کرناطیور و شکاری چنانچه بازوجره و غیره و رانجا بسیار می شوند خوشترنگ و خوشنوعند لیکن هستان شهرهاست و سوا
 علاقه و نامه و پروانه امیر کابل را محمول نمیدهند تمام کوهستانیانی ندانند - با شاه محمود ذری عدوت بسیار داشتند و عیش
 آن مخالفت نشان داده عباس بسیار مدد داد و گداز بند و بست فتح خان بار کنده میزیر شاه محمود خاموش شدند طایفه ایشان پشی پاشا و
 طائفه ایست که درین کوهستان میمانند زبان ایشان زبان هندی می ماند و دیگر طائفه خنجانی است خنجانی نام یک دره طویل است و
 آن دره نهایت سرسبز و خوش بهاست تمام زمین آن دره شل باغ معلوم میشود درختان توت نیز در آن دره بسیارند و ساکنان
 آن دره را خنجانی میگویند و این طائفه قومه از تاجیک است تخمینا ده هزار خانوار خواهند بود در بهار و خزان این دره رونق دارد و بسیار
 و آب که از آن آبادی این دره است آنرا آب خنجان گویند چون از دره بر می آید بعد حصه بآب گزان آب کامر شامل شده از
 غوری سلطان گذر نموده قریب شهر قندز شامل دریا میگیرد و دیگر قوم برکی است این طائفه موسوم بر یکی نیز از تاجیک است
 که در لوه گرو و تهاک می مانند اگر چه با قوم غلزی مخلوط شده مال گذار کابل اند سلطان محمود غزنوی این طائفه را بعد دولت خود درین طمان
 آباد کرده است ملک ایشان در اول بسیار بود مگر بعد و رایام از غضب غلبه افغانان کم داشتند و آن مردم خود را عرب میگویند و عرب
 گفتن این طائفه خود را با تاجیک بودن چندان منافات ندارد چنانچه از کتب لغت واضح است بعضی مردم این طائفه را گویانند و
 میگویند که سلطان محمود غزنوی از گردستان آورده بود و در چرخ و کنگار و زرخون شهر تعلقات لوه گرنیز تاجیک میباشند و بنام

سکونت مشهور اند و دیگر طائفه فرمائی است گویند که این نیز شاخه از تاجیک است به عهد شیخ محمد روحانی بشارت اسلام مشرف شده و به سبب
 سکونت برکناره رود فرل معروف به فرلی شده اند اکثر در علقه موسوم به درگون در میان ماکم خروئی میمانند و چنانچه از شهر کابل
 بطرف مغرب نیز سکونت دارند و ایشان میگویند که ما از نسل خلیج ایم و خلیج شافعی از قوم ترک است سلطان جلال الدین فیروز شاه سلطانی
 علما الدین خلیجی بادشاهان مشهور هندوستان از بنی قوم بوده اند و بعضی میگویند که فرلی ساکنان یک شهر موسوم خلیج بودند و آن
 شهر در ماکم که کستان برکناره چون بود و طائفه می گویند که خلیج از قندهار سمت غرب از دریای هلمند و قلعه بست طرف مغرب واقع بود
 اما درین شک نیست که خلیج طائفه از نسل تاتار از اولاد ترک بود که یک حصه آن طائفه از عریش شمسال تخمینا بر سر دریای سیح واقع
 علاقه خود قندهار باد شده بود و یک شاخ آن از مدت بسیار در میان شیتان هندوستان در حد افغانستان آباد بود و آن فرقه را ترکی می
 شاید فرلی از آن فرقه می باشد به فکر ناقص مؤلف سالها آنچند در کتب تاریخ بادشاهان غزنی و غور تکرار تحریر شده که هر کاتب بادشاهان
 مذکوره افواج خلیج و غور و افغان بغزوات هندوستان فته و بنوک حمایت شمشیر این طائفه با نضمام افواج ترکان سلاطین مذکوره را
 فتوحات هند دست داده متبیط میشود که آن فرقه طائفه موسوم خلیج که شامل بادشاهان اسلام مانده از ماکم خلیج متعلقه جبل غور بوده است
 نظر بر این ولایت آن مادی که ماکم خلیج از قندهار سمت غرب و از دریای هلمند و قلعه بست نیز سمت غرب واقع بود قومی صحیح تر باشد
 زیاده و الله اعلم - دیگر طائفه سرویسی است انیسیم نیز طائفه است خور و از تاجیک که بتمام سر و پا قندهار گوشه شرقی جنوبی غزنی
 واقع است حال آنکه در علاقه غزنی نیز تاجیک بسیارند و حواله فرق مذکوره بالا تاجیک دیگر نیز مردم تاجیک و زنگنه و گور و کلاکو و
 لغمان بسیارند و قریب شیتان تمامی مردم تاجیک اند موسوم با اسم تاجیک این مردم سنی مذهب مشهور اند و نیز انی قوم جانب
 شمال بلوچستان خاص مهربات و نواح آن بکثرت اند کل تاجیک که در حد افغانستان سکونت دارند پانزده کاک خانوار خواهند بود و

مجله حال قوم هزاره در کوستان بکابل و اهرت میمانند

بدانکه از کتب معتبره و تواتر این ثابت است که قوم هزاره از نسل یافث بن نوح علیه السلام اما درینکه از نسل تاتار یا از نسل مغال است اختلاف
 کرده اند چون هزاره خود را از برادران مغول تصور می کنند شاید که از فرزندان مغول باشند ابو الفضل ابن مرداس از نسل اولاد فوج ماکو خان
 بنیر و چنگیز خان گفته است یکین انیقول اصله ندارد و چرا که قبل از عهد چنگیز خان این قوم ابو سکه کلان خلقه بسیار بوده است و مصنف
 حیات افغانی که در اکثر حالات متابعت روایت از نسل انفس من صاحب مورخ انگریزی ابو القاسم هندو شاه مصنف تاریخ فرشته میماند
 روایت میکند که قوم هزاره از شاخ الوس چکر است و چکر قوم مشهور است از ترکان که در نواح و افغانستان یعنی حدود روس آباد
 فقط و بابر شاه در تصنیف دیباچ ده که مردم هزاره بامغل دارند و گویا بنحوی معلوم میشود و او که مکان قصه هزاره میگوید که در سی سالگی هزاره هستانی
 نمایی میگوید که در نزد ایماق رسیدن سکونت دارند قبایل آنجا که در زبان ایشان بنقده الفاظ ترکی چهرستان که مغل چکر است پس کی چرانگی میزند زبان
 فارسی چکر کلمه ای و ازین سخن مستفاد شد که قبل از خروج افغان غزنی و دیگر اقطاع جنوبی هزاره نیز سواتی جیک بعضی بودند که ایشان را افغان تدیر بخاطر
 هزارستان کشیدند به مؤلف حیات افغانی هزاره وادیاق هر دو را از نسل ترخان تاتاری نوشته و این هر دو قوم را
 از یک نسل قرار داده گفته است که وقتی که مسلمان شدند آنوقت علمیه شدند زیرا که ایماق سنی نخبه و هزاره شیعه گشته اند و این
 اختلاف مذهبی موجب افتراق قومی ایشان شد میگوید عبد الضعیف مصنف سالها که در بودن هزاره از نسل یافث

بن نوح علیه السلام که تا تار و غل پدر و فرزندان المجد بن ترک بن یاقث بن نوح علیه السلام و روس و ثعلاب و چین و یاجین و کاجی
 مثل ترک از فرزندان حضرت یاقث و دیگر تمامی اقوام ترکان تمامی از نسل اولاد ترک بن یاقث هیچ شک نیست و در بودن
 خبر نوح و خاقان هزاره نیز از نسل ترک شبتهی نیست چنانچه از معارج النبوة و روضه القفا و دیگر کتب معتبره واضح است پس بیان
 این اختلافات که بالا سطر شد بمحض سردر می بیغایده است و آنکه مؤلف حیات افغانی ادیاق را برادر هزاره نوشته و افتراق نهی را
 موجب افتراق قومیت ایشان بیان کرده محض بهیصل است چرا که ادیاق هرگز هزاره نیست بلکه جمشیدی سوسی از نسل ضحاک تازی
 و فیروزه کوهی تائینی از افغانه قدیمند بلکه ادیاق چهارم خود از قوم هزاره سنی مذہب سخته است و اینهمه فرق ضحاک نسب افغان
 نسب و هزاره سنی را با هزاره شیعه مذہب قرار نمیدهند پس یکسان است اگر ادیاقات در اصل هزاره می بودند در تسمیه هر چهار ادیاق
 بنام هزاره سنی مذہب بخانده میشدند حال آنکه سوس و ادیاق چهارم قوم هزاره که جدا و شان متصل بحدیروزه کوهی و تائینی است
 اصداً از ادیاقات دیگر که هزاره خوانده و میخوانند و ندانسته و ندانند اینهمه اختلافات و اختراعات مصنف مذکور است قائل

بیان احوال چهار ادیاق

بدانکه ادیاق و ایاق نقطه ترکی است معنی آن اوس قوم است و چهار ادیاق عبارت از چهار قوم است که در قدیم عبارت از سوسی
 و جمشیدی و تائینی و فیروزه کوهی بود و بعد قلت تعدا و سوسی و شبته آن قوم هزاره سنی که او شان از دوازده هزار خانوار میگویند و در
 همه شاهزاده کامران و وزیر باز محمد خان دالان این ادیاق محمد یوسف خان کریم داد خان هزاره بودند و هنگامیکه علی محمد شاه قاجار
 بادشاه ایران بهرات را محاصره نموده و کامیاب شد محمد یوسف خان عبدالعزیز خان رابع بسیار ساز خاچات معتبران هزاره سنی
 بطور خانه کوچ بایران برده در آن قلمرو ساکن گردانید چنانچه چون مؤلف مع فرزندان خود محمد حیات خان طلال الله عره و برکت بطور سیاحت
 بامید حصول شرف زیارت مزار طلع الانوار و الاسرار امام شمس ضامن علی ابن موسی خا علی التمجید و الله باشد مقدس رفته زیارت
 مزار شریف حضرت امام شرفش در آن ایام عبدالعزیز خان سردار دوازده هزار هزاره سنی مذہب بخت اخوت سلامیه و
 تو دو اتحا و مذہب ضیافت و عزت نموده بلکه تا حال خان موصوف که خلف رشید کریم داد خان هزاره است در آن مکان مقیم است
 منجمه ادیاقات اربعه ادیاق جمشیدی را پانزده هزار خانوار میگویند مواضع کلان این ادیاق پنجدهیم مرکز مغاب ماو جاق
 کشک فرو باج تنورنگی و ولایت مسکند او شان باوعمیس من مضافات و اعمال بهرات است متصل این ادیاق ایاق فیروزه
 کوهی است این ایاق راهشت هزار خانوار می گویند و فیروزه کوه سکونت دارند ایاق سوم تائینی است و این ایاق را
 مردم سنی هزار خانوار می گویند و تیموری و وزیری و درزی از شاخه تائینی است و تائینی در کوه سیاه بند بک غور و ساخر و
 بتصوره می مانند ریاست گاه این قوم تیوه است قبل ازین خان کلان این ایاق عبدالغفور خان تائینی بوده که بعد خانی خود حسن بهرات
 هزاره رافضی رگشت و وقتیکه مؤلف بهرات رسید آنوقت پسرش ابراهیم خان رئیس بود و رئیس ایاق جمشیدی سابق میر احمد خان
 و بوقت رسیدن مؤلف بهرات سردار تمام اقوام جمشیدی خان آغا برادر میر احمد خان خسر محمد یعقوب خان امیر کابل بود و سردار ایاق
 فیروزه کوهی فتح الله بیگ پدر سردار نیاز بیگ بود اما قوم هزاره ساکنان هزارستان پس قوم عظیم است تعدا خانوار او شان
 سواً ایاقات ستمیم یک خواهد بود و شاخه سوس هزاره چنانچه دی کشدی و دخی زنگی و دخی مرداد و دخی میر کیش و دخی میر

حکومت بدخشان حال شامل افغانستان اند ملک این دو طائفه متصل بملک کافرستان است *

احوال کوهستان کافران نیکوه

چونکه احوال حسب نسب یکم این طائفه در صدر این رساله شرح دارم قوم شد که از نسل پسران گنگ سکندر رومی اند و تقریباً در حدود
تخریب یافت در نیکوستان باده و بمرور ایام مختلفه کثیر گشته اند اگرچنین کوهستان اخل ولایت افغانستان میت اما بسبب آنکه
بسیار از علما و حواری این طائفه با افغانستان سیده سلمان شده شامل افغانه گردیده اند قطع نظر از آن کوهستان متصل بحد
افغانستان است محلی از طوائف این گروه احوال مجله ایشان نوشتن ملایم تصویب به قدریکه از سمع و تحت سیر و ضبط آمده بتقریب قلم
آورده شد چونکه کوه سکونت این طائفه موسوم بکوه شمون کوه کافرستان سلسله ایست از سلسله چات کوه بام جهان بجله سلسله
مضافه کوه هندوکش بطرف شمال و غرب این ولایت ملک بدخشان خاص مغرب ملک اندراب و خوست و جانب شرق قاشقار
و سمت جنوب کابل و علاقه با جوړ و نمان و کنر و دیگر حدود افغانستان است تمامی خیال کافرستان برف ریزانه و چوب
دروار و سایر درختان قابل عمارت جنگل و جنگل در آن ملک واقع اند و رودی بسط نیکوه زمینات درختان و انگور باغی و جنگلی
در آن بسیار پیدامی شود و چمن و علف نیز کاشت میشود اما مل رسای بزی درین کوه نهایت کثرت است علف گندم و جو هر دو
پیدامی شود و راه آس آن کوه بسیار دشوار گذراند صرف یک یک پیاده از میان آن گذر کردن می تواند و در آن راه راه اند
و دریا گذر کردن می افتد که بران شتیر سلطان نهاده که رگه ماتسیر کرده اند اکثر مواضعات شان بر سلامی آس کوه تیار شده
یک مکان را سقف و دیگر را صحن نام کافر برین طائفه مسلمانان نهاده اند و یکدیگر چون الحال مردم آن قوم با یکدیگر می کنند خود را
کافری میگویند شاید که از معنی لفظ کافر و واقف یا از شهرت باین عرف بلفظ دیگر معروفیت نمی تواند و ایشان معرشت اعلی خود را
کورش میگویند و کافریان میگویند که هر آن قوم که کاکل دراز دارد و شراب بنوشد برادر راست و نژاد این طایفه هیچ کتابی
آسمانی و اختراعی بهم نیست فوشت خواند نمی دانند و ایشان میگویند که مردم اهل اسلام هنگام شروع اجرائی اسلام و شان
از ملک قندهار خارج کرده تدریجاً طرف شمال و شرق خارج گردیده اول از وادی کابل هند از وادی کابل تا سندها آباد شدیم و قتیکه
باین ملک نیز غلبه اسلام رسید بعد از آن کوهستانها را شمالی رفقه و رینگه که الحال است آباد گردیدیم فقط اما سندها و تحریقیه نیست
و ایشان میگویند که اول چار قوم بودند کاموز بلار سلار کاموج سه اول مسلمان شدند چهارم از وطن خود و جلا وطن شده باین
کوهستان آمدند این بیان ایشان نیز اصل و سندها و مردم افغانه این طائفه کافری را تور کافر میگویند باعث سیاه پوشی
و غیر سور کافری گویند باعث سرخی رنگ مردم ترک و تاجیک و غیره طوائف فارسی زبان این طائفه را کافر سیاه پوش و
کافر رنگ میگویند اما تشبیه سیاه پوشی پس ظاهر است حاجت تفصیل ندارد و اما وجه تشبیه ایشان بکافر رنگ پس از تشبیه یکم
این طائفه است یعنی ملک کافرستان که اسلاف ایشان از ملک دم و فرنگ بهره سکندر رومی باین ملک آمده بودند و پوشاک
سیاه این قوم عبارت است از پوشاک که از چرم زبر سیاه تیار کرده پوشند حسن و خوبصورتی مردان و زنان این قوم شهرت
رنگ سرخ و سفید تمام قد فرخ چشم راست بینی یونانی چهره خوش اندام شکری چشم بایل بسیار هی اکثر بیضاد می خوش رنگ
و نقیص میباشند ملک ایشان خوب سرد است و در زمستان سردی و برف زیاده میباشد و در وقت گرمی انگور رنج می نشینند

ناماے فرقہ ہائے مختلف اینٹاٹھ چنان نوشتہ بنظر آمدہ گونا گویہ کھار بیرہ گلی بنیش ڈھڈو ویلی فاسی کاترہ گوشتہ
درہنگ و اسی کاموجی خواہ کاموزی کستوز کہ نصف بطرف شمال بدخشان در کافستان می مانند و نصف در حصہ جنوبی
کافستان طرف نعمان آباد اند و اشی و سنو نشی جگہ اشکاک بر قونی تبولی پونوز و تیش خلم ایت بہر سیدہ دنا چوتیا
ابیشور پشاگری کستوز جیم اورنگ سیدہ مینچاشی منڈی گل و غیرہ نام بعض ہات کلان اینٹاٹھ بد تفصیل نوشتہ کادیش
این نام علاقہ است شہر کلان این علاقہ باین نام مشہور است کہ دران پانصد خانوار باشند و اگل گبیر جیتی آمیش دیش
جام گیکل نسی گرام کنار گلدی گل چگل سوندیش دیو گیل بندیش ویری گا وچی جامیش منج گل و لی گل
و غیرہ بجلہ این الفاظ لفظ ویش و لفظ گرام نخت سنکرت معلوم میشود۔ و در زبان این قوم ہرقت شمار ہزار راجر میگوند
زر لفظ صریح پستوست ریح ندہیہ ندارد اگرچہ خدا پاک را یک می دانند و زبان کادیش خدا را امار و مردم سونومی اگن
خواہ دو کم می گویند مگر در شرک چنان گرفتار اند کہ بت با بیشمار دارند و پرستش انہا می کنند و آن بتان را نیز خدامی گویند
العیاذ باللہ و این تنہا را بنامہاے ابا و اجداد برے یا دو گارتیار می کنند و اعتقاد دارند کہ از خدا شقاقت مانخواہند کرد
و از قیامت سنکراند و بعد مرگ را قیامت می مانند و مردن را ذریعہ حصول بہشت و وصول دوزخ اعتقاد میکنند زندگی دوبارہ
معتقد نیستند عبادتے معمولی ندارند بجز قربانی کردن بلے بتان بلے آن ہم وقت معین نیست از ہلہ اعمال مہانداری می سخاوت
افضل میدانند و ذریعہ رفیعہ و محول بہشت می شناسند و بہشت را زبان خود برسی لا بلای می گویند و دوزخ را کابری ذکر
نام گویند بعض اصنام ایشان از چوب بعض از سنگ بصوت مرد و بعض بصوت عورت بعضے سوار و بعضے پیادہ می باشند و بہ
آنکہ اینٹاٹھ گوشت گا و بیار میخورند و بر بتان خون گاو قربانی بسیار می افشانند ہرگز بخیاں نمی آید کہ ہند و نہیب باشند
یا ہند و نسب نامہاے مردان اینٹاٹھ اکثر این میباشند چند تو دیو ہزار بستی تہور زمیرک بدیل گر مہاش از۔
دروناس پنچو کہ کیرن کوہنکی چور ڈیڈیگ تریو پکات کر زوری اوووز و نامہاے عورت ایشان بدین طو
سیاکی جوہیلی مالی ویری جنوکی سپامی زوری بیاس پاگی پچوکی ماکی اورامی و غلام را در اصطلاح کافری
بارسی می مانند و اکثر غلام از اقوام خودشان می باشند کہ از گروہ مخالف گرفتار کردہ باشند خوراک انہا پیو مسکہ و شیر
نان سطر کنند و جو گوشت ہر قسم بسیار میخورند مگر نیم بخت و بجلہ جانوران گوشت خرس از حیوانات اہلی گوشت گا و پسند
میکند گوشت بزے نیز بکشت میخورند خروس و مکیان در ملک ایشان مطلق نیست میوہ چات آن ملک چار مغز و انگور و سیب
و بادام و زردالو و جمن باغی و جنگلی است غناب نیز آنجامی شود شراب بسیار می نوشند بلکہ اکثر اطفال شیر خواہ را دوشاب انگور
مینوشند شراب ایشان عموماً دو قسم است مرغ رنگ و خاک رنگ این ہر دو قسم را وہ از انگور خام می شود تا سالہاے بسیار
خوب می مانند تریوش آنکہ در یک طرف گلین انگور انداختہ از پایے مالش میکنند و شیرہ آن را در وہ در خم ہائے گلین انداختہ و از سر پوش
مضبوط بند کردہ و را نہا سر گین بلور زمین اندرون کوشتہ می اندازند و تا چہل و یکروز مدفون داشتہ بعدہ برمی آرند قابل نوشیدن
میشود مگر بعضے شام را تا سالہا می مانند ہستہ کہ این شراب کہ نہ تر میگردد بہتری شود و بعضے مردمان از شیرہ خام انگور بطو
مریشل و شاب شراب یک قسم تیار می کنند کہ آن نیز بسیار تیزی شود و این مردم اگر توانند شراب در پیالہ نقرہ می نوشند و این
پیالہ را از تمامی اثاث البیت خود قیمتی تر میدانند و قتیکہ غذا میخورند آن وقت شراب می نوشند و از خانچات بیرون رفتہ

زیر درختان بنام نوش مشغول می باشند و در رستان اکثر نوبت نبوت کج دیگر را ضیافت میدهند و جشن و بزم میکنند و این بزم
 و ضیافت را بزبان خود ترینگ می گویند اگر چه درین شهر بجز بزم و جشن و بزم بسیار می باشد با وجود آن با هم مجاد
 نسکنند بوقت خوراک طعام مذکور و نمونت جدا جدا میباشند شهند و شراب سرکه را بسیار مغوب میدارند و بزبان واهنده یا
 اشال و شتگاه مردانه چونک او قتل یا اساکام میگویند اگر چنانچه ایشان را کرسی و میج باین ترکیب رونق نیست مگر موثران
 چرمی و کانه در هر خانه می باشد یک سله پای بلند آهنی بجای میج پیش خود نهاده بران الطمه راجع می نمایند و بگی گرداگرد آن سله
 برنوده نشسته طعام را تناول می نمایند و مردم کافر می یاعث طرز پوشاک یا بلحاظ بودن و ستور مثل مردمان ایشیائی بر
 زمین یا فرش نشستن نمی کنند و بالفرض اگر بر زمین نشینند پس شل طائفه یورپین فرنگستان پس را و از می کشند چهارپائی یا
 ایشان از چوب و موئده یا س ایشان چنانچه سابق نوشته شد از کانه می باشد که بران چرم خام بری می چسپانند رقص را
 بزبان کافر می ناث میگویند و مکان رقص را دژنگو و تیر و کمان را بزبان خود شانت موند می میگویند و نیز تیر را در کمان برزده را
 کرده کمان و رقص هما سله انداخته و تیر را بازه از پنجه دست کشیده تیر می اندازند تیر اندازی خوب
 می نمایند بوقت جنگ چون نغمه می کنند اکثر در میان جنگ این نغمه می نمایند -

چرمی می چرمی می تبارج و قست بیک دشمن را بر می میدن

اشپیک یعنی سیبی می کنند و دوران شکل

بسیار میزنند

اوشر داد

اوشر داد - درخت کافری

خدا را ایرواب را او و آتش را آلی و خج را

چیمه قنابل ازه و ماده گاؤ را انتری گا و درخت راشتن

و تیرا انشی و برادر را توره زمین اقبال برقی را پولک و چویان را پشکه و ستاره

تاره گرم را چینی غریب و دراز گلیاس سنگ راشتن صحرار چنجا جاس رقص را دژنگو آسمان را دژنگو

دنیا را دنیا خدا را و گم میوه را و تیراز با و را و امو پسر را و پلا و پلا و دختر برف را و زمستان را و توان خواهر را و سوسی شیر را

رستی خزان را شور می نهر را شول آکا و درما گا و خرا گدار دریا را گل مک میدان شت را گلوله

اسپا گوا فرایینی ماه را ماس آبر را مپار بارش را و رش گوسفند را و آلی

بها و ما و سمک بر را او سر قنابلستان را و نمونت بزرگتر

یوز سوری الخ

تمام شد کتاب الجواب لی الخ خورشید جهان در راه حرب المجر

خاتمه

الحمد لله القدير المصلو والستام على رسول الكرم که فضل خداوند کریم جلشانه بخیر و عافیت کتاب هذا
موسوم بتواریخ خورشید جهان از تالیف جناب خان صاحب دة الخوانین الزمان عالیجاه شمس محمد خان
صاحب جم رئیس کلاچی غفر له تعالی روز خوش ترین آن بهترین احیان بتاریخ مبارک ربیع الثانی ۱۲۹۴
در سال هجری ۱۲۹۴ مطابق ششم ماه شهری ۱۲۹۴ در مطبع اسلامیه هورنجا مطبع بوع فریقین گردید و

تاریخ طبع کتاب تواریخ خورشید جهان معاصی پر صی حی الی حرمت الکریم صاحب محمد
غفر الله ذنوبه

گشت خورشید جهان مطبوع وزیر انجمن	حمد لله عز غنا یات خدای ذوالنن
همچون درج پر لالی مخزن دُر عدن	پرز مضمون ماء زریا و اساطیر سلف
نیز شامان قدیم هند و از دیگر وطن	شملیه حال افتانان و قوم نسب شان
صاحب نردونش معرسمو خلق حسن	ساقش تالیف عالیجاه و والا منزلت
بودیچماء زمان مفسر در علم و فن	نام و شیر محمد خان که اندر روزگار
جای داشت خلد کاندرو لست انها لسن	با درحمت بر روانش از خداوند کریم
خشیتم در تنبیه کو با سعادتی ترن	طبع در مطبع اسلامیه ربیع الثانی ۱۲۹۴
کلیه انساب افتان شد هویدایش سن	بهر سال طبع و چون نشر و برزم بحیب
با دشتک در جهان تا گل بود اندر چمن	یا الهی کن در امر خوب طبع خاص و عام

چون مرا اکنون کریا داده ناز و نسیم
رحم کن کن منم چون بدم خست زین دارالحن

